کتابخانه مجلس شورای ملی

N 83

تحفة الابرار

کتاب تحفة الابرار بتاریخ سنه هزار و دویست و
پنجاه و نه داخل کتابخانه نواب شاهزاده کامیاب
بهمن میرزا بهین خلف ولیعهد مغفور مبرور عباس میرزا
گردید فی شهر شعبان
سنه ۱۲۵۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
نام کتاب: تحفة الابرار
مؤلف:
موضوع کتاب:
شماره ثبت ۲۱۸۹۰
۸۳۶
۱۳۵۰
بازرسی شد ۳۷-۶۳
تجدید شد ۱۳۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

N° 83

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تحفة الابرار بتاریخ سنه هزار و دویست و
پنجاه و نه داخل کتابخانه نواب شاهزاده کامیاب
بهمن میرزا بهین خلف ولیعهد مغفور مبرور عباس میرزا
گردید فی شهر شعبان
سنه ۱۲۵۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
عنوان: تحفة الابرار
مؤلف:
موضوع و تاریخ:
شماره ثبت ۲۱۸۹۰
۸۳۶
۱۲۴۵
بازرسی شد
۹۳-۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين في الخلاص من مآلم

الحمد لله الذي توحد بالملك فلا ند له في مملكوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له في جبروت
كبريائه وحارت الاذهان الثاقبة في بدائع عظمته وقدرته وانحسرت الابصار الخاطفة
في بدائع صنعه وغرائب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تذعن باحديته ووحدانيته
وتؤمن به وبجميع رسله ومقرآته وملائكته واشهد ان جدي محمدا صلى الله عليه وآله سيد
رسله ومنجي ابنائه وداعي خلقه ارضه وسمائه وان علي بن ابي طالب والائمة الاحد عشر عليه
عليهم الاف التحية بحمد الكاملة على عباده وان من اعتصم بهم واهتدى بهديهم فقد تمسك
للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبيلهم فقد مكن نفسه في دركات نيرانه وبعد خادم شيعه
فخر انبياء وسيد رسل وچاكر درگاه ملجأ اولياء وهادي سبل ابن محمد تقي الموسوي
اوتي كتابهما بيمينهما وحوسب حسابا يسيرا بعرض ميرسد در ان دينى واخلاقى ايمانى ميرساند كه اينكتاب
است در بيان صلوة واحكام آن مسمى بتحفة الابرار من آثار الائمة الاطهار لتنوير قلوب الاخيار ومن
كرديديم آنرا بمقدمه وچند باب وخاتمه هر يك از ابواب مشتمل است بر مباحث بسيار مفيد
در بيان فضيلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه در اينمقام است بدانكه نظر بمضمون

حق مشحون كريمه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون غرس نهال وجود بني آدم در بوستان سراي
ايجاد بي رنجي والم نشد مگر بجهت تحصيل معرفت وعبادت جناب احديت عز شانه وبمقتضاي
مفهوم حديث حق مقرون الدنيا مزرعة الآخرة قرار اينسراي سريع الزوال نشد مگر بجهت عمل زرع
دار قرار مراد از محل زرع آنست كه انسان در ان مرتكب اعمالي شود كه موجب رفع درجات وباعث
استحقاق بمواهب وعطاياي جليله حضرت منعم بيزوال شود در دار قرار وچونكه عقول قاصره
انساني از درك چنين اعمالي كه ارتكاب آن موجب نجاة در دار جنان وباعث فوز بعطايا رحمن شود
قاصر است لهذا خلاق جهان آفرين جلت عظمته نظر بكمال رافت وعطوفت بمخلوقين بتوسط
انبياء ورسل مقربين هدايت وارشاد عباد فرموده اعمالي را كه موجب فوز بدار قرار وباعث
استحقاق توصل بنعم بي زوال است مثل صلوة وصوم وزكوة وخمس وحج وعمره وغير هما امر
بارتكاب آنها فرموده بعضي را در عمر يكمرتبه وبعضي را در هر سالي يكمرتبه وبعضي را در هر شب ويوم
چند مرتبه تا بارتكاب آن اعمال حسنه سعادت انتظام بنده ذليل فائز شود بعطايا جليله خداوند
جليل تا مادام عرض اكبر از خسارت وندامت بحاصل سالم واز شامت وملالت بي ثمري
نمي دستي غانم واز مفاسد پر شر وشور مبدل نگردد الفضاي صحراي محشر محفوظ واز فوائد موائد
عطاياي بي منتهاي حضرت كريم وهاب على الاطلاق محظوظ گردد بعضي نماند اعمال مذكوره با آنكه
در اصل رجحان ومحبوبيت متفاوت المراتب ميباشند در فضيلت ورجحان لكن اشرف از همه
وافضل از كل نماز است كه فوق كل طاعات بديه وسعادات وسرمايه افتخار فاضله قربات و
موجب استخلاص از دركات نيران وباعث استحقاق نعم جنان وداعي قبول ساير اعمال است چنانچه
از اركان دين وامناي حضرت رب العالمين ماثور است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت رد ما سواها
ففي الفقيه عن مولانا الصادق عليه السلام اول ما يحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سائر
عمله واذا رد عليه رد عليه سائر عمله حاصل معنى ظاهر اينكلام حقيقت انجام اين

در موقف حساب از جانب مؤاخذه و محاسبه حقیقی اول کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سؤال
از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص مقبول شد مقبولیت آن موجب مقبولیت سائر اعمال میشود گویا
مراد این باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سؤالی از سائر اعمال نمیشود بسبب آنکه نماز مقبول کل اعمال مقبول
میشود و اگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد فاطبه طاعات
و اعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر آنها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث میتوان نمود
بیان آن اینست که از جمله واجبات الهیه زکوة است و خمس و صوم و نحو آنها هرگاه فرض شود مکلف
رعایت نمود هر یک از آنها را بنحویکه در شریعت مقرر و ثابت است عدالت و حکمت مقتضی قبول
و ترتب ثمرات است بر آنها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن صلوة نظر باخلال ببعض امور معتبره
در آن ملازم با تفضل حکیم علی الاطلاق و مناسب با کرم کریم و اهب متعال نیست و احتمال اینکه مقبولیت
صلوة معتبر و شرط بوده باشد در قبول سائر اعمال مندفع است با امکان دعوی اجماع بر خلاف آن
نظر باینکه بتصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه در مباحث هر یک متعرض شده اند
امور معتبره در هر یک را و تا حال ندیده ایم احدی متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول
زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة المقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگرچه ناطق بر آنست
لکن نظر بارسال و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل این نیست که توان اعتماد بر آن نمود در اینمطلب خصوصا
پس میگوئیم ممکن است حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنابراین
معنی حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت آن سائر اعمالیکه مستجمع شرائط قبول نبوده
باشد مقبول میشود و هرگاه نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سائر اعمال
که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص کلام اینکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت بعضی
دارد و مقبولیت غیری در صورتیکه مستجمع شرائط معتبره بوده باشد خواه شرائط مقبولیت
صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در صورتیکه صلوة مقبول شود و غیر

صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرائط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب
مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بآنها و ممکن است که حمل کرده شود
قبول بر قبول بر وجه کمال و مردودیة حمل شود بر عدم آن بنابراین اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام
خلاف ظاهر لکن امر در آن سهل است مجملا اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر فاطبه اعمال بسیار است
اول حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسلا مروی است لکن ثقة الاسلام در
اوائل کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند
موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب
به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما
سواها مذکور نیست بنابراین معنی که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر در آن نیست یعنی اعمال
غیر صلوة که مستجمع شرائط قبول نیست هرگز صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط
اینست که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرائط قبول در آنها قریب باین
حدیثی است که شیخ بزرگوار در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب
الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسأل العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل
عن صلوته فان زکت صلوته زکا سائر اعماله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله
یعنی بنده وقتیکه حاضر کرده شد در محل حساب اول سؤالیکه از او میشود سؤال از نماز است اگر نماز صالح
از و مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او
مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی
روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مفضل ای ارباب معرفت و یقین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آنسرور از ابراز از سید اخیار صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند

ان عمود الدین الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله وان لم
تصح لم ینظر فی بقیة عمله دوم حدیث معتبر ایست مروی در کافی و تهذیب و مؤید حدیثی است که مذکور شد
و آن حدیث این است که جناب کاشف اسرار وداد فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده
از مفخر انبیاء و سید رسل و مفخر از کیاء و هادی سبل جناب فخر کائنات صلی الله علیه و آله فرموده
کلامیکه حاصل مضمون آن اینست مثال صلوة نسبت بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر
اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم
و برپا بوده باشد ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون مستحکم و برپا نباشد
بلکه شکسته باشد مطلقا ثمری بر آنها مترتب نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالت میکند
منتهای مرتبه مدح و صریح است افضلیت صلوة نسبت بقاطبه عبادات سیم حدیثی است که ثقة
الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه مکنهم الله تعالی فی جنة عالیة بسند صحیح در کافی و تهذیب
و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقاة رواة است روایت فرموده اند که او اخبار نموده که اسند عاو مشاک
کردم از خدمت کاشف اسرار وداد فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بمن فرموده باشید بر من
علیکم وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوبترین اعمال نزد خلاق عالم چیست
آنحضرت در جواب فرمودند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت
الله و معرفت مفخر انبیاء و ائمه هدی علیه و علیهم الاف السلام و الثناء افضل از قاطبه عبادات است
چهارم حدیثی است مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله قال من صلوة یحضر
وقتها الا نادی ملک بین الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نار است مثل انوار و نیره بکسر نون و فتح یاء و راء قال فی القاموس
والنار معلومة و قد تذکر جمعها انوار و نیران و نیرة کتمرة و نور و نیار قال فی الصحاح النور الضیاء و
الجمع انوار الی ان قال والنار مؤنثة و هی من الواو لان تصغیرها نویرة والجمع نور و انور و نیران انتهی

الواو یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران در این مقام یا معنی ظاهر است یا معاصی است بنابر آنچه در صحیح است
یا سببیه است یا شباهت در اول اطلاق لفظ مسبب است بر سبب بعبارة اخری تسمیه سبب است باسم
مسبب در ثانی استعاره است از آن یا وقد تموها بر شیخ است خامس حدیث اینست داخل نمیشود
هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی میاید مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید آتشی را
که مشتعل کرده اید بجهة خودتان بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز و
نیست که خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آتش یعنی نظر بارتکاب بمعاصی جزای آنچنین مقرر شد
که در فلان مکان معین از جهنم معاف شود بعد از آن بسبب محافظت و شرافت نماز از عذاب آنمکان مستخلص
شد نظر ببعد خاموش شدن آتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که ملکی در جهنم بوده باشد
آتش در آن دمیده و امر مشتعل نشده باشد بعد از آن اشتغال بمعاصی موجب اشتعال او شود بعد از
آنکه بنده محافظت نماز در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش شود و از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین نحو قوموا الی استخلاصکم من نیرانکم
او قوموا الی اطفاء نیرانکم و الاول اقرب معنی و الثانی لفظا ایضا معنی بنابر اینست که نیران حمل شود بر ظاهر خود و اگر
حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد بود برخیزید و سعی نمائید تا فائده نماز و محافظت
آن در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است بنابر اینکه اعمال حسنه مکفر سیئات
است کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد بعد از آن که از ملائکه
مشبه به است بعبارة اخری که از ملائکه موضوع له لفظ نیران است بجهة تنبیه بر کمال سبب در تسبیب کانه
نفس سبب است بنابراین استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود سیم حدیثی است که صحیح قاطبه
مشایخ عظام مکنهم الله تعالی فی منازل الکرام الطباطبائی روایت آن کرده اند حاصل مضمون آن اینست
که یکنماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا باشد تصدق کرده شود
از آن تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان اشکالات مع رفع انها مذکور در مطالب

الانوار است ششم حدیثی است معتبر مروی از فخر الاوائل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که
ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه ویدعون الله عز
وجل حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز مگر آنکه احاطه میکند
بر آن بنده ملائکه بعدد آنچه مخالف آن بنده بوده باشد و این ملائکه متکثره نماز میکنند در
عقب سر او و کل ملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا آنکه فارغ میشود از نماز ممکن است
مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا
غیر حنفی سایر فرق شیعه بنابر این عدد ملائکه معادل میشود با هر کسی که در سطح ارض هست غیر از شیعیان این
بنابر این است که مراد از مخالف مخالف در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالف مخالف در فعل
صلوة بوده باشد در آنوقت یعنی مخالف او کرده باشد که در آنوقت مشغول نماز نباشند از جمله کسانیکه نماز
آنها صحیح بوده باشد بنابر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود و چه آن بعد از تامل ظاهر میشود علی التعیین
این مدحی است فوق کل محامد هفتم حدیثی است معتبر مروی باز از فخر الاوائل والاواخر جناب امام
محمد باقر علیه السلام آنجناب حکایت فرموده از فخر کائنات صلی الله علیه وآله جناب رسالت مآب صلی الله
علیه وآله که فرمودند بنده مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفاتی میشود از جانب خلاق آسمان و زمین
بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا آسمان تا امر الهی جل جلاله که ملکی مأمور
میشود که بایستد بالای سر او و آن ملک ندا میکند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست التفات بتو کرده است
و کیست معبود تو هر آینه از نماز فارغ نمیشدی و از محل خود زایل نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی معنی نماز
که مراد از التفات الهی بآن بنده مؤمن آنست که قبل حضور الهی در آنوقت با او مثل نسبت پادشاهی میشود که
که التفات را فرمایند بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید تا او هشتم حدیث صحیح
مروی از کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات
نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز آخر وصایای انبیا است معنی نماز که نماز آخر وصایای

انبیا بودن با آنکه کمال مدح و نهایت مبالغه در آن است نظر باینکه آخر وصیت در حین قطع بمعاش
مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتناء بشان او بوده باشد نهم حدیث صحیحی است مروی از فخر اوائل
والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه اذا کند مکلف یکنماز را با جمیع آداب و شرائط قبول
میشود از و جمیع نمازهای او اگرچه سایر نمازها هیچیک مستجمع شرائط قبول نبوده باشد و اگر هیچ نماز
از و مستجمع شرائط قبول نبوده باشد و هیچ یک از نمازهای او قبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب غفلت
بیدار شو تامل کن در این حدیث شریف که ثقة الاسلام باجلالت قدر و رفعت منزلت آنرا بسند
صحیح روایت نموده از کاشف الدقائق و السرائر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و مدلول
صریح این حدیث سعادت قرین اینست که بنده ذلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یکنماز را اعمال او
بنحوی که مقبول درگاه رافع قرین خلاق آسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول
شود اگرچه هیچیک مستجمع شرائط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث شریف با مضمون حدیث
که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب اینست که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون
مروی است باسانید متعدده پس از ملاحظه همه مستفاد میشود که هرگاه مکلف اتیان بیک نماز نماید
بنحوی که مقبول درگاه عطوف قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف
اگرچه هیچیک مستجمع شرائط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال
است پس اهم امور نسبت بمخاطبه عباد آن است که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحوی که
مستجمع شرائط قبول بوده باشد لااقل بعضی از نمازهای خود را سعی و اهتمام نموده که چنین باشد تا خود را
از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مضوی محروم نگردانند رجاء از فیاض علی الاطلاق
اینست که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة والثناء فاطمه نفوس را توفیق خاص عطا
فرموده تا موجب یقظه از خواب غفلت کثیر الخسران و باعث توصل بر این فضیلت سراسر سعادت جلیل
المنفعه گردد دهم حدیث موثقی است مروی از فخر کائنات صلوات الله وسلامه علیه وآله که خطاب

فرمودند بکسانیکه مشرف بشرف سرا سرسعادت خدمت آن سرور مشرف بودند فرمودند که اینکه حاصل
مضمون حق مفروض آن اینست که هرگاه در در مخانه یکی از شما ها نهری بوده باشد و انکس بدن خود را بشوید
در آن نهر در هر روز پنج نوبت باقی بماند در بدن او کثافتی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز بومیه مثال
آن نهر جاری است ملخص مراد از این حدیث سعادت انتظام آن است معصیتی که از کسی صادر شد آن معصیت محدث
خباثتی میشود در نفس آن شخص بعد از آنکه ها آن شخص ایشان بنماز نمود آن نماز باعث تطهیر آن نفس میشود از آن خباثت
و همچنین هرگاه آن شخص بسبب غلبه هوی و هوس نفسانیه و متابعت قوای بهیمیه بعد از آن نماز نمود معصیت
نمود باز آن معصیت موجب تصاعد نفس آن شخص میشود بآن خباثت باطنی در وقت نماز دیگر که ایشان بنماز نمود
باز آن نماز موجب رفع آن خباثت باطنی میشود و همچنین است حال فیما بعد ذلک پس با وجود محافظت صلوات
یومیه در پنجوقت خباثتی در نفس آن شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنجمرتبه بدن
خود را در آب نهر بشوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمیماند احادیث در باب فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور
شد کفایه میکند در این مقام مجملا ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت بلکه افضلیت
آن از سایر عبادات از چند راه اول نظر بنصوص وارده از جانب الهیه جل عظمته در این باب چنانچه دانسته
شد دوم ملاحظه امر شارع است بر عایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه در حال اشتغال بنماز
آنست که باید مصلی با وضوء بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود
بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است و همچنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع
است از دخول در نماز با حدث و نجاست بدن یا لباس و لازم است که اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم
با غیر و ضحک و پشت از قبله کردن بلکه از قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از کشف عورت و از بزاق
حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده لهذا جایز است در
حالت صوم و ادای زکوة با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت بقبله و کشف عورت و
با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف و افضل از اینها است که

بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر که تصحیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود که تعمیر در حال اشتغال بنماز

فرموده است شارع بر عایت امور مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی فرموده از امور غیر لایقه در آن
حالت نظر بشرافت و فضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از آنها خواهد بود سیم نظر بملاحظه جایزه
نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز و زکوة و خمس
و صوم و حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی که در نماز هست در هیچیک
از عبادات مذکوره نیست توضیح مراد مقتضی اینست که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال چند
که حکمت بالغه الهیه مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه در هر یک از افعال و اقوال حکم چند و فضیلت
و ثواب بحدی است که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت
بسایر عبادات اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهر در آن اینست که بنده ذلیل ملتفت
شود که در خدمت چنین سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهان را که ملاحظه میکنی با آن سطوت
که قاطبه عساکر و امرا و وزرا و رعایا از خوف و سطوت الرجل شأنه مقهور و مضمحل میباشد سلطان
با این اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه کن ببین که هرگاه
حیوان ضعیفی مثل وزغ یا عقرب متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود
خصوصا هرگاه چنین چیزی در شب اتفاق افتد لا سیما در ظلمت شب مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز
اینست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست و از برای چه چیز است در حدیث معتبر وارد است
و قتیکه بنده مؤمن ایستاده بجهة نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او میشود مقام اعمال بالای سر
این مصلی است ندا میکند باو که اینمازکننده اگر میدانستی کیست که بتو نظر میکند و کیست که تو در بندگی
و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دوم از افعال مهمه نماز رکوع است
در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که مجملا مضمون آن اینست نیت بنده که رکوع کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی
الحقیقه مگر انکه زینت بخشد خلاق عالم جل شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگی خود و پناه دهد او را در

سایهٔ عظمت و کبریائی خود بپوشاند او را لباس اصفیاء و اولیاء خود را در دو نیست خیک در تقدیم
قیام بر رکوع اینبوده باشد که بنده اول در قیام بخوبیکه مذکور شد مذکر عظمت خداوند عالم جل شانه
بشود بعد از آنکه ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس
برکوع میرود بقصد اظهار ذلت و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه
بر آن است که توان استقصاء نمود جمله از آنرا در سجدهٔ سجود بعون الملک الودود مطلع خواهی شد در
کتاب مذکور حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن این است که قسم بخداوند عالم جل شانه خدای
وضرر ندیده کسی که در مدت عمر یکمرتبه ایشان بحقیقت سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای حکم و
فضیلت افعال واجبه و مندوبه نماز موجب طول کلام میشود در اینمقام مناسب نیست بعلاوه اشارت بجزئیات
در مقام خود بقدر یکه مناسب مقام شده و اما اقوال ثابته در نماز پس اول تکبیر است بعد از آن قرآن
سیما سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر از سور قرآن بعد از آن تسبیح و ذکر و شهادت بر الوهیت
و رسالت و صلوات بر محمد و آل اطهار آن سرور در اینجا اخبار از ائمه علیهم السلام در بیان فضیلت
و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آن است که توان استقصاء نمود نماز جامع همه اینها
هست پس اجتماع محسنات بنحوی که در نماز متحقق شده در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل و
اشرف از همه خواهد بود چونکه اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در محال خود
در حوغالبا اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تامی است در تأثیر قلوب
لهذا مناسب دانست اشاره بجمله از اخبار دالهٔ بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید
رغبت عابدان و موجب زیادتی قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میگوئیم شیخ صدوق در کتاب خصال
روایت نموده از کاشف السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت فرموده جماعتی
از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عالمترین ایشان سؤال کرد
از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالبیکه سؤال کرد از آن این بود که اخبار فرموده باش بما از هفت خصلت

را که خلاق عالم جل شانه شما را امتیاز فرموده از سایر انبیاء علیهم السلام کدام است آنجناب خاتم الانبیاء صلی
الله علیه و آله در جواب فرمودند اول از آن هفت چیز آنست که خلاق عالم عطاء فرموده است بمن سوره فاتحة
الکتاب یهودی عرض کرد صحیح فرمودی و فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة الکتاب
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند کسیکه بخواند فاتحة الکتاب اعطا میفرماید خداوند
عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده است و در تفسیر منسوب بجناب کاشف
السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام روایت فرموده از سر خیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بندگان من بنحوی
که نصف آنرا بجهت خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهت بندگان خود پس وقتیکه بنده گفت بسم
الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل شانه میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من سزاوار است بر من که تمام کنم
او را باتمام برسانم و مبارک کردانم از برای او در احوال او وقتیکه گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم
عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر ادا کرد و دانست نعمتهائی که نزد او هست از جانب او من رسیده
است و بفضل و احسان خود بلا را و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه
نعم دنیا را باو عطا کرده ام نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلایا دنیویه را از او دفع کرده ام
بلایای اخرویه را نیز از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه بنده گفت الرحمن الرحیم پروردگار عالم عز شانه
میفرماید بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما حظ و بهره او را در نعمت
من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آنکه بنده گفت مالک یوم الدین
خلاق عالم جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت
روز قیامت مختص بمنست در آن روز حساب را بر او آسان خواهم گردانید و شاهد باشید که از معاصی و
گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بنده ذلیل گفت ایاک نعبد و پروردگار عالم میفرماید راست گفت

بندهٔ عبادت و ذلت او بجهت من است ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه این قدر ثواب در مقابل عبادت
او ثابت میکنم بعضی از مفسرین تمنا نمایند که عبادت مثل او نکرده باشد و وقتیکه گفت وایاک نستعین خداوند عالم و عزشانه
میفرماید بندهٔ من از من طلب و استمداد عانی نصرت و اعانت کرده گواه باشید ای ملائکه من اعانت او خواهم
کرد در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدائد که وارد میشود بر او و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا
الصراط المستقیم الخ سورهٔ خداوند عالم و جل شانه میفرماید این سهم بندهٔ من است و از برای بندهٔ من
است هر مطلبی که خواهد مطالب او را بشرف اجابت مشرف میگردانم عطا میکنم باو هر تمنائی که میکند و این
میسازیم او را از هر چیز خائف از آن است ظاهر اینست که این اشارت بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم و
لا الضالین ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده که خداوند جل شانه فرموده بمن که یا محمد ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
فی التفسیر المذکور نقلا عن الامام علیه السلام انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب وجعلها بازاء القرآن العظیم
مقصود از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است باینکه فاتحة الکتاب جزء قرآن است خداوند
عالم و جل شانه در مقام امتنان بفخر کائنات صلی الله علیه و آله اول سبع المثانی را که مراد سورهٔ مبارکهٔ حمد
است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از این ما عدای سورهٔ مبارکهٔ حمد است پس سورهٔ
مبارکهٔ حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده اینکه دلالت میکند بر کمال مدح این سورهٔ مبارکه
و ایضا حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده فاتحة الکتاب افضل
سور قرآنیه است بدانکه در وجه تسمیهٔ این سورهٔ مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول آن است
که فاتحة الکتاب را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سور قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف
بنابر اینکه بعضی ادعا کرده اند که ترتیب سور قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف فخر کائنات صلی الله علیه
و آله شده بمقتضای فرموده آنجناب دوم آنکه این سورهٔ را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سورهٔ
مزبوره است لکن این مخالف چیزی است که مدلول علیه بعضی احادیث است که اول سورهٔ مزبوره اقرأ باسم ربک

الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین بر این تصریح فرموده اند سیم آنکه فاتحة الکتاب میگویند
بجهة آنچه بعضی از علما نموده اند که اول سورهٔ مثبتهٔ در لوح محفوظ این سورهٔ است چهارم آنکه فاتحة
الکتاب میگویند بجهة آنکه بمقتضای آیهٔ شریفهٔ انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل قرآن در شب قدر نازل شده
باسمان دنیا یکدفعه نازل شد پنجم آن است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنی است
که ثابت در نماز هست این بنابر اینست که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق میشود بر بعضی از آن چنانچه
بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشارهٔ در آیهٔ شریفهٔ ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته است سورهٔ است
یا میگوییم تسمیهٔ مقدار ثابت از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیهٔ جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که
خارج از وضع رساله بود میگوییم مقصود اینست که نماز جامع محاسنی است که در هیچ یک از عبادات
محققه نیست از جمله و کجر و از آن قرآن است که فضیلت و شرافت او بخوبی که دانسته شد و همچنین
سائر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات محقق نیست و این دلیل است بر اینکه
نماز اشرف است از فاطبهٔ عبادات و هو المطلوب کفایه میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبر
که سابقا بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذی روی عبید بن زرارة بسند کالصحیح عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب
والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء
وکسرها و بتبدیل الطاء الاولی تاء والطاء الثانیة تاء هکذا فساتاط و فساتات کما فی القاموس
وفیه طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی حدیث شریف آنچه
بیان شد آن است که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است و سائر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم
و نحو اینها بمنزلهٔ طناب و میخ و پردهٔ خیمه است پس هرگاه عمود و ستون خیمه محکم و ثابت باشد نفع
مترتب میشود بطناب و میخ و پردهٔ خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر
طناب و میخ و پردهٔ خیمه تمت نماند این منتهای مرتبهٔ مدح و غایهٔ فضیلت و کمال است مناسب

اینمقام ختم کلام است بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ الصدوق قدس الله تعالی روحه در
مجالس روایت فرموده حاصل معنی الحدیث شریف آن است که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است
مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده ایشان را باکمال تعظیم و احترام فرموده است حال این شخص در جلالت
و بزرگی و اخلاص بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور تر از این است که محتاج ببیان
باشد علاوه همین ابن عباس روایت نموده از فخر کائنات صلی الله علیه و آله که فرموده اند خداوند
عالم را ملکی است اسم او سخائیل عادت او اینست که اخذ بر وات میکند از خلاق آسمان و زمین جل جلاله
وقت هر نماز برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین ایستادند مشغول وضوء شدند
بعد از آن ایشان بنماز صبح نمودند آن ملک برات میکرد از خداوند عالم جل شانه از برای نماز گذارندگان
مکتوب در آن برات این است انا الله الباقی منم خداوند عالم که فانی برای من نیست ای بندگان
من و ای کنیزان من در دنیا خود گردانیدم شما را راضی بعزت و جلال خود خوار و ذلیل خواهم کرد
شما را و معاصی شما را امرزیده میشود تا ظهر بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند
مؤمنین و ایشان بوضوء و نماز ظهر نمودند همان ملک میکرد از خداوند عالم جل شانه برات دوم
و نوشته شده است در آن برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای
بندگان و کنیزان من امرزیدم گناهان شما را و تبدیل کردم همه گناهان شما را باعمال حسنه و جلالت
گردانیدم بر شما را بسبب راضی بودن من از شما خانهای بهشت را که دار جلال است بعد از آنکه وقت
نماز عصر داخل شد و ایستادند مؤمنین بجهة وضوء و ایشان بوضوء و نماز نمودند همان ملک
از خداوند عالم جل شانه میکرد برات سیم را که مکتوب در آن است انا الله الجلیل منم خداوند جلیل
و بزرگ و جلیل است ذکر من و عظیم است سلطنت من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام کردیم
بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میگردانم شما را در خانهائی که بجهة ابرار و نیکان مقرر داشته ایم
و دفع کردیم از شما از رحمت خود شر اشرار را بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند و ایشان

بوضوء و نماز مغرب نمودند آن ملک میکرد برات چهارم را مکتوب است در آن برات انا الله الجبار الکبیر المتعال
منم خداوندی که جبر کور و قصور و نقائص را بمنست و منم خداوند عظیم که منزهم از کل مناقص و
صفات مخلوقین ای بندگان و کنیزان من ملائکه من معاودت کردند از نزد شما با رضا و سرور و راضی
بر من که شما را راضی کنم و عطا فرمایم بشما آنچه خواهشهای شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز
عشاء داخل شد مؤمنین ایستادند و ایشان بوضوء و نماز عشاء نمودند آن ملک میکرد از خداوند عالم
عز شانه برات پنجم را مکتوب است در آن انی انا الله لا اله غیری و انا رب کل منم خداوند مستجمع جمیع صفات
کمال و منزهم از جمیع مناقص و معائب و زوال معبودی که سزاوار معبودیت باشد غیر من نیست ربی
سوای من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضوء ساختید و رو آوردید بسوی
خانهای من که مساجد است و بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شدید و معترف بحقوق من شدید
و اموری که بر شما واجب کرده بودم بعمل آوردید شاهد باش ای سخائیل و سایر ملائکه من
از این بندگان خود راضی شدم پس سخائیل در هر شب بعد از نماز عشاء سه مرتبه ندا میکند که ای
فرقه ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی شانه امرزید مصلین از موحدین را پس باقی میمانند ملائکه
در هفت آسمان مگر اینکه استغفار میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای آنها بر اینکه موفق شدند
بپوشیدن بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیزم نماز یکی از همه شرائع و فضیلت بجهة او
ثابت است و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه کافه طاعات است مشخص است که محض راست ایستادن
و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث صحیحی وارد است که جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و
سجود نماز را فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته لم یموت علی غیر دینی
یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدن است
مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز او باین نحو بود

باشد هر آینه نماز او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس عمدهٔ در این مقام معرفت دو مطلب
اول معرفت صورت نماز است یعنی باید بداند نمازی که مکلف به اوست یعنی نمازی را که خداوند عالم جل
شانه از او خواسته در هر شب و روز چند فقره آن چه چیز است و شرائط آن چیست و منافیات آن کدام است
مجملا بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب سؤالی از جناب خلاق
متعال جل عظمته باو متوجه شود که ای بندهٔ من دانستی که من از تو نمازی خواسته ام از کجا دانستی از تو
که من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو ایشان میفرمودی جواب بر از خود مهیا نموده باشد که اگر آن جواب را در
چنین القای چنین سؤالی عرض نماید آن جواب عقلا مقبول و مؤاخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو
نبوده باشد نماز او بی ثمر و عمل او بی حاصل خواهد بود ملخص مقال در بیان این اجمال آن است که هر مکلف
در مقام نیت نماز چنین نیت مینماید که من ایشان باین نماز مینمایم بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم
پس باید بداند منوی او آن نمازی است که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات
پروردگار عالم است یعنی نمازی را که واجب فرموده است بر بندگان خود که ایشان بآن نموده باشند مصلحت
الهیه جل عظمته مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده باشد که اول مکلف بایستد بقصد اطاعت امر
جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس فراءة حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود و در رکوع
ذکری بعمل آورد بعد از فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بنحوی که بایستد بحدی که راست شود بعد از آن بسجود رود
بنحوی که هفت عضو که عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مشغول بذکری
معین شود بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و
هکذا تا آخر نماز و شرائط چندی بجهة این مقرر فرموده مثل اینکه باید باوضوء و یا غسل یا هر دو بوده باشد
در وقت معین ایشان بآن نموده باشد در مکان مباح نامستور به عورت بساتر مباح و آن ساتر از اجزاء
غیر ماکول اللحم نبوده باشد و هم چنین حریر نبوده باشد لکن در حق رجال و لباس خالی بوده باشد از نجاسات
مگر آنچه استثناء شده باید در جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید در

در جمیع احوال از تکلم و ضحک و اکل و شرب و انحراف از قبله و سائر آنچه بیان خواهد شد نماید مجملا
که عالم باشد که مکلف به او که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است
جل قدرته پس تعلم آن لا محاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بود و چون که تعلم از جناب خالق متعال
در حق هر کسی متعذر و غیر مفید و واسطه نظر بعدم قابلیت مجملا خلاق عالم جل شانه بعضی را که نماز
بوده باشد از من عدای او بمیزان بسیار اختیار فرموده عباد اثر ایکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان میفرموده که
تبلیغ بکافهٔ عباد نموده باشد چنانچه امر بدیگران فرموده که از واحد نموده باشد شخص او که آنچه و پیغمبر
رسول میشامند این الفاظ هم فرق بیکدیگر میباشند نبی میگویند بجهة آنکه مخبر است از جناب خداوند عالم و
پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام می آورد از جناب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او و رسول میگویند
بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان او در هر عصری از اعصار
حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضاء نموده تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیاء و سید رسل
و سرور اصفیاء و هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایشان را بعبادات چندی امر فرموده از جمله
نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم آن را بآنجناب ایشان را امر فرموده که تبلیغ بامت فرموده باشند چنانچه
امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند حسب الامر خلاق جهان
آن ستوده درگاه رحمن در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمودند فعلا و قولا و در آن اوان که معمور
جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب حجی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بشوق اتصال
بعالم قدس زینت بخش قاطبهٔ اهل انس گردد آن حج منصوبه مکرمه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه مؤمنین
ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافهٔ عباد باشند و از اینکه حکم الهیه جل عظمته مقتضی عدم ظهور
حجت عجل الله تعالی فرجه در زمانی شده که دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت آن جناب
قاصر مجملا صونا للشریعة عن الارتداس و حفظا للطریقة عن الاندراس فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حج الهیه روایت شده که فرمودند ان العلماء ورثة

الانبیاء در اصول کافی بسند معتبر مرویست از کاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام جعفر صادق
که فرموده العلماء امناء و در کتاب غوالی اللئالی از سرور اعالی و ادانی جناب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیه روایت نموده که فرمودند الابنیاء محدثین الحفیة نفقه فی الدین مثل الفقهاء و در الابنیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب
احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفته من التماس کردم از محمد
بن عثمن العمری که نائب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله فرجه میباشد که عریضه مرا که در آن
مسائل چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عم افاضه تعالی بلاده بظهور جواب
خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم
حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون
توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون اینست که در کتاب نیز ماخوذ از آن عالیمقام بوده باشد پس مشیت ظاهره
سبحانیه اقتضاء نموده در هر عصری از اعصار جمله از عباد ممتاز باشند از سائر بنی نوع قدسیه
عالیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند از فیوضات الهیه و محل استنان باشند از انوار نامتناهیه
منیفه و قابل باشند که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات و آثار نبویه و اخبار
ائمه علیه و علیهم الاف السلام و التحیة نموده باشند تا حافظ فرائض و سنن و دارع محارم و بدع و مبلغ تکالیف
شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه بحلت عظمته خلائق باشند از اینکه ایشان در امور معیشه محتاج بامور
بسیار است مثل مساکن و ملابس و مآکل و مشارب و سائر امور محتاج الیها و هر یک از اینها را مقدماتی
است لا یعد و لا یحصی نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر پنبه
که پنبه دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر اینست زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد
بر بیل و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن آن توقف دارد بر مقدماتی
تا آنکه آهن بجائی برسد که مستعد این باشد که توان از او بیل ساخت آنوقت موقوف بحداد است و وجود
حداد بتنهائی کفایت نمیکند در آن بلکه محتاج است بزغال و تحصیل آن توقف دارد بآلت فاطعه که توان

بآن قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آلة کنیم رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع
اشجار بنحوی که توان ذغال نمود توقف دارد بر حفر کودال و آن نیز مقدمات بسیار دارد و بعد از آنکه ذغال
موجود شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف بکون است و آن محتاج
است نقل کلام در مقدمات بنائی شاغل از وصول بر اصل مطلوب است بعد از آنکه کون مهیا شد
محتاج است بر آتش و بآلتی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا آهن گداخته کند تا توان بیل ساخت و آن آلت
دم میباشد از پوست میباشد و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور بعد
تعداد نمیتوان نمود و هم چنین است حال در چکوش و سندان و غیرهما بعد از همه اینها که بیل موجود شد
موقوف است بکوه کدر را باشد که تواند بر بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل اینها است که
شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است بر اینکه زمین را هموار کنند بعد از همه مراتب مسطور که پنبه
دانه کشته شد موقوف است بآب دادن آن موضع هفته یکی و هفته یکی و این توقف دارد بحفر قنات
یا حفر نهر و کلام در مقدمات آن مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه بهم رسید میباید از چیدن
بعد از آن طائفه ضرور است که پنبه را از محل آن در آرند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بموزه
آن چرخ از تخم آن جدا نمایند بعد از آن محتاج است بندافی که پنبه را بمعرض ندافی نموده چوله کند بعد از
آن مهر بسند بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و
حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لا یعد و لا یحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود
شد موقوف است بر آنکه کلاف شود آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد
از آن داخل ماکو شود موقوف است بماسوره و رکن و ماکو ساز آنوقت محتاج است بدکان نساجی و نساج
مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان نمود بعد از آن که پارچه موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفید گر
از آنجا بصباغ بعد از آن بخیاط تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است آنوقت لباسی هم میرسد باید
هزار نفس بلکه علاقی مباشر شود تا لباسی هم رسد و هم چنین است حال در فروش و ظروف و فرش منزل

وسایر امور یکه موقوف علیه ایشان است مجملا از اینکه موقوف علیه جمیع ایشان امور بسیار است هر یک از
آنها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر
فردی از افراد مکلفین مسائل تکالیف خود از نماز وغیره را اخذ نماید از آیات قرآنیه و سنه نبویه و اخبار
ائمه صلوات الله علیهم چه اشتغال ناطقه نفوس در این مقصود مهمه مستعود موجب خلل انتظام عالم است
قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب است از جماعتی که نماز بوده باشند از مرض عداوت صفا و زکا و ورع و
تقوی تکلیف دیگران اینست که اخذ از آنها نموده باشند اشخاصیکه استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته
را از کتاب و سنت مینمایند از مآخذ و مدارک معلومه آن بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود را در آن
نهایت جهد مینمایند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند و مینمایند
و دیگران که اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بی واسطه آنها را مقلد میباشند
فائده اخیاط پس از در مسائل بسیار یعنی در مسائلی که امر مردد است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل
اینکه کسی شک کرده در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود بر رکوع بعد از دخول
در رکوع شخص او شد که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی از فقهاء را اعتقاد این است که واجب
است از همان حالت رکوعی برود بسجود نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جائز نیست و جماعتی
حکم فرموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و همچنین هرگاه کسی داخل در سجده اولی شد
مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است
لازم است عود نماید برکوع بعد از آن بسجود و رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز حرام است مختار این است
که نماز باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و همچنین هرگاه صبی ممیز
سلام کرده بر مصلی امر مصلی در اینصورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و همچنین
هرگاه کسی سلام کرده بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت
کرده در رد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن بنابر اینکه رد از صبی اگر مسقط
وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق آنها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد

در مسائل اشتباه حکم احتیاط و بیان آنکه احتیاط در عمل بیست

رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود و مجملا عدم سقوط و وجوب رد است مجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکن
که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در
فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در اینجا عمل
باحتیاط ممکن نیست مفری نیست در اینواقعه مگر ترجیح که مختص مجتهد است یا بتقلید پس کسی که مجتهد
نبوده باشد و همچنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل اینصورت چه کار خواهد کرد
تعالی میگوییم در این موضع که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام مثل قراءة سوره در نماز و مثل این
در اینصورت نیز میگوییم عمل باحتیاط ممکن نیست چه مراد از احتیاط از احتیاط آن است که این شخص ایان عمل
نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول براءة ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در اینصورت ممکن نیست
نظر باینکه جمع کثیری از فقهاء بنیت وجه را در عمل لازم دانسته اند و اینشخص که ترجیح وجوب و استحباب نموده
باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و همچنین هرگاه قصد
استحباب نماید و اگر قصد هیچ یک از وجوب و استحباب نماید باز عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بعض
اعتبار وجه پس مفری از اجتهاد و تقلید نخواهد بود و اگر گوئی این شخص را اعتقاد این است که نیت
وجه معتبر نیست میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی
از طریقین پس طریقه ثالثه نباید و هو المطلوب تعالی میگوییم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که باید
به او مبرئ ذمه است نشد نظر بتحقیق خلاف اینست وجه در کلمات معتمدین فقهاء اعلی الله مقامهم
که فرموده اند امر است در این اعصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنابراین هرگاه نماز کسی مستند
بیکی از این دو طریق نبوده باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت نماز است در صورتی که
مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است در صورت عدم استناد بیکی
از این دو طریق پس مناسب در اینمقام ایراد کلام است در دو مبحث مبحث اول در بیان صحت نماز است
در صورتیکه بیان شده باشد بمقتضای اجتهاد مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف

در مسائل اشتباه حکم احتیاط و بیان آنکه احتیاط در عمل بیست

بصلوة وعدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز وقطع بعدم تکلیف بما لا یطاق
پس هرگاه چنین جوابی عرض شود در مقام القاء سؤال سائل بود در موقف حساب عقل قاضی است بقبول آن
وبقبح مؤاخذه پس هرگاه فرض شود سؤالی از جناب خلاق عالم جل شانه القاء شد بچنین شخصی که ای
بندهٔ من این نماز که اتیان نمودی از کجا شخص تو شد که منوی تو مطلوب من بوده است بنحو لزوم عرض نماید
که ای پروردگار من اتیان بنماز را بر من واجب فرموده بودی ودست حاجت من بذیل دامن سعادت
حجت تو نمیرسید لکن کتاب تو واخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد وطاقت خود بعد از فحص وبحث
وتأمل در آن آنچه را حجت فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم قطعاً چنین جواب معقول ومقبول
مؤاخذه از آن قبیح وغیر معقول است بنابراین پس علی که بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحه
است لکن عدهٔ در این مقام که موجب لغزش اقدام وباعث القای نفس است بمهالک مساءت انتظام دو
چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب وسنت نظر بقصور در مبانی ومبادی چه در این صورت
تکلیف بتقلید است در عمل وعدول از تقلید وانکال بفهم خود خروج از منصب وموجب بطلان عمل
است دوم تقصیر در بذل جهد وصرف طاقت نظر باینکه مکرر تجربه شده در بادی امر کسی مطلبی را که
رجوع نمود نحوی میفهمد بعد از فحص بلیغ وتأمل تمام ظاهر میشود فساد آن این امر بیت هول آن موجب
ارتعاش قلوب وباعث اضطراب نفوس است ﷺ چه بسیار دیده ایم از طائفه که فتح باب طعن کرده اند
بر اساطین دین مبین وامنای رب العالمین وتواب باستحقاق ائمهٔ طاهرین علیهم السلام بعد از تأمل در
مقالات واهیهٔ آنها مشخص شده است باعث این طعون رکیکه نیست مگر ضعف وقصور در استعداد
وتقصیر در تحصیل مبادی ومبانی آن نعوذ بالله منه تعالی چنانچه در مواضع متشتته ببسط تمام توضیح مطلب را
نموده ایم وهمچنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف آن است که نقصانی در آنها
باعث ادراک بینت ومع ذلک سالک طریقهٔ شده اند ظاهر میشود منشأ آن قلهٔ فحص وتأمل است
چنانچه در موارد بسیار از مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه وبه نستعین التوفیق فی العصمة

عن الخطا وان تزل نا نسئلك اللهم بفضلك على عبادك وحبيبك نبدء سلك وولينك نبدأ وشيعتك
وجنتك الحجى بعبادك العامل لابدك ان لا تكلني الى نفسي لمرفة عنه وتعصمني فيما بقي من عمري عن التقصير في
خدمتك واستنبالها احكامك وتعفو عما صدر مني فيما سلف من عمري من المساهمة والتقصير وتنبيني بحسن كلمة ظنك
في الوصول الى مرضاتك وترشدني بعد انبيائك ما ينبغي لارشاد اليه من بيان احكامك اي عزيز من چنانچه منافع
بسیار وفوائد آن بیشمار است کفایت میکند در آن که حفظ نوامیس الهیه جلت عظمته منوط بآن وافاده وظائف
شرعیه واحیای محامد دینیه موکول است بر آن وایضا که بعثت انبیاء وارسال رسل بجهة نشر وظائف
دینیه وحفظ محاسن شرعیه است پس در این باب از اینست که وارد شده ان العلماء ورثة الانبیاء مشخص
مراد از وراثت اینست که منسوب بانبیاء علیهم السلام بجهة ایشان ثابت است وبهمین معنی است که جناب شهر کاشان
صلی الله علیه وآله فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ایضا در جواب فوق کل محامد اخبار از ائمهٔ اطهار
علیهم السلام در مدح آن بسیار است مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت فرموده از حماد بن
عیسی که از جملهٔ روات است روایت نموده از کاشف الاسرار والدقائق جناب امام جعفر صادق علیه
السلام که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان را به پسر خود کلامی که حاصل آن اینست
علی را که سزاوار اینست که عالم عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله وما یجب وما یمکن
یعنی اول علم بوجود خداوند عالم وبصفات الهی جل شانه است دوم علم آنچه محبوب خداوند عالم است
این شامل عبادات وعقود وایقاعات واحکام همه است سیم علم بآنچه مکروه خداوند عالم است وآن
شامل محرمات از کبائر وصغائر ومکروهات بمعنی اخص است اول موکول بعلم کلام دوم موکول بعلم فقه
وثالثا آن بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست شخصی
مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد پسری دارم خواستم که بخدمت شما مشرف
شوم سؤال نمایم از حلال وحرام حضرت در جواب فرمودند آیا ممکن است که سؤال کرده شود از چیزی
که افضل از حلال وحرام بوده باشد ودر کتاب غوالی اللئالی روایت نموده از جناب رسول خدا صلی

الله علیه وآله که فرموده لکل شیء عماد وعماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست که قوام آن چیز بآن ستون
وستون دین اسلام فقه است وایضاً در آن کتاب از آن سرور اخبار مرویست که فرموده الفقهاء امناء الرسل
وهذا ایضاً عنه صلی الله علیه وآله انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یأتون بعدی یروون
حدیثی وسنتی ومن اکرم منهما مسلماً لقی الله یوم القیمة وهو عنه راض ومن اهان منهما مسلماً لقی الله یوم
القیمة وهو علیه غضبان وباز در کتاب مسطور از قدوة اهالی معرفت وشکور جناب امیر المؤمنین صلوات
الله علیه روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء وایضاً در آن کتاب از مفخر انبیاء صلی الله علیه وآله روایت
نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد ودر اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از مفخر اولیا و
جناب امام محمد باقر که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او
منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد بجلالت شرف وفضیلت اینعلم شریف اگر چه بسیار است لکن خاطر بتصدیق آن نیز بسیار
بلکه از اعظم مهالک بیتند واضح مقلد مهلکه آنطرف باینکه هرگاه مسلمانی در مقام حاجت از ملائی سؤالی کرده
خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات اینشخص که متصدی جواب میشود اگر اهل جواب از آن بوده
باشد ومطابق واقع بمقتضای فحص وبحث خود گفته باشد اینشخص امینی خواهد بود از امنای خداوند
عالم عز شانه بسوی عباد او مندرج خواهد بود در تحت حدیث سابق که عالمیکه از علم او منتفع عباد
بندگان خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس آن شخص فائز خواهد بود بعطایای
الهیه ومثوبات غیر متناهیه وهم چنین امینی خواهد بود از جناب سرور انبیاء صلی الله علیه وآله بسوی
امت واگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد بمقتضای تشهی نفس گفته باشد چنین شخصی کفایت میکند در
سوء حال او انه کریمه من اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسیکه افترا میبندد بخداوند
عالم جل شانه استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالمتر از او نخواهد بود در عالم ارض
فوق کل مضار ومفسده اینست اعظم از کل مفاسد چگونه چنین نباشد وحال آنکه مستوجب لعن حق
آسمان وزمین ومستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب مصرح بر است در بسیار از

اخبار معتبره صادره از حجج الهیه جل عظمته مرویه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن وثقة
الاسلام در اوایل اصول کافی وهم چنین در اواخر فروع آن وشیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت فرموده
اند در حدیث صحیح از مخبر الاول والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده من افتی الناس
بغیر علم ولا هدی من الله لعنه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی اینکلام مربا عیش
سرود از مذاق معتقدین بشد آگاه یوم النشور آنست که هر کس فتوی بگوید در میان مردم بغیر علم یعنی با عدم علم
عدم دلیلی وحجتی که از جناب خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی از آن دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلی
که دلالت کند بر اینکه چنین فتوی در حق او جائز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکند
بر او ملائکه رحمت وملائکه غضب هر دو صنف ملائکه وعامل باینمعنی میشود گناه کسی که عمل بفتوای
او کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشعاری دارد بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل
شرعی نبوده باشد کما یظهر للمتأمل وایضاً شیخ برقی در کتاب محاسن وشیخ صدوق در کتاب عیون
الاخبار از سرور اجناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم لعنه
ملائکة الارض وملائکة السماء وایضاً در کتاب محاسن ودر اصول کافی مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم وهو لا یعلم الناسخ من المنسوخ والمحکم من المتشابه فقد هلک واهلک
یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم علم از ناسخ ومنسوخ آن وتفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ ومنسوخ
وما بین محکم از آیات قرآنیه ومتشابه آن یا تفرقه نکرده باشد ما بین محکم ومتشابه مطلقا پس چنین کسی خود
هالک وباعث هلاک دیگران نیز شده است وایضاً شیخ برقی در کتاب محاسن وثقة الاسلام در اصول
کافی وشیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من
ترا نهی میکنم از دو خصلت بسبب آن دو خصلت هلاک میشوند مردمان یکی از آنها وخصلت فتوی گفتن
است با عدم علم بجهة ظهور فساد فتوی با عدم علم نه بمرتبه ایست که حاجت باظهار فساد آن بوده باشد نظر
باینکه فتوی اخبار است از جناب خلاق آسمان وزمین جل قدرته اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم علم

بواقع کذب باشد که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضاء و کفارهٔ است فرقی در این
باب نیست در صورتیکه اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد مابین آنکه فتوی او مطابق واقع
اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناظر باین است حدیث معتبر یکه ثقة الاسلام در فروع کافی
و رئیس المحدثین در فقیه و شیخ الطائفه در تهذیب بسند واضح نموده اند از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم آنها در جهنم خواهند بود و یکقسم در بهشت بعد از آن
بیان فرمودند سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اولی آن است که حکم میکند بجور و بباطل و میداند
که حکم او بجور و بباطل است دوم آن است که حکم بجور و بباطل میکند لکن نمیداند که حکم او جور و باطل است
سیم آن است که حکم بحق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بود و آن
سه قسم را فرمودند که در جهنم خواهند بود چهارم را که ناجی و در بهشت خواهد بود آن قاضی است که
حکم بحق میکند و میداند که حکم او بر حق است و ماخذ آن چه چیز است و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله
تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و عبارت آن مرحوم در کتاب مذکور اینست روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال القضاة اربعة
ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لیقع المعرفة بهم و التمیز بینهم فقال قاض قضی
بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی
النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة
و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این باب مابین قاضی و مفتی نمیباشد در حرمت
حرمت و اثم قاضی و در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسیکه مستجمع شرائط فتوی نبوده باشد حرام و موجب
عقاب است اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرقی گذارده شود مابین مطابق واقع و غیر
در حکم وضعی یعنی در روز ماه مبارک رمضان اگرچنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در
صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام در این مقام نیست بلی فرقی بدانچه

مذکور شد مابین فتوی و حکم نمیباشد اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسده است یا بمعنی کسیکه بحکم
حکم و مرافعه بین الناس شود و مستجمع شرائط آن نباشد مغضوبیت چنین کسی در درگاه احدیت جل شانه
اشد میباشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرائط فتوی نبوده باشد بمقتضای عقل و نقل اما عقل
نظر بآنکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و انساب است بخلاف فتوی بر خلاف واقع
که مفسدهٔ آن اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در آن اشد از مفسده در فتوی خلاف واقع است
و اما نقلا نظر بآیه که هذه بدات شد دیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس
مناسب این است بر خی از آن در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنبیه غافلان گردد از مفاسد
آن اجتناب نمایند پس میگوییم ادله دالهٔ بر مفسدهٔ شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است
اما کتاب یعنی قرآن پس میگوییم آن قرآنیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در اینجا
اقتصار میکنم بر سه آیه شریفه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود نگفته در اختلاف بتعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در
ثالث بفسق بجهة تنبیه بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف
ما انزل الله در جائی که موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است از صورتیکه حکم
بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده باشد و همچنین حکم بغیر ما انزل در صورتیکه حرمان ایتام
بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه آنها را مالک گردانیده این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله
موجب حرمان کار بوده باشد از اموال آنها باندرت حاجت آنها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل اول بوده باشد
و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث و همین نکته بوده باشد در تکرر ذکر بعلاوه تاکید
ممکن است که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان آن اینست ممکن است اختلاف تعبیر اشاره
باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل باشد با علم بآنکه باطل است و تعبیر بظلم در

در بیان آیه شریفه قال الله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و فاولئک هم الظالمون و فاولئک هم الفاسقون

صوری بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل باینکه آن باطل است نظر باینکه موجب حرمان مستحق است از
حق آن مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بحق و صوری بوده باشد که حکم بحق بوده باشد با عدم علم باینکه
حق است مناسب کفر و ظلم در این وفق در ثالث ظاهر است **محض نماند** ممکن است حکم در آیات مذکوره اعم
بوده باشد از حکم بمعنی خاص اعم از کلی که از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهت رفع نزاع بنابراین قوله
ما انزل الله تبارک و تعالی در تحت عموم آیات شریفه خواهد بود **و اما اخبار** که عمده کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله
پس آن بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار
دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم
یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل شانه پس آن شخص کافر خواهد
بود بخداوند عالم جل شانه کافر میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثیکه مذکور شد در باب
تقسیم قضاة باقسام اربعه مذکوره چه گویی متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان میشود با عدم اجتماع
شرائط یا حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثل اینکه زید را دعا میکند بعمرو که فلان مبلغ از
تو میخواهم و عمرو ممکن است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسی که متصدی مرافعه میشود **لکن**
مجموع شرائط افتاء و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله نظر باغراض فاسده و مقاصد
داده باشد معلوم است اینهم فسق و اسوء اقسام است **و لهذا** در حدیث مقدم داشته است **لکن** اینقسم
اگرچه ممکن است **بلکه** واقع است لکن نادر است **نعوذ بالله** از نفسی که متصف بچنین شقاوتی بوده باشد یا آنکه
حکم میکند بباطل **لکن** با عدم علم باینکه این باطل است **بلکه** با اعتقاد اینکه این حق است این شاء الله مثل اینکه زنی
برادر زوج خود را شیر داده است و حد رضاع شرعی محقق شده است بعد زوج با زوجه بکلماتی تشبث
میکند در این باب رجوع میکنند بآن شخص مرافعه رس آن شخص حکم میکند بحرمت زوجه بر زوج خود نظر
باینکه آن مرضعه در صورت مفروضه مادر برادر زوج میشود چنین توهم میکند که مادر برادر مطلقا حرام
است پس حکم میکند مابین زن و شوهر میکند بجهت این اعتقاد که اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین حکمی نمیکند

بالکه صغیره طفل دختر خود را شیر داده و حد رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود
زوجه میگوید بزوج خود من در خانه تو حرام میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بآن شخص
مرافعه رس آن شخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم میکند
بعدم حرمت نظر بانتفاء نسبت چنانچه هر دو این واقعه را در اصفهان مشاهده کردم از بعضی مجملا
امثال این شایع و بسیار است با آنکه حکم بحق میکند **و لکن** میداند که حق است با یعنی حکمی که کرده است مطابق
با واقع است **لکن** قدرت و استعداد آن ندارد که استفاده حقیت آن را از ادله شرعیه نماید با قوت و استعداد
آن را دارد **لکن** مساعد در تحقیق مطالب کرده حکم مینماید با فتوی میگوید **مجملا** بعد رس و تخمین با عدم رجوع
بمآخذ و مدارک حکم مینماید مدلول علیه بعینه حدیث معتبر مذکور آن است که هر سر فیم هالک و معذب
بآتش جهنم خواهد بود پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلثه مذکوره آثم و عاصی **بلکه** معاند شریعت
و صاحب شرع است چه مشخص است مخالفت شریعت عامد امعاند با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه
منها و آن شخص مرافعه رس در هر یک از صور ثلثه مذکوره مهاون بامر خداوند عالم است از کاشف اسرار
دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده ایاکم و التهاون بامر الله عز و جل فان
من تهاون بامر الله اهانه الله و حاصل معنی این کلام حق انجام آنست که اجتناب نمائید از تهاون و مساهله و بی اعتنائی
در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستی که تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نماید خوار و ذلیل میکند
خداوند عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله منه من الذی لم یزل الله پس آن مجلس مرافعه شرعیه که دارای امور
مرغوبه و خصال محمده در شریعت مطهره است نیست **بلکه** مجلس مخاصمه و معاند با خلاق علام عز شانه
میباشد و امر لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر فاطبه اهل ایمان اجتناب از آن
مجلس لازم است و فاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه
و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت نموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة
شیعه و از اجله اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام میباشد فرمودند

که گفته من در مجلس فاضلی در مدینه
نشسته بودم که جناب شیخ الاوایل و الاواخر
جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام از آنجا عبور میکرد

فرداکه بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مؤاخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در
آنجا نشسته بودی عرض کردم که خداوندا عالم را فدای نوکر دارند این شخص قاضی اخر امی نسبت بمن منظور
میدارد بندرت اتفاق می افتد در مجلس او مینشینم حضرت فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب
خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند همه اهل آن مجلس را این شخص قاضی اگرچه ظاهر این ادعا
بوده لکن شخص است منع آنحضرت از جلوس در مجلس او نه بجهة عامی بودن بوده وللمنع از مجالست با
عامه نمیفرمود بلکه بجهة آنکه متصدی منصب قضاء بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط وایضا
الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم الهی امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی
للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره یعنی نزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که
در آن مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر آن ندارد و معصیتی بدتر از آنکه
بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تغییر آن بکفر و ظلم و فسق فرموده نیست
وایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس فیه الا نبی او وصی او شقی یعنی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود که ای شریح بتحقیق که نشسته
در مجلسی که نمینشیند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی را و از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص
یا وصی بمعنی عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه شخص است که مراد از شقی
کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی از جناب سید اوصیاء علیه
الاف التحیة والثناء حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله تعالی کسی را که جناب سید اوصیاء حکم فرموده باشد
بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و
دقائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز وجل شدة حرها
فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة اشد حرا من النواویس جمع ناوس است بمعنی کهنه اند ناوس اسم موضعی است در

جهنم که شدت حرارت او از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناوس مقبره نصاری
است پس ظاهر معنی حدیث مزبل عیش و سرور و از مذاق قضاة جور آن است که موضع معین از جهنم که
حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت
خود خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوی از شدت حرارت مکن بدرستیکه مواضعیکه
قضاة در آنجا می نشینند بجهة مرافعه رسیدن و آن مواضع شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی
متصدی شدن مرافعه و قضاء و محاکمه و افتاء امری است خطیر و مفسده آن
بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است
چنانچه بنده از مفاسد آنها نوشته شد اخبار از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة من الله الجبار در این باب بسیار
استقصاء همه مناسب مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد بموقف حساب و خوف از مؤاخذه رب
الارباب هست همین قدر کفایت میکند و در صورت اجتماع نیز ایمن از خطر آن نمیتوان بود نظر بعدم امان
در عدم تقصیر در مبانی و اکراف حکم نعوذ بالله تعالی از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدید تسلیط
غیر مستحق و اگر مستحق چه اینطلب است بغایت شدید و سعی است در نهایت بعید و دیدید بلکه اقبح مقابح
عقلیه و اردی موبقات شرعیه است امید اکید از خلاق وحید و فرید آن است که بحق مقربین درگاه
احدیت و بآیین حزین قلوب خاصانش همه را خصوصا این منغمر بوادی غفلت و ضلال را از شر
شیطان و مکر نفس لوامه محافظت فرماید عمده در این مقام بعد از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال
است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الوافی عباده عن مهالک الهوی وهادیهم الی سبیل الحق و سالک
الهدی فاسئلک اللهم بفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط والخطا والزلل فی الحکم والفتوی والعمل
بحق اشرف خلقک سید الرسل واسناه لذ فی بلادک واحکامک هداة السبل وان لا تکلنی الی نفسی المسالمة
الی المساعدة والفة الطالبین والراغبة الی الزهاد فی بساط الغفلة کالغافلین والامان بالسوء والفحشاء
والصادة عن مناهج الحق وسلوک التقی وقطع ان وصلنی الی الحق والصواب احب الیک من العثرة

فيما يوجب المؤاخذة والعقاب فاهدني لما هو محبوب عندك واعصمني عما لا يرضى ان اقع فيه
بحقك علي وعلى كافة خليقتك الذي لا يكاد يحصيه العد والحساب و
لا يحيطه الاستقصاء في مر الدهور والايام والازمان بعد از انكه ايضا طلب منح شدة
ميكرديم باصل مدعا پس ميكويم نماز يكه مستند باجتهاد بوده باشد و مساعده در مقام استنباط از ادلة
و مآخذ آن نشده باشد و اين شخص هم از اهل آن بوده باشد چنين نمازي در اين اعصار كه حجة الله القائم عجل
الله تعالى فرجه غائب از انظار است قطعي الصحة است چنانچه مشخص شد و اما هرگاه از اهل آن نبوده باشد
لازم است عمل آن بمقتضاي تقليد از چنين كسي بوده باشد كه مذكور شد اگر چنين نبوده باشد نماز آن
باطل و خود اين شخص آثم چنانچه وجه آن مفصلا بيان خواهد شد فرق در اين باب بيت ما بين انكه رجوع
بماخذ كند يا نه چه رجوع با عدم حصول شرائط مثل عدم رجوع است و هم چنين است هرگاه از اهل
اجتهاد بوده باشد لكن تقصير در استفادة از ادلة كرده باشد و مبناي عمل خود را بر فهم خود كذارده
باشد با تقصير در استفادة چنانچه مفروض است چه جواب اين شخص از سؤال سابق مقبول نيست بلكه
مؤاخذه كردن حسن است مگر در صورتيكه فرض شود كه ايقاع صلوة در ضيق وقت نمايد با اشكال
در اين نظر باينكه الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار **بحث دويم** در تشخيص نماز مكلفين است در
اين اعصار در صورتيكه مستند بوده باشد بمتابعة اهل اجتهاد يا بطلب نيز قطعي الثبوت است في الجملة
مستند آن از آنچه در سابق بيان شد ظاهر ميشود نظر باينكه ثبوت تكاليف الهيه بعلت عظمت مقطوع است
و استفادة آنها از كتاب و سنت در حق فاطبة عباد با افتقار عباد در امور معيشة با امور متكثرة ممكن نيست
پس استفادة تكاليف از ادلة شرعية مطلوب خداوند عالم جل شانه از هر فرد از افراد مكلفين نخواهد بود
قطعا پس بگوئيم تكليف باتيان نماز مثلا ثابت است بعزما مشخص است اتيان بنماز موقوف بر علم بآن است بالضرورة
و معلوم است نماز از مركبات اعتباريه جعليه شارع است بنابراين لا محالة اجزاء مادية بجهت او هست چنانچه
جزء صوري نيز لا بد منه است پس لازم است عالم شود باجزاي مادية كه بعبارت اخرى علت مادي آن است

و هم چنين بجزء صوري كه تعبير از آن بعلة صوري مينمايند و هر يك از جزء صوري و مادي آن منقسم ميشود
بمقوم كه با انتفاي آن انتفاي اصل نماز لازم مي آيد و مكمل و محسن فرق بين القسمين آن است كه با انتفاي
قسم اول موجب انتفاء اصل ماهيه است بخلاف قسم ثاني كه انتفاي آن موجب انتفاء كمال و حسن است
پس لازم است علم بجزئيات هم رسانيدن **قسم اول** مثل قيام و تكبيرة الاحرام و قراءت حمد و سوره
و ركوع و سجود و ذكر در هر دو و تشهد و تسليم **قسم ثاني** مثل تكبيرات افتتاحيه و ادعيه معهوده و استغفار
قبل از قراءة در ركعت اولى و تكبيرة ركوع و دعاء در ركوع قبل از اشتغال بذكر و تكرار در اصل
ذكر و صلوات بر فخر كائنات و آل اطهار آن شافع عرصات و دعاي بعد از رفع راس و تكبيرات اربع
بجهة رفتن بسجود و رفع راس از آن و رفع يدين در احوال كل تكبيرات و دعاي قبل از اشتغال بذكر
سجود و تكرار در ذكر و صلوات در آن و دعاي فيما بين السجدتين و هكذا الحال في غيرها ذكر تمامها طول بايشان الكلام
و در هر يك از اجزاء مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل
اخراج حروف از مخارج در قراءة و اجتناب از وقف بحركه و وصل بسكون در صورتيكه كلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصل ما بين فراغ از كلمه سابقه و اخذ بكلمه لاحقه متخلل نشده باشد
و هم چنين رعايت مد صوت در مد متصل و اما محسن در جزء مقوم مثل رعايت محسنات قراءة در قراءة
مثل رعايت صفات حروف و رعايت اخفاء و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اينها و از آنچه مذكور شد
معلوم ميشود امر مقوم در جزء محسن و هم چنين امر محسن در جزء محسن و آنچه مذكور شد در جزء قولي
صلوة بود و هم چنين است حال در جزء فعلي مثل قيام و ركوع و سجود پس امر مقوم در ركوع انحنا است
كه متمكن بوده باشد بسبب آن مكلف از بلوغ يد بزانو كيتين و ظاهر شد در آن و امر محسن در آن انحناء بنحوي
كه سويه ظهر نمايد بحدي كه اگر قطرة آبي در پشت واقع شود ميل بهيچ سمت نمايد و كهين را مضرب الاصابع
محيط نمايد بركيتين و هكذا الحال في غيرها ذكر تمامها طول بايشان المقام آنچه مذكور شد در اجزاء مادية نماز بود و اما جزء
صوري پس آن عبارت است از ترتيب اجزاء و كيفيت مخصوصه اين هم مثل اجزاء مادية منقسم ميشود بجزء

مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامثال است پس تلافی لازم است وجزء محض ومکمل که رعایت آن موجب
کمال نماز است پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال آن است اول مثل
تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائة وتقدیم قرائة حمد بر قرائة سوره وتقدیم آیات سابقه هر آیه از حمد وسوره
بر آیات لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه وحرف سابقه وکلمات وحروف لاحقه وتقدیم قرائت حمد وسوره
بر رکوع وهکذا الحال فی الاجزاء الباقیة که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل
رفع یدین در تکبیرة الاحرام وکل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئتی است زائده در نماز واخلال بآن وایشان
بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح وبی عیب است لکن اخلال بهیئت زائده نموده است وهمچنین رفع یدین
در حالت قنوت هیئت زائده است در آن ودر صورت اخلال بآن وایشان بقنوت با عدم رفع یدین
اخلال بهیئت زائده نموده است پس آن هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه ومثل اینکه در قنوت
هرگاه دعائی مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد وهمچنین مشتمل باشد بر اظهار مسئلت و
حاجت اگر این مشتمل بر ثناء مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هرگاه اخلال باین ترتیب نماید
اول اظهار حاجت در قنوت نماید بعد ایشان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که مثافی با کمال
باشد شده است لکن اخلال بامثال نشده است وهر یک از این اجزای مادیه وصوریه مقومه منقسم میشود
بر دو قسم یکقسم آن است که اخلال بآن ساهیا وعامدا موجب اخلال بامثال است مثل تکبیرة الاحرام ورکوع
وسجود وقیام متصل برکوع در اجزاء مادیه وتقدیم سجود بر رکوع در جزء صوری وقسم دیگر آن است که هم چنین
نیست یعنی اخلال بآن ساهیا وعامدا موجب اخلال بامثال است لکن اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقرائة
فاتحه یا بقرائت سوره احدهما او کلاهما نمود متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بهمه
اینها واجب لابد منه است اینها همه امور داخله در نماز است واما امور معتبره خارجه از نماز پس آن نیز بسیار است
مثل وضوء وغسل وتیمم ووقت وقبله وستر عورت واباحه مکان ولباس وطهارت بدن مصلی
ولباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه وخلو مکان از نجاسات متعدیه وسجود بر ما یصح السجود

علیه وطهارت قدر معتبر از جهة از مطلق نجاسات اگرچه تعدی این شخص نماید وهم چنین اجتناب از اکل
حیوان غیر ماکول اللحم نمودن واجتناب از جامه حریر نمودن در حق رجال ودر هر یک از امور مذکوره مسائل متکثره
معتبره باشد مثل مسائل وضوء وغسل وغیرها وابن امور معتبره خارجه از نماز آن نیز بدو قسم منقسم میشود
قسمی اخلال بآن موجب اخلال بنماز است پس تلافی لازم است مثل اینها که مذکور شد وقسم دیگر آن است
که اخلال بآن موجب اخلال بامثال نیست مثل اذان واقامه وبعضی از عبادات قبل از دخول در نماز وقسم اول منقسم
میشود بر دو قسم یکقسم آن است که اخلال بآن ساهیا وعامدا موجب اخلال بامثال است وقسم دیگر چنین نیست
بلکه اخلال بآن عامدا موجب اخلال بامثال هست لکن اخلال بآن ساهیا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز مشتمل
چند بی ذرد یعنی امور چندی هست که ارتکاب آنها در نماز موجب بطلان واخلال بامثال است مثل ضحک
واکل وشرب وتکلم واشتغال بامور خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد واسند باو وعدم استقرار
ونحو اینها بعد از آنکه این مطالب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا واین
بنماز که عزیز از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بانچه مذکور شد از امور داخله وخارجه وغیر اینها
وتعلق مکلفین از خلائق آسمان وزمین غیر ممکن وهم چنین دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن
انتظام سعادت اقتران حجة الله الرحمن عجل الله تعالی فرجه قاصر واستفاده از آیات قرآنیه واثار نبویه و
اخبار ائمه علیهم السلام وانس بهم فرزاز افراد مکلفین غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس معرفی نیست مگر آنکه
امور معتبره نماز از قرائیکه مذکور شد اخذ شود از شخص عالم بآنها پس اخذ مسائل نماز از شخص عالم بآن مسائل
واجب وعمل بمقتضای آن لازم چنین عملیکه عمل بمقتضای تقلید میگویند وآن شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد
مینامند وایشخص متعلم را مقلد میگویند ظاهر اینست که اشاره بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی
در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه وآله قال لا خیر للعیش الا لرجلین عالم مطاع او سمیع واع یعنی خیر وبرکتی در عمر نیست
احدی نیست مگر دو کس اول شخصی که عالم بامور دینیه بوده باشد در دین که مطاع بوده باشد یا سزاوار وشایسته
این بوده باشد که دیگران مطیع او باشند وثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ کند امور دین خود را ومحافظت نماید

آنرا از سهو و نسیان و عمل بمقتضای آن نماید مجملا اینقدر که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را اخذ کنند
از شخص عالم بامور دین عمل بشکک و تمکن ریب نیست لکن عدهٔ در اینمقام فحص و بحث در طلب و معرفت آن شخص
در اوایل اصول کافی از غرر اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر طعام مذکور در آیهٔ شریفهٔ
فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی یاخذه عنه تا چند حاصل معنی ظاهر این حدیث شریف اینست
که مراد از طعام در آیهٔ شریفه علمی است که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه بنا بر این است که لازم است بر انسان که تامل و
فحص و بحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از فحص و بحث اگر مشخص شود که موثوق
در امور دین و امین حضرت رب العالمین هست آنوقت امور دین خود را از او اخذ کند پس مقتضای آیهٔ شریفه نظر بحدیث
مذکور آنست که قبل از تامل و فحص در امور دین اعتماد نمیتوان نمود ایضا در اصول کافی از آن عترت فرموده اند الهی عز
شانه مرویست که فرموده اند انظروا علیکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون
عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف اینست که لازم است بر شما که تامل و فحص کنید از
حال کسی که امور دین خود را از آن اخذ مینماید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار آن هستند که دیگران در امور
دین رجوع بآنها نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند رجوع بآنها شود تامل کنید که تا کدام اینید و صنف را تمیز دهید
مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است
پس حاصل معنی حدیث این است که شما تامل و نظر کنید در کسانی که امور دین خود تان را از آنها میخواهید اخذ
نموده باشید نظر باینکه هر کس قابل این نیست بدرستیکه جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله هستیم در هر عصری میباشد عادت آنها اینست که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه آنچه را
غالین یعنی تجاوز کنندگان از جادهٔ شریعت تحریف و تغییر داده اند و هم چنین دفع مینمایند آنچه را مبطلین زیاد
کرده اند و بخود بسته اند و هم چنین آنچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند کتاب
و سنت را از ظواهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل مخفی نماند که ایشان لفظ عدول را
جمع عدل از اینست که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان علیه السلام است نظر بوحدت امام زمان در هر عصری

که بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیره و ظاهر حدیث مقتضی اینست که میباید آن
جماعت عدول از ذریت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند و احتمال اینکه مراد این باشد که از
از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریت فخر کائنات بوده باشند یا غیر اگرچه قائم است لکن خلاف
ظاهر حدیث است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه مخالفت ظاهر در این صورت
اشد است از سابق مجملا ظاهر از حدیث این است که در هر عصری از اعصار میباید جماعتی از ذریهٔ فخر
کائنات صلی الله علیه و آله عارف باحکام الهیه بحیث عظمت بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه
و رفع بدع و مفاسد مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم علیه السلام این است که میباید چنین اشخاص باشند آنها شایسته
این میباشند که در امور دین رجوع بآنها شود نه بدیگران ملخص مقال در اینمقام این است چونکه مقصود مکلف
در مقام ایشان بنماز آن است که اطاعت خداوند عالم جل شانه مینماید در ایشان بمراد الهی عز شانه پس باید بدانند که
آنچه را که ایشان مینماید در آنچه را مطلوب خداوند عالم است چنانچه مذکور شد پس بهر کسی اعتماد در آن
نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سؤال نماید که معتقد این بوده باشد که آن شخص معتمد و امین خداوند عالم است
نسبت بعباد مناسب این است در اینمقام مثالی ذکر شود بجهة توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا
و عساکر و رؤسای عسکر است نسبت بسلطان هرگاه کسی اخبار نمود برؤسای لشکر که شاه امر کرده است بروید
فلان بلد را تسخیر نموده اهل آنرا هلاک برسانید رؤسای عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظهٔ حال مخبر مینمایند
که اگر آن مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتماد بآن خبر مینمایند مهیاء امتثال میشوند و اما هرگاه مخبر کسی است
که اعتماد بآن نیست اعتماد بر آن نمینمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود مگر
بکسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او ضع از آنچه مذکور شد و اینکه در اینمقام
گرفرض شود که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطانی شد که شاه مجبور خود ترتیب داده و امر نموده
اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت در روز معینی ایشان بآن مجبور نموده باشند و مفرد داشته
هرگاه ایشان نموده فاعل بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس ایشان نمود او مؤاخذ خواهد بود اینقدر هم مشخص

شده است که بعضی عالم را بان شده که اجزای آن مجهول و کیفیت ترتیب آن چه نحو است تشکیکی نیست که در این صورت
عقل قاضی بر آن است که بر کل دعا یا و غیر هم لازم است در صدد دانستن بر آیند که علم بان مجهول هم رسانند و
مشخص است که در صدد معرفت کسی را قصد مینمایند که معتقد و امین سلطان بوده باشد نه هر کس که اتفاق افتد
چند مدعی این بوده باشد که من عالم را باز هم پس هر گاه کسی غیر معتقد بی ادعا نماید که کیفیت آن مجهول اینست که
من میگویم کسی اعتنا بان نمینماید حقیقت حال در عمل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن مجهول است که حکیم متعال
جل عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را در آن اعتبار فرموده و مقرر
فرموده که عباد در هر روز و شب پنج نوبه اتیان بان نموده باشند در فعل آن وعده ثواب و در ترک آن ایقاع
عقاب فرموده پس در مقام تعلم بان باید شخص امین و معتمد را تحصیل نموده و علاوه بر آن خارج از اطاق و غیر
مقدور است پس مطلوب امر نمیتواند بود چنانچه کمتر از این را دلیل بر اجزاء و اعتماد بر آن نداریم تفصیل این را بعد
از این مطلع خواهی شد جهت سیم در بطلان نماز کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید صحیح نبوده باشد اینطلب
اگرچه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب و احکام مرام اکتفاء بان نموده نشد
پس میگوییم اعتماد این شخص در آنچه بعمل می آورد یا بپیروی آباء و امهات است یا باستدلال و اقوال خود است یا عمل
بکتب اموات است مثل قواعد و ارشاد و الفیه و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها از کتب فقهیه پس در این دو مقام است
مقام اول در بطلان نماز بکسیکه ماخوذ بوده باشد از آباء و امهات یا از امثال و اقران میگوییم چنین شخصی در موقف
حساب در جواب سؤال سابق نمیداند چه عرض خواهد کرد یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدم
چنین عملی از آنها صادر مینمودند متابعت آنها کردم با اینکه میگفت که میرفتم مکتب و از چنین چیزی تعلیم مینمودند
اکتفاء بهمان نمودم بلا تشکیک مؤاخذه کردن در چنین مقام محض و بموقع است بعلاوه استحقاق عقاب
در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بآنچه در سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن
امور دین خود را از کسیکه امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف بنه این شخص اینست که ماخوذ باشد از امین
از امنای صاحب شریعت و ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس ماتی به غیر مکلف به خواهد بود و مکلف

غیر ماتی به پس آنچه را ایشان نموده است تخریج از عهده تکلیف نخواهد بود و این معنی بطلان است بلکه
آن شخص در ایشان بمثابه معاقب خواهد بود نظر بانتفای امر بسبب آنچه ایشان نموده پس ماتی به منهی عنه خواهد
بود نه مأمور به فان الامتثال دو دینیست که اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مرویه در
اصول کافی از فخر کائنات صلی الله علیه و آله که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل
میکند با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب بر آن
میشود در این اثنا فقهای کرام که نواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله فرجه و وظیفه معنویه ایشان
میباشند حکم صریح فرموده اند ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد
و چونکه حکم صریح فقهاء در این باب معلوم بسیاری از عباد نیست لهذا عمل انکار شده چنانچه خودم از بعضی
که خود را از اعاظم علماء میدانست استماع نمودم که میگفت این طلب را که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقهاء
نگفته اند لکن این کلام ناشی شده است از آن اشتباهیکه در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب دانست که
در این مقام ایراد نماید جمله از عبارات فقها را که صریح در این مطلب است تا اطلاع بر آن موجب بصیرت اهل
ایمان و باعث اجتناب از سلوک پر خطر اهل طغیان گردد فنقول قال العلامة نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة
المقصد الثانی فی اعمال الصلوة و ترکها و کل منهما اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او
بالتقلید للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم باعمال الصلوة واجب
لوقوعه الواجب المطلق و هو الاتیان بها علی الحد ان قال لکن یشترط استناده الی دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید
و قال شیخنا الشهید فی الالفیة المکلف بها الان من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی
کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او بواسطة مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقدها
ذکرناه و لم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی الجعفریة و طریق معرفة احکامها ای احکام
الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل ان کان مجتهدا و لمن کان
الی المجتهد و لو بواسطة و ان تعددت ان کان مقلدا و قال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة

المذكورة ما كانت عن دليل تفصيلي للقادر عليه وهو المجتهد في الأحكام الشرعية أو التقليد للمجتهد ولو بواسطة
شرائطها المقررة في الأصول ان لم يكن مجتهداً ولا يكفي مطلق المعرفة فصلوة المكلف بدون احد الأمرين باطلة وان
طابق اعتقاده وايقاعه للواجب والندب المطلوب شرعاً وقال الفاضل النراقي في الذخيرة يجب على المكلف معرفة
كيفية وما يعتبر في متعلقها بقدر الامكان من الاتيان بها على جهة الامتثال ولا بد من ان يكون تلك المعرفة مستندة الى دليل
تفصيلي ان كان مجتهداً اهلاً للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلداً لم يبلغ مرتبة كما تقرر في الاصول ولا يكفي
تقليد غير مجتهد وعبارة المرحوم در كفايه مثل ذخيره است بلكه در آن ادعاي نفي خلاف كرده اند در عدم كفايه
آمدن مسائل از غير مجتهد در صحت عبادة مجملا بطلان چنين عبادت كه ماخوذ بوده باشد از آباء وامهات بالزامات
واقران مقطوع به وعمل وفاقي مابين علما است وليكن ظاهر ميشود از مقالات آتيه در مقام ثاني مجملا وكلمات مذكوره در اينجا
نظر باينكه آنچه در مقام ثاني مذكور خواهد شد آن است كه آيا تقليد اموات از مجتهدين هم جايز است يا آنكه تقليد
اموات جايز نيست بلكه معين است تقليد احياء از مجتهدين مقتضاي اين كلام آن است كه تقليد مجتهد متعين است لا بلكه
هست اينكه آيا معين است تقليد احياء از مجتهد يا تقليد اموات نيز جايز است پس تاملي در بطلان نماز نيست در صورتيكه
مستند بتقليد بوده باشد مطلقاً ان في الكلام يجب على المكلف معرفة كيفية الصلوة وما يعتبر في ماهيتها بقدر الامكان
من الاتيان بها على وجه الامتثال ولا بد من ان يكون تلك المعرفة مستندة الى دليل تفصيلي ان كان مجتهداً اهلاً
للاستدلال او دليل اجمالي ان كان مقلداً لم يبلغ درجة الاجتهاد على ما بين في الاصول ولا يكفي تقليد غير مجتهد
بلا خلاف ولا تقليد الاموات انتهى كلامه رفع مقامه ملخص كلام انكه عمل مكلف در صورتيكه مستند بهيچ يك
از اجتهاد و تقليد نبوده باشد چه مشخص است كه در چنين صورت با عدم تصديق است در اصول كافي از حضرت صادق
جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مروي است كه فرموده العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق
لا يزيده سرعة السير الا بعداً وفي بعض النسخ لا يزيده كثرة السير الا بعداً ملخص كلام در اينمقام آن است نمازيكه ماخوذ از آباء و
امهات بالزامات واقران بوده باشد نقل كلام در نمازها ئيكه از ماخوذ منه صادر شده ميكنيم يعني نمازهاي
پدر و مادر و امثال و اقران اگر نمازشان مستند بوده باشد بيكي از دو طريق كه مذكور شد يعني اجتهاد و يكي تقليد

كلامي در آن نيست واگر مستند بهيچيك نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحيح
ميشود پس بطلان نماز در چنين صورت محل تشكيك نيست كلام سند در اينمقام هست اينكه آيا حكم ببطلان
مختص است بصورتيكه اخلال ببعضي از امور معتبره در نماز شده باشد يا عام است يعني نماز ايشان نقد محكوم بفساد
است اگرچه مطابق با راي مجتهد بوده باشد مقتضاي كلمات اجله علماء مذكوره وغيرهم تعميم است چه
مشخص است ثمره در چنين صورتي ظاهر ميشود نظر باينكه بطلان نماز در صورت اخلال ببعضي از امور معتبره
در صحت نماز محل تامل نيست كه محتاج ببيان بوده باشد پس مراد حكم بفساد است بعنوان اطلاق بلكه ممكن است ادعا
ظهور كلمات علماء قدس الله تعالى ارواحهم در صورت ثانيه بوده باشد نظر باينكه ظاهر از كلمات علماء بطلان
نماز است بجهة انتفاء تقليد نه بجهة امور ديگر مثل اخلال ببعض امور واجبه چه در صورت اخلال ببعضي از امور
معتبره نماز محكوم بفساد است اگرچه مستند بوده باشد بتقليد تحقيق مقام مقتضي اينست كه گفته شود
نمازيكه از كسي صادر شده و مستند باجتهاد و تقليد نباشد خالي از چند صورت نيست اول آنكه اخلال
كرده باشد ببعضي از امور يكه اعتبار او ثابت است در نماز باطباق كل فقهاء خواه اخلال ببعضي از شرائط كرده باشد
مثل اينكه اخلال كرده باشد بوضوء يا ببعضي از امور معتبره در وضوء مثل اينكه آب وضوء غصبي بوده باشد
بعضيت يا تقصير كرده در ايصال آب وضوء ببعضي از اصابع يد يمين چنانچه متعارف شده در غسل يد يمين
اقتصار مينمايند بغسل آن تا بند دست كه تغير از آن مينمايند نبرند مجملا اخلال نموده باشد در ايصال آب
ببعضي از مواضع وضوء و بعنوان يا آنكه اخلال كرده باشد ببعض اجزاء مثل اينكه اخلال نموده باشد ببعض
كلمات سوره فاتحة الكتاب بلكه ببعض حروف آن اگرچه ببدل حرف بحرف ديگر بوده باشد ثم كلمات
كه ايشان نماز نمود بجهة يكي از ثاني بر محكوم بصحت است نزد بعض علماء و محكوم بفساد است نزد بعضي ديگر
مثل اينكه در مقام تشهد اقتصار بتشهد دين نمود باين نحو كه اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول
الله نظر باينكه صحت نماز در چنين صورت محل خلاف ما بين علما است جماعتي حكم فرموده اند بصحت نماز و
جماعتي ديگر حكم فرموده اند ببطلان آن و اين شخص ايشان نمود باين نحو بدون آنكه تقليد آن اشخاص نمود

باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا انکه در مقام صلوات بر فخر کائنات و آل اطهار آن شافع عرصات
در تشهد باین نحو اتیان نمود اللهم صل علی محمد و آله یا انکه اتیان نمود بتکبیرة الرکوع در حال منحنی
شدن بجهة رکوع یا انکه رفع یدین نمود در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد انکه رفع یدین در انها لازم است
یا انکه اتیان بنماز نمود در سعة وقت یا باشتغال ذمه او بنماز قضاء بدون اینکه بنای عمل او بفتوی مفتی
بوده باشد که باشتغال ذمه بقضاء اتیان بنماز اداء در سعة وقت تجویز نموده باشد یا ترک ازاله نجاست از
مسجد نمود با تمکن از ازاله آن و در آن وقت اتیان بنماز نمود یا انکه دینی در ذمه او بود و متمکن از اداء آن بود
و غافل بود بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در آن نمود در آن وقت مشغول نماز شد
یا انکه خمس لازمی از کوة واجبی در ذمه او بود و ترک در اداء آن نمود و اتیان بنماز نمود در سعة وقت در کل
این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علماء عظام است قال العلامة فی کتاب الدین من الذکری یجب علی المدیون
المبادرة الی قضاء الدین و لا یحل تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین فان اخر و الحال هذه کان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها و کذا غیر المدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و ان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة المطالبون و قال فی القواعد بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا لفظه و لا یصح منه صلوته فی اول وقتها و لا شیء من الواجبات المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة و کذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة و الخمس و قال فی التحریر کل من علیه الدین یجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و ان اخر معها اثم و لا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها قال الشهید فی مباحث منافیات الصلوة من کتاب البیان و لو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة و هو قادر علی ادائها من غیر ابطال و ابقاء دین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک الحالة او لا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها و کذا فی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما

فلا ابطال و حکم الزکوة و الخمس کذلک و ان لم یطالب انتهی کلامه البیان و این عبارات صریح است در بطلان
نماز در سعة وقت در صورتیکه زکوة یا خمسی در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از اداء آن ترک از
آن نموده و هم چنین دین در صورت تمکن از اداء و عدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریح
است در اینکه مشهور ما بین فقهاء اینست و جماعتی دیگر از اجله علما را اعتقاد اینست که اینشخص در حین
صورت اگر چه اثم و عاصی است لکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب بوده باشد چنین نیست کلام
در اینست جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول بچنین حقوقی بوده در صورت تمکن از اداء ترک آن نموده اتیان
بنماز نموده در سعة وقت لکن نه از اینراه که عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن اشخاصیکه حکم ببطلان
نماز نمیکنند مجملا بفهم این بود که اتیان بنماز نموده بنحوی که نماز او صحیح است بنا بر قول بعضی مجتهدین و باطل
است بنا بر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نه از اینراه که اینشخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن اشخاص
که صحیح میدانند عمل را در آن صورت بلکه با عدم بصیرت چنین عمل از او صادر شده بعد مطلع شده که
آن عمل بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بوده لیکن نیست در بطلان
صلوة در فرض اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف بعضی امور را که اجماع علماء منعقد است بر اعتبار
آن در نماز و حد آن ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی محقق است که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد
بر وجهیکه آمر او را خواسته باشد مفروض اینست که مکلف مامور به را بر وجهی که امر خواسته است اتیان
نموده است پس ماتی به غیر مامور به است و مامور به غیر ماتی به پس اینشخص معاقب است بترک مامور به
بلکه بمقتضای برهان حکم اینشخص اسوء حالا است نسبة بشخصی که مالمزه اتیان بنماز نموده باشد نظر باینکه
هر دو در اثم بترک مامور به بعلاوه اینشخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد انکه مامور به بقصد انکه مامور
است ممکن است که گفته شود و مشرع و مبدع خواهد بود مجملا مشهور در بطلان عمل در صورت مفروضه
نیست و اما فرض ثانی پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد نظر باینکه هر گاه فرض شود صحت عمل در این صورت
سکوتی بر حکم بصحت یا بجهة اعتقاد مکلف است که منوی و مامور به است یا بجهة آن است که اتفاقی افتاد که عمل

او مطابق شد با رأی بعضی از علماء هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت نمیتواند شد اما الاول فبالنقض
والحل اما نقض میکوییم اگر محض اعتقاد مأمور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست در اول نظر بحکم
بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در اینجا نیز ثابت است وحال آنکه بطلان عمل در اینجا مقطوع به است واما حل
پس میگوییم اعتقاد مکلف معتبر در وقتی میتواند شد که دلیلی قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد مثل
اینکه هرگاه این اعتقاد مستند میشود بقول مجتهد در اینصورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگرچه
مجتهد مطابق نفس الامر نبوده باشد واما هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد بآن ماخذ پس
وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند بر رمل باشد یا
دیگر مثل آن مجملا اعتقاد مأمور به در صورتی نافع است که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند
آن اعتقاد مفروض اینست که اعتقاد این بچنان مستند است بقول مثلا مکتبی بامثال آن و دلیلی بر جواز اعتماد
بآن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد بکالا
علی التأمل واما ثانی یعنی مطابقه با رأی مجتهد با عدم علم مکلف بآن پس بجهت آنکه مشخص است مناط در تکالیف
الهیه جلت عظمته اختیار و اراده مکلف است مفروض اینست که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد او چیزی بود
که اعتماد بر آن صحیح نبود بعد از فراغ عمل فعلی متحلل شده باشد یا نه مشخص شد که بعضی علماء عمل را باین
کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میدانند که اتیان عمل بجهت متابعت و موافقت
اعتقاد او بوده باشد نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد که اتیان عمل بجهت آن مبنا غیر صحیح بود
باشد بعد از فرض مثلا مشخص شود مطابقه ثانی بر او یا اعتقاد بعضی از معتمدین علماء مجملا مناط در
صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان عمل است بجهت مبنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه
متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است با رأی بعضی از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف
غیر موجود است در محل کلام و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت
پس عمل در اینقسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است مجملا آنچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از مثل کتبی

بوده باشد مثلا قابل این باشد که مبنی نتواند شد نیست و آنچه که میتواند مبنی شد مبنی در عمل این شخص
نیست پس عمل نظر باینقسم مبنای صحت محکوم بفساد است تنبیه مقام مقتضی اینست که گفته شود که عمل
اینده و نفر که عمل احدهما او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه
یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود و مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر باینقسم شرط قبول
در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اخلال شده است به بعضی از امور معتبره در آن اتفاقا
پس معین است که باید هر دو مردود شود نفر فرض بر دو دیه اول و مقبولیت ثانی بجهت محض مطابقه اتفاقی
مدفوع است به برهان عقل چه ممکن است عامل اول در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم متعال
ما دو نفر در امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی بودیم نفر فرق که ما بین ما دو نفر هست
اینست که هر دو تجری بجرای واحد سوم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظیر این آنست
که دو نفر دو کاسه شیر را که مملو باشد از مایعی بقصد اینکه ما فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاقا
افتاد احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب میگوییم هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه در امور یکه مناط
در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساویند و محض اتفاقا اینکه احدهما
غیر شراب بود با مساوات هر دو در امور اختیاریه مثمر ثمر نیست و هم چنین است حال هرگاه دو نفر
بدو ضعیفه در شب تار مقاربت نمودند با اعتقاد آنکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه
بوده و دیگری معقوده واطی ظاهر اینست استحقاق اثم و مذمت نیست بهر دو ثابت باشد و ایضا ممکن
است کسی که عارف و عالم بمذاق فقهاء باشد دعوی اطباق فقهاء تواند نمود بر بطلان چنین عملی
اما بناء بر اعتقاد مجتهد یکه این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است واما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر
که معتقد اینست چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است آنشخص حکم بصحت در وقتی مینماید که حین
العمل مکلف عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکم نموده علة اختیار او العمل بفتوای مفتی او

بوده باشد مفروض اینست که در اینمقام چنین نیست پس مقتضای برهان اینست چنانچه عبادت
محکوم ببطلان است در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد واما قسم سیم یعنی آنکه نماز بنحوی نموده
که بمقتضای اکثر مجتهدین اخلال بواجب از واجبات نماز نموده است پس میگوئیم این قسم اگرچه بسیار
بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است بلکه مقتضای آنچه در
قسم ثانی مذکور شد آنست که در اینصورت نیز حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص
در اقسام ثلثه یکی است دلیلی بر جواز اتکال بآن مبنی در دست نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است
چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رأی کل مثل ظهور مطابقه با رأی بعضی کفایت نمیکند در
حکم بصحت و حکم بصحت در صورتی است که مبنای عمل مکلف فتوای مفتی باشد که دلیلی در دست باشد که
دلالت کند بر آنکه فتوای وی بنحو عمل میتواند شد و این چنانچه در قسم ثانی مبنی بود در این قسم نیز مبنی است
و اتفاق مطابقه با رأی کل مثل اتفاق مطابقه با رأی بعض است پس معتبر نمیتواند شد پس آنچه مبنای عمل
این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا و آنچه مبنی عمل تواند شد مبنی نشده است در اینمقام بلکه میتوان گفت
اخذ بنماز با اعتماد بآن مبنی منهی عنه است و نهی مقتضی بطلان است کلا بلکه در اینمقام هست اینست که
آنچه مذکور شد اگر مطابق برهان مفروض با عبارات لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره آن است که
امر اوسع از اینست نظر باینکه استفاده از اخبار مذکوره میشود که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده
باشد و پیش خود عمل کند و مشخص شود که آنعمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت
عمل اگرچه چنین العمل عالم بوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة
زرارة المروية في الفقيه عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم لعمار في
سفره يا عمار بلغنا انك اجنبت فكيف صنعت قال تمرغت يا رسول الله في التراب قال فقال له كذلك يتمرغ
الحمار فلا صنعت كذا ثم اهوى بيديه الى الارض فوضعهما على الصعيد ثم مسح جبينه باصابعه وكفيه احدهما بالاخرى وقام
حدیث اینست که جناب مخبر الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که جناب

مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله در سفری بعمار بن یاسر فرمودند که ای عمار بما رسید
که تو جنب شده بودی چه کار کردی در حالیکه جناب خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند اینعمل خر است که باین نوع خود را بخاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد
از آن دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو چین خود را با انگشتان خود مسح کردند بعد از
دو کف دو دست مبارک بدیگری مسح کردند و جبر استفاده آن است که فرموده افلا صنعت کذا استفاده از کلام
آن است که اگر چنین کاری کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بود مشخص است که عمار نمیدانست که چنین مسح کردن
و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف آن است که جاهل
بمسئله هرگاه پیش خود عمل کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند در صحت عمل
او وهو المطلوب ومنها الصحيح المروي في باب العلة التي من اجلها كان الناس يستجمرون بثلثة احجار والعلة
التي من اجلها صاروا يستجمرون بالماء من العلل عن ابي خديجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان الناس يستجمرون
بثلثة احجار لانهم كانوا يأكلون البسر فكانوا يبعرون بعرا فكل رجل من الانصار الدباء فلان بطنه واستحى
بالماء فعاب اليه النبي صلى الله عليه وآله فجاء الرجل وهو خائف يظن ان يكون قد نزل فيه امر بسوء فلما
استنجاء بالماء قال له هل عملت في يومك هذا شيئا قال يا رسول الله اني والله ما حملني على الاستنجاء
بالماء الا اكلي طعاما فلان بطني فلم تغن عني الحجارة شيئا فاستنجيت بالماء فقال له رسول الله هنيئا لك فان الله جل
وعز قد انزل فيك آية فابشر ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين وروى في الفقيه مرسلا قال وكان الناس يستجمرون
بالاحجار فاكل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجى بالماء فانزل الله سبحانه فيه ان الله يحب التوابين
ويحب المتطهرين فدعاه رسول الله صلى الله عليه وآله فخشي الرجل ان يكون قد نزل فيه امر بسوء فلما دخل
قال له رسول الله صلى الله عليه وآله هل عملت في يومك هذا شيئا قال نعم يا رسول الله اكلت طعاما فلان
بطني فاستنجيت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارك وتعالى قد انزل فيك ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين
فكنت اول التوابين واول المتطهرين وروى كهذا الرجل كان البراء بن معرور الانصاري حاصل ترجمه مذکور

علل آن است که عادت ناس این بود که استنجا بسنگ میکردند چونکه ماکول آنها بسیار خرما قبل از آنکه بحد
رطب برسد بود لهذا آنچه در حین تغوط از آنها دفع میشد مثل پشکل بود مردی از اهل مدینه از کسانیکه بعرض
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده بودند که وجود لینی در مزاج او هم رسید باین سبب عدول کرد از استنجاء
باحجار باستنجاء بآب در آنوقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین بر آن سرور انام نازل شد
پس جناب حضرت امر باحضار آن شخص فرمودند آن شخص با خوف واضطراب خدمت آنسرور انام مشرف شد
بگمان آنکه مذمتی در باره او نازل شده بجهة استنجاء نمودن بآب جناب فخر انام از او استفسار فرمودند
عملی از تو صادر شده است عرض کرد بلی استنجاء بآب کردم لکن باعث بر آن نبود مگر آنکه چونکه کدو وجود
لینی در مزاج من هر رسید ازاله نجاست بسنگ نمیشد لهذا استنجاء بآب نمودم پس جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمودند که او را بمژده که جناب باری تعالی شانه در تحسین عمل تو نازل فرموده و آن آیه اینست
ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین خداوند عالم عز شانه دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد کسانیرا
که در صدد این هستند که خود را پاک کنند از کثافات ذکر تو بر شاید بجهة این باشد که مردم راغب آن شوند یا
همان شخص از جمله تائبین بوده باشد وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر باینکه اجمالا باینکه
استنجاء بآب میتوان کرد باینرا استنجاء نمودن بآب چونکه عمل او مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد با عدم علم
آن بحقیقت حال ومنها المعتبر المروی فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه عن علی بن نعمان الازدی انه قال کنت مع اصحابی
لی فی سفر وانا امامهم فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابی انما صلیت بنا رکعتین فکلمهم
فکلموک فقالوا انا نحن فقعد فقلت ولکنی لا اعید وانتم بر کعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله علیه
السلام فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی اصبت وبهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی وحد الدلالة
هو قول المأمومین انا نحن فقعد یرشد الی ان الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان
متحیرا ومترددا فی ذلک والا لاتابعه المأمومون فی ذلک ومع ذلک صوبه المعصوم علیه السلام وفعله فیها
ما دل علی صحة حج من مر بالموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فیه کالمعتبر المروی فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی

بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ان صاحبی هذین جهلا ان یقفا بالمزدلفة
فقال هما حجانا مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم یخبرهما احد حتی کان الیوم وقد نفر الناس فی
فنکث راسه ساعة ثم قال الیسا قد صلیا الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال الیسا قد قضیا فی صلوتهما قلت
بلی فقال ستجهما ظاهر ترجمه این حدیث آن است که ابو بصیر عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که خداوند عالم مرا فدای تو گرداند دو نفر رفیق من جاهل بوده اند بوجوب وقوف
در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقت که عالم شده اند بوجوب وقوف لازم است عود
نمایند بمشعر و ساعتی در آنجا توقف نمایند راوی میگوید عرض کردم که احدی اخبار بآنها نکرده الا الوقت
که کوچ کرده اند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده بودند بر مسئله و حال که مطلع شده اند قدرت عود
ندارند نظر بآنکه کوچ کرده اند مردم راوی گفت اینرا که عرض کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند
ساعتی آنوقت فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر است بجا نیاوردند عرض کردم بلی
فرمودند آیا در نماز صبح فوت نخواندند عرض کردم بلی فوت خوانده اند پس فرمودند که حج آنها تمام
و صحیح است وجه استدلال بر مدعا آن است که این حدیث دلالت میکند بر اینکه هرگاه اتفاقا چیزی از یکی
صادر شد با جهل بر اینکه آنچیز مطلوب از او هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آن چیز
که از او صادر شده قائم مقام آنچیز مطلوب بنمود در صحت عمل بنابر آن هرگاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود
بقصد مطلوبیت آن در نماز لکن ماخذ درستی در درست او نباشد و بعد مشخص شد آنچیز مطلوب بوده
باشد بدفعه واقع پس نماز او میباید صحیح بوده باشد بطریق اولی از این راه است که محقق اردبیلی رحمه الله
فرموده اند هرگاه کسی چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب از او هست از هر راه که بوده باشد این کفایت میکند
در صحت عمل او و عبارت آن مرحوم فی شرحه علی الارشاد فی مباحث اوقات الصلوة اینست کل من فعل
ما هو فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن غافلا بنیة وقت الفعل حتی لو اخذ المسائل من غیر
اهله بل لو لم یاخذ من احد وظنها کذلک فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذها من

ادنها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام بعض
الی المحقق نصیر الملة والدین قدس سره العزیز وفی کلام الشارع اشارات الیه مثل مدحه جماعة
للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحسنها وصحة حج من مر بالموقف وغیرهما مما یدل علیه الاثر
تطلع علیه ان تأملت مثل قوله صلی الله علیه وآله لعمار حین غلط فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل علی
انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف وفی الصحیح من نسی رکعة فعلها استحسنه علیه السلام مع عدم العلم
انتهی کلامه رفع مقامه ممکن است جواب از احادیث مذکوره اما حدیث اول پس مناسب اینست که نقل
کلام شود در آن از چند راه اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است بزیادة ونقصان پس میگوییم
بنحو مذکور مرویست در فقیه واما در کافی وتهذیب پس مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در کافی
پس مذکور در آن بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن از ابی ایوب الخزاز
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سألته عن التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک
الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله یا عمار تمعک کما تمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع
یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده است
همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور واما در تهذیب پس مذکور در آن باین نحو است
روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم فقال ان عمارا
اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله وهو یهزه ویهزه یا عمار تمعک کما تتمعک الدابة فقلت له
فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا وقد
استبصار نیز بهمین طریق است وروایت کرده است همین حدیث را ابن اذینه در آخر سه آخر بنحوی که
مخالف با همه اینها است نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر که آن بزرگوار
روایت کرده از عبد الله بکیر از زرارة از جناب باقر علیه السلام که فرموده ان عمار بن یاسر
رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت

قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا
طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کل واحدة علی
الاخری مسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری وقوله در بیان راعی وباعث بجهت عمار اینکه در مقام
غسل خود را بخاک غلطانید نیست میگوییم رد نیست راعی را بخطابیان بوده باشد چونکه جناب رسول خدا
صلی الله علیه وآله در مقام حاجة بغسل جنابت چنین فرموده اند یکفیک الصعید عشر سنین ابن باشل ابن مثل
اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا وتربتها طهورا مثلا اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا
مقتضای همه اینها آنست که تراب مثلا قائم مقام آب میشود در مقام حاجة بغسل ومختص است طهوریت
آب در مقام حاجة بغسل باین نحو که میباید بدن را بجمیع اجزاء بدن رسانید باشل غسل رفتا چه که میباید بدن را
در جوف آب داخل نمود بالمقایسه باینکه تراب نیز طهور است چنین توهم کرده بود کیفیت تطهیر بتراب مثل
تطهیر بآب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس ابن یاسر غفلت از آیه تیمم
بوده که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه واصل مطلب است که جواب از تمسک باین
حدیث بوده باشد در اثبات اینکه جاهل بمسئله هرگاه در مقام امتثال اتیان بعملی نزد خود نمود اتفاقا
آن عمل مطابق واقع شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوییم راه دلالت حدیث
مذکور بر اینمطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشتمال حدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال خاک باین
نحو نموده بودی صحیح بود میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات اینمطلب ممکن نیست اما اولا بجهت اینکه ظاهر
میشود از اینواقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده ممکن از
استکشاف از حقیقت حال از آن سرور را چگونه ممکن است که ایشان فرموده باشند که اگر پیش خود
چنین کاری نکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه واما ثانیا میگوییم مفروض اینست که عمار
جاهل بود از کیفیت تیمم ومعلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید دست را بخاک زد وبعد
کفها مسح جبهه وظهر کفین نمود این امریست که کسی بدون تعلیم معلمی تواند آنرا

با وجود این چگونه میفرماید جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله اگر چنین عمل نزد خود نموده بودی خوب
وصحیح خواهد بود با وجود آنکه نظر بوقعت آن حال بود که نوالد شد نزد خود کسی چنین عمل نماید بعضد
ایشان بخلاف غلط بدن بخاک آن راهی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم
ثالثا میگوییم توهم دلالت این حدیث بجهت همین قبول است که مذکور شد از آنچه ذکر کردیم در اول متحقق شد
که این حدیث مذکور است در کتب معتبره این لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این توهم
یکمرتبه بوده است عمار نظر بطریق توهمی که مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب رسول خدا صلی
الله علیه وآله ایشان را تنبیه فرمودند که این فعل حمار است مناسب همین قدر است چنانچه مذکور در
کتاب کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه سند در فقیه مشتبه میشود بزراره چنانچه در اواخر سرائر
چنین است در هر دو کتاب روایت نموده از جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که عمار بعد از وقوع واقعه
خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله مشرف شد و عرض کرد چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق
افتاد و آب نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بوده که وصول بخدمت آنحضرت ممکن او نبوده حضرت
فرمودند چه کار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند که این فعل حمار است دست نشده آنوقت آیه تیمم
را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منافی مطابق اعتبار است و
مقتضای آنچه در فقیه است آن است که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله خود سبقت بسوال فرمودند الی آخر
وچونکه فقیه واحد است و راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون این است بیک نحو نقل شده مطابق اعتبار
کیفیت مسطوره در اواخر سرائر است پس کلام مذکور در فقیه که عبارت از فلا صنعت کذا بوده باشد نوعی
بیست که توان بآن اعتماد نمود پس القائی بآن نیست خصوصا در چنین مقام خطیری که مخالف عقل و فاقد
اصحاب است مجملا حکایت عمار مروی است بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادتی که عبارت از فلا
صنعت کذا بوده باشد در هیچیک از کتب فریقین به نظر نرسیده است مگر در فقیه اما طرق خاصه
پس واضح شد و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار

انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک هکذا
فضرب النبی صلی الله علیه وآله بکفیه علی الارض فنفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه وفی مشکوة المصابیح
وهو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار
لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت وذکرت ذلک للنبی صلی الله
علیه وآله بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه قال رواه البخاری ومسلم وفی کتاب
الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال له لا تصل فقال
عمار ما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا وانت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت
فی التراب وصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه وآله فقال انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح
وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام آن است که متحقق شود عبارتیکه در فقیه مذکور شده مناسبت
ندارد بلکه منافی طریقه ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه آنچه مذکور شد پس مطلقا القائی و اعتبار
باین زیادتی نیست واما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استنجاء باب است پس میگوییم اولا مسلم نداریم
دلالت حدیث مذکور را بر اینکه در آنوقت انصار معتقد این بوده باشد که استنجاء بالحجار متعین بوده باشد
یا اینکه استنجاء باب جایز نبوده باشد چه این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات مستفیضه دالة
بر طهوریت آب بعنوان اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم
لیطهرکم به خصوصا بعد از التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزء از سوره فرقان
و سوره فرقان از سوری است که در مکه معظمه زادها الله تعالی عزا و شرفا نازل شده و حکایت انصار در
مدینه منوره بوده بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوییم همین انصار و غیرهم در صورتیکه بدن آنها یا لباس
آنها ملوث بغائط میشد اگر میگوئی مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر آب هر یک از این دو
قول کردنی نباشد پس کانه مقطوع بر آن است که تطهیر لباسی که ملوث بغائط میشد بآب میکردند چنانچه
میتوان ادعای قطع نمود که در تطهیر آن اکتفاء باحجار نمینمودند و همچنین در تطهیر مخرج بول پس بنا

بسیار مستبعد است تطهیر لباس را از غائط آب متعین بوده باشد و تطهیر مخرج غائط باب جامد نباشد و بحجر متعین
بوده باشد بلی ظاهر حدیث مذکور اینست که شیوع داشت استنجاء باحجار و عادت بآن مطرد شده بود و شیوع
شیوع و اطراد عادت بر آن بجهة ندرت آب در مدینهٔ متبرکه در آن زمان بوده بلکه میگوئیم دلالت حدیث بر شیوع
و اطراد استنجاء باحجار بعنوان اطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده عنهم کانوا یأکلون الکسر و کانوا
یعیرون تمرا یعنی استمرار عادت آنها باینکه در مقام استنجاء استنجاء باحجار میکردند بجهة این بود چیزیکه دفع میشد
از آنها در مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست در این صورت حاجت باب نبود و آب هم ندرت داشت لهذا
عادت مطرد بود در استنجاء باحجار اگر کسی بگوید اگر استنجاء باحجار متعین نمیبود و آن شخص معتقد انحصار
در احجار نمیبود پس تشویش و اضطراب او در او صدور و از فرمودهٔ ثبات صلی الله علیه و آله باحصار بجهة
بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده بود در استنجاء باحجار بجهة ندرت آب و اینکه
عدول از عادت کرده بود باینجهة اضطرابی بجهة او هم رسید در آنوقت بر فرض غض عین از این و تسلیم بعد اینکه
اضطراب بجهة این بوده باشد میگوئیم استبعادی که اول ذکر کردیم بمراتب زاید بر این میباشد و اما نزول آیهٔ شریفه
در مدح این عمل پس ممکن است بجهة اختیار اولی بوده باشد و نظر باینکه استنجاء باب اولی است از اقتصار
باستنجاء باحجار مرجح دیگری از برای آنچه مذکور شد که نباید در آنوقت استنجاء منحصر باشد در احجار و
تجاوز نجاست از اطراف مخرج الزام حصول تطهیر باحجار در اینصورت بعد از سابق است بلی چیزی که در اینجا
میتوان گفت آن است که حکایت انصاری مروی در کافی نیز هست و از آنجا ظاهر میشود انحصار استنجاء در آنوقت
قبل از فعل آن شخص انصاری در احجار روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال
فی قول الله عز و جل ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف و الحجارة
ثم احدثوا الوضوء و هو ملوث کرهه فامر به رسول الله صلعم و انزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین ظاهر اینست که مراد از وضوء فی قوله ثم احدثوا الوضوء استنجاء باب باشد پس نزد جمعی ظاهر حدیث
اینست عادت مردم چنین مطرد شده بود که استنجاء بکهنه و احجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجاء باب و بین استنجاء

باب صفت خوبی است پس اگر فرموده اند بآنجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان نیز بعمل آورده
الی آخره ممکن است جواب گفته شود از این حدیث باین نحو که حدیث مرویه الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای
ظاهر اینست که وقتی متداول بود استنجاء بحجر و احجار فقط بعد از آن نسخ شد و معین شد استنجاء باب فقط
این مخالف اجماع است بجزما لهذا ممکن است که حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف ناس این بود که استنجاء
میکردند بحجر و سنگ مطلقا بعد احداث شد استنجاء باب یعنی معین شد آب نیز حمل میکنیم در صورتیکه نجاست
تجاوز کرده باشد و این صحیح نیست ممکن است جواب از این باین نحو که غایة آنچه مستفاد از این کلام هست
که سابق بر این چنین کار میکردند اما انکار این مقتضای شریعت مطهرهٔ فخر کائنات صلی الله علیه و آله بوده است
مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا
خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج غائط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجاء باب
متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غائط لکن اطلاق فیه بول مسلم است و لکن نسبت بغائط محل است
در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجاء باحجار در مخرج غائط
حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی بنابر این مطلقا اشکالی در حدیث نیست اگرچه حمل شود بمدت
الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انصاری در
صورت لینت مزاج نظر بحسن عمل و مقتضای عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت آب است مطلقا عدول
از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظهٔ جمیع آنچه مذکور شد با دقت نظر در آن ظاهر
میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگرچه اختراع نزد خود باشد در صورتیکه مشخص شود
که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض غض عین از جمیع آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت
حدیث باینمعنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجاء باب نبود و دلیل شرعی که مقتضی آن بود در نظر
آن شخص نبود و نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاقا افتاد که مطابق با رضای الله جل شانه شد لهذا
عمل آن شخص محکوم بصحت شد میگوئیم اعتماد باین حدیث در اثبات اینمطلب جسیم در محل کلام بسیار بی وجه است

نظر باینکه کلام در عبادات است صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت است و با جهل
بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که تعلق امر ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف در مورد
حدیث نظر باینکه مقصود در آنجا ازاله نجاست است و مطهر آن در واقع آب است هرگاه چیزی نجسی را در آب
کسی غسل نمود ثم غسل که ازاله نجاست باشد بر آن مترتب میشود اگر چه هرگز بگوش آن نرسیده باشد که آب
مطهر و مزیل نجاست هست بنابراین میگوییم هرگاه کسی نشنیده باشد که آب ازاله غائط میتوان نمود لکن نه
خود چنین احتمال داد که ازاله غائط آب می شود و بمقتضای این احتمال اراده آن استعمال نمود قطعا المراد آن مترتب
میشود این چگونه میتواند مؤسس اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی علی از او صادر شود
و اتفاق افتد که مطابق واقع شود حکم شود بر صحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق بین المقامین چنانچه مذکور شد
اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت مأموم و امام میگوییم اخلال بیکرکعت از نماز مغرب نکرده
بود سهوا پس میگوییم این حدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف آن منعقد است
نوشیخ جانی در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اجماع بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثناء نماز مقتضی فساد
نماز است پس کلام مأمومین نسبت بامام انما صلیت بنا رکعتین کلامی است در اثناء نماز متعمدا مقتضی بطلان
نماز است قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلام انت اصوب فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی
اینست که اگر آنها بعد از تکلم ایشان بیکرکعت از نماز میخواندند حاجت باعاده نماز نبود حکم در حق آنها این بود قبل
از تکلم برخیزند تمام نماز نمایند یا ایشان بیکرکعت باقی و همچنین است حال نسبت بامام نظر باینکه کلام
امام ظنا و لا یخفی لا بعد و اسهر بر کثرت کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد اینکه اخلال بیکرکعت از نماز
کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم علیه السلام فرموده
باشد در حق او که انت اصوب فعلا یعنی عمل تو از عمل آنها صحیح تر است این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر
خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوییم مراد اینست که مأمومین تفهیم امام نمودند بغیر طریق تکلمی که
مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده بامام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم آنها نمود بهمان طریق که مرتکب

نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنم باتیان رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم بصورت فعل
امام از فعل آنها لکن حمل کردن آنرا بر اینکه امام جاهل بوده است اگر حقیقت حال چنان است چه شود که امام واقف
بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود و لکن چون که از فعل امام چیزی که مظهر آن باشد که مأمومین
اعتماد بآن توانند نمود و مأمومین خود هم غالبا بحکم مسئله بودند لهذا استیناف نماز نمودند و غرض ایشان
و اقتدا خدمت معصوم علیه السلام بعد از آنکه شرف خدمت ایشان را درک نمود چه شود بجهت زیادتی اطمینان
خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت اعتماد مأمومین البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام
مثل مأمومین جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست
مگر با اعتقاد تحقق امر باشد در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در مطلب
مسطور بسیار ضعیف و واهی است و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت حج کسی که مرور
بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در آن پس آن نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان آن اینست اولا
میگوییم چگونه ممکن است کسی قائل احتمال اینرا تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد با جهل بر اینکه آن فعل
مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده باشد محض صدور آن فعل از آن شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل
بر اینکه مطلوب است کفایت کند در حصول امتثال و اتیان مأمور به سبحان الله اینقدر ممکن نیست که عاقل تفوه بر آن
تواند نمود آخر مقتضای لا عمل الا بنیة و عنوان کارها بنیات چگونه چنین چیزی کفایت میکند
پس مقصود در همین حدیث امر بر رجوع بجهت تدارک آن فعل چرا میفرمود بر رجحان تکاتهما فیعفان با
بالمشعر و حال آنکه وقوف جهلا که صادر شده بود مفروض اینست اینقدر کفایت میکند در صورتیکه
متمکن از تلافی آن فعل نباشد میگوییم با اینکه این تفصیل بی وجه است بنابراین پس میباید در نماز تفصیل
داده شود مابین امکان تدارک در وقت و عدم آن در آن حکم شود به بطلان بخلاف ثانی و حال آنکه چنین
تفصیلی در کلام این قائل نیست مجملا حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوییم غایت آنچه مدلول
علیه بحدیث هستان است که در چنین وقتی حج آن شخص محکوم بصحت است و این مستلزم اینست

که آنچه جهلاء از وصادر شده کفایت کند در حصول امتثال با آنکه مخالف عقل و نقل است چه شود وجه
آن این بوده باشد که در چنین صورت آن فعل در حق چنین شخص مطلوب بوده است پس حکم بصحت در صورت
عدم صدور آنچیز بجهت عدم مطلوبیت آنچیز است از این شخص بخصوصه نه اینکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد
پس از این قبیل میشود که درک اختیاری عرفات را نموده است و درک مشعر مطلقا نموده است نه اختیاری مشعر را
که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید اضحی بوده باشد و نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده
باشد تا زوال بر مذکور رجح چنین شخص محکوم بصحت بوده باشد بخی نماند اگر چه مضمار کلام
در تنقیح مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و علی مزالّ اقدام اعلام بود خارج بر
تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام ندید والله العالم عن الخطا والزلل والحکم والفتوی والقول
والعمل پس از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد وجه کلمات علماء که فرموده اند مرنماز لازم است که مستند بوده
باجتهاد یا بتقلید از مجتهد و هرگاه چنین نباشد آن عمل محکوم بفساد است خواه اخذ نموده باشد از آیات
و امهات یا از امثال و اقران یا پیش خود بجد سر و تخمین جمع نموده و جمله از کلمات اعاظم اصحاب که
دال بر این مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله تعالی
بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال
علی انه لابد من تخصیص اهل الذکر فی الآیة الشریفة بمن جمع شرائط الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق
علی عدم وجوب استفتاء غیره بل عدم جوازه انتهی کلامه رفع مقامه و معلوم ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء
من غیر المجتمع للشرائط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر ایست فرق در این باب مابین اینکه
عمل او مطابق واقع شده باشد یا مخالف و همه آن ببسط تمام مشخص شد مقام ثانی در بیان عدم جواز اتکال
است بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتی که مستند بوده باشد بتقلید اموات این معروف
مابین فقهاء است قال العلامة اعلی الله تعالی محل الکرامة فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس من اهل
الاجتهاد هل یجوز منه الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله

اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیوته فدل علی انه لم یبق له قول وقال فی التهذیب
الکتب مع موت مصنفها استفادة طریق الاجتهاد من نصوصهم فی الحوادث وکیفیة بناء بعضها علی بعض
ومعرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال وان حکی عن مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به
وجاز لغیره الحکی له العمل ایضا ثم قال وهذا هو الاجود عندی وقال فی الذکری وهل لغیر المجتهد الفتوی بما حکی
عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل اذ لا قول للمیت ولهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا وان حکی
عن حی من اهل الاجتهاد فان کان قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل ولغیره ایضا وکذا لو سمعه من مخبر عن
المجتهد وان کان به فالاقرب جواز العمل بذلک من الغلط والتزویر والا فلا وقال فی الدروس اذا افتی غیر المجتهد بما حکی
عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا و
ینعقد بعد موته وان کان یحکی عن حی مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به ایضا والا
فلا وقال فی الروض ولا یحل لفاقد الشرائط او بعضها الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی
العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له وقال فی الارشاد لا یحل الحکم ولا الافتاء لغیر الجامع
للشرائط ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له لا یحل تقلیده وان کان مجتهدا
وقال الشهید الثانی علیه الرحمة فی الذکری لا یشترط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالرؤیة عنه ما دام حیا
وتقیید جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاءه بعد مماته وهو المطلوب
وقال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الشرائع وقد صرح جمع من الاصولیین والفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا
لیجوز العمل بفتواه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته وهو متجه وقال الشهید الثانی فی شرحه علی اللمعة
یجوز لمقلد الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره وذلک لا یعد افتاء اما الحکم فمشکل مطلقا للاجماع
علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام وغیبته وقال الفاضل الهندی فی الکفایة ولا یحل لفاقد
الشرائط کلا او بعضا الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء وتقلید القدماء
فان المیت لا قول له علی العمل بفتواه وان کان مجتهدا ولا یخفی علیک ان العبارات المذکورة بأسرها صریحة

في عدم جواز تقليد الأموات لو كانوا من أعاظم المجتهدين بل الظاهر من كثير من عباراتهم جماعة من أعاظم
الأصحاب دعوى اطباقنا على علمائنا عليه ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى أيضا حيث قال وهل
يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع عند محققين بانه لا قول له وقد ينعقد الاجماع مع خلافه
ميتا وجوزه بعضهم انتهى والظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة كما ستقف عليه في كلام شيخنا
الشهيد الثاني والفاضل المدقق السيد الشهير بالداماد وغيرهما ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على
الالفية ثم المكلف به الآن من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الأخذ بالاستدلال على كل فعل من افعاله
ومقلد ويكفيه الأخذ عن المجتهد من قوله اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري فكأنه قال عن المجتهد
المذكور ويكون فيه ايماء لطيف الى اعتبار كون المجتهد المأخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب اصحابنا الامامية
قاطبة وقد نادوا به في مصنفاتهم الأصولية والفقهية فاسمعوا من كان حيا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد
الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الأصحاب في هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيره بان
شرط المجتهد في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل بقوله ولم يتحقق
لي الى الآن في ذلك خلاف مشهور ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري
وهو المذكور قبله بسيراي عن المجتهد المتقدم الأخذ بالاستدلال وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حيوة المجتهد
المأخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الامامية لا نعلم فيه مخالفا منهم وان كان الجمهور قد اختلفوا في
ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال ثم جواز تقليد المجتهد الميت مع وجود الحي ولا معه للجمهور اقوال اصحابنا
جوازه مطلقا لأن المذاهب لا تموت بموت اصحابها وهذا يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت
الشاهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا
ينعقد الاجماع بعده ولا ينعقد في حيوته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا خصوصا المتأخرين منهم
بل لا نعلم قائلا بخلافه صريحا ممن تعتد بقوله لكن هذا الدليل لا يتم على اصولنا من ان العبرة في الاجماع انما هو
بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين

والد

والد شيخنا البهائي في نور الله تعالى مرقدهما في شرح الألفية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري فيه
ايماء الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره ابن الجمهور في المسالك الجامعة في شرح الألفية قال
ولا كذلك المأخوذ عن قول المفتي بل لا بد في جواز العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى
هذا انعقد اجماع الامامية وبه نطقت مصنفاتهم الأصولية والفروعية لا اعلم فيه مخالفا منهم ومنها ما ذكره
صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام
حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الأصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجاز و
قال ايضا ان القول بالجواز اي بجواز تقليد الميت قليل الجدوى على اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض
العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد فالقائل بالجواز ان كان ميتا فالرجوع الى فتويه دور ظاهر وان كان
حيا فانا نتابعه فيها والعمل بفتاوى الموتى في غيرها بعيد عن الاعتبار غالبا مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا
عن المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الأصحاب
ومنها ما ذكره ايضا قال لانتفاء المكلف من اخطار التفريط في جنب الله والتعدي بحدوده بدون الوصول
الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من اصولها وماخذها بالقوة القدسية
او بالتقليد لمن شأنه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاستراحة في ذلك الى فتاوى الموتى
كما يصنعه الأغبياء الذين يبنون تدينهم على غير اساس هذيان يدرك فساده بادنى نظر وهو شيء
يرغب بطلانه كل من ابصر فان التقليد من حيث هو غير محصل للمطلوب وقد دلت الأدلة العقلية والنقلية على
المنع من اتباعه على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها به دليل قطعي لا يعتبر
فان اعتماد الظن في ذلك وتوصيره يقتضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع ظن القادر
على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي في قول جمهور العلماء لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد وعينا
من علمائنا ناوح فيحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور وجوده ولا
يعرف من علمائنا المتأخرين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق الشهير بالداماد في تعليقاته

على العبارات السالفة من الذكرى حيث قال وجوزه بعضهم يعني بعض من العلماء العامة على ما في كتب
الأصول فانا لا نعرف الى الآن مخالفا في ذلك من أصحابنا رضوان الله عليهم وقال العلامة المحقق الأستاد قدس
الله روحه الزكي وحشره مع آبائه من النبي والوصي ما هذا لفظه فائدة المستند ليس نفس الظن من حيث هو
ظن بل الأدلة التي مرت وهي موجودة في حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا نقلوا الاجماع على
عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى مقامه ومراده نور الله
مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الأمور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال سيد
الفضلاء والمحققين وسند العلماء والمدققين استاد الأبل استاد البرية في عصره حشره الله تعالى مع اجداده
في درجاتهم في المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم الفاسد واما الأصحاب فمذهبهم
المنع كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الأمر بالمعروف من الشرائع عن فخر
المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهد واستبعده حيث قال بعد
حكايته ذلك هذا بعيد جدا لانه ره صرح في كتبه الأصولية والفقهية بأن الميت لا قول له واذا كان غير
الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار قال ولعله ره اراد الاستناد
بقول المتقدمين في معرفة صور المسائل والأحكام مع انتفاء المرجع ليأتي بالعبادة على وجه الضرورة
لانه اراد تقليدهم ره نحن نماند عبارات مذكوره از اعاظم واكابر علماء مسطور صريح است در عدم
جواز تقليد اموات وانكه احدي از علماء شيعه قدس الله تعالى ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم في اعلى عرفات
الجنان تجويز اينمطلب را نفرموده اند بنابراين تشكيكي نيست در ضعف آنچه مرحوم مغفور السيد السند
نعمة الله اختيار بلكه احداث نموده اند اگرچه انصاف اينست عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه احدي
از علماء شيعه قائل باينمطلب نشده بلكه قول بجواز از بعض علماء عامه است كفايه ميكند در توهين و
تضعيف اين قول وحاجت باستدلال در اظهار فساد اين نيست لكن من باب اتمام واتقان مطلب تنبيه
بر بعض مطالب در اينمقام نمودن بجاست پس ميگوئيم بر اهل انصاف وبصيرت ومعتزل از طريقه جور و اعتساف

وبجاجة ظاهر وهويدا است كه با اذعان علماء بر اينمطلب تأمل نمودن در آن با ميل بر خلاف آن نمودن شأن
ان قلت تأمل در مسئله والمراد آن است توضيح زايد مقتضى اينست كه گفته شود در سابق بيان شد كه نظير ما نحن
فيه نظير معجون نيست كه سلطاني ترتيب داده باشد بعد از آن امر فرموده باشد بعباد خود كه ايشان بآن
معجون نمايند معلوم است عقل قاضي بر اينست كه بر عباد لازم است در صدد تحصيل علم بآن معجون بر
آيند باشند ودر صورت عدم تمكن تعلم از سلطان از اشخاصي كه امين سلطان باشند تعلم نمايند چنانچه مطالب
مفصلا بيان شد مقصود در اينمقام اينست كه بيان مهمه صلوة وامور معتبره در آن كه بمنزله معجون مذكور
مذكور است وهم چنين سائر تكاليف الهيه جل عظمته در غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه محسن
در فقهاء عظام هم انشاء الله تعالى في الحلال والحرام وسابق بيان شد كه جواز اعتماد در اينمطلب بهم
فقهاء قدس الله تعالى ارواحهم از جمله امور است كه محل تشكيك نيست ونظر باينكه طريقه استدلال
واستنباط فقهاء غالبا امور معتبره در نماز را منحصر است در ادله ظنيه واختلاف افكار وانظار وتفاوت
سلوك واستعداد واذهان امري است ظاهر وهويدا لهذا اختلاف شده ومي شود ما بين فقهاء تا زمان ظهور
فخر زمين وآسمان صاحب العصر والزمان عجل الله تعالى بلاده بظهوره ونور عيوننا بتراب نعاله واجاب
علما منعقد بلكه از امور قطعيه است كه مكلفين در امور دين هرگاه اعتماد كنند باحياء از مجتهد بيعيب
بلكه ماجور ومثاب ميباشند كلا ميگويم هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدين است كه باعانه از حضرت
الله جل شانه بوضع خوشي بسهولت بيان شود كه اعتماد باموات در اين باب نميتوان نمود ميگوئيم تشكيكي در اين
نيست كه خداوند عالم جل جلاله در زمان غيبت امام عليه الاف التحية والسلام بر فاطبه مكلفين كه متمكن
از استنباط احكام الهيه از مدارك معلومه آن نيستند فقهاء عظام كه امناء حضرت رب العالمين
وورثه علوم انبياء ومرسلين وحفظه طريقه ائمه طاهرين عليهم السلام ميباشند واينمطلب بعقل
ونقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بيان خواهد شد بنابراين ميگوئيم مفروض اينست كه ابن منان
خالق آسمان وزمين ونواب باستحقاق ائمه طاهرين عليهم السلام اخبار فرموده اند كه در امور متعلقه

بنا بر اينكه در اينمقام بر عدم جواز تقليد ميت

بنماز مثلاً اعتقاد بقول اموات نمیتوان نمود بنابراین بگوییم بتو که در رسائل نماز خود اعتماد میکنی بکتاب
قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه مستغرق بحار رحمة الله مرجوع
علامه از تو سؤال کند که ای بنده خلاق آسمان و زمین مرا امین خداوند عالم میدانستی در احکام آنچه
یا نه شخص است در جواب خواهی گفت بلی بعد از آن هرگاه بگوید تو که مرا امین خداوند عالم میدانستی لهذا
بنای تکلیف خود را بمقتضای قول من قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر آن گذاشتی تصریح
کردم بکلامیکه صریح بود که بعد از ممات اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بآن کردی در مقام
امتثال خلاق جهان آفرین ببین در آنوقت چه جواب توانی گفت و هم چنین حال هرگاه در امور صلوة متابعت
هر یک از شهیدین سعیدین و غیرهم که تصریح در این باب است و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیره و مجتهد
کلام شهیدین سعیدین قدس الله تعالی ارواحهما و غیرهم که تصریح در این باب است در سابق بیان
شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس آنشان مرحوم علامه و مثل ایشان نتوانی بر آمد
چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمین خواهی بر آمد پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه و سؤال
چنین سؤالی از خلاق عالم جل شانه الفاشود ای بنده من فلان بنده من فلان عالم که تو چنین مطلبی اخبار
نمود اگر معتقد این بودی که امینی از امنای من بوده است پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار نمود
بتو که در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نمیتوان نمود اگر معتقد این بودی
که امینی از امناء من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اثبات مطلوب من ببین چه جواب
خواهی گفت حال خود را ملاحظه کن و بمجرد مرتب از سلطان تامل کن ببین هرگاه جماعتی که سابق
بر این از امناء سلطان بودند در بیان اجزاء ممجون و شرائط آن هر یک شرحی قلمی نموده باشند عمل
بمقتضای قول هر یک در حال حیوة او بی اشکال باشد نظر باینکه هر یک امینی از امناء آن سلطان بوده
اند و هرگاه هر یک در حال حیوة خود چنین اخبار نموده باشد که بعد از موت من در اثبات ممجون مطلوب
سلطان اکتفاء بقول من نمیتوان نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفاء

خواهد نمود در اثبات را بممجون یکیقینی که سابق بوده اند و همچنین هرگاه فرض شود از آن امناء سابق
چیزی در این باب در دست نباشد لکن امناء سلطان که موجود هستند در این عصر مشخص این شخص
باشد که امناء سلطان هستند هرگاه چنین چیزی از همه آنها بلکه از یکنفر از آنها استماع نموده باشی
هرگز اکتفاء نخواهی نمود در مقام اثبات مطلوب سلطان هرگاه آن سلطان در مقام سؤال بگوید که
فلان شخص تو که امینی از امناء من شنیدی که در اثبات مطلوب من اکتفاء بقول آن شخص میتوان نمود پس
چگونه اکتفاء بآن نمودی ببین اگر جواب در آنوقت در اینجا توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه بی اشکال
چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر در این مقام کفایت میکند
در حق اهل انصاف و معتزل از مسلک جور و اعتساف حاجت بیان علاوه بر این مقدار نیست در حکم بعدم
جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفاء بآن محتاج بدلیل و
برهان است چه کلام راجع باین است که قول فلان میت حجة است بر مکلفین مشخص است حکم بحجیت آن
محتاج است ببرهان و عدم ظهور حجة و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس
از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود آنچه را که مرحوم مغفور السید السند سید نعمة الله اختیار نموده
است از قول بجواز تقلید اموات قولی است بین الضعف ظاهر البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان آن
عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلاً دانستی که اعاظم علمای شیعه تصریح
فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نبوده و قائل بآن معرض است در علمای عامه همین قدر
کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب والاجتناب
عن الخطا والزلل وسوء المآب بعلاوه از همه بگوییم دلالت میکند بر بطلان این قول و تعیین تقلید مجتهد
حدیث صحیحی که شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع روایت نموده از حسن بن محبوب عن یعقوب السراج
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام بقی الارض بلا عالم حتی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال لو ان الامة
بانا یوسف وجه دلالت آن است که مدلول علیه حدیث مذکور آن است که موقوف علیه تحقیق عبارت

معبود آن است که رجوع شود در مسائل العبادات بشخص عالم بحلال و حرام که زنده باشد پس در صورت عدم
رجوع بشخص عالم زنده عبادت محقق نخواهد بود وهو المطلوب مجملا اشکلی در ضعف قول مذکور نیست
کلا بلکه در این مقام هست که اگر امتناع مختص است بتقلید ابتدائی بنا بر این هرگاه در حال حیوة مجتهدی کسی عمل بقول آن مجتهد
نمود بعد موت شد و مقلد باقی است بنا بر این پس باقی بر تقلید خود میتواند بود یا خیر منع مختص بتقلید ابتدائی
نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامی نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگر چه در
حال حیوة تقلید او نموده باشد پس در این صورت عدول از قول آن مجتهد لازم و متعین است بلکه بمجرد آنچه ظاهر
میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تأمل کن در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری از آنها حکم
جواز تقلید میت معلل باین شده است که ان الیت لا قول له مقتضای این استدلال آن است که بعد از موت مجتهد
بقاء بر تقلید آن جایز نیست نظر باینکه میگوییم این شخص که در حال حیوة مجتهد نموده و عمل خود را بمقتضای قول او
قرار داد و مدتی هم فرض میکنیم بنحو عمل نمود بعد روح سعید آن مجتهد میل بعالم سرمد نمود بلکه بمجرد بقاء
این شخص در اینوقت بمجتهد است تا مقلد مشخص است استفاء اجتهاد پس مقلد خواهد بود بلکه عمل این شخص
در اینحال بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض الانتفاء است پس متعین است ثانی پس صادق
است در حق این شخص که عمل آن در اینوقت بمقتضای قول میت است پس اعتماد نمود این شخص در اینوقت بقول میت
و حال آنکه مقتضی کلمات جماعتی از اجلة علماء قدس الله تعالی ارواحهم آن است که ان الیت لا قول له آن است که مراد
بقول میت در حق هیچ مقلدی ثابت و جایز نیست و اوضح از این در این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است
در مسالک که فرموده وقد صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل
بقوله تا آخر عبارت آن مرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت واضح است ظاهر است و نیز از همه کلام محقق
ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط عنه اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما هذا شأنه لا یجوز الاستناد
الیه شرعا الی آخر ما ذکر و دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگر چه بطریق تقلید بوده باشد ظاهر است
و هم چنین آن بزرگوار فرموده متی عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او ضعف فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه

تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان
مقتضی الاستناد الیه ح وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان
انتهی کلامه ودلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگر چه بطریق استدامه بوده باشد
ظاهر است و این قول مفوه بعاظم از مشایخ عظام است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ایم
لقد تفوه سیدنا الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المجی للشریعة المحمدیة غب ما کان یطرس موسانا
آقا محمد باقر وفقه سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق الذی یعز العباد عن عبیده
وصفه ونعته الی آخر المدیح الطویل عن تحمل مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی وفقه المحقق الصرفة
المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین العلی العالی سیدنا الامیر السید علیا
اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهما مع اجدادهم فی درجاتهم ویدل علیه صحیح السالف فی العلل عن الحسن بن محبوب
عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم
وحرامهم قال لا اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت حدیث بر مدعی آن است که مفتضی حدیث
بر مدعی آن است که مفتضی حدیث آن است که موقوف علیه تحقق عبادت معبود در هر زمانی رجوع بعالم
زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم حی باشد در هر زمان عبادت محقق نخواهد بود و این اعم است
از اینکه اخذ مسائل نموده باشد از عالم زنده در حیوة خود یا نه بمجرد آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب آن است که تقلید
میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی و جواز استدامی
قائل بآن ظاهر نیست بلی مرحوم سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیه الاصول حکایت فرموده
اند از بعضی از متأخرین میل باین قول را بعد از آن اختیار و استقول نموده قال ومال بعض المتأخرین الی عدم بطلان
التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قریب انتهی کلامه رفع مقامه
و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب دوم لزوم عسر و حرج و هیچیک تمام نیست اما استصحاب پس بجهت
آنکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد

باعتبار باعتی اوقات گفته میشود ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم بثبوت آن در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد
و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس نظر اول در صورت تمامیت استصحاب
نظر باینکه انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است اما انکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس بجهة
ادله دالّه بر عدم جواز عمل بمظنه از کتاب و سنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد ما دامیکه
مخالف است بخلاف وجود باجماع و غیر انچه کرد در سابق بیان شد و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل بمظنه
ظن مجتهد است بعد از ممات آن مطلقا اگرچه در حال حیوة تقلید آن نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد میت
بحیوة مجتهد است و استدلال علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد کفایت میکند در این باب کلام مذکور
از مسالک فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض عین از این مطلب
میگوییم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در
حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول اوست و این بعد الممات ثابت نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عدول
بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقاء تنجیز سابق و عدم آن است از اینجاست که مرحوم سید السند صدر الدین
تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی
قلده فی جوابه الی اخر عبارته السالفة پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک
باستصحاب در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول
این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است و اما آنست باین مجتهد معین فلا جواب بگوییم مفروض
در عمل کلام بعد از عمل است نه قبل از عمل مشخص است ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین
در صورتیکه اعلم و اوثق از آن نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر در جواز عدول و عدم لزوم است و
نظر باینکه اصل جواز جنس است کسب باحکام از بعد که عبارت از وجوب و ندب و اباحه بمعنی اخص و کراهت
بوده باشد ظاهر اینست که تحصیل جنس بتحصیل او بوده باشد بنابراین زوال وجوب مستلزم است زوال
جواز را اگر متحصل بتحصیل او بوده باشد پس در چنین صورت جوازی ثابت نخواهد بود فتامل بعبارت

پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض این است تعلم مسائل لازم است و در آن عسر و حرجی نیست و این
شخص مفروض اینست که اخذ مسائل لازمه خود را نموده از مجتهد معلوم است عرض مسائل معلومه
خود را نموده اند بجناب مجتهد دیگر تا مشخص شود وفاق و خلاف تعسری در آن نیست که نتوان متحمل او شد
پس بقاء بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است مجملا از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود که بر فاطمه
مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه السلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهدین نموده باشند
لکن لازم نیست از خود مجتهد بواسطه اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتوانند نمود
مشخص است که اخذ جمیع ما لا واسطه از مجتهد نیست بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه
علیهم السلام نیز چنین بود کل شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض میکردند
در این باب اذن صادر میشد که رجوع نمایند بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی
عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از کسی سوال
کنم فرمودند سوال کن از ابا بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله بن ابی
یعفور که گفته عرض کردم خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت
شما و میاید از من سوال میکنند و گاه هست جواب انچه را سوال میکنند نمیدانم فرمودند در چنین حال
سوال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده است و
هم چنین زکریا بن آدم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفته من عرض کردم بخدمت جناب حضرت امام
رضا علیه السلام که منزل من دور است در هر زمان ممکن من نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین
خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن آدم که او امین میباشد در امور دین و دنیا و هم چنین یونس
بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفته که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه الاف
التحیة و الثناء ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند
اخذ کن از یونس بن عبد الرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه مواجهه بلکه بکار

یا بواسطه بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفاء میتوان نمود اما ثابت مثل اینکه کسی هنگام سائل متعدده
در طومار ثبت مینماید میفرستد خدمت مجتهد مجتهد جواب مینویسد اعتماد باین میتوان نمود در
صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد باشد فاما فلا یا وسائط پس آن نیز چنین است لکن در صورتیکه
سائل معتقد عدالت همه بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت وعبر اکتفا بواسطه
نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی این است تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد
پس جزم در دین مقتضی اینست که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهه یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط
غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت فهم آنرا داشته باشد بعد از آن بواسطه
که بتعیین از مجتهد شده باشد بعد از آن بواسطه عادل و یا تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر او ثق با امکان
سؤال از متعدد بسهولت اکتفاء بواحد نماید اینها در صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل
نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مقرون بقرائن قطعیه بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام بایختام
رسید مناسب اینست که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم در اختتام دو مبحث است
مبحث اول در طریق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است سکون ثم طریق آن
اخبار است و اخبار اما اخبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس این مختص اهل علم و کمال است از طریق
بعلوم شرعیه خواه فاقد رتبه اجتهاد بوده باشد یا نه پس کسی که عالم بطریقه فقهاء و عارف بتبره مجتهدین بوده
باشد بعد از آنکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق شخص او بشود که این شخص متصف
بصفت اجتهاد هست یا نه کلا بتکه در اختتام هست اینست که اما مظنه بتحقق اجتهاد کفایه در حکم باجتهاد این
شخص میکند یا خیر لکن لابد است از علم بتحقق آن و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتوان نمود و اکتفاء بمظنه
از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفاء است پس معتبر علم بتحقق آن است چنانچه قاعده اشتغال و لغیره مقتضی
آنست و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخص صادر شود از دو نفر عادل فضا عدالت اکتفاء بآن میتوان نمود
در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشد همین که اخبار باجتهاد

شخص از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد آن شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست
که اعتماد باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود که آن شخص مخبر از اهل خبرت و بصیرت باجتهاد بوده باشد
لکن این اعتماد در صورتی میتوان نمود که آن شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد
پس هرگاه مخبر واحد اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید که ظنون من اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفاء بآن نمیتوان نمود
و همچنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتی که هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما
اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر اینست که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینست آنچه مذکور
شد که اعتماد باخبار کسی که مستند بمظنه بوده باشد نمیتوان نمود آیا در صورتیست که ظن آن شخص مستند بسبب
شرعی نباشد یا خیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو
یا یکی مستند باشد بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار عن علم نموده باشند باز اعتماد نمیتوان نمود ظاهر
ثانی است پس در اینصورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نه در حق مخبر الیه یعنی نمیتواند آنچه مذکور شد شخص
می شود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص میتوانند نمود و گاه هست نه مخبر و نه مخبر الیه
هیچیک اعتماد نمیتوانند نمود اول در صورتیست که مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید
و گاه هست مخبر اعتماد میتواند لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود دوم
دوم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون
کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد آن شخص در اینصورت
هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن شخص نمیتوانند نمود بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده
باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند در اینصورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص
میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود اینها در صورتی بود که مخبر واحد یا متعدد
از اهل خبره و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل
مسلم العدالة یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم این شخص شخصی است عارف
بحقیقت اجتهاد و نیست در اینصورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر آن دو نفر عادل

یا یکنفر مفید مظنه شد در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در این صورت اعتماد توان نمود در اجتهاد آن شخص
و اما هرگاه قول دو عادل یا یکعادل مفید مظنه نشد پس ظاهر اینست اکتفاء بآن خبر نتوان نمود پس آنچه
مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بجهت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید مخبر جزم
اعتماد بآن نتوان نمود یا این در صورتی است که مخبر غیر مجتهد بوده باشد یا آنکه عام است یا بمعنی
هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی معتبر در خود مختص بوده باشد یا در حکم باجتهاد او اعتماد بقول آن شخص نتوان
نمود مثل اینکه شخص عادل از اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهد
فرض میکنیم بتوان قطع این اخبار را مینماید اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او و اخبار خود او یا نه
این مصور بچند صورت میشود اول آن است که قول آن شخص مطلقا مفید مظنه نیست دوم آنست که
قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی نیست یا او موجود است مثل آنکه مخبر عادل اخبار میکند
باینکه او اشتباه کرده است در این اخبار بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آن است که
قول آن شخص مفید مظنه هست و معارضی نیست چهارم آن است که قول او مفید قطع است در آنچه اخبار
نموده بآن تشکیکی نیست در جواز اعتماد بآن در قسم رابع چنانچه تشکیکی نیست در جواز اعتماد بآن در قسم
اول بلکه ثانی نیز چنین است کلا نیکه هست در قسم ثالث است اینمحل اشکال است لکن ظاهر در نظر این فقیر
عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم حصول براءة ذمه و عدم حصول
ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب از چندین راه مقتضی عدم است معارضی که توان بآن اعتماد نمود
در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم آیه نبا لکن ایضا آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم است یا مشکوک
و علی التقدیرین رفع ید از آنچه مذکور شد نمیتوان نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم
جواز اکتفاء در حکم باجتهاد شخص و مشاهده کردن او و ابراء بینکه مصدری امور قوی و مراتعات مشایخ
و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر
صورتی که مقترن بقرائن مفیده علم باتصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفید علم آن بوده باشد و اینقول ظاهر

از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق ثانی و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم
باجتهاد بظن بتحقق ملکه اجتهاد و فرموده اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخصی را که مصدری
قوی بوده باشد در محضر ناس و اجماع خلائق بر آنشخص در اخذ فتوی جماعتی از متأخرین با ایشان
موافقت فرموده اند و ایند و مطلب تمام نیست پس مشاهده کسی که مصدری منصب قوی است موجب مظنه
باینکه ملکه اجتهاد در آن ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجزاء بهر نحو در اینمقام نمیتوان نمود
چنانچه بیان شد بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص در فلانه بلد مجتهد است خواه آنکس
از اهل آن بلد بوده باشد یا نه آیا باینقدر میتوان اکتفاء نمود در تقلید آنشخص یا لازم است فحص و بحث نماید
در اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه پس بعد از فحص هرگاه مشخص شد انحصار در آن شخص امر
ظاهر است هرگاه مشخص شد وجود مجتهد دیگر در آن بلد آیا لازم است فحص و بحث در اینکه کدام یک
اعلم میباشند تا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر اینست که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
در اینمقام چند احتمال است اول آن است که کسی وارد بلدی شد عالم نبود بر اینکه در آن مجتهدی هست
بعد از ورود مطلع شد بر اینکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دوم آن است که میداند در آن بلد فلان
شخص مجتهد است لکن عالم نیست بر اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد ظاهر است در دو صورت در امور
دین خود اعتماد بآن مجتهد میتواند نمود فحص از وجود مجتهد دیگر در آن بلد لازم نیست سیم آن است
که عالم است بتعدد مجتهد در آن بلد خواه اینعلم در بلد اینامر حاصل بوده یا بعد از فحص هر سید لکن
اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم اینشخص نیست آیا میتواند در مقام تقلید اکتفاء بقول هر یک که
خواهد نماید یا توزیع نماید در بعض مسائل تقلید بعضی نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا خیر بلکه
لازم است فحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از فحص اگر مشخص شد که بعضی او و ثوابت در فتوی
از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است در اینمقام در اینصورت اگر
مطلع شد در مسئله که محل حاجت اینشخص است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بنحوی و دیگری بر خلاف آن

گفته در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد تخصیص و بحث از او و تثبت احدهما از دیگری مشخص شد عمل
بمقتضای قول اوثق متعین است و اگر مشخص شد در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد اما
عدم لزوم در صورت ثلاث مذکوره نظر باطلاق ادله دالّه بر حجیّت قول مجتهد مثل قول مولینا صاحب العصر
عجل الله فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وقوله صلی الله علیه وآله علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل وقوله علیه السلام الفقهاء ورثة الانبیاء ومقبولة عمر بن حنظلة مرویه در اصول کافی و فروع
آن و در زیادات تهذیب ینظران من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا
فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما وقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون واما لزوم تخصیص از او و تثبت
در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف آنها و اخبار هر یک خلاف آنچه را که دیگری اخبار بآن نموده پس
وجدان ظاهر است نظر باینکه هر دو اخبار مینمایند از جانب خداوند عالم و مفروض این است جواب هر دو
بیشتر مگر یک چیز فرض اینست احدهما مدعی اینست که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر اینچیز است که
که او اخبار مینماید و دیگری مدعی آن است که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر آن است که او میگوید پس
عقل قاضی بر اینست که تخصیص شود از حال مخبر را مشخص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است پس بعد از تخصیص
هرگاه مشخص او شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقة میشود بخلاف قول دیگری
پس عمل بقول او متعین خواهد بود و دلالت میکند مقبولهٔ عمر بن حنظلة قال قلت فان کان کل واحد اختار
رجلا من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلف فی حدیثکم قال الحکم
ما حکم به اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث موردش حدیث اگرچه در مرافعه و منازعه است
لیکن شامل یک است چهارم آن است که مشخص است تعدد مجتهد در آن بلد و هم چنین مشخص است او ثقه بعضی بر بعضی
در این صورت عمل بقول اوثق متعین است ظاهر اینست که ظن باوثقیت کفایت میکند و اما طریق موصل باوثقیت
پس آن ملاحظه فتاوی صادره از هر یک است پس در صورتی است که این شخص از اهل علم بوده باشد یا اشتهار
مابین عامهٔ بلدات که فلان شخص اعلم و اوثق است یا اشتهار مابین معتمدین و معقولین اهل بلدات بخبر

در حکم عدول از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر پنجم این متصور نیست صورت پیشود واجب العدول
ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهدی مفهود بعد مطلع شد بمجتهد
دیگر که اوثق از اوست در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل از اوثق در فتوی بغیر اوثق متساوی الامرین
در صورتیست که او ثقیت و عدم آن همچنان مشخص نبوده باشد بعبارت اخری مثل عدول از قول متساوی
است بقول متساوی مصرح بر در معتبر و جمله از کتب مرحوم علامه جواز عدول است در این صورت قال فی المعتبر
اذا اعتقد شیئا من الفروع خالفه قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی
آخر مع تساویهما فی العدالة لم یقدح فی عدالته وفی التذکرة اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع وعمل فقد
مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه او مساو
لم یقدح فی العدالة وبمثله ذکر فی نهایة الاحکام ومصرح به در کلام علامه در تهذیب الاصول
خلافا ان است قوله اذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم وفاق
جوازه فی غیره فما یظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه قال اذا تبع
العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة وعمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعده ذلک الی غیره
اجماعا والوجه عندی جواز العدول الی غیره فی مساویه لا فیه نفسه ولا یمکن حمله علی العدول من المفضول
الی الفاضل ولا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم العدول فی الاول وعدم جوازه فی الثانی
مطلقا پس مراد در صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح بر است در عبارت السید السند
عمید الدین در شرح تهذیب الاصول قال اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة
وعمل علی فتویه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا وجوز بعضهم العدول فی مسائل
ذلک الحکم لا فیه بعینه وهو اختیار المصنف پس عبارت نهایة محمول است در صورت تساوی مجتهدین
لیکن دعوی اجماع در عدم جواز عدول در این صورت منافی با حکم بجواز آن در تذکره و نهایة الاحکام و قبل
ایشان مرحوم محقق در معتبر و عبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال مقتضی اینست که گفته شود تا

نباید نمود در جواز رجوع مجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله و الا لزم ترجیح قول مجتهد علی وجه الاطلاق
رجوع به بعض مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجت خارج شود در حق این شخص
کلا بلکه در این مقام هست اینست که این معنی جواز رجوع بغیر این مجتهد در صورتی است که در بدو امر عازم شده
باشد که در کل امور تقلید از مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگر چه عازم شده که در
کل مسائل تقلید از مجتهد نموده باشد ظاهر اینست که رجوع در بعض دیگر جایز بوده باشد اگر چه در بدایت
امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید از او نموده باشد بنحو مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله
منصور بچند صورت آمده شود اول آن است که شخص مقلد در بدو امر قرار داد که تقلید دو مجتهد متساوی
نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم آن است که در بعض مسائل تقلید احد
مجتهدین را نموده باغفال و عدم التفات از تقلید در بعضی سیم آن است که قرار داد که در کل مسائل تقلید یکی از
دو مجتهد را نموده باشد قبل از اینکه بحکم فعلیت برسد مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید اگر چه در بعض مسائل
بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم مثل سیم است
لکن بعد از تقلید در بعض مسائل میخواهد در بعض مسائل دیگر تقلید مجتهد دیگر باشد ظاهر اینست منع و محذوری
در هیچ یک نبوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا هر دو
مساوی اند نظر بادله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید
بعض نماید تو زیع نیز جایز خواهد بود دلیلیکه دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه هر مکلفی
واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف اینست و اما قسم ثالث که
عازم اینست که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رأی او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری
نموده باشد یا تو زیع پس در این صورت نیز اشکال نباید نمود نظر بادله و ادله ترجیح قول مجتهد نسبت بمقلد بعد
آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوز بود هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب
مقتضی بقاء آن است عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب تقیید ادله و رفع

حکم استصحاب نمیتواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع و جهت این نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
کلا بلکه هست در آن بعض که تقلید آن مجتهد را نموده و اما میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نمود پس این منقسم بدو قسم
میشود نظر باینکه مجتهد دیگر یا موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تأمل در جواز
نباید نمود باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این مجتهد قرار
دهد یعنی همین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهدین ظاهر میشود در بقاء بر تقلید و عدم
آن بنا بر این مبنای عمل این سر طریق خواهد بود قول آنمجتهد و قول این مجتهد و تشریک و اینا کل است و در صورت
ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد
و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالیکه در این صورت میتوان نمود این است
که بعد از آنکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس حکم الهی جل شانه در حق این شخص آن خواهد بود
بنا بر این هر گاه تجویز عدول از این تقلید نماییم و تجویز تقلید قول مخالف نماییم در همان مسئله لازم می آید
قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد جمع بوده باشد و این محال است جواب از این این است محال
اجتماع صحت و فساد است در آن واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد این لازم نیست
بلکه لازم آن است چیزی صحیح بوده باشد باعتقاد شخص در وقتی و باعتبار چیزی نیست مثل آنکه مجتهد چیزی
واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر حکم بعدم
جواز عدول در این صورت نیز نمیتوان نمود بلکه دور نیست که عدول در آنجا جایز بوده باشد چنانچه مصرح
بدو در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم
جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیر مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن
اینست که تجویز عدول در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا
حرمت فرض اینست احد مجتهدین چنین استنباط نموده که آن ثابت نسبت بشیء معین وجوب است نه حرمت و مجتهد
دیگر استنباط چنین نموده که آن حکم ثابت حرمت است نه وجوب مفروض اینست که رجحانی و مزیتی در حق احد

مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست و مع ذلک نیست مقلد را با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر با اطلاع
لکن نظر بمساوات ما بین مجتهدین مخیر بود در اخبار هر یک که خواسته باشد وجوب اخبار نمود بمقتضای آن
معمول است و مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در حق آن مقلد با اعتقاد آنکه در واقع نیست مکروه
یا حرمت ممکن نیست و حمل این را بر اینکه مجتهد حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نمود
باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن مینماید باعتبار دلیلی معتقد این است
که در اول اشتباه نموده بوده است حکم واقع بوده است مکروه حرمت و در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه فرض
مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در نظر آن مقلد و مفروض اینست نظر بصوری
احد مجتهدین معتقد وجوب او شد بمقتضای او معمول است و مع ذلک معتقد حرمت آنشد که در واقع چیزی است
غیر معقول است پس عدول از قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف
با فرض مساوات صحیح نیست بلکه هرگاه احدهما در نظر او رجحانی هم رسانید آن محل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول
از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور
شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض باشد در نظر مجتهدی بحدیکه رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا
ممکن نبوده باشد در اینصورت تکلیف مجتهد مخیر است در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اخبار احدهما نمود دیگر
مقام دیگر اخبار دیگری نمیتواند بابقای اعتقاد مساوات ما بین دلیلین و ممکن است حمل عبارت معتبر و کلمات
و نهایة الاحکام بر عدول بقول مساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب مخالفت
ظاهر اولی است از حمل ظاهر چنانچه وجه آن بعد از تامل در آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اما اگر مجتهد
حیث قال لو تعدد المفتی و تساووا فی العلم والدین وظنا بخبره مطلقا فله من شاء فیما نزل به ثم اذا حضر واقعة
اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان عدمه اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس
من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکرة شاید وجه آن این بوده باشد واقعه که در آن رجوع نمود با احد
مفتیین متساویین هرگاه عین آن واقعه در وقت دیگر اتفاقا افتاد اعتماد با آنچه در سابق از مفتی شده شد مشکل است

نظر باحتمال تجدد رای او مقتضای فرموده شیخ شهید آن است که رجوع در آن واقعه در وقتی دیگر بمفتی
دیگر که مساوی با اول بوده باشد نتواند نمود و این مفتی ثانی با موافق با اول حکم خواهد نمود یا مخالف
علی التقدیرین بمقتضای آن عمل نتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر
باحتمال عدم بقای مفتی اول بر آن فتوای اول این شخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی نتواند نمود و اشکالی
که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود بلکه امر فتوی
اگرچه امریست در نهایت عظیم و خطر آن خطری است در غایت جسیم لکن بعد از آنکه اهلیت این منصب جلیل را
هم رسانید و صرف طاقت و بذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره و انقاذ عباد را از خسارت جهالت
و ضلالت و اصرار در نشر حسنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع مبغوضات الهیه جلت عظمته نمود فائز
خواهد بود بمواهب غیر متناهیه و اهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الاف
التحیة من الله الغفار و مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر آن است که توان استفاده نمود اگر چه در سابق
جمله از اخبار مشتمله بر ترغیب طلب مذکور شد لکن نظر باینکه رکن اطلاع موجب مزید رغبت مومنان است
در اهتمام بآن لهذا مناسب دانست که ختم مقام نماید بایراد جمله دیگر از آن اخبار پس میگوید از اخبار احمد بن
مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلیفته الاوحد
و السلام که آنحضرت فرموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن است
از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی حبب مرا در قلوب عباد
من داخل و محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من چه
کار کنم که این شهریان مرتب شود خطاب رسید که مذکر کن بندگان مرا بنعم ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در
قلوب ایشان جای کند ای موسی هرگاه فرار کنند از درگاه مرا بر گردانی با کمشده از درگاه مرا هدایت نمائی
این خبر است از برای تو از عبادت صد سال که روزهای آن را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت
شده باشی حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب

رسید آن شخص کسی است که طغیان و سرکشی در معصیت کرده باشد عرض کرد که آن کشنده از درگاه تو
تو گفت فرمود آن کسیست که جاهل بامام زمان خود بوده باشد بشناسان تو او را امام زمان او را
و همچنین آن کشنده کسی است که غائب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنکه عارف بامام زمان خود
شده باشد که در صورتیکه جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما او را شریعت دین او را و کیفیت عبادت
پروردگار و چیزیکه موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین علیهما السلام
فرمودند بشارت دهید علمای شیعه ما را بثواب بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که آنحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیا
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده کلا بیکه حاصل مضمون آن این است کسی از شیعیان ما عالم
بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو
عطا فرموده ایم می آید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی باشد از نور که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات
و بر بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند بسر پر نخ او و بعد از آن منادی ندا میکند اهل
محشر ای بندگان خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه بعضی علمای آل محمد صلی الله علیه و آله پس کسیکه
که در دنیا این شخص عالم را از تحت جهل خارج نموده باشد باید متمسک شود بنور آن تا الکه بیرون برد او را
از تحت ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میرود از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم
نموده باشد او را در دنیا امر خیری را یا کشوده باشد از قلب او عقل جهل را یا شبهه را از او دفع نموده باشد
و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا
و ذی القربی و الیتامی و هم چنین در کتاب احتجاج از آن امام عالیمقام یعنی جناب امام حسن عسکری علیه السلام مأثور
که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر احسان
بر ایتام بجهت منقطع شدن آنها از پدران خود پس هر کس محافظت کند ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم
حق او و کسیکه دست خود را بر سر یتیمی بکشد بجهت بخشش بودن بر او مقرر میفرماید جناب اقدس الهی بجهت او در

اولاد کسیکه بمیرد پدر او کند حق ایشان را خداوند عالم حق

بهشت بازای هر موئی که دست او بآن رسیده است قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیا است و در
آنقصر هست هر چیزی که خواسته باشد جناب امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج بجناب
از این یتیم یعنی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و بعد
تساهل در دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل یتیم
محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یعنی است در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را
بشریعت ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب امام حسن
عسکری علیه السلام که روایت فرموده ما نذاز کاشف الغطا و المعلن جناب حضرت امام حسن علیه السلام که فرموده اند
کسیکه متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد یا کسی که منقطع از ائمه خود بوده باشند و فرو رفته باشد
در گمراهی جهل بیرون بیاورد از گمراهی جهل و رفع شبهات آنها کند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام هستند با طعام
و اکساء آنها مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب مشرقه است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتاب مذکور
مروی است از امام عالیمقام علیه السلام که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین علیه السلام که آنحضرت فرمود
کسیکه متکفل یتیمی گردد او و بیاید بسبب غمهائی که بمادر رسیده و میرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل این یتیم
از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که افاضه باو شده است تا اینکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد
از جناب خداوند عالم یا ایها العبد الکریم المواسی من اولیائی بکرمی انت ملائکه من بگردانید زیرا که
بنده من در بهشت بعد در هر چیزی که تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کند بآن قصرها آنچه را که لایق آنها است
از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از امام عالیمقام علیه السلام مروی است که فرموده ضعیفه مشرف شد خدمت سخنا
سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام عرض کرد که مرا والده ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز و بعضی چیزها
مرا فرستاده است بخدمت شما که از آن استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند تا باسؤال کرد جواب فرمودند
سؤال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سؤال کرد و جواب شنید بعد از آن ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت
سؤال عرض کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سیده نساء امر فرمودند سؤال

کن هر چه خواهی بعوض ترک سؤال از امور نماز مکن بشوی از انکه برین در جواب آن مشغولی باشد یا کسی نفس خود را
بگرایه بدهد از برای انکه از سنگینی را به پشت بام ببرد و وجه کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد یا این شخص حمل انجیر را
یا انجیر ضعیفه عرض کرده نه کرایه نخواهد بود پس سیده نساء فرمودند اخبرت من در جواب هر مسئله بیشتر از انکه
از عرش تا هفت طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من سزاوارتر از آن شخص میباشم که بر من شافی نباشد جواب از مسئله
و شنیدم از والد بزرگوار خود که فرمودند علماء شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود
از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم آنها و بقدر سعی و اهتمام آنها در تعلیم بندگان خدا تا انکه گاهی هست خلعت داده
خواهند شد یک عالم از علماء هزار حله از نور بعد منادی از جانب پروردگار عالم ندا خواهد نمود که ای علمائی که متکفل ایتام
آل محمد صلی الله علیه و آله بوده اید و بیرون آورده اید آنها را از جهالت در وقتی که منقطع بوده اند از پدران خود که
ائمه اطهار علیهم السلام بوده باشند این اشخاص بوده اند که تعلیم نموده اید شما آنها را و باعانت شما آنها از کون جهالت
خارج شده اند پس خلعت بدهید بر آنها پس آن علماء خلعت میدهند بر هر یک از ایتام ائمه اطهار علیهم السلام بمقدار
علومی که اخذ کرده اند از آنها تا بجائی میرسد که گاهی هست یکی فرضا هزار خلعت داده خواهد شد و هم چنین خلعت
میدهند آن ایتام بر کسانیکه از آنها تعلم گرفته اند آنوقت خطاب از جانب پروردگار عالم میرسد که بدهید باین علماء
عوض آنچه را که داده اند بمتعلمین خود میدهند بلکه ضعف آنرا پس آنچه که بمتعلمین خود داده بودند میدهند
بآنها بلکه ضعف آنرا آنوقت جناب سیده نساء فرمودند بآن ضعیف که یک نخ از آن خلعتها بهتر است از هر چه
در دنیا بآن آفتاب تابد هزار بار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از آن امام عالیمقام علیه السلام مرویست
که روایت فرموده از کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده حدیثی که حاصل مضمون
آن اینست که علماء شیعه ما سد میکند رخنهائی که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع میفرماید
آن شیاطین را از مسلط شدن بر ضعیفان از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نمود از برای
مهم این شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهة انکه
آن شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند با روم و فرنگ دفع میکند دشمن را

ابدان شیعیان ما و ایضا در دو کتاب مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام علیه السلام که روایت فرموده از جناب
موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده فقیهیکه انقاذ و خلاص نماید یتیمی از ایتامی که منقطع میباشد از خدمت
ما و محروم از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از اموری که محتاج الیها است در دین
چنین فقیهی شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة انکه عابد همین مقصود او مصلحت نفس خود را میدهد و این شخص فقیه
چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود است مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند رحیم هست تا انکه مستخلص نماید
آنها را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار
و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آن حضرت روایت فرموده
از جناب محمد بن علی علیهما السلام ظاهر اینست که مراد از جناب امام محمد نقی بوده باشد چنانچه مصرح به در احتجاج
است که آنحضرت فرمودند که یکی که متکفل ایتام آل محمد شود که منقطع میباشند از امام زمان خود و متحیر بوده در
جهالت و اسیر میباشند در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند آنها را
از دست این شیاطین و نواصب و بیرون آورد آنها را از بحر جهل و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب
باطل کردن وساوس آنها را و مقهور کردن نواصب بسبب افاضه حجج پروردگار ایشان و دلیل ائمه آنها هزار
این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم جل عظمته بر فاطبه بندگان خود زیاده از فضل آسمان
بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماهست در شب
چهارده بر حضیض شان که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت
نموده که آنحضرت فرموده اند علماء شیعیان ما آنعلمائی که حفاظ ضعفاء و محبین ما میباشند میباشند آن علماء
در روز قیامت و حال انکه در سر هر یک از آنعلماء تاجی است که نور آن ساطع و منبسط است در عرصات قیامت
و خانهای آن معادل سیصد هزار سال است پس شعاع تاجهای آنعلماء منبسط و پهن است در همه عرصات
پس باقی نمیماند در آنجا بیتی که در دار دنیا آنعلماء آنها را از ظلمت جهل و از بحر ضلالت اخراج نموده بودند
مگر آنکه آنها متمسک می شوند بشعبه از آن نور پس آن نور آنها را بلند میکند تا انکه بمحاذات بهشت

بعد از آن پایین میاورد و آنها را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهة آنها در جوار آن علمائی که استادان آنها بوده
اند که منازل آنها در جوار ائمه انام علیهم السلام میباشند و باقی میماند تا صبح از نواصب مگر آنکه میرسد چیزی از
شعاع آنها بچشمهای آنها و چشمهای آنها را کور میکند و گوشهای آنها را کر میکند و زبانهای آنها را لال میکند
وایضاً در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج مرویست از آن امام غایب مقام علیه السلام که فرمود که جناب سیده نساء
فاطمه زهراء علیها السلام که فرموده که دو نفر با هم در امری از امور دین در خدمت آن معصومه نزاع کردند یکی از آن
دو نفر زن معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب سیده نساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب آن
مؤمنه غالب شد بر معانده پس مسرور شدن آن ضعیفه مؤمنه بسرور بسیار پس جناب سیده نساء فرمودند که
و سرور ملائکه بسبب غالب شدن تو بر معانده زیاده تر شد از سرور تو و هم و حزن شیطان و متابعین آن
بسبب محزون شدن آن معانده زیاده تر شد از حزن خود آن معانده و خطابی شدید البیان از جانب خداوند عالم
جل شانه رسید بملائکه مهیا نمائید از برای حضرت فاطمه علیها السلام بسبب آنچه که تعلیم آن ضعیفه مؤمنه
نمود در بهشت هزار هزار معادل آنچه بجهة ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بگردانید این قاعده را
مطرد و سنت در حق هر کس که مجبور ایمان معانده و مبطل غالب گرداند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت هزار
هزار معادل آنچه بجهت او مهیا شده بود در بهشت لطائف در این باب بسیار است در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج
ولکن ظاهر از کتاب احتجاج آن است که نقل از آن نموده باشد مجملاً احادیث در این باب بسیار است همین قدر
در اینمقام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار است فطرت و کم کسی است که خود را از این سعادت کبری
بلکه غیر متناهیه محروم گرداند سبحانه من اخذ لان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة وارجو بفضله
الفوز بتلک المراتب العالیة بحث دوم در بیان معنی عدالت و طریق معرفت آن است پس میگوییم اما عدالت
پس اعتبارات است از حالت نفسانیه که باعث میشود از ارتکاب واجبات و ترک محرمات را و هم چنین ترک مناقیات
مروت را و بعبارة اخری عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و مناقیات مروت را
نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبارت خواهد بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج ببسط و تفصیل

مقال آن در اینجا محل آن نیست که تحقیق آن کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار بیان شده است در اینجا
بعنوان اجمال میگوییم محرمات بر دو قسم میباشند صغیره و کبیره ارتکاب کبیره اگرچه مطلقاً منافی با عدالت است
لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب اموری است که دال است بر دنائت
نفس و استخفاف فاعل آن مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور ناس و مذبذبین در مجالس و قرار در محل باطل
باعث و اکل و شرب در اسواق در حق غیر اهل سوق مجملاً مراد از منافیات مروت ارتکاب اموری است که نزد عقلا معیوب
و معدود از معائب است و مقتضای مقابله با محرمات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد
لکن دلالت نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلاء و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور مابین فقهاء است
بلکه مصرح بر خلاف آن قبل از صاحب مدارک معلوم نیست دوم طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار
یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است اگر محل
بین او و بین معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد آن حالت مانع شود از ارتکاب آن معصیت تحقق چنین
حالت که مدلول علیه معاشرت مختلف میشود و بشدت و ضعف تابع زمان معاشرت است بطول و قصر گاه
معاشرت بحال میرسد که موجب قطع بتحقق آن حالت میشود و گاه هست موجب مظنه میشود ظاهر اینست اکتفا
بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص
مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول این دو نفر مفید قطع باطمینان بعدالت
آن شخص شود آن شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود اعتماد باین شخص در جمیع اموریکه توقف بر عدالت
دارد میتواند نمود بلکه باعتماد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل از یکنفر کسی که کمال وثوق و اعتماد
او هست میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت بوده باشد این اشتهار
موجب مظنه بعدالت آن شخص شود اعتماد باین نیز میتوان نمود بعد از آنکه اجتناب شخص شد میگوییم طلب بود که
اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده
باشد لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه با عدم عسر اکتفا بواسطه نمایند پس اخذ از خود مجتهد

از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد با خود مجتهد پس مختلف میشود نسبت بحالات
مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس گاه هست که اخذ از کتاب اقوی است در صورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و مدتی مختل شده
باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه است بعکس این است مختفی نماند تا حال بیان مطلوب طلب اول بود مطلب دوم
در معرفت اسرار و اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت کریم ذو الجلال در آن
اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها مبین خواهد شد ان شاء الله
تعالی باب اول در بیان مقدمات نماز است و در آن چند فصل است فصل اول در تقسیم صلوة است بدانکه نماز
منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک زایند و قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است
اول نماز یومیه دوم نماز جمعه است سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف ششم نماز نذری است که بنذر و عهد
و نحو هما بر مکلف واجب میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی نمازی که در شب و روز ایشان میشود و وجه
تسمیه آن بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چند جهت است و اکتفا می شود در اینمقام بیکی
از آنها پس میگوییم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه آنچه در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود
باین سبب تسمیه شده بیومیه للتغلیب یوصف اکثر اجزاء و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر
سیم نماز مغرب چهارم نماز عشاء پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء در حضر چهار رکعت است و در سفر
دو رکعت است و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت است و فرق در اینها و نماز در حضر و سفر پس فصل دوم
در بیان اوقات این پنج نماز است و در اینجا چند بحث است مبحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت
نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس تمایل نمودن آفتاب است از دایره نصف النهار و علامت آن زیاد شدن ظل
شاخص است بعد از نقصان در غالب بلاد و زیاد شدن ظل است بعد از نقصان در بعض اوقات و حادث شدن ظل است
بعد از انعدام صرف در بعضی بلاد و مراد اینست که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از
تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضاء اینمقدار از
اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو ممتد است تا غروب آفتاب یا بمعنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی ماند

بغروب شمس مقدار یک کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر و اینمقدار
مختص بنماز عصر است چنانچه در اول معادل اینمقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین حدین مشترک خواهد بود بین
الصلاتین و معتبر در رکعت در اینمقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسیکه معتدل القراءة بوده باشد
در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل و توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار
چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است بزیادة و نقصان باعتبار اشتمال
آن بر واجب و مستحب میگوییم مراد در اینمقام از رکعت مشتمل بر واجب است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود
باعتبار طول سوره و قصر آن میگوییم مراد از زمان قراءة اقصر سوره قرآنیه است و چونکه آن نیز مختلف میشود باعتبار
و بطول آن میگوییم مراد مقداری است که ادا شود در آن ماهیة حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف اشخاص
در سرعت و بطوء میگوییم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص فعل بسرعة از آنها
میشود بخلاف بعض دیگر و معیار سد و ماهیة فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب
میگوییم فروعات متفرعه بر فائق مذکوره چند است اول آنست که دو نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کرده اند
بنماز ظهر یکی در رکعت اول طول داد بسبب رعایت اداء و سنن و دیگری اقتصار نمود تا قل واجب و این نماز ظهر فارغ
شد و اول هنوز از رکعت اول فارغ نشده بنابر آنچه مذکور شد میگوییم جائز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر
خود با آن شخص بعلت آنکه وقت نماز عصر بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز در رکعت اول نماز
ظهر فارغ نشده باشد با آنکه هر دو در بیان مشغول بنماز ظهر شده اند دوم آن است که هرگاه فرض شود شخص طبیعی
القراءة بعد از انقضاء مدت مقدار یک رکعت از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر او محکوم بصحت است
اینمقدار وقت وسعت کل قل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مراد چهار رکعت مختص الاضافه بود
این شخص طبیعی القراءة بوده باشد سیم آنست که هرگاه فرض شود کسی با اعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز
ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بحدیکه آن وقت وسعت
قل واجب نماز ظهر را داشته باشد در اینوقت من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف اینکه

هرگاه وسعت آنرا نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه بطی القراءة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت
باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص سعه هشت رکعت نماز را داشته باشد در اینصورت در حق این شخص
جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص
اتیان صلوتین کند بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد بترک قراءة
سوره در هر دو نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را فضا عدا قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود
که چنین ممکن نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین آنکه اتیان بنماز ظهر نماید و
متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از آن قضا نماید بنظر باینکه مقدار یک رکعت اخیر مختص نماز
عصر است بی اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هم
نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعت آن در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر
در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را در اینصورت اگرچه دو رکعت اولی از آن
در وقت مشترک شده خواهد بود لکن دو رکعت اخر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص نماز عصر اتیان
شده خواهد بود اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضاء اکمل و اتم خواهد بود
مبحث دوم در ذکر خلافی است در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایة پس آنچه که مذکور شد که اول
وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین متقدمان و قول از شیخ صدوق
نقل شده حاصل آنکه آن بزرگوار مشکل اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب وقت هر دو نماز میدانند اما
بلزوم تقدم ظهر بر عصر ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول آنست که هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود
باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد بکه ظهر از نماز واقع در وقت شد یا آنوقت حقیقة حال مکلف شد
بنابر مشهور لازم است تامل نماید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال آنوقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول
شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل
در صورت اتیان بنماز عصر است بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از

از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه
بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچ یک از دو نماز ننموده باشد در اینصورت بنابر مشهور
متعین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در اینحال مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است
و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی آن است که صحیح بوده باشد نظر باینکه بمقدار تیمم مشترک ما بین هر دو
نماز خواهد بود بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال بنماز ظهر در اینوقت نیز متعین بوده باشد بمخفی نماند که
اینقول اگرچه مشهور شده از صدوق لکن از کتاب بزرگوار کلینی صریح در اینمطلب بوده باشد حال در نظر نیست
بلکه کلام آن مرحوم در هدایه ظاهر بر خلاف اینست و همچنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر
را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر نماز معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایه
پس میگوئیم بعد از اطباق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در آخر
وقت آن بچهار قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود
بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که
سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة
ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و شکی در ضعف این قول نیست بلکه
ظاهر اینست که مراد شیخین جلیلین نیز اینمعنی که ظاهر میشود از کلام ایشان بوده باشد چنانچه مدلل در مطالب
الانوار بیان شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده اند وقت فضیلت نماز ظهر در حق مختار
ممتد است تا آنکه ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص
به چهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر من حیث النهایة و البدایة و اما اختلاف نماز عصر من حیث النهایة
پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده بچند قول اول قول مشهور ما بین الاصحاب و مختار ما بین اقوال است و آن
که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفاوتی ما بین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا آنوقت نمیباشد بلکه جزم
هست اینکه تاخیر در حق مختار تا آنوقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه تا زمان معاد پس جزم

ظهر در حق مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بدو سبع شاخص برسد و در حق مختار بچهار سبع شاخص برسد

بیست قول اول آنکه وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا آنکه سایهٔ شاخص دو مثل شاخص شود در این حال
وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقیست تا غروب و این ظاهر
میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن برّاج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل آن اینست که وقت اگرچه
در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع آفتاب بزردی چهارم
قول ابی الصلاح است در کافی حاصل آنست که وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا اینکه ظل
شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزاء آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد
و وقت آن در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب است بدانکه اجماع علماء
منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این نیست و خلافی که هست
مابین علماء این است که علامت غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این علماء بسه قول اول آن است
که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است بنحوی که در صورت انتفای ابر و مانع دیدن بعد از ملاحظه
افق مشخص شد که قرص شمس پایین رفته و مرئی نشود مشخص نمی شود که غروب شده است و این قول ضعیف و
موافق مذهب عامه است و مشهور مابین علماء شیعه آن است که اینقدر کفایت نمیکند در تحقق غروب
و اینها مفرق بدو فرق شده اند طائفه فرموده اند علامت غروب انتفای حمره است از مشرق مقابل مغرب
و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما و این قول ثانی است و جماعتی دیگر فرموده اند
علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت رأس بجانب مغرب و این قول سیم است توضیح این اجمال آنست
بعد از آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پایین رفت سرخی که در جانب مشرق است میل بارتفاع مینماید و هر قدر
که قرص آفتاب پایین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالا تر میرود تا آنکه آن سرخی بحاذات سر میرسد بعد از آن
آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود بی اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از
شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و همچنین جایز نیست افطار و استتره مابین دو قول است بنابر قول اول
که علامت غروب استتار قرص است همین که قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد

بود

بود بنابر مختار باخر نخواهد بود مگر در مقام تقیه و همچنین هرگاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد
تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را تمام ادا میتواند شروع نمود و بنابر قول اول قضا خواهد
بود لکن احتیاط در امثال مقام اینست که کسی عمداً تأخیر نماز عصر تا آن وقت نماید و اگر اتفاقاً تأخیر شد تا آن وقت
اگرچه نماز عصر در اینحال ادا است لکن احتیاط اینست که متعرض ادا و قضا نشود اکتفاء بهیئت مطلقه نماید
بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل حمره مشرقیه است از سمت
رأس بجانب مغرب بی اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و همچنین است کلام در افطار و در حق
صائم و بعد از تحقق غروب مقدار یکه کفایت نماز مغرب کند بمعنی که در نماز ظهر مذکور شد مختص نماز مغرب است
بعد از انقضای مقدار از زمان از اول غروب وقت نماز عشاء داخل میشود و وقت هر دو نماز باقیست تا نصف شب
چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب مختص او است همچنین در آخر وقت مقدار ادای نماز عشاء مختص است
بنماز عشاء پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یکه
کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشاء داخل میشود بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقدار یکه کفایت نماز
مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظهرین منقول از
شیخ بزرگوار صدوق مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در فقیه و غیره مطابق این حکایت
نیست و آنچه مذکور شد در تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف مابین فقهاء است و ظاهر
میشود از جماعت از اجلهٔ فقهاء اصحاب خلاف در مسئله بجز قول اول آن است که وقت نماز مغرب منتهی
میشود بزوال شفق که عبارت است از حمرهٔ مغربیه و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق
در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما قول ثانی آنست که وقت نماز
مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علماء ما و جماعتی
از علماء عامه پس اختلاف شد در آخر وقت نماز مغرب بسه قول اول آن است که وقت نماز مغرب منتهی میشود
بزوال حمرهٔ مغربیه ثانی آن است که ممتد است تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقدار یکه کفایت نماز

عشاء نماید ثالث آن است که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و سیم
مرد و ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین تحدیدی که در وقت نماز عشاء مذکور شد بدایه و نهایه مشهور میان
اصحاب است و در این نیز خلاف شده بسه قول اول آن است که مذکور شد یعنی وقت نماز عشاء داخل میشود بعد از
انقضاء زمانیکه کفایه نماز مغرب کند از اول غروب و وقت آن ممتد است تا نصف شب دوم آن است که وقت
آن داخل میشود بزوال حمره مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ
مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز دیلمی و اکثر
مشایخ عظام فرموده در بدایه و مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده اول وقت نماز عشاء زوال حمره است
و ممتد است تا آنکه باقی ماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم علماء شیعه میباشند
بنابراین احتیاط مقتضی اینست که شروع بنماز عشاء نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اگر نماز بجماعت بوده باشد
چون تعجیل در آن مطلوب است اول آن است که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید بحدیکه تا فارغ میشود از نماز
مغرب و تا ظلمه آن زوال حمره شده باشد آنوقت شروع بنماز عشاء نماید لا سیما بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ
در خلاف این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اگر بخواهد کسی رعایت این احتیاط را بکند مانعی ندارد
ثالث قولی است که در نماز مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق اگرچه این قول را شیخ الطائفه
در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت ببعض اصحاب داده لکن بعید است آن کسی که این قول را در نماز مغرب قائل شده
البته قائل خواهد بود در نماز عشاء و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی در نماز عشاء بدین قول اگرچه از کلام
شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در علمای شیعه بوده باشد لکن چونکه از مبسوط ظاهر میشود این قائل
که قائل این قول شده در حال ضرورت نه مطلقا بنابراین پس قول باطلاق قائل ندارد و لذا قول بآن در حال ضرورت
پس قائل این قول مجهول نخواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن مختار نزد حقیر
که فرقی مابین مختار و مضطر در این باب نمیباشد و وقت نماز عشاء منقضی میشود بانتصاف لیل مطلقا
بنابراین هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از ادای نماز عشاء و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر این

که نماز او قضاء بوده باشد کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا واجب است بر این شخص روزه یکروز هم روز
بقصد کفاره اهمال یا نه ظاهر اینست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه
مستند بوده باشد بیدار شدن یا نه ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین
ظاهر اینست که وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بنماز
نماز لکن ظاهر اینست که وجوب صوم مختص بوده باشد بصورتیکه انشای نوم نموده باشد بعد از دخول لیل و انقضاء
زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابیده
و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر اینست که صوم واجب نبوده باشد و هم چنین است هرگاه خوابیده
بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضاء زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مفروض در نص و کلام
اصحاب آن است که بیدار شود بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابیده و بیدار نشد مگر
بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در این وقت نیز روزه واجب بوده باشد و هم چنین علی سؤال در حدیث معتبر مذکور
مستند حکم در مسئله است اگرچه مرسله است لکن فرقی در این باب مابین مرد و زن نمیباشد پس هرگاه زن قبل
از نماز عشاء خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل روزه آن روز بر آن نیز واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد
در صورتی بوده که اخلال بنماز عشاء شده باشد و وقت آن بجهة نوم اما هرگاه اخلال بآن شده باشد
بسبب اغماء یا سهوا یا بسبب مستی یا مستند ترک نماز کرده باشد یا در این صورت روزه آن روز بر آن شخص واجب خواهد
بود یا نه سکوت اما اغماء پس بیاشکال میتوان گفت که روزه بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتی است که
اغماء باختیار خود این شخص نبوده باشد یا بمعنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء نموده باشد اما
هرگاه باختیار خود احداث سبب اغماء نموده ممکن هست که کفاره شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم عامد بعد
مذکور خواهد شد اما اخلال بنماز عشاء سهوا پس سکوت که سهو نیز دو قسم است اول آن است که معتقد این بود
که نماز عشاء را بعمل آورده باشد بجهة نماز عشاء لکن بعد از انتصاف شب متنبه شد فساد اعتقاد او ظاهر اینست
در این صورت حکم بوجوب روزه آن روز نتوان نمود و اکتفاء بهمان قضای نماز مینماید دوم آن است که

غافل شد از نماز کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود احتیاط در دین مقتضی اینست در این صورت
اخلال بروزه آن روز نماید **اما** اخلال بنماز عشاء بجهة مستی پس **میگوئیم** این بر دو قسم است یکی آنست که
مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگرچه حکم بوجوب روزه آن روز ممکن نیست **لکن** طریقه احتیاط آنست
که اخلال بروزه آن روز نماید دوم دیگر آنست که مستی باختیار خود این شخص بوده که احداث سکر باختیار خود نموده
دور نیست حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس **میگوئیم** تا عامد بعنی کسیکه عمداً ترک نماز عشا کرده باشد
گذشت یا روزه آن روز بر این شخص واجب است یا نه دور نیست که واجب بوده باشد **پس** هرگاه اخلال بروزه نماید تعاقب
خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و بتاخیر آن از وقت آن **تنبیه** سزاوار اینست که ختم بحث شود
بایراد چند مطلب **اول** آنست وجوب صوم مذکور انما مختص است بصورتیکه اخلال بنماز عشاء شده باشد در حضر
یا ثابت است در سفر و حضر حق اینست که تفصیل داده شود در مسئله ما بین کثیر السفر **فاما اول** که سفر او معصیت بوده
باشد و غیرها اگر کثیر السفر بوده باشد آن شخص که اخلال بنماز عشاء نموده یا آنکه سفر او معصیت بوده باشد
ظاهر اینست که واجب بوده باشد که روزه گرفته بوده باشد در آن روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر آن
شخص واجب نخواهد بود و هم چنین است هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز در شریعت مطهره
مجوز نبوده باشد مثل اینکه در شب عید بر اتفاق افتاده و هم چنین است هرگاه عاشق از صوم در آن روز هر سید
مثل اینکه مریض شد یا از کسه ضعیفه حائض شد و هکذا **اجمالا** هرگاه این سبب صوم در شبی هر سید که صوم آن روز
در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب **بلکه** جایز نخواهد بود **تفصیل** آن مفهوم آنست که گفته شود
این سبب صوم در شبی که هر سید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب **پس** اگر حرام
بوده باشد ظاهر اینست که روزه آن روز در احکام مطلوب نبوده باشد **پس** جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد
یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجب روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج بتفصیل است باین نحو واجب
است مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاده یا در شبی که روزه آن بر این شخص معین بوده باشد یا بغیر نذر در این صورت
ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنا بر روزه نماید **پس** صوم بین تداخل خواهند نمود یا آنکه نیت روزه ماه مبارک

بنذر معین نماید و بنا بر این نماید که این مجزی باشد از آن صوم میکه مستلزم است باخلال نماز عشاء **ثانی** مبانی
را که هو حقه بتوفیق فائد توفیق در خاص از مجلدات بحار الانوار در مباحث صلوة گوش نموده ایم و اشاره
اجمالی در مجلد اول در مبحث مواقیت در خصوص همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم آن روز معین بوده
باشد مثل اینکه صوم نذری بنذر مطلق در ذمه او بوده و منظورش این بوده که فردا را بعنوان قصد روزه
گرفته باشد شب چنین امری اتفاق افتاد و هم چنین است قضای ماه مبارک و در صورت سعه وقت در این صورت
امثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست **اول** آن است که روزه را بقصد کفاره تاخیر صلوة عشاء روزه گرفته
وجوبا و روزه واجب نذر مطلق را مثلا تاخیر اندازد بوقت دیگر **ثانی** آن است که همان روزه را نیت صوم
صوم روزه گرفته صوم بین در اینجا نیز داخل خواهند نمود و فرق ما بین این صورت و صورت سابقه آن است که
تداخل در اینجا تمام جایز خواهد بود بنا بر این هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد که تابع دیگری در آن سر
بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک رمضان در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد میشود
آن روز قصد هر دو صوم نماید امثال بهر دو در حق او حاصل میشود بنا بر این اختلاف بتابع هم نخواهد رسید
انکه لازم باشد استیناف صوم نظر باختلال در تابع **تعالی** ممکن است که گفته شود در صورتیکه تابعی تداخل
نبوده باشد **بلکه** همان روزه نیت این صوم سبب اخلال بصلوة عشاء بخصوصه روزه شود تحلل چنین امری موجب
اخلال بتابع مطلوب در آن صوم نشود خصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل آنکه
فرض شود کسیکه شب تا بروز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای نماز مغرب بخواب رفته شد سکر
بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نموده خوابید و وقتی بیدار شد که حوالی صبح است **لکن** بعد از
فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق الاکبر حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود **مطلب ثانی** آن است هرگاه شب چنین
امری اتفاق افتاد روز آن اثنای سفر در حق چنین مجوز خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در این مقام
ما بین آنکه اثنای سفر قبل از زوال بوده یا بعد از زوال اگر بعد از زوال بوده باشد **میگوئیم** جایز است چه مسافر
بعد از زوال مسافات با اتمام صوم واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر

السفری که رافع حکم او بظهور نرسیده باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و افطار
صوم در آن روز اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده شود ما بین واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است
حکم میشود بعدم جواز آن و تعیین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در اینوقت لازم
تعارض واجبین مفری نیست در اینصورت مذکور رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود
چنین امری در شب اتفاقی افتاد روزه فلان حاجی میرود و این شخص هم مستطیع است و با تخلف از اینطرف ممکن
از دو ترجیح است در اینحال در اینصورت ظاهر اینست که اختیار مسافرت نماید و از روزه آن روز میگذرد و بعد
ترجیح مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگری **مطلب سیم** آنست که ایا قضای این روزه در صورت
بسبب عذر یا غیر عذر واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق صحیح و صحیح
شد یا در حق مریض اتفاق افتاد یا روزه مریض شد یا مثل کسی که بجهت حال شد در روز و حال آنکه اکل قبل آورده بود
یا آنکه سفر در حق او متعین بود ما اختیار سفر نمود یا بسبب آنکه روزه روز آن شب نظر بمنع در شریعت ممکن نبود مثل
اینکه شب احد عیدین بوده یا ایام تشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد
در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعمدا اما ظاهر اینست که حکم بوجوب قضاء آن روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور
مفروضه **مطلب چهارم** بیان آنست که این حکم مختص بنماز عشاء است و در سائر صلوات مثل ظهرین و صلوة مغرب
ثابت نیست **پس** هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرضین داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد
تا غروب یا آنکه در شب باعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بعمل آورد و خوابید بیدار نشد مگر بعد از
نصف شب آن وقت فساد اعتقاد او منکشف شد شخص شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است تا آنکه بعد از دخول
شب و انقضای زمانیکه کفایت صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد مگر قبل از نصف
شب مقداریکه کفایت مینمود مگر ادای صلوة عشا را در جمیع این صور صوم آن روز ثابت نیست و زمام کلام در انتظام
اگرچه تجاوز از اعتدال نمود **مطلب** نظر باینکه مباحث مهمه بود و اصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرض نشده بودند
در انتظام ثبت نمود والله العالم بحقائق الاحکام و حجج الائمة الفخام العظام علیهم الاف التحیة والسلام

کتابخانه مجلس شورای ملی

السلام **مبحث چهارم** در بیان وقت نماز صبح است و حد بیان بدایه و نهایه پس **میگوییم** اول آن حین ظهور
سفیدی است فوق افق متصل بافق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بآن این نحو است
که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله
هم میرسد قبل از این سفیدی متصل بافق نیست **بلکه** فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست ما بین آن سفیدی
و افق مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب و فجر اول فجر اولش گویند بجهة اینکه این سفیدی قبل از سفیدی که متصل
بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب میگویند از باب صفت بحال موصوف یعنی صفت متعلق
بالصبح یعنی این سفیدی است که کسیکه اعتماد باین میکند و اخبار میکند که صبح است کاذب است و در این اخبار و اعتماد
اول مذکور شد آنرا فجر ثانی و صبح صادق میگویند ثانی بجهة آنکه بعد از دو شیء اول هم میرسد و صادق بجهة
که صادق است کسیکه اخبار میکند که صبح است و این دو شیء که عبارت از دو شیء متصل بافق جهت مشرق و منتشر در
عرض آن است اول وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام می شود اکل و شرب بر کسیکه عازم صوم هست و وقت
نماز ممتد است تا طلوع شمس باینمعنی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح
حین ظهور سفیدی است که مذکور شد پس علی اتفاق است و کسی از فقهاء در این خلافی نکرده است و اما
انقضاء وقت آن بطلوع شمس است پس این مشهور ما بین فقها است خواه در حق مختار بوده باشد یا در حق مضطر
و شیخ طوسی تفصیل داده ما بین مختار و مضطر و فرموده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس
لکن در حق مختار منتهی میشود بظهور حمرة در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده تا اسفار صبح یعنی کمال روشنی
رسیدن چنانچه در خلاف و ممکن است از اجماع هر دو بیک چیز **مبحث پنجم** در بیان اینست که هر یک از مواقیت
مذکوره در هر یک از صلوات خمسه منقسم می شود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء و مراد از وقت فضیلت
وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در آن مسقط تکلیف
است و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت و وقت فضیلت نماز ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث
مثل شاخص برسد و وقت اجزاء آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند بغروب شمس مقدار ادای

عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل حادث بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت
اجزاء بعد از انقضاء اینمقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمرهٔ
مغربیه و وقت اجزاء آن بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه باقی ماند از نصف شب مقدار یکرکعت که کفایت کند
ادای نماز عشاء را و وقت فضیلت نماز عشاء از غروب حمرهٔ مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء آن بعد از
فراغ از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت فریضهٔ صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمرهٔ مشرقیه
از نماز مغرب است تا زوال حمرهٔ مغربیه و بعد صبح
و وقت اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس **مخفی نماند** ظهور حمرهٔ در مشرق بعد از طلوع فجر دو وقت است ممتد
اول بعد از انفجار بنا صله بسیار که **دویم** بعد از آنکه خوب روشن شد و مراد در اینمقام که وقت فضیلت
تا ظهور حمرهٔ اینمعنی است که آخر مذکور شد و از آنچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشاء و بیان وقت
فضیلت آن وقت اجزاء آن معلوم می شود که وقت فضیلت نماز عشاء محدود است بدو وقت اجزاء یعنی
وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء **اول** بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمرهٔ مغربیه
ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب **و جماعی** از علماء وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین میدانند
یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء **اول** بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل شاخص
بمثل شاخص بشود آنوقت وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل
شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب **و مختار** خلاف آن است **بلکه** بعد از انقضاء مقدار یکرکعت که کفایت نماز ظهر
کند وقت فضیلت نماز عصر داخل می شود **بلی** بعد از تحقق زوال چنانچه راجح است تأخیر نماز ظهر بقدر اتیان
اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی راجح اینست تأخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از
هشت رکعت نافله آن و لکن اینصورتیست که خواهد اتیان بنافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله
بعمل آورد رجحان تأخیر صلوتین بمقدار نافله مسلم نیست **بلکه** چنانچه اتیان بنماز ظهر نمود در اول زوال
نماز ظهر اتیان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر که هرگاه اتیان بآن نماید بعد از
فراغ از نماز ظهر من غیر فصل و نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود خواه اتیان بهشت رکعت

زوال که نافله ظهر است کرده باشند یا نه غایة ما فی الباب آن است که در صورت عدم اتیان نافله در هر دو حال
خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود **بلی** اینمطلب در نماز عشاء مسلم است که هرگاه اتیان شود
بآن قبل از زوال حمرهٔ مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشاء در غیر وقت فضیلت خود **چنانکه** اهتمام تمامی در
محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها ضرور است و نهایة مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل آمده
چنانچه در حدیث از کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق روایت است که آنحضرت فرموده که فضل و رجحان
وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلام روایت
است که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و اینمعنی است فوق جمیع محامد و حسنات
بالاتر از جمیع محاسن عزم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی در صورت انتفای عذر سببی است شدید
خسارتی است عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها موقوف بمعرفت وقت فضیلت میباشد
و معرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحویکه مذکور شد چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین معرفت از ادراکی
که مذکور شد صعوبتی دارد **لهذا** مناسب دانست در تحدید وقت فضیلت اینها و نماز اشان نماید بنحویکه
اظهر از این بوده باشد پس **میگوئیم** مذکور در بحار و غیره آن است و فی که آفتاب در اول جدی بوده باشد که شمس
در آنوقت در غایة انحطاط است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه یعنی در اینوقت
فضیلت نماز ظهر ممتد است بقدر دو ساعت چهل و دو دقیقه و ظل حادث در اینوقت معادل دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و هم چنین ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت
چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه و در آخر جدی که متصل باول
دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در سه ساعت
و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل
شاخص میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص میشود
در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه و در وسط حوت معادل

مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه
و در آخر جوزا که منتهی اول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و هیجده دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی
و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است ظل
شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص
میشود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در
سه ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل
مثل شاخص در سه ساعت و سی و نه دقیقه در این اشباهی است و بعد از در مطالع الانوار ایراد نموده ایم و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه در این وقت
نیز اشباه شده و در وسط سرطان مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط
ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است
و وسط میزان مثل وسط جوزا است و اول عقرب مثل اول جوزا است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس
مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتی است که عرض بلد بقدر سی و دو درجه بوده
باشد مثل اصفهان و نواحی آن و بلادی که مثل آن باشد در عرض و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر
مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص باید و مثل شاخص بیشتر یا کمتر شود و آنچه مذکور شد در بیان مدت
بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص در اوان بودن شمس بود در اول برج و اوسط و اواخر آن و
سائر احوال تغیر یا مطلوب مشخص میشود **تحقیق** نماز آنچه مذکور شده در تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع
نیست بسبب وقوع اشتباه در بعضی مواضع لکن چونکه مفید مظنه هست و باکی در اعتماد بر مظنه در امثال اینها

نیست **لهذا** عمل بمقتضای آن نمودن بسیار است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن ناظمین واجب خواهد
بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض بوده بود **و اما** اوقات باقی فرایض انشاء الله مرتب
در محل خود بیان خواهد شد **فصل سیم** در تقسیم نمازهای مستحبه و نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه
و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است باعانة الله تعالی شانه بسیاری از آنها در محل خود بیان خواهد
شد کلام در اینمقام در نوافل یومیه است و قسمت نوافل یومیه با آنکه بسیاری در شب واقع میشود یا
باعتبار آن است که اکثر آن متعلق بصلوة یومیه است اگرچه آنچه متعلق است بفریضه فجر است جایز است اتیان
شود در شب یا باعتبار نسبت مطلوبات است بانسبه اشرف ظرفین و در این نیز چند مبحث است **مبحث اول** در
عدد رکعات نوافل یومیه است **بدانکه** نوافل یومیه سی و چهار رکعت است صنیف رکعات فرایض یومیه
هشت رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان می شود و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از عصر
اتیان می شود و تغییر می شود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر و در تعیین نیت هر گاه معترض این اضافه
شود مطلقا عیبی ندارد باین نحو که هشت و کعت را به نیت نافله ظهر و هشت رکعت را به نیت نافله
عصر بعمل آورد **بلکه** شیخ صدوق در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت
رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل از عصر و نقل شده از ابن الجنید که چهارده رکعت را نافله ظهر
دانسته و دو رکعت را نافله عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن است که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد
نه نماز بنابراین مراد این خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده
که شانزده رکعت نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته
بجای یک رکعت که بعد از نماز عشا است و آنرا نماز وتیره مینامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک
وتر که مجموع یازده رکعت می شود و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان می شود و آنچه مذکور شد
و اطلاق نافله شب چنانچه بر یک رکعت رکعت اول یعنی شفع اطلاق می شود بر مجموع یازده رکعت
که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است این در حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات
این نافله در سفر هفده خواهد بود شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و همچنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط

این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین باشد و اما مسافری که قصر نماز در حق او جایز بوده باشد
مثل کثیر السفر یا کسی که سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد مثل حضر بلکه
هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد
صلی الله علیه و آله در مدینه یا حائر الحسین یا مسجد کوفه پس مسافر در این اماکن اربعه ایشان نافلهٔ ظهرین و وتیره میتواند نمود
خواه فریضه را قصر کند یا اتمام لکن کلام در اینست که این حکم در صورت قصر بودن فریضه در صورتیست که ایشان فریضه
مقصوره در نفس این اماکن نمایند یا ثابت است اگرچه ایشان بفریضهٔ مقصوره در خارج اماکن نیز نمایند و علی التقدیرین نافله
نیز در نفس اماکن ایشان نمایند یا در خارج پس مسئله بچند صورت متصور میشود اول آن است که ایشان بفریضه نمایند در حدود اماکن
تمام و ثانی مثل اول است مگر آنکه ایشان بفریضه نمایند مقصوره در این صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آن
که ایشان نافله در خارج نمایند و ایشان بفریضه نمایند در نفس اماکن لکن تامه چهارم مثل اینست مگر اینکه ایشان بفریضه نمایند
در نفس اماکن مقصوره در این صورت نیز ظاهر اینست ایشان نافله نتوانند نمود خامس آن است که ایشان نافله نمایند در نفس
اماکن و بفریضه در خارج سادس آن است که ایشان بهر یک از نافله و فریضه هر یک در خارج بوده باشد و مشخص است که در این
دو صورت فریضه قصر خواهد بود و اینحال کلام اینست و کلام در اینست که آیا در این صورت ایشان نافله ثابت هست یا
نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز اقرب بوده باشد پس در قسم اول ایشان نافله ظهرین
مینمایند در نفس یکی از اماکن اربعه اگرچه حین ایشان نافله ناوی این بوده باشد که ایشان بفریضه در خارج خواهند
نمود مقصوره تا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره ایشان نمود نماز وتیره را در نفس یکی از اماکن ایشان میتوانند نمود
و در دویم تا آنکه سادس اقسام است ایشان بهر یک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج از اماکن مینمایند لکن در صورتیکه
متمکن از ایشان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافلهٔ ظهرین مثلا در سفر دو فرسخی ساقط است که قصر در ظهرین
متعین بوده باشد بجهت یکه مفری از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه تبدیل مکان نمایند مگر با اقامهٔ عشرة ایام در
ماخر فیه چنین بنیت نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن ایشان نمایند تامه بنابر این مسافر در مکهٔ
معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود ایشان نمایند متعین است که قصر نمایند لکن نظر باینکه متمکن هست از ایشان نماز

مسجد الحرام تامه لهذا میتوانند ایشان بنافلهٔ ظهرین مثلا در منزل خود نمایند بعد از فراغ از نافلهٔ نماز فریضه را در همان منزل
مقصوره ایشان نمایند و همچنین است در مدینهٔ منوره و کربلای معلا علی مشرفها الاف التحیة والثناء پس
محصل کلام در این مقام این است که کسی که در یکی از اماکن اربعهٔ مذکوره بوده باشد جایز است در حق او ایشان نوافل
خواه نافلهٔ فریضه مردود را در خارج اماکن ایشان نمایند یا هر دو را در نفس اماکن ایشان نمایند نافلهٔ را در نفس اماکن ایشان نمایند
و فریضه را در خارج یا بعکس و در صورت ایشان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نمایند یا قصر در جمیع صور ایشان نافلهٔ
ظهرین و عشاء در حق او مجوز خواهد بود و همچنین هرگاه کسی از سفر وارد میشود در وقت رسیدن بر بلد خود نافلهٔ
شد هرگاه تاخیر در نافله نماید تا ورود ببلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در حق او جایز است در بین راه
نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا ورود بخانه یا نه بلکه ایشان بنافلهٔ و فریضهٔ هر دو در سفر نمایند در چنین صورت
متمکن از ایشان بفریضهٔ تامه در خانهٔ خود هست یا خیر در آن اگرچه تا آخر وقت بوده باشد و همچنین است هرگاه
کسی انشاء سفر نماید در اول زوال جایز است در حق او ایشان بنافلهٔ زوال در منزل اگرچه ایشان بفریضهٔ ظهرین در سفر نماید
و وجه شود نافله در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم بحث دویم در بیان وقت نافلهٔ ظهرین است
و در این چند قول است اول و هو اوسع الاقوال آن است که وقت نافله ممتد است تا امتداد وقت فریضه و اینقول
صاحب شرایع و غیره حکایت نموده اند و تا حال بقائل آن بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در بحث صلوات سنت
اگرچه موهم این هست چنانچه فرموده است که اوقات نافلهٔ هر فریضه ممتد است بامتداد آن فریضه لکن مذکور شده
در اوقات فرائض که آن مرجع وقت اجزای نماز ظهر را در حق مختار منتهی میدانند بر رسیدن ظل شاخص مثل شاخص
پس مقتضای جمع مابین دو کلام او آن است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود
لکن در حق مضطر بلی مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین است نظر باینکه وقت نماز عصر را در حق مضطر ممتد میدانند تا
غروب و در حق مختار وقت آنرا ممتد میدانند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص دویم آن است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است
تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافلهٔ عصر ممتد است تا آنکه ظل دو مثل شاخص شود و در این باب اینقول مخالف
اند بعضی استثناء نموده اند از آخر اینها و وقت مقدار را که کفایت فریضه نماید و بعضی مطلق فرموده اند

نموده اند بلکه بعضی تصریح بر عدم استثناء نموده و قول سیم و هو اصح الاقوال آنست که وقت نافلهٔ ظهر ممتد
تا آنکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال تا این وقت مشترک ما بین نافله و فریضه است و بعد از
آن محض نماز ظهر می شود باین معنی که اتیان بنافلهٔ ظهر در این وقت جائز نخواهد بود نظر بخروج وقت آن و وقت نافلهٔ
عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد بعد از آن محض نماز عصر میشود باین معنی که
اتیان بنافله بعد از انقضاء این مقدار و قبل از عصر جائز نیست و تحقیق ما بین اقوال قول ثالث است و از جمله اقوالی که
در این مقام مناسب است بیان شود دو مطلب است اول آن است که هرگاه کسی در اول زوال بجهت عارضی ترک
نافلهٔ ظهر نمود و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و هم چنین ترک نافلهٔ عصر نمودن و نماز عصر را بعد از ظهر
بلا فصل بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در این وقت باعث رفع شد میتواند هر دو
نافله را بعمل آورد بقصد ادای نظر بقاء وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر و قبل
از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان بنافلهٔ ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است در وقت
فریضه و آنقدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض اینست که بعد است ظاهر این است که
جایز بوده باشد مطلب دوم در تحدید وقت نافلهٔ ظهر و عصر است بحسب ساعات بدانکه مذکور در بحار و
غیر آن است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص و هنگامیکه شمس در رأس جدی بوده باشد در یکساعت و نیم
و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی در یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و
بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک
ساعت و چهل دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و هفتاد دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص
در یک ساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول
حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه در این اشتباه است و بچهار سبع در دو ساعت
و نیم و یک دقیقه در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع
در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در آخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت

سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت
الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هفتاد و دقیقه در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار دو
سبع در دو ساعت الا چهل دقیقه در این اشتباه است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم هفتاد و دقیقه
و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت و نیم الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و
پانزده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزاست بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار
چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط جوزاء بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و سی و هشت
دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار
دو سبع در یکساعت چهل یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت سی و هشت دقیقه و در وسط سرطان مثل وسط
جوزاست و آخر سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزاست و وسط اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول
سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است
و وسط میزان مثل وسط حوت و آخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط
دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است و در بعضی مواضع
اگرچه اشتباه شده لکن چنین نیست که منافی با مظنه بوده باشد بنا بر این عمل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل
بی عیب است مخفی نماند آنچه مذکور شده در وقت نافلهٔ ظهر در غیر روز جمعه است و اما روز جمعه چنین نیست
و هم چنین عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافلهٔ سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات
نافلهٔ روز جمعه بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات
در این بسیار است اول آن است که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بجمعه یعنی در یکدفعه ظاهر
اینست که جائز بوده باشد اذا وقعت و قبل از زوال که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند
شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یکدفعه اتیان میتواند
نمود دوم آنست که مجموع بیست رکعت را باز اتیان نماید قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر

این است که جایز نبوده باشد لکن افضل اقسام مفروض آن است که توزیع نموده باین نحو که شش رکعت را وقت
شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب در سطح زمین ایشان نماید و شش رکعت را وقتی که آفتاب بلند شد ایشان نماید و شش
را قبل از زوال قریب بزوال ایشان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی نیمه نزدیک بزوال ایشان نماید و بعد از تحقق
زوال ظاهر اینست که جایز نباشد باینمعنی که جایز نیست تأخیر نمایند دو رکعت را بعد از زوال ایشان نماید و اگر
اتفاق زوال شد و ایشان این دو رکعت نموده باشد قبل از ایشان بفریضه ایشان باین دو رکعت نماز نماید سیم آن است که
ایشان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از ایشان بفریضه مجمعه بوده باشد یا منفرده و اینمعنی اگر
چه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز آن در شرح لمعه و شرح ارشاد و لکن مختار عدم جواز است چهارم آن است
که ایشان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجمعه بوده یا منفرده و این نیز جایز نیست اگر چه مجوز
علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بر جواز پنجم آن است که ایشان نماید بمجموع
بیست رکعت بعد از اداء فریضتین و تشکیکی در جواز این نیست خواه مجمعه ایشان نماید یا منفرده لکن کلام در کیفیت
که در اینوقت بر نیت قضاء ایشان نماید یا بر نیت اداء اولی آن است که قضد فریضه مطلقه نماید و مفروض او قضاء
هیچیک نشود ششم توزیع است و این بچند قسم متصور میشود اول آن است که بعضی از این نافله را قبل از زوال
ایشان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از اداء فریضتین ثانی آن است که بعضی از آنرا بعد از زوال و قبل از
فریضه و باقی را فیما بین فریضتین ایشان نماید ثالث آن است که بعضی را بعد از زوال ایشان نماید قبل از فریضتین و باقی
را بعد از فریضتین رابع آن است که بعضی را بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن فیما بین فریضتین و بعضی دیگر
بعد از فریضتین خامس آن است که بعضی را قبل از زوال ایشان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین
و بعضی را فیما بین فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم ایشان نماید ظاهر اینست که هیچیک از این اقسام خمسه جایز
نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال
ایشان نماید و ثمه را فیما بین فریضتین و سیم از این مفروض است بلی آن است که هشت رکعت در ما بین فریضتین
ایشان شود ثانی آن است که شش رکعت فیما بین ایشان شود ثالث آن است که چهار رکعت فیما بین ایشان شود

رابع آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال ایشان نماید و ثمه را بعد از فریضتین خامس آن است که جمع ما بین
هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال ایشان نماید و بعضی را بعد از زوال و لکن فیما بین فریضتین و ثمه را بعد
از فراغ از هر دو فریضه ایشان نماید دور نیست این اقسام همه جایز بوده باشد بدانکه مناسب اینست که جمع
نمائیم بذکر دو مطلب مطلب اول آن است که مذکور شد که هرگاه کسی ایشان نماید باین بیست رکعت نماز بهر یک
از انحاء مذکوره که بوده باشد نوافلی است خواهد بود و کسی که اشکالی که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل
همه آن است که ایشان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعیکه مذکور شد باین نحو که شش رکعت وقت
ابتدای شمس و شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت متصل بزوال کلام اینکه در اینمقام
اینست که هرگاه عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد در روز جمعه آیا نافله بحال خود باقی است یا خیر نظر باینکه
ایشان بنماز نافله در ایندو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اول است پس نافله
مذکوره بر حال خود باقی است اگر چه در صورت مفروضه بوده باشد و ظاهر اینست که نهی مصرف بغیر از نماز
بوده باشد مطلب ثانی آن است که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر ایزد است یا از وظیفه روز
جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهر و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام بیست ظاهر میشود
ظاهر احتمال اول است پس ده رکعت اولی را بر نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتواند آورد و ده رکعت باقی را
بر نیت نافله عصر یا صلوة جمعه بعمل می تواند آورد و ده رکعت اخیر بر نیت نافله عصر لکن اولی اینست که نیت اینکه از نافله
فریضه است یا از وظیفه یوم است مترتب نشود بلکه مقصود این باشد چونکه شارع مقدس فرموده در فرض
بیست رکعت نماز شود امتثالا لطلبه و طلبا لرضاه این نماز را بعمل می آورم مبحث هشتم در بیان وقت نافله مغرب است
وقت این نافله داخل میشود بعد از انقضای مقداریکه کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست ایشان
بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این نافله خلافست بنقول اول مشهور و معروف ما بین فقهاء است
که وقت آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر عنوان و مغربه و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر خلاف
دوم آن است که ممتد است تا مثل ادوات مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک هشتم

جمع ما بین هر دو قول است اول در حق مختار دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح حلبی
نظر بآنکه در فصل صلوات مسنونه نموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است امتداد وقت آن فریضه
و در وقت نماز مغرب قائل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمرهٔ مغربیه و وقت مضطر تا نصف
شب و مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب اینست که تنبیه شود در اینمقام بچند چیز اول آن است
که هرگاه فرض شود کسی در بدو امر باعتبار ما عین قرار داد که ترک نافلهٔ مغرب نماید و باین قصد اتیان بهر دو نماز
نمود بلا فصل بعد رفع مانع شد و قرار داد که اتیان بنافلهٔ مغرب نماید اگرچه بعد از زوال حمره است اتیان بنافلهٔ
بنیت قضاء و اگر قبل از زوال حمره است ظاهر اینست که اتیان بنیت ادا متوانند نمود دوم آن است که مکروه است
خوابیدن ما بین مغرب و نافلهٔ آن و همچنین است ما بین چهار رکعت سیم سجدهٔ شکری که مستحب است بعد از
فراغ از فرائض اولی اینست که اتیان شود بآن حین مقدم بر نافلهٔ مغرب بحث چهارم در بیان مزاحمت نوافل
مذکوره است نسبت بفرائض و در اینچند مقام است اول آن است که نافلهٔ ظهر مزاحم اینها نمیشود در وقت
اینها و نماز توضیح این اجمال آن است که هرگاه کسی یک رکعت از نافلهٔ ظهر را قضاء عمداً اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد
در اینصورت جایز است که هفت رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر کرده اند یعنی هفت رکعت را بعد از انقضای وقت
نافلهٔ اتیان نماید بعد اتیان بنماز ظهر نماید و همچنین است حال در نافلهٔ عصر پس هرگاه یک رکعت را قضاء عمداً در وقت
خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام نافلهٔ عصر نماید مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این
نیست لکن کلام در اینست که آیا این حکم مختص بصورتی است که این شخص باعتقاد سعهٔ وقت شروع بنافله نمود و بعد از
اتیان یک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه
قبل از شروع بنماز نافله معتقد آن باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را در اینصورت جایز است
و یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تعمداً در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد
و مختص بصورت اول نبوده باشد و لکن این در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان یک رکعت
بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا در اینصورت اتمام دو رکعت

جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول است ولکن اینهم در صورتیست که باعتقاد سعهٔ وقت شروع بنماز
نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت دوم بنحوی
اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز بر او لازم نیست لکن اتمام همهٔ نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از
شروع بنماز مختص بوده باشد که متمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر اینست که شروع بنافله در اینصورت
جایز نبوده باشد مقام دوم در اینست که آیا این مزاحمت در نافلهٔ روز جمعه ثابت هست یا نه باینمعنی که کسی که
شروع نمود بنافلهٔ روز جمعه باعتقاد سعهٔ وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده
یعنی وقت فریضه داخل شد بحقوق زوال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافلهٔ روز
جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نماز که شروع نموده بعد از اتیان یک رکعت وقت خارج شد ظاهر اینست که جایز
بوده بلکه دور نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد
ملخص مقال آن است که مزاحمت نافلهٔ در روز جمعه با فریضه ثابت نیست اگرچه ده رکعت نافله را بلکه هیجده رکعت را بعد
آورده باشد بلکه هرگاه هیجده رکعت را اتمام نموده باشد و شروع بیک رکعت نوزدهم نموده باشد در آنوقت وقت نماز
خارج شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در اینصورت میتواند آن رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام
شود اگرچه این مزاحم فریضه شده مقام سیم در مزاحمت نافلهٔ مغرب است با صلوة عشاء باینمعنی که شروع
بنماز نافلهٔ مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله را نیست بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در اینصورت
ظاهر اینست که اتمام نافلهٔ مغرب یعنی چهار رکعت را نتواند نمود و یک رکعت اتمام آنچه شروع نموده ظاهر اینست که جایز
بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما اینهم در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد
سعهٔ وقت نسبت بهمهٔ چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنین نبوده باشد اینهم محل تأمل میشود لکن آن است
که معتقد این هست که بعد از دو رکعت از وقت نافله باقی است در اینصورت ظاهر اینست که نتواند دو رکعت را
اتیان نمود ظاهر اینست که می نماید در اینوقت قصد کند که اینها دو رکعت اخیرین است دوم آن است که معتقد اینست که
وقت وسعت یک رکعت دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنافله نتواند نمود سیم آن است که

معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت دارد در اینصورت شایان بدو رکعت می تواند نمود علاوه
بحث پنجم در بیان بعضی نمازهای وارده در اینوقت است یعنی فیما بین نماز مغرب و نماز عشاء در اخبار
تعبیر از این وقت بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع
شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه این وقت بساعت غفلت چنانچه بعضی از اخبار تصریح
دارد بر این است که جنود شیطان در این وقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد اینست که این ساعت
ساعتی است که جنود شیطان از انسان بیشتر از آنها در این وقت محفوظ میباشد پس دعاء و عبادت در این وقت
اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده اینست که شیطان پهن میکند لشکر
جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله در وقت غائب شدن شمس از زوال شفق که حیرة مغربیه است و مخیر
پهن میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر
و پهن نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهة اغوای خلائق پس در این دو وقت چونکه مشغول بیشتر بر خلاف اوقات
میتوان گفت که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میباشند در آنها از جهة اغوای ناس هذا مناسب اینست که در
این وقت انسان مشغول بذکر و دعاء شود تا از شر آنها محفوظ باشد با اینکه چون این دو ساعت ساعت شریفه
است و غالب ناس از شرافت آنها غافلند هذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت آنها یا
آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را منتشر و مهیا بجهة اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه پس
مناسب تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است ببعضی نمازهای وارده در این وقت
که عبارت از بعد از نماز مغرب قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار میشود بچند نماز اول چهار رکعت نماز
مغرب است که بیان شد دوم نمازی است که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است در رکعت
اولی بعد از حمد این آیه را میخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت
ثانیه بعد از حمد این آیه را میخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة

الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین سیم حدیث بعد از این است فاذا فرغ من القراءة
رفع یدیه و قال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا
و کذا و یقول اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها
لی و سأل الله حاجته اعطاه الله ما سأل اینست عبارت حدیث و قوله علیه السلام ان تفعل بی کذا و کذا اشاره است
باینکه حاجت خود را در این دعا ذکر نماید و قوله علیه السلام فی آخر الحدیث و سأل الله حاجته اشاره بر این است که حاجت خود
را در این دعا ذکر نماید و گویا نکته در ذکر کذا این بوده باشد که یکی سبب متوسل میشود بذات اقدس جل شانه در قضاء
حاجت خود بعموم شفاعه مفاتح الغیب یعنی چیزهائی که موجب توسل بمفاتیح است از اسم اعظم الهی و غیره از جمله
چیزهائیکه عالم بآنها اینست مکرر باری تعالی جل شانه و این اشاره است قوله بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر
و مرتبه دیگر توسل بقضاء حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آل اطهار او را و این
اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد و آله الی آخر و قوله و سأل الله حاجته و مسکوت است که مراد این بوده باشد
که ذکر حاجت خود نماید بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی باین نحو اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی و من
تعرف بی ذنوبی و تخلی من خیرتهم لدیک و خلفتهم بحبلک و تیسر بی فی امر الطرق للوفود علیک و تعرف بی فی زمرة
اولیائک الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید آنوقت بگوید فاسئلک بحق محمد و آله
و علیهم السلام لما قضیتها لی و مسکوت است که مراد این باشد که ذکر حاجت نماید بسوره آخر باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم
حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی آنوقت ذکر حاجت خود نماید و سیم آن است که قوله
و سأل الله حاجته اشاره بوده باشد بتفسیر کذا و کذا و در آنجا که فرموده و ان تفعل بی کذا و کذا این بعد است
اگر مراد این نبوده می یابید در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال چهارم آن است که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ
از نماز سؤال حاجت خود نماید بنا بر این و سأل حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث مذکور است
و اول حدیث اینست که من صلی بین العشاءین رکعتین قرأ فی الاولی الحمد و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
الی قوله و کذلک ننجی المؤمنین و فی الثانیة الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الی آخر الآیة فاذا فرغ

من القراءة رفع يديه الى آخر الحديث حاصل معنى حديث بنا بر آن چنين خواهد بود كسى كه ميان نماز مغرب و عشاء
دو ركعت نماز كند باين كيفيت كه مذكور شد و سؤال كند حاجت خود را بعد از نماز هرگاه چنين نمايد خداوند عالم
حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را ادا خواهد داد و هرگاه جمع ما بين همه نمايد بهمه احوال آن حديث عمل خواهد بود
باين نحو كه بخلى وان تفعل بى كذا و كذا ذكر حاجت خود نمايد و هم چنين بعد از آنكه گفت تعلم حاجتى سؤال حاجت خود نمايد
و اعاده آن نمايد بعد از آنكه گفت لما فيها و هم چنين بعد از فراغ از نماز و اگر چنين نمايد احمل و افضل خواهد بود
مخفى نماند آنچه مذكور شد در بيان كيفيت و حقيقت اين نماز بود و كلامى كه در اينمقام هست در حكم آن است كه ايشان
نماز را ما بين نماز مغرب و عشاء ميتوان بعمل آورد بانه تحقيق در اين باب تفصيل در مقال است پس ميگوئيم ايشان
باين نماز يا قبل از زوال سرخى است كه در جانب مغرب هر شد بعد از غروب يا بعد از آن در صورت اول يا قضا
مينمايد بهمين دو ركعت يا جمع ميكند ما بين آن و چهار ركعت نافله مغرب و در صورت ثانيه يا ايندو ركعت را مقدم
ميدارد بر نافله مغرب يا در وسط آن ايشان مى نمايد يا بعد از آن پس اقسام مسئله شش است و بيان آنكه ايشان باين
نماز نمايد قبل از زوال حمرة مغربيه و اقتصار نمايد بر آن دو يا آن است كه جمع نمايد ما بين آن و نافله مغرب لكن اين نماز
مقدم ميدارد بر نافله مغرب در ايندو صورت ظاهر اينست كه ايشان باين نماز ميتوان نمود سيم آن است كه جمع نمايد ما بين
اين نماز و نافله مغرب لكن ايشان باين نماز نمايد ما بين نافله مغرب مشخص است كه اين قبل از زوال حمرة مغربيه خواهد بود
و اينقسم نيز ظاهر اينست كه جائز بوده باشد چهارم آن است كه ايشان نمايد باين دو ركعت بعد از چهار ركعت نافله مغرب
لكن قبل از زوال حمرة مغربيه باين نيز دو نيست كه جائز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر اينكه ايشان باين دو ركعت
بعد از زوال حمرة مغربيه بوده باشد ششم آن است كه اقتصار نمايد باين دو ركعت لكن بعد از زوال حمرة مغربيه ايندو
ظاهر اينست كه جائز بوده باشد پس ايشان باين دو ركعت در چهار صورت كه اول مذكور شد بيعيب است لكن اينها مختلف
ميباشند در قوت و ضعف اجمعى كه دو صورت اول حكم بجواز كمال قوة دارد و صورت ثالثه اگرچه جائز است لكن
مثل ايندو صورت در قوت نيست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقوى از صورت رابعه است و ممكن است كه هرگاه كسى
دو ركعت نافله مغرب را ايشان نمايد بكيفيتى كه مذكور شد و در آن قصد هر دو نماز كند هم قصد نافله مغرب و هم قصد

اين نماز ايشان را نيست بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس فائده ثواب هر دو نماز خواهد بود ان شاء الله تعالى وجه
جواز اين نماز در چهار صورت كه مذكور شد و عدم جواز در دو صورت اخيره ظاهر ميشود از مطالع الانوار و از جمله
صلواتى كه وارده ما بين نماز مغرب و نماز عشاء نماز معروف بنماز وصيت است كه شيخ طوسى در كتاب مصباح ذكر
فرموده از جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله كه آنجناب در مقام وصيت بامت خود فرموده كه وصيت ميكنم
شما را بدو ركعت نماز ما بين مغرب و عشاء قرائت بكند در ركعت اولى بعد از حمد پانزده مرتبه سوره اذا زلزلت و در
ركعت ثانيه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد كسى كه اين نماز را بكند در مرتبه مى باشد از جمله منفقين و كسى
در هر سالى بكند مى باشد از جمله محسنين و هرگاه در مرجعه بكند مى باشد از جمله نماز كنندگان و اگر در هر شب
بعمل آورد مزاحم من مى شود در بهشت و غير از خداوند عالم جل شانه كسى احصاى ثواب او را نميتواند نمود و چونكه
حديثى كه مشتمل اين نماز هست ضعيف است لهذا ترك اين نماز اولى است مذكوره صورتى كه ايشان بنافله مغرب
يا آنكه اين نماز را مقدم بر نافله مغرب ايشان نمايد در ايندو صورت ظاهر اينست كه ايشان باين نماز عيب نداشته باشد
و از جمله نمازهاى وارده ما بين عشائين نمازى است وارد شده از كاشف اسرار وده فائده جناب امام جعفر صادق
عليه السلام كه آنحضرت فرموده كه والد من بمن امر فرمود كه نبايد ترك كنى دو ركعت نماز را ما بين نماز مغرب و عشاء
در دهه ذى الحجه و بخواهى در هر يك از ايندو ركعت بعد از فراغ از سوره مباركه حمد سوره قل هو الله احد
و اين آيه شريفه را و واعدنا موسى ثلثين ليلة و اتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة و قال موسى لاخيه هرون
اخلفنى فى قومى و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين بعد از آنكه ايندو ركعت نماز را ما بين دو نماز در دهه بعمل
آورد مى شرك خواهى بود با حاج در ثواب ايشان اگر چه حج نكرده باشى اين نماز مثل نماز وصيت است بلكه بمراتب
اين اضعاف است سند آن است چه اين حديث واحد از كتب معتبره روايت نشده و سيد بن طاوس نقل فرموده آنرا
از كتاب ابن اشناس نه اصل اين كتاب معروف است و نه مصنف آن پس اعتماد باين نميتوان نمود در حكم بجواز اين نماز
در وقت فريضه و كسى بخواهد كه در صلوة وصيت مذكور شد باين نحو كه اقتصار نمايد باين نماز و ايشان بنافله
مغرب نمايد يا آنكه در صورت جمع ما بين هر دو ايشان باين نماز نمايد بعد بنماز نافله مغرب در ايندو صورت

بیعب خواهد چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است فائده جمله نمازها که مذکور شده در این اخبار
میان نماز مغرب و عشاء میکند نماز هذه بدعت است و این مطلقاً ماخذی ندارد بلکه تا بحال مستندی از برای
نماز بنخورده ایم مگر آنکه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة الجهر الذی کعتان فی الاولی
الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشراً فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها
الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهکم التکاثر عشر مرات الدعاء
المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیه السلام نداده حدیث بودن آن مستحق نیست بلی ظاهر میشود از عبارت روایت
اخری اینکه آنچه اول مذکور شده حدیث است لکن نه سندی دارد که ملاحظه شود و نه اسناد بما خذ شده که استعلام
حال آن توان نمودن بعلاوه آنکه غایت مدلول آن اینست که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این
نماز میباید ما بین دو نماز کرده شود مطلقاً اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان آن دو نماز بوجه
بل هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در اینوقت اگرچه مخیر است ما بین آنکه میان دو نماز اتیان
کند یا بعد از هر دو نماز لکن در اینصورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در این حال نافله نخواهد بود مبحث ششم
در بیان وقت نافله عشا است که مستحب بوده است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب
مقدار یکرکعت نماز مغرب و نماز عشاء نماید بعد از آنکه اینمقدار منقضی شد اتیان باین نماز میتوان نمود اگرچه
بنماز نافله مغرب نموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضای زمانیکه کفایت نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد
انقضای مقدار هفت رکعت اگرچه در اول وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافله عشاء جائز است و وقت
این نماز ممتد است بامتداد وقت عشاء بخود در معتبر و علامه در منتهی بر این ادعای اتفاق فقهاء فرموده اند
پس مقتضای این کلام آن است که هرگاه تاخیر نماز عشاء شود تا آخر وقت آن بحدیکه فارغ از نماز عشاء شود
در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر اینست که چنین نبوده باشد پس مناسب اینست که گفته
شود وقت این نافله ممتد است بامتداد وقت عشاء بعلاوه آنکه کفایت این نماز نماید در وقتی که نماز عشاء اتیان
شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان بآنها در حال قیام با تمکن افضل از اتیان بآنها است

حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب اینست که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید
مگر این نماز چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و مستحبی نماند اگرچه وقت این نماز بعد از فراغ از نماز عشاء
است لکن اولی اینست که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازی که در اینشب اتیان نماید تا نصف شب مبحث هفتم
در بیان کیفیت قرائت در این نماز است بگوییم بعد از قطع بر اینکه در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار
بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص
این صلوة است و این بسه طریق روایت شده اول آن است که قرائت شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن نظیر
اینکه امثال حاصل است بقرائت صد آیه در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت اولی
و نصف در ثانیه و خواه بالتفاوت و دوم اینکه آیات فاتحة الکتاب را از جمله یکصد آیه محسوب میتوان نمود اگر
محسوب نماید اولی خواهد بود دوم آن است که اتیان نماید اینده رکعت را بسوره واقعه و اخلاص اگر سوره
اولی در رکعت اول و ثانیه در ثانیه قرائت نماید بظاهر حدیث خواهد بود سیم آن است که اتیان شود بسوره
ملک و اخلاص مبحث هشتم در وقت نماز شب است بدانکه اخر وقت نماز عشاء متصل است باول وقت نماز شب
پس بعد از آنکه نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل شود اول وقت نماز شب اول نصف اخر
است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جائز نیست مگر در حق مسافر
که مظنون او بوده باشد که ممتنع از اتیان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده
باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در اینصورت جائز است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از نصف
شب و همچنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن از نماز شب در وقت آن داشته باشد باعتبار غلبه نوم جوان
جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و همچنین
هرگاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد
در جمیع این صور اتیان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و اینها در صورتیست که مظنون او بوده باشد که
متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هرگاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آخر است لکن

نه بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین اتیان بنماز شب در اول شب تا آخر و بعد یا انکه اتیان نماید
بعد از نصف شب در محل درین راه نشسته یا روی چهار و ظاهر اینست در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب
جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در صورتی است که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم
نماز شب در حق کسیکه عاجز از جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که مخصوص نبوده باشد
بصورتی که متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر اینست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در این صورت
این شخص مخیر خواهد بود مابین انکه نماز شب را در اول شب اتیان نماید با وضوء یا انکه در آخر شب اتیان نماید
با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از انکه اجتهاد معلوم شد میگویم مناسب اینست که در این مقام تنبیه شود بر چند
مطلب مطلب اول آن است در صورت تقدیم نماز شب در صورت مسلوب معین است که باید در شب اتیان شود یعنی
یعنی قبل از غروب اتیان نمیتواند نمود بلکه معین است که در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشاء
اتیان نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتواند اتیان نمود مطلب دوم آن است هرگاه چنین کسی اتیان نماز شب
نموده در اول شب و متمکن شد از اتیان بآن در آخر شب ظاهر اینست که اتیان بنماز شب ثانیا نتواند نمود بسبب
آن است که این نماز در صورت تقدیم ظاهر این است که ادا بوده باشد پس بنیت ادا اتیان نمیتواند نمود بنابر
ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشاء و در
حق غیر داخل میشود بعد از انتصاف نصف لیل چهارم آن است که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره مشروط بر این
که معتقد عدم تمکن از قضاء بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگرچه با اعتقاد تمکن از قضاء باشد لکن ظاهر
اینست که قضاء افضل از تقدیم بوده باشد پنجم آن است که حکم بجواز تقدیم مخصوص هشت رکعت از نماز
شب نیست بلکه با لا ضافه بشفع و وتر نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مخصوص بهمین یازده رکعت نمیباشد
نیست بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده باشد
ششم آن است که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از انکه فجر طالع شد قبل از اتیان بفریضه
اتیان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت آن نماز را کرده باشد و فجر طالع شود در این صورت

جایز است مزاحم نباشد ببقیه این نماز فریضه فجر را و لکن اینکه در صورتیست که با اعتقاد سعه وقت است
بمجموع نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت اعتقاد او ظاهر شود و اما هرگاه قبل از شروع مشخص
بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت اتیان بنماز شفع و وتر
نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید فصل مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام چند
احتمال است اول آن است که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد است که مقدار باقی از شب کفایت
همه نماز شب را خواهد نمود دوم آن است که مکلف معتقد است که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمینماید
سیم آن است که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در وهم اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق
معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا انکه نماز شب را تمام نمود در این صورت کلامی نخواهد بود و اگر
فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل از
بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر اینست که در این صورت لازم
نبوده باشد که دو رکعات اقتصار بعهده تنها نماید مگر در صورتی که چهار رکعتی که اتیان نموده قبل از فجر اتیان
نموده باشد بعهده تنها با چنینکه لازم بود اتیان بعهده تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت
وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعتی که اقتصار شود در آنها بعهده تنها در این صورت ممکن است که گفته شود
آنچه بعد از فجر اتیان میشود لازم است که اقتصار شود در آن بعهده تنها و اگر طلوع فجر قبل از اتیان بچهار رکعت
بوده باشد اگرچه دو رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب
مینماید بعد از اتیان بنافله صبح نماز صبح را بعمل آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر
طلوع صبح در حین اشتغال بر رکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد یا معین است قطع این نماز نماید یا جایز است
اتمام اینکه دو رکعت با عدول مینماید بنافله فجر ظاهر اینست بعضی اینکه دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و
اتمام مینماید به نیت نافله فجر ظاهر اینست که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن
دو رکعت بهمان قصد یکه شروع نموده جایز خواهد بود اما قسم دوم یعنی قبل از شروع نماز شب معتقد

این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در این صورت ظاهر اینست که شروع بنماز شب بطریق
معهود نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح ایشان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول
مینماید از نماز شب بشفع و وتر **مخفی نماند** تمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را ایشان
نموده باشد قبل از فجر محض این نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود **بلکه** حکم ثابت است اگرچه
چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب و همه را تأخیر نمود که بعد ایشان نموده باشد
و خواب یا مشغول بمطالعه شد یا بشغل دیگر و فجر مطلع شد که صبح طالع شده در این صورت نیز اتمام نماز شب قبل
از ایشان بفریضه میتواند نمود **هشتم** آن است در صورتیکه مکلف باعتبار مظنه ضیق وقت ایشان بنماز شفع و وتر
نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب را نمیکند ظاهر اینست که اعاده
شفع و وتر بعد از ایشان هشت رکعت نماز شب ضرر دیده باشد **بلکه** جواز اعاده آن محل تشکیک است
هشتم در حدیث صحیح وارد است کسی که برخیزد قبل از صبح و ایشان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت
میشود در نامه عمل او نماز شب **بدانکه** در این مقام چند احتمال است **اول** آن است که کسی در اول شب عازم بود که
در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد بعد از آنکه بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز
شب را نمیکند **دوم** آن است که کسی در اول شب قصد نداشت که نماز شب کند بعد از آنکه از خواب بیدار شد
قبل از طلوع فجر رأی او قرار گرفت که ایشان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید **سیم** آن است در اول
شب عازم نبود که آخر شب برخیزد و اقتصار نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای احادیث صحیح
آن است که در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه ایشان بشفع و وتر و دو رکعت نافله فجر نماید نماز شب در حق او عوض
خواهد بود **مبحث هشتم** در بیان کیفیت نماز شب است **بدانکه** نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت
وتر و دو رکعت اول بچند طریق نقل شده **اول** آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون
و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد و هو افضل **دوم** آن است که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره
قل هو الله احد بخواند و هو افضل **سیم** آن است در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت

ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند **چهارم** آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله
احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون بگرتبه بخواند **قول سیم** مذکور در کلام شیخ مفید است
و قول چهارم مذکور در کلام شیخ بهائی است و تا حال بمستند این دو قول بر نخورده ایم و شش رکعت بگرداگرد
نوافل ایشان نماید بسوره مطوله و اگر نه بهر سوره که خواهد بعد از فاتحه قرائت نماید در هر رکعت خوب است
و اگر همه را بحمد و قل هو الله احد ایشان نماید نیز خوب است و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سوره توحید در
هر نماز که بوده باشد بگوید کذلک الله ربی و ست است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت ایشان دعا
بخواند **اللهم** انی اسئلک و لم یسئل مثلک است موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک و لم
یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک است یجیب دعوة المضطرین و ارحم الراحمین اسئلک بافضل
المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک العلیا و بکل الذی لا یحصی و بکل
اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها منک و وسیلة و اشرفها عندک منزلة و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها
فی الامور اجابة و بما یملک المکنون الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی یحبه و هو به قرة عین
دعاک و استجاب لک دعاءه و حق علیک ان لا تحرم سائلک و لا تردّه و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور
و الفرقان العظیم و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیاؤک و رسلک و اهل طاعتک من خلقک
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل فرجی و فرجک و ان تجعل جزائی عداتک **مخفی نماند** که این دعا دعای
عظیمی است در هر وقت از اوقات **بلکه** در فوت صلوات کسی که حاجتی باشد خواندن این دعا بجهت
انجاح حاجت بسیار مناسب است بشرط اینکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد **بدانکه** ایشان
بعد از فراغ از رکعت دوم و رکعت هشتم تسبیح سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام بعد از آن شروع
بنماز شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از
فراغ از قرائت قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع
ضعیف است و بعد از فراغ از آن نماز ست است که این دعا را بخواند **اللهم** نعرض لک فی هذا اللیل الشریف

وَقَصَدَنِي غَيْرُ الْقَاصِدُونَ وَأَمَّلَ فَضْلَكَ وَمَعْرُوفَكَ الطَّالِبُونَ وَلَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ نَفَحَاتٌ وَجَوَائِزُ وَعَطَايَا
وَمَوَاهِبُ تَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ تَشَاءُ مِنْ عِبَادِكَ وَتَمُنُّهَا مِنْ لَمْ يَسْبِقْ لَهُ الْعِنَايَةُ مِنْكَ وَهَا أَنَا ذَا عَبْدُكَ الْفَقِيرُ إِلَيْكَ
الْمُؤَمِّلُ فَضْلَكَ وَمَعْرُوفَكَ فَإِنْ كُنْتَ يَا مَوْلَايَ تَفَضَّلْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَعُدْتَ عَلَيْهِ بِفَائِدَةٍ
مِنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْخَيِّرِينَ الْفَاضِلِينَ وَجُدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَمَعْرُوفِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا إِنَّ اللهَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَ
فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَبَعْدَ از آن شروع نماید بمفرده و بر واضاح آن نماید بتکبیرات افتتاح
وَادْعِيَهٔ معهوده و اگر نخواهد همان اقتصار نماید بنیت و تکبیرة الاحرام بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب سه
سوره توحید بخواند و بعد از هر سه کذلک الله ربی مناسب است و اگر اقتصار بیک سه نماید بعد از فراغ از سه بسم
پاک نیست و بعد از آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب
الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و همچنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام
نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت طویل در قنوت در جمیع صلوات امریست بغایت مطلوب و مستحب است و در نماز شب
خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و مخاطبه با معبود و محل عرض مطلب و مناجات با قاضی الحاجات
است از جمله مخاطباتی که جناب موسی بن عمران از جناب رب العزة تعالی شانه مشرف بشرف آن شده خطابی است
که حاصل مضمون آن اینست ای پسر عمران کسیکه در همه شب خواب میکند و خود را از سعادت و شرف ذکر و
مناجات با ما محروم مینماید اگر او دعا نماید که بحث با ما دارد این ادعا از او دروغ و بی اصل خواهد بود
چنین نیست که هر کسی حب محبوبی در قلب او بوده باشد پیوسته با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد
خلوتی بهتر از شبی که ممکن خواهد شد که کافه ناس در خوابند مگر کسانیکه لذت مناجات با خالق ارض و
سموات جل جلاله بمذاق ایشان رسیده هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این اشخاص که عین راحت
و محض لذت خود را در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا قنوت طویل در
قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت نماز شب لا سیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد

بخواند خواند بهتر بر اربعه مناجات نمای وارده از ائمه اطهار است خصوصا اربعه صحیفه کامله و سایر مناجات
آن مفخر اهل عبادت بلکه از خصوص قنوت وتر سه چیز است اول دعا دوم چهل نفر از مردان دینی اگر چه بسیار است
اما در خصوص قنوت وتر تا حال بحدیثی در آن باب برنخورده ایم لکن عموم احادیث وارده شامل اینمقام هست اگر چه این
کفایت در خصوص توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن فتوی ثانیه از جماعت از اجله فقهاء نور الله تعالی مرقدهم
کفایت میکند در مقام امتثال پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از مردان دینی در خصوص قنوت وتر بعید نیست
و ظاهر اینست که تادیه سنت منحصر باین نیست که میباید چهل نفر مدعو لهم از اموات بوده باشد بلکه امتثال حاصل
بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود حاصل میشود بدعا در حق چهل نفر از احیاء یا مشترک مابین
احیاء و اموات و ظاهر اینست که تادیه سنت منحصر در آن نیست که میباید چهل نفر مرد بوده و چهل نفر زن یا بعضی زن و
بعضی مرد کفایت نمیکند در این باب بلی هرگاه در حق زن نیز دعا کند در همین قنوت لکن آنها را از عدد چهل
نماید باکی نیست و ظاهر اینست تادیه سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر کل فاسق
بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر اینست که کفایت مینماید در تادیه سنت مخفی نماند که اتیان
موقوف بر این نیست که دعا بجهة غفران ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مؤدی میشود بدعا در مغفرت
ذنوب در حق جمیع هم چنین مؤدی میشود بدعا در سعه رزق در حق همه چنانچه مؤدی میشود بدعای مغفرت ذنوب
در حق بعض و در سعه رزق نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت به بعض و سعه رزق نسبت بدیگری و اگر
دیون نسبت بثالث مجملا مناط دعا است در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا بوده باشد یا در امور متعلق
بآخرت یا مخالف این باعث نمیشود که دعائیکه در حق خود میکند دعای او مستجاب شود خواه دعا بجهة خود یا
دعائی بوده که در حق غیر کرده یا مخالف دوم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر میباشد استغفار است پس
مناسب اینست بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ استغفر الله
ربی و اتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی باین نحو استغفر الله و اتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله بگوید استغفر
ربی و اتوب الیه یا بگوید استغفر الله و اسئله التوبة با جمع کردن مابین اثنین و ثلاثه یا ادعیه باین طریق

که اول بیست و هفت بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بقیهٔ هفتاد را تمام نماید بسر طریق یکی مثلاً و اگر
هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد فائدهٔ اداب این استغفار
آن است که در حین این استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید
و بعد از فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار بعد از آن هفت
مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن بگوید
رب انت ربی و خلقت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدی ای رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی فاضمنها لما اتیت و هذا
ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود سیم از امور ثلثه اینست که بعد از آنکه از استغفار
فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو جائز است بنصب و رفع چنانچه جائز است رفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است
ای اسئلک العفو عن ذنوبی و استدعی منک العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدا محذوف الخبر خواهد بود ای العفو مطلوبی
منک او من صفاتک و در صورتیکه جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود با فضل افراد در صورتیکه افضل بود
ظاهر اینست که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دعای دیگری بوده باشد چنانچه
جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد با جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو و در صورت
افضلیت یکی دو نیست که افضل به هفتاد مرتبه استغفار بهتر از افضل بهتر از دعای دیگر بوده باشد مگر در صورتی
که دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب آنها از غفار ذنوب بوده باشد در این صورت دور نیست که افضل بدعا در حق
چهل نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث مستفیضه از جمله آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام روایت نمود از ابراهیم بن هاشم
که فرمود دیدم عبد الله جذبه را در عرفات ندیدم در عرفات کسی را بخاک او دوست او بلند بود بسوی آسمان اشکهای
او جاری بود بحدیکه زمین میرسید بعد از آن که مردم متفرق شدند باو گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را بمثل حالتی که از تو
دیدم در جواب من گفت قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم متکرر در حق برادران خود نظر باینکه از مولی و سرور
خود موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود
از جانب رب العزة که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه که برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم که بکلام

صد هزار برابری که خداوند عالم ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود بجهة خود خواهم نمایم که مستجاب خواهد
شد باندیشه این مرکب طلب مغفرت از رب العزة در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چندین هزار مقابل آنچه
رب العزة بجهة او خواهد بود پس این شخص در حالت فوز کامل مستغفرین فی الاسحار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت
برکوع رفته بعد از رفع رأس از رکوع مستحب است که این دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منک و شکر و ضعف
و ذنبه عظیم و لیس له ذلک الا رفعتک و وثاقتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل کانوا قلیلا من اللیل
ما یهجعون بالاسحار هم یستغفرون قال مجوعو قلوبهم و هذا مقام من استغفرک استغفار من لا یجد لنفسه نفعا
و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا بعد از آن بسجود رفته رکعت را تمام نماید ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو
و جرعهٔ شیر از کوش و هوش دور کن بدانکه آنچه مذکور شد از اول تا اینمقام در کیفیت نماز شب غیر از بدن و کالبد
و از برای آن روحی است که بآن است حیوة و بقای و فنا و صفای آن است و آن توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال
بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع و خشوع و اقبال و بنا بر این است اشاره بقوله الصلوة معراج المؤمن چنانچه کالبد
انسانی و بقاء و صفای آن بروح است و آن بدن با عدم روح شیء است باطل و جثه است زائل چنین است حال
صلوة با عدم توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال که بمنزلهٔ روح آن است و عمدهٔ محاسنی که در چیزی هست که در شیء
آن نیست آن است که چونکه غالب قوم مسئول بحواس و مشاعر اغلب ناس شده هر یک به بستر استراحت آسوده
اغلب بلذت نوم خود را از شرافت خلقت انسانی محروم و بر حق حسرت التذاذ بحبوب بی اعتبار خود را از شرافت
اعتبار اعتبار نموده لهذا در این وقت بعد از تخاطب با معبود کبیر و موانع مناجات با قاضی الحاجات اندک
اگر که لذت توجه بساحت عظمت رب العزة و حلاوت التفات به بدای کبریائی معدن العظمة بعدالی و دستهٔ
چنین و فتحی است که خود را سعادت ذکرین و مصدر افتخار قرین رساند زنگ الام مکتسبه او بنا عدت ساحت حضور
از خود دور و ایام جراحات مولمه از قلب محنت قرین بمرهم وصال جهان نور زایل نماید حواجب مظلمه عاجزه حاجت
سؤال را بنالهای جگر سوز و نداهای رقت اندوز رفع نموده و سنور مظلمه حاجت مولمه را با بستارهٔ تمنک
بذیل مقالهٔ فاذا البصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک قطع نموده خود را معلق بعرفدس حضرت ودود

سازد و تا عاقبت تو مثل بمناجات وهب بن وهب الاسدی خود را از حضیض ثالث فوق مجبور باوج سرور
عبور سرور کرده اند و چه بلاها است که بترک خروج دموع از عیون در آن وقت ظلوم از خوف وخشیة حضرت
معبود جل شانه زائل بلکه دفع خواهد شد و چه مراتبی است که بدیسیاری نالهای بسیار در آن شب از خوف
وغضب حضرت قهار بآن پیشوان رسید نعم ما قیل ای دانه که خوشه میتوانی کشتن در خاک چه مانده سر بر
کن و اگر شفا اسرار ورد فائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است حدیثی که حاصل معنی آن
هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از خوف وخشیة الله جل شانه و
چشمی که پوشیده باشد آنچشم از آب خود از خوف الهی مگر آنکه خداوند عالم جل جلاله بدن آنشخص را از آتش جهنم حرام
خواهد کرد ابد و هرگاه آنچشم بصورت جاری شده باشد ظلمتی و مذلتی در روز قیامت بر آن وجه وارد نخواهد
شد و نیست چیزی مگر آنکه کیلی و وزنی بجهة او هست مگر اشک چشمی که از خوف الهی ریخته شده باشد
خداوند عالم بیرکت قلیل آن دریاهای آتش را خاموش خواهد فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف وخشیة الهی
بنالد خداوند عالم جل شانه بیرکت او فاطمه آن امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل تا نگرید طفل که نوشد لبن
تا نگرید ابر کی خندد چمن اشک اگر بهر خدا بارند خلق کوهر است اشک نرنداند خلق ماهر دریا را بدنیا
زاست ماهر آنجا سوزش چشم تراست بخصوص نماز بی خضوع چون بدنی است بی روح و عبادت بدون خشوع
و اقبال چون شعله چراغی است بی روغن در مقام امثال با عدم شعور بعظمت جناب باری چون عزیز
است بی آب باری و لزوم تحزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی مرویست حدیث که حاصل مضمون آن اینست هر بنده
که مشغول نماز شد و در آن اقبال بر معبود بی نظیر نمود و طلب و التفات بغیر نمود در آنحال فرمانی از جناب رب
العزة میرسد که ای بنده من که مقصود تو است و که را طلب میکنی آیا پروردگار غیر مرا میخواهی یا طلب میکنی ما طلبی را
که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی هستی که غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده تر از
هر جود کننده و منم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب میخواهی ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای آن نتواند نمود
روی بدرگاه ما آور که من اقبال بجانب تو نموده ام و ملائکه ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه آن بنده شنید

شد از مناجات عظمت جناب عظمت مدار حضرت آفریدگار نمود ظلم عفو بر آنچه از او صادر شده
بپرسند پس اگر باز التفات نمود اعاده می شود از جانب رب العزة آنچه حال مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب
پروردگار عالم خداوند عالم او را بآنچه از او صادر شده مؤاخذه نخواهد فرمود پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود
باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید
آنچه را که صادر شده پس اگر مرتبه چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه از او اعراض
میفرماید و همچنین کل ملائکه از او اعراض خواهند نمود و خطابی میرسد در آنحال از جانب رب العزة با مضمون
که تو را و اگذاردیم با آنکس که میل باو داری و نیز از آن سرور انبیاء علیه و علی آله الاف الثناء وارد شده که از جمله تو
که آن سرور عالم را باذن فرمود اینست که ای اباذر دو رکعت نماز از کسی صادر شود با تفکر و توجه و اقبال بدرگاه ذو
الجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالیکه قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمد چه میگوید و چه
میکند ای عزیز جلال عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه قادر بکه اثر از آثار قدرت آن خلق سموات
و ارضین است با عدم مادة و مکان و انتفای انصار و اعوان با آن احکام و اتقان که عقول عقلاء در درک آن عاجز
و حیران میباشند چه حاجت است جناب او را بعبادت عابدان و صابیکه هر چه را مشیتش قرار گرفت کتاب میکند
در تحقق آن محض صدور کن او را چه حاجت باطاعت عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف آن است که چون خلاق
عالم جل شانه مزید خیر عباد است و خیری در حق عباد اولی از معرفت معبود و اطاعت او نمیتوان شد لهذا اسباب
عبادات را برای کلمه تا ملتزمین بمناهج آن خود را بمطلوب و ساحل نجات توانند رسانید و مقصود اینست این ثمره که
باعث و داعی بر وضع طاعات است مترتب بر وجه کمال بر محض اتیان اقوال و افعال نمیشود بلکه لابد است از توجه
و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و ابتهال در جمیع افعال و اقوال اهم از همه بتصحیح نیت است از اغراض
و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص
نماز شب میکند تا اینکه احترام او را منظور داشته باشند یا آنکه با و چیزی بدهند یا آنکه هرگاه اظهار حاجتی یا تمامی
اجابت او نمایند چنین عمل عمل مرائی است ترک این مراتب اولی از فعل آن است و آیات و اخبار در مذمت این صفت

زشت سیرت بسیار است و شمعه آن است که داعی بر اتیان عبادات آن است که منتشر شود صیت عبادت این
در بلاد ای غیر من اگر طالب عزت و احتراز از خداوند عالم بخواه و اگر راغب بچیزی که محتاج او هستی از درگاه
قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله خود محتاجند اگر چه سلاطین زمان
بوده باشد بلکه میتوان گفت احتیاج سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه حاجت هر کس در دنیا بعدد تعلق او است بآن
پس هر کس که تعلق او با سایر دنیا بیشتر است افتقار او از دیگری اشد است و معلوم هر عاقلی هست که احتیاج الیه از احتیاج
بسیار صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب المحتاج من المحتاج سفه مرغ علیه و هو عالم الرب
و شایبه احتیاج در حق او غیر متصور و هر چه غیر خدا است محتاج است بتحصیل محتاج الیه او با عدم تعب در حق او
متصور نیست و خداوند عالم است قادر مطلق ان علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود از کسی کن که مقرا از او صفت احتیاج بوده باشد تا موصل بمطلوب
بسهولت ممکن شود غیر از ذات اقدس از ابنای زمان امتعه دنیا نزد آنها محبوبات و مراتب محبوبیت مختلف است شدت
و ضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن و معلوم است انتزاع محبوب کسی از ید او بسهولت ممکن نیست
دنیا و مایها در جنب قدرت الهی جل جلاله بسیار سوقی است پس اگر خواهی که بسوی دنیا و مایها از نزد خالق
جل شانه بعضی تأمل کن بنظر دقیق در آیه شریفه و لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم
سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع الحیوة
الدنیا و الآخرة خیر عند ربک للمتقین تحصیل مطلوب نمودن از کسیکه مطلقا مطلوب نزد او و محتاج نباشد باسهل
اسهل است از طلب نمودن او از کسیکه جان در طلب او و سوخ نموده باشد پس قصد ریا در عبادات که فی الحقیقه
راجع است بطلب محبوب از ناس بعد از تأمل چگونه باعقل جمع میشود و اگر طالب این هستی که معزز و محبوب نزد مردم
باشی خود را محبوب خداوند عالم عرشانه کن محبوب الحی محبوبا فانی است بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود
متوجه معبود یکه هو معک اینما کنت کن و سعی و اهتمام کن که غایت فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت ملک
ودود قرار دهی اگر خدا را داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی

فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک و نیکو گفته که چه اراده داری و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی
اگر چه عبادت بنوعیکه قابل خدمت معبود بوده باشد محال است که از امثال ما ها توانند صادر شد لکن بقدر
تا بید سعی نمود در جمیع احوال با خضوع متذکر معبود بود و هر گاه چنین نمائی با مداومت در آن اتوقع
فهمیدن معنی قول جناب مخزن اسرار و بانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و همچنین معنی
قول آنحضرت را که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از آنکه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی
آنوقت اگر تأمل نمائی فی الحقیقه محمول غایت خجلت و انفعال خواهی بود چه مثال تو در آنوقت مثال بنده خواهد
بود که مجموع ما فی الید او از مولای او بوده باشد و نمی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد تو
تکلفات در حضور مولای خود حاضر شود بعد که تأمل نمود دید که هر چه صرف نموده کل از مال مولای او بوده مطلقا
در تکلفاتی که بعهده خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده همه از مال مولی تصرف
نموده در خدمت مولی صرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این خطاب جزا بکر مستغرق بحار خجلت و انفعال
و مشغول با نواع رو سیاهی و شرمساری شود چاره ندارد تو که ای عابد مشغول عبادتی و دعائی که ابنای
بد و رکعت نماز با غایت تضرع و ابتهال نموده آنچه که از تو صادر شده تأمل کن ببین چه چیز است که بدو قدم
در خدمت الهی ایستاده اید و قدم از کجا آوردی و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با فاضی الحاجات نمودی بسا
که بنود و اگر مغتنم شدی بعجز رکوع و سجود قدرت این اختیار از کجا آوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی
وصول باین سعادت عظمی از که بود و از اینراه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده کیف لی بتحصیل الشکر
و شکری ایاک یفتقر الی شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی ذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خداوند
عالم جل شانه عبادتی را از امثال ما ها بشرف قبول مشرف گرداند و جزائی از خوان احسان بجهت خود بعد از
خود عطا فرماید بمنزله آن خواهد بود که نقل کرده اند شخص عابدی ساده در گوشه غرفه اختیار نموده در آنجا مشغول
عبادت میبود اتفاقا چشمه آبی در آنمکان بود آب آن شور و تلخ و این شخص فقیر آبی بهتر از آن آب ندیده بود چنین
توهم مینمود که جمیع آبهای عالم مثل همان آب است در تلخی و شوری و همی نظر بعلاوه فقر و تنگدستی و شدت

حاجت و بیضا عنی بخواطر او رسید نزد سلطان آنولایت رفته چیزی از آن اخذ نموده بآن سد فاقه خود نموده
باشد باین عزم از معبد خود بیرون آید اتفاقا در اثنای راه نهری بر خورد که آب آن بسیار صاف و شیرین بود
چنین بخاطر او خطور کرد که مثل این آب در عالم نباشد و چونکه متعارف اینست هرگاه کسی هدیه دادن شخصی بزرگی میرود
مناسب این است از انفس اشیاء با خود بعنوان هدیه برده تا خدمت آن بزرگ نماید بر خود قرار داد که در آن وقت که بدیدن
سلطان میرود چونکه بهتر از این چیزی نیست مناسب اینست قلیلی از این آب برده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان
نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب نموده بدوش می کشید اتفاقا همان پادشاه بجهة انجام امری بیرون آمده در جلوی منزل
نموده این شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان آب بوده باشد نثار خدمت سلطان نمود آن سلطان
شخص صاحب فطانت و ذکاء بود در آن مطلب نموده امر نمود بخزینه دار خود که فلانه مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار
داده که عود بمکان خود نماید بعد از استعلام از سبب تعجیل و اسراع معاودت از آن مکان وجه آنرا ابراز نمود که اگر از این مکان
معاودت نمیفرمود می آمد چونکه در اثنای راه نهر عظیمی است آب آن در نهایت خوبی این شخص عابد از مشاهده آن آب بلم
تحیاک و انفعال مبتلی گردید ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم آن است که از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و
طاهرین صلوات الله علیهم صادر شده آنچه از ما ها صادر میشود فی الحقیقه معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم
از فضل و کرم خود قبول فرماید از اینراه است که اشاره بآن شد و اگر اوضح از این نحو اهی بلا فضال قبول فرمودن خداوند
عالم جل جلاله از امثال ما ها امثال اینست که جمعی بخدمت شخص بزرگ مشرف می شوند هر یک باعتقاد خود تحفه
هدیه میبرند هر کس آنچه را که برده باعتقاد خود چیز نفیس دانسته بعضی در واقع نفیس و مطابق واقع بوده برخلاف بعض
دیگر هرگاه چیز نفیس بشرف قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود شود باعث خجلت و انفعال آورنده و موجب رسوائی
و شرمساری او می شود لهذا جلالت و بزرگی مقتضی اینست که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرف قبول مشرف گردانند تا آن
عبد ذلیل بمذلت خجلت و انفعال مبتلا نگردد بعد از آنکه نظم کلام بآنجا رسید مناسب دانست که عنان قلم را در
میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده باشد شاید اطلاع
بر آن موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث بنده از مفاسد سکر شاهل طغیان شود بدانکه روایت شده

که خلاق عالم را ملائکه چند هستند در آسمان هفتم از قیکه خلق شده اند تا روز قیامت آنها در سجود
اعضاء و جوارح آنها از خوف و خشیه الهی جل شانه پوسیده و ریزه ریزه است از هر قطره از اشکهای آنها ملکی
میشود و ملک خلق میشود و این صنف از ملائکه با این حالت هستند تا روز قیامت شد سر را
از سجده بر نمیدارند عرض مینمایند در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و اشرف و عالم و خزینه آدم و آدم
صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال شریف آنحضرت در مقام عبادت مروی است که آنحضرت وقتی که بجا
می ایستاد ندا شد که بر از خوف الهی صدائی از سینه مبارک آن سرور شنیده میشد مثل صدای جوش
دیگ بر روی آتش و روایت شده که آنسرور و عالم از خوف الهی اینقدر میگریستند تا بیهوش میشدند و در مجموع شب مشغول
عبادت بودند تا آنکه بر کثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد بقوله تعالی طه ما
انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه بر خود اینقدر تعب داده باشی کما یقال
سید القوم اشقاهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت بر خیل ارباب معرفت و بعض جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
اینست که بیان شود ما در این مقام اقتصار مینمائیم بآنچه شیخ صدوق در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است
که راوی میگوید در خدمت سید اوصیاء علیه الاف التحیة و الثناء مشرف بودیم در نظر ما ریش انجناب از سر
جدا شده اند از اشخاصیکه در خدمت ایشان مشرف بودند دور شدند بحدی که از نظرها غائب شدند بیست خبر
بخاطر رسید که آنحضرت بمنزل خود تشریف برده اند ناگاه صوت حزین و ناله اندوهناکی بگوش من رسید گوش
دادم شنیدم که کسی با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول باین مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عنی فما تحلحلها
بعفوک و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع
شدی بمقتضای سعه حلم خود با من معمول داشتی در مقام مواخذه من بر نیامدی بلکه در مقابل آن که مستحق
مواخذه بودم بعنایتهای خود بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده از من صادر شد با علم بحقیقت آنها که
مستحق این بودم که پرده از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمائی از کرم بی منتهای خود آنها را مستور انظار فرمودی
در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر عفوک

ولا أنا بناج غير رضوانك يعني اي معبود من اگرچه بسيار از عمر و خود را در معصيت تو صرف نموده باشم و
معاصي عظيمه من در ديوان اعمال ثبت شده باشد يعني چون كه چنين است هذا من اميدي ندارم مگر بصفت عفو
تو معاصي اگرچه عظيم بوده باشد در جنب سعه مغفرت تو جزئي است و رجائي ندارم مگر برضاي و خشنودي تو كه
چيزي از همه مي‌كند چنانچه اينمعنا اول عليه است بقوله ما من قبيل الصغير و تعفو عن الكبير راوي مي‌گويد بعد از اينكه
آنها را از اين سال شنيدم در تفحص آن برآمدم و از عقب اين صوت جگر سوز رفتم ديدم كه صاحب اين مناجات علي بن زيد طالب
است خود را مخفي داشتم تا ببينم اين امر بكجا خواهد رسيد آنوقت جناب حضرت امير المؤمنين عليه السلام در همان وقت
چند ركعت نماز كردند بعد از آن شروع كردند بدعا و گريه و مناجات از جمله مناجاتي كه در آنوقت از آن محترم از اين
صادر شد اين بود الهي فكرت في عفوك فهون علي خطيئتي ثم آذكر العظيم من اخذك فعظم علي بليتي يعني اي
معبود من وقتي كه فكر ميكنم در سعه عفو و كرمت تو همه خطاهاي من در نظر من سهل ميشود بعد از آنكه متذكر
شدت عذاب و انتقام تو ميشوم آنوقت امر من بر خودم صعب و عظيم ميشود بعد از آن فرمودند آه آه ان انا ظلمت
و اصبحت سيئة اعمالي و انت محصيها فقول خذوه فيا له من ماخوذ لا تجبه عشيرته و لا تنقذه قبيلته يرحمه الملائكة
اذا اذن فيه بالنداء يعني آه آه اي بر من وقتيكه نامه اعمال را بمن دهند و ببينم در آن معصيتي ثبت است كه من فراموش
كرده‌ام آنرا و تو احصاء و ثبت فرموده‌اي آنوقت اگر امر فرمائي ملائكه غلاظ و شداد بگيرند اين عبد عاصي را
اي واي و آنوقت بر آن گرفته شده كه نه عشيره او ميتوانند او را نجات دهند و نه قبيله او ميتوانند باو نفعي رسانند ملائكه
محشر بر او رحم ميكنند هرگاه مأذون شوند در نداء و ناله و زاري كردن بعد از آن فرمودند آه من نار تتقد الاكباد
آه من نار تنعد للشوى آه من غمرة من لهب ساطع آه من آتشيكه پوست از سر ميكند يا آتشيكه علوط و مشوب بغير
آتش نيست آه از شدت لهب آتشيكه ناشي ميشود از شعلهاي آتش بعد از آن گريه بسياري كردند و صوت ايشان قطع شد
من خيال كردم رسيد كه خواب باين جناب غلبه نموده نظر بطول مدت بيداري در شب تأمل كردم تا صبح طالع شد گفتم
بيدار كنم تا نماز صبح را ادا نمايند رفتم نزديك ديدم ايشان را مانند چوب كه بر روي زمين افتاده نه حس دارند و نه حركت
حركت دادم ايشان حركت نمودند و اعضا و جوارح ايشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نيامد پس گفتم انا لله و انا

اليه راجعون روح مقدس آنحضرت را از ارفاني باعلي درجات انتقال نمود بتعجيل رفتم منزل ايشان خبر بمادر ايشان
رسانيدم سيده نساء فاطمه زهراء عليها السلام فرمودند بمن كه شرح حال و قصه ايشان را بيان كن و من آنچه را ديده
بودم بعرض آنمعصومه رسانيدم فرمودند بمن آنموقع كه خيال نمودي نيست بلكه اغماي است از خوف الهي
جل شانه عارض ايشان ميشود بعد از آن جمع شدند و آب بر روي مبارك ايشان پاشيدند تا بحال آمدند و از
حقائق و دقائق جناب امام جعفر صادق مرويست كه فرموده كه عادت جناب علي بن الحسين عليه السلام چنين بود
كه وقت نماز كه داخل ميشد لون مبارك آن سرور زرد ميشد و اعضاي شريفه ايشان لرزه در ميافتد مثل شاخ
درخت خرما و مقالات صادره از آن قدوه ارباب معرفت و يقين اوضح شاهدي است بر كيفيت عبادت آن فرد
و از جمله مناجاتهاي آن مقتدي قواين اخلاص و بندگي اينست الهي لو بكيت اليك حتى تسقط اشفار عيني و انحنت
حتى ينقطع صوتي و قمت لك حتى تتشقق قدماي و دعوت لك حتى تنقطع صلبي و جحدت لك حتى تتقاحد قفاي و اكلت
تراب الارض طول عمري و شربت ماء الرماد آخر دهري و ذكرتك في غلاف قلبي حتى يكل لساني ثم لم ارفع طرفي الى آفاق السماء
استحياء منك ما استوجبت بذلك محو سيئة واحدة من سيئاتي و الهي انها انت الهي و عزتك و جلالك و عظمتك
لو اتيت بعد عمري فطرته من اول الدهر عبدا لك دوام خلوده و بكيت بكل شعرة في كل طرفة عين سرمدا الابد بحار
الخلائق و شكرا جميعهن لك مقصرا في بلوغ شكر اخفى يسيرا من نعمك علي و لو اني كررت معادن الدنيا بانواعها
و حرث ارضها باشفار عيني و بكيت من مخافتك مثل بحور السموات و الارضين دما و صديدا لكان ذلك قليلا في كثير
ما يجب علي من حقك و لو اطلت الهي عذابي بعذاب الخلائق اجمعين و عظمت النار و طولي و حبسي في طبقات جهنم
حتى لا يكون في النار معذب غيري و لا يجهنم حطب سواي لكان ذلك قليلا في كثير ما استوجبه بعدلك من عقوبتك
و ضرائها از مناجاتهاي كه از آن سرور و سائر ائمه طاهرين صادر شده بدانكه ذيل دامن عصمت و طهارت انبياء و
عليهم السلام اگرچه اجل از اينست كه بكاف و خاك معاصي ملوث شود لكن اين موجب اين نميتواند شد كه اين بزرگوار
خوف مؤاخذه الهي جل شانه نداشته باشد بلكه خوف و خشيه ايشان از پروردگار عالميان بيشتر و تضرع و ابتهال
ايشان نسبت بديگران زياده ميبايد باشد چنانچه در واقع چنين است چه فك و كثرت خوف الهي تابع فك و

کثرت معصیت نیست بمعنی که هر کس معصیت بیشتر داشته باشد خوف آن بیشتر باشد و چنین نیست بلکه
ظن و کثرت خوف صفت تابع قلت و کثرت معرفت الهی است هر کس که معرفت او بجناب قدس زیاده است خوف آن بیشتر
سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بک مجملا وجه تضرع و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه
و اعتذار از معاصی از انبیاء و ائمه علیهم السلام بنوعیکه مشخص آن مقصر درگاه ذو الجلال در مقام مناجات با قاضی
الحاجات شده چند چیز است اول مقام حیا است بیان اینمطلب مقتضی اینست که تصویر مثالی شود که موجب
تحقیق حال باشد باندک التفاتی پس میگوییم بنده که صاحب عقل و ذکا و اهل فطانت و وفا بوده باشد ملازم
در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب و همواره مجتنب از مقابح و غیر ملایم است و هر عبدی که در
عقل کامل و مال اندیشی او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اقوی و امیل و در اجتناب از مساوی و ادب اتم
و اکمل است احترام مولی و اکرام و تعظیم او مقتضی اینست که جمیع جوارح ظاهره و باطنه هر یک را باحسن حالات
و اخضع آنچه نسبت باو متصور است در حضور مولی مرعی داشته باشد مثلا مناسب جهد بکه در حضور مولی
خود هست اینست که بایستد خدمت مولی بنشیند و ایستادن هم بطرقی مختلفه متصور هست بطریق انتصاب
و بعنوان استقلال و انکار و ایثار بطرقی مختلفه میتوان گذاشت بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب از بعضی دیگر و همچنین
دست و انگشت عبد است در ایستادن بآنچه اقرب باحترام است اختیار میباید خصوصا در صورتیکه مطلع
باشد که مولی ملتفت بحال او خواهد بود و همیشه ایستاده قائم برخواهد خورد و همچنین در وضع قدمها و دستها و اختیار
احوال لسان باید بآنکه در حال تکلم خاضع بوده با نهایت تأنی و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت بنحو طریقه متعارفه
و وظیفه چشم و قوه باصره آنست که منصوب بسوی مولی بوده بوجهیکه اقرب بحیا باشد و وظیفه گوش و قوه سامعه
آن است که متوجه دارد بسمت مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود بمقتضای آن معمول شده باشد و در بعضی
دقائق مخالف میشود بضعف قوه عاقله و قوه آن انکه اعقل است درک آن بحسن و قبح مناسب و قبح آنها زیاده
از آنکه عقلا و کثرات و ابتهاج با علم بحضور مولی است کاهی اتفاق میافتد مولی حاضر است و بنده مطلقا
بحضور او ندارد اعمالیکه ملایم با حضور مولی بوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی و اطلاع او بآنچه

از او

از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی و اطلاع او بآنچه از او صادر شده میشود با آنکه عالم بحضور بود لکن غفلت
چنین عملیکه ملایم با حضور مولی بود از او صادر شد با استمداد صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که هست چنین
میشود نزع لباس از خود میکند بحدیکه منکشف العورة می شود در حضور مولی و لیکن بحال آمده مطلع میشود بر آنچه
در حال بیخودی از او صادر شده در جمیع امور بر این انکه عقل دارد در مقام دیگر محمول الام جهلک
و انفعال می شود کاهی بحالتی میرسد که در امور خود می شود باین سبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تشکیک در این
مراتب نیست در حق عبد نسبت بمولی مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر موضع و ذی موضع
اعتذار و اظهار جهل و دوستی و باعث تضرع و گریه و انابه و بیقراری نشود با آنکه در هیچ آن از هیچ بنده دور
نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینجا
کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینجا
کنتم و در جائی دیگر فرموده یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله و هو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا سألک
عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع و در مقام دیگر فرموده انا اقرب الیه من حبل الورید و مشخص است که اکثر
عقلاء انبیاء و ائمه علیهم السلام میباشند و معلوم است که ایشان منفک از این مقوله که مذکور شد نیستند و ما مورد
هم نیستند که منفک از امثال اینها بوده باشند لا محاله صحب با مردم پیدا شده و خنده از آنها صادر میشد و مزاح
با ایشان مینمودند و ملاعبه و ملاعنه و تغییل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه در امثال این امور نسبت بسایر
ناس ایشان را داشتند کاهی شبی میگذشت که کسی اینکه جماع از ایشان صادر میشد و در اخبار مذکور است که کثرت
الطروقة من خواص الانبیاء و همچنین میخوانیدند و یاد از میکردند و صدا بلند میکردند مجملا مشخص است احوال
انبیاء و ائمه با الاضافه بحالاتی عالم مختلف بوده حالتی بوده در آن توجه تام بخداوند عالم جل جلاله داشتند تشکیک
بنده ندارم در آنوقت صد و رنجیک از انها انحاء اتحاد ممکن نبوده و ما نمیتوانستند در انکند و ملاعبه و مقاربت
در آنوقت در حق آنها ممکن نبوده و هکذا سایر امور بلکه در اتحاد که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال و
الاکرام بوده باشد مرعی نمی داشتند جمیع آنچه را که عقل قاضی بر حسن آن بوده و مجتنب بوده اند از جمیع آنچه منافی ادب

وظیفهٔ احترام بود و حالتی و یکی از برای ایشان بود که در خاک معاشرت با مردمان میفرمودند و میخندیدند و حرف
میزدند و صحبت میداشتند و ملاعبهٔ با زنان و تقبیل آنها و جماع میفرمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود
لکن چون امثال این امور در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملائم با احترام مولی میباشد و فتوحات
که متذکر این مطلب میشدند جنود حیا و حجاب مستولی آن نفوس شریفه میشد بی اختیار فتح لسان معذرت کرده
و زاری و توبه و انابه بلا فی اخیر از ایشان صادر شده بود میفرمودند مانند بنده که در حین غفلت از حضور مولی مباشر
شده باشد که ملائم با حضور مولی بوده و از اینجاست که مقتدای فاطمهٔ ناس و سرور جناب موسی بن جعفر علیهما
صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود و در وجل شانه و در حال جریان اشک هر دو از دیده حق بین
بیمت و ثار فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین بعرض درگاه فانی الهاجات میفرماید
رب عصیت بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرسته یعنی ای پروردگار من معصیت تو کردم با زبان من قسم بعزت
تو اگر بخواهی لال و گنگم کنی مشخص است معصیت لسانی آنرو عباد غیبت و فحش و غیرها از هر یک لسانی بوده که
ظاهر این از اینمقوله بوده آن حضرت در اوان محبت با ناس کیف تکلم ایشان بر وجهی بوده که با تذکر بحضور
عظمت احدیت ملائم بوده بعد از آنکه متذکر میشدند نظر بعزت جا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین نموده
و بعد فرموده عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لاعمیتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لاشللتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لاقعدتنی عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک
لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی الی آخر بها علی و لیس هذا جزاؤک منی معصیت ایشان در حق لسان مشخص شد
و اما معصیت بصر مشخص است که وظیفهٔ بصر عبد ذلیل در محضر مولای جلیل میباید مثل بصر مسجی بوده چنانچه
در حال توجه تام بمعبود چنین است و در حالتی که چنین بوده باشد خارج از نظر بعزت ادب در نظر بوده شده گویا آنحضرت
بحق مولی نموده لهذا بعد از التفات محمول انواع خجلت و انفعال می شود و اطاعت گوش در حق ایشان آن است که در
حالت استماع جمیع آثار بحق بوده باشد که ملائم با عظمت و جلال احدیت جل جلاله بوده باشد و معصیت گوش ایشان
این است که در حین استماع آثار چنین نبوده باشد و اطاعت یدی ایشان اینست که هر چه از یدی ایشان از حرکات صادر

شود مجموع بحق بوده باشد که ملائم با عظمت و جلال حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت یدی آنست که
چنین نبوده باشد و هم چنین هرگاه گویا عدم شعور و التفات بحضور مولی مقارب با خلال خود کند و بعد ملتفت شود
که مولی حضور داشته اگرچه مطلقا اثری از آن صادر نشده لکن تأمل کرده در مقام حیا آن شخص در حال التفات
و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود و هم چنین هرگاه فرض شود در حال شعور بحضور مولی بوده لکن بعد از تأمل خجل
خجلت و انفعال در اینصورت زیادتر است مجملا هر امری از امور صادره از هر یک از جوارح که ملائم با حضور بوده باشد
در حین توجه تام و تذکر بحضور معبود خصلت شریفهٔ حیا موجب خجالت و شرمساری و فتح لسان اعتذار و بیزاری میشود
و مقتضای این میشود که در صدد اصلاح و جبران آن برآید و چون که جبران بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال و توبه و انابه
نمیباشد لهذا بی اختیار اهالی معرفت و اعتبار سلوک این مسلک پر اعتبار را مینماید و از اینجهت است کلام سید الساجدین
جناب امیر المؤمنین الهی اعتذاری فعل ایک اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المجرمون
الهی ان اناملی لتعطلت عن الاستشهاد للفاه لک فقد بهتنی المعرفة بکرم آلائک و کلام سید الساجدین صلوات الله و سلامه
علیه که فرموده هل یمحو الهی اقرار عبدک بسوء ما اکتسب و هل یحجبنی ذلک عن رؤیة ما ارتکبت ام اوجب
لی فی مقامی هذا حطک ام ترفعنی فی وقت دعائی مثلک سبحانک لا یؤیس منک و قد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول کما قال
العبد الذلیل الظالم علی نفسه المستخف بحرمته الی آخر مقصود از این نظر مل فتح بابی است دو وجه اعتراف از ایراد
و عصمت بذنوب تأمل در اخیر مذکور شد موجب فتح ابوابی شود در این مقصود و همین وجه که مذکور شد بعینه مقام
حیا بجهة از کتاب مورد غیر ملائم احسن و اجمل است در کلام سید الساجدین علیه الاف التحیة و الثناء که مذکور شد یعنی
فرموده علیه السلام الهی کم من موبقة الی آخر و هم چنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیة و الثناء که مذکور شد یعنی
الهی عذبنی بعذاب الخلائق اجمعین الی آخره و عارف در مقام غایة توجه و مناجات بعد از آنکه بمرتبهٔ شهود رسیده که
کاشف از آن کلام مفحم نظام سید اولیاست که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا خلاف آنچه در وقت دیگر
از او صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر جزئی بوده باشد بلکه موجب و اخذ فی الواقع بوده باشد در حال توجه
تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم کبائر میباید بمقتضای آن اعتقاد و زاری و توبه و انابه و گریه

بعظم آن بیفاید وجه دوم از وجوه هیکه باعث انبیاء و اولیاء است بر ترغیب و ترهیب و داعی ایشان است بر عزم
بر جزا آثم و معاصی مقام شکر است توضیح اینمطلب مقتضی اینست که گفته شود بدلائل حقوق و نعم منعم متعال بر عباد
اجمالا زاین است که توان احصاء نمود لکن مرتبه اثبات ایشان بتعیین ایشان بیفایده تا حقیقت حال مشخص شود میگوئیم از جمله حقوق
جل شانه بر هر فرد از افراد جا دخیم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن طفلی از مادر
متولد شد بچشم تامل کن ببین که هرگاه سلاطین دوران و مقربین عالم و ارباب علم و کمال از قضاة و حکماء و اطباء
و غیرهم و فاطمه حرف و صنایع جمع شوند بذل ما فی الوجوه کنند چاره این امر را نتوانند نمود بلکه مقطوع بر است که
هر ذی فطنتی که هرگاه فاطمه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزائن عالم بوده باشد صرف نماید چاره این امر را نتوانند نمود
ای بی انصاف آخر تامل کن و انصاف بده این چه نعمت است که خداوند عالم است جل شانه در تو که مقاومت کرده باشد
در عالم است بلکه علاوه آمد چیزی که اگر کوچ چشم نداشته باشد فاطمه ناس جمع شوند صرف مجموع خزائن عالم نماید
چاره این امر را نتوانند نمود پس این قاعده همه خواهد آمد بدانکه آنچه مذکور شد اختصاص بچشم ندارد گوش و دماغ و دهن
و لسان و دست و پا بلکه بانکه بلکه تامل هر یک بخصوصه که ملاحظه میفرمائی چنین است که مذکور شد و غیر اینها
بنظر صرف و انصاف ملاحظه نمود کجا طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و هم چنین است نعم خارجه از اینها
و مشارب و ملابس هر یک را که ملاحظه میفرمائی چاره در هر یک آنچه در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه فرض کنی
طبیعت کنند معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند بخواهند کند می ایجاد نمایند محال است
و هم چنین است سائر ماکولات و ملبوسات و غیرها الخ تامل کن ظرفه نطفه منی که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت
بصنع و قدرتی که این خلقت غریب و صنعت عجیب بظهور رسید که فاطمه عقلاء از درک حقیقت آن متحیر و سرگردانند
و به بین هر جزء از این نعمت آن حقی است عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه را که در عالم بوده و بذل نماید در مقابل
شکر یک چشم که خداوند عالم عطا فرموده از عهده شکر آن بر نیاید خواهد بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ
و دهن و دندان و سائر اعضاء و جوارح هرگاه یکی از آنها بی دنیا احسان بکسی نماید و این شخص اگر آدم است میباید
بپوشد منت کسی احسان او بوده باشد و هر وقت او را که دید بمقتضای آن احسان با او معامله داشته باشد اگر چنین

از قواعد انسانیه خارج خواهد بود و مراتب ایشان مختلف میباشد باختلاف مراتب احسان و هم چنین مختلف میباشد
باختلاف استعداد در درک مراتب احسان و هر کس که فوق عاقلا او اکمل است در درک او مراتب احسان اتم و اقوی
است پس او در امتنان و وفا باداء حقوق اقوی و اشد خواهد بود مشخص است اعقل موجودات انبیاء و اوصیاء
انها میباشند و اعقل از کل انبیاء فخر رسل و خاتم انبیاء باعث خلقت ارض و سماء جناب پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و سلام علیه میباشد و هم چنین اعقل از کل اوصیاء اوصیای آن شفیع کافه اهل محشر خواهد بود پس آن فرد
عالم و اوصیای معظم آدم و در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهد بود از سائر انبیاء و اوصیاء پس ایشان در
وفا باداء شکر در مقابل حقوق الهیه اشد و اتم خواهد بود و این وجه دیگر است از وجوه هیکه داعی است
در حق ائمه طاهرین و سائر اولیاء مقربین علیهم الاف التحیة من رب العالمین که اصرار در اداء وفاداری و اکاد در نصرت
و ابتهال در بیقراری فرموده باشند و از اینجا است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات
بعرض بارگاه قاضی الحاجات رسانیده اند فقرا اینکه قبل مذکور شد حاصل معنی آنها اینست ای معبود من قسم بعزت
عزت و جلال و عظمت تو اگر من بودم از اول ایجاد عالم از آنچه قبل اراده خلقت من فرموده و عبادت تو میفرمودم بقدر
امتداد ربوبیت تو بهر موئی در هر چشم زدنی در هر روز کار تحمد و شکر تو میفرمودم بحمد و شکری که مقادر حمد
و شکر فاطمه خلائق بوده باشد یعنی اگر بودم و چنین میفرمودم با وجود این معترف باین هستم و میدانم که نمیتوانم
از عهده شکر پست ترین نعمتی از نعمتهای تو برآمده باشم فی الواقع چنین است چه هرگاه فرض شود همان نعمت
که پست ترین در بین نعم الهی جل شانه بوده باشد معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزائن ارض
بوده باشد و صرف کند در ایجاد آن ممکن از ایجاد آن نخواهد شد پس همان نعمت که پست ترین نعمتها است
مقاومت کرده با مجموع خزائن عالم بعلاوه پس چگونه میتواند شد که کسی از عهده شکر آن برآمده باشد پس
حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است عقل قاضی اینست که ادای شکر آنها از نموده باشد
از عهده آن بر نیاید پس چاره ندارد مگر اینکه روز و شب او فقط اصرف ضرع و ابتهال بدرگاه حضرت
ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد و در مقام توجه تام بدرگاه خالق انام

همین زلال بشکل اگرچه مستند بحق بوده باشد از اعظم معاصی و نظر آدمی باشد **هذا** مبالغه در اعتراف بمعصیت
مینماید اینست که جناب سید الساجدین علیه السلام در فقره آینده از دعای مذکور فرموده **وحاصل** معنی اینست که ای معبود
و خداوند من هرگاه بکم جمیع معاصی که در دنیا میباشد بچشمهای خودم و دماغ کم همه زمین دنیا را بموت
مژهای چشم خود و بنالم از خوف و خشیه تو بحدیکه جاری شود آب از چشم من مثل دریاهای آسمانها و زمین ها خون و جگر
هر آینه آنها کم خواهد بود در جنب بسیار چیزهائیکه من واجب است از حقوق تو و فی الواقع چنین است و وجه آن از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود **وجه سیم** از وجوهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث کریه و زاری و اضطراب بدرگاه
باوفت حضرت ذو الجلال نسبت بانبیاء و اولیاء و ائمه اطهار علیهم صلوات الله المتعال میشود مقام حیاست
بیانش اینطلب آنست که حکمت بالغه الهی جل جلاله چنین اقتضاء نموده که خلقت انسانی شده باشد بنحویکه در آن جمع شود
قوای مختلفه متضاده **پس** خلق فرمود انسان را بنحویکه در آن قوه رحمانیه و قوی بهیمیه جمع شده مشخص است تضاد ما بین
قوی مقتضی تضاد ما بین مقتضیات انها است در اوانیکه مشغول باقتضاء مقتضیات هر یک گردد یا شد از مقتضیات
قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوای بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با انسان و نحو اینها میباشد
و بمقتضای قوای ملکیه طالب توجه معبود و تحصیل معرفت و انس بدرگاه سعادت مسعود ملک ودود
میباشد بعد از آن که قوی بهیمیه مغلوب قوه ملکوتیه گردید عده مقصود مقصود در توجه بمعبود و طاعت و انقیاد
امر ملک ودود میگردد و لکن نه بنحوی که مستلزم شده باشد از مقتضیات قوای بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادام که
نفس انسانی متعلق باین بدن بوده باشد کار بدست او از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت و معاشرت
با انسان و خلطت با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگرچه در قلیل از اوقات بوده باشد و چونکه مشغول باین مقتضیات
قوای بهیمیه گردید نظر بهمان است اینها محروم از توجه تام بساحت عزت ملک انام و مبتلی بالوشدید مفارقت حضرت
علام میشود بعد از انتقال بمقتضای قوای ملکیه قواعد رضیه حب و وداد محرک اظهار شکایت از آلام فراق و مقتضی
گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری و ابراز الم ندامت از حرمان فیوضات وصال نزد محبوب متعال میگردد
و از این است که جناب فخر عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین بمعرض شکایت

در این باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده حیث قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی و قربت من مجالس النواب
بمجلسی عرضت لی البلیة از الک قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی تعلمک بمن بابک طردتنی و عن خدمتک نحیتنی
او لعلک رأیتنی مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین
فرفضتنی او لعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رأیتنی من الغافلین فمن حبک آیسنی او لعلک رأیتنی
مجالس البطالین فبعدتنی و بینهم جلستنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بحرمی و جرمی کافیتنی و لعلک
بقلة حیائی منک جازیتنی این جبر و جبر قرآت استغفار بر ظلم غفلت از قلوب اخیار علاوه بمقام استغفره و اتوب
لعلک رأیتنی غیر قابل لعهدک فطردتنی و هم چنین آنسرور در ابواب اسرار و دعای دیگر در مقام استدعای مرحمت از کریم
غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی ارجوک و خطری یسیر و لیس عذابی مما تهدد فی ملکک مثقال ذرة و لو ان
عذابی مما تهدد فی ملکک مثقال ذرة لسألک الصبر علیه و لا یمکن ان یکون ذلک لک و لکن سلطانک اللهم اعظم و
ملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین **وجه چهارم** از وجوهیکه موجب اضطراب
قلوب اخیار و باعث بکاء و استکانت ارباب افتقار و داعی توسل و انقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکانت
توضیح اینطلب آنست که صانع حکیم متعال و تعالی بحکمت بری از شائبه انقطاع و زوال خلقت انسان فرموده بر وجهیکه قابل
انواع کمالات و لائق انحاء ترقیات و ارتقا از مهابط حضیض اوج اعلی درجه عالیات میباشد و اجزاء بدن آدمی
بقدر قابلیت و حسب شایستگی و صول باین سعادت عظمی و طالب وصول باین کرامت کبری هست مشخص است که طریقه استکمال
موجب فقر بعد است اهل کمال است و معلوم است که ما عدای خداوند متعال در عرصه فنا و زوال و در کهف تغیر و انحلال
و کمال حاصل نمیشود در کسی رفع نقصان و قصور و ابراز رجوع ارباب کمال از فرد انسان است با تضرع و گریه و زاری
بیقراری و انقطاع بدرگاه ارفع اعظم متعال خداوند تعالی که موصل بامری از امور و حادث کریمه انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون معلوم است که اول در هوا بنیاء و اولیاء ایشان فرمود مقول است **پس** ثانی متعین است **پس** ذاکر
و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال استکمال است و از این است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه
مقام مناجات بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده و عزتک لا اعبد الذی نوی سوالک غافرا و لا ارجی لکشف غیرک جابرا

وجه چهارم

وقال ايضا الهي كيف يصبر الا اطفك وحنانك وقدري لا يغنيه الا عطفك واحسانك وقال ايضا فمن حاول سدة
عندك وام صرف الفقر عن نفسه اليك فقد طلب حاجة في ظلمها واتى الطلبة من وجهها وبازاء اين بابات كلام فرقه عرفا
ارباب معرفت وعين جناب امير المؤمنين عليه السلام انما ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور
فتصل الى معدن العظمة وتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك وهم چنين كلام آن مصباح سعادت وعين الهي المعصوم
عزك الابهج واكون للغافلين عنك سواك مخرقا وقوله عليه السلام الهي ان من ابتهج بك لمستنير وان من اعتصم بك لمستجير
وهم چنين كلام آن مخزن اولياء عليه الاف التحية والثناء اسئلك بجلالك وقدسك واعظم صفاتك واسمائك ان تجعل
اوقاتي في الليل والنهار بذكرك معمورة وبخدمتك موصولة واعمالي عندك مقبولة حتى تكون اعمالي وورادي كلها وردا واحدا وحالي في خدمتك سرمدا وكلام آن سرور اخيار الهي اقترب اليك بذكرك
واستشفع بك الى نفسك واسئلك بجودك ان تدنيني من قربك وان توزعني شكرك وان تلهمني ذكرك توضيح طلب
آن است كه هر قدر بنده دور است از خداوند عالم در نهايت نقصان وافتقار است وهر چه معرفت او بقادر جميل وقدير
كثير است در خسارت وضلالت است واستخلاص از اين امر شديد وانفكاك از اين محنت بديد ممكن نيست مگر بمعاونت
اصرار در تضرع وابتهال بدرگاه كريم غفار ومبادرت بناله واضطراب بدرگاه پروردگار رحيم ستار مجملا
بعد از ساحت حضور جناب احديت منهاي مرتبه نقصان وخسارت وقرب بجمال با كمال حضرت معبود رب ودود
غايت مرتبه كمال وجلال است وافراد انساني در دركات مراتب نقصان وكمال بقدر قابليت واستعداد مختلف ميباشند
آنكه اعظم ناس است بعد از ساحت حضور عظمت دستور العظم مهالك واحتمال نا قص ميداند چنانچه قرب بدرگاه
مكرمت افراز فوق كمالات واسرار سعادات ميداند مقصود در اين مقام اينست كه وجه ديگر از وجوه كه موجب گريه
وفغان وزاري وتضرع وابتهال وبيقراري در حق انبيا واولياء است همين قرار از بعد ساحت حضور وتحصيل قرب
ووصول بمسرت دوام وصول بخدمت حضرت ملك ودود است خواه مرتبه فوق آنچه در حق ايشان حاصل شده ممكن باشد
نسبت بايشان باشد عارفه در مقام مناجات وعرض نياز بدرگاه قاضي الحاجات هر مرتبه از مراتب كمال كه در حق او ميسر
شده معرفت بقصور خود در تحصيل فوق وطالب علاوه بر آن هست واز اين راه است كه فخر ملائكه مقربين وطلبا بناء

در سبق در مقام عجز وتقصير بعرش درگاه رب رحيم قدير رسانيده سبحانك ما عبدناك حق عبادتك وما عرفناك حق
معرفتك وجه خامس از وجوهيكه موقع رعب وخوف در قلوب خالي از عشق وغبار وموجب نهايت دهشت واضطراب
وغايت خشيه واضطراب فاطبه اخبار است ملاحظه عظمت وشوكت مخترع افلاك وعناصر ومبدع جمله افلاك
وكواكب است هر كس بقدر درك عظمت خلاق ارضين وسموات خائف ولرزان وبمقدار تعقل شوكت رزاق فاطبه
نفوس وحيوانات هائم وهراسان است هر كه در درك عظمت حضرت قيوم جل جلاله كامل است خوف ورعب او
بيشتر است سبحانك اخشى خلقك لك اعرفهم بجلالك ومعرفت اصل عظمت ذي الاقتدار موجب دهشت واضطراب
است خواه در انوف نفوس مؤمنه در حق او حاصل بوده باشد يا نه طلب هر كه فرض شود كه بهمه جهات ايمن
مؤمنه بوده باشد باز آن اضطراب وارتعاش كه مستند باصل درك عظمت معبود است حاصل است مجملا اصل درك
عظمت وشوكت موجب خوف ورعب در قلوب اخيار وباعث اضطراب واضطرار وناله وانكسار در اخيار مي شود
واز اينست كه در حديث وارد است در بيان كيفيت احوال شريف مخزن انبياء ورسل وملجا اولياء وهادي سبل عليه
وعلى آله صلوات الله الخالق الاكمل كه آن سرور عالم وفخر بني آدم در وقت قيام بنماز از خوف وخشيه الهي جل
شانه صداء وجوشي از سينه مبارك ايشان شنيده ميشد مثل صداي جوشش ديگ از آتش شديد واتفاق ميكشتند
تا بجهود ميشدند واز فائده كاروان معرفت وبيقين جناب امير المؤمنين عليه السلام ثابت است كه چون وقت نماز داخل
ميشد اندام مبارك آنحضرت بلرزه مي آمد وهم چنين وارد شده است كه جامع المكارم في السر والعلن جناب
حضرت امام حسن عليه السلام چون مشغول وضوء بجهة نماز ميشدند مفاصل شريف ايشان ميلرزيد ورنگ
مبارك آنجناب متغير ميشد وچون از وجه اين سؤال ميكردند جواب ميفرمودند سزاوار اينست كه هر كس مقابل
بندگي بخدمت خداوند عالم ايستاده باشد هراس از خوف وبيم معبود بلرزد ودر كتاب حلية الاولياء مذكور است
روايتي كه حاصل مضمون آن اينست كه چون جناب فخر العابدين سيد الساجدين امام زين العابدين علي بن الحسين وعلى
آبائه وعلى اولاده الاف التحية من رب العالمين از وضوء فارغ ميشد وعازم نماز ميشدند ارتعاش ولرزه
اعضاي مبارك آنحضرت مستولي ميشد چون استفسار ميفرمودند فرمودند واي بر شما مگر نميدانيد

بحدیث که می‌ایستم و با چه عظیم آشانی نخواهم مثالبات کم وجه بیان دوم از وجوهیکه موجب اضطراب فائقه شهاد
و داعی زوال مسرت و هادم اللذات است ملاحظه شدائد موت و عقوبات اخروی است که تموت و ارضین طاقت
تحمل آنرا ندارد مناسب اینست که ختم مقام شود در بیان اینمراد بذلک ثقلت الاسلام در کتاب کافی روایت نموده
از کاشف اسرار و دقائق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه عیسی و لدیم مدبر فرمود یحیی بن زکریا
علیهما السلام و از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید بجهة او پس خطاب نمود یحیی
بامر الهی عز شانه جواب گفت او را پس از قبر بیرون آمد گفت بحضرت عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی
و مونس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت و تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو
میخواهی مرا برگردانی بدنیا دوباره اینمراد عاید من شود و نیز در آن کتاب از آن جناب مستطاب غرر الاوائل
و الاواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرموده جوانان چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل
عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد و مکردند
تا از مشاهده امور غریبه عبرت گرفته باشند اتفاقا مرور نمودند بقبری که در پیش راهی واقع شده بود بالای خاک
بر روی آن قبر جمع نموده و اثری از آن باقی مانده بود مشخص میشد که قبر است و آنجوانان با هم گفتند خوب است که
از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در اینوقت که صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که بچه
طعم موت را دریافته پس شروع نمودند بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا الم غیرک و البدیع الدائم غیر الفاعل
الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان نعلم کل شیء بغیر تعلم انشرنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از دعا
قبر شکافته شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی سر و ریش او سفید بود خاک را از سر خود دور مینمود و در حالت
مضطرب بود و چشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود و خطاب کرد باین جوانان چه باعث شده که مرا از خواب
کنند ما از درگاه الهی جل شانه استدعا نمودیم که ترا زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که بچه مرتبه یافته طعم
موت را گفت که من در قبر ساکن بودم نود و نه سال هنوز شدت الم موت از خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز
از خاطر من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که تو روزی که میمردی باین نحو موی سر و ریش تو سفید

گفت نه ولکن چون که شنیدم صیحه که از قبر بیرون زد و جمع شد در پیش استخوانهای من بسوی روح من پس بیرون
آمدم با اضطراب در حالیکه چشم بآن صوت انداخته بودم و در عرض شانه‌ام از جانب آن صوت باین جهة موی سر و
ریش سفید شد و ایضا روایت شده که عیسی بن مریم که معجزه آنحضرت باین بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده
میکرد بعضی از کفار در مقام انکار و بآن برگشته پرداخته کار عرض کرد چیزی که حاصل آن اینست که تو زنده میکنی
اموات را که تازه مرده اند شاید اینها اشخاص مرده باشند یعنی از سالخوردگی و خیلی بوده باشد زنده کردن برای ما کشاف
که در قرن سابقه فوت شده باشند حضرت فرمود شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کس را که خواسته
باشید عرض کردند زنده کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی قبر پیغمبر را بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمود
و استدعا از درگاه رب العزة عز شانه نمود که سام را زنده فرموده باشد سؤال بشرف اجابت مشرف گردید سام زنده
شد دید ندیده سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که در زمان تو بعربی بود این سفیدی موی سر و ریش تو از چه است
در جواب گفت شنیدم ندائیکه از قبر بیرون آمد یا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهة هیبت آن موی سر و ریش سفید شد
سؤال کردند چند وقت است از اوان موت تو تا بحال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده است
و ایضا روایت شده هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه اختیار رجوع بدنیا باو میشود و او اختیار میفرماید بجهة شدت آنچه از تلخی جان
کندن باو رسیده مگر شهداء که ایشان از اراده جان کندن را نفهمیده اند پس تمنا میکنند رجوع بدنیا از برای آنکه
ثانیا شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در اینمقام مثالی ذکر کرده باین نحو که موت را تشبیه نموده اند
بدرختی که خار بسیاری داشته باشد مثل خار بیغلان و داخل شده باشد در جوف انسان و هر خاری از این درخت فرو
رفته باشد بر یکی از رگهای انسان آنوقت شخص شدید التوقف از خراب بوده تمام بکشد معلوم است القرآن نزد عدی
که توان مثل شد موت نیز چنین است و آنچه تا حال مذکور شده وصف شدت موت بوده و در حدیثی وارد شده که
دنیا و آخرت هزار عقبه است اهون و اسهل از همه موت است و بیکی اهون از همه است و وصف آن مذکور شد نمودیم
سبحانه من الباقی دائما و وصف عذاب الهی در آخرت پس آن کما و کیفا اگرچه نه بنحوی که توان توصیف نمود لکن
ما در اینمقام ایراد مینمائیم آنچه را که حدیث صحیح مرویست در تفسیر علی بن ابراهیم مشتمل بر آنست میگوئیم از مبدأ

و در کافی جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که جبرئیل امین بعرض سید المرسلین چنین رسانید که خداوند
عالم کفر فرمود که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از آن بامر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر تا سرخ
شد پس از آن بامر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقی گذاردند و هرگاه قطره
از زقوم واقع شود در آبهای دنیا هر آینه فاسد شود اهل دنیا بمیرند از شدت عفونت آن و هرگاه یک حلقه از زنجیر یکی طول
آن هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهت اهل جهنم واقع شود بر روی زمین هر آینه همه زمین آب میشود از شدت
حرارت آن و هرگاه بیرون آید از بینی اهل جهنم آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه فاسد شود اهل زمین هلاک شوند
از شدت عفونت و حرارت آن پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و از جناب امام جعفر صادق روایت شده
که بعد از این واقعه کسی جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شدند سی هزار سال
سوزیده اند هفتاد سال راه خود را بکار بر میسازند انوف ملائکه که موکلند بر نهار آنها را با گرزهای آهنی تا بکمی
اندازند آنها را در جهنم و الیه الاشاره بقوله تعالی و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا
فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدانکه در کتاب مدرج الواقعه روایت شده از جناب امیر المؤمنین
آنحضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه فرموده قسم بکسی که جانم در دست قدرت
اوست هرگاه قطره از زقوم بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آنرا ندارد
پس چگونه طاقت آنرا داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسی که جانم در دست قدرت اوست
هرگاه قطره از غسلین و حمیم بر کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و آن کوهها طاقت تحمل آنرا ندارد
پس چگونه تواند شد طاقت او را داشته باشد کسی که این غسلین شراب او بوده باشد و قسم بحق کسی که جان و ممات من بید قدرت اوست
هرگاه یک گز بی از گزهائیکه خداوند عالم در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه
فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل آنرا ندارد پس چگونه طاقت آنرا دارد کسیکه این آتش مضرب او بوده
باشد بعد از آنکه شدت موت و فی الجمله وصف از عذاب آخرت را شنیدی بگو بیم مقصود اینست که از جمله بواعث و
دواعی که رهنمودی و تضرع و ابتهال بسر الهی بدرگاه جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موت

است

است پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند که خائف و ترسان و هراسان نبوده باشد پس باید
بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل و کرم بیتهای خود بنده ذلیل
را از این مهالک و عقوبات نجات دهد و ممکن نیست که کسی که مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت آنها داشته باشد
خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر کوفانیکه مجنون جنون غفلت و ضلال محبوس عشق
بحث اهل و عیال بوده باشد لکن افراد انسانی در سلوک باین طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشند هر کس
که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر و از غبار غفلت و جمود سکوت دورتر است تضرع و ابتهال و ناله و بیقراری او
بیشتر و زیادتر است و از اینرو است که جناب متقین و امین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع و بیقراری جناب علی بن الحسین
علیهما السلام در اواسط شب در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین میفرماید الهی فکم تری و فوقی و ذلک فعلت
بین یدیک فعلم سریرتی و تطلع علی ما فی قلبی و ما تصلح لی الزیادة و دنیای اللهم ان ذکر الموت و هول المطلع و الوقوف
بین یدیک تعصف مطمئنی و مشربی و اقلقنی عن وسادی و منعنی وقاری کیف ینام من یخاف بیات ملک الموت
فی طوارق اللیل و طوارق النهار بل کیف ینام الغافل و ملک الموت لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب فی بعض ما یجری الیک
بی انامل الساعات یعنی ای معبود و خداوند من میبینی افتادن مرا و خواری و بیقراری افتادن مرا در خدمت تو و چگونه
بر باطن من و مطلق بر آنچه در قلب من هست و آنچه بصلاح میآید بآن امر آخرت و دنیای من باید اصلاح می آوری و
امر دنیا و آخرت مرا بخداوند من هرگاه متذکر مردن و هولهائی که بعد از مردن هست میشوم و هم چنین متذکر میشوم ایستادن
در موقف حساب بخدمت تو تلخ می گرداند بر من طعام و شراب را یعنی نمیفهمم در آنوقت اکل و شرب خود را و بهانه
آنچیزی که آب دهن من در حلق من میماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو دادن آب دهن ندارم و هم چنین باعث اضطراب
من میشود در آسایش استراحت من و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد کسی که میترسد از آمدن ملک الموت در حالیکه
میآید در شب و روز بلکه چگونه میخوابد غافل و حال آنکه ملک الموت نمیخوابد نه در شب و نه در روز و طالب این است
که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز کاشفا نقل شده که آنسرور اشعار بعد از فراغ از نماز شب اینعبارت
انا بک لا موجود فی کل مکان فلک سمع بلا فی فقد عظم جرمی و قل حیائی مولای لا اهوال الذکر

وَيْحَهَا اَنَّى وَلَمْ يَكُنْ اِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى كَيْفَ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَعْظَمُ وَادْهَى اِلَى آخِرِهِ وَ بِعَيْنِهَا در دعای جوشن که بعد از نماز
شب تلاوت میفرمودند و فرموده اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلْغَلَتْ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ وَتَوَعَّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ
عَنْ رِضَاكَ وَمِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ وَهَبُّهَا اَلَمٌ وَبَعِيدُهَا قَرِيبٌ وَمِنْ نَارٍ يَاْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَيَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَمِنْ نَارٍ
تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيماً وَتُسْقَى اَهْلَهَا حَمِيماً وَمِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ اِلَيْهَا وَلَا تَرْحَمُ مَنْ اِسْتَعْطَفَهَا وَلَا تُقِيلُ عَثْرَةَ الْمُتَجَنِّبِ
عَمَّنْ خَشِعَ لَهَا وَاسْتَسْلَمَ اِلَيْهَا اَلَّتِي شَكَاتُهَا اَمَرُّ مِنَ الْعَلْقَمِ وَبَلَاؤُهَا اَشَدُّ مِنْ اَلِيمِ الْعَذَابِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا
الْفَاغِرَةِ اَفْوَاهُهَا وَحَيَّاتِهَا الصَّالِعَةِ بِاَنْيَابِهَا وَشَرَابِهَا الَّذِي يَقْطَعُ اَمْعَاءَ وَافْئِدَةِ شَكَاتِهَا مجملاً از مناجاتهای ائمه کفار مرتکبین
انبیاء
السلام که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه بوده باشد نیست اوست کسی توهم نکند که
اولیاء شویش نیست بایشان در عقوبات اخرویه نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد جواب اگر مراد اینست که بدیهی
ظاهر است بر اینکه عقوبات اخرویه مطلقا در حق انبیاء و اولیاء نیست این مسلم لکن این موجب عدم اضطراب خود ایشان
نمیتواند شد و اگر مراد اینست که خود انبیاء و اولیاء قاطعند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
بر اینکه عقوبات اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است میگوئم چنین نیست و چه این بعلاوه مکالمات صادره از ایشان در دعا
مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه اول و ثانی چگونه بوده باشد و حال آنکه چنانچه مأخوذ از
رحمانی جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی عز شانه مختص نماند اگر چه در شرح کلام در مقام
از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطلب که مذکور گشت شبیه امثال ما غافلین
و موجب استقاظ ارباب معاصی و طاغین میشد عنان قلم در میدان بیان این مطلب جولان داده شد شاید اطلاع بر آن
موجب تنبه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود بلکه مناسب در این مقام آنست که ختم کلام شود در این مباحث
بذکر دو مسئله مسئله اولی بدانکه در کتب معتبره شیعه و سنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان
در هر شب از شبهای سنه ساعتی هست که هر بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هر گاه حاجتی از درگاه قاضی
الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله و سلامه علیهم بیان این ساعت شده
و فرموده اند این در ثلث اول از نصف ثانی شب است و بعضی از آن ساعت در سدس رابع از شب است و بعضی

ثالثه اخص از اولین این در آخر ثلث ثانی از شب که آخر آن متصل است باول ثلث آخر شب و در وقتی که آفتاب در ساعت
سرطان است در آفاقی ما ثلثه شب در آن وقت در غایت کوتاهی است مقدار شب در آنوقت بنابر آنچه در محل خود ذکر کرده
اند در اواخر اظلیم ثانی و اوایل اظلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و هم چنین است مقدار شب در اواخر اظلیم ثالث
و اوایل اظلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اینست بنابر
کلام ائمه ما علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس این مقدار
کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود قدر امتداد آن در اظلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور
ساعت چهل دقیقه است تقریبا و بعد از انقضاء این مقدار از نه ساعت و چهل و چند دقیقه باقی می ماند مقدار شب
صورت مطلوبه هشت ساعت و چند دقیقه و بنابر آنچه از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شده آن است که این
ساعت مطلوبه بعد از انقضاء چهار ساعت و دو دقیقه و نیم در مقدار ثلث ساعت و ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه
و سدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه
و سدس دقیقه از این مقدار میباشد پس ساعت اجابت از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث معتبره هر حاجتی
که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجه اجابت مشرف می شود ای برادر عزیز تحمل مشقت سفر
و برودت و حرارت هوا میشوی و علق را از دل ناس بیهائی و مذلت نرود در خانه فلان و فلان را بر خود وارد میسازی
و غافل از مضمون حق مشحون الحمد لله الذی دعانی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی کو اگر بکوی
نرسیده مضمون صدق این الحمد لله الذی اذعن کلما شئت لحاجتی و اطلب ما بحث شئت لسری بعبر شفیع فیشفعنی
بی حاجتی این زحمات سفر و علق و مذلت از دل ناس بر خود قرار میدهی و در وقتی که آن میشود که در صدد این
بوده باشی و حواس جمع در آن ساعت شریفه را نموده باشی و در آن ساعت با قاضی الحاجات و تضرع
و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی که توفیق سعادت کمال معرفت
بخشاید احدیت و لذت انس و مناجات با معبود متعال را روزی تو نماید که جمیع لذات دنیا و آخرت در جنب آن معبود
و مضمحل و فانیه ملاذ نشأتین در مقابل آن بیوقع و باطل است و در آن حال لسان معذرت بدرگاه کریم غفار مفتح

که قابلیت ما بحاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت ایراد اول ناس بجهة تو میسور و مقرر فرموده باشد انصاف اینست که
بسیار سهل بلکه بسیار بسیار عجب و غریب است محیی نماند آنچه مذکور شد در تعیین ساعات مطلوبه این بود در اوقات
این بلاد در اوقات غایت قصر لیالی و در اوقات غایت امتداد شب یعنی در نیمکره شمالی در رأس جدی بوده باشد بعد از آن
در آنوقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص مابین طلوعین یعنی یکساعت و هفتاد
دقیقه دیگر فرض مذکور از این مقدار باقی میماند از این مقدار دوازده ساعت و بیست و هشت دقیقه تقریبا بعبارة اخری
باقی میماند دوازده ساعت و پنجاه و هشت دقیقه بعبارة ثالثه سیزده ساعت الا دو دقیقه و شب شرعی در آن وقت عبارت از
همین است و ساعات مطلوبه بنابر آنچه از بیان ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الجبار ظاهر شده بعد از انقضاء شش ساعت
و بیست و نه دقیقه در دو ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه مختص است بر غافل طالب معرفت و سداد و راغب لذت
طاعت و مناجات بسیار سهل و جزئی است فهم در درک این مقدار بجهة وصول باین عطیه نامدار بلکه بموجب
عبارت ثالثه ماخوذه از بعضی نصوص معتبره آن است که در چنین صورت نیز ساعات مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضاء
یکساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنابر این امر درک ساعات مطلوبه بسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون
کسی است که خود را از شرافت سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثل محروم گرداند بدانکه طریقه دعا
در ساعات مطلوبه که مقرون باجابت بوده باشد انشاء الله تعالی بنحوی که از احادیث صحیح مستفاد می شود آن است که
اول ایشان بدو رکعت نماز نماید خواه نماز حاجت بوده باشد یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز شب اگرچه مستحب اولی است
بعد از آن استدعای حاجت خود از درگاه رب الارباب نماید خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجود
باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر جمیع مابین هر دو نماید اکمل و ارجح و اجابت خواهد بود انشاء الله تعالی سلمنا

در تعیین وقت سحر

در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بسیار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه
مختومه بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه والاسحار هم یستغفرون و مستحق است درک این فضیلت عظیم موقوف بر معرفت
وقت سحر است و ادعیه وارده در وقت سحر خصوصا در ماه مبارک رمضان معروف است و امثال آن نیز موقوف
بر معرفت آن است و کلمات علماء در تعیین آن وقت مختلف است در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را تفسیر نموده اند

قبل الصبح یعنی بسیار نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی اختیار این قول است و صاحب
کشاف در تفسیر آیه شریفه و بالاسحار هم یستغفرون در سوره مزمل سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله تعالی روحه
در مجمع الجوامع نیز با ایشان موافقت نموده فخر رازی در تفسیر خود این قول را اقرب بقبول داده بعد از آنکه سحر را تفسیر نموده باخر لیل
و بیضاوی نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اول است و ظاهر این است که سحر عبارت از ثلث
آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس اخیر و سدس آخر لیل خواهد بود چنانچه بسیار از این لفظ در عرف
است و لهذا هرگاه کسی استغفار در اسحار نماید یا عمل دیگر در اسحار نماید نمیتوان گفت استغفار در سحر نموده است
و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره و مؤید این مطلب است حدیث صحیح که اسمعیل بن سعد الاشعری نقل
نموده قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات الوتر قال اجهاها الی الفجر الاول و سألته عن افضل ساعات اللیل
قال الثلث الباقی بنابر اینکه چون سحر افضل اجزای لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث
آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و قول اکثر علماء اینکه ندانیم که گفته شود معنی لغوی سحر همان معنی
باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف عام از این مقدار است جزما چگونه چنین نبوده باشد و حال اینکه میتوان ادعا نمود
این مقدار که مدلول علیه این تفسیر است وسعت و تنگ ادعیه وارده در سحرهای مبارک را ندارد ثمره مترتبه بر این مطلب ظاهر
است چه اعمال موظفه در سحر بنابر قول باینکه سحر عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی اتیان بآن
نماید بحصول امتثال نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت آن نمودن مشکل است چه اتیان بعبادت موظفه بقصد
وظیفه قبل از وقت آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوییم که سحر عبارت از ثلث آخر شب باشد و هم چنین سجود که
مستحب است در ماه مبارک رمضان امتثال بآن در صورتی میشود که در ثلث آخر شب واقع شود اگرچه در سدس
خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدی سنت نخواهد بود و هم چنین استعمال در استغفار در اسحار بحث
هستم در وقت نافله صبح است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شد معلوم
کفایت یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است تا ظهور
از جانب مشرق لکن افضل اوقات این مابین فجرین است پس وقت فضیلت این محفوظ است بدو وقت اجزاء سابق

سابق بعد از انقضای مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمرهٔ
از جانب مشرق بنابراین اتیان باین نافله قبل از فجر اول جائز خواهد بود بی اشکال در صورتیکه اتیان بنماز شفع و وتر
نموده باشد بلکه ظاهر اینست در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد و نخواهد هم بکند اتیان باین نافله صبح قبل از فجر
اول بتنهائی نتوان نمود و همچنین هرگاه کسی اعتبار عارضی بنای او بر این شد که اتیان بنافله نماید و در اول فجر اتیان
بفریضهٔ فجر نمود و بعد داعی بترک نافله رفع شد اتیان بنافله نماید به بنا داده تا وقتیکه حمرهٔ از جانب مشرق ظاهر
نشده باشد و الا اتیان بنماید به بنای قضاء و آنچه مذکور شد در وقت این نافله بدایت و نهایت مشهور است
و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قائل شده اند بر اینکه وقت آن داخل میشود بطلوع فجر اول پس اتیان بآن از
آن بحر نمیفرمایند و بعضی قائل شده اند بر اینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان باین دو رکعت بعد از
طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنابراین قول مجوز نخواهد بود لکن ظاهر اینست که این در صورتی بوده باشد
که اتیان بنماز شب نموده و آنگاه مشغول بنماز وتر بوده و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است که در این صورت کسی
ادعا نماید که اتیان بنافله صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود بحثی نماند که از جملهٔ محاسن عادات مواظبت بنوافل است
خصوصاً نوافل یومیه که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت آنها بسیار است از جملهٔ آنها
که محافظت آنها باعث اینمیشود که اتیان بفرائض یومیه در وقت فضیلت آنها شود و مثوبات مترتبه در اتیان بفرائض یومیه
در وقت فضیلت بسیار است دوم غالب آنست که نمازهائیکه از ما فوت میشود مشوبات با انواع نقص و قصور
و احادیث مستفیضه است که اتیان بنوافل موجب رفع نقائص و قصور فرائض است سیم آنست که مواظبت
نوافل احیاء سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد نظر باینکه نوافل یومیه از موضوعات آنحضرت
و سنت اطهار میباشد اگر فرض شود هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نبود مگر همین احیای سنت آنجناب
مناسب این بود که امت آنحضرت اخلال باین نمایند چنانچه آن فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هرگز
امری که موجب خسارت و الم امت بود هرگز راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی آمده است بسوی شما پیغمبری که

جنس شما است یعنی از افراد انسان نه از ملائکه شاق است بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت
شما است نمیخواند دید مناسب حال است نیز چنین است که قواری که آنحضرت وارد نداحدی از امت تخلف از آن نمایند
بعد از آنکه رشتهٔ کلام باینمقام کشانیده بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در
خاتمت در اینمقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب تنبیه خوبی است که حق تعالی ما غافلان و تذکر آن باعث
تذکر غریبی است در حق ما عاصیان بجز آن نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابهٔ جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله بود حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت جبرئیل نازل شد بر حضرت سید المرسلین صلوات الله
و سلامه علیه در وقتی که معارف بود در مثل آنوقت بر آنحضرت نازل شود وارد شد در حالتیکه آثار حزن و ملال
از آن امین حضرت ذو الجلال ظاهر میشد آنسرور عالم از سبب تغیر و الم از استفسار فرمودند بعرض آنسرور رسانید
که لابد و سزاوار اینست کسی که عالم بجهنم و مشتعل شدن عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن ظاهر
شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ندای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد
عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود افروختند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال
دیگر تا سفید شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بسیار حالت سیاهی و ظلمت باقی
است بگو که شما را مبعوث بحق فرموده هرگاه توبی از باب اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر آینه فاطمه
اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت آن و قسم بعظمت کسی که شما را بر حق مبعوث فرموده هرگاه قطره از آن
خداوند عالم مقرر فرموده در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب میشوند از شدت
حرارت آن تا هفت طبقهٔ زمین و قسم بجلال کسی که شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب شود بعذاب
جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب آن مغربی و آتش جهنم آتشی است که حرارت آن شبیه
است و قعر جهنم بسیار دور است و میوهٔ جهنم آهن است و آب جهنم حمیم و جرعه است از برای جهنم هفت درب
از برای هر درب طائفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن حضرت فرمود ندا با آن هفت درب مثل درهای
این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی از آن درها فوق دیگر است مسافت ما بین هر باب با باب دیگر بعد

هفتاد سال راه است هر طبقه را که در تحت قسم حرارت آن اشد است از طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل
کشیده میشود دشمنان خداوند عالم بسوی آن طبقات بعد از آنکه بنزدیک رسانیدند ملائکه عذاب بیکه موکل آن
طبقه میباشد باستقبال آنها میآیند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را داخل در دهن آن میکنند و از عقب آن بیرون
میآورند و غل را بدست چپ و بگردن او میگذارند آنوقت با آن زنجیر آنها را میکشند هر نفر را مع شیطانیکه
بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند آنها را در حالتی که بر رو در افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند آنها را
با گرزهای آهنی جناب رسول خدا فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه که
در تحت همه هست ساکنین آن مناصبین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقه که فوق آن است
سکان آن مشرکون است نام آن جحیم است و طبقه ثالثه سکان آن کسانیند که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام آن
طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او مجوس میباشد و نام آن لظی است
و طبقه خامسه سکان آن یهود میباشد و نام آن حطمه میباشد و طبقه سادسه در آن نصاری میباشد و نام
آن سعیر است بعد از آن جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ای برادر من جبرئیل
چرا اخبار نمودی از طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد سؤال مکن از سکان این طبقه که
سکان آن اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند آنانی که اقدام بمعاصی کبیره نموده اند و فوت شده اند قبل
از توبه و نام این طبقه جحیم است چون کلام با اینجا رسید جناب رسول خدا بیهوش شدند و افتادند پس حضرت
جبرئیل سر مبارک آن رسول جلیل را بر دامن خود گذارد تا حضرت بحال آمدند پس فرمودند ای جبرئیل چه بسیار
بزرگ شد از استماع این مصیبت من و شدید شد حزن و اندوه و الم من امت من داخل آتش جهنم میشوند جبرئیل
علیه السلام فرمود بلی اهل کبائر از امتان تو داخل خواهند شد پس جناب رسول خدا و جبرئیل هر دو بزکوار
شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا تشریف بردند بمنزل خود و فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان
و بیرون تشریف نمی آوردند مگر بجهة نماز بعد از فراغ از نماز با کسی متکلم نمی شدند تا داخل در منزل
خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری بدرگاه جناب باری عز شانه مینمودند

باین نهج بودند تا سه روز و در آنمدت سه روز از دیگر آنروز ملول بودند کسی جرأت تکلم با ایشان نمینمود
بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرأت بر خود نموده آمد پشت در بیت دولت سرای جناب رسول خدا و گفت السلام
علیکم اهل بیت الرحمة هل لی مولای رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی خود را خدمت جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله برساند احدی جواب نگفت برگشت و ثانیا عود نمود بهمان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب
نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت مطلقا جواب نشنید سلمان فارسی رضی الله عنه را بخواطر رسید که در این باب
میباید متوسل بسیده النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شد آمد بخدمت آنمخدره عرض نمود یا بنت رسول الله
جناب رسول خدا عزت از خودمان اخبار نموده و بیرون تشریف نمیآورند مگر بجهة نماز از شدت حزن و الم
با احدی حرف نمیزنند و احدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیده نساء صلوات الله علیها
جامه بر سر انداخته و تشریف آوردند در وقتی که آنسرور در سجود بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله
من فاطمه ام جناب رسول خدا سر مبارک را از سجده برداشتند چون نظر جناب فاطمه بر آنسرور افتاد آثار تغیر حزن
و اندوه و هم از ایشان مشاهده فرمودند بحدیکه گوشت رخساره مبارک آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم
گریه بر سیده نساء علیها بسیار گریه کردند عرض کردند یا رسول الله چه میشود شما را چه چیز نازل شده بر شما
حضرت فرمودند جبرئیل آمد و صف نمود طبقات جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است معذب
خواهند بود اهل کبائر از امت من آیت که باعث حزن و الم و موجب گریه من گردید فاطمه زهرا عرض کرد کیست
دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند میکشند ملائکه آنها را تا داخل جهنم می نمایند لکن روهای
آنها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای آنها نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن آنها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند
آنها را فرمودند اما مردان پس ریشهای آنها را میگیرند و تا زانو کموهای آنها را میگیرند و میکشند و چه بسیار از زنان
از امت من میباشند که ریشهای ایشان را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند وا شیباه وا ضعفاه
چه بسیار از جوانان از امت که ریشهای آنها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم و آنها فریاد میکنند وا ضعفاه
نحو آنها را میکشند تا برسانند بمالک بعد از آنکه نظر بمالک آنها افتاد استغفار می نمایند از ملائکه که آنها را میکشند

این اشخاص که اشقیائی مثل اینها ما ندیده‌ایم صورتهای آنها سیاه شده است و غل و زنجیر بر گردنهای آنها گذارده
شده است ملائکه میگویند ما باین خوشی مأمور بودیم که آنها را بدوزخ برسانیم باشیم مالک خطاب مینماید بآنها که
ای جملهٔ اشقیاء کیستید شما در جواب میگویند ما از جملهٔ اشخاصی بودیم که قرآن بر آنها نازل شد و روزه ماه رمضان
را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشد مگر بر محمد پس میگویند آیا نرسید بر شما از قرآن چیزی که رسم نماید شما
را بمعصیت الهی میگویند در جواب بلی رسید بما لکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس بعد از آنکه آنها را بکنار
جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی آتش جهنم و بملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر آن التماس مینمایند بمالک
که ای مالک ما را اذن بده تا بحال خود بگریم مالک اذن گریه میدهد آنقدر گریه میکنند تا اشک چشم آنها تمام میشود
آنگاه بجائی میرسد که خون از چشمهای آنها خارج شود بجای اشک چشم آنوقت مالک بآنها میگوید اگر اینکه از خوف
خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود الحی از آتش جهنم بشما برسد در آنوقت مالک امر میکند بآتش جهنم که آنها را
آتش میگوید چگونه بگیرم آنها را و حال آنکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد از آن مالک میگوید قسم میدهم
ترا بخداوند عالم جل شانه که بگیر آنها را آنوقت آتش میگیرد آنها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود
از آنها باز خطاب میکند بآتش که بگیر آنها را آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند باز مالک
میگوید بگیر آنها را و آتش میگوید که تو مأموری از جانب پروردگار عالم که بما امر نمائی که آنها را بگیریم مالک میگوید بلی
باین خوشی مأمورم از جانب پروردگار عالم آنوقت آتش میگیرد آنها را خلاف شقاوت آنها بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را
میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر و بعضی را میگیرد تا گردن بعد از آن آتش میگیرد روهای آنها را که بسیار جدا
گریه انداز بر آنها و نسوزان قلوب آنها را که بسیار محل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک پس بهمین حال و مدت
خواهند بود تا الله که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکند یا ارحم الراحمین باحسان با منان بعد از آنکه خداوند
عالم حکم خود را باین نحو آنها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل چه کار کرده اند بالاگاه کاران امت محمد
عرض میکند چه بسیار بد است حال آنها و چه بسیار تنگ است مکان آنها سوزانیده است آتش بدنهای آنها را و خوف
است آتش گوشتهای آنها را و باقی مانده است قلوب و روحهای آنها نور ایمان در قلوب آنها باقی است بعد از رحمت خدا

امر میفرماید بمالک که حجاب را از روی آنها بردارد تا ببینند حال آنها را بیکبار سیده پس امر مینماید مالک ملائکه
که حجاب را بردارند بعد از آنکه نظر آنها بجبرئیل میافتد و ملاحظه حسن خلقت او مینمودند میدانستند که از ملائکه خدا
نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما ندیده‌ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب
درگاه احدیت است این که واسطهٔ وحی بود بجناب محمد پیغمبر شما بعد از آنکه اسم جناب رسول خدا را میشنوند
همه آنها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین برسان و خبر بده ایشان را که ما چه کردیم
از فیض خدمت شما و خبر بده ایشان را از بدی حال و شدت عذاب ما آنوقت حضرت جبرئیل بعد از آنکه خود را بموقف
عرض پروردگار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را عرض میکند ای
پروردگار عالم چه بسیار بد است مکان آنها و شدید است حال آنها پس پروردگار عالم میفرماید و حال آنکه دانا تر
از همه است آیا از تو مطلبی سؤال کردند عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام آنها را به پیغمبر ایشان برسانم
و بدی حال آنها را بآن سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش آنها معمول دار
پس جبرئیل می‌آید بخدمت جناب رسول خدا و در وقتیکه آنحضرت در خیمه تشریف دارند که برای آن خیمه چهار هزار در
میباشد هر در بی دو ملک از ملائکه پس عرض میکند ای محمد من آمده‌ام از جانب امتان تو که معذبند در جهنم سلام بفرستاد
و عرض میکند که معاصی ما ما را از فیض خدمت شما محروم کرد و خبر از حال ما نداری که چه بر ما میگذرد از شدت عذاب
آنوقت جناب رسول خدا تشریف میبرند در مقام مناجات با فاضی الحاجات میروند بسجود و در سجدهٔ خداوند عالم را
ذکر خواهد نمود بثنائی که احدی مثل آن ثناء خدا را ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر
از سجود بردار هر سؤال که خواهی بکن که باجابت مقرون است در آنوقت سؤال آنکه از آنحضرت صادر میشود
که ای پروردگار عالم حکم خود را جاری فرمودی در اشفعای از امت من شفاعت را در باره آنها بدرجهٔ قبول میشود
خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو در آنجا که امتان تو معذبند بیرون بیاور هر کسی که گفته باشد
لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول خدا بآن سمت و وقتیکه نظر مالک بجمال با کمال شفاعت
شمس فلک رسالت میافتد بر میخیزد بجهة تعظیم آنحضرت پس جناب رسول خدا میفرماید ای مالک اشقیای امت من

آنها چه خواست مالک عرض میکند چه قسم بدانست حال آنها و صفوت مکان آنها حضرت میفرماید در جهنم
بارکن و جابر برد بعد از آنکه نظر عصاه از آن جمال با کمال شمس فلک سعادت می افتد فاطمه آنها بکار رضع و آنها
فریاد و ناله میکنند که ای جد ما از آنان تو ایم آتش پوست و گوشت بدنهای ما را سوزانیده آتش جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
از آتش بیرون می آورد که در حالیکه بدن همه آنها مثل ذغال شده باشد حضرت آنها را با خود میبرد بسوی نهری که قدرت
است اسم آن حیوان است پس فرو میروند در آن نهر همان حال و بیرون می آیند صحیح الاعضاء و الجوارح خوش رنگ و گل
بشکل جوان امرد بهشتی آنها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل بهشت میشوند در بهشت بعد از آنکه اهل بهشت
طبقات جهنم می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند تمنی میکنند که کاش ما مسلمان می بودیم از عذاب جهنم مستخلص
می شدیم و الیه الاشارة بقوله ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین **مبحث نهم** در بیان مطالبیکه مناسب مباحث سابقه
و لاحقه است **اول** در بیان آن است که افضل نوافل رواتب کدام است **بدانکه** افضل نوافل مذکوره نافله شب بعد از
آن نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل باقی است بعد از آن نافله فجر افضل از همه است و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله
عصر افضل از نافله عشاء است **مطلب ثانی** در عروض اسباب مسقطه تکلیف بصلوة و دفع آنها است در این دو مقام است **اول**
در عروض و حدوث این مقدارات **بدانکه** هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء هم رسیده بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از
دخول وقت اعم و غیر این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرائط مفقوده نماید در اینصورت قضای آن واجب
است جزما در صورت عدم ایشان بنماز و اگر چنین نبوده باشد بتفصیل مسئله مقتضی اینست که گفته شود کاهش
انقضاء مقداریکه کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر
یا مغرب یا نماز صبح و کاهش اینقدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمی نماید **اول** در صورت است که کسی در حین دخول
وقت فرضیه جمیع شرائط صلوة در حق او متحقق بود مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع
فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیفه حائض شد در اینصورت بی اشکال آن نماز لازم است و تا
هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای اینمقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بانقضاء شدن مقداریکه
کفایت نماز و شرائط مفقوده نماید و همچنین است نفاس و جنون و اغماء **مقام ثانی** در رفع اسباب مانعه است **بدانکه** هرگاه

این اسباب رفع شد و از آن وقت درک نمود مقداریرا که کفایت شرائط مفقوده و بکرکعت از نماز نماید در اینصورت
اتیان این نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آن وقت درک نمود مقداریرا که کفایت غسل
و یکرکعت از نماز کند نماز واجب است و همچنین هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداریرا که کفایت
وضوء و یکرکعت از نماز نماید ظاهر اینست که زنان کفایت غسل و یکرکعت را نمایند **لکن** کفایت تیمم و یکرکعت نماز
نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زنان کفایت رفع
خبث نمایند بآن خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز در همان وقت نمایند آثم و قضای آن
نماز واجب بوده باشد و آنچه که مذکور شد معلوم می شود که قبل از غروب درک نماید مقداریرا که کفایت پنج رکعت نماید نماز
ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد بود و همچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقداریرا که کفایت رکعت را نماز مغرب و عشا
هر دو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در اینوقت لازم است اتیان بنماز عشاء نماید اتیان بنماز مغرب
جایز نیست نظر بآنکه اینمقدار مختص بنماز عشا است پس صادق نیست که یکرکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده
و قول بوجوب نماز مغرب و عشاء در اینصورت ضعیف است و جدا از آنچه مذکور شد ظاهر میشود **بدانکه** اگر وقت
مختص بنماز عشاء مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت من غیر سوره در اینصورت
میتوان از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یکرکعت نماز عشاء که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس هرگاه خارج
خواهد بود در کلی اینکه گفته شود چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست **لکن** بنابراین در چهار
رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوییم یعنی هرگاه بقدر یکرکعت از آخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است اتیان نیز چون در
ضیق وقت است پس یکرکعت چیزی خواهد بود که مشتمل بر سوره بوده باشد و مقدار دو رکعتی که مهیا است نماز عشا
چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره بوده باشد پس آن وقتی که شده در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشاء هر دو
واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود **تحقیق** در مسئله اینست که در حق مختار وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشا است
چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تأخیر نماز عصر و نماز عشا
در حق مختار تا این حد جایز است اما تأخیر زیاده بر این ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت نماید

که نماز ادا بوده باشد پس بر این
ادا میتواند نمود **بلکه** ظاهر

سوره از وقت درک نماید ظاهر این است هر دو نماز واجب بوده باشد بنظر بضیق وقت و اطباق فقهاء بعدم وجوب سوره
ایجاب مطلب دوم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان
علم اکتفاء بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده یا بعضی
در خارج وقت شده و بعضی در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد
و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد بمظنه میتوان نمود و لیکن بدون قید میشود ای
آن است که متمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن داعی حصول علم در استقبال هست مثل بوی غیم در این صورت
اعتماد بمظنه ظاهر این است نمود یعنی لازم نیست که تأمل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه همان مظنه
وقت نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بمظنه در این صورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع
بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابق با واقع و عدم مطابق هیچ یک مشخص نشد صحت نماز در قسم
اول مسلم است و هم چنین حال در قسم ثالث قائل بانی پس آن بر دو قسم می شود یک قسم این است اگرچه فساد اعتقاد
او مشخص باشد لکن بعضی اجزای صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت واقع شده این قسم نیز صحیح است اگرچه اجزاء
واقعه در وقت اقل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی است که فساد اعتقاد او بعد از فراغ
از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز مشخص شود لکن
قبل از دخول وقت اما بحدی که اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل می شود و بعضی اجزای نماز بعد از دخول وقت
میشود در این صورت ظاهر این است نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده
شبهه اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت داخل می شود و قسم دیگر آن است که کل اجزای صلوة واقع
شود در خارج وقت و این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی
آن است که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در اتیان بآن نماز مگر در مواضع چند که استثناء شده از این حکم که
چنین نیست بلکه تأخیر اولی از تعجیل است ای نماز ظهر و عصر است اول در حق ناظر کور آن است که بعد از دخول وقت
تأخیر نماید و هم چنین نماز صبح افضل آن است که بعد از اتیان دو رکعت ناظر تأخیر نماید هرگاه ناظر را معلوم نشود

در دخول وقت حاضر است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفاء بمظنه ع

وجهش آنست که در دخول وقت اشکال است و قیس اعتماد بمظنه در دخول وقت با اشکال است و قیس آن است که متمکن از تحصیل علم در حال نیست ع

اتیان نموده باشد دوم نماز عشا است اول تأخیر آن است تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا
در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام چه افضل در حق این شخص
آن است که تأخیر در ادای مغرب و عشاء نماید تا برسد بمشعر چهارم تأخیر نماز است بجهت حصول علم بدخول
وقت آن در مقامیکه اکتفاء بمظنه در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تأخیر مخاصه با مخاصه کثیره
است نماز ظهر و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضای مسند است یا تأخیر نماید اتیان صلوتین را در آخر وقت
فضیلت آنها یا انتظار نقا و جمع میان ظهر و عصر با غسل واحد و هم چنین جمع مابین مغرب و عشاء بغسل واحد
یا اتیان هر دو در وقت فضیلت یا تأخیر نماید بجهت ترغیب و انتظار نقاء بارعایت اتیان صلوتین را در اول وقت فضیلت
آنها پس تأخیر می نماید نماز را تا بحدی که بعد از اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص بمثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر
بعد از آن بلا فصل نماید و تأخیر نماز نماید نماز مغرب را بحدیکه بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه
شود و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز عشاء نماید ششم ارتکاب معاقیر شوخ چشم یعنی کسانیکه تکلیف آنها
بجهت عذر دیگر موجب چشم می شود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تأخیر نماز از اول وقت
راجح است بلکه احتیاط در تأخیر است تا بیقین وقت آنوقت اگر دفع شد بمقتضای آن معمول بدارد و اگر نتوانست
چشم میکند و نماز میکند هفتم در حق صائم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند با نفس او و نماز را تأخیر
کند پس در این صورت افطار را مقدم بدارد بر صلوة هشتم تأخیر نماز است بجهت دفع ملول و غائط نهم تأخیر نماز
مغرب است تا آخر وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند مابین مغرب و نماز عشاء در وقت فضیلت
مرد و بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در صدد ازاله شفقی بوده باشد یا احتمال خفت مرض قائم بوده باشد
دهم تأخیر ظهر و عصر است از مرتبه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت تأخیر ظهر
مینماید تا آخر وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع مینماید مابین ظهر و عشاء یازدهم تأخیر نماز است
از اول وقت بجهت اشتغال بقضای حاجت مؤمن دوازدهم تأخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان
بیک رکعت از نافله نهار را در وقت نافله نموده باشد در این صورت اولی تأخیر در نماز است بقدر یک رکعت

از نافله شود سیزدهم تأخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب
در این صورت اولی تأخیر نماز صبح است بعد دیگر اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تأخیر فریضه است
از برای کسی که اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تأخیر صلوة است در حق کسی که ذمه او مشغول بفوائت بوده
باشد شانزدهم تأخیر صلوة است در صورت انتفای بعض شرایط بجهت عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن با تأخیر مثل
صلوة با کشف عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر یا رجای تمکن با تأخیر و همچنین نماز در اول وقت با
نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن از ازاله آن یا احتمال تمکن از ازاله آن با تأخیر تا منتهی وقت و همچنین
نماز در سعه وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده یا با تأخیر و سجود بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست در حال
اختیار یا باعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده بر آن جایز است در اول وقت یا رجای تمکن از سجده بر آن یا با تأخیر و موارد دیگر
در بحث نیز هست که تأخیر نماز در آن راجح است مطلب هجدهم آن است که نافله مقیم بر سه قسم است و این نافله بر سه
است و در آن اسباب مثل نماز طواف و احرام و نماز تحیه مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافله مسافر
و آن نمازی است که مکلف اتیان بآن می نماید نزد خود یعنی بخصوصها در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم
رخصت رسیده است قسم اول موقت است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت آن اتیان بمنوان نمود مگر بعنوان
قضا قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات که کسی خواهد اتیان میتواند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان
بآن در پنج محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع که متعلق بزمان است
اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب بلند شود بقدر چاهی دوم وقت قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک رسیدن
آفتاب باشد بدایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتی که آفتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب و اما
(المحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن آفتاب بوده باندازه ایکه نصف النهار)
آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب کراهت فعلی در اینجا متصل است بکراهت
زمانی دوم بعد از نماز عصر است تا غروب که اینجا کراهت توأم هر دو کراهت می شود البته در صورتیکه اتیان نماز
عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی و کراهت زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی و البته در صورتیکه
که اتیان نماز عصر قبل از اتوقت نموده باشد و کراهت بعکس اینکه زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی و این

در وقتی است که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب شصتم صبی مطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت
خالی از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا چنین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ
یا وقت وسعت یکرکعت نماز نماز بوده دارد یا نه و بر کل تقادیر بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل کال
سن یا مبطل هست پس مسئله بچند صورت متصور میشود و در نه قسم نماز واجب نیست و این در صورتیست
که زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال
آن یا بعد از فراغ از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت و در ثمره صور نماز واجب است
و این در صورتی است که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت
داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و هم چنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت بوده لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و یکرکعت نماز را نداشته باشد در جمیع این صور نماز واجب
پس هرگاه اخلال نماید آثم و قضای آن لازم خواهد بود مطلب هفتم آن است که هرگاه کسی مشغول بنماز عصر باعتقاد آنکه
نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول نماز عشاء شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر
شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام
اول آن است که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم میشود اول آن است که شروع بنماز متأخر در
وقت مختص بمتقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دوم آن است که شروع بنماز
متأخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین صلوتین بوده باشد سیم
آن است که شروع بنماز لاحق و هم چنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است
که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس
نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب چهارم آن است که زمان شروع بنماز و زمان تذکر هر دو
وقت مختص بنماز متأخر بوده باشد مثل اینکه بعصر یا بنماز عشاء در آخر وقت نموده باعتقاد آنکه ذمه او از نماز
ظهر یا مغرب بری شده در اثنا بخاطر او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان نموده در این صورت با اشکال عدول

بوده باشد و این در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز باشد یعنی بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد

جایز نیست پس لازم است همان نماز را بقصد آنکه عصر باعث است باتمام رساند بعد از آن نماز سابق را بقضا

قسم پنجم آن است که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحیثیت حال وقت مختص بنماز

لاحق بوده و این قسم بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند ممکن از درک یک رکعت از نماز لاحق در وقت

خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند

یک رکعت از نماز لاحق را در وقت ادا بجا آورد عدول جایز است لکن باز ظاهر اینست که عدول نتواند نمود مخفی

نماند از آنچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود قسم ششم باز مقارن حال آن است که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز

باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز جاری است توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص

بنماز سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز

لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدده خواهد بود اول آن است که زمان فراغ از نماز لاحق

مختص بوده بنماز سابق و همچنین زمان شروع در این وقت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد اعاده آن بعد از آن

بنماز عصر سابق لازم بوده باشد پس عدول در اینمقام ثابت نخواهد بود دوم آن است که زمان فراغ مخالف با زمان شروع

باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق اگرچه مختص بنماز سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است

این صورت نیز ظاهر اینست که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم

آن است که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان شروع

بآن هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگرچه عدول ثابت نیست لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح

بوده باشد اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان بنماز سابق جایز نیست چهارم آن است که زمان شروع باز زمان فراغ از نماز

لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک مابین هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد

پنجم آن است که زمان فراغ موافق بوده با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این صورت

نیز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان بنماز سابق لکن در این صورت نماز سابق قضا خواهد

بود پس اتیان بنماز سابق را بر نیت قضاء پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز

ثابت نیست خواه دو نماز هم در عدد رکعات مساوی بوده باشند یا مختلف و در صورت مساوات هر دو یا یکی

بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت اخیر لا محاله احدهما باید قضا بوده باشد و دیگری ادا

هر دو قضاء بوده باشد بخلاف در چهار چنانچه تصویر رود و قضاء ممکن هست در ادا نیز ممکن است و همچنین در

مختلفین پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتیکه مذکر بحیثیت حال شود در اثنای نماز و این اعم از اینست که هر دو

نماز ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضاء بوده باشد یا مختلف باینمعنی که معدول منه ادا بوده باشد

و معدول الیه قضاء و تصویر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه و معدول

الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد بهر ادائیکه فارغ نشده است اگرچه قبل از صیغه سلام بوده

باشد که نماز خارج میشود و همچنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات

معدول الیه زیاده تر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز

عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول

الیه نماز مغرب اشکل در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد

از رفع رأس از سجود رکعت اخیره ثانی به چهار رکعت خواهد بود مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس

عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه در صورت

مفروضه کلامیکه در اینمقام هست اینست که با فوات محل عدول موهوم نیز زیادتی در کار است نسبت بمعدول الیه باطلاق

زیادتی است تحاشیه ترجیح ثانی است بنابراین همین که در صورت مفروضه ایستاد در رکعت چهارم دیگر عدول نمیتواند

نمود اگرچه شروع بقراءة یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر بحیثیت حال شد بعد

آنکه ایستاد بچهار رکعت چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشاء بعد از فراغ از این نماز اتیان بنماز مغرب

نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ محل ثابت نیست همچنین است در اثنای محل هرگاه

تجاوز نمود از محل عدول و همچنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول الیه در قوه

در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و

فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارتست از موضعی که لازم است استقبال
بجانب آن در حال نماز و لازم است که دایندن انسان را بجانب آن در حال احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن
و کردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن در حالت بول و غایط اضافه
اعلی الله مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از علمای فقهاء فرموده اند که کعبه است در حق کسانیکه در
مسجد الحرام میباشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج حرم میباشند
و حق این است که قبله عبارتست از فضائی است که کعبه معظمه مالی آن است در فوق تا سموات علی و در تحت تا تحت الثری
در حق اشخاصیکه ممکن هستند از استقبال بآن وجه همین فضاست در حق کسانیکه ممکن از استقبال بآن نیستند
و این قول مختار از محققین فقهاء است و مختار در تعریف جهت آن است که گفته شود جهت قبله فضای جانبی است که تحقق
کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون با احتمال عدم خروج آن فضاء از هر جزء و یا از اجزای عرضیه آن امتداد
پس قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت بمجموع آن امتداد و احتمال نسبت هر جزء از اجزاء آن و این عرض امتداد مختلف میشود
بزیاده و نقصان باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهولیت آن و کاهست جهت بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی
میشود و کاهست تمام نصف شمالی چنانچه کاهست تمام نصف شرقی و کاهست تمام نصف غربی میشود و کاهست
ربع غربی جنوبی و کاهست ربع شرقی جنوبی میشود و کاهست ثمن و هکذا تفصیل مقال آن است که دو صورت
در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم می شود اول آن است که طول و عرض بلد هر دو زیاده
از طول و عرض مکه بوده باشد در اینصورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دوم آن است که عرض بلد زیاده از عرض
مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در اینقسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آن است
که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در اینقسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم
آن است که طول بلد از طول مکه زیاده تر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در اینقسم مکه
در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آن است که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد
بود باشد از عرض مکه ششم آن است که طول بلد با زمساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر

بوده باشد از عرض مکه دو قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه
سمت قبله نقطه شمال بلد خواهد بود هفتم آن است که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول
بلد زیاده تر بوده باشد از طول مکه هشتم آن است که عرض بلد با زمساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد
کمتر بوده باشد از طول مکه در اینصورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه
مغرب میباشد و در قسم ثانی آن نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه جهت در تشخیص سمت
قبله قواعد هیئت است پس مناسب آن است شان نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنابر قواعد هیئت پس
میگوئیم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارتست از نقطه محل تقاطع دائره افق آن بلد و دائره
عظیمه که مرور نماید بسمت رأس آن بلد و سمت رأس مکه آن نقطه تقاطعیکه اقرب بسمت رأس مکه است و خطی که از شمال
میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه اینخط خط سمت قبله میباشد که بنای محراب را بر آن میگذارند بعد از
آنکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است مهم در اینمقام در کم طریق تشخیص و استعلام آن بچند طریق
می شود اسهل و انفع بطریق دائره هندیه است بیان آن اینست که موضع آن زمین را که هموار نماید
بحدیکه سطح آن مطلقا تغییر و تحدیب یعنی پیچ و خم پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر
آب بر آن بریزند همه جهات جاری شود بالمساوات و در این سطح مذکور دائره رسم نمایند نه بنحویکه محیط همه
این سطح بشود بلکه دائره داخل این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دائره خواهد بود هر قدر بیشتر از دائره
باشد بهتر بعد از این شاخص نقیل که بشکل مخروط بوده باشد در آن دائره نصب نمایند بنحویکه مرکز قاعده این مخروط
منطبق شود بمرکز دائره و ایستاده شود بر رسم دائره بر مرکز آن دائره که نصف قطر آن مساوی با نصف قاعده مخروط بوده
باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دائره مشخص می شود که مرکز قاعده منطبق شده است
بمرکز دائره اولی و لازم است اگر شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انعکاس بحدی برسد که اقل از
نصف قطر دائره بوده باشد ظل در حالت انعکاس داخل دائره بشود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر
آن بعد از این مرحله میباید استخراج خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه

داخل در دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و همچنین ملاحظه حال ظل نمود تا از دایره خارج شود آنوقت
مخرج ظل نماید بعد از آن ما بین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط در خواهد بود بجهت دو قطعه
از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بحد یکه منصف در مذکور و دو قطعه مذکوره از دایره شود آن خط خط
نصف النهار خواهد بود بدلیل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرقی دلیل بر آن است و لا محاله اصل این دایره
خط نصف النهار منقسم می شود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج می شود که تقاطع نماید
با خط نصف النهار در مرکز دایره بر زاویه های قائمه پس اصل دایره باین دو خط منقسم می شود بچهار قسم متساوی
هر یک ربع دور میشود و این خط ثانی مسمی بخط مشرقی و مغرب است بعد از آنکه این طلب منتج شد عود میکنیم بتفصیل
مدعی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوئیم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط
نصف النهار کفایت میکند در استخراج سمت قبله در یکی احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم آن است که بلد مساوی
بوده باشد با مکه در طول پس در این حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت
قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله
نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی که در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی که در
ثانی متوجه نقطه شمالی شد متوجه قبله خواهد بود لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج خط نصف النهار تنها
کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر ما بین آن نیست در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد
از طول و عرض مکه مثل اصفهان مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه
و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه
پس طریقه در استخراج سمت قبله در این بلد آن است که بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره بدو
قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زاویه طول بلد از طول مکه که عبارت از نه درجه
بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند ما بین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرقی
و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زاویه عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور عبارت از زاویه درجه

باشد یعنی بعد از آن ما بین موضعین وصل نمایند بخط مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که بحد
فصل ما بین الطولین بود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع این دو خط خط سمت قبله خواهد
بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در این حال مکه شمالی شرقی بلد میشود
پس طریقه استخراج سمت قبله مقتضی اینست که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرقی بقدر فصل طول مکه
از طول بلد ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین از نقطه مغرب و مشرقی بقدر زیادتی عرض مکه از عرض
بلد بجانب شمال و ما بین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط با هم تقاطع خواهد نمود بعد از آن
از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اکثر
بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود از نقطه جنوب و شمال از محیط دایره
بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود ما بین موضعین بخط مستقیم و همچنین از نقطه
مشرقی و مغرب بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد و ما بین نقطتین وصل می شود بخط مستقیم و این
دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت
قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت
مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود طریقه استخراج سمت قبله آن است که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول
مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب مشرقی و ما بین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مشرقی
و مغرب شمرده شود از محیط دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و ما بین موضعین وصل شود بخط
مستقیم و دو خط با هم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج می شود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت
قبله خواهد بود آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد و دو قسم
دیگر باقی یکی آن است که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه
و ثانی مثل این است در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگرچه توهم شد که نقطه مغرب
بوده باشد در اول و نقطه مشرقی در ثانی پس استخراج خط مشرقی و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله لکن چنین

این در صورتی صحیح بود که ممکن بود که دائره اول سموت بلد منطبق بوده باشد با اول سموت مکه و این محال است چه غایت
تباعد ما بین دو دائره عظیمه متقاطعه دو نقطه است و اگر دائره اول سموت بلد منطبق بود با اول سموت مکه
لازم می آید که غایت تباعد ما بین دو دائره عظیمه متقاطعه در چهار نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب اینست
که گفته شود که دائره اول سموت بلد در نقطه مشرقی تقاطع مینماید با معدل النهار بعد از آن شروع مینماید بتباعد
تا آنکه میرسد بسمت رأس بلد در آنجا غایت تباعد ما بین ایشان و دائره متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه
در نقطه مغربی باهم تقاطع مینمایند و چونکه فرض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف در طول لکن
طول بلد اکثر است از طول مکه در اینوقت لامحاله دائره اول سموت بلد در سمت رأس بلد غایت تباعد ما بین آن دو دائره
معدل النهار است بعد از مرور از سمت رأس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعاً مرور میکند بسمت رأس مکه بلکه بسمت
رأس مکه واقع می شود در جانب شمال غربی بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع
شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارة اخری نظر باینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد
بنابراین پس بعد سمت رأس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت رأس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود
که دائره اول سموت بلد مرور نماید بسمت رأس مکه لازم می آید دو دائره عظیمه متقاطعه غایت تباعد آنها از هم در
چهار نقطه بوده باشد و اینهم در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه یا مساوی در عرض و اگر فرض
شود در اینصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه نقطه سمت قبله نقطه مشرقی نمیتواند شد قطعاً بلکه نقطه سمت
قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی بمیان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب آن است که دائره اول سمت بلد در اینصورت
که توهم ارتسام او شد از نقطه مغرب بلد در آنجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت رأس
بلد در آنجا که ربع دور است غایت تباعد ما بین ایشان دائره است با معدل النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر بآنکه
مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لامحاله نمیتواند مرور نمود بسمت رأس مکه بلکه سمت رأس مکه در جانب شمالی
شرقی ایشان دائره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی بلد خواهد بود نه نقطه مشرقی بلد و بنظر بیکه نظر میکنی بآن تشخیص سمت قبله
آن است که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت رأس مکه و ظل شمس در اینوقت خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب

مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد
و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار که عبارت از آن بمیل کلی مینامند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لامحاله
شمس در وقتی که بوده باشد در جزئی از اجزاء منطقة البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه بوده باشد خواهد بود وقت
صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت رأس مکه و این خود از منطقة البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل
دقیقه است بنابر آنچه تصریح فرموده آن محقق طوسی قدس الله روحه هشتم درجه جوزاست و بیست و هشتم درجه سرطان
در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه شمس در کدام جزء است در حوالی غلب ناس تطلع
است و اما تشخیص آنکه شمس در آن حین بسمت رأس مکه مرور می نماید پس باین نحو است که تفاوت ما بین طولین که عبارت
از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد آن را بطول اجزاء
بارتفاع هر پانزده درجه یک ساعت وضع نموده و بازاء هر درجه چهار دقیقه آن وقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان قدر که
بازاء زائد طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف نهار بلد برسد آن وقت شمس در نصف نهار مکه و بسمت رأس مکه
خواهد بود و ظل شمس در اینحال سمت قبله میباشد مثلاً هرگاه فرض شود در بلدی که نصف نهار آن بلد در حین وصول
شمس بدرجه تاسعه جوزاء شش ساعت و نیم بوده باشد و زائد طول مکه از طول بلد بقدر نه درجه بوده باشد پس از وقت
تعیین ارتفاع شمس باسطرلاب مینماید که نه درجه مانده بنصف النهار بلد برسد آن وقت مشخص میشود که شمس بدائره نصف
النهار رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد و هرگاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل
آنکه فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد بسمت دو درجه و نیم در اینوقت بعد از آنکه شمس بدائره نصف النهار بلد رسید
بقدر نیم ساعت تأمل نموده آن وقت شمس در نصف النهار مکه خواهد بود و ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد کلیه
سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از ادله مذکوره شد یا از غیر آن مثلاً در بلاد مسلمین عباد
بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه داشته باشد بر خطاء آن در هر زمان از ایشان
که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا مجرد علم یا مظنه شود بلکه در صورت مشاهده
چنین است مجملاً سمت قبله میباید معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنه و عدم تمکن

در جهة معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف متساوی بوده باشد لازم است ایشان چهار نماز در چهار سمت
و اگر متساوی نبوده باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد اقتصار مینماید بدو نماز در دو سمت و قول بعضی
اقتصار بنماز واحده بهر سمتی که خواهد با ارجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار است که قرعه
تنبیه شود بر چند امر اول آنست که ایشان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر است مثل
نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء در اینصورت یا لازم است اول چهار
نماز ظهر را در چهار سمت ایشان نماید بعد از آن ایشان چهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا ایشان بنماز عصر در هر جهتی
که میاید بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهت بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد ایشان نماید ظاهر اول است
اول ایشان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت ایشان نماز عصر نماید
لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در آن جهتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جائز است ایشان نماز عصر
در اول دفعه در جهتی که ایشان نموده است نماز ظهر چهار نماز اول و بهتر آن است در صورتیکه ایشان بچهار نماز در چهار سمت
نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعیکه زاویه مابین هر دو خط متساوی بوده باشد
و بعبارة اخری اقرب بفهم عوام اخراج مابین هر دو خط با هم متساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع بچهار قسم
میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم قرار دهد و نماز کند سیم آن است آنچه مذکور شد که لازم است چهار نماز
نماید در حالت سعه وقت است اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید بآنچه وقت کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت
نکند مگر یکنماز اقتصار بهمان یک مینماید و تعدد لازم نیست و در تعیین جهت در اینصورت مختار است و اگر کفایت دو نماز
نماید لازم است دو نماز و هکذا چهارم واجب نیست در حق مخیر در امر قبله آنچه نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مقدار
کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جائز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید
بلکه ظاهر اینست که جائز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوصا در صورتیکه عالم بوده باشد باستحباب
تاخیر تا آخر وقت بلی دور نیست گفتن بوجوب لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در آخر وقت تخییر
آن است هرگاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر مخیر در قبله بعد از آن مخیر بعضی معاذیر مستقله

تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه خائفه شد بعد از ارتفاع عذر خالی از این نیست یا باقی است و صف مخیر
اگر باقی است لازم است در مقام قضاء رعایت نماید حالت ادا را پس لازم است ایشان بچهار نماز ظهر قضائی نماید
قضای نماز عصر را و لازم نیست یکی از اعاده در چنین صورت اول بلکه لازم بوده باشد که تاخیر در قضا
نماید تا رفع تخییر شود و اگر چه بنا بر قول بعضی ثقه بوده باشد نظر باینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست
و اگر مخیر باقی بوده باشد در حین قضاء تشکیکی نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست
بلکه جائز نیست و همچنین ظاهر اینست که بی اشکال ایشان چهار نماز ظهر قضائی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد
بلکه جائز بوده باشد پس اجزاء یک نماز ظهر میتواند نمود لکن کلام در اینست که آیا در اینصورت که مقدار شش
رکعت نماز از اول زوال منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد آیا قضای نماز عصر این شخص لازم
بوده باشد حکم در مسئله خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد
و از اینجا ظاهر میشود هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض
شود حکم بوجوب قضای نماز عصر با ممکن بوده باشد و همچنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن نبوده باشد
در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود و مطلوب
آنست آنچه مذکور شد در صورتیست که مخیر در امر قبله در اول وقت محقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد
مشخص است مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت رکعت یا انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند
در حکم بوجوب قضاء اگر چه مابین تحقق تخییر و عروض عذر مسقط تکلیف مقداریکه کفایت چهار نماز بکند
یکنماز کند تحلل نشده باشد ششم آنچه مذکور شد حکم بلزوم قضاء و عدم لزوم آن بالاضافه باول وقت بود و اما
آخر وقت باین معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداریکه کفایت چهار نماز
با طهارت ظاهر اینست که اینمقدار وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود بعنوان
ادا و نه بطریق قضا و هرگاه بعد از رفع نماز از آخر وقت درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار
عصر بچهار سمت و همچنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید دو نماز ظهر در اول بدو سمت و سه ظهر

در آخر به سمت ایشان بیفتد و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شد بعضی
اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یک نماز یکه قبل از رفع
تحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا خلاف اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز نمیشود نمود لکن لازم است ایشان
یک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده باشد در جواز اجزاء آن اشکال است احوط اعاده آن نماز
است تا بیقین سمت قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهة آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسوی قبله ایشان
نموده باشد و امثال در صورتی محقق است که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است آنوقت شروع
بنماز نماید و در متحیر چونکه این معنی ممکن نبود شارع چهار نماز بر او واجب نموده من باب المقدمة در هیچ یک از چهار ممکن
نیست که ناوی این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از ایشان بچهار شخص میشود که یک نماز او بسمت قبله
بوده پس امثال در حق مکلف یکی از دو وجه محقق میشود یا اینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت قبله
است و شروع بنماز نماید همان سمت یا اینکه نداند لکن چهار نماز مثلا بعمل آورد و در ما نحن فیه هیچیک محقق نیست پس
حکم بحصول امثال ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز
بشود پس هرگاه متحیر شد که نماز به خلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگر چه صحت
صحت مقتضی حکم باتمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبلة ظاهرا بنحو مذکور شد از حکم بلزوم قطع است بجهة
آنکه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امثال بمضمون این حدیث موقوف بر اینست که کیفیت
شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة بجانب قبله است و مفروض نه چنین است هشتم آن است این حکم که مذکور
شد یعنی ایشان بچهار نماز بچهار سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است بتفصیل داده شود در اتمام این معنی
اما نماز نیست پس ظاهر اینست که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد نتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوف
موقت بوقت بوده باشد یکم تاخیر آن نماید تا رفع تحیر شود آنوقت ایشان بیک نماز نماید بسوی قبله و اما کسوف پس اگر
وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد لازم است که ایشان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه
وقت وسعت دارد و در نیست در امثال مقامات مثل نماز میت و نماز کسوف و خوف و چنین و فی عمل بمضمون

فرعه نمودن اول بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول فرعه و عدم انصراف مستفاد نکردن
در تکلیف در ایشان صلوة بنماز میت و غیره نهم آنست که متحیر در قبله مخیر است اقتدا نماید بمتحیر و هم چنین
اقتدای متحیر بغیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر بمتحیر در صورتی که غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله این است
بی اشکال جایز است و اما در صورتی که معتقد این هست که سمت قبله آن است حکم بجواز اقتداء مشکل است بدانکه در اینمقام چند
امر است اول آن است که واجب است رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز بر وجهی
میشود عمدا یا سهوا و علی التقدیرین یا بجمیع بدن یا بروی تنها و در جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین
یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام دوازده است ششم قسم در عمد و ششم قسم در سهو اما اقسام عمدی آن است که
نماید بجمیع بدن بخلف قبله دوم آن است که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست
پس استیناف نماز لازم است سیم آن است که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود
استیناف آن لازم است چهارم آن است که التفات نماید بکل بدن بما بین یمین یا یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه سهوی
بوده باشد در حین انحراف به بعض افعال نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است پنجم آن است
که التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر اینست که نماز صحیح ولکن اصل اصل مکروه بود باطرق
ششم آن است که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین یا یسار صحت در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است باطرق
اولی لکن حکم بکراهت در این صورت ممکن نیست و اما اقسام سهو پس اول آن است که التفات نماید بوجه تنها
بما بین یمین یا یسار دوم آن است که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست
حکم بصحت نماز در این دو صورت عمدا مقتضی صحت است در صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه تنها
بخلف قبله در این صورت اگر چه ظاهر از بسیاری از فقهاء رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره
لکن محل تردد چهارم آن است که نماز باطل و استیناف آن لازم است چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله التفات
بکل بدن است بجانب یمین یا یسار محل تردد در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات بکل بدن است بما بین
یمین و یسار در این صورت اگر مشغول به بعض واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگر چه از واجبات غیر رکنیه

بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم بطلان مشکل است احتیاط در اعاده است **بحث نهم** آنچه مذکور
شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام نماز و نسیان مختص بنمازهای واجبی است و اما نماز نافله ظاهر اینست
قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد بمقابل جهة قبله متعمداً **مبحث دوم** در ظهور فساد
انعقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد انعقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود
اول آنست که نماز واقع شده است ما بین یمین و یسار مصلی **ثانی** بسوی نفس یمین یا نفس یسار **ثالث** بخلف قبله و بعبارت
اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی آن است یا
بیشتر از ربع است بغیر از اول می شود ما بین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر وقت
نماز صحیح است محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد انعقاد او در وقت شده باشد و اگر
بعد از انقضای وقت بوده باشد قضاء لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است ما بین فقهاء **فخامه** این که مشهور
ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضاء وقت قضا لازم نیست **لکن** احوط در این قسم اتیان بقضا است
و اما هرگاه ظهور فساد انعقاد در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر ما بین یمین و یسار است لازم است میل نماید
بسوی قبله نماز را تمام کند در حال میل ظاهر اینست که لازم است مشغول واجب از واجبات نماز نشود و در صورت
دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده
باشد **بلکه** هرگاه از وقت درک نماید مقداری که کفایت بکمتر فضا عدا نماید لازم است قطع نموده استیناف نماید
بعد از توجه بسمت قبله **و اما** هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک یکرکعت نماز در وقت نخواهد شد آنچه از جماعت
از متأخرین فقهاء ظاهر میشود آن است که در این صورت لازم است اتمام نماز نماید بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماید
در این صورت بجهت نفرموده اند **مخفی** نزد جمعی خلاف آن است **بلکه** لازم است قطع نماز حتی در این صورت و چونکه
مفروض این است که ما بقی از وقت کفایت یکرکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضاء اتیان نماید و اما
در جاهل بسمت قبله یا نابینا مثل کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد **مسئله** اما جاهل پس ظاهر اینست که حکم
او چنین نیست **بلکه** لازم است اعاده نماز اگرچه نماز او ما بین مشرق و مغرب بمعنی که مذکور شد واقع شده باشد **بلکه**

جاهل حکم عامد است **پس** هرگاه کسی عمداً نماز بغیر جهة قبله نموده باشد نماز او باطل است حتی با اعاده نماز با علم
آن متمکن نباشد جاهل نیز مثل او است **و اما** نابینا مناسب اینست اول بیان شود که مراد از نابینا چه چیز است تا نوف تعیین شود
بحکم آن **سیکوهم** مراد از نابینا در این مقام دو احتمال دارد **اول** آن است که مراد از نابینا علم بوده باشد **دوم** نابینا موضوع و مراد
از نابینا بحکم آن است که اول میداند که در نماز واجب است استقبال قبله **لکن** اینطلب را فراموش نموده و مراد از نابینا
موضوع آن است که اول سمت قبله را تشخیص نموده **لکن** فراموش نموده و نماز بسمت دیگر نموده با اعتقاد اینکه اینسمت
همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است **اما** نابینا بحکم **پس** این بر دو قسم میشود **یکی** آن است که در نسیان
مقصر است یعنی منشأ نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده **دوم** آن است که چنین نیست اول ظاهر اینست که حکم
که حکم آن حکم جاهل است **پس** صلوة او محکوم ببطلان است اگرچه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب **بلکه**
حکم بصحت صلوة او مشکل است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی وجوهکم
فولوا وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و در اینصورت حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد و وجه آن
از آنچه مذکور شد مشخص میشود و تفاوتی که هست آن است که در اول بجهة نسیان اثم است بخلاف ثانی **و اما** نابینا
موضوع **پس** ظاهر اینست حکم این حکم کسی است که خبط در سمت قبله نموده باشد **پس** اگر نماز او ما بین یمین و یسار
بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود
بلکه بعید نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه مذکور شود باشد بحقیقت حال در خارج وقت **پس** اعاده
صلوة و قضای آن در خارج وقت لازم بوده خواهد بود و در صورتیکه مذکور شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و کما
مذکور در اثنای نماز بوده باشد **پس** اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است میل نماید بسمت قبله و اگر
بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهة قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است **مبحث سیم** آن است که علم
بجهة قبله با امکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بمظنه میتوان نمود و طرق مظنه
مختلف است مثل مشاهده محاریب مسلمین با مقابر ایشان **لکن** در شهرها با قرای کبیره با متوسطه و اما قریه که در
آن چند نفر بوده باشد استفاده ظن از محراب مسجد یکدیگر چنین فرض بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین

پس اگر مذاهب شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است
ظن باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح بغیر قبله را تجویز مینمایند بجهت مرجع در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت
هیئت است چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد میباید مستند بآن قواعد بوده باشد و مخبر ثقه
که کل آنچه فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت به بلاد مختلفه و همه مستند
باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره در کلمات فقهاء مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است بجهت
آنکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است مدلول جمله از آن احادیث آن است که امتداد یکی
متوسط است مابین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمیتواند شد بلکه
عمل باین اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف این منعقد است پس این اخبار لا محاله محمول است در صورت
اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بآن نمودیم باین معنی که باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد در حال نماز
متوجه بآن سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف در این صورت مقتضای این اخبار اینست اگر نماز مابین مشرق و مغرب
بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که مابین مشرق و مغرب قبله است
حتی کسیکه اشتباه و خطا در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در باب تشخیص قبله حدیث موثقی است که محمد
بن مسلم از معاریف اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر و ابی جعفر کاشف اسرار الله فائق جناب امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت نموده و گفته که من سؤال کردم از احد امامین و جواب فرمودند جدی را بر پشت سر خود قرار بده
و نماز بکن و چون که راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا حمل میشود بر اینکه مراد معصومین
قبله عراق است و مراد فقهاء اگر پشت سر جنوبی است که بیان اخری مابین گفته بوده باشد مخالف است با آنچه
فقهاء ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن قرار دهند و اگر اعم از این فرض است شامل
صورت مکرره خواهد بود بلکه صورت آن است که فقهاء ذکر فرموده اند با آنچه در بیان قبله عراق
ذکر فرموده اند و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
باین نحو مرا بی خدمت با سعادت آن حضرت عرض کرد که من میروم بسفر و قبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرمودند

آیا پیشانی ستاره را که او را جدی میگویند گفت گفتم بلی فرمود تا آن ستاره را بر یمین خود قرار بده و هرگاه
در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف خود یعنی علامت قبله در راه مکه اینست که جدی را
مابین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر اینست که جدی را بر یمین خود قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست
که کجائی بوده و از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقهاء ذکر فرموده اند در بیان علامات
قبله بجهت بعد از جوع بقواعد هیئت ظاهر میشود که سمت این شخص با بلد او یا هر دو بلدی بوده باشد عرض آن
بلد زائد بوده بر عرض مکه بقلیل و طول آن بلد اکثر بوده باشد از طول مکه تا آنکه قبله آن بلد نزدیک بقبله
مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله محقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیث
است در تفسیر آیه کریمه و بالنجم هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از
فائد از باب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت نموده که فرموده که مرا از نجم در آیه شریفه جدی است بجهت آنکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود
و بر آن است بنای قبله و آن ستاره را می یابند اهل بر و بحر و امر در عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه از فقهاء
ذکر فرموده اند ظاهر است و حدیث دیگری که وارد شده باشد در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد ندیده ام
پس مرجع در آنچه فقهاء ذکر فرموده اند می باید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصافا این است انطباق آنچه ذکر
فرموده اند در بیان قبله و علامات آن بقواعد هیئت نیز کمال اشکال دارد از جمله فرموده اند اهل عراق
میباید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که از برای اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم است متوجه
شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی بر این ایراد نموده اند که کذا
می باید بنا بر این قبله عراق نقطه مغرب بوده باشد نه مابین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی اینست که گفته شود
چون بنای کعبه بنحوی که هست مربع مستطیل است بنا بر این هرگاه فرض شود خط مستقیمی از خارج شود از رکنی که
در آن منصوب است حجر الاسود بر رکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل منقسم می شود بدو مثلث یک مثلث
مثلثین محصور است مابین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است مابین رکن یمانی

ورکن مغربی و یک ضلع از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از آن
محصور است مابین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک مابین هر دو مثلث ضلعی است که محصور است مابین
رکن حجر و رکن مغربی که در هر دو مثلث است و بنابراین هرگاه کسی مواجه طرف این ضلع شد از حجر الاسود لاجرم
مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسی که مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مستقبل رکن عراقی است کما
هو المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطهٔ مغرب خواهد بود بنابراین نقطهٔ سمت قبله متوسط
مابین نقطهٔ جنوب و نقطهٔ مغرب خواهد بود بلکه یا عین نقطهٔ مغرب میباشد یا متوسط مابین نقطهٔ مغرب و نقطهٔ
شمال پس حکم باینکه عراقی می باید متوجه رکنی بشوند که در آن نصب شده حجر الاسود صحیح خواهد بود این
غالباً آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه و این مطلب اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع مابین این و میان
آنچه فرموده اند که از جمله علامت قبلهٔ اهل عراق آن است که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین قرار دهند
ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مستحسن است کسی که محاذی نقطهٔ مغرب
می ایستد لازم آید آنست که نقطهٔ مشرقی در خلف او واقع شود پس قطعاً این مفهوم از توجه رکن عراقی مراد نمی باشد
خواهد بود بلکه لازم است تصویر این نوعی شود که جمیع مابین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر و هم قرار دادن
مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطهٔ مغرب بوده باشد لازم است رکن حجر محاذی
با نقطهٔ مشرق بوده باشد پس بنابراین در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین قرار داد حقیقةً و مشرق را در جانب یسار
لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئیکه مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی
مشارق و مغارب مستحق بوده باشد لکن ظاهر همچو یکه مشاهده شد رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی
با مشرق اعتدال مابین رکن حجر و باب بیت است که تغیر از آن محسوس میشود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال
بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطهٔ قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را
بجانب یسار حقیقةً محاذات متحقق است مابین اشخاص و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد مابین رکن شامی و مقام
حضرت ابراهیم علیه السلام لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه سابق مذکور شد بلکه گاه

محاذات بعین رکن شامی می شود و اگر فاعل اعم از این بشویم چنانچه ظاهر اینست که این مراد بوده باشد
یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد عرفاً و مشرق در جانب یسار باشد که بلکه و فرض شود چنانچه عرض
بلد بیشتر است از عرض مکه طول آن زیادتر بود بلکه چنانچه مراد اینست در این صورت بسبب اختلاف در زیادتی
طول گاه هست محاذات مابین این شخص و یمین باب میشود و گاه هست محاذات مابین او و نفس باب نمیشود
و گاه هست محاذات مابین این مجسم میشود که مابین باب و رکن حجر است و گاه هست محاذات با رکن حجر میشود لکن
نه این نحو که مذکور شد و لکن بنابراین حکم بر جان بالسر مشکل است بلکه سزاوار اینست که حکم بر جان بالسر شود علی
جمیع التقادیر و حکم باینکه اهل عراقی باید متوجه برکن عراقی شوند و آن رکنی است که حجر در آن منصوب است
بحث چهارم در اینست در جایی که سمت قبله مشخص نبود و تفحص و بحث نمود مظنه هم نرساند بسببی که آن سمت قبله است
اعتماد بآن مظنه میتوان نمود مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بکرر اجتهاد موافق عدد نمازها
نیست پس اعتماد باجتهاد اول مینماید اگرچه صد نماز بعمل آورد و ظاهر اینست همین که مظنه هر سید اعتماد میتواند
نمود و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه علم داشته باشد که ثانیاً ظن
اقوی میشود در این صورت احوط بلکه در اینست که حکم بوجوب تأخیر شود و آنچه مذکور شد که حاجت بتکرر اجتهاد نیست
این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد اما هرگاه باعتبار عروض امری از امور ظن او مبدل بشک شود لازم
است اعادهٔ اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اول هر سید نمازهای سابقه آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعادهٔ نیست بخلاف
دیگر را بسمت دیگر نیز که مقتضای اجتهاد است بعمل آورد و فرق مابین موضوع این مسئله و مسئلهٔ سابق بیان شد
که اعادهٔ نماز با بقای وقت لازم بود و در اینجا لازم نیست آن است که موضوع مسئلهٔ در سابق آن بود که سمت قبله
مشخص بود این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلاً مشخص میشد و عود مینمود بهمان سمت
که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود و بعد از آن
مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق دیگر در اینجا بین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که
در اینجا ظن خطائی باشد بحث خامس آنست هرگاه مخبری اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن مخبر

با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین قرار دهند هیچ عنوان اطلاق صحیح نیست صح

عمل بآن مظنه میتوان نمود و اگر فرض شود مخبری دیگر اخبار بر خلاف آن نموده خالی از این نیست یا هر دو
مساویند در عدالت یا احدهما اوثق میباشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی هم خبر قبل از شروع در نماز است یا در اثنای
نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم می شود اول آنست که دو خبر قبل از شروع بنماز میباشد
و دو مخبر هر دو مساویند در عدالت و وثوق در اینصورت ظاهر اینست حکم این شخص حکم متحیر است در دو سمت لازم است
بهر دو سمت نماز نماید دوم آنست که هر دو خبر باز قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد
در اینقسم عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است سیم دو خبر مثل اینند و صورت آنست لکن
اخبار از مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در اینصورت آنست در صورت اوثقیت احدهما اگر اوثق مخبر اول است
نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید چه بر او بیت و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما دون یمین و یسار
است منحرف می شود در اثنای نماز آن سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی یمین یا یسار است یا مقابل
آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات
در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید یا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مخبر ثانی بمکن
تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست
و اگر اختلاف بنحو یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که
بگوئیم که اکتفاء بهمان نماز بتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب نبوده باشد پنجم و ششم مثل سیم
و چهارم است لکن اخبار مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در اینصورت اگر اختلاف ما بین دو مخبر ما بین یمین و یسار
است اعاده نماز ضرور نیست اگر مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف ما بین دو مخبر بنحو یمین
یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول در صورت مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز
نیست بلی کلامیکه هست در نماز دیگر است که بعد بیاید بعمل بیاورد و حکم آن در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت
احدهما باز اشکال نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که
اکتفاء بهمان بتواند نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن دور نیست که بگوئیم احوط

لکن با بقای وقت **بحث ششم** در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آن است پس **در اینجا** و مقام است **مقام اول**
در نماز در جوف کعبه است پس **میگوئیم** نماز در جوف کعبه با فاقله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست
و مخیر است بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه میتواند شد **بلکه** در دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیح وارد
شده که مخزن اسرار الهی جل شانه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر یک از چهار رکن بعنوان مقابل هر رکنی دو
رکعت نماز ایشان فرمودند **دوم** نماز واجبی در جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل کسیکه مقید از بیرون آمدن نبوده باشد
بی اشکال جایز است و ظاهر اینست که محل خلاف نبوده باشد **و اما** در حال اختیار پس محل خلاف است و ظاهر
که جایز بوده باشد **لکن با کراهت** **مقام ثانی** نماز در سطح کعبه است و این محل خلاف ما بین فقها است بعضی گفته
اند نماز میکند مستلقیا یعنی پشت میخوابد رو بسمت معمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی پهلو میخوابد
و نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور ما بین فقهاء و **مخالف** ما بین اقوال آن است که نماز ایستاده میکند
رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد **لکن** لازم است بعجزی ایستد در جمیع احوال
حتی در حال سجود چیزی از فضای بیت پیش روی او نبوده باشد تا در جمیع احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او
بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود آنچه مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده از جهة دار که هست و از جانب اربعه جهت
بیرون انداخته اند مسلم نبوده باشد **بحث هفتم** در بیان چیزهائیست که استقبال قبله در آنها لازم است و چند
امر است **اول** نمازهای واجب است **دوم** نماز میت است **سیم** ذبیحه است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا
منحور را بسمت قبله نگه داشتن ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح **پس** لازم نیست **چهارم** محتضر است یعنی لازم است
در حال احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال فوت بوده باشد شخص را متوجه قبله نمایند **پنجم** میت است
در حال دفن **لکن** کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز آن است که رو و سایر مقادیم
بدن را بسمت قبله نگه دارد و احتیاط در انگشتان پاها نیز چنین است یعنی در حال قیام است و در حال جلوس قرار بیابد
و اما در حال سجود مشخص است که باید بطریق بیت **بلکه** باید سجود بر سطح دایره مانع کیفیت رأس بلکه و تکه سجود بوده
که دایره مفروضه منصف ساجد بوده بدو قسم متساوی از سر و صدر و صدر و صدر و صدر و صدر نماز بوجه

از انقضاء

اخیر از نوافل است که استقبال قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است ایشان نافله بغیر سمت قبله در سفر
و حضر در حال اختیار و ضرورت تعلق شود بر روی چارپا و اجمالا ظاهر اینست که ایشان نماز نافله در جمیع احوال مذکوره
بغیر سمت قبله میتوانند نمود و در حال رکوع و سجود ایشان بسر نمایند و ایماء بجهة سجود اخفض از ایماء بجهة رکوع
باشد یعنی بجهة رکوع و سجود سر را به پایین حرکت داده میل سر بجهة سجود زیاده تر بوده باشد و لا لازم است تکبیرة
الاحرام بجانب قبله بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگر چه رعایت مهما امکن احوط
خواهد بود نحوی نماند آنچه مذکور شد ایشان نافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار
پس دو وجه است که باز استقبال قبله شرط بوده باشد پس ایشان نافله در حال وقوف متعمدا بغیر سمت قبله میتوانند نمود
لکن احوط رعایت استقبال است فصل پنجم در لباس مصلی است و در این چند مطلب است اول آنست که جایز نیست
نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد
مثل گربه و دراج و غیرها و خواه آنچه از حیوان طاهر العین میباشد نجس بوده باشد مثل بول که بر مثلا یا نجس بوده باشد
مثل شیر گربه و آب دهن آن و موی آن و سایر اجزای آن و فرقی که هست مابین بول گربه و آب دهن او آنست که بول اگر
در لباس مصلی ما دامیکه رطوبت آن باقی است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از این راه که جزء
حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و تحقق جفاف مضرتی نمیشود و ما هستند از راه نجاست و اما مثل آب
دهن راه مانعیت چون مختص است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است اینکه در صورتیکه رطوبت باقی بوده باشد
پس در صورت خشک شدن مانعی نخواهد بود تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم
یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل هر دو و یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است مراد از علم
آن است که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم آن است که عالم بوده باشد که اجزاء غیر
ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هر گاه این دانسته شد میگوییم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر
اینست که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از جهل بموضوع و جهل بحکم بوده باشد اما
در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه مبدا است که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیدانست

که جزء غیر ماکول اللحم با او است در این صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع
آن است که نمیداند این چیز را او است لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این مصور میشود بصورت
یک صورت آن است که مشتبه الحال است حکم این مذکور خواهد شد دفعه آنست که نمیداند که آن از حیوان
غیر ماکول اللحم است در این صورت ظاهر اینست که صلوة فاسد بوده باشد اعاده آن لازم باشد و اما در صورت نسیان
پس اینجا دو قسم است نظر باینکه ناسی یا موضوع است یا ناسی حکم اول مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول
اللحم با او است لکن در حال نماز فراموش کرده و نماز کرده بعد از فراغ از نماز متذکر شد ثانی ناسی حکم است در اینصورت
نیز باطل است نحوی نماند آنچه مذکور شد اعم است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعر انی چند
بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی میکن است که تفصیل داده شود در محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی
یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف ظرفی بوده باشد که در جوف
مصلی است در اینصورت حکم بفساد نماز ممکن نیست آنچه مذکور شد در صورتیست که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده
باشد و اما انسان پس بحث در اجزای آن از دو راه است اول اجزای هر شخصی است بالاضافه بخود این شخص ظاهر اینست که
نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و فائط بی عیب بوده باشد مثل موی خود آدم و ناخن و عرق و قی و آب دهن
مذی و ودی و غیر اینها پس بود اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگر چه دندان بوده باشد بنابراین
هر گاه دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در دهان خود بگذارد نماز صحیح خواهد بود و این در صورتیست که آن جزء گوشت
نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را بزند باشد و آن انگشت را با خود داشته نماز نماید در اینصورت
نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دوم آنست اجزای شخص غیر بدن بکری و این ظاهر اینست
در مثل مو و ناخن و عرق و قی و آب دهن و دماغ موجب بطلان نماز نشود و اما مثل دندان و انگشت و نحو اینها ظاهر
اینست که موجب بطلان نماز نشود و اما مثل سر اگر چه شبهه فیه بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است
لکن با طای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی نیست اگر چه شبهه در خبر بوده باشد نحوی بوده باشد که آنچه مذکور شد
در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم است در صورتیکه صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هر گاه نفس سائله نداشته باشد پس

هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و هم چنین است نجاست
خصوصاً مثل موم و عسل بنابراین شمع در جیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و از این باب است ابریشم
اجتناب از آن لازم نیست و اما در مثل جوانیکه نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد مثل بعض اقسام ماهیکه ماکول
نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزای آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله جوانیکه صاحب نفس سائله نیست صدف
است اما جوانیت صدف پس مستفاد می شود از حدیث صحیح و اما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است
مشاهده و لکن ظاهر اینست که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد بسیار مواردیکه در جوف آن میباشد
بلکه ممکن است ادعای اشتهار بین مسلمین شود در عدم اجتناب از آن و اما چیزیکه مشتبه بوده باشد بعضی مردد بوده باشد
مابین آنکه از جوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد
در این دو صورت ظاهر اینست که اجتناب لازم نبوده باشد و اما مثل شعر است که بدن یا جامه مصلی چسبیده باشد و مشتبه
باشد که آیا ماکول اللحم بوده یا از غیر ماکول اللحم ظاهر اینست که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و هم چنین است جوانیکه
مردد بوده باشد مابین آنکه از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده
باشد باز اجتناب از آن در احوال نماز لازم نیست و ظاهر اینست وجوب اجتناب از اجزای جوان غیر ماکول اللحم مختص بوده
باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة بوده باشد بلکه ثابت است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل جوانیکه
تعوذ بالله موطوء انسان بوده باشد یا حلال بوده باشد و نحو هما پس لزوم اجتناب از اجزای جوانیکه اکل گوشت آن
بوده باشد ثابت است در جمیع جوانها بنحو حرمت اکل لحم آنها ثابت باشد مگر سه چیز اول خز است اجتناب از توبیکه معمول
از پوست آن بوده باشد لازم نیست باتفاق فقهاء و هم چنین است جلد آن لکن بنابر مشهور و اقوی بعد اجتناب از پوست
و مو و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب
دوم سنجاب سیم حواصل است ابن بطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغ بزرگی است در
بلاد مغرب معروف بکل بکاف مضمومه و یای ساکنه تصریح نموده که این مرغ دو قسم است یک قسم سفید است و یکقسم
سیاه قسم سیاه آن بدبوست مو و جلد او را استعمال نمیکند و قسم سفید آن نیکو و خوشبو است طبیعت آن قلیل

و کثیر الرطوبات است و لباسی که از آن بعمل می آورند نافع است مر جنبه خانه آنرا و هم چنین نافع است مر جنبه ایست که صفرا بر آن
غالب بوده باشد بجلد معمول است که سنجاب و حواصل اگرچه از جوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال توب
از جلد و غیر آنها در نماز جایز است اگرچه اجتناب احوط است و اما اجزای دیگر این دو جوان مثل عظم و غیره چنانچه
مذکور شد پس استعمال آنها در نماز جایز نیست مطلب نهم در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از ماکول اللحم است
یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس در این سه مقام است مقام اول در میته از ماکول
اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئی است که جوهره در آن حلول نموده مثل شعر و عظم و نحو هما یا جزئی است که
جوهره در آن حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر اینست که استعمال آنها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد
خواه موتی بوده باشد که قطع نموده باشند از میته یا کنده شده باشد لکن در صورت ثانی بوجهی که از لحاظ
یا بدن شسته شود پس اجزاء ما لا تحله الحیوة از میته که ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز موجب بطلان نمیشود
مگر در صورتیکه مایع بوده باشد مثل بول و خون و شیر و نحو آنها مثل رطوبت خارجه از میته در این صورت میگوییم
هرگاه یکی از آنها برسد بدن مصلی یا لباس مصلی نماز در آن جایز نیست اگرچه یکوییم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است
لکن در این صورت تفرقه باید بشود میان شیر و غیر شیر بنابراین مایعات آن با بقای رطوبات است پس در صورت جفاف مایعات
نخواهد بود بنابراین محالج بعمل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و خون اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیوة
طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات میته نجس میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی خواهد بود از آن بعد
نجس است و اما اگر اجزائی بوده که جوهره در آنها حلول کرده باشد مثل جلد و لحم و نحو آنها پس نماز در این بلکه نماز
جایز نیست اگرچه مالا یتم الصلوة بوده باشد بلکه استعمال آنها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست مقام دوم
در اجزای میته غیر ماکول اللحمی است که طاهر العین بوده باشد حکم این از آنچه در باب مذکور شد مستفاد میشود
بلکه حکم در صورت موت اشد میشود و چه این نیز از آنچه در این مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیاء مأخوذه
منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة غیر از بول و خون و منی طاهر است پس مایعات اجزای مایعه طاهره مشروطه
خواهد بود ببقای رطوبت بنابراین در صورت تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله از آن حیوان بعد از

نماز نظر بملاقات آنها با نجاست مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد در مباحث سابقه
معلوم می شود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد
از ممات از حیث نجاست نمیباشد بلکه ما لا نفس له الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحو هما نیز نجس است بدانکه
فرقی نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه اجزای میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس
یا محمول نماینده بالصلوة بوده باشد یا نه ما یحله الحیوة بوده یا نه مگر تفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد
در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و تا عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است مطلب سیم آن است که حکم بعدم جواز استعمال
جزء حیوان بجهة جزء میته بودن در نماز و غیر نماز اما مختص است بصورتیکه علم حاصل باشد بکونه از اجزای میته
پس در صورت عدم حصول علم بآن حکم می شود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد یا جواز
استعمال مشروط بثبوت تذکیه است یا عدم ثبوت تذکیه حکم می شود بعدم جواز استعمال بیکی آن است که عالم بوده
بمیته بودن دیگری در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال جلد مرده ما بین آنکه از میته بوده باشد یا از مذکی
در نماز جائز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول بمشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم بصدور خبر
عدلین بلکه عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بلاد مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان نموده
همچنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه نموده باشد اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الاسلام
واما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جائز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان از مسلم نموده باشد
یا از عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بصدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر اثر
تصرف در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا قابچه بوده باشد و مثل اینها ظاهر اینست استعمال آن
در نماز و غیر نماز جائز بوده باشد و اما هرگاه اثر استعمال در آن نبوده باشد اگرچه مثل دباغی بوده باشد
در اینصورت استعمال آن جائز نیست مگر در صورتیکه یکی از وجوه مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون
بوده باشد ظن از هر راه که حاصل شود ظاهر اینست که کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از
بازار پس اگر اثر استعمال در آن هست مثل پوستین مثلا در دست مسلمانست در غیر از در اینصورت نیز اشکالی

جواز متابعه و استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر اثر استعمال مطلقا در آن نبوده باشد پس
اگر نظر بدبغ کنند هم رسد استعمال آن جائز خواهد بود و الا فلا اصح اول در لباس مصلی مفهمی نیست اگر
شود لباس مصلی اما خود از نباتات است مثل قطن و کتان و نحو هما یا از حیوانات شبهه در جواز آن مطلقا نیست و اگر
است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جائز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود
ما بین آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است و اگر معمول از
حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جائز است و اگر ثانی است جائز نیست
و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر اینست که
ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم
اشکالی در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر مطلب چهارم در
احکام حریر است و در آن چند بحث است اول آن است که جائز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه
در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر را و نماز در آن بعمل آورد نماز باطل خواهد
بود مگر در دو صورت که پوشیدن آن و نماز در آن بعمل آوردن جائز است اول در حال حرب یکه رایج بوده
باشد در شریعت مطهره دوم در حال ضرورت مثل برودت هوا بحدیکه در ترک لبس حریر مظنه هلاک نفس
یا حدوث مرض بوده باشد و اما لبس آن بجهة دفع شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جائز نیست مگر در
صورتیکه بحد ضرورت برسد و آنچه مذکور شد در حق مردان بود و اما نساء پس پوشیدن حریر اشکال
جائز است در حق آنها و اما نماز زنان در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قائل بعدم جواز شده لکن مشهور
و نحو در مسئله آن است که جائز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه مرحوم علامه
در منتهی توقف فرموده بحث ثانی آن است که منع از پوشیدن حریر و نماز در آن در حق مردان در صورتیست که
مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز در آن جائز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان
پوشیدن آن در حق مردان و همچنین نماز کردن آنها در آن جائز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل

بود ریسمان یا بعض از هر یک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هر ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود
مرکب از ابریشم و ریسمان یا بعکس باین نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این
صور پوشیدن مردان چنین لباس را و همچنین نماز کردن در آن جائز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست
که باید ابریشم علاوه از ریسمان بوده باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگرچه ابریشم علاوه
از ریسمان در صورت مسطور بوده باشد بعلاوه منع از پوشیدن حریر محض و از نماز در آن است پس هرگاه امتزاج
بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است عیبی نخواهد داشت و اینها در صورتیست که ابریشم ممزوج
بوده باشد بغیر ابریشم از چیزها شکه نماز در آنها جائز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و
و امثال اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در آن جائز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد
حیوان غیر ماکول اللحم باطلاق در اینصورت امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال در احوال نماز باقی است تنبیه
در حکم کج است بلکه کج در اینمقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج
و غیر کج از چیزها شکه نماز در آنها جائز نیست نماز در آن جائز نخواهد بود و اما پوشیدن در غیر حال نماز که است منع
ثابت است و گاه هست منع است تفصیل این اجمال آن است که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد
پوشیدن آن در حق مردان جائز نیست و اگر معمول از کج و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر محض العین بوده باشد پس
پوشیدن آن در غیر حال نماز جائز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد با جزئی نجس العین
مشکل است و لکن اینها در صورتیست که آن جزء مخلوط ماخوذ بوده باشد از آن حیوان غیر ماکول در حال حیوة و اما
هرگاه ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر حال نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست
و بحق نبود اما که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت است اگرچه زیر جامه
حریر بوده باشد و استر غیر حریر یا بعکس آن تنبیه آن است که حریر از موانع علیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند
جهل بموضوع یعنی بداند که این ثوب حریر است مثل اینکه در شب از جامه پوشید و نماز کرد بعد از فراغ از نماز متنبه
شد که نماز در حریر شده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نباشد اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت

شود و اما هرگاه بر عکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامه ایشان نموده باعتقاد اینکه جامه حریر نباشد بعد
فراغ از نماز متنبه شد که حریر بوده است ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است
یا ناسی بحکم ناسی موضوع ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی بحکم پس در آن تفصیل است انشاء الله
تعالی در موضوع ظاهر خواهد شد بحث پنجم آن است که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر ملبوس بوده باشد
که نماز تنها آن در آن نتوان نمود بلکه ثابت است اگرچه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا اگر بند حریر
باطل خواهد بود و همچنین است نماز در کلاه حریر لکن این صور بچند صورت می شود یکی آن است که روی و استر کلاه
هر دو حریر بوده باشد دوم آن است که روی تنها حریر بوده باشد و استر غیر حریر سیم عکس اینست یعنی استر حریر بوده باشد
و روی کلاه غیر حریر در هر یک از سه صورت که بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم آن است که بعضی از روی کلاه حریر
بوده باشد یا بعضی از استر آن حریر بوده باشد و در اینصورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر کثیر
بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز آن اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بسبیل نجات و اوفق بطریق احتیاط است
خصوصا در صورتیکه کلاه دمه دار بوده باشد و کل دمه حریر بوده باشد و اما هرگاه سر کلاه که غیر از آن در عرف عمامه
مسمی باشد حریر بوده باشد اشکال در آن کمتر است آنچه مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر است و اما
استعمال اینها یعنی بستن کمربند بکمر یا قرار دادن بند زیر جامه در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز در وقت
که تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن آن جائز نباشد اگرچه در غیر حال نماز
باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر اینست حکم بحرمت نتوان نمود پس بستن کمربند حریر در کمر و باطل
کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حال نماز جائز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق
سداد است بحث ششم در بیان مسائل متعدده متعلقه باین مقام است اول آن است حکم خنثی مشکل در اینمقام
حکم رجال است پس جائز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن در آن مسئله ثانیه آن است هرگاه فرض شود
که مکلف متمکن نبوده باشد مگر از لباس حریر و امر او مردد باشد ما بین آنکه نماز در لباس نماید یا عاری معین
اختیار ثانی پس نماز در حریر جائز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود

آنکه نماز در منجس نماید یا در جامهٔ حریر لازم است او را اختیار نماید **مسئله رابعه** واجب نیست بر ولی منع نمایند
مولی علیه را از پوشیدن حریر **بلکه** دو وجه است که تعلق ولی و مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز نبوده باشد **مسئله خامسه**
آن است لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر **پس** هرگاه لباسی مردد باشد بآنکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص
آن مشکل بوده باشد اجتناب از آن لازم است و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج است بچیزیکه نماز در آن جایز
بوده باشد یا نه **مسئله سادسه** آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است و اما راه رفتن بر فرش حریر
یا نشستن بر آن یا خوابیدن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه در اجفام قائل
بحرمت شده و فرموده است هر چیز که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن و
ضعیف است و هم چنین جایز است سوار شدن بچهارپائی که روی الان آن حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر
روی زین انداخته شود **لکن** اگر سرخ بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر بخود چیدن اگرچه اینهم مثل سابق
است ظاهر اینست که حکم حرمت نتوان نمود **لکن** احوط اجتناب است و اما در حال نماز **پس** جایز نیست **مسئله سابعه**
حریر محمول **بدانکه** حمل حریر در غیر حال نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز **پس** ظاهر اینست که موجب بطلان نماز
نشود اگرچه جامهٔ دوخته بوده باشد **مسئله ثامنه** لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف او حریر بوده باشد
بدانکه پوشیدن چنین لباسی اشکال جایز است اما نماز در آن باز ظاهر اینست که جایز بوده باشد و مراد بکفوف
سجاف آن است **لکن** چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است جامه که قطعات از ابریشم دوخته شده
خواه در اطراف جامه بوده باشد یا عدم بل بظاهر مثل اطراف بدن عربی یا چوخا یا لباسی یا بل بظاهر مثل آنکه از ابریشم که
متفاوت است در صحه قیام میکذارند و هم چنین سر آستین و مثل اینست تکمه ابریشم که در صحه با سر آستین میدوزند **مجلا**
جمیع اینها بسبب نماز با صحه اینها صحیح است و هم چنین است بند حریر که بقیا میدوزند آن نیز بسبب است **مطلب پنجم**
در حکم نماز در طلا است **بدانکه** بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامهٔ طلا که از مفتول طلا بافته شده باشد
خواه کل ثوب از آن مفتول بافته شده باشد یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیزیکه پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد
اینکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان و پشم و غیرها و هم چنین نماز در چنین لباس باطل است تفصیل مسئله

آن است که مسئله متصور بچند صورت می شود **اول** آن است که کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا **دوم** آن است
که لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم **سیم** آن است که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره
چهارم آن است که بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان **ظاهر** اینست که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل
بوده باشد **بلکه** پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد
مجموع آن از مفتول نقره یا آنکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم **دوم** پوشیدن آن و هم چنین نماز
در آن جایز است **پس** نماز در جامهٔ طلا باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز
در آن جایز نبوده باشد مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در آن جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان
و نحو آنها و این اعم است از اینکه عورت مستور بلباس ریسمان بوده باشد **لکن** لباس طلا را یا لباس ممزوج بطلا
فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود اینها در صورتیست که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده
باشد ظاهر اینست که تامل در بطلان نماز در مثل بند زیر جامه و کمربند و غیر اینها نبوده باشد و اما انگشتر طلا
پس اشکال اینست در اینکه در حق مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز در صورتیکه انگشتر طلا
در دست او بوده باشد اگرچه محل کلام است **لکن** ظاهر اینست که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا و چنین
و هم چنین است آنچه منسوج از مفتول طلا و اسجاف نمودن **پس** مثل این استعمال نیز جایز نیست و در وجه بطلان
نماز نیز بشود و اما افراش طلا و جلوس بر فرش طلا در وجه آنها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در
صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا را روکش آن نموده باشند
اگرچه حکم صریح بحرمت و بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست **لکن** احتیاط شدید در اجتناب از آن است خصوص
در نماز بوده باشد یا بنا بر احتیاط از نماز و اما حمل طلا یا خود داشتن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد
مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک **بلکه** یا چه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد خصوص
بطلان نماز نمیشود بنا بر این منع در صورتیست که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزء ملبوس **پس** طلای محمول مثل حریر
محمول است موجب بطلان نماز نیست **بحثی** نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا

طلا بوده باشد یا نه **پس** اگر فرض شود عورت مستور بلباس

ندارد بپوشیدن لباس از طلا و نماز کردن در آن و بنجاوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن و نه بر روی آن داخل
بدانکه مناسب در اینمقام اینست که گفته شود چیزهائیکه معهود است بجهة پا بر سه قسم است اول آن است که سائر
پا بیت مثل نعلین اینقسم بی اشکال نماز در آن جایز است دوم آن است که سائر پشت پا است تا مفصل و چیزی از
ساق را نپوشاند مثل چکمه و جوراب یکه ساق او بلند بوده باشد اینقسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنابر این
کسی که چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز میتواند نمود پس کندن چکمه بجهة نماز لازم نیست قسم سیم
آن است که سائر پشت قدم هست لکن سائر چیزی از ساق نیست مثل جوراب یکه ساق او کوتاه بوده باشد و مثل اینچه
متعارف است در میان زنان که تعبیر از آن به نیم ساق میکنند اینقسم علی خلاف ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم
فرموده اند بر اینکه نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف
آن است لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه
فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در این صورت ظاهر اینست که حاجت باعاده نداشته باشد مطلب ششم
آن است که مانع نماز در لباس ذاتی است یا عارضی اول مثل حریر و طلا و نحو آنها ثانی مثل پوست حیوان ماکول اللحم در
صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهة اینکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست آن است که باعث آن عدم تذکیه
است و این قبیل است سائر پشت قدم یا بوده باشد لکن سائر چیزی از ساق بوده بنابر قول بعدم جواز نماز در آن
کاهست و حیثیتا هم جمع می شوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد
و مانع ذاتی کاهست مانع است مطلقا خواه در حد خود بوده باشد یا نه مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز
نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آن است که مانعیت آن مختص است بمردان و در حق زنان نماز در آن جایز
است مثل حریر و طلا چنانچه ذکر شد و مانع عرضی نیز دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی است قسم آن است که مانعیت آن
مختص است در حق زنان مثل لباسی که حاجب عاورای خود نبوده باشد در صورتیکه اقتصار بآن نماید و قبل و دبر مستور
بچیزی دیگر بوده باشد دوم آن است که مانعیت آن مشترک است میان زن و مرد و این چند است یکی مغصوبیت
لباس است کلام در اینمقام در بیان اینمطلب است بدانکه لازم است در لباسی که مکلف در آن نماز میکند منفعت آن

آن لباس مملوک او بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک آن مصالحه
نموده باشد یا مالک بوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که اینشخص مالک منفعت او نبوده
باشد یا ماذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم
است اول اذن صریح است دوم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اول صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید
که ماذون هستی که نماز در این لباس بنمائی یا بوده باشی یا مطلق است بنحوی که شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرفی که
خواسته باشی در این لباس بوده باشی ماذون هستی کلا بدانکه در اینمقام هست اینست که معتبر در اذن صریح آن است که تمام
علم برضای مالک بوده باشد یا خبر بحصول حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیانش مطلب مقتضی اینست که گفته شود قول
مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در اینجامه من نماز کرده باشی یا مفید علم برضای او است در این تصرف یا نه در صورت
اول تشکیکی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از این نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در تصرف در آن
مثل اینکه از قرائن احوال شخص میشود که اینکلام از راه خوف از او صادر شده یا بر وجه مانده در اینصورت شبهه در عدم
جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد با اینحال نماز عاصی و مبطلان خواهد بود یا مفید علم برضا و عدم رضا
هیچیک حاصل نیست در اینصورت نیز ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس در اینصورت نیز اگر لباس نماز
نماید نماز باطل خواهد بود سیم آن است اینکلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای
او هست اینقسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود در خبر مطالبه در اینمقام مناسب است
که تنبیه بر آن شود آن است که داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم اول مالک در
اعتقاد بحقوق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیکی در جواز تصرف و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالی
در هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک در نماز در آن جامه اینست که معتقد این بود که این شخص
صالح و عادل میباشد یا معتقد این بود که اینشخص صدیق او میباشد در اینصورت اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد
یعنی چنانچه اینشخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باین سبب اذن در نماز در جامه خود داده و مأذون
باعتقاد خود متصف باین صفات نباشد مشخص است اشکالی در جواز تصرف و نماز در آن در اینحال نیست و اما اگر

نیست این منصور بچند صورت میشود اول آن است مظنه بعدم رضای مالک دارد دوم آن است که لحن برضا و عدم رضا هیچیک ع

هست در اینست که مأذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند
داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن او نیست و در واقع اینشخص میداند که فاسق و دشمن اوست
پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدیق بودن آن است با او و خود عالم است اینکه از اعادی اوست پس انتفای علت
مقتضی انتفای معلول است پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان وجه اشکال است جواب از این اینست که انتفای
علت اگرچه مستلزم انتفای معلول هست لکن مسلم نداریم که در اینمقام علت منتفی بوده باشد بجهة آنکه علت اذن در اعتقاد
مالک است بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد محقق است مجملا تصرف در مال مالک تابع علم متصرف
است برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت آن
و مفروض اینست که این اعتقاد محقق است پس علم برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که ظهور این اعتقاد شده
باینطور که مالک مطلع شد بر فسق اینشخص در اینصورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود انتفای علت
مستلزم انتفای معلول است پس عالم بعدم رضا در تصرف خواهد بود پس تصرف در اینحال جایز نخواهد بود
تحقیق حال در امثال مقام مقتضی اینست که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از عالم بعواقب امور است یا از نفس آن فعل
در اینصورت در حق کسی که عالم است بعدم اتصاف خود بآن صفت تصرف او در آنچیزی که مشروط بتحقق آن صفت است
جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در اینوقت واقع و نفس الامر خواهد بود از اینقبیل است آیه شریفه انما الصدقات
للفقراء الی آخر پس صدقات بمقتضای آیه شریفه مختص بفقرا است در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم فقر خود
بوده باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و همچنین است خمس که خلاق عالم
جل شانه بجهت فقرا از سادات مقرر فرموده پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن
فقیر نیست تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر دوم است یعنی اعتبار
صفت مخصوصه در امری از غیر عالم بعواقب امور است در اینصورت خالی از این نیست یا کلام بنحوی است که
که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس در غایت آن لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثلا
مالک بگوید من راضیم تصرف در مال من بکند کسی که صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسی که

الامر از اعادی اوست تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که او از اصدقا
اوست مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین
بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را از اصدقای خود میداند یا از دشمنان نیست که تصرف نتواند نمود مگر بنا
بر تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو راضیم که تو تصرف در این لباس من نمایی
بعلت آنکه تو از اصدقای منی تصرف او در آن لباس جایز خواهد بود اگرچه اینشخص خود را از اعادی مالک داند
مسئله اگر چنین است لکن فهمیدن آن محتاج است بتأمل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل الاوه علی
فاطمة الانام و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که حکم در صورت منع مثل اینکه مالک میگوید بکسی که من راضی نیستم
باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت آنکه تو دشمن منی و فرض شود که اینشخص از اصدقای اوست در این
صورت میگوییم تصرف اینشخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند باعتقاد اوست که او را دشمن میداند
پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او مستند بچیزی که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید راضی
نیستم هر کس که دشمن من است تصرف در لباس من نماید یا میگوید اینشخص که دوست اوست در واقع تصرف در آن
لباس نماید با آخر نظر باینکه مفروض اینست مالک اینشخص بخصوصه را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود
نظر باعتقاد او ظاهر آنست پس تصرف در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه واقع دوست او هم باشد
و اینصورت نیست که مشخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق اینشخص اینست که از اعادی اوست و اما هرگاه اعتقاد
مالک در حق اینشخص مشخص نبوده باشد بی اشکال منع منصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر
میشود رضا بالاضافه بدوست او و مفروض اینست که اینشخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود
و اما هرگاه القای کلام بنوعی نماید که مظهر و معلن از واقع و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس که دشمن
من بوده باشد در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین کسی که مالک معتقد این هست که دشمن اوست
و لکن در واقع و نفس الامر از اصدقای اوست تصرف در لباس او مجوز خواهد بود مگر بنا بر احتمالی که سابقا
اشاره بآن شد فهمیدن حق مطلب محتاج بتأمل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در بیان اذن صریح بود

چنین باشد که حکم تابع چنین است
یا بنا بر آنکه در واقع چنین بوده باشد
اینصورت یا اگر حکم چنین باشد که مالک قول او را
ع

واما اذن نحوی پس آن استفاده رضای مالک است در تصرف فاعل باخبار رصد و اذن از مالک در تصرف فی ذاته
این کاهست نسبت بمتصرف واحد است بالاضافه بانواع تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است مختلف بنحوی
اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی که من راضیم تو این لباس را استعمال نمائی در وقت نماز و مانند آن
میشود رضای او در آن لباس در حین نماز کردن و هکذا دوم مثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال لباس
نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن این لباس در حق دوست او یا انکه نسبت بفاسقی گوید
که اجامه را بپوشد در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این استعمال در حق شخص صالح مقدس و اما اذن
شاهد حال پس آن اذنیست که استفاده میشود بملاحظه ارتباطیکه بین مالک و متصرف میباشد و بعبارة اخری اذن شاهد
حال اذنی است که حاصل میشود بجهة متصرف بملاحظه حال مالک یا خود و کاهست کفایت میکند در حصول اذن
معرفت اسلام مالک اگرچه بخصوصیه مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد
مالک این صحرا مسلمان است حال آن مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن صحرا
بوده باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد چه اذن و لب در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک هست کفایت میکند
و اما بیقدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباط اتم از ایمقدار
مذکور مثل صالح مالک یا اصلاف او یا اقربا او یا متصرف پس هر تصرفیکه اسلام مفید اذن او هست صلاح
طرفین مفید آن هست بعلاوه و هکذا هر تصرفیکه صالح طرفین من غیر فرق تحصیل بان است بعلاوه و ظاهر اینست
معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقهاء اینست
برضای مالک را کافی میدانند سیم کاهست تعارض میشود مابین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضا است
و حال ناطق بر خلاف آن پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میگوید راضیم که در این لباس من
نماز بعمل آورده باشی و حال او شهادت بر خلاف آن مثل اینکه استقبال اذاء خوف است یا از اقبراء است که بر وی در ماده
مشخص است که در اینصورت عمل بمقتضای حال است و اعتنائی بقول در اینوقت که معروض شده نیست و همچنین
هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده باشد و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است و بسا

از اوقات است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی اظهار میکند یا بخانه ما و حال او شهادت میدهد
که اظهار او قلبا نیست بلکه من باب تعارف است و ظاهر میشود که قلبا راضی یا مطلب نیست عمل بمقتضای قول در اینصورت
نمیتوان نمود مطلب هفتم هرگاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت او نبوده باشد و ماذون نیز نبوده باشد نه باذن
و نه باذن نحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت اگر عمدا بوده باشد اثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و
اگر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست یا ناهی موضوع بوده یا ناهی حکم اما ناهی موضوع مثل اینکه میداند این
ثوب مملوک او نیست و همچنین ماذون از جانب مالک آن نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت پوشیدن آن
و نماز کردن در آن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن
لازم نبوده باشد اگرچه متذکر بمجرد حال شود در وقت نماز و اما ناهی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس
مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مساعدت در ضبط آن نموده تا فراموش
نمود در اینصورت ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده آن لازم بوده باشد و اگر این نسیان مستند بتقصیر او نبوده باشد
مثل اینکه داخل بالمیرة شد و بدون انکه قصد او مساعدت در این بوده باشد با انکه مکروه متذکر ایجکم بود بنحوی که مطمئن
شد که از خاطر محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسید محو شد با عدم تقصیر در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح
بوده اعاده آن لازم نبوده باشد اگرچه اعاده اقرب باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اگر جاهل بموضوع
بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورده باعتقاد اینکه لباس از خود اوست یا ماذون بوده است در تصرف در آن یا انکه
او را ماذون نموده که نماز در این لباس نماید بادعای انکه اجامه از اوست یا انکه اکفاء همان دو الید بوده او نموده نماز
در آن لباس بعمل آورد ظاهر اینست در جمیع این صور نماز صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت
در اثنای وقت مطلب هشتم هرگاه مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز کردن در آن ثوب پس این اذن بالنسبه
غاصب میباشد بالاضافه بخود غاصب یا مطلق خواهد بود اول آن است تالی لباس کسی را غصب نمود بشخصی و داد
آن لباس همان شخص معین را ماذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت بی اشکال نماز آن شخص در آن جایز و
بیعیب خواهد بود خواه این اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن نحوی یا شاهد حال هر یک که بوده باشد

کفایت میکند در حکم بعضی نماز مختص است این حکم مختص بماذون است پس در حق غیر ماذون محقق نیست
دوم آن است که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در این صورت نماز غاصب در این
مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه آثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اگر اذن مختص نماز بوده باشد و کاهی
اذن فحوی در حق غیر غاصب محقق میشود بنابر اینکه هرگاه مالک راضی بوده باشد نماز غاصب را در آن پس رضای او
نماز دیگران در آن لباس بطریق اولی خواهد بود سیم آن است که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق یا عموم بوده
در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت
انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب مجملا مناط در نماز در لباس غیر محقق اذن از مالک است در حق هر کس که محقق شد
بی اشکال است اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده باشد
بنابراین فرقی ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب اینست که غاصب مغصوب مالک است
و رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است مطلب نهم واجب است بر زن ستر عورتین در حال
نماز و هم چنین در غیر حال نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستر آن بر زن
واجب است در نماز بنابر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد
از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غائط است پس عانه که عبارت از محل روییدن مو است فوق ذکر از عورت نیست
و هم چنین است مجاز که عبارت است از ما بین ذکر و مخرج و هم چنین است دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت
مراد آن است که عورت عبارت است از ناف تا زانو و قول سیم مثل بیست و دیگر بدایه لکن خلافی نیست در ظاهر یعنی عورت عبارت
است از ناف تا ساق و این دو قول ضعیف است بخفی نماند چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط
صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا
جهلا پس اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد
یعنی جهل است که عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرده که عورت او منکشف است یا که عورت را پوشانیده
یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرده که ستر عورتین در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود

و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیداند آن است که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت
او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده
باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما عورت زن که ستر آن در نماز
لازم است پس زن یا حر است یا امه یعنی آزاد است یا کنیز پس اگر حر بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در
نماز بپوشاند مگر رو و دو کف و دو قدم بنابر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از زن که ستر آن بر زن در حال
نماز لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداری است که شستن آن در وضوء واجب است پس علاوه بر این مقدار
لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقدار یکه غسل آن در وضوء لازم است مزاحم المقدمه پوشانیده شود
تا ستر آنچه لازم است محقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند
و اما گفت پس ظاهر اینست که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابراین
باید چیزی از ما بین زند پوشانیده شود تا مشخص شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم اینست پشت و کف
نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس بنابراین معتقد
مکشوف بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در وقت مذکور شد قلیل ما بین شراک مفصل را بپوشاند
مطلق شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب
پا که عبارت از پاشنه بوده باشد لازم نیست و اما بطن قدم پس نظر باینکه در حال قیام آن مستور است پس ملاصق آن بزمین
و در حال سجود مستور است بجامه که زن پوشیده است و هم چنین در حال جلوس مستور است بجامه و در بعض اعضای زن بنابراین
ثمر چندانی ندارد که گفته شود کشف آن مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چونکه متعارف و معهود اینست که
باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس اخبار مفهوم اینست که بطریق متعارف و معهود معمول داشته شود
و فرقی در آنچه مذکور شد نمیباشد ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود که احدی در آنجا نبوده باشد لازم است
رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در آنجا
نخواهد نمود باز لازم است آن مقدار که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال بآن نماید کلا او بعضا نماز باطل

خواهد اگرچه قاطع باشد که احدی در آن مکان مرور نخواهد نمود بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد گاهی اینمقدار
که مستثنی شده نیز لازم میشود که پوشانیده باشد و اما هرگاه تخلف نماید یعنی با وجود ناظر نامحرمی که ستر بطلان لازم نمیشود
و در آنصورت شاید نماز کند ظاهر اینست که نماز او باطل نبوده باشد اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت آثم میباشد آنچه
مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول ثانی آن است که ستر رأس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه بعضی
سر مستور نبوده نماز بعمل آورد نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل این است که ستر جمیع
اجزای بدن بر زن در حال نماز لازم است اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه دیگر ناشناخته
اند پس ظاهر کلام آن بعض اینست که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و وجه بوده باشد مگر مقدار
از پیشانی که آن حین سجده مستحق میشود ستر اینمقدار واجب نیست و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت این مهم امکان
و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر و گردن آن بعلاوه دو کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح
اگرچه مجموع سر و گردن آن منکشف بوده باشد و همچنین است در خنثی مشکل مقصود اینست صحت نماز کنیز موقوف
رأس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز او صحیح است لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بر وجوب آن ضعیف
است مثل اینحال حرمت در کلام شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه محل خود بیان نموده ایم تنبیه واجبات در حق
مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود عمداً بوده باشد یا نسیاناً
بتفصیلی که بیان شد و اما بالجهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه مثلاً نمیداند که گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد
ظاهر اینست که در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد فرقی در اینباب مابین مرد و زن نمیباشد پس در
نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد و اینها در صورتیست که مذکر شد در صورت نسیان
یا عالم شد در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این در صورت جهل است یا صورت نسیان
پس در اینجا دو مقام است اول آن است که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بود و در اثنای نماز عالم شد بحیث حال
این قسم بچند قسم میشود بجهت اینکه بعد از علم بحیث حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحویکه مستلزم فعل منافی
نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت تمکن این در سعه وقت است

یا در ضیق وقت اول آن است که بعد از علم بحیث حال متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد
در اینصورت بعد از علم بحیث حال متمکن بوده باشد از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در این صورت
بعد از علم بحیث حال و قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده باشد و در صورت عدم مباشرت تا فصلی
متخلل شد مابین علم بحیث حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحیث حال شد و مباشر فعلی از افعال صلوة
نشد و فصل هم متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح
خواهد بود و در اینصورت در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال نشده باشد باز نماز صحیح بوده باشد
و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در این صورت نماز او باطل است دوم آن است که بعد
از علم بحیث حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی بوده باشد در اینصورت با وقت ضیق است بنحویکه
اگر نماز را قطع نماید و بتحصیل ساتر نماید متمکن از دو رکعت از نماز در وقت باشد عورت نخواهد بود با موسع است در صورت
اول لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفاء نماید در رکوع و سجود باتمام بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه
لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید سیم آن است که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگرچه
قطع کردن نماز بوده باشد در اینصورت قطع نماز جائز نیست بلکه لازم است بهمان حال نماز را اتمام نماید لکن در رکوع و
سجود چنانچه مذکور شد اکتفاء نماید باتمامی بدل هر یک و فرقی در اینحال مابین ضیق وقت و سعه آن نمیباشد و در
صورت امن از ناظر محترم ایشان نماز نماید در حال قیام و در صورت عدم امن ایشان بنماز نماید جالساً در اینصورت و در صورت
سابقه که نماز را ایستاده ایشان بنماید در صورت امن از ناظر الحاصله در دین مقتضی اینست که در ستر از عورت بکوشد مقام دوم
نسیان است یعنی عالم بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ نماز فراموش کرده و در اثنای نماز متذکر شد در اینصورت اگر متمکن
از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز نماید بعد از ستر عورت استیناف نماز
نماید و ظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد اگرچه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از
تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جائز نیست لکن نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بعد رکوع
و سجود اکتفاء نماید باتمام بدل و در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز

متمکن از ستر عورت بوده بنحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن
از ستر عورت باین نحو نبوده باشد همان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از نظر و نشسته در صورت عدم امن
وضع بدن بر عورت و اتمام بر سجده رکوع و سجود مثلک ظاهر آن است که شرطیت ستر عورت مختص بقرائت نیست بلکه عام است خواه
صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله یعنی شرطیت ستر در ناظر آن است که با عدم آن ناظر باطل است و دور نیست با علم و شعور
نیز بوده باشد و همچنین ظاهر اینست شرطیت ستر عورت مختص نیست بقرائت بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه مثل
جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامیکه هست در اینست که نماز میت هم مثل سایر صلوات است در این باب پس هرگاه کسی خواهد
که نماز میت نماید عورت او مستور نبوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شیخ شهید و محقق ثانی
رفع الله درجهما چنین فرموده اند تنها در نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابراین در صورت
امن از ناظر با تمکن از ستر عورت هرگاه ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود و اگر این در صورت امن از وجود ناظر است و اما
هرگاه این از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود باشد در اینصورت محل اشکال است که تفصیل داده شود ما بین اینکه متمکن از ستر بوده یا
نبوده باشد پس اگر متمکن از ستر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده با وجود ناظر همان حالت ایشان بنماز میت نموده ظاهر اینست
در اینصورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از ستر نبوده باشد در اینصورت با وجود ناظر ایشان بنماز میت نماز باطل
ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه در اینصورت نماز ایستاده مامور به نیست نظر باینحال انفکاک فیما بین
پس در این صورت متعین است که نماز بر ایشان نشسته بعمل آورد پس صلوة قائما مامور به در اینحال نخواهد بود بحق نماز میت در صورت
که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد اگرچه بوضع دست بر قبل بوده باشد مثل کسی فرض شود مقطوع الید بوده باشد
اما هرگاه متمکن از وضع بدن بر قبل بوده باشد در اینصورت از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است وضع
بدن بر قبل نماید و در مستور است بچیزی که بعد از آن از دو طرف دایر نماز مثل رکوع و سجود نیست تا انحناء باعث
کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است نماز ایستاده ایشان نماید با وضع بدن بر قبل متحقق شد که این در صورت وجود
ناظر است و اما در صورت انتفاء ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند از ستر عورت نموده ایشان نماز با مکشوفیت عورت نموده
باشد چنانکه بیان شد بدانکه آنچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ستر لازم است ترک نماز ایستاده نموده ایشان

نماید بنماز نشسته اند در صورتیست که کسی در آنجا نبوده باشد که بتواند ایشان بنماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه
باشد که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد یا اجزاء همان نماز میتوان نمود یا لازم است انکه که متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد
ایشان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق مکلف عینا بلکه کفائی
هر کس چند در خود ایشان بمکلف بوده باشد بلکه واجب کفائی است مفروض اینست نماز میتوانند واجب میباشد نماز ایستاده است
در صورت عجز مکلفین با هم از نماز ایستاده و تأمل نیست در جواز ایشان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و دیگران
اجزاء بآن میتوانند نمود و اما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از ایشان بآن نماز قائما بوده باشد و بعضی متمکن نبوده باشد و هر آن
عالم بحال دیگری بوده باشد در اینصورت اکتفاء نمودن کسی که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسی که ایشان نماز
نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب کفائی در صورت تجاوز است که دیگری اقدام بآن نماید و مفروض است
که ایشان بنماز ایستاده نشسته است با تمکن از آن پس لازم است در حق متمکن از قیام ایشان بنماز قائما نموده باشد بنابراین مجوز
ایشان بنماز جالسا در حق کسی که متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورت که مفروض اینست دیگری متمکن از نماز ایستاده
میباشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض اینست که ایشان با تمکن
است پس با امکان ایشان بان ایستاده عدول از قیام بجلوس بصورت است اگرچه اینشخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده
نبوده باشد ولکن چونکه مطلوبیت بحق متعلق است بلکه کفائی است و مطلوب شارع بنحوی که مطلوب بوده ایشان بآن بدون حق
در دیگری ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و همین قدر کفایت میکند
در حکم بعدم جواز آن و هو المطلوب مطلب آخر مهم در مسائل متفرقه مناسب در این مقام است مسئله اول ستر عورت چنانچه
واجبات در صلوة واجبات در اجزاء غیر از نماز و اما لازم آن در سجده سهو معلوم نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده
سهو لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت صحیح خواهد بود و همچنین است سجده شکر و سجود تلاوت
مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجبات در نماز خواه ناظری در آنجا بوده باشد یا نه بلکه در بسیاری در مکانی بوده
باشد که قاطع باشد که نماز ناظری در آنجا نخواهد هرسید با ستر عورت لازم است کلامیکه هست در اینست که
بچه نحو متحقق میشود پس میگوئیم ستر عورت باین نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری در آنمکان بوده باشد

روی بر منحنی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف روی بر عورت متحقق نشود و این متحقق می شود بستر عورت از پیش و عیب
اما جانب راست و جانب چپ پس مستور بر آن است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابر این هرگاه این معنی متحقق شد بهر یک
شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعض حالات نماز رو بسوی نسبت بخود متصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن
تنها بعمل آورد در این صورت در حال میل برکوع گاهست روی بر عورت نسبت بخود متحقق می شود ظاهر اینست مثل این نقص صحت
نماز نبوده باشد مجملا ستر عورت از تحت لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود کسی ایشان بنماز نماز آورد بالای سقف دارای
سوراخی باشد بحیث و این شخص را بهاد بر دو طرف سوراخ بگذارد و در بحث شخصی بوده باشد هرگاه نظر بالا نماید عورت او را
ببیند در این صورت دور نیست که ستر از تحت نیز واجب بوده باشد مسئله الثانیه لازم است رعایت ترتیب مابین ثوب و گاه و گل
پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر عورت بمثل گاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن جایز است ستر
عورت نماید بگاه بلکه با امکان ستر بگاه و تعاطی آن لازم است و عدول از آن و نماز عاری جایز نیست و لازم است تقدیم
گاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گاه و برگ درخت نبوده باشد در این وقت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط
اینست اینقدر بمالد که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن و قوف نماز برهنه نتواند بعمل آورد بهمین نحو
که مذکور شد بلکه نماز عاری در صورت مفروضه معین است یعنی جایز نیست تاخیر بدن نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه
لازم است رعایت وقت نماز و در کیفیت نماز در این وقت اگرچه خلاف بسیاری هست میان فقهاء لکن ظاهر اینست نماز را
بعمل آورد در صورتیکه از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورت عدم امن و علی التقدیر جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف
بلکه معین است ایمای بسر بدل هر یک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد ایمای بجبهه بسجود سر را بیشتر باید نمود
ظاهر اینست در صورت ایمای بجبهه سجود لازم نبوده باشد بلند نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا پیشانی را بر شیء سجود
گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا بغیر یا بخود یکی بحکم منحنی نماند مراد بناظر یکه در این مقام موجب عدول است از قیام
بجلوس ناظری است که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در آنجا نبوده باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد
مثل زنی که بالفعل در این صورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد و ظاهر اینست
که چنین بوده باشد اگرچه شخص کوری در آن مکان بوده باشد پس نماز در این صورت با ایستاده خواهد بود مسئله الثالثه

ظاهر اینست که لازم نبوده باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد و نماز کند
اگرچه رعایت این امر از باب احتیاط است و نحو بطریق نماز است منحنی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست
بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد که
دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده باشد پس هر ید را از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشستن
اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است مسئله الرابعه واجب است
بر فاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت باینه اینمسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است که متمکن از
ساتر خواهد شد اگرچه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت در این صورت بیاشکال تاخیر لازم نیست بلکه عکس چنان تاخیر نیز ممکن نیست
بلکه اداء و الاء بر غایت فیست اول وقت مقتضی چنان مسارعت است صورت ثانیه مقابل آن است یعنی عالم هست که تاخیر
متمکن از ساتر خواهد شد در این وقت ظاهر اینست که تاخیر لازم بوده باشد صورت ثالثه آن است که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از آن
هیچ یک نیست در این صورت نیز ظاهر اینست که تاخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا خیر لکن احوط
در صورت ظن بتمکن تاخیر است مسئله الخامسه لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند نماز افرادی ایشان نمایند بلکه چنانچه
است افرادی جایز است جماعت و قول بانکار جماعت در این مقام ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست بلکه یکی هست انسب
از اطباق فقهاء بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز آنها نشسته بوده باشد و بر امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود خلاف
کرده اند در حق ماموم که آیا ماموم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود باید ایما نماید یا آنکه خیر بلکه لازم است که رکوع و سجود
نماید ظاهر اول است پس فرقی در این باب مابین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام می ایستد در وسط ماموم بنحو یکه زانوی امام مقدم بر زانوی
ماموم بوده باشد اشکالیکه در این مقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در ما نحن فیه اینست که با تمکن از نماز ایستاده نماز
باید جایز نباشد و بجهت جماعت در این مسئله منافی آن است توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسی که متمکن از ساتر نبوده باشد
در صورت امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان بنماز نشسته بنحوی
باشد و در ما نحن فیه این اشخاصیکه متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک در شوند از یکدیگر بحد یکه ایمن شوند از وجود ناظر
ایستاده میتوانند نمود و هرگاه نماز را جماعت نمایند در این صورت هر یک نسبت بدیگری ناظر است بهمین لازم است که نماز را

نشستن بعمل آورده باشد پس فی الجمله تجویز جماعت در این مقام راجح ظاهر میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن
از قیام ایستاده و جواب از اشکال در این مقام آن است که این استبعادی است در مقابل نص اعتنائی بآن نیست چه
ثمری که بر نماز نشسته بجماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از ثمری که مترتب میشود بنماز ایستاده منفرد با آنکه میتوان گفت
شدن هر یک از دو کسری مستلزم این نبوده باشد که این باشد آن شخص از وجود ناظر علی منع است **مسئله هفتم** در صورت
جماعت در ماعز فیه ظاهر این است که لازم بوده باشد که فاطبه ثانیه موتمین در یک صف بایستند تعدد صفوف جائز نبوده باشد
و این از نص در این مطلب ادعای نفی خلاف نموده **مسئله هشتم** آیا جائز است کسی که عورت او مستور بوده باشد اقتدا نماید
بچنین امامی اگرچه تجویز این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود **لکن** بمسلم از این است که تجویز شود اقتدای قائم بطاق
بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العورة متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز این صورت
بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام نبوده باشد **لکن** متمکن از رکوع و سجود بوده باشد در این صورت دو وجه است
که بگوئیم باز اقتدای جائز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایماء بوده باشد و در رکوع و سجود این بطریق متعارف
اشکال دیگری که در این مقام میتوان نمود آن است که بیان شد نماز بگوئیم متمکن از ستر عورتین نیست در صورت امن
از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است
که با ایماء بوده باشد شخص است بعد دل از رکوع و سجود متعارف با ایماء بجهة عدم ظهور عورت است که عبارت از
بوده باشد تمامت این موقوف بر این است که اغتنا بجهة هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد و این
نیست چه ممکن است اغتنا بجهة رکوع و سجود بانضمام اجزای بنحوی که مخرج ظاهر نشود و بر فرض عدم امکان در سجود
در امکان این در رکوع نمیباشد **پس** میباید تقدم شود مابین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود در رکوع بطریق متعارف
بوده باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این نیز همان است که این استبعادی است در مقابل نص صریح از نص چنین ظاهر میشود
که احتمال بروز مخرج را شارع بجوز عدول از رکوع بایماء مقرر نموده است **مسئله نهم** ظاهر این است که آنچه مذکور شد
غیر متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر ایشان نماز بنماید نشسته اند در صورتیکه ناظر از جمله کسی بوده باشد
که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است ولکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست

مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز اوست ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده باشد
عدول از قیام بجلوس در این صورت جائز نبوده باشد و همچنین هرگاه فرض شود که این شخص امر از ناظر نیست **لکن**
لکن در جانب خلف این شخص باشد و مظهر این است فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد باین نحو که آمده باشد
بجائیکه قبل رجوع او شود در چنین صورت باز ظاهر این است که نماز ایستاده متعین بوده باشد عدول از قیام بجلوس در این شخص
در چنین حال ظاهر این است که جائز نبوده باشد **مسئله دهم** آیا است هرگاه متمکن شد از چیزیکه بآن کفایت ستر بکند از دو چیز
بنماید آیا لازم است ستر قبل را بآن نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن ایمان بنماید
با رکوع و سجود نظر باینکه امر ایماء بدل رکوع و سجود در حدیث صحیح معلل است بدو وجه ظهور دبر پس هرگاه
رکوع یا سر دبر بیان شود علت عدول از رکوع و سجود ایماء منتفی میشود انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس در چنین صورت
رکوع و سجود متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه امر بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز
بنماید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته بنماید باز با رکوع و سجود **لکن** در صورت امن از ناظر که نماز ایستاده است آنچه
مذکور شد متعین است **و اما** در صورت عدم امن از ناظر چنین نماز نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل از ستر نماید باین
نماز ایستاده خواهد بود **لکن** نماز با رکوع و سجود میباشد و در صورت مستور بودن دبر نماز در حال امن از ناظر ایستاده است
با رکوع و سجود و مطلقا خلل در کمال نماز نیست مگر مکشوف قبل و این مضر نیست نظر بعدم تمکن از ستر و اما
صورت عدم امن از ناظر پس اگر مرد است مابین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد با رکوع
و سجود نماز با رکوع و سجود اگرچه نشسته بوده باشد اولی است از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب از آن
بنحو که دلالت موجب قیام در نماز مقتضی این است که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در صورت
هرگاه حکم کنیم بستر قبل باین چیز متمکن از قیام خواهد بود **پس** ستر قبل باین لازم است بعد از وصول حد رکوع چونکه رکوع
و سجود مستلزم بدو عرب است ایماء نماید بدل آنها و اگر فرض شود که مکلف متمکن بوده باشد از ستر قبل باین در حال قیام
و ستر دبر باین در حال رکوع و سجود و اشکال مرتفع میشود بالمره **مسئله یازدهم** ممکن است که هرگاه کسی متمکن بوده باشد مگر از
لباس نجس و امر او مردد بوده باشد مابین اینکه نماز عاری بوده باشد با ایماء بجهة رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع

و سجود بعضی ترجیح نماز در جامهٔ نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاری داده اند و بعضی قائل بتخییر شده اند مخفیه نزد جهت
قول ثانی است پس نماز در لباس نجس در چنین صورت جائز نخواهد بود بل هرگاه ضرورت باعث در صلوة در لباس نجس بوده
باشد مثل برودت هوا در این صورت ناقص است و بلکه کلام ما در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت باعث بر بودن نجس شود حتی
حال نماز در این وقت نماز در همان لباس نجس نیست مسئلهٔ دوازدهم هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از خریدن آن
بوده باشد خریدن آن لازم است اگرچه بنحو المثل آن بوده باشد مجملا تحصیل ساتر مهما امکن لازم است خواه بمباحه بوده باشد
یا باستجاره یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید و نیست قبول آن لازم بوده باشد فرق
بین اینمقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است بتحصیل مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی مالی که
نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر باینکه آن واجب مطلق است بتحصیل مقدمات آن تا
امکان لازم است پس طلب در تحصیل مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر این وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه
تابوس بوده باشد از تحصیل پس بالجمله تمکن نیز طلب لازم خواهد بود مسئلهٔ سیزدهم ثابت است در خوف فصل عاری یا باد
صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد بمثل زیر جامه و لنگ و غیرها اینکه چیزی بدوش خود بیندازد مثل دستمال یا بند
زیر جامه یا طناب یا ریسمان یا خیاطه و نماز کند و اگر بهر دو دوش بیندازد افضل خواهد بود مسئلهٔ چهاردهم
سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف رأس و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز آزاد شد این سه قسم منقسم میشود اول آنکه
مطلع بر آزاد شدن خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت بی اشکال سر و رأس و رقبه در جمیع احوال نماز بر او لازم است
مثل بنا بر زنانی که آن است که مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نماز یکه با مکشوف بودن سر کرده
نموده صحیح است اگرچه ده سال بوده باشد سیم آن است که مطلع بر آزاد شدن خود شد در اثنای نماز در این صورت اگر
اثنای نماز متمکن از ستر رأس و رقبه خود بوده باشد بحیثیکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اتمام
و قبل از ستر نمودن مباشر فعل از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز متمکن بارتکاب فعل منافی اگر
در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حال تمام نماید و اگر در سعهٔ وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست
ظاهر اینست که اتمام نماز بهمان حال در حق او جائز بوده باشد و اجزاء بهمان نماز نوانمود نمود لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از

اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود کراهت او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود یا نمیتواند
عدم ستر رأس و رقبه ایشان بنماز نماید بانه ظاهر اولست و اما هرگاه ندانند در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود در این صورت باید
بلزوم ستر رأس و رقبه قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی اینست با چنین شروع نمودن در نماز
ستر رأس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید تا مخبر ارتکاب فعل منافی
نشود اینست در صورتیکه وقت آزاد شدن مشخص او بوده باشد و اما اگر مشخص او نباشد اگر ندانند در اثنای نماز
خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر ندانند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن ندانند چه وقت آزاد خواهد شد در این صورت اگر
حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است احتیاط در این صورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که
علم بهم رساند ببلوغ خود در اثنای وقت حکم در آن از ادهی دیگر اصعب از این که مذکور شد نظر باینکه نماز بر آن صبیه قبل از
لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود بنابراین اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز اتیان
بنماز نیست خواه با مستور رأس و رقبه بوده باشد یا با مکشوفیت آنها و اشکال در صورت حصول علم به بلوغ است قبل از
انقضاء وقت در این صورت اگر عالم باشد بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت دارد که نماز را خواهد داشت باز شبهه در جواز
اتیان بنماز نخواهد بود اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ و قبل از انقضای وقت واقع شود در این صورت نیز با عدم ستر رأس
و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین بوده باشد خواه عالم بوده باشد بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز
را خواهد داشت یا بکمتر از آن وجه اشکال در این صورت اینست که نماز ظهر در حق هر شخص مطلوب نیست مگر یکنماز را
مستحب است یا واجب مفروض اینست اینکه خود علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بلی مشخص است که نماز ظهر مطلوب در حق
او نماز واجب است پس نماز مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این آن است در صورتیکه با علم با آنچه مذکور شد اتیان بنماز ظهر خالی
ثمره بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصیه بوده باشد نظر باینکه شرائط تکلیف در حق او در این حال ثابت نیست پس حکم شود
مؤاخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعی است چنین دلیل معلوم نیست پس حکم آن
نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طریق ممکن است مثل فرض حصول علم بصفت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن
در اول استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض ساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در

در اثنای ثمری پیش خواهد بود بنابراین در چنین حالتی صبر خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز بلوغ خواهد رسید پس
اگر داند بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقدار اگر کفایت بکرکت نماید اشکالی در ترتب ثمر بر آن عمل نخواهد بود اگر چه مسبوق
و رفیه نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر اینست که ثمری بآن عمل مترتب نشود پس صبر مینماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد
وجوب نماید با ستر رأس و رفیه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاقا قادر بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس
اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل جهش اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع
خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت
کفایت طهارت اگر چه جنب بوده باشد نماید با بکرکت نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر رأس و رفیه
و اگر وقت کفایت آنچه مذکور شد نه نماید تکلیفی بر آن نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد
در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت بکرکت نماز قضا عدا را اتمام بدهد اشکال نماز امتوانند نمود اگر چه با علم رأس
و رفیه بوده باشد و قضا قضا بر آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت نماز را داشته باشد حال از این نیست با اتمام تمام نماز
مقدار باقی وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
نمود و در صورت اول حکم بجواز اتمام خالی از اشکالی نیست ظاهر این است جواز قطع و استیناف مساوی بعد از ستر رأس و رفیه
لازم بوده باشد **مطلب ثانی عشر** در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلقه بالحمام است **پس** در اخبار و بحث است
مبحث اول در امور متعلقه بلباس است و آن چند امر است **اول** نماز کردن است در جامه سفیدی که از پنبه بوده باشد **دوم**
نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک نداشته باشد بعنوان طرف اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و بگرداند آن طرف عمامه را از
ذقن تا بطرف دیگر که مقابل طرفی است که ابتدا نموده خواه بیندازد طرف عمامه را بعد از آن زیر چانه بکف خود یا داخل نماید
آن طرف عمامه را از طرف دیگر زیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که امثال بهمه اینها حاصل شود و دور نیست که اتیان
اخصاص نداشته باشد باینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید **بلکه** بعکس این اتیان
نموده خواهد بود **پس** نظر باینچه مذکور شد امثال بچند نحو حاصل میشود **اول** آن است که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر
ذقن نموده و بگرداند تا بجانب یمین آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد **دوم** آن است آن طرف را در جانب یسار زیر عمامه یا زیر کلاه

داخل نموده **سیم** آن است که طرف عمامه را بگرداند بجهة گردن از پیش و پشت تا آنکه بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه
زیر کلاه داخل نماید **چهارم** آن است که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بیسار نماید خواه بدوش چپ بیندازد
یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید تا آنکه همان طرف عمامه را دور گردانیده همه گردن را از پیش و پس دور داده ختم
بجانب یمین نماید بنحوی که در جانب یسار مذکور شد احسن صور آن است که طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده بدو
گردانیده تا بدوش راست بیندازد تا آخر کیف یا با پیش سر برسد **پنجم** از خصوصیات مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته
باشد و ظاهر از شیخ صدوق آن است که نماز کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگر چه ضعیف
است **لکن** رجحان بسیار خوب است **ششم** از اینجهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رجحان آن دور نیست که
بوده باشد **سیم** نماز کردن با ردا است بنحوی که بدوش اندازد خواه با قی گذارده شود بهمان حال یا جمع نماید و طرف جامه را
دوش راست خود بنحوی طرفی که بر جانب یسار است او را نیز بدوش راست انداخته تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست **چهارم**
پوشیدن ما بین ناف تا زانو **ششم** پوشیدن کل بدن است در حمام در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده
روایت شده است بکرکت نماز از زیر جامه مقاومت میکند با چهار رکعت بغیر زیر جامه **مبحث دوم** در بیان امور مکروهه متعلقه
بلباس و این بسیار است **اول** نماز کردن در جامه سیاه است در حمام در رکوع عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت آن
و همچنین مکروه است در حمام نماز کردن در لباس سرخ و لباسی که بزعفران رنگ نموده باشند تا بحدی که نشسته
شده باشد و در جمیع اینها نماز کردن مکروه است اشتمالی در این الوان ثلثه تا با لاپوش یا عمامه نشده است **پنجم** کراهت
جمیع ثیاب است و جواز آن اعلم علماء حکم فرموده اند بکراهت نماز در جامه که رنگ نموده باشند برنگ سبز **دوم** نماز کردن
مردان است در جامه واحد یکدفعه بوده باشد بعد یکه سایر پوشش بدن بوده باشد و لکن سایر جهت عورت بوده باشد
و همچنین است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه دفعه و خواه رقیقه بوده باشد بنحوی که مذکور شد یا نه **بلکه** کراهت نماز کردن در
جامه در حق زنان ثابت است اگر چه کلفت بوده باشد **سیم** نماز کردن در صورتیکه لنگی را به بالای پیراهن بسته باشد **چهارم**
نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشح بالای پیراهن بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشح توزیر پیراهن است
که کسی در حالتی که پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند طیلسان بدوش بیندازد و لبه طرفین را از زیر بغل در آورده و بدوش دیگر

اندازد و دو طرف آن ثوب را به پشت سر باهم کرده زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از زمان جاهلیت
بجهت اشتمال صماء است و این چنانچه در حدیث بتفسیر شده آن است که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف را بیکدیگر و بر بدن
و منضد ای این چند صورت متحقق میشود اول آن است مثل عبا را اولا بدوش گرفته آنوقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل
نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دوم عکس آن است که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد
سیم آن است که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آن است هر دو طرف را در زیر بغل چپ
داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آن است یکطرف را در زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را
بدوش راست اندازد ششم مثل این است مگر اینکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد و آنچه مستفاد از حدیث صحیح میشود آن است
که جمیع اینها مکروه است ششم از مکروهات نماز کردن در عمامه است که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره
شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست و این قول ضعیف است هفتم نماز کردن در قبا
بسیار تنگ بوده باشد مکروه در حال جرب که تنگی ثوب در آنوقت مطلوب است نماز کردن در آن حال کراهت ندارد هشتم
امامت کردن است با عدم ردا در صورت تمکن از آن نهم نماز کردن است در جامه که در آن صورت حیوان نقش کرده باشد
یا صورت درختی یا شبیه و نحو آنها و اما هرگاه مثل پرده گل و نحو آن نقش نموده باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود
ظاهر این است که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردن است در حالتی که در دست او
انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکروه نبوده باشد
یازدهم آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد در صورتی است که صورت تمام
باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب نقص کردن جزئی از اجزاء آن در این صورت ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و هم چنین
هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است و با تغییر کراهت منتفی است دوازدهم
نماز کردن با پولیکه در آن صورت بت یا صورت دیگر در آن نقش شده باشد در صورتیکه آن پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور
بوده باشد مثل اینکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است که کراهت نداشته باشد در این صورت هرگاه در جیب یا بین پوست و پارچه
بلند از این است که در جیب بغل بوده باشد و هم چنین ما بین لباس و پشت مصلی بوده باشد بهتر از این است که ما بین لباس

پیش مصلی که مواجه قبله است بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرق بیست که این باب ما بین اینکه مرد
باشد از زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر لکن در دست هم بوده باشد چنین است شخص است مراد با بقای عین خضاب
است نه با لون سیزدهم داخل کردن بند دستها است در زیر لباس بفصیل این اجمال مفصل این است که گفته شود لباس مصلی
در پیراهن یا نه و در صورت عدم انحصار یا منحصر است در پیراهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول آنکه
که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیراهن تنها در این صورت داخل نمودن دست در زیر پیراهن بی اشکال مکروه است خواه
در حال قرائت بوده باشد یا در حال رکوع یا غیر اینها دوم آن است که با پیراهن و ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر
پوشیده است در این صورت هرگاه دست را داخل زیر هستر نماید باز بی اشکال مکروه است سیم مثل ثانی است الا
دست را داخل نماید زیر ارخالق و روی پیراهن دست اینهم مکروه بوده باشد و مثل این است هرگاه دست را زیر
قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم آن است که پیراهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این صورت هرگاه دست را
زیر پیراهن داخل نماید لکن بر روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود
نظر بتفصیلیکه از حدیث موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای حدیث مذکور باز
انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در این ما بین اینکه ارخالق و قبا
هم پوشیده باشد یا نه و در جمیع تقادیر ظاهر این است بحکم در مثل عبا و پوستین و نحو هما ثابت نبوده باشد پس حکم
بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن نیست چهاردهم نماز کردن است در جامه
کسی متهم نبوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است در صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر
باشد و اما اگر ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده باشد و قلمدان در جیب بوده باشد یا چاقو در
جیب بوده باشد ان شاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقهاء حکم فرموده بعدم صحت نماز در
صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی باشد لکن ظاهر نبوده باشد و هم چنین هرگاه کلیدی از آهن در آستین مصلی بوده باشد
مگر آنکه آن کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن بهتر است شانزدهم نماز
کردن است با خلخالی که صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند در عربستان شوهر داده هفدهم نماز کردن

زن است در صورتیکه در گردن او یا او زینتی باشد **فصل پنجم** در مکان مصلی است و در آن چند بحث است اول
در تعریف مکان است در اینمقام **بدانکه** فقیه محتاج است بحث در مکان مصلی از دو راه **یکی** باعتبار اباحه و غصبیت **دوم** آنکه
باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست از چیزیکه محل استقرار و وقوف مکلف مصلی بوده باشد خواه
بلاواسطه مثل قطعه زمین که بر روی آن بایستد یا بواسطه واحده یا بوسائط متعدده مثل اینکه در فرش بر روی هم بگذارد
و بر روی آنها بایستد در اینوقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه محل استقرار
و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک از آن فرش نیز صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه بر هر یک صادق است
که محل وقوف او است غیر از یک بواسطه و یکی که وقوف مصلی است اگر چه بواسطه بوده باشد اما فضائیکه
پر میکند آنرا بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگر چه یکوشه از جامه او بوده باشد بسیار رکاب مصلی
از اقسام نماز بنابراین هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یکی که فوق همه است بایستد اگر همه این فرش
با قطعه زمینی که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا منفعة بتنها فی در اینوقت
میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانیکه معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه مملوک
مصلی نبوده باشد **بلکه** مأذون بوده باشد در نماز در آن **پس** اباحه مکان موقوف بر اباحه همه این فرش و قطعه زمین است
که این فرش بر روی آن واقع شده **پس** هرگاه احدی از این صد فرش مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد **لکن** قطعه زمینی
که این فرش بر روی آن واقع شده مغصوب بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود
بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین هرگاه کل این فرش و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد **لکن**
فضائیکه بدن این شخص آنرا پر میکند حال قیام و قعود اگر مملوک او نبوده مثل اینکه این فضا را در آن آن مثل نموده بدن
بعضی از اسباب نافله شرعیه نماز **میگوئیم** اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است متحقق است **بلکه** مکان مصلی از اعتبار
این فضا مغصوب است و همچنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعه زمین مفروضه مباح است **لکن**
فضائیکه در حال سجود بدن مصلی آنرا پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجود و موضع دستها هم مغصوب
باشد یا نه **بلکه** محل آنها مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن یا ردای

بلاواسطه **مثل** پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست از محل وقوف مصلی

در حال قیام مملوک او بوده و محل سجده و دو دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد **لکن** آن فضائیکه واقع شده
مابین محل سجده و محل دو زانو غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق آن است متحقق
خواهد بود **بلکه** هرگاه کل اینها مباح بوده باشد **لکن** فرض کنیم در جیبی که دستها را در حین سجده در موضع میگذارد آستین مصلی
اینوقت واقع شود در مکان غصبی یا زاویه مکان که شرط صحت نماز است متحقق خواهد بود بنابراین **پس** انتفای اباحه مکان مصلی
در چند این صورت متحقق است **یکی** آنست که هرگاه هزار فرش را روی هم انداخته و فرض کنیم کل این فرش مباح است مگر آن
یکی که روی زمین واقع شده که مغصوب باشد در اینصورت **میگوئیم** نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحه مکان مصلی
صحت نماز است و این در اینحال متحقق نیست **و ثانی** در صورتیست که فرض کنیم که کل فرش و قطعه زمینی که این فرش بر آن
واقع شده مباح است **لکن** فضائیکه بدن این شخص آنرا پر میکند در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط
آن غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بصیرت انتفاء کلا او بعضا **و ثالث** آنست که کل این فرش و قطعه زمین
فضائیکه بدن این شخص در حال قیام و قعود آنرا پر مینماید مباح بوده باشد **لکن** محل سجود و موضع دستها هم مغصوب
است در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط صحت است متحقق است نماز باطل خواهد بود **رابع** آنست که جمیع اینها مباح است
لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلی آنرا پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان مصلی متحقق
نیست **خامس** آنست که همه اینها مباح است **لکن** آستین مصلی مثلا در جیبی که در سجده است واقع میشود بر محل مغصوب در حالت
نیز میگوئیم اباحه که شرط صحت نماز است موجود نیست **پس** در جمیع این صورتها نماز محکوم به بطلان است نظر باینکه اباحه مکان مصلی
که معتبر است در صحت نماز **پس** صحت نماز در صورتیست که جمیع آنچه مذکور شد مباح بوده باشد بنابراین اباحه مکان مصلی
در صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلاواسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد
و همچنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا آنرا پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد **بلکه** مواضعی که بدن
مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز همه آنها مباح بوده باشد **پس** از این اوست که گفتیم مکان مصلی از اعتبار
و غصبیت عبارتست از محل وقوف و قعود آن یا محل وقوع اعضاء سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس از بدن
اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی آنرا پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است اعتبار

مکان متحقق خواهد بود والا فلا خواه همه اینها غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت نمیکند در حکم باستثنای اباحه مکان استثنای
اباحه در عبارتی که این مصلی در آن واقع میشود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود اینقدر
کفایت نمیکند در تحقق اباحه مکان بعلت آنکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق است لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی
ملاصق بوار غصبی شود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر آنکه ادعا کنیم که نهی از تصرف در مال غیر اقتضای فساد آن
بمثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوییم صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست
مطلقا بلکه آن قدر که مسلم است آن است که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو
مواضعی دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست
مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس
بوده باشد لکن نجاست آن متعدی بمصلی نشود مضر نخواهد بود اگرچه میگوییم که مکان مصلی نجس است در حال خشکی پس چند
تمری در همین مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مسریه نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد یا رطوبت لکن
طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس از جای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بیندازد نماز او بعمل آورده
بیعیب است بحث دوم لابد است که مکان مصلی یعنی که تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا مالک
مملوک مصلی نباشد منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسی که قائم مقام مالک است منفعت آن را
منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالک مصلی است منفعت آنکه از اکراه ایشان نماز در آنجا میخواند اما
مالک عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل آنکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داده در اینصورت اگر
چه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز او در آن خانه تا بعد اذن
از مستاجر نمیتواند نمود مجملا مکانیکه در آن نماز بعمل آورده لازم است که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا مأذون
از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و بنحو این اقسام اذن در بحث لباس بسط تمام مذکور شد
و هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بآن بحث نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که منفعت آن بوده
و مأذون از قبل مالک نیز بوده باشد این تصور بچند صورت میشود اول آن است که عالم بوده که اینمکان مغصوب میباشد

در اینصورت باشکال مصلی آثم و نماز او باطل است اعاده در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است خواه عالم
باشی بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه اما آن است که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثلا اینکه کسی او را بجا
خود برد و مأذون نمود که نماز او را در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده در اینصورت ظاهر این است
که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نباشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم
آن است که ناسی بوده اینهم دو قسم است بجهة آنکه ناسی یا ناسی موضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده باشد یعنی
که عالم بوده که اینمکان غصب است لکن فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در اینوقت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرر نباشد ظاهر این است فرقی نباشد مابین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه
ناسی بحکم بوده باشد یعنی میدان است که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نموده و نماز او در آنمکان باطل است
بعمل آورد در اینصورت اگر نسیان مستند بتقصیر او شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او
نبوده باشد بنحوی که در بحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد بحث سیم فرقی نیست در اینباب مابین نماز
واجبی و سنتی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است و همچنین در صورتیکه
نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بل فرقی که هست اینست چونکه نماز نافله در سعه وقت در حال اختیار
میباشد بنابراین هرگاه کسی اتفاقی افتاد و داخل مکان مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته باشد در حین خروج هرگاه
ایشان بنافله نماید یا ایماء بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر باینکه ایماء بسر بجهة رکوع
و سجود خارج است از حقیقت خروج مأمور به پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوییم که نهی
از تصرف در مال غیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا آنکه در چنین صورت ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن ثابت
نیست و ظاهر از کلمات اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضا پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگر چه
در مثل اینصورت بوده باشد خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مردد است مابین ایشان بمستحب و فعل حرام شبهه
در جهان ترک در مثل اینصورت نخواهد بود بحث چهارم در بیان اینکه بفرائض مندوبه و صوم و ادای زکوة است در
مکان غصبی فانه جماعتی از اکابر علماء مثل مرحوم علامه و شیخ شهید در دروس تصریح فرموده اند مابین ایشان نیست

در مکان مغصوب وغیره حکم فرموده اند بطلان قراءة مندوبه واداء زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابر آن
هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سور قرآنیه را مثل یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قراءة را در مکان غصبی بعمل آورد از
عهدهٔ نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق آن است چون صوم عبارت از امساک مخصوص است با نیت و مشخص
که نیت امر قلبی است پس مطلقا در صوم نقصی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارج است از حقیقت صوم
بخلاف قراءت نظر باینکه قراءت موقوف است بحرکات شفتین و این تصرف است در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم
نهی از ملزوم است پس قراءة منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست که بگوییم قراءة صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم است که
امثال این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی شامل این تصرفات نیست پس ایشان مامور بر کرده خواهد بود
و آنچه متعلق بنهی است کون در آن مکان است و آن خارج از حقیقت قراءة است و اما اداء زکوة در مکان مغصوب پس
آن نیز هرگاه هست نباید تامل در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوی در مکان مغصوب است و مزکی خطاب بمالک
بمالک آن مکان که این زکوة مال من است بتو دادم و این شخص نیز قبول مینماید در این صورت نباید تامل کنیم در صحت آن زیرا
هرگاه مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آنمکان باذن مالک داخل شود و این شخص مزکی که گوید که زکوة
زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته با خود برده باشد و همچنین هرگاه پول زکوة در جیب
بوده باشد و پول را از جیب خود در آورد و بدست مستحق دهد بعد آنرا در آنمکان بزکوة محسوب دارد این نیز باشکال
و همچنین هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آنمکان شده باشد یا شود شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من است
خود بیرون آور و تصرف کردن نیز باشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس امر آن اظهر از زکوة و قراءت مندوبه
است و لهذا کسی که حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح لمعه
که اشکال در صحت صوم در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط بنیت است و نیت که چه امر قلبی است لکن موقوف
است بر مکان و این ضعیف است **بحث چهارم** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شده اما با عدم علم بغصبیت
مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال بر این شخص لازم است فورا بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز
موسع است اشتغال بنماز در آنمکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر ایشان بنماز نماید در آن مکان در اینحال

فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده باشد
پس اگر متمکن بوده باشد از درک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تاخیر نماز لازم بوده باشد
پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را در وقت ایشان مینماید و بقیه
را بعد از انقضاء وقت در اینوقت نیز ایشان بنماز در مکان مغصوب تاخیر نیست خواه ایشان بنماز نماید در حال خروج یا
خروج نموده بایستد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت
بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از ایشان بر یک رکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد در این صورت
ظاهر این است که ایشان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع
و سجود بحرکت دادن سر بنحو یکه بجهة سجود پایین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است که دادن سر برای انجام رکوع
رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با ایماء بیشتر بجهة آنها احوط خواهد بود **مجمع فائده** فرق در این
بار میان آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دخول در ملک کسی با عدم اذن مالک یا سوی مثل اینکه
شد در خانهٔ کسی بخواهش و رغبت مالک بعد از چندی مالک نادم می شود و اظهار نماید که قطعه خانه من نموده که بعد از این
راضی نیستم که در خانهٔ من توقف نموده باشی در این صورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آنمکان بعمل آورد نماز باطل
بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز را در مکان مباح بعمل آورد و اگر مضیق است بمعنی که مذکور شد
است ایشان بنماز نماید در حال خروج بنحو یکه بیان شد و اگر امر بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر
مشخص شد که مراد مالک این است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال
نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد مالک از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز
باز ظاهر این است در این صورت نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک این است نماز را قطع
نموده بیرون رفته باشد در اینوقت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست بار قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام
نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود و لکن احتیاط مقتضی این است که در اینوقت اقتصار بنماز ورد مستحب نموده نماز را تمام نماید
اینها همه در صورتیست که کون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر

باشد در بودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در ایشان نماز در آن مکان بوده باشد بنحوی که قدرت بر تخلف نداشته باشد
در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن مکان بوده باشد نه مجبور در آن مکان مثل کسی که مجبور
در مکان مغصوب بوده باشد در اینصورت شبهه در لزوم ایشان نماز در آن مکان نیست لکن کلامی که در این است که
نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد یا با ایماء در این صورت غالب این است که اذن شاهد حال هست برضای مالک
در ایشان نماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر اینست که لازم بوده باشد در اینصورت اقتصار
نماید در تصرف بآنچه کون در آن مکان متفک از آن نمیشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهة
رکوع و سجود بطریق متعارف نمیتواند نمود بلکه بجهة رکوع و سجود ایماء نماید **بحث ششم** در بیان اعتبار تقارن در مکان
مصلی است در صورت تعدد بتقدم و تأخر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی یا باتحاد صنف است مثل اینکه همه مرد
باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از دو صورت که بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه تقدم و تأخر صنف نیست مگر
در صورتیکه بعضی امام بوده باشد و دیگری مأموم و اینحال کلام در احتمال نیست و اما در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه
بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن در اینصورت اختلاف است مابین فقهاء در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز
بوده باشد آیا جایز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه و همچنین هرگاه زن در مکانی
مشغول نماز بوده باشد آیا جایز است در حق مرد در برابر او یا پشت سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر اینست در هر دو صورت
جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده اما احتیاط اینست که اجتناب نماید تفاوتی نیست مابین اینکه زن محرم بوده باشد
یا نه و مابین اینکه زن چادر در سر داشته باشد یا عبائی بخود پیچیده باشد یا نه در جمیع صور کراهت باحرمت ثابت است لکن اگر کراهت
باحرمت مختص است بآن کسی که متأخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد
در آنحال در برابر آن یا پیش روی آن مشغول نماز شود کراهت باحرمت مختص بزن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست
و همچنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر آن زن یا در پشت سر آن در این صورت کراهت
مختص بمرد خواهد بود نه زن بل هرگاه فرض شود هر دو در یک وقت شروع بنماز نمایند کراهت باحرمت در حق هر دو ثابت
خواهد بود و اما در صورت تقدم و تأخر کراهت مختص بمتأخر است و این در صورتیست که وقوع نماز سابق مشخص نبوده باشد

پس هرگاه متأخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد که نماز او بی وضوست یا اینکه آن شخص
سابق اخلال ببعض امور واجبه مینماید مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده باشد مجملا نماز سابق شمع شرائط معتبره در صحت
نبوده باشد در اینصورت کراهتی نیست اگرچه با هم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز
دیگری صحیح نیست کراهت در حق آنکس که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و همچنین هرگاه حائلی مابین زن و مرد
بوده باشد یا بعد مابین آنها بقدر ده ذرع فصاعدا بوده باشد یا زن متأخر باشد در هر یک از این صور که بوده باشد
کراهت ثابت نیست بتفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد مصلی و اختلاف در جواب
و اثبات نماز کردن آنها با هم مرجوح است و رفع مرجوحیت میشود بچند چیز اول آنست که حائل مابین آنها بوده باشد پس
اگر حائلی بوده زن پیش باشد و مرد عقب یا بحاذی دیگری لکن احدهما بطرف حائل و دیگری بطرف دیگر حائل
متوجه است و اما معتبر در حائل آنست که حیلولة متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلولة در حال جلوس کفایت میکند
ظاهر اول است بنا بر این هرگاه فرض شود دیواری کوتاهی بوده باشد زن در یک طرف دیوار بایستد و پیش مرد در طرف دیگر
بایستد لکن عقب در حال جلوس مرد زن را نتواند دید و اما در حال قیام رؤیت متحقق شود ظاهر اینست مرجوحیت ثابت شود
و مانعیت ظلمت و تاریکی ظاهر اینست که کفایت نکند در رفع محذور و ظاهر اینست چادر و عبا که در سر کردن کفایت نکند
و همچنین ظاهر اینست که حکم مختص بینا بوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگرچه متأخر در موقف اعمی بوده باشد
دوم از چیزها که مرجوحیت بآن منتفی میشود تأخر زن است از مرد یا معتبر در تأخر آن است که زن بنحوی عقب ایستد که
موضع سجود او پایین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در مسجد باین نحو همین که موضع
سجود زن پایین تر بوده باشد از موضع سجود مرد بشرط اینکه موضع قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد یا نه
کفایت میکند در رفع مرجوحیت ظاهر ثانی است لکن باین نحو که موضع قدم زن مؤخر بوده باشد از موضع قدم مرد یا بعد
یکوجب یا بیشتر از اقل مرتبه آنست که کفایت میکند در رفع منع بهتر از این آنست که زن متأخر بوده باشد بحدیکه
موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد اولی از این آن است که موضع سجود زن محاذی با زانوهای مرد بوده
احوط از این آن است که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه آن است که زن بنحوی بایستد

که جمیع اجزای او متأخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارت اخری موضع سجود زن متأخر بوده باشد از موضع قدم
مرد سیم از چیزهای مذکور آن است که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بود
باشد تشکیکی نیست در اینکه به بعد مقدار مذکور ترجیح و کراهت منتفی میشود کلامیکه هست در اینکه تحدید
آن مقدار از کجا است پس میگوییم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت
تقدم زن چهار احتمال قائم است اول آن است که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد شود از موضع
قدم مرد تا موضع قدم زن دوم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار این امتداد است از محل
سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار اینست از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است بنابراین هرگاه
امتداد ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن کمتر از احتمالات مذکوره باشد [بعد تا ذرع بوده باشد یعنی اگر امتداد ما بین موضع قدم مرد تا موضع قدم زن کمتر باشد از احتمالات مذکوره باشد] بلکه آنچه مذکور شد در صورت
مساوات محل وقوف مرد است تا محل وقوف زن یعنی عدم اختلاف محل وقوف هر دو با دیگری در ارتفاع و انخفاض
بقدر معتد به و اما هرگاه مختلف بوده باشد در بلندی و پستی بقدر معتد به مثل اینکه سر بلندی هست یا
زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد
یا در جانب یسار او در اینصورت تحدید این مقدار از آن نقطه که محاذی رأس مرد بوده از جانبی و محاذی قدم زن بوده
از جانب دیگر تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره و از نقطه محاذات تا محل زن یا
بلکه از محل قدم مرد میشود تا محل قدم زن از اقصر طرف پس در این سه احتمال است توضیح این احتمال مقتضی اینست که گفته
شود در چنین صورت مثلی تصویر میشود که یک ضلع آن مثلث توهم میشود از محل قدم مرد با استقامت قامت او
و منتهی میشود بنقطه که محاذی با قدم زن بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث
از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مسلم است تصویر مثلث نحو دیگر باین نحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح
ارض با استقامت با نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع
ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقصود اینست در اینصورت یا معتبر در تحدید همان ضلع است که از محل
قدم مرد است تا نقطه محاذات بنابر مثلث ثانی از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنابر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع

از مثلث است که عبارت است از موضع قدم مرد بوده تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنابر هر دو
مثلث یا آنکه معتبر در تحدید یک ضلع از دو مثلث است که محصور است ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر باینکه
بعد چیزی از چیزی ظاهر است در اقصر خطوط واصله بین آنها و آن عبارت است از همین ضلع که در اثر مذکور شد
اینست در صورتیکه موضع مرتفع در جانب پیش رو بوده باشد و اما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد یعنی
مثلث از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذی موضع قدم زن
بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذیست تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است تا موضع
قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در تحدید همین ضلعی است که محصور است ما بین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر ده
ذرع بوده باشد کراهت منتفی است و الا فلا بلکه مشکل است که گفته شود که کراهت در مثل این صور ثابت نیست اگر چه
امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد وجه این را در مطالع الانوار بیان نموده ایم خفی نماند مراد از ذرع در امثال این مقامات
عبارت است از امتداد مرفق تا سر انگشتان بحث هفتم در بیان امور مناسبه در این بحث است و آن چند چیز است
اول آن است هرگاه مرد و زن با هم جمع شدند در محلی و مسکن نبوده باشد بعید مسافت بمقداریکه مذکور شد
و هم چنین ممکن نباشد تأخر زن از مرد و وضع حایل میان آنها در اینصورت مستحب است که اول مرد نماز کند بعد از آن زن
در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد و اگر وقت تنگ باشد بحدیکه با تأخیر نماز زن فوت شود اگر چه بعضی الزام آن میدهند
انقضاء وقت واقع شود در اینصورت تأخیر نکند بلکه ایشان نماز را هم نمایند و اما هرگاه تأخیر نماز زن موجب وقت تنگ
بوده باشد ظاهر اینست تأخیر اولی و احوط بوده باشد و در اینصورت حکم بر جواز تأخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد
چه مکان مملوک او بوده باشد یا حق اولی در حق زن در چنین صورت آن است که تا زن نماید که اول مرد ایشان نماز نماید
بعد زن دوم آن است که منع در حق زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنابراین هرگاه پسر غیر بالغی مشغول نماز
بوده باشد مکروه است در حق زن یا ایستد در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور
ثلثه که مذکور شد با فساد نماز آن ذکور غیر بالغ و اما در حق مرد پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت مرد در
پشت سر آنان یا در برابر او در صورتیکه آنان بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیکه

پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد مسکن نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر زن
غیر ایشان در چنین صورت سیم آنست که حکم تبع بعنوان حرمت بکراهت در صورتیست که منع کلی از مرد و زن معتقد
نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوایل اشاره بآن نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد اینست که نماز او را بطلان
بنابر تحریم در حق مرد در آنان نماز در عقب آن زن یا در برابر او نخواهد بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که
بوده باشد که اینمرد نماز او صحیح نیست تحریم در حق آن زن در اشتغال نماز در پیش روی اینمرد یا در جانب آن نیست مبحث هشتم در
اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آنست بدانکه آنچه لازم است آنست که مکانیکه مصلی در آن ایستاده نماز میخواهد خالی بوده باشد
از نجاست متعدیه غیر معفو عنها اینست شرط در سه صورت متحقق است اول آنست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دوم آنست
که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت نکند ببدن مصلی یا بجامه او سیم آنست که مکان نجس است و سرایت میکند نجاست ببدن
یا لباس مصلی لکن مقداری از خون که ببدن یا بجامه میرسد کمتر از آن میباشد نبود در جمیع این صورت شرط صحت نماز را لا اقل
تمکن ثابت است لکن اینها هم نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل معتبر از جبهه است و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه است
که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر بجهة آن است که معتبر
طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع آن کفایت میفرماید در تحقق سجده شرعا پس هرگاه فرض شود عموم علی کل جبهه
بر آن واقع میشود ظاهر اینست لکن مقدار درهم از آن محل مثلا ظاهر است علاوه بر آن نجس است لکن نجاست غیر متعدیه ظاهر
اینست که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شد دانسته میشود که کل اعضای سه که عبارت از کفین و رکبتین
و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجس که غیر متعدی بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنابر مشهور مابین فقهاست
و مختار مابین محققین از علما است و در مقابل این قولیست که از سید مرتضی نقل شده که قائل شده اند باعتبار طهارت کل
مکان مصلی و قولی دیگر نقل شده از ابی الصلاح که قائل شده اند باعتبار طهارت محال اعضای سبعه که عبارت از محل
عضو مذکور یا محل جبهه بوده باشد و اینها قول ضعیف است لکن رعایت این بنا بر امکان تا احتیاط است مبحث نهم در بیان
مواضعی است که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجیه اول حمام است مشهور بین
فقها آنست که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقهاست قائل شده بحرمت آن و اینقول اگرچه ضعیف است

لکن رعایت آن با امکان خالی از احتیاط نیست و آنچه مذکور شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائی که رخت میکنند
ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد و هم چنین مسلخ یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قائل بثبوت کراهت در
مسلخ نیز شده ظاهر اینست که فرقی در این باب مابین نماز مفروضه و غیر آن نباشد و هم چنین فرقی میان نمازهای واجبی
نبوده باشد دوم آنست که کراهت نماز ثابت نبوده باشد دوم مزابل است یعنی مواضعی که مهیا شده بجهة القاء
و بول حکم بکراهت مثل مابول مشهور است و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح مبحث دهم نماز در مکانی است که چنانچه مکروه است نماز در
غائط مکروه است نماز کردن در جائیکه پیش روی آن شخص غائط بوده باشد دوم کلام یکی شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح
و دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد خواهد بود سیم مبارک ابل است یعنی مواضعی که شتران آرام و قرار
میکن

ممکن است **تنقیح مقام** محتاج است بنقل کلام در دو مطلب **اول** آن است حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتیست که
بعد میان مصلی و میان مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد **پس** هرگاه فرض شود که بعد میان مصلی و میان مقابر ده ذرع بوده باشد
در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و هم چنین در پیش و عقب در اینصورت کراهت منتفی است
و هم چنین است هرگاه بعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد **لکن** خالی میان مصلی و مقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهت
بود **لکن** بشرط آنکه ارتفاع حائل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع آن کمتر از آن مقدار بوده باشد
از بسیاری از فقهاء ظاهر میشود انتفای کراهت در اینصورت بلزوم خالی از اشکال نیست و اما مثل انداختن
بر روی قبر انداختن مثل عبا و نماز بعد تمام اینقدر رکعات نکند دفع کراهت باز این حکم بعدم کراهت
نماز نکردن و اما کن متبرکه بجهة آنکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکل است **بلکه** ممکن نیست **مطلب ثانی** آنکه
جماعتی از فقهاء مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله تعالی مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت اتیان نماز بسوی قبر امام علیه السلام
یعنی قبر مقدس را پیش روی خود قرار دهد نماز بعمل آورد مکروه است و این اعتقاد حقیر ضعیف است **بلکه** نماز در محاذی قبر
ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه وجه آنرا در مطالع الانوار بیان نموده ام **هفتم** از مواضع مذکوره
موضعی است که مقابل شده باشد بجهة آتش افروختن اعم از اینکه از معابد اهل ضلال بوده باشد یا نه و مقتضای کلام
لب الصلاح حرمت است و مشهور ما بین فقهاء کراهت است **بلکه** چنانچه مکروه است نماز در بیوت نیران مکروه است
نماز در مکانیکه پیش روی مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل بوده باشد یا نه **بلکه** حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغ
موجود بوده باشد یا آتشی بوی متصل بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگرچه شعله نداشته باشد و هم چنین حکم
بکراهت ثابت است اگرچه در مقابل این شخص قندیلی آویخته باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق کلام
اصحاب کراهت است خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه **بل** در توقیع رفیع مروی در کمال الدین و اتمام النعمة
از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه فرموده اند ما بین نکره از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه
و حکم بعدم جواز اگر محمول بر کراهت است مخصوص فرموده اند در حق اول بنابراین ممکن است که حکم کرده شود بانتفاء
کراهت در حق ثانی هاشم **هفتم** خانه ایست که در آن شراب یا مسکری یا رجس بوده باشد اعم از اینکه از خانه مهیا شده باشد

بجهة این یا نه مقلوب است حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس یا بدن مصلی نماید و اما در صورت
تعدی ظاهر است که جائز نیست مگر از آلوده و نظیر **یازدهم** جواز طرق است بسوی راه های وسیع **بلکه** مطلق راهها
خواه در حین مرور مار باشد یا نه **نهم** حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم مار نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت
پس خالی از نیست **بلکه** نماز باطل است **دوازدهم** خانهای مجوس است که کبران بوده باشند و در نیست که خانه یهود و نصاری نیز
چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست وجه آن تنبیه بر اختلاف و مراتب حرمت
بوده باشد باینمعنی که کراهت نماز در خانهای مجوس شدیدتر بوده باشد و در خانهای یهود و نصاری کمتر **سیزدهم** بیع و کنائس
بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء و سکون یاء و کنائس جمع کنیسه است اختلاف
کرده اند علماء در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از
قاموس آنست که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح آنست که
هر دو مشترک است ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود
و نصاری است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر ایشان و فرقه است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین
بعد از معرفت معنی لفظین علماء اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنائس جماعتی از علماء و فقهاء قائل شده اند
بعدم کراهت و جمع کثیری از قدمای اصحاب قائل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است **پس** نماز در آنها مکروه است **بلکه**
هست در اجتناب اینست که ایاد خول در آنها و نماز در آنها موقوف است بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر اینست که توقف نداشته
باشد **چهاردهم** مذابح حیوانات است ظاهر میشود از ادلة الصلاة که نماز در مذابح حیوانات حرام میباشد پس اجتناب لازم
خواهد بود **پانزدهم** مکانیست که در آنجا تصویری بوده باشد **بلکه** کلمات علماء در اجتناب مختلف است ظاهر از کلام
الصلاة آن است که اتیان کردن بنماز در اطاق که در آن صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام اکثر حرمت است
خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه ظاهر میشود از بسیاری از فقهاء کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی بوده
بوده باشد خواه نقش در دیوار اطاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی مصلی پشتی بوده باشد که صورت در روی آن نقش شده
و اما هرگاه در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع شود ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین

هرگاه پیش رو بوده باشد لکن در همین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود باز ظاهر است
که کراهت ندارد باشد در صورتیکه ستر آن مستلزم بوده باشد و تبدیل آن بمکان دیگر ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه
رأس آن صورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت نکند در رفع کراهت بخفی نماند چنانچه مذکور شد است نماز بر فرشی
که در آن صورت نقش شده باشد در وقتی که در حال از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز
آن فرش بیندازند بنحوی که آن صورت مستور شود کراهتی در این صورت نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم بر آن صورت
حلال جاهد یا سر او را قطع نماید در این صورت هم کراهت منتفی نمیشود اگرچه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر یا متمکن از ستر آن
صورت بوده باشد شارح فرماید اندرون خانه کعبه و پشت بام آن است کراهت نماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه
بحث قبله بیان شد مسئله هم مرابط خیل و بغال است یعنی آنکه اسب و قاطر را برای بند نماز برای علف خوردن و رام کردن
و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز آنها نماز در آنها است و هم چنین در مرابض غنم و مرابط بهر یعنی جائیکه خوابگاه گوسفند
و جائیکه گاو را برای بند بندند پس اجناب از همه اینها هم خواهد بود اگرچه از حدیث بجمع ظاهر میشود عدم کراهت نماز در
مرابض غنم مسجد هم یکاهیکه در آنجا مصحفی مفتوح بوده باشد یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانیکه پیش روی مصلی
مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم بگذارد در اینوقت کراهت منتفی نمیشود بدانکه اگرچه حال مبادرت از لفظ
مصحف قرآن است لکن اصل اعم از قرآن است چنانچه آیه شریفه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها السلام در آن است مثل
قرآن شما سه برابر الحدیث بجلا اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر اینست که مراد در اینجا مطلق اعم از این بوده باشد پس
کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی این مصحف قرآنی مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت
ثابت بوده باشد اگرچه کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی بوده باشد و اینکراهت منتفی نمیشود بمجرد گذاشتن آن یا گذاشتن
آن در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده باشد خواه این مصحف قاری
بوده باشد یا نه بعضی از فقهاء تخصیص داده اند بقاری لکن این قول ضعیف است با اطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگرچه درست یاد
بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور باشد نوزدهم مکانیست که هرگاه مصلی در آن بایستد پیش روی او دیواری

بوده باشد در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه دور نیست که اختصاصی برطوبت بالوعه نداشته باشد
بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از
بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم مکانی است که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده باشد خواه از جنس
اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و نشتر یا غیر سلاح بوده باشد مثل جواهر بیست یکم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر
کلب صید بوده باشد که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث بیست دوم مکانیست که سمت قبله آن افسانی بوده باشد
که اگر کسی در آن مکان بایستد مواجه او انسان باشد خواه زن باشد یا مرد بیست سیم مکانیست که سمت قبله آن دری مفتوح باشد
بعبارت اخری مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح باشد اما حال بسند این اخبار بر نخورده ایم محقق مرحوم این را بنابر
اصلاح داده است و فرموده است چون که اولا اعیان فقهاء ثابت و در این باب نبودن عبی ندارد و آنچه فرموده اند
اگرچه صحیح لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مستقی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب اینست که ختم این بحث شود بمبادی مطلب
اول تمام است تقدیم الاسلام حدیث صحیح در کتاب کافی ذکر فرموده که این حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که
است و در آن الصلاة اصل و منجنان از سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بلاء پس آن موضعی
که بیکدار مدینه بمکه میرود بعد از آنکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله اندکی با فاصله میرسد اول حد آن از جانب
مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی که در دست چپ واقع است گذشت
داخل بلاء میشود و اما موضعی است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند
آخر حد بلاء آن است که بیکدار مدینه بمکه میرود ذات چیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در آنجا هلاک شده
فرو میروند و اما منجنان پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات الصلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع است
ثانی در بیان ستر است بدانکه مستحب است در حق مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز جماعت بوده باشد یا فرادی
بوده باشد یا مندوبه ستر پیش روی خود قرار دهد و صورتیکه احتمال مرور کننده در آنجا قائم بوده باشد خواه مرد
انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه قاطع بود چیزی پیش روی او مرور نخواهد نمود ظاهر
اینست در اینصورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مصنف نقل کلام است در سه مبحث اول در بیان چیزیست که ستر

بآن محقق میشود دوم در کیفیت آن است سیم در قائم آن اما اول پس میگوییم ظاهر اینست که محقق میشود سترة بچیزی
که گذارده شود پیش روی مصلی خواه پشتی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر آن بلکه محقق میشود
بنزدیک ساختن محل سجده را بدیواری یا سوفی و نحو آنها بلکه بخط کشیدن پیش رو نیز محقق میشود اما کیفیت آن پس ظاهر
عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه ظاهر اینست که منتصب بوده باشد بفرو کردن نیزه و عصا در زمین
بلکه چنانچه بفرو بردن حاصل میشود همچنین حاصل میشود بانداختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول
چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعضی از عامه نقل شده خط مدور بکشد باین نحو که
محل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا عرضا بشکل هلال بکشد و اما قائم سترة پس میگوییم قائم آن رفع مرجح
انفاذ است در صورت تحقق مرد و تعلق نفی است بذوی العقول از مرد و توضیح این اجمال آن است که هرگاه کسی در صورت ایستادن
بنماز نماید یکی مثلا از پیش روی آن شخص عبور نماید اگر این شخص بنحوی که مذکور شد سترة قرار داده باشد این عبور یک
موجب مرجوحیت نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد
و منع سترة موجب این میشود که نهی از عبور او تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا اجتناب نماید این شخص
غایر نماز مرجوح خواهد بود در صورت تحقق سترة و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه هرگاه منع
سترة نمود در این صورت نحن از مرد در حق این شخص ماز نخواهد بود پس ای مرجوح نخواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت
بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک سترة بایستد و بعضی از فقهاء تحدید فرموده اند بمقدار خوابگاه گوسفند و مرحوم
شهید در ذکری فرموده اند که سترة امام معنی میگیرد اندازه سترة ماموم است دلالت فرموده اند بر این بدو دلیل
اول اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند ماموم را بسترة و دوم آن است که ظهر هر یک از ماموم سترة است
در حق ماموم دیگر اول شهادت بر نفی است و من الذی نماطه بر علیا بدلک و ثانی فرمی تسلیم در صحت اول جاری نیست و بعلاوه
خصوص وارده در سترة مطلق است شامل ماموم نیز هست فصل سیم در بیان چیزی است که سجده بر آن صحیح است و در این چند بحث است
بحث اول جایز است سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده باشد بشرط آنکه ماکول و ملبوس نبوده باشد پس سجده بر میوه
و گوشت و جلود و فرش و حریر و صوف و مرقد و ملاء و نمره و عبقری و فرنیج و آهن و فولاد و مس و نحو آنها جایز نیست

بود و تفاوتی نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا آنکه در اصل ارض بوده باشد لکن
باستحاله خارج از ارض شده باشد مثل جسد از جمله از چیزهائیکه مذکور شد پس سجده بجهة لازم است که بر ارض
بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیل که مذکور شد خواهد لکن اجزای ارض که هست بجهة اقتران ببعض خصوصیات مختلف میشود
در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید شهداء صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر آن ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض طاهر
بلی آنکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف ارضیه و عدم خروج آن بعضی مقطوع بآنست که خارج از ارض شده مثل
طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیک در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و بعضی تشکیک نیست در عدم خروج مثل ذغال
ارض تشکیک در جواز سجود در این نیست بجهة آنکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه متصل
بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل آجر و کوزه و نمک و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارض
است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقهاء آن است که جواز سجود بر خزف محل خلاف فقهاء
نبوده باشد و همچنین است سجده بر حجر آن نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد
مدلول علیه است بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر یخ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد و چنین
در مطالع الانوار مفصلا مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اقرب بسداد و اوفق بطریق احتیاط است مبحث
دوم در سجود بر نبات است بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتیکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد
که سجده بر آن جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در بلدی
ماکول است و در بلدی دیگر ماکول نیست آیا حکم هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدیکه ماکول
است بعدم جواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد و بجواز سجود بر آن در حق اهل آن بلد دیگر یا خیر بلکه همین که ماکول در بلدی
شد حکم میشود بعدم جواز سجود بر آن اگرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که آن در آن بلد ماکول نبوده باشد ظاهر
است و اما هرگاه فرض شود نباتی در دو حال داشته باشد در یکی از دو حال ماکول بوده باشد بخلاف حال دیگر پس تنقیح
مقام مقتضی اینست که گفته شود نبات بر چهار قسم است اول آن است که ماکول است بلا بدیه و نهایه مثل قسیار از افسام
بقولات دوم آن است که ماکول نیست لا بدایه و لا نهایه مثل غالب اقسام گیاه و برگ بسیاری از اشجار کوهی و دلبند و قسم

ظاهر است با جمعی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است کذلک سیم آنست که ماکول
بدایة لا نهایة مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه در اینقسم ظاهر اینست که حکم مر حالی تابع آنحال است پس سجده
مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها
ماکول است در اول نه در آخر پس سجده بر اینها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در آخر مادامیکه متصل باصل است
پس بادام مادامیکه شکسته نشده سکوتی سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو بعد از آنکه شکسته شد
و مغز آن اخراج شد در اینوقت سجده بر آنها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست آنها در آنحال که منفصل از مغز شد جایز خواهد
بود و هم چنین پوست خربزه و هندوانه مادامیکه متصل است باصل خواه پاک کرده باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست و
اما بعد از پاک کردن و جدا کردن ماکول از آن از پوست در اینوقت ظاهر اینست که سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز
بوده باشد مسئله چهارم عکس اینست با جمعی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و بعبارة اخری که حال ماکول بودن
مسبوق است بحال غیر ماکول بودن مثل خرما و زبیب و بوره و نحو اینها و اینقسم ظاهر اینست که سجده بر آن جایز نیست در جمیع
احوال نظر باینکه مساوی است در حق همه در جمیع احوال که ماکول است بحسب نهایة از آنچه مذکور شد حکم کندم و جو و شلوک
ظاهر شد باین نحو که سجود بر آنها جایز نیست خواه قبل از آرد کردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگرچه
پوست در نها بوده باشد و اما پوست آنها پس ظاهر اینست که سجده بر آنها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است
از انفصال از اصل و قول بجواز سجده حنطه و شعیر قبل از آرد نمودن ضعیف است و آنچه مذکور شد در حکم ماکول
و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود ندارد پس مراد از ملبوسی که در اخبار استثناء شده
آن است که در آن قوه و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد و صحیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود نباتات بعد از استثناء
کلها اینکه در اقسام نباتات نباتی نمیباشد که بالفعل ملبوس بوده باشد که منقسم میشود بدو قسم بقسم آن است که قوه
ملبوسیت در آن متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر آن است که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه پس در
جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامیکه هست در اول است با جمعی همین استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم
بعدم جواز آخر بخار اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از تابیدن

بوده باشد یا بعد و قول بجواز بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از اینقول بجواز سجود است اگر بعد از
غزل بلکه بعد از تافتن بوده باشد و اینقول شاذ است و هرگاه فرض شود چیزی بافته شده باشد از مداد اللبس و حکم
اللبس مثل لیف خرما در اینصورت اگر جهة در حال سجود واقع شود بر غیر مداد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف آنکه
جهة واقع شود بر مداد اللبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود و از اینقبیل است حصیر پس هرگاه قدری از جهة واقع
شود بر آن گاه که حصیر از آن بافته شده صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و آن گاه باطل صحیح نخواهد بود مسئله
در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجود است بر چیزیکه خارج از زمین
و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزیکه سجده بر آن جایز
باشد یا نه مثل کاغذیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد لکن اجتناب از این اگر
از چیزیکه مرهون باجمال است و قول باختصاص جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده باشد از چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد
ضعیف است بلی هرگاه کاغذ در آن چیزی نوشته شده باشد خالی از این نیست یا بدانکه کتابة یا چیزیست که سجده بر آنجا جایز است
مثل تربت حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیة یا از کل دیگر یا چیزی است که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیر
الاخیر یا کاغذ بر سطح کاغذ هست بحیثیکه موضع خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت نماید در صحت سجود یا مانده است پس مشتمل
بچند صورت است اول آن است که ما بالکتابة از چیزیست که سجده بر آن جایز است در اینصورت شبهه در جواز آن نیست خواه
موضوع از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دوم آن است که ما بالکتابة غیر آن است یعنی چیزیست که سجود بر آن جایز نیست لکن
موضوع از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جهة بر آن کفایت میکند در سجده در این صورت با جایز است در صورتیکه جهة واقع
شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است با اینمعنی موضع خالی از کتابت بحد
مذکور نیست در اینصورت ظاهر اینست که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باینصورت در همه دیگر جایز
است با کراهت بلکه ممکن است قول باتفاق کراهت در صورتیکه ما بالکتابة تمام موضع السجود علیه بوده باشد و ظاهر
اینکراهت مختص بوده باشد در حق قاری مصلی پس در حق غیر جایز است من غیر کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری ثابت
نیست و هم چنین در حق قاری در وقت نماز چنانچه در حق غیر ثابت نیست اگرچه قاری و سجده در روز بوده باشد

بحث چهارم در بیان سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بسجده با اعتقاد آنکه آنچیزیکه
که سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که سجده بر آن جائز نبوده خواه باعتبار ذات آن نبوده
باشد مثل اینکه معلوم شد که آن استخوان بود مثلا یا باعتبار وصف آن مثل آنکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو
هم بجهت ذات و هم بجهت صفت در این صورت خالی از این نیست یا بظهور فساد اعتقاد او در اثنای سجده است یا بعد از رفع رأس
اگر سجده در صورت اخیر در سجده واحد است یا در سجدات متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب
یا بعد از آن و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم رفع رأس از ندارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد یا آنچیز را بیاورد در زیر جبهه خود قرار دهد یا ممکن نیست اگر ممکن بوده باشد پس در اینمقام چند
است اول آنکه عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح است
در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بعد از رفع
بآن اتوفا اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در این صورت این شخص ممکن بوده باشد از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح
بوده باشد بجبهه یا این جائز خواهد بود بنابراین این شخص مخیر خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه را بآن چیز یا رسانیدن آن
بجبهه مشکل است تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اگر آن موضعی که سجده بر آن صحیح است با مساوی است با آن موضعی که جبهه
بر آن واقع شده یا پائین تر است یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد در این صورت اولی اینست که پیشانی را بکشد بآن موضع مساوی
که سجده بر آن جائز است مثل اینکه سر را گذارد در اول بموضع از زمین مشخص شده که آن موضع نجس بوده در انوقت پیشانی را
میکشد تا برساند بموضع طاهر و رسانیدن چیزیکه سجده بر آن جائز است نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجمله جبهه از آن
نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود و هم چنین است اگر موضعی که پیشانی بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد اگر
کشانیدن پیشانی بکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بپیشانی همین جهت که مندک
شد و اما بلندتر از آن موضع اول بوده باشد در این صورت خالی از این نیست که علو یا ظاهر است یا بطریق سرایت اگر اول است
ظاهر اینست که رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه بسوی آن موضع مرتفع و این تفصیل
در صورت اخفضیت مجمل است و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه بر مثل تراب و آن بر نحو ملاکات

باشد و بعد از آن که مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تراب و آن قرار بگیرد اولی است از اینکه سر را از آنجا حرکت
داده بمهر برساند دوم آن است که عالم شد بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر اینست که سجده این شخص
صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع رأس از سجود میکنیم سجده این شخص صحیح است
اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده نموده است پس از این ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط است در ذکر
در وقتی که عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر واجب آنکه آن محل نجس است در اینصورت اتیان بذکر واجب در آن جا جائز نیست
و اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بصحت
ذکر پس واجب باشد تدارک آن بعد از رسانیدن جبهه را بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بلی در صورت مفروضه ممکن است
که قائل شویم بر اجزاء جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بر آن جائز بوده باشد بجهت درک ذکر مستحب هرگاه اتیان نموده باشد
و اما بجهت تدارک ذکر واجب ظاهر اینست که جائز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال
بعد از رفع رأس از سجده بی اشکال سجده صحیح خواهد بود سوم آن است که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب
لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه تا عدم
فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست و در اینکه تفصیل داده شود در اینمقام ما بین اینکه از سجده
آخر است یا در غیر آن علی التقدیرین یا رفع رأس ممکن خواهد بود از تحصیل چیزیکه سجده بر آن صحیح باشد یا عدم فعل منافی
باشد پس مسئله متصور بچند صورت می شود اول آن است در سجده آخر است و یا رفع رأس ممکن از تحصیل ما یصح السجود
علیه نیست در اینصورت دور نیست که بگوئیم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان حال
نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول مستند بکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بر آن واقع شود
نسبت بآنچه مفروض است در محل کلام دوم مثل همین است که مفروض شد یعنی واقعه در سجده آخر است و عالم بحقیقت
حال شد قبل از ذکر و در آن حال ممکن نیست از چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن با رفع رأس ممکن از آن بوده
بود در اینصورت نیز ظاهر اینست اتیان بذکر بهمان حالت در حق او متعین بوده باشد رفع رأس قبل از ذکر و عود
بسجود بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر آن جائز بوده باشد در حق او واجب لکن جائز نبوده باشد نظر بلزوم فرض تالی

سجده با عدم ظهور دلیلی که دلالت کند بر جواز آن سیم آنست که در غیر سجده آخر است لکن اگرچه در آن حال متمکن از
تحصیل چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع رأس متمکن از آن خواهد بود در این صورت نیز مثل
صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حال نماید بعد از آن رفع رأس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود
اتیان نماید بقیه از سجود نماید در این صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اتمام در امور دین مقتضی غایت
احتیاط است باعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن میداند که با رفع رأس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در این صورت نماز باطل خواهد بود در همان حال سجود قطع عمل نموده
بعد از رفع رأس استیناف نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع اقسام من اولها الی آخرها در سجده بر غیر جایز
چنانچه بیان نمودیم پس هرگاه سجده بر غیر نمود پس اطلاع بر آن یا بعد از رفع رأس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود
صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده نماز در وقت یا نه در جمیع
صور ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت احتیاط
از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی عالم بحقیقت حال قبل از رفع رأس از سجود است در این صورت یا قبل از اتیان
بذکر واجب است یا بعد از اتیان بآن اگر بعد از اتیان بذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد
همان نماید رفع رأس نموده نماز اتمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر در این حال متمکن
باشد از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا رسانیدن آن را بجهت چنان نموده بعد از اتیان بذکر
اتمام نماز نماید و اگر در آن حال متمکن از این نبوده باشد یا با رفع رأس متمکن از این خواهد بود یا عدم فعل منافی
علی التقدیرین یا در سجود آخر است یا در غیر آن تفصیل حکم بنحوی است که بیان شد باین نحو که اگر در سجده آخر است در
همان حال اتیان بذکر لازم نموده نماز اتمام نماید خواه بعد از رفع رأس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه بوده
باشد یا نه و اگر در غیر سجده آخر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد از رفع رأس از تحصیل آن یا عدم فعل
منافی در همان حال نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است در صورت اتمام
که مذکور شد پنجم هرگاه مصلی شروع بنماز نموده در حالتی که متمکن بوده از وضع جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده در

اثنای نماز عذری مهر بیند که موضع عمل از او شد مثل اینکه بر روی فرش و سبو ایستاده مهری در وسط آن گذارد
و مشغول نماز شد و در اثنای نماز غفلتی آمد و آن مهر را برداشت و وقت امر بمنتهی در انبوف مرد است ما بین اینکه نماز را
قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نماز را همان حالت نماید ظاهر تفصیل است در اتمام بنحوی که
این امر را در ضیق وقت است یا در سعه وقت اگر در ضیق وقت است بحدیکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده
بر آن صحیح بوده باشد درک نماز در وقت نخواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه متعین است
که اتمام نماز نماید و در چنین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیل که بیان خواهد شد نماید و اگر موسع است متعین است که نماز را
قطع نماید بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید بحث ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر
بر زمین یا نبات موصوف بنحوی که نماند این قاعده استثناء شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون
وقتی بعبارت اخری بعضی جواز سجود بر آن ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول
در این چیزها است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اگرچه متمکن از زمین
و نبات بوده باشد دوم ثوب و سیم کف مصلی است لکن این در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده
باشد در این صورت اگر متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسی که معمول از قطن
و کتان بوده باشد و هم چنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه ثوب بوده باشد
و اما ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب معمول مصنوع از کرک
و نحو آن دور نیست که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد اگرچه در فصل برودت هوا بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب
معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد و ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده اگرچه توهم میشود
از بسیاری از عبارات فقهاء اختصاص لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد نهایت ظاهر اینست که سجده بر ثوب مغصوب
جایز نبوده باشد اگرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنا بر این چند احتمال در اتمام عمل است اول
آن است ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد دوم آن است که ثوب مملوک او بوده باشد لکن ملبوس دیگری
بوده باشد سیم آن است که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد چهارم

مملوك غير ملبوس غير بوده باشد ظاهر اينست كه در جميع صور مذكوره سجده بر ثوب جائز بوده باشد شخص
در صورت مملوكيت غير جواز سجود تصور نشده است و در جميع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر كف و باعد
تمكن از سجده بر ثوب بتفصيليكه مذكور شد و هم چنين عدم تمكن از سجود بر قطن و كتان جائز است كه سجده بر كف بوده
نموده باشد ظاهر اينست كه سجده بر ظهر كف متعين است پس سجده بر بطن كف جائز نخواهد بود بلكه لازم است كه حكم كرد
بر همين بگذارد و بر ظهر آن سجده نمايد و مخير است مابين سجده بر كف دست راست يا دست چپ هر يك كه خواسته باشد خواه
و در صورت مستور بودن كف اگر مستور بوده باشد بقطن و كتان سجده بر آن سازد نمايد بر كف و اما هرگاه آن ساتر از غير قطن
مثل دستكش از پشم در اين صورت حكم جواز سجده بر روى آن ساتر مشكل است با تمكن از سجود بر قطن و كتان يا ثوب منسوج
از آنها بلكه جائز نيست و ظاهر اينست همچنين كه متمكن از سجود بر ارض مثلا نيست سجده بر ثوب و با عدم تمكن از ثوب سجده بر كف
نتوانند خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد يا برودت آن و حكم محض حال حرارت نيست چنانچه توهم شود
از بسيارى از عبارات محشى بلكه مناط در جواز سجود بر ثوب يا بر كف عدم تمكن است از سجود بر ارض مثلا در جميع وقت نماز
باشد بلكه در اول زوال متمكن از وضع جبهه بر ارض نيست همان وقت نتوانند سجده بر ثوب نمود اگرچه معتقد اين بوده باشد
كه در آخر وقت متمكن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر اينست اگرچه احتياط در اول است و هم چنين است حال تبديل
مكان اينجمعى فرش بكنيم در مسجد متمكن از سجود بر ارض نيست بجهة حرارت هوا لكن در سرداب متمكن خواهد بود با وجود
اين نتوانند سجده بر ثوب نمايد يا نه بلكه لازم است تبديل مكان نموده سجده بر ارض نمايد اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص
اول است لكن احتياط در اينست حاصل آنچه در اينمقام بايد دانسته شود آن است اگر متمكن از سجود بر ارض يا نبات غير مأكول
و ملبوس بوده باشد يا كاغذ سجده بر غير آنها جائز نيست و در صورت تمكن از هر سه نوع مخير است مابين هر يك كه خواسته
باشد اگرچه بعضى افضل از ديگرى بوده باشد و هرگاه متمكن از هيچيك از اين انواع ثلثه نبوده باشد در اينصورت
جائز است سجده بر قطن و كتان يا ثوب منسوج از اينها نموده باشد و در صورت عدم تمكن از اينها جائز است سجده بر
معدنيات نمايد مثل آهن و فيروزه و امثال اينها و در صورت عدم تمكن از اينها نيز خالى از است سجده نمايد بر چيزيكه بر ارض
بوده باشد و نه نبات و نه محصل از اينها مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال اينها و در صورتيكه متمكن از هيچيك نبوده

باشد

باشد آنوقت جائز است سجده بر ظهر كف نمايد پس جواز سجود بر پشت كف بعد از عجز از جميع خواهد بود مبحث هفتم
واجب است محل سجده بنوعى بوده باشد كه جبهه بر آن قرار گيرد پس سجده بر پشم و ريشه و پنبه و وصل بنوى كل و قطن
و امثال اينها كه جبهه بر آن مستقر نميشود جائز نيست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنين محلى آنان نماز نمايد بكلى
است ترك سجده نمايد و اكتفاء نمايد باشاره بسر بدل سجده ظاهر اينست كه آنان مابين ايماء در حال ايستاده جائز بوده باشد
پس لازم نيست كه بنشيند بجهة ايماء و از آنچه مذكور شد مشخص ميشود كه عدول از سجود با ايماء در صورتيست
كه رفت كل بعضى بوده باشد كه جبهه قرار نگيرد و اما هرگاه اينچنين نبوده باشد مثل پشمى كه از بارش تر شده باشد لكن
نه بآنحد در اينصورت نماز در آنجا جائز خواهد بود و سجده را بطريق معهود بيايد بعمل آورد مبحث هشتم محشى فرمايند
اعتبار از زمين يا نبات از ارض كه ماكول و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محل ساير اعضاء بلكه توضيح اين حال
آن است چونكه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمين قرار گيرد و آنها جبهه و دو كف و دو زانو و سرهاى دو
بزرگ دو پاست چنانچه بتفصيل در مباحث سجود بيان خواهد شد انشاء الله تعالى مراد در اينمقام آن است آنچه
مذكور شد كه بايد سجده بر ارض يا نبات از ارض بوده باشد اين مختص بمحل جبهه است اما ساير اعضائى كه مذكور شد
چنين نيست بلكه آنها اگرچه در حال اختيار بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر روى فرش حرير و نحو آنها بوده باشد
جائز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لكن مشروط بر آنكه رطوبتى نداشته باشد كه تعدى نمايد بدن يا لباس
مصلى اجمالا عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذكور را در حال سجود بر ارض و نبات از ارض محل تأمل نيست كلا نيست
در استحباب آن است كه اين اعضاء واجب بود الاضافه بجهة مستحب هست الاضافه بجهة اعضاى سه گانه
ظاهر جماعتى از اعاظم فقهاء اعلى الله تعالى مقامهم اول است پس مستحب خواهد بود كه دو دست و دو زانو
سر دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع سازد بر چيزى كه سجده بر آن صحيح بوده باشد و كلمات اين بزرگواران اگر
مطلق است لكن ظاهر اينست كه بايد مراد ايشان مرد بوده باشد چه در حق زن كشف دو زانو در جميع احوال نماز جائز
نيست بلكه ستر آنها لازم است و اين منافى حكم باستحباب وضع آنها است بر ما يصح السجود عليه بخلاف مرد چنانچه
كه استحباب رعايت اين نسبت بدو كف ثابت است پس مستحب اينست كه كفها را در حال سجود بگذارد بچيزيكه سجده بر آن

صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو و در بعضی از صور غالب آن مخالف با
اختیار است بحث هفتم در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلی که جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده
باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه اگرچه نجاستی بوده
باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغل بوده باشد مجملا اعتبار طهارت محل جبهه در سجود
تشکیک نیست و کلامیکه هست در اینست که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود طهارت
محل مقدار معتبر از جبهه طاهر دوم است بیان این اجمال آن است آنچه که واجب است آن است که جبهه را بگذارد بر چیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد بحدیکه صادق باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است بمعنی متعارف که مانند که بقدر درهم از جبهه
لابد منه است ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اول از آن نیز معقول است بنابراین هرگاه فرض شود
محلی که جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن قدر صادق است که جبهه را
بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای این مقدار بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت
محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بآنقدر تعدی بمحل نکند مگر در
صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل آنکه خونی بوده باشد
کمتر از درهم در اینصورت ظاهر اینست که معتبر نبوده باشد توضیح مقام مشتمل بر اینست که گفته شود در اینمقام چند
صورت است اول آن است که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در اینحال نیست بلکه این کل صورت
است دوم آن است که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحال نیست خواه نجاست متعدیه بوده
باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آن است که محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه
بر آن نجس است در اینصورت اگر آن نجاست تعدی بمحل نکند نماز صحیح است و همچنین نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن
بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز چهارم هرگاه متنجس بنجاستی بوده باشد که تعدی نماید
معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطل است پنجم غیر جبهه از اعضای سه مذکوره پس طهارت محال آنها معتبر
نیست بلکه معتبر خلو محال آنها است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال آنها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی

بمحل نکند نه بدن او و نه لباس او نماز صحیح خواهد بود دوم چنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد
تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود
بجهت رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمحل بحث هشتم در بیان ترجیح انواع چیزها است که در حال اختیار سجده بر آنها جایز است بلکه
در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد
بوده باشد از سجده بر ثوب نجس اختیار کدام یک نماید بیکی از اینصورت بچند صورت میشود اول آن است که مرتد بوده باشد ما بین
سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس در اینصورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بیان اشکال هرگاه از ثوب صیف بوده باشد مثل
اینکه مرد و از قطن بوده باشد یا مرد و ابریشم بوده باشد و هرگاه مخالف در صیف بوده باشد مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد
و دیگری از ابریشم لکن نجس لباس پشمی بوده باشد در اینصورت سجده بر لباس قطن متعین است اما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد
و لباس ابریشم در این صورت ظاهر اینست که سجده بر ظاهر متعین باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آن است که
امر مرتد باشد ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت
ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین باشد سیم سجده بر ارض نجس در این صورت ظاهر خواهد بود و همچنین است سجده
نجس با کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه کثیف بوده باشد چهارم آن است که امر مرتد بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه
مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس در اینصورت ظاهر این است که سجود بر نجس ما یصح
السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه ما نیست در اینحال از ذات
است یکی باعتبار ذات آنچیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و ما نیست در اول صحیح است
باعتبار وصف پنجم آن است که امر مرتد بوده باشد ما بین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و همین حکم
در اینصورت اگرچه ما نیست در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه
متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مرتد شود ما بین سجود
بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجاست البته سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه متعین است مجملا در صورتیکه
امر مرتد بوده باشد ما بین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه باشد

بأما لا يصح السجود عليه در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود
با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با ایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود با ایماء در مثل این صورت معین
خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این صورت ظاهر اینست که ایماء
بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بر آن جایز هست در
صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلی که دانسته شد کلا اینکه در این مقام هست آنست با سجده بر متنجس جایز است
در صورتیکه نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست آن متنجس تعدی کند بمصلی سجود بر آن جایز نخواهد بود
پس لازم است عدول از سجود با ایماء در چنین صورت با آنکه سجود بر متنجس جایز هست اگر چه نجاست تعدی نماید بمصلی
ممکن است در این مقام تفصیل داده شود ما بین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول
باشد با اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول با ایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود ما بین
کسی که جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسی که جبهه او طاهر بوده باشد
اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعین سجود بر آن متنجس اگر چه موجب تعدی نجاست می شود بجبهه نظر باینکه فرض اینست که
جبهه نجس است و دلیلی که منع کند از زیاده نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد علی اشکال است اگر چه ممکن است
باز حکم شود بتعین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر حفظ جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این صلوة حال شروع
عدول بوده باشد با ایماء در نظر نیست مختص است که تکلیف بنماز ثابت است و دلیل بر جواز عدول از سجود با ایماء در این حال
نیست پس متعین است نماز با سجود اگر چه موجب نجاست جبهه شود و در این صورت اگر ایتان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن از تطهیر جبهه نبوده
و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم دارد بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرجه و لیه لرفع الشبهات و حل
بحق و آله السادات السادات بحث یازدهم در حکم اشیاء چیزیکه سجده بر آن صحیح است بعضی که سجده بر آن صحیح نیست بدانکه
هرگاه ما یصح السجود علیه مشتبه شود بما لا یصح السجود علیه بحسب وصف مثل آنکه موصوف از زمین نجس شد و موضع نجس
شد بغیر آن یا مغصوب مشتبه شد بغیر مغصوب در این صورت یا مضطر است در نماز در آن مکان یا نه اگر مضطر است

که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه نجس جایز است بلکه لازم است نظر بآنچه
در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه نجس بطریق اولی و اگر در صورتیکه
متمکن از سجود بر ثوب طاهر نبوده باشد طاهر است و اما هرگاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی
از اشکال نیست نظر بآنچه در سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس
معین است سجده بر ثوب طاهر و تا وجود آن سجده بر ارض نجس جایز نبوده و مشتبه نجس بتنهائی موضع محصور حکم نجس دارد و تا
در مشتبه بمغصوب در این صورت که محل کلام است چگونه جواز سجود بر آن مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء
معین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد که خالی از این نیست یا آن اشیاء در موضع محصور است
یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل آنکه این موضع از اطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد
یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر آن چه در امثال این دو صورت سجده
در آن موضع جایز نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده
باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این مقام آن است که در اجتناب از سجود بر آن مشقتی بوده باشد
پس مراد بغیر محصور در این مقام بمقتضای مقابله آن است که در اجتناب از آن صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت
و عدم آن حال اغلب ناس است فصل هفتم در اذان و اقامه است و در این فصل بحث است اول در فضیلت آنها است بدانکه
اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر بعضی
از آن نظر بآنکه اطلاع بر آن موجب رغبت انسان و باعث تنبه اشتغال اغافلان است پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف
و در قاموس جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آن بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه
علیه و آله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث
صحیح دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه این باعث این میشود که دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه
اقتدا میکنند بتو در آن نماز و اگر اقتصار باقامه نمائی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکند و در حدیث دیگر وارد شده
که اشتداد آن صف ملائکه از مشرقیات تا بمغرب و از مغربیات تا بمشرق است و از جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت شده

آن حضرت فرمود هر کسی که اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان بوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند
عالم جل جلاله عطاء میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناه کار در بهشت
همینکه مؤذن ما معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه و میشوند
چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثوابی که مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله اخبار بسیار در فضیلت اذان
و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در اختصار کافی است و ظاهر است اینها در صورتیست که با معرفت بوده باشد
و معنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم که کسی که سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در
ذات مقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم عز شانه و ملتفت این نشود که آن معبود من چنین معبودی است که از جمله
آثار در شان معبود متعال است خلق آسمان و زمین با عدم ماده و مدد و استغنای معاون و انصار و اوست عالم بسر
الضمیر قاطبه عباد و خطورات قلبیه بمجرد خطور نزد اوست عیان و اذعان بحقیت این اعتراف در غالب احوال منفک
نمیشود از دفت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت بر رسالت
آن فخر کافه موجودات آن است که ملتفت بر جلالت آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیاء و رسل شد که حق
جل جلاله باشد که بشرف رسالت از جانب رب العزة تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله
در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات مشخص است امین بودن از جانب خلاق عالم تعالی
شانه در کافه امور سعادت و شرافتی مهم سعادات و شرافتی است اشرف کافه شرافات مشخص است که هر گاه مؤذن بدین
وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقدام خواهد نمود باو ملائکه مقربین و فائز خواهد
بود عطاها و سعادات مذکوره از جانب خیر جواب جهان آفرین جل شانه پس عاقل فطانت قرین آن است که خود را از شرف
این سعادت محروم ننماید و مغبون خسارت این کسی است که خود را نظر بهوا جس وسواس شیطانیه از اسال بیکران
عظیمه محروم کرداند اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز باشرف اولیاء
فی غرفات الجنان بحق اکمل انبیاء و اولیاء الملجأ لقاطبة الخلیقة من الانس و الجان مبحث دوم در ذکر اختلافات
بین علماء شیعه در حکم اذان و اقامه است بوجوب و استحباب بجهت قول اول آن است که اذان و اقامه واجبات دو نماز

جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشاء و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر
مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن برّاج و ابن حمزه و ابن زهره دوم آن
که اقامه واجبات در جمیع نمازها و اذان واجبات در نماز جمعه و نماز صبح و نماز مغرب اگر چه ایشان فرادی
باشد و مستحب است در ظهر و عصر و عشاء و این قول حکایت شده از ابن الجنید و ابن عقیل قول سیم آن است که اذان و اقامه
واجبات در نماز جماعت مطلقا و همچنین واجبات در نماز صبح و مغرب اگر چه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در
نماز ظهر و عصر و عشاء و این قول ظاهر میشود از شیخ مفید در مقنعه چهارم آن است که هر دو مستحب است مطلقا خواه
جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد مثل نماز جمعه یا نه یا نماز ظهر
بوده باشد یا اذانی و این مشهور ما بین فقها است و ظاهر ما بین اقوال است مبحث سیم علی اذان و اقامه قبل از نماز
و نماز جمعه است و در سائر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل صلوة
صبح در حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوات مبحث چهارم در فصول و ماهیت اذان و اقامه است فاما اذان بدانکه
فصول آن هیجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادتین بر توحید و الوهیت بعد از آن شهادتین بر رسالت هر یک دو مرتبه
و اما شهادتین بر نبوت و ولایت در حق مشکوة معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة من رب العالمین رکن
از اجزاء اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر میشود از طباق فقهاء بر این مگر مرحوم علامه طاب
ثراه در تذکره در بحار فرموده که از اجزای مستحبه اذان است لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگر چه جزء
مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست هر گاه احدی از شما بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی ولی الله امیر المؤمنین بنابراین هر گاه کسی بعد از شهادت بر رسالت بگوید اشهد
ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذان است اشکال بمستحب مطلق کرده خواهد بود و چونکه بعضی
از اعاظم فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها فرموده اند که در اخبار شاذه در مقام بیان
اجزاء اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله است بنابراین هر گاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت بر رسالت شهادت بر امارت
و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن بقصد

اذان بلکه بقصد امتثال آید و حدیث مجملا بعد از فراغ از شهادتین بر رسالت از اجزای اذان سه جمله است یعنی حی علی
الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل آنرا ترتیب که مذکور شد هر یک را دو بار بگوید بعد از آن دو تکبیر و بعد از آن
تهلیل بایند و تهلیل مسجد جزء اذان تمام نمیشود و اجزای اقامه مثل اجزای اذان است تفاوتی نیست میان آنها مگر در جزء
دو چیز در اسقاط و یکی در زیادت اول آن است که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار دوم آن است که تهلیل در آخر
یک بار است و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم آن است که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاده میفماید قد قامت الصلوة
مبحث چهارم اذان و اقامه اگرچه بنا بر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت آنها بسیار باید نمود و خصوصا در صلوة
جهریه بیشتر در نماز مغرب و صبح و خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم قائل بوجوب
آنها در جماعت شده اند بلکه صاحب جواهر در ادعای اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بآنها است در جماعت و
در نمازهای جهری و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز اخفاتی بوده باشد لکن موارد چند
که اذان در آنها ساقط است چنانچه چند مورد است که اذان و اقامه هر دو ساقط است اول سفر است بدلیل عمل در سفر بی اذان
و اقامه بدو طریق میشود اول آن است که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول اذان
بیک دو گانه است که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید باقامه نه بطریق معهود ظاهر اینست هر دو قسم تاخیر بوده باشد لکن اتیان
باقامه و ترک اذان بالمره اولی است از اینکه اتیان بهر دو نماید مقصودا باشد این افضل آن است که ترک اذان نموده بالمره و اتیان باقامه
بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن در این مقام بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق
معهود افضل خواهد بود کما فی که هست اینست مبالغه و اهتمامی که در اذان در حضر هست در سفر نیست دوم از مواضعی که
ساقط است مزدلفه است مقابل آن است که بعد از وقوف مشعر در عرفات تا زوال روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ
نماید از عرفات بسمت مشعر و اولی اینست که تاخیر نماز مغرب و عشاء نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب بالکه اتیان
بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب باتیان بنماز عشاء میفماید بدون اذان خواه فاصله متحقق شود مابین دو نماز یا نه سیم
از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء در اینوقت اذان عصر و اذان
نماز عشاء ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب نماید بلکه اتیان بنماز عصر و نماز

اما مواردی که اذان تنها در آنها ساقط است صح

عشاء نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان عصر و اذان نماز عشاء ساقط است چنانکه بر هر کاه
اتیان بنافله عصر یا نافله مغرب نماید یا ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد و اما اتیان ببعضی از تعقیبات مثل
تسبیح سیده فاطمه صلوات الله علیها و نحو آن ظاهر اینست که منافی با صدق جمعی که مناط در سقوط اذان است نبوده باشد
چهارم صورت استماع اذان غیر است بدلالت مسئله متصور بچند صورت میشود اول آن است کسی که اراده داشت که
نماز جماعت نماید شنید اذان کسیرا که آن مؤذن اذان بجهة نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجد و شخصی هست
در آن مسجد مهیا نماز جماعت بعمل میآورند یکی از ائمه داخل مسجد شد در حالتی که مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان
میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت بوده باشد یا غیر امام و از امام استماع اذان را نموده در اینصورت ظاهر اینست که آن
امام مستمع اذان اجزاء بآن اذان میتواند نمود ثانی آن است کسی که اراده جماعت نداشت استماع اذان منفرد نمود و بصفوف
نیز ظاهر اینست امام جماعت اجزاء باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید بعدم اذان سیم
آن است که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن جماعت چهارم آن است که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز
مصلی را اذان اکتفاء باستماع آن اذان میتواند نمود در جمیع این چهار صورت که استماع مزید جماعت اذان جماعت و استماع
منفرد اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت و استماع مزید جماعت اذان منفرد را بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع آنها
اکتفاء در اذان باستماع آن اذان میتوان نمود اینها در صورتیکه اتیان بنماز نماید بهمان وضعی که حین استماع اذان نادی
بود ظاهر است ثانی هر گاه عدول از آن قصد نماید و خواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وضعی که حین استماع نادی آن بود
اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز جماعت نموده بعد رای او منحرف شد خواهد منفرد را بعمل آورده بمثل
بعکس این مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفرد اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان نماز جماعت نموده باشد
یا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفاء بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین
نیست بلکه اتیان باذان در این صورت لابد منه است و در اینمقام تفصیل داده شود مابین عدول از اقوی
باضعف مثل اینکه حین استماع اذان نادی جماعت بود بعد رای او منحرف شد خواهد اتیان بنماز منفرد نموده باشد و بین
عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را جماعت بعمل آورده باشد و قسم

اول حکم کنیم بجواز اکتفاء بهمان اذان مسموع بخلاف اینکه در قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان غائب بود که ایشان نماز
بجماعت نموده باشد تعمداً خواهد نماز را منفرداً اتیان نماید در اینصورت اکتفاء بهمان اذان مسموع میتوان نمود خواه اخبار را
باخبار نموده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که
خواهند آمد که با او اقتداء نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفاء بهمان اذان مسموع
میتوان نمود خصوصاً در صورتیکه اخبار انفراد باخبار عدم تمکن از جماعت بوده باشد اینکه در صورت عدول از اقوی بضعیف
بود اما هرگاه عدول از اضعف بأقوی بوده مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این صورت
میگوئیم اجزاء بآن اذان مسموع نمیتوان نمود خصوصاً در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است
ایقاع بفضیلت داده شود مابین آنکه اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجزاء و در ثانی بعدم جواز
اجزاء بیع فاما مقتضی اینست که بگوئیم مسمع اذان یا عازم جماعت است یعنی اما یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان
جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر اتیان بنماز مینماید بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی آن بوده با خلاف آن پس اول
در مسئله هشت است اول آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان عازم بود و اتیان نماز نیز بهمان قصد
بجماعت میخواهد نموده باشد در اینصورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم آن است که
استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در اینصورت
حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفاء میتوان نمود سیم آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان
عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد چهارم آن است که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد
بود و بهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در اینصورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آن است که
استماع اذان جماعت نمود و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رأی او از جماعت منصرف شد میخواهد اتیان بنماز منفرداً نموده
باشد ششم آن است که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع عازم جماعت بود بعد خواهد نماز را منفرداً اتیان نموده باشد در
این دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفاء بهمان اذان مسموع میتوان نمود هفتم آن است که استماع
اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بعد عازم جماعت شد هشتم آن است که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع

اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف بأقوی نموده در قسم اول ظاهر اینست که
اکتفاء بآن مسموع نتوان نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید اذان بگوید و اما قسم ثانی
پس اگرچه در صورت اجزاء اذان نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفاء نتوان نمود بلکه میباید
اذان بگوید یا نماز او بی فضیلت نبوده باشد اگر کسی گوید این فضیلت مسلم بود هرگاه اکتفاء باستماع اذان منفرد
جماعت نمیشد و مفروض اینست که شما اکتفاء بآن مینمائید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد نمود
و حین استماع عازم این بود که نماز بجماعت بجا آورده باشد در اینصورت اکتفاء بهمان اذان مسموع از منفرد میتوان
نمود در جماعت و در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجزاء توان نمود خصوصاً در صورت
اخیره که اجزاء باستماع اذان جماعت در اذان جماعت خواهد بود جواب این آن است که امر اگر چنین است لکن چونکه اجزاء
در واجبات و مستحبات تعبدیه بعقل غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار شود در مخالف اصل بمقدار
که ظاهر از نص است و ظاهر از مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتیست که اختلافی در بین قصد حین استماع اذان
و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک بآن در صورت تغایر مابین قصدین ممکن نیست بنابراین میباید
در صورت تغایر قصد اتیان باذان نماید تا مؤدی شده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا یعاد
الا من خمس آن است که هر نمازی باید با اذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع
اذان و وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت تغایر پس مخصص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی بأضعف
بوده باشد چنانچه مذکور شد در آنجا مشکل است که مقتضی شویم بطریق اولی و دور عکس آن لکن قصد در آن موقوف است
بأمل تام بعد از استمداد توفیق از فیاض علام بیرکت ارواح مطهره ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از ترقیم مطالب
بقدریکه مقام مقتضی آن بود میگوئیم در این مقام دقایقی چند هست مناسب اینست که تنبیه بر آن شده باشد اول آن است که
استماع اذانی که مفتی میکرد اندازه اذان با استماع فصول جمیع اذان است یا استماع بعضی نیز کفایت مینماید در این ظاهر
پس استماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان دوم آن است حکم اینکه استماع اذان موجب سقوط اذان است
صورتیست که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شد

ایشان نماز نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم نماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله
سیم آنست استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود در صورتیست که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم ایشان بآن
نماز بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده باشد یا بعکس آن ظاهر اینست که اذان
ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کتابت یکی که در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن نابینا بوده باشد که اذان بجهة
نماز است پس هرگاه اذان مؤذن نابینا بقصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد
که خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز نمیشود و همچنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد
یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اکل محکم نموده تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء خلق هر ساعته باشد و همگی مجملا
استماع اذانی که موجب سقوط اذان میشود استماع اذانی است که مؤذن ایشان نماید بقصد ایشان نماز نه مطلق استماع اذان اگر
چه این از آنچه در سیم مذکور شد مستفاد میشود پنجم استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده
باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد خواه باخلال بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات آن بلکه بعدم اخراج بعض
حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست در هیچ یک از صور مسقطه استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده باشد و همچنین است هرگاه
در تصرف اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط بسبب استماع اذان در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد پس اگر
استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه آن زن از محارم او بلکه زوجه او نبوده باشد این در صورتی
که در حق زنان باین صیغه استماع اذان از صیغه دیگر نموده یا استماع اذان مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر اینست که
این کفایت یکی در حکم بسقوط اذان زن بلکه در مرد نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع
مؤذن اذان جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان مستمع چنین است استماع اذان مؤذن بلکه
خواه معلوم شود که بعد از آن بلا فصل ایشان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهت اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد
پس اذان مؤذن تلک مستثنی خواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهة نماز نبوده باشد استماع آن
اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم یا حکم مذکور مختص نماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابت است یا نیست
که مختص نماز ادائی بوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلی که محتاج به بیان است پس میگوئیم

در این مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز ادائی در حق کسی که عازم ایشان نماز ادا است دوم استماع نماز قضائی
در حق کسیکه عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا است در حق کسی که عازم ایشان نماز قضا است چهارم عکس
بعضی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم ایشان نماز ادا است اول حکم آن بیان شد دوم مصور بچند صورت میشود
توافق در نوع صلوة و مخالف در آن اما صورت مخالف مثل اینکه کسی اذان گفت بجهة اینکه ایشان نماز ظهر قضائی کند و دیگری
استماع آن اذان نمود لکن عازم این هست که ایشان نماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم بسقوط اذان در حق مستمع
مشکل نیست اما صورت توافق پس این متصور بدو صورت میشود یک صورت اینست کسی مثلا ده سال قبل از این نماز
ظهری را فوت شده و دیگری نیز نماز ظهری از او فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یکوقت عازم این شدند که ایشان
نماز ظهر قضائی نموده باشند یکی بهمین قصد اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر اینست در این صورت نیز
استماع اذان کفایت در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آن است یکنماز از هر دو در یکوقت فوت شده مثل
نماز ظهر روز یکشنبه اول فلانه ماه از دو نفر فوت شده هر دو در یکوقت اراده نمودند که قضاء نموده باشند یکی اذان
بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در این صورت ظاهر اینست که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع نمیشود پس اذان او باقی
خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و مخالف در آن اول مثل اینکه کسی اذان گفت بقصد اینکه
ایشان نماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نمود با غرض ایشان ظهر قضائی دوم مثل آنکه مستمع اذان در
این غرض عازم است که ایشان نماز قضائی ادائی نموده باشد ظاهر اینست در هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز
قضاء نمیتوان نمود و همچنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز ادائی نمیشود
شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا صورت مخالف نهم آن است این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است
بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است از صورت استماع و سماع اگرچه مستفاد از آن لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت
استماع ندارد پس در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است دهم آن است این حکم چنانچه در سماع اذان ثابت است
در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه هر دو را از مؤذن بشنود سماع اذان چنانچه معنی اذان هست
مغنی از اقامه نیست و استماع اقامه نیز هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط

اقامه بشود **ثانی** هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز نموده باشد چنانچه مفروض است مثل
فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبوده یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه نمود یا شخص سامع اقامه فقط حکم
بسقوط اذان در حق او ممکن نیست **پس** اگر ایشان باذان نماید که ظاهر اینست که در حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس
اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید با استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن
دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان ترک نماید یا نه **ثالث** ظاهر اینست که حکم مذکور در صورتی
که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل بعربه مشغول نماز شود **رابع** هرگاه فصل مخل شود در اینصورت اذان و اقامه ساقط
خامس ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره مناب العربیه نبوده باشد که مسموع بوده باشد این شخص اذان
و اقامه **بلکه** مناب آن خصوص خواهد بود **پس** با استماع اذان و اقامه ایشان بهر دو میتواند نمود **بلکه** دور نیست که عدم اجزاء
باذان و اقامه مسموع و ایشان بانها نمودن اولی از اجزاء بوده باشد خصوصا نسبت باقامه **سیم** از جمله مواضعی که اذان
ساقط است در وقوف عرفات است یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن **کلیه** که
که ایشان بحکم تصور بیکه مشغول دعا شود یا عام است ظاهر ثانی است **پس** اذان نماز عصر در وقوف عرفه ساقط است اگر
قصد دعای موقف در آن روز را نداشته ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمه بوده باشد **پس** اذان عصر در آن روز
جایز نیست **ششم** از جمله مواضعی که اذان ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف ایشان بنماز جمعه نماید یا نماز
بنابر آنچه جماعتی از فقهاء ذکر فرموده اند و بعضی از فقهاء چنین فرموده که اگر ایشان بنماز جمعه نموده باشد اذان عصر ساقط است
اگر ایشان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست **نهم** نزد حقیر عدم سقوط است **پس** اذان عصر روز جمعه مثل اذان عصر سایر
روزها خواهد بود اگر چه ایشان بنماز جمعه نموده باشد **هفتم** از مواضعی که اذان ساقط است در صورتیست که کسی داخل مسجد
شد بقصد نماز در حالتی که اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده باشد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز
لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشد اعم از اینکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد یا نه لکن عازم این بود که
اقتدا نماید بامام همان جماعت یا بامام جماعت دیگر **بلکه** هرگاه امام جماعت دیگر خواهد نموده باشد از ساقط خواهد بود
و هم چنین است هرگاه خواهد نماز منفردا ایشان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت عملا اقتدا نمایند این شخص

بوده

بوده باشد یا بعمل آمده الحال **بل** هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنابر اعتقاد این شخص در اینصورت ظاهر اینست
که اذان ساقط نباشد **پس** اقسام مسئله متعدد است **اول** آن است داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا بامام جماعت نموده
دوم آن است داخل مسجد شد بقصد اینکه امامت نموده باشد بجهة جماعت دیگر **سیم** آن است داخل شد بقصد اینکه نماز منفردا
ایشان نموده در جمیع این سه صورت وقتی که داخل شد بدانمایی مشغول بجماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد
یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با جای صفوف در جمیع این سه صورت اذان **بلکه** اقامه نیز ساقط است اینست در صورتیست که
این شخص عازم ایشان بهمان نمازی بوده باشد که امام مشغول بآن بوده یا فارغ شده باشد از آن **اما** هرگاه چنین نبوده باشد مثل
اینکه امام مشغول به نماز ظهر یا مغرب بوده و این شخص عازم ایشان بنماز عصر یا نماز عشاء بوده باشد در اینصورت اذان و اقامه
ساقط نیست **پس** میباید ایشان باذان و اقامه نموده باشد **رابع** هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشاء بوده باشد و این شخص
عازم ایشان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در اینصورت دور نیست که هیچ یک از اذان و اقامه ساقط نبوده باشد اجتماع
مباحث چندی هست که تنبیه بر آن مناسب است **اول** آن است آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط است اینست در صورت
که نماز جماعت در مسجد بوده باشد **اما** هرگاه در مسجد نبوده باشد مثل اینکه نماز جماعت در خانه هست یا در مهمانسرا است یا
در سفر غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی در آن مکان خواهد ایشان بنماز نموده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگر
ایشان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتیکه اقتدا نماید بامام جماعت مثلا هرگاه کسی ایشان بنماز جماعت مشغول
و دیگری آمد بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز وقتی که طرفی بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده
بود در اینصورت این شخص ایشان باذان و اقامه هر دو میباید اگر چه ایشان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید **پس** حکم بسقوط
اذان و اقامه در علی اگر ایشان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست **دوم** آن است
حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف **پس** هرگاه نوع نماز مختلف بوده مثل
اینکه امام ایشان بنماز ظهر نموده یا میخواهد و این شخص میخواهد ایشان بنماز عصر نموده باشد در اینصورت اذان و اقامه ساقط
نیست و هم چنین است حال در نماز مغرب و عشاء یا بعکس آن یا بنحوی که امام مشغول بنماز عصر یا عشاء است و این شخص میخواهد
منفردا ایشان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر این است که ساقط نبوده باشد

و همچنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بضعف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد
لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی فارغ شد و این شخص بخواهد در صف جماعت
ایشان نماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم آنست مکان این شخص با مکان جماعت عین
هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعتی در همین بوده باشد و این شخص در سمت دیگر
بعید از سمت جماعت بوده باشد چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتیست که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق
بوده باشد پس هرگاه معتقد عدالت او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام
متحد در نوع و صنف بوده باشد و این شخص ایشان نماز در صف جماعت نماید بنابر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد
بعدالت امامست یا آنکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم آنست که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل
در مسجد شده در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است ششم هرگاه داخل مسجد شد بعد از فراغ امام پس این متصور بچند
صورت میشود یکی آنست احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشند شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دوم
مقابل اینست یعنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد شکی در ثبوت اذان و اقامه در این صورت نیست سیم آنست
که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی میباشند این متصور بسه صورت میشود اول آنست آنچه از اهل جماعت گردیده
اند اکثر از باقی دوم عکس اینست یعنی آنچه باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آنست که
باقی از اهل جماعت مساوی اند با متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابر این پس بقای بعضی و سقوط
کفایت میکند در حکم بسقوط کلیکه در این مقام هست اینست یا مطلق بقاء کفایت میکند یا معتبر بقاء بجهة ایشان اعتبار است
ظاهر اول است در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشد بحدیکه عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانی
اولی است در صورتیکه باقی قلیل بوده باشند با بقای آن صادق باشد تفرق اهل جماعت و حد این تفصیل دانسته میشود
از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر اینست که مطلق بقاء کفایت نمیکند بلکه مراد بقاء بعد رمقاد و متعارف است که بعد از
نماز باقی میباشند ششم هرگاه بعض اهل جماعت اگر از باقی مانده اند زائد از قدر متعارف مثل اینکه روز عرفه است از ادای
عصر فارغ شدند مشغول شدند بدعا تا غروب یا روز جمعه رجب است بعد از فراغ از صلوتین مشغول شدند بقول استغفار

تا غروب یا شبهای قدر است بعد از فراغ از نماز عشاء مشغول شدند بعبادت در این چند صورت هرگاه داخل
مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر جوال غروب یا بجهة ایشان نماز عشاء نزدیک بنصف شب ظاهر اینست که حکم بسقوط
اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صنوف متفرق نشده باشند بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در مثل این صورت ساقط است
ششم آنچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام آن جماعت مستجمع شرائط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص
ظاهر است هفتم هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و
اگر از شیعه است دو نیست که تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی
بثبوت و الله تعالی هو الحمید الودود هشتم آنست که آیا این حکم مختص است بر جال یا در حق نساء نیز ثابت است
تحقیق مقام مقتضی تفصیل است بآنکه امام یا مرد است یا زن و همچنین است کلام در آن کس که داخل در مسجد میشود پس مسئله
متصور بچهار صورت میشود اول آنست که امام جماعت مرد است و آنکس که داخل میشود مرد است دوم آنست که
مذکور شد سیم آنست که امام جماعت مرد است لکن آنکس که داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است در این صورت
اگرچه اشکال در اذان و اقامه نتوان نمود لکن ظاهر اینست که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال
است و مبالغه و اهتمام در حق آنها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در این صورت دال بر سقوط خواهد بود
در حق زنان بطریق اولی چهارم آنست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در این صورت اگرچه اشکال میتوان نمود
حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد پنجم آنست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد بقصد
نماز هم زن باشد اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب بوده باشد هفتم آنست
که سقوط اذان و اقامه در این مقام آیا بعنوان حتم و لازم است پس ایشان با نهایت آن نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس
ایشان اذان و اقامه نمودن در این صورت اگرچه بالاخره است لکن مرجوح است ظاهر آنست اگرچه احتیاط در ترک است
هشتم از موارد دیگر باز اذان و اقامه مرد و ساقط است در حق کسی است که وارد شده بجماعتی منعقد شده اما مشغول
نماز است جماعتی باو اقتدا نموده اند در این صورت میتواند این شخص ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود بهمان جماعت که
اقتدا نمودن بهمان امام خواهد در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و همچنین است حال هرگاه دید کسی که مستجمع شرائط امامت بود

مشغول نماز است منفرداً در این صورت این شخص می‌تواند ترک اذان و اقامه نموده اقتداء بآن شخص نماید **ششم** اگر موضوع
اذان ساقط است در غیر نماز اول از نمازهای قضائی است که ایشان با آنها نماید در عقب یکدیگر **توضیح** مطلب مقتضی این است که
گفته شود تشکیکی نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه ثابت و واجب است در نمازهای قضائی بنابراین هرگاه ایشان نمازهای قضا
بفاصله نماید واجب است در هر نمازی اذان و اقامه بگوید **ثانیاً** هرگاه ایشان با آنها مشغول هم نماید در این صورت ایشان باذان و اقامه
مینماید در نماز اول و در تتمه نمازها اگرچه در روز بوده باشد اقتصار مینماید باقامه تنها با جمعی که رجحان ایشان باذان
در غیر نماز اول در صورت مذکوره معلوم نیست و معتبر در این ایشان بآن نمازهای قضائی است عقیب هم نماید بدون فصل
در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده **کلامیکه** هست در این مقام اینست با اینحکم مختص بصورتیست که نماز قضا
خود این شخص بوده باشد یا در صورتی که از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازی که بر این شخص لازم شده باشد یا جائی مثل اعمال
در این مقام تفصیل داده شود در نمازی که بر این شخص لازم شده یا جائی مابین اینکه این نماز نمازی است که از منوب عنه فوت شده
فعلاً ثابت تدارک از نمازی است که فوت شده از منوب عنه یا خیر چنین نیست اگر اول است در این صورت بگوییم حکم آن است که مذکور
شد در صورت ایشان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوییم اذان ثابت است در هر
نماز خواه ایشان نماید متوالیه یا بفاصله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که نه موضع است که اذان ساقط است و سه موضع
از این نه موضع اقامه هم ساقط است بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است **پس** شش موضع اذان تنها ساقط است و
سه موضع اذان و اقامه هر دو ساقط است **بحث پنجم** هرگاه کسی ایشان باذان و اقامه نموده بر نهج اینکه ایشان نماز فرادی
نموده باشد یا بجهة اگر کسی بود که جماعت با او منعقد شود با رای او جماعت نبود بعد رای او منصرف شد خواست نماز جماعت
ایشان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اکتفاء بآن اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود **بلکه** تأمل است
موقوف است باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید بر نهج جماعت یا دیگری ایشان با آنها نماید در این مقام
مابین اگر خود این شخص خواهد امامت کند یا اقتداء کند بدیگری ثانی در صورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام بقصد جماعت صادر
نشده باشد و الا حاجت باذان و اقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد **توضیح** مطلب مقتضی این است که گفته شود که
که ایشان باذان و اقامه نمود بقصد اینکه منفرداً ایشان نماز نموده باشد بعد رای او قرار گرفت که ایشان نماز جماعت نموده باشد یا بجهة

که امامت نماید یا اقتداء نماید بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه ضرور است در قسم اول اکتفاء باذان و اقامه که از او
صادر شده بقصد انفراد نمیتواند نمود و در قسم ثانی اگر که امامت یکدیگر اکتفاء باین اذان که از امام صادر شده به نیت انفراد نمیتواند
نمود **لکن** اینکه در صورتیست که امام استماع این اذان را نموده باشد یا استماع نموده باشد **لکن** جهت استماع عازم جماعت بوده باشد
و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع نادی جماعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اکتفاء میتواند نمود چنانچه سابق
بیان شد **بحث ششم** دخول در نماز یا با ایشان باذان و اقامه است یا با اخلال بهر دو یا با ایشان باذان است و اخلال باقامه
بعکس آن و در صورت اخلال بهر دو یا ببعض اخلال متعمداً خواهد بود یا ساهیاً **پس** اقسام مسئله هفت است **اول** اینکه باذان
و اقامه هر دو عود بعد از آن شروع بنماز نمود معلوم است این اکمل اقسام و افضل آنها است محل کلام در این مقام نیست **دوم**
آن است که اخلال بهر دو نموده عامداً و شروع بنماز نمود ظاهر اینست در این صورت قطع نماز در حق این شخص بجهة ایشان باذان و اقامه
جائز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد **بلکه** جائز نیست قطع اگرچه قبل از شروع در قرائت بوده باشد
سیم آن است که اخلال باذان و اقامه نمود ساهیاً بعد از دخول در نماز مذکور شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول
در رکوع باز ظاهر اینست قطع نماز بجهة درک اذان و اقامه جائز نبوده باشد **چهارم** هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع
اول ظاهر اینست قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جائز بوده باشد بجهة ایشان باذان و اقامه بعد از ایشان هر دو لازم
است ایشان نماز نماید **پس** قطع نماز در این صورت بجهة درک صلوة با اذان و اقامه مستحب خواهد بود اگرچه احب الاد در عدم قطع
است **پنجم** آن است که ترک اذان نمود عمداً بعد از ایشان باقامه شروع بنماز نمود **بحث هفتم** عکس این است یعنی ایشان باذان نمود و ترک
اقامه نمود عمداً و شروع کرد بنماز در این صورت قطع نماز جائز نیست **پس** امام آن لازم خواهد بود **ششم** آن است که ایشان
باذان نمود **لکن** اخلال باقامه نمود سهواً و شروع بنماز نمود **هفتم** عکس آن است یعنی اخلال باذان نمود سهواً و ایشان باقامه نمود شروع
در نماز نمود در این صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جائز نبوده باشد **پس** جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره مختص بحال عمد
بود در یکصورت که مذکور شد **کلامیکه** در این مقام هست اینست که آیا جواز قطع در صورت مسئوله مختص است بمنفرد یا در حق امام
نیز ثابت است **مختار** نزد جمعی اول است اگرچه جماعتی قائل بثبوت در هر دو شده اند **بحث هفتم** در بیان وقت اذان است **بدانکه**
هر فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه ایشان شود بنابراین **پس** ایشان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه حاضره باشد

چنانچه در واقع چنین است بلی استثنا شده از اینها عدد در دو جا یکی اذان نماز صبح است که مشهور ما بین فقهاء آن است که بعد
از فجر جایز است لکن فرموده‌اند مستحب آنست بعد از فجر دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها آنست که نجوز نیز
باشد اذان آنرا قبل از زوال مثل عمدة الفقها ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر اینها نظر باینکه لازم دانند
تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنابراین پس لازم از قول اینها عاطل است
که اذان صلوة جمعه شده باشد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر
لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال بنابر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنابراین حصری که از کلمات
بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود و بنابر قول غیر از اینها
مذکور بحث هشتم در امور معتبره در مؤذن و امور مستحبه در اوست اما امور معتبره در حق اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در
اعتماد عدد در اذان او پس آنچند چیز است اول عقل است پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگری اکتفاء باذان او نمیشود
دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کافی باشد یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین
پس اجزاء باذان صادر از ظالمین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات دیگر از آنها صحیح نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه
علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب اینست که این مقام مشرف شود بذکر جمله از آن احادیث شریفه که صحیح است
روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام که آنحضرت در روزی که جماعت
از شیعیان با ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بودند فرمود کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خدا و
عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنرا بهتر است حضرت فرمودند بلی افضل بقعات زمین
مقدار از زمین است از مسجد الحرام که واقع است ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه کسی عمر او آن بقدر عمر
حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبارت از نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای اجتهاد را صائم شود و شبهای آنرا
مشغول عبادت شود و امکان شریعت بعد و معرفت بولایت و امامت نابوده باشد اینها طاعات و عبادات مطلقه نفع
در آن نخواهد بود و اخر جمله احادیث مذکوره حدیثی است که نقل الاسلام روایت فرموده از محمد بن مسلم از کاشف و فاتح علوم
و الاول جناب باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده که هر کس اطاعت خداوند عالم جل جلاله نموده در آنچه جناب ایشان

شانه امر آن فرموده و در ایشان انقطاع غایت مشقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب خداوند عالم تعالی شانه بعهده او
باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه است بعث نخواهد بود و هم چنین کسی که گمراه و محتیر خواهد بود و اعمال صادره او مبعوث نخواهد
عالم عز شانه خواهد بود مثال و حال چنین شخص مثال و حال گوسفندی است که گم شده باشد از شبان و گله که در آن بود پس
طلب کند گله را که در آن هلاک بوده برفتن و آمدن چون شب داخل شد دید گله را چنین تصمیم بر همان گله ایف که در میان آنها بود پس
نمود بر آنها و معزول شد آنها شبرا در میان آنها و خوابگاه آنها ماند بعد از آن که صبح شد شبان گله خود را بچراگاه و دانه نمود و تعهد این
شبان او و گله او نیست پس بلند طلب کرد با حیرت و حیران گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها
معزول شد با آنها پس فرا رسید باو شبان برود و طعمه شود شبان و گله خود بدرستی که تو گمراه و حیران گشته از شبان و گله خود
پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبانی بجهت او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او
با این تحیر و حیران خواهد بود تا آنکه گرگ هر سگ و بیند چنین گوسفندی بی حافظ و نیست داند بجا نظر او پس میدرد او
و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمود که محمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی که صبح کند از این امت امام ظاهر و عادل بجهت او
نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بود با گمراهی
بلند از محمد بدرستی که ائمه جور و متابعین ایشان معزول‌اند از دین خداوند جل شانه و خودشان گمراه‌اند و دیگران را گمراه نموده‌اند
پس اعمال آنها صادر میشود مانند خاکستری که باد شدید بر آن وزد همه را پراکنده کند پس بجهت عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد
ماند و حادث شد از اینباب بسیار است اگر اراده اینند و حدیث در اجتماع کافی است چهارم از امور معتبره در مؤذن مذکوره مؤذن
پس اجزاء کردن رجال بسماع اذان از زنان ثابت نیست اگرچه آن زن از عارم مرد بوده باشد لکن ایندو صورت نیست که زنان
بجهت نماز خود بگویند کلامیکه در اجتماع هست اینست یا جایز هست زن که عمر جماعتی از رجال بوده باشد چنین زنی را جماعت
او فرود هند که اذان بگوید بجهت نماز جماعت بعض از عارم چنانچه از برای فتاء این جایز است بیکی هم مسئله متصور
صورت میشود یکی آنست که جماعت از نسوان مثل بیست نفر زن مثلا هستند که مدعی امامت بجهت آنها میشود یکی از آنها
از عارم آن امام است ظاهر اینست در این صورت در چنین جماعتی اکتفاء باذان چنین زنی میتوان نمود دوم آن است که بیست
نفر رجال مثلا باشند و ضعیفه که از عارم مرد آنها است مثل مادر یا خواهر یا عمه آنها است یکی از این نفرات امامت میکند

اقتدا میکند باو و آن زن که از محارم آنها است نیز اقتدا بآن امام مینماید در همان نماز طلب اینست یا در چنین صورتی
میتوان قرار داد که آن زن ایشان باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع و
و معتبر عدم جواز است و مصرح بدو در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر ایشان جواز است و اینست و دریست لکن احوط
صورة ثالثه آنست که زنان امامت زنان میکنند در این صورت اگر زنی که امامت میکند زنان باذان و اقامه نماید از برای
زنان که اهل جماعت میباشند اکتفا نمودن بآن اذان و اقامه بی اشکال است و این مقطوع بر است احادیثی که دلالت میکند
بجواز اقامه زن بجهت سائر زنان و ال بر اینمطلب است تعالی منصوص است در حدیث صحیح روی طریق عامه حاصل مضمون آنست
که جناب مخدره انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه علیه و آله مرخص فرمودند ام ورقه را که اذان و اقامه گفته امامت زنان نماید
پنجم از امور معتبره در مؤذن آنست که معتبر بوده باشد پس جواز اعتماد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ
باشد بشرط آنکه معتبر بوده پس اعتماد باذان غیر معتبر نمیتوان نمود و اما امور مستحبه در مؤذن پس آن نیز چند امر است اول آنست که مؤذن
عادل بوده باشد یعنی مستحب اینست کسی که میخواهد بجهت ایشان باذان خواه بجهت اقدام بنماز یا اسلام بوده باشد یا بجهت اذان
جماعت مستحب اینست که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی اینست که این استحباب در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب در
حق کسی که امام جماعت یا غیر آنها اینست اگر اگر نصب مینماید بجهت اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن
بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق
او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالی که مانع از اقدام بمعاصی است و داعی اقدام بطاعات است بجهت اذان گفتن نظر بحکم
شارع امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه این طلب از شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد
والام پس استحباب چنانچه نسبت بنصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن هم هست بهر یک از دو معنی که مذکور شد دوم از
و مستحبات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت بنصب مؤذن بوده باشد
چنانچه نسبت بخود مؤذن یعنی مستحب است چنین کسی نصب نماید چنانچه مستحب در حق دیگران اینست چنین کسی انتخاب نماید
بجهت اذان گفتن سیم آنست که مؤذن بینا بوده باشد یعنی کور نباشد این استحباب نیز ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده باشد
چنانچه در حق غیر چهارم آنست که بصیر و عارف بأوقات بوده باشد پنجم آنست که مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم

آن آنست که مؤذن در حال اذان با طهارت بوده باشد تحقیق نماند که اگر اذان را مؤذن مذکور چنانچه در حق مؤذنی است که منصوب
بوده باشد بجهت اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما آنچه در چهارم ظاهر اینست که مختص بمؤذن اعلامی
و مستحب در مؤذن جماعت بوده باشد چه کور و عدم عارف بأوقات در مؤذن جماعت چندان نقاوتی با غیر آنها ندارد و مع ذلک
در مؤذن جماعت تهمت میشود سبب بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان بلند است در مؤذن جماعت
مطلوب نیست مگر در صورتیکه فرض شود که از خاصیت مؤذن بحدی بوده باشد که استماع تا مؤذن موقوف بوده باشد
مؤذن در مکان مرتفع و احتمال تعبد اگر منتفی شود حاجت باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بر طهارت پس این مطلوبیت در
اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه قیام در حال اذان گفتن است
مطلوبیت مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبال یعنی مستحب است مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در حال
اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در رعایت استقبال در آن بیشتر است و این بر آنچه که از فقهای
قضا است قائل شده است بوجوب رعایت استقبال و قیام در حال اذان در حق مؤذنی که اذان جماعت گوید تحقیق نماند امور
مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال بوده باشد چنانچه مطلوبیت در اذان مطلوبیت در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که
طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جائز نباشد که انسان باقامه نماید با عدم طهارت و اینقول ظاهر میشود از جماعت اعلام
از قدما و متأخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن براج در مهذب و ابن ادریس
و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال در حال اقامه آن نیز محل خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه
شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعت قائل شده بوجوب آنها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر
از صدوق در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب آنها است در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه
پس در مسئله چهار قول است اول استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است دوم وجوب آنها است
در اقامه کذلک و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعت و فرادی وجوب است در اول و
استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است رابع تفصیل است ما بین قیام و استقبال باستحباب اول و وجوب ثانی
و این مختار ابن حمزه است و ظاهر میشود از مجمع شیخ در مبسوط نظر باینکه در اول اگرچه تصریح فرموده باستحباب قیام و استقبال

در حال اذان و اقامه لکن بعد از آن فرموده مکروه است که بگرداند بدن خود را از قبله در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست
و اما اقامه پس لابد است در آن از استقبال قبله مخالف اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر دو استقبال قیام و استقبال است در اقامه
اگرچه در غیر جماعت بوده باشد نحوی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله چیزهائی که مستحب است در
هر یک از اذان و اقامه سیم از امور یکه مستحب است در هر یک از اذان و اقامه وصل نمودن در آخر هر فصل از فصول اذان و اقامه بعد از اظهار
حرکت با قطع نفس یا با خلل فصلی مابین فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر بلکه با عدم هیچ یک در صورتیکه کلمه که شروع میشود
مفتوح بهمزه وصل باشد بعبارت اخری در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نزد اذان نظر باستحباب
در آن چنانچه مذکور خواهد شد چهارم از جمله امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنابر آنچه فاضل ابن براج در مهذب ذکر فرموده
اینست که بعد از فراغ هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله بعد از فراغ از حی علی خیر العمل
دو مرتبه بگوید آل محمد خیر البریة و بعد از قد قامت الصلوة در اقامه بگوید ربنا هذا الدعوة التامة و الصلوة الدائمة آت
محمدا سؤله و الفضیلة و بلغه الدرجة و الوسیلة من الجنة و تقبل شفاعته فی امته و شیخ در مبسوط ذکر جواب را بعد از حی
علی الصلوة مرسلا نسبت بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله داده پنجم از امور مستحبه آنکه در اذان است در بین لفظ بعضول
و هم چنین فیما بین بعضول با جمعی در بین لفظ بعضول با آنی دارم لفظ نماید و هم چنین تأمل فیما بین فصلین نماید بعد از
اقامه پس مستحب در آن سرعت نمودن است در لفظ و در وقت تأمل فیما بین فصلین ششم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا
اگرچه اذان منفرد بوده باشد در احادیث ترغیب بآن بسیار شده است و مذکور در احادیث اینست که رفع صوت در اذان باعث
مرتفع و کثیر اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب امام رضا علیه السلام
از مرض و از بی اولادی حضرت امر فرمودند بر بلند نمودن صدا در اذان در منزل خود و من نظر بفرموده حضرت چنین نمودم
پس خداوند عالم رجل شانه مرض را از من دفع فرمود و اولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من تا آنکه علیل بودم و هم چنین جماعت
از عیال من نیز چنین بودند بعد از اکثر اینرا شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال
من فرمود جماعتی از فقهاء حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که ذکر نموده باشد فرموده اند مثل الکبیرة شهاب بن
خلیل ابی در عمل ابی الحسن نهم مستحبات فصل مابین اذان و اقامه بدو رکعت نماز با تسبیحه یا بطیه یا بتسبیح و تحمید

باکلی بسوی قبله بنابراین در نماز ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان میفماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن دو رکعت
باقی از نافله ظهر را بعمل آورد و آنوقت اتیان باقامه میفماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز عشاء اول اتیان بدو رکعت نافله
مغرب میفماید آنوقت اتیان باقامه نماز عشاء میفماید و در نماز صبح اول اتیان میگوید بعد از آن اتیان بدو رکعت نافله صبح میفماید بعد
فراغ از نافله اقامه میگوید بنابراین در نماز مغرب چون نافله آن موخر است فصل مابین اذان و اقامه آن بنماز نیست بلکه فصل
مابین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری که بعد بیان خواهد شد میباید بشود اینها در صورتیست که اتیان بنوافل نماز
و اگر نافله گذارده باشد یا وقت نافله منقضی شده باشد فصل مابین اذان و اقامه بغیر نماز نماید ششم مستحبات فصل مابین
اذان و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز با جلوس یا بسجده یا بتسبیح مثل اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین
اکبر
اقصار با الحمد لله نماید نیز خوب است یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکلام بر انشاء هر یک که اتیان نماید مؤدی است خواهد بود لکن
ظاهر اینست که فصل بدو رکعت نماز اولی از بعد بوده باشد بعد از آن خنده و هر گاه جلوس را اختیار نموده است در اینوقت باید
بخواند اللهم اجعل قلبی آمنا و رزقه دارا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله قرارا و مستقرا و در بعض نسخ مطابق
قلبی آمنا و عیشی قارا و چون که موجب اینست دعا بنابر حدیثی که در کافی مذکور است در حال اختیار جلوس است بنابراین در غیر حال جلوس
بقصد توظیف خواندن مشکل است یکی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح فرموده مستحب است بنده دعا در سجده ما بین
اذان و اقامه بخواند بنابراین در حال سجود نیز بنده عبادت پس خواندن این دعا در غیر حال جلوس و سجود مثل اینکه در حال
قیام مطلقا یا بعد از اختیار کلام چنانکه معارف شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و اما تفسیر دعا بدانکه بار آمدن
فاعل است معنی ظاهر آن اینست خداوندا بگردان قلب مرا محسن و راغب بتر و معیشه مرا مستقر فرما که قطع نشود یا مقرر فرما
کسب معیشه من برسد در حالی که من مستقر باشم در مکان یعنی علاج نشود در تحصیل معیشه بمسافرت از بلد خود ببلاد دیگر
و اجعل رزقی قارا یعنی بگردان روزی مرا بهوا فیها در نزد و اجعلنی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا بعضی بگردان از برای من مقر در
جوار قبر نبی تو مسکن است مراد از قرار در آخرت باشد و مراد از مستقر در دنیا کما هو یحتمل الیه قوله تعالی و لکم فی الارض
مستقر و الآخرة دار القرار یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و آخرت در جوار نبی تو بدانکه در این بحث چند فائده است تنبیه اول
مناسبات اول آنست استحباب فصل مابین اذان و اقامه با امور مذکوره ظاهر اینست در حق خود مؤذن بوده باشد یعنی

حق غیر مؤذن از اشخاصیکه استماع اذان نمایند حکم باستحباب این نمیتوان نمود اگرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند
چنانچه مفصلاً در مطالع الانوار بیان شده است دوم آن است معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه کلمه
اختیار آن نمود و در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر نکند مستحب است در غیر صلوات یا سجده سهو و بر شکر نماید ظاهر است
لسئال از هر دو حاصل شود سیم بیان شد که فصل ما بین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل ما بین اذان و اقامه سائر صلوات است
بلکه مستحب است در اتمام فصل شود بخطوه یا جلوس یا تسبیح یا سکوت در جمله از کلمات فقهاء حصر مستحب شده در آنچه مذکور شد
بلکه در جمله عبارات نهی شده از سجده مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری از کلمات فقهاء آن است
که جلوس در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب جلوس در این مقام شده مضمون حدیث این ثواب کسی که بنشیند
بعد از اذان مغرب و اقامه آن مثل ثواب کسی است که مبتهل در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله بحث دوم مکروه است حرف
زدن ما بین فصول اذان و هم چنین ما بین فصول اقامه اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر این است که کلام
در بعضی
نداشته باشد بلکه از احادیث معتبره اثر تکلم شده ما بین اذان و اقامه و آن حدیث موثق است که مروی در فقیه و تهذیب است
مضمون آن این است هرگاه اراده نماز فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصل بما بین اذان و اقامه واقع بساز بخطوه یا تسبیح یا
بکلام مجمل حرف زدن اگرچه مکروه است ما بین فصول اذان و اقامه یا جمعی بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه
ظاهر این است که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروه است بمقتضی
مطلب مقتضی این است که گفته شود در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذان است تأمل در کراهت این نیست اگرچه
ظاهر میشود از این روایت قول باستثنای کراهت در آن دوم تکلم در ما بین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر ما بین اذان
صبح و اقامه آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیک در کراهت آن نیست بلکه کراهت در اتمام است از کراهت
بین فصول اذان بلکه ظاهر از جماعت اعاظم قدمای اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی
در تهذیب و غنیه و ابن زهره در غنیه و اینقول اگرچه ضعیف است لکن اشتباه قریب باحتیاط و موافق بطریق سلامت است دوم
کسی انکار اهل آبادی در اثنای اذان بوده باشد ظاهر این است مقتضی اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت
نیست مگر در صورتیکه تکلم بسیار نماید بحدیکه غالب اهل آن بوده باشد در اینصورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهت تکلم

بلکه بجهت اختلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت طویل در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی با صدق مؤذن بودن او
باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید دوم اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه هست یا اینمعنی مستحب است
که اعاده اقامه نماید تحقیق اینکه اشکال است در تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق مؤذن و مقیم است اما غیر مؤذن و مقیم از
اهل جماعت ظاهر این است که کراهت در حق آنها ثابت نبوده باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در اینصورت تشکیک
در مرجوحیت تکلم نیست خواه در حق کسی که اقامه میگوید بوده باشد یا دیگری بلکه جماعتی از معتمدین قدمای فقهاء مثل
مرتضی و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و غیر هم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعتی که مطلع شده
باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامی که متعلق بتقدیم امام بوده باشد یا تسویه صفوف و نصوص معتبره صریح
است در اینمطلب بنا بر این طریقه اجتناب از مقتضی اینست و از جمله مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن مؤذن است تمام
بدن بجانب یمین و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد اما التفات بوجه تنها پس کراهت آن معلوم نیست و از
جمله مکروهات در حال اذان ترجیع صوت است پس در این دو مقام است مقام اول در بیان ترجیع است بدانکه علماء اختلاف
کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج قول اول آن است که ترجیع عبارت از تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی علاوه بر اینها
در تکبیر بیفزاید بر دو در شهادتین این قول شیخ است در مبسوط و ابن براج است در مهذب دوم آن است که ترجیع عبارت است
از تکبیر شهادتین دو مرتبه در یکدیگر این قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است سیم آن است که ترجیع عبارت از تکبیر
فصلی از فصول اذان است اینظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم آن است که ترجیع عبارت از تکبیر شهادتین است
جهر بعد از اتیان بآن اخفاتاً و این ظاهر میشود از صاحب مغرب و صاحب قاموس پنجم آن است که ترجیع در اذان عبارت از
تردید صوت است در حلق در بین لفظ بفصول آن و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز بفهم از اینمعنی
بعد از بعضی که مذکور شد این بیان اقوالی است در حقیقت ترجیع اما حکم آن پس کلمات فقهاء در این نیز مختلف است جماعتی
از فقهاء حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام این است اگر مقصود آن شخص در اتیان
تکبیر علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره آن است یعنی اعتقاد شرعیت آن اتیان بنماید بنا بر کسی تأمل در حرمت آن نماید
نظر باینکه اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصولی است که سابق بیان شد و اتیان علاوه

بر آن تشریع و بدعت است اگر چه بنکر بر خود آن فضول بوده پس حرام خواهد بود و اگر با مفسد نبوده باشد پس اگر کراهت
شهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر بآنکه آنها از اعظم ارکان است بلکه تأمل در جواز اتیان آنها در اثنای نماز نیست تا عدم
کراهت پس عدم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است نظر بتنبیه ذکری در این صورت
دور نیست که حکم بکراهت شود نظر بآنکه این تکلم است در اثنای اذان این در غیر مقام خامس بود و اما مقام خامس پس در آن زیادتی
بفضیلت است این نحو اگر زیاد صوت بحدی است که موجب اندراج در تحت غناء شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر این حد نیست
حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت و حکم آن است اما اول پس آنچه از مفهوم
اللغة ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة
خیر من النوم دو مرتبه و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت این مضمون عبارت او مختص از کلام
نمیشود که آنچه را الحکم کرده که تثویب جدید است مختص در کتاب ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد عامه متداول است
چنانچه در دربه و بریده استماع نمودیم و آن این است در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها و در خانها راه میرود میگوید
الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوات مخصوصه باشد که در مهمه عوت بآن نمایند الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس
تثویب را بآن معنی نموده التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء و آن بقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم
مرتین یعنی تثویب این است بعبارة اخری ثواب دادن است و خواندن بسوی نماز است یا دو مرتبه خواندن بسوی آن است
یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقهاء در این مقام همین معنی اخیر است لکن بعد از حی علی الفلاح
چنانچه صاحب مجمع گفته تثویب در اذان فجر آنست که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و در کتاب
مصباح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بجای مصلی و نال مسجد که او گفت عرض کردم بجناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله یعلمنی من فرائض الاذان پس حضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح
بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت شده از بلال که جناب رسول خدا فرموده تثویب
بگوش در هیچ نمازی مگر نماز صبح و مرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب فرموده در اذان نماز صبح و اذان عشاء و حکم بکراهت
این فرموده و در خلاف فرموده جمیع فقهاء عامه گفته اند که در اذان نماز عشاء تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که گفته

این مستحب است در اذان نماز عشاء و نماز صبح کما بن ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که فرموده اند تثویب علامت
است از مختصات شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر و اینجا را از جماعت اصحاب ما نقل فرموده مشخص حقیر در این
بین که کما شد بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارت از الصلوة خیر من
النوم است بلی کلام ابن حمزه در وسیله مظهر این است که تثویب مغایر با آن بوده باشد قال والمحظور ثلثة التثویب و قول الصلوة
خیر من النوم نظر بآنکه عطف بقول بر تثویب ظاهر در مغایرت است بلکه کلام آن مرحوم صریح در مغایرت است نظر بآنکه
اینقول در نظر آن مرحوم مغایر با تثویب نبوده پس عدد محظور دو میشود نه سه ثانی از ثلاثه در کلام آن مرحوم تثویب است دوم الصلوة
خیر من النوم است در اذان نماز صبح سیم تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة اما حکم آن پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود
اختلاف در این سه قول اول قول ابن الجنید است که حکایت شده از او که فرموده با کی باتیان با این در اذان صبح نیست دوم قول
است و اینظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرائع و نافع و معتبر سیم حرمت است و اینقول
شیخ است در نهایه و ابن حمزه در وسیله و صاحب جامع و علامه و غیر ایشان و حقیقت حال مستخرج میشود از آنچه در ترجیح مذکور
شد با جمعی که اگر کسی بقصد مشروعیت اتیان بآن نماید تشکیل در بدعت و حرمت آن نیست و این از دلیل دوم ادعای اجماع
نموده نظر بآنکه شرعیت این ثابت نیست مؤید اینمطلب چیزی است که در کتاب جامع الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره
عامه است مذکور است حاصل آن این است که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذنی در عصر خلیفه ثانی آمد نزد او
که او را اعلام نماید بجهت حضور در نماز صبح پس بانی او را در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه خلیفه ثانی و بیدار نمودن آن گفت الصلوة
خیر من النوم چونکه خلیفه ثانی این را شنید او را خوش آمد پس امر کرد که اینکلمه را داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که
نقل از ابی لبید زهری نموده که آنها از مجاهد نقل نموده اند که او گفت من با عبدالله بن عمر داخل مسجد شدیم و عبدالله عمر از آن
گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبدالله عمر
از مسجد پس گفت ما را از این بدعت بیرون برد پس نماز در آن مسجد عمل نیاورد مجملا اگر کسی اتیان بآن کلام بقصد شرعیت نماید
شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است کلام قائلین بحرمت راجع است باین و اگر این جهت نبوده باشد مکروه خواهد
بود نظر بآنکه تکلم است در اثنای اذان ظاهر این است کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس مرجع لفظ

خواهد بود و بعضی ایما بیشتر که بطریق شمار آورده است و مشتمل بر آن کلمه هست مشخص است که محمول بر تفقه است **مبحث یازدهم**
در بیان مسائل چندی است که متعلق است باذان و اقامه **اول** آنست که لازم است رعایت ترتیب نمودن مابین فصول اذان
باین نحو که تکبیر را مقدم دارد بر شهادتین بعد از آن شهادت بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت برسالت بعد از آن حی علی الصلوة
حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن تکبیر و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز همین است که مذکور شد
مگر آنکه بعد از حی علی خیر العمل زیاده میفاید قد قامت الصلوة و آنچه مذکور شد ترتیب مابین فصول اینها بود و هم چنین
ترتیب مابین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورد و بعد از فراغ از اذان اقامه را **پس** هرگاه کسی اخلال هر یک از دو ترتیب که مذکور شد
نماید اگر عمداً اخلال نموده آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بآنچه بعمل آورده نمیتواند نمود یعنی اذان خواهد بود **پس** هرگاه خواهد
که مؤذنی ست بوده باشد لازم است که اعاده نماید **پس** هرگاه بعض فصول متأخر و اعمداً مقدم ناشده باشد و مقدم را متأخر
اینصورت نادر است موهوم است بطریق معهود اجزاء بآن اعاده متأخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه آنچه را که ایشان
بعنوان ثواب در شریعت منهی عنه بوده **پس** آنچه سابق بعمل آمده نظر بتعلق نهی باطل بوده **پس** اکتفا بآن متأخر کفایت نمیکند
و هم چنین است حال در اخلال بترتیب مابین نفس اذان و اقامه **و اما** هرگاه سهواً اخلال نموده باشد در اینصورت اگر کسی
نیست **لکن** اعاده هر یک از فصول اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد در اینصورت هرگاه تقدیم و تأخیر هر دو معاً
باشد یا اکتفا بآن متأخر تنها میتواند نمود **پس** اکتفا میفاید در مقدم همان ایشان سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد در این
مطلب است خلاف آنست **پس** اعاده هر یک از دو مقدم و متأخر نماید تا درک ترتیب نماید **پس** هرگاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ
از اذان مشخص شود که اخلال بترتیب بعضی از فصول آن نموده تدارک میفاید بنحوی که مذکور شد مگر در صورتیکه بعد از فراغ
از اذان مشخص شود و فصل طویل متخلل شده باشد در اینصورت در ترتیب اسینا فاصل اذان نماید **و اما** هرگاه در اثنای
اقامه مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان نموده سهواً چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت بتدارک
نیست اقامه را اتمام نموده شروع بنماز نماید بنابراین در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود عدم احتیاج بتدارک
اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه کسی اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود که
این شخص بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و درک ترتیب نماید **و اما** هرگاه مشخص شود این اخلال

بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست **بلکه** ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه مشخص شود قبل از دخول در رکوع
بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق مابین این مسئله و مسئله ما بین اذان و اقامه ظاهر است از چند راه **پس** جواز رجوع در اینمقام
مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه آن بتأمل ظاهر میشود **دوم** از مسائل مذکوره آن است هرگاه نزاع واقع شود
مابین اهل جماعت با غیر آنها در باب اذان گفتن هر یک خواهد که اذان گفته باشد در اینصورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند
تفویض اذان را بعادل نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض شود با عدل و در صورت مساوات با عدم رجوع نمایند و در
صورت مساوات عمل شود بمقتضای آن لکن **کلامیکه** در اینمقام هست اینست که آنچه مذکور شد در صورتیکه بعد از
اذان مضر باشد خوب است **و اما** هرگاه تعدد آن مضر نبوده باشد **بلکه** مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هرگاه
غیر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند **بلکه** همه آنها خواه بطریق اجتماع بوده باشند یا بطریق تعاقب **لکن** در صورت
تعدد و منع از آن نمیباشد خواه بعضی عادل و بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی
بی چشم و بعضی چشم دار **پس** فرض مسئله فساد و نزاع مابین مؤذنین در صورتیکه مناسب است که هرگاه مشرع در
اقدام باذان باذن نشود دائر محصور شود در اینکه باید امام یا نائب امام نصب مؤذن نماید و مشرع بعضی امر بعضی
او از بیت المال قرار دهند در این صورت هرگاه نزاع واقع شود بنحوی که مذکور شد میباید معمول داشت **مسئله سیم** بلا
مقدمه در هر یک از اذان و اقامه موالات است و مراد بموالات در اینمقام آن است که فصل مابین فصول هر یک از اذان و اقامه
مخل نشود بحدیکه در عرف و عادت مانع صورت مؤذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و جهت اعتبار این است که هر مرکب
از مرکبات باعتبار تعبیر اخری هر حقیقی ملتئم از اجزای متعدده متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد
آن در شارع در اینجا ماده آن کیفیت خاصه از تعاقب آن اجزاء و در اینجا آنها بیان نفرموده باشد مشخص میشود که اکتفاء میشود در آن
بنحوی که در عرف صادق باشد که این شخص مکلف بمباشرت بیان آن هست **پس** با اخلال فصل طویل که مانع صورت آن بوده باشد
این صدق متحقق نیست **پس** امتثال حاصل نمیشود **پس** جمیع انحاء و جهات عرفیه آن مشترک میباشند در اینکه محصل امتثال
و عدم امتثال در صورتیست که صدق اینمعنی متحقق نبوده باشد و عبارت اخری این اعتبار موالات است **پس** با اخلال بموالات
امتثال نخواهد بود **مسئله چهارم** بعد حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث باینکه حدثی که متخلل میشود با در اثنای اذان است یا بعد از

فراغ از اذان است و قبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در نماز است
لکن قبل از فراغ از اذان پس در اینجا چند مقام است اول در حکم اذان با تخلل حدث در اثنای آن بدانکه هرگاه حدثی که در
اثنای اذان عارض شد در این مقام چهار احتمال است اول اتمام اذان است با حدث دوم اتمام اذان است با طهارت سیم استیناف اذان
بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم طهارت ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد لیکن در جواز
در جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در رجحان و مرجوحیت است پس از قسمت احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم
طهارت مستلزم اینست که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد مشخص است مرجوحیت آن بالاضافه باینکه بعضی با طهارت بوده باشد
و همه با عدم طهارت یا کل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم که قسم اول مرجوح تر است نسبت بدو قسم دیگر
بل کلامی که در قسم ثانی هست اینست که در آن تفصیل داده شود ما بین آنکه محقق طهارت و تحصیل مقدمات آن مستلزم فصل
طویل و مستلزم فعل کثیر است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اول است ظاهر اینست که کفایت در تأدیه
سنت نکند بلکه اشکالی در جواز اقدام بآن میتوان نمود نظر باحتمال عدم مطلوبیت مشروعیت آن باذان باین نحو کما هو پس
از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست و اگر قسم ثانی است مطلقا تفصی در آن نیست نظر باینکه صادق است جمیع فصول
اذان با طهارت شده است پس عمل باستحباب اتیان اذان با طهارت محقق خواهد بود بلی نظر بمقام احتمالات مذکوره هست
صوری و اوسط اجزای اذان با هم در اتیان بفرد کامل و حال آنکه مناقات حدث مخل آن قسم ثالث اکمل اقسام خواهد بود
عملا جمیع اقسام با اشتراک در تأدیه سنت مختلف میباشند بر رجحان و مرجوحیت بنحوی که مذکور شد مگر تفصیلی که در قسم
ثالث مذکور شد مقام دوم در حدث مخل ما بین اذان و اقامه است یعنی حدثی که حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از
شروع در اقامه آیا مطلب موجب اعاده اذان نیست بلکه مرجح اعاده اذان نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت
مفروضه نمیتوان نمود بلی وضوء میسازد بجهة اتیان باقامه و اقدام باقامه مینماید بعد از وضوء مقام سیم در حکم
اقامه است در صورت تخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمال که در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث
و اتمام آن بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت
در اقامه چنانچه نسبت بشهرت داده شد جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز

اتیان باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم آن صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و هم چنین استیناف آن با حدث
پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد
بل در قسم ثانی تفصیلی که در اذان مذکور شد در اینجا نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باجمعی که اگر اتیان بطهارت منافی
موالات معتبره فیما بین فصول اقامه باشد اکتفاء باتمام اقامه بعد از طهارت در این صورت کفایت در تأدیه سنت نخواهد
بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام مفروضه در اینجا نیز استیناف بعد از طهارت
خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن تسمیه آن خواهد بود بنا بر مختار والحمد لله الموفق والمعین مقام چهارم
حکم حدث واقع بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدثی مخل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل
از شروع در نماز خالی از این نیست اینشخص مکلف یا متطهر بود بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا متعمد
حدث مبطل طهارت یا عمدا بوده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد و در
در اینوقت تمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویلی نبوده باشد که منافی با صدق
صلوة با اقامه بودن ظاهر اینست که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث سهوا
در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز با اعاده آنچه از اجزاء صلوة که اتیان شده نیست
پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تمام اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه
قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضوء بسازد ظاهر اینست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر در
صورتیکه مذکور شد و اما در غیر اینصورت پس اشکالی در حکم باعاده میتوان نمود نظر باینکه جمعی کثیری از فقهاء اعلام
فرموده اند هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز مینماید و حاجت باعاده اقامه نیست
چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله جل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق
اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده بعد چنانکه مرحوم است در کافی از ابی هرون که نقل
نموده از کاشف اسرار و دقائق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر
کلمه من در این حدیث من تبعیضیه است پس معنی حدیث اینست که اقامه از اجزاء و اجزای نماز است چونکه حمل جزء بر مسمی

است پس حمل میشود بر قرب مجازی بنابراین مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزاء صلوة است در حکم
است از جمله احکام جزء نماز است مرکب محدثی بعد از آن واقع شود لازم است اعاده آن جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وضوء
بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضی اعاده است **نعم** نماید آنچه مذکور شد در صورتیکه وضوء طهارت بعد از آن حدث
مستلزم فصل طویل و فعل کثیری نبوده باشد **واما** هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویل بوده باشد که منافی با صدق صلوة با
اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامه سابقه عرفاً و عادة گفته نشود و اینکه صادق باشد این نماز را با اقامه است **بلکه** گفته شود عدم
ایشان با اقامه ترک اقامه نموده در نماز و ایشان نماز با عدم اقامه نموده در این صورت اعاده اقامه مینماید تا نماز او با اقامه بوده باشد
و هم چنین است در اذان اگرچه موجب صدق مع مخالفت است بینما بین اذان و اقامه یعنی گاهست فصل مقدار معتبر مابین اقامه
و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن ظاهر
میشود بعد از تأمل **مقام پنجم** در حکم اقامه است در صورتیکه حدث مخلل شود در اثنای نماز در این صورت شهید در ذکری
نماز و استیناف بعد از ایشان طهارت نیست مگر در صورتیکه اشتباه بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با
طهارت ثانیه بعد از تخلل حدث سابق مثلاً از طهارت مائیه بوده باشد در این صورت استیناف نماز لازم نیست **بلکه**
بنا میگذارد همان موضعی که در آن اشتغال بان حدث صادر شد بعد از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز
بعد از ایشان بطهارت لازم است **کلاینکه** در این مقام هست اینست یا اعاده اقامه هم ضرور است یا نماز او و فضیلت نماز با اقامه
داشته باشد یا نه و در غیب **بلکه** اکتفا بالاقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرائر و شرائع و نافع و منتهی
و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا بیا استیناف نماز مینماید بعد از طهارت و اقامه
اعاده نمیکند و آنچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم بافضلیت اعاده اقامه در صورتیکه حدث مخلل شود
در اثنای اقامه **بلکه** بنابراین میباید در اینجا نیز حکم شود بافضلیت اعاده اقامه بنابراین پس کسیکه طهارت لازم میداند در اقامه
میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت این توهم است بجهت اظهار اینکه حکم بافضلیت طهارت در اقامه
لزوم آن مقتضی اینست که اقامه واقع شود با طهارت و باید در صورتیکه حدث مخلل شود در اثنای صلوة متحقق هست علاوه
اینکه حدث مخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقق در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود در اینمقام نظیر آنچه را در سابق ذکر نمودیم

بیان آن اینست که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول در نماز
متمکن از غسل نبود یا تیمم بدل از غسل داخل نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که متمکن از غسل هست
لکن میباید مسافت طویلی را طی کند تا بحمام رفته غسل نماید یا آنکه بعد از تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است
در این صورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویلی و فعل کثیر است و همچنان اینکه خود فعل وضوء
مستلزم فصل طویلی است در امثال این صورت ظاهر این عبارت تأمل حکم میشود باعاده اقامه و با عدم اقامه آن نماز فضیلت
نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت این نماز نماز بی اقامه میگوید **پس** عموماتی که مثل حدیث لا صلوة
الا باذان و اقامه مقتضی ایشان با اقامه است **بلکه** اعاده اذان هم **لکن** در بعض صور و اگر چنین نبوده باشد بعضی ایشان بطهارت
مستلزم فصل طویل نبوده باشد **پس** در این صورت **میگوئیم** حاجت باعاده اقامه نیست خصوصاً در صورتیکه تخلل حدث در رکوع
رکعت اولی باشد ظاهر اینست مراد آنکه مذکور نیز این صورت بوده باشد نه صورت اول **لکن** چنانچه در اینمقام هست
اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از الاقامة مرة الصلوة بوده باشد بعنوان اخری اگر چه ایشان بطهارت مستلزم فصل کثیر
و فصل طویل نبوده باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چون که حدیث
مذکور منقطع است و مقطوع به در کلمات اعاظم علماء خلاف است یعنی اینکه مخالف در مسئله ناصر محقق ثانی معلوم
گویا از این راه است که مرحوم علامه در مختلف معترض این شده است **بعلاوه** دلالت حدیث مذکور نیز ممنوع در اینمقام است
بلکه در ظهورش میتوان تأمل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مگر دلالت عموم مشابهت بعد از اطباق اصحاب
اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلمات ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر اینمطلب موهون میشود **پس** اعتماد بان نمیتوان نمود
بعد از صدق امثال چنانچه تفرض است **نعم** نماید کلمات علماء که تا طرح بعدم اعاده اقامه است هم آنها مشهد
بصورت عدم صدور تکلم بعد از حدث قبل از شروع نماز ثانیاً **واما** بعد از صدور و کلام کل مصرح بلزوم اعاده اقامه
و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم نیز مقتضی آن است **پس** استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است **بحث دوازدهم** در بیان استحباب
حکایت اذان است **مقام** مقتضی نقل کلام است در چند مطلب **مطلب اول** مستحب است در حق کسیکه اذان موذن را بشنود
بگوید مثل آنچه موذن میگوید بعد از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب مغفرت ذنوب میشود **بدانکه** استحباب حکایت

بنابراین اگر حدث در صورت تخلل اعاده اقامه مطلقاً
نیز در صورت تأخیر بوده باشد
صح

است در جمیع فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث مرسلی ذکر فرموده که مقتضای آن بعید
آن است و محی که مؤذن حی علی الصلوة گفتن باشخص بگوید لا حول ولا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور بنظر بضعف سند و جهل
ماخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی استحباب حکایت جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت
است اگرچه در حی علی الصلوة بوده باشد مطلب ثانی آن است که استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه مکلف مشغول بدعا و غیره
بوده باشد پس مستحب است حکایت فصول اذان اگرچه مشغول بقطع قرآن و ذکر و دعا بوده باشد اینچنین در حال استماع فصول اذان
قطع قرآن نموده بعد از حکایت مشغول شود باتمام مشغول بآن بود کلام یکه در اتمام هست اینست که استحباب حکایت فصول
اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنا بر این هرگاه کسی مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نموده ظاهر
که استحباب حکایت فصول اذان در حق او ثابت بوده باشد مجملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت است خواه اینکه
خبیث بوده باشد مثل اینکه حال بول یا حال نوم بوده باشد در بیت الخلاء یا غیر آن یا حال اشتغال بجماع
قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان مؤذن نموده مستحب
است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حال اشتغال بصلوة که در آن صورت ثابت نیست مطلب ثالث آن است که اذان موذن
بر آنست که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ مؤذن از اذان فصل یا نه بلکه معتبر آن است که شروع نمودن حاکی فصول اذان
بهر فصلی مسبوق بوده باشد بشروع نمودن مؤذن بآن فصل اگرچه فراغ از آن فصل با هم بوده باشد ظاهر ثانی است لکن
افضل و اکمل اول است پس اولی آنست که تأمل نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن شروع بآن فصل نماید و اولی آنست
که شروع نماید بعد از فراغ مؤذن از آن فصل بدون آنکه فصلی مخلل شود ما بین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع نمودن
آن چهارم در بیان اینست که حکایت اذان قابل تبعیض هست یا نه چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول اذان مستحب است
اقتصار بحکایت بعض اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نموده شنید از مؤذنی بعض فصول اذان را مستحب است در حق او
حکایت شنودن همان بعض را یا آنکه وارد شد در حالتی که مؤذن بغالب فصول اذان بیان نموده بود مستحب است در حق او حکایت
بقیه از فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعنوان فصول را حکایت نموده بعضی دیگر
حکایت نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی را که ترک نموده مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است میگوئیم ظاهر است

که استحباب حکایت اذان ثابت است فیه بهر اطلاقی که شنیده شود خواه اذان مؤذن بلد بوده باشد یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد
و خواه مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد یا زن بنابراین هرگاه صدای اذان را بشنود مستحب است در حق
او که مواظبت بمؤذن نماید در اینکه با آنچه مؤذن بیان کند بگوید فصول اذان فائده هرگاه کسی اذان زنی را بشنود این مستمع اذان است یا
مرد و مرد یا از عازم آن زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر عازم آن زن بوده باشد یا آن زن عالم است یا نه که مرد اجنبی صوت او
میشنود یا نه پس در اینمقام چند احتمال است اول آن است که زنان صدای تنها میشنوند که در این صورت تشکیکی در استحباب حکایت
در حق آن زنان نیست دوم آن است که شنونده اذان زن مرد است لکن از عازم آن زن است در اینصورت نیز تأمل نباید کرد شود در
حکم باستحباب حکایت اذان سیم آن است که مستمع اذان مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست که زن که اذان میگوید عالم هست که
صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه معلوم است که ضعیف عالم با همین نیست در این صورت نیز ظاهر اینست که استحباب حکایت
ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفای ریبه و التذاذی که مستند بقوای شهوانیه بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب
حکایت فصول اذان که ذکر بوده باشد مثل حی علی الصلوة و نحو مشکل است و اما آنچه از فصول اذان که ذکر بوده باشد
استحباب حکایت ثابت است چهارم آن است که مستمع اذان زن غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه علم دارد باینکه صوت او را
در اذان مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایت نمیتوان نمود مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب
حکایت است باذان یا اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا
بلکه در غیر چهار جا یعنی فصولیکه از اذکار بوده باشد مطلب هفتم در بیان اینست که مکروه است در حق مؤذن حرف زدن
ما بین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق کسی که حکایت فصول اذان میکند ظاهر اینست که کراهت
حکم ثابت نبوده باشد نیست در حدیث صحیح وارد شده است از کاشف اسرار و دفائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده که کسی استماع شهادتین بر الوهیت و شهادت برسالت از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد ان لا اله
و اشهد ان محمدا رسول الله و اینشخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین بها من اقر و شهد ثبت میشود که حق او ثواب بعدد هر کس که انکار و جحد نمود الزم
شانه و سالک نفر کافران صلوات الله و سلامه علیه و علی آله نموده و همچنین ثبت میشود بجهت او ثواب بعدد هر کس که اقرار

دو طلب نموده بذلک مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب ابتدا خواند شود اللهم انی اسئلک بحق المؤذنین
و اذانهم لیلک و حضور صلوتک و اصوات دعائک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث وارد است که هرگاه کسی ابتدا
در اینوقت بخواند و بمیرد در آخر روز یا در آن شب مرده خواهد بود بانوبه مبحث سیزدهم در بیان وحدت و تعدد اذان
بدانکه اتیان نماز بطریق انفراد است یا بجماعت در صورت اول تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست تعدد مصلین بلی هرگاه بجهت
استماع اذان نماز در جرگه نموده در اینصورت اجزاء باذان مسموع میتواند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه
نیست بلکه دور نیست اتیان باذان و اقامه بنیه و عدم اکتفاء باذان مسموع اول از اکتفاء بوده باشد مگر کسی نماز
منفرد که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت
پس خالی از این نیست یا جماعت متعدد است یا واحد اگر جماعات متعدده بوده باشد باز شبهه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات
نیست مگر صورتی که سابقا بیان شد که جماعت باشد در مسجد بوده باشد بعد از انقضای جماعت اول و عدم تفرق صفوف بنحو
مفصلا بیان شد اجمالا در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام اینست که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا بعدد اذان
نیست میگوئیم این تصور بچند صورت میشود اول آن است که ده نفر مثلا از اهل جماعت اتیان باذان بنمایند در یکوقت مبنی بر
نظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز رجحان است بلی چیزیکه هست اینست که میتوان ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام
مستمر بخلاف اینست دوم اتیان باذان متعدد است لکن بنحو مثل اینکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ اذان امام حاضر شد
در اینصورت اتیان باذان ثانی و هکذا امام حاضر نشود مطلقا یعنی ندارد بشرط انکه اتیان باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد
و هکذا مؤذن ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد اسلم از شبهه خواهد
بود سیم در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود اذان جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا مؤذن واحد است
یا متعدد پس اقسام متعدد است اول آن است که اذان جماعت واحده بکی از مؤذن واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن واحد
اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت و جواز اجزاء بآن نیست دوم آن است که مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا
بوده باشند یا متعاقبا مثل چهار نفر در یکدفعه باتفاق بگویند الله اکبر یا اینکه یکنفر اتیان بچهار تکبیر نماید و دیگری اتیان
بشهادتین نماید و هکذا بنحو مستقل امثال اینست بلکه ظاهر اینست که جائز نبوده باشد سیم اذان متعدد است از مؤذن واحد

مثل

مثل اینکه مؤذنی اذان گفت باذان صحیحی و ثانیا همان مؤذن بدون عروض امری که مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان ثانی
مثل اینکه بعد از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر یا امام حاضر شود این نیز ظاهر اینست که جائز
نبوده باشد بلی هرگاه مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد بود چهارم آن است که اذان متعدد در جماعت
واحده از مؤذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست در هیچ یک از این دو منع نیست
باشد بدانکه مطلبی در اینمقام هست که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن اینست هرگاه مؤذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از
فراغ از اذان حاضر شد ظاهر اینست که امام اکتفاء بآن اذان که استماع آن نموده نمیتواند نمود بلکه باید خود اتیان باذان نماید یا
نماید مؤذن دیگر که اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فصیل اذان و اقامه بوده باشد بحث چهاردهم در بیان موارد تکرار اذان و اقامه
باذان تنها مستحب است اول صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد یا قضاء بتفصیلی که سابقا بیان شد دوم
نماز جمعه است سیم اذان است در گوش راست طفل بعد از تولد آن و اقامه است در گوش چپ او و در حدیث مذکور است استحباب
اذان و اقامه در اینمقام قبل از بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن است که در نزدیک
گوش طفل اذان و اقامه بگوید و مصدق این اذان و اقامه کسی شود که ولد بجهت او است مثل پدر و مادر و جد اگرچه جد لحق
بوده باشد چنانچه از جناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی آله الاف السلام من رب العالمین نسبت بزهرا اطهر و سیدة نساء
جناب امام حسن مجتبی و شفیع روز جزاء جناب سید الشهداء صادر شده چهارم اذان و اقامه است بجهت رفع بعضی کلمات
الاخلاق و کتاب طب الائمه از کاشف اسرار و در کافی جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده الصلوة من الوهاب
انحالی تا شوات بعد از انکه بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بعرض آن سرور اهل زمان شکایت از شدت تب
آن جناب فرمودند لکن پیراهن خود را داخل بحر خود کن و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت
مستخلص خواهی شد راوی میگوید از فرموده آنجناب عمل نمودم تب من رفع شد مثل کسی که از بند محکم خلاص شده باشد بحث
اذان است در گوش کسی که خوی خلق داشته باشد بجهت رفع آن ششم اذان است در حق مسافری که راه را گم نموده باشد در بیابان
اذان بجهت نجاة را مستحب است باب دوم در بیان افعال نماز است و در این دو مبحث است مبحث اول در بیان افعال واجبه
نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است و در این چند مبحث است اول آن است که نیت در لغت بمعنی قصد

است مراد در این مقام اینست که مقرر در صحت نماز آن است مصلی در حین شروع در نماز تا وی این بوده باشد که ایشان با این خلاف
معین مینماید بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر اینست همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب بوده باشد
نماز یا نه خواه ادا بوده باشد یا قضاء خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آن است که در نماز واجب قصد وجوب و نماز
مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضاء قصد قضاء و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید با این
در نماز ظهر ادائی حضری چنین نیت نماید که ایشان بنماز ظهر ادائی حضری مینمایم بجهت اینکه خلاق عالم جل شانه بر من واجب
است قربة الی الله تعالی و اگر قضا است تبدیل ادا بقضاء نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب
بمستحب مینماید در نماز مستحبی **بحث دوم** در تفصیل آنچه لازم چیزی است که در بحث اول مذکور شد **بدانکه** از آنچه مذکور شد معلوم
شد که نیت امر قلبی است لسان را در آن دخل نیست **پس** هرگاه که آنچه مذکور شد او را در بحث لفظ در آورد اگر با عقاد اینکه آنچه
تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود و فرقی در این مابین نماز و غیر نماز از عبادات مثل وضوء و غسل و تیمم و زکوة و خمس
و صوم و حج نیست بعضی جمیع آنها همان امر قلبی است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بحال هر یک
از عبادات مذکوره و ایشان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ همین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت
نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در صورتیکه
ملفوظ با شعور و اراده بوده باشد **بلکه** در اینحال انفکاک از آن ممکن نیست و اگر لفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت
است در اینصورت اینکلام می خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آن است **بحث سیم** در تعیین حکم است اگر چه ممکن
مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام **بدانکه** آنچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست معین قصر یا اتمام شود در صورتیکه
هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است **و اما** در صورت عدم تعین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه و مدینه منوره
و مسجد کوفه و حائر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام اما حکم در این اماکن مثل غیر آنها است **پس** تعیین
با قصر در چنین صورت نیز لازم نیست بالازم است ظاهر اولست شبهه که در اینمقام میتوان کرد اینست که عمل در حین نیت میباید معین
بوده و این با عدم التفات و عدم تعین احد امرین در محل کلام متحقق نیست **جواب** از آن است این غلط است در صورتیکه عمل در واقع
متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد **لکن** احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در چنین مثل خصال کفاره در این صورت مخیر

که ایشان مینماید تعیین آن در حین نیت لازم است **و اما** هرگاه چنین نبوده باشد **بلکه** احدهما مثل یا در یکی بوده باشد
در کیفیت و مختلف بوده باشد نیز یا در نقصان بیان اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترکی مابین هر دو بوده باشد
مسمی باسم واحد بوده باشد و اشخاص مختلف باشد مابین ایشان احدهما در اینصورت دلیل بر تعیین احدهما نیست نیت ایشان باین
که موکل بمملوک خود امر نماید که یک رأس گوسفند یا دو رأس از سمت معین از زمین را مشی نموده باشد در اینصورت امتثال در حق مملوک بعد
مشکل است **اولی** آن است همین اخذ بمشی تعیین نماید و در غیر اولی آن است که تعیین نماید یک رأس **سیم** آن است که نیت مشی مأمور به
سمت را مینماید که اگر خواهد بعد از طی جمیع افضا آن نماید فارغ شود یا آنوقت اختیار رد نماید **بدانکه** ظاهر اینست جمیع اقسام مشترک
در حصول امتثال و ماخذ فیه از اینقبیل نظر باینکه مفروض اینست که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت
و هر دو متساوی باشد باشم واحد مثل ظهر و عصر یا عشاء بنابراین میتواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع
نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد دو رکعت ثانی آنوقت نیت اکتفای بآن نماید **پس** ایشان بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید
بر خبر دانیان بدو رکعت باقی نماید بنابراین **پس** تغییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقی است فارغ از تشهد در رکعت ثانیه
و مرجح شیخ شهید در کتاب بیان و دروس تعیین قصر و اتمام را در حین نیت در اینصورت یعنی در اماکن تخییر واجب با نسبت حکم
بوجوب این اگر چه مشکل است **لکن** رجاء این احوط است **بلی** هرگاه تکلیف نسبت بتمام مقصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما
قضاء و در یکی ادا بوده باشد در اینصورت تمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بدو تمام باشد قصر
متحقق شود مثل اینکه در حق او دو نماز تمام ظهر ثابت است **لکن** احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضاء تعیین در اینصورت لازم
و همچنین است حال در قصر قضائی و ادائی و همچنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه
بعد از طلوع فجر در حق کسی که نافله کذا بوده باشد تعیین واجب باید بلازم است و کاهت لازم میشود بر مکلف در حال نیت
مفترض و صفت یکی بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد
مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرائط یا بالعرض بوده باشد مثل کسی که بر خود واجب نموده است بنذر و نحو آن که
ایشان نماز معین را بجماعت نموده با امامت و اما در صورت استحباب جماعت **پس** بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی
می باشد بنماز و عالم است که جماعتی اقتداء مینمایند در اینصورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد

بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموم منعقد است و لکن در حق ماموم لازم است در صورتیکه داعی بر اتمام بوده باشد بنیت
افتداء نموده باشد بل مشکل است که گفته شود اگرچه تحقق نماز ماموم موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق
فضیلت جماعت و امامت از دو نیست که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد
بنابراین پس فضیلت نماز ماموم کامل نخواهد بود در این صورت از فضیلت نماز امام بحث چهارم در بیان تفاوت مراتب نیت
در فضیلت در جهان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارت است از قصد ثابتان صلوة و این قصد در صورت انتفای اضطرار نمیشود
مگر بجهت غایه و فایده و این فایده یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است یا چیزی دیگر مثل ریا و سمعه و نحو آنها اگر
است نماز باطل است و اما اول پس بچندین قسم متصور میشود نظر باینکه داعی بر ایشان مامور بر اگرچه امتثال و اطاعت مورد امر
لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثل اینکه مبادا هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود و اینجا مخالفت موجب استحقاق
عقاب میشود در آخرت بجهت خوف از عقوبت در آخرت امتثال مینماید یا اینکه باعث بر امتثال توصل بثواب است در آخرت نظر باینکه
ایشان مامور به موجب ثواب است یا اینکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا اینکه غیر مذکور
شد همچنین منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو یا جمعی نظر باینکه مخالفت کردن
باعث اینمیشود که این شخص ذلیل میشود نزد آمر بجهت فرار از مذلت ترک مخالفت مینماید یا اینکه ایشان مامور به که عبارت از اطاعت
بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد آمر و میخواهد نزد او معزز شود این بسبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود از
هر دو از مذلت است تحصیل عزت هم هست و هم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه
بوده باشد بجهت اینکه معبود در حق عبادت آن است چیزی را داده یا وعده این بوده باشد که ایشان بمن عبادت مینماید بجهت اطاعت و بندگی
الهی جل شانه خواه غایت بندگی و داعی بر آن رفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در آخرت یا هر دو و همچنین فرار از مذلت بوده باشد
یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور
عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این اجمال مشتبه است که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی و امتثال امر
طوعا و رغبة موجب اینمیشود که بنده عزیز و محبوب نزد آمر شود مشخص است عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس
از لوازم معزز بودن نزد الهی جل عظمه عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه بنده داعی بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل

شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد مخلوقین اینرا قصد نماید از این وجه که مقصود
بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده آن نشود و اما هرگاه تعوذ بالله سبحانه از این جهت
شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله
تعالی بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر این است موجب بطلان نشود لکن
این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چون که داعی بر ایشان عبادت منعقد نماید بوجود مصلی است لکن در حصه زیاد اجر
میشود که عمل را بقصد اجر نموده پس حسنی در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود نعم ما قیل شعر عابدی کو اجرت طاعات
خواست ٭ کی عبادت بهر نامش خطاست ٭ خادمان مزد کی دارد شکوه ٭ خدمت با مزد کی دارد شکوه بلکه کمال امر بندگی
آن است که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان برداری و فایده مذکوره مترتب بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده
نبوده باشد چه جای اگر اینرا غایت امتثال قرار دهد بلکه کمال بندگی آن است که مقصود از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر
فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن بمحض اینکه چنین معبود سزاوار است که اطاعت کرده شود چنانچه کلام مجمع نظام سید الساجدین
علیه الاف التحیة والثناء ناطق بر این است که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا بجنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
مبحث پنجم در بیان شرایط نیت است بدانکه اطبا اختلاف کرده اند در اینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرط بودن آن است یا جزء
که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت و سایر اجزاء معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت آن است و شرط صحت و حصول
امتثال است مناسب این است در مقام اقتصار شود بمثالی که موصل است بحقیقت حال پس میگوئیم مثال صلوة مثال مجموع است
سلطان حکیمی آنرا ترتیب داده و از اجزاء متعدده مشکوکه بجهت حکمت و مصالح چندی بعد از آن بیان اجزاء فرموده بقول
یا بفعل پس از آن امر فرموده بعبید خود که معجون را ایشان نموده باشند چنانچه صادق باشد در حق او که اطاعت مولی فرموده و در
ایشان آن معجون اینمعنی مقتضی است که بنده او کلا علم بمجموع هم رساند بعد از آن حین شروع نمودن بایشان آن معجون مقصود
نماید که این معجون را ایشان بنمایم بجهت اینکه مولای من امر فرموده بایشان آن مشخص است این قصد که تعبد ایشان بر نیت میشود
فعل قلبی عبادت متعلق است بمجموع که آمر و سید ترتیب داده مدخلیتی از برای آن در تعمیر و ماهیت آن معجون نباشد لکن موقوف
علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبادت و اطاعت بآن معجون پس هرگاه ایشان بآن نماید نه باین قصد اگرچه در حق او صادق

است اتیان بمجنون نموده لکن صادق نیست در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن مجنون پس قصد مذکور موقوف علیه
صدق اطاعت است نه جزء مجنون کلام در صلوة و نیت آن نظیر اتیان بمجنون و نیت آن است پس امتثال بآنچه الصلوة در صورتی
حاصل است نظر بآنکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان بآن صلوة میقایم بجهة اینکه مطاع
و مولای من مرا امر نموده باتیان آن در اتیان آن مطیع و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از ماهیت است
که امر امر اتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بآن **بحث ششم** در مناقشات صلوة که متعلق بحال نیت است **مسئله**
چونکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات آنست که مکلف چنین نیت نادی این بوده باشد که اتیان بآن عبادت میتمایم بجهة آنکه خلاق عالم
جل شانه امر بآن فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله در اتیان بآن است یا آنکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه موجب
ثواب میشود در آخرت و نحو اینها از آنچه از نسائی ظاهر میشود پس هرگاه کل اینها ثابت نشود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض عادت
اتیان بصورت نماز نماید یا آنکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا
بدانکه ریا عبارت از آن است که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بخلق بوده باشد خواه بجهت اینکه او را خوب بداند یا بجهة اینکه تعظیم
او را منظور داشته باشد یا آنکه او را چیزی هدیه یا آنکه اجابت او نماید و همکذا و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی
بر عبادت محض این بوده باشد لا غیر یا اینرا جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظور هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بخلق
بوده باشد پس هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد رضای اطاعت الهی جل شانه و طلب قربت بدرگاه احدیت جل جلاله و این امر
در نیت مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تنبیه آن شد ظاهر است که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد این بود که
قصد ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در همین نیت محقق بود لکن نیت ریا در فعل از افعال نماز نماید پس گاه
متصور بچند صورت میشود اول آن است که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل
از تحقق مسئله میگوئیم آنچه مذکور شد در بیان نیت تشکیک در اختیار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن اختیار آن و استمرار آن
تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که ایتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است در صحت صلوة تحقیق مقام آن است استمرار
عین نیت تا آخر صلوة عبارت از اینست که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین میتمایم بجهة امتثال
اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار یکه لازم و معتبر در صحت صلوة است آن است نیتی که در اول صلوة

محقق شده جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید بغیر از این مطلب بنماید باستمرار حکمی پس هرگاه نوعی شود که اختلال باستمرار
نماز باستمرار شود نماز عکس بطلان خواهد بود بعد از آنکه اجتماع با استمرار شد میگوئیم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود
پس اختلال اینها استمرار عکس خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید یا تفعل بعد از فرض این نیت فاسده و عود بمقتضای
نیت سابق نیز اما در صورت عدم اعاده یا اعتبار اختلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اختلال این جزء خواهد بود اختلال بجزء
باختلال بکل است اما در صورت اعاده یا اعتبار نماید در جزء صلوة بعد از آنچه بیان شد در صورتی که قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه
نماز نماید مثل قنوت ظاهر است باز موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماع
منقول در وجوب استمرار حکمی مقتضای این اجماعات منقول آن است که صحت صلوة مشروط است بعدم انتفاء حکم نیت سابقه
در تفصیل نیت بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است انتفای شرط مستلزم انتفای
مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه که در صحت و اما هرگاه قصد ریا نماید
در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در دعائی که بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع
برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نموده و منحل شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابقه در اینصورت لکن
ظاهر است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه اخلال در دعا مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد قطع
نماز پس اگر در حین نیت این قصد محقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داده بود که دو رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد
نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین صورت اصل نیت محقق نیست بجهة اینکه نماز عبارت است از
افعال مقصوده بیکبیر و ختمه بتسلیم و نیت این در صورتی محقق میشود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع بعد
اثنای نماز باتیان اینست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع آن داشته باشد دو رکعت تا نیت
قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر است که نماز باطل شود خواه اعاده آن
فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه در نیت که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه
نماز بوده باشد نظر بتقریری که در قصد ریا مذکور شد اگرچه اخیرا الحال در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از آن اعاده نماید
و اما هرگاه نیت قطع نماز نموده در آنوقت مباشر فعلی از افعال صلوة نشد بعد از رفض آن نیت و عود بنیت صلوة شروع باتمام

صلوة نمود در این صورت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتمال مقتضی اعادهٔ نماز است بعد از اتمام **واما** قصد منافی
از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة **پس** اگر با علم بوده
بوده باشد ثمره ما بین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد ثمره متوان نمود ما بین نیت
فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت جهل بجعل شرعی و عدم وقوع آن صلوة
شود صحت بخلاف صورت علم و جه ثمره آن است نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع آن فعل است بنابراین نیت
صلوة و قطع در فعل صلوة و عدم فعل آن است و این محال است **پس** نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع
حکمیه است **پس** باطل خواهد بود و همچنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور منافات **واما** صورت جهل نظر باینکه
عقل نیست **بلکه** شرعی است و مفروض صورت جهل است **پس** نیت صلوة با نیت آنها ممکن است **پس** با عدم صدور آنها حکم صحت
صلوة مشکل است **بل** اشکالی که در این مقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان آن اینست که کفته شود تشکیک در قطع صلوة
هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم میآید حکم ببطلان صلوة فاقدهٔ اشخاص الا واحدا بعد واحد شبهه در بطلان لازم نیست
بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است **بیان** ملازمه آن است از جهت شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق بر کمتین اولین
در عدد رکعات آن و همچنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب **پس** هر فردی از افراد این دو شرع نماز عروض
در حق او محال است **پس** این ظهر کسی است در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند بآمدن شخصی که احتمال آمدن او قائم باشد
مشکل است جواب از این اشکال باین نحو قطع نمازیکه معلق باشد بآمدن کسی که مشکوک الحیوة بوده باشد چون چنین قطعی باشد
این شخص است **فهذا** با نیت اصل صلوة با هم جمع نمیشود **پس** تعلق قطع با مر مشکوک الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبر در صلوة است
بنابراین نماز باطل خواهد بود **واما** در مسئله شک چونکه منوی نمازی است که سالم از چنین شکی بوده باشد و ابطال در صورت عروض
شک مبطل بخاطر این شخص نیست **فهذا** احتمال عروض شکی منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست **بخلاف** منوی
نیت نمازی است که سالم از چنین شکی بوده باشد چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفای منویت یا انتفای نیت **پس** وجود
علم در این شک مذکور اگرچه نیت مقتضی بود **لکن** منوی متحقق نشده **پس** عدم امتثال بجهة انتفای منوی
موصوف چنانچه منوی مقتضی است نیت معتبر متحقق است و در صورت طریان شک صح
نیت **پس** قبل از طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف آنکه هرگاه قطع نماز را معلق سازد بشیء محتمل الوقوع در آنجا اگرچه آن

شیء واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبر در صحت صلوة **پس** ثمره ما بین مقامین متحقق است **بتحقیق فهذا**
مذکور شد اختصاص بشک مبطل ندارد **بلکه** در هر چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع آن در اثنای نماز
فاسد باشد جاری است مثل احتمال برکن سابقا و عدم تذکر بآن متمکن بعد از فعل و وقوع حدث با عدم اختیار و حدث
موت و نحو اینها جواب از همه خوب است که تبیین شد **مبحث هفتم** سابق بیان شد که نیت صلوة از جملهٔ شرائط است نه اجزای صلوة مثل
سایر عبادات مثل وضوء و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة و خمس و صوم و حج
و خمس و صوم است و همچنین نیت وضوء و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در همه از جملهٔ شرائط است **لکن**
از شرائط رکنیه است که اخلال بآن سهوا و عمدا مفسد است **مبحث هشتم** دانسته شد بقی که معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد
بنماز معین است بجهة اطاعت و فرمان بردار خدای تعالی شانه همین قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب
خواه ادا باشد یا قضاء و مترتب این صفات لازم نیست لازم هرگاه کسی متصف بصفات شود بطلان از این نیت یا متعرض صحیح شد
که موصوف مضیف آن میباشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضاء در قضاء و همکذا یا نه بلکه در حین
نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف آن است مثل قصد استحباب نموده در واجب و بالعکس و قصد نموده در ادا و بالعکس
تشکیکی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم ثانی **پس** این تصور بچند صورت میشود **اول** آن است که بطریق اشتباه متعرض خلاف
شده یا بخطا مبدل است نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است میخواست نیت وجوب در اول و قصد استحباب در دوم
نماید **لکن** اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود اینقسم شبهه در صحت نیت اشتباه لسانی مضر نیست مناط همان
ارادهٔ قلبیه است **دوم** آن است که مکلف متعرض خلاف صفت عبادت شود غالبا مثل اینکه با علم مکلف باینکه نماز شب سنت است قصد
وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد استحباب نماید این نیز ظاهر است که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی ایشان از عبادت
همان علم او است بصفت عبادت و متعرض خلاف آن نیست اما هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که نماز مستحب است یعنی خداوند
غالب جل شانه امر نموده **لکن** مؤاخذه بر ترک آن نخواهد فرمود و مقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد و مع ذلک قصد
وجوب نماید مشکل است در این صورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه بر ترک آن بوده باشد نخواهد فرمود پس معلوم است اعتقاد عدم
بر ترک شیء مؤاخذه بر ترک آن با هم جمع نمیشود و چونکه مفروض نیست اگر اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک ثابت است **پس** قصد وجوب صادق

در این صورت کسی خواهد بود بنا بر این مفسد بصحت عمل نمیتواند شد بل هرگاه کسی معتقد استحباب باوجوب چیزی بوده باشد و
ابراز خلاف آنرا نعوذ بالله تعالی نزد طائفه نماید در این صورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم مثل آنست لکن با احتمال
بضعیف حال این نحو که نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد استحباب آن در
این صورت شخص مبدع خواهد بود و عبادت آن باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان بعمل جائیات نماید بقصد وجوب
در صورتیکه ذمه او مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد یا باشد و غسل هم از آن ذمه در یکسو واجب بر او نبوده باشد و معتقد
اینهم بوده باشد که غسل در این وقت بر آن واجبات و با بقصد اتیان بعمل نماید ظاهر این عمل او باطل بوده باشد و آنچه مذکور شد
در عبادات مستقله بود فاما اجزای عبادت پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائت
در نماز فریضه مستحب است صادق است در حق او که اذکار اینعمل مبدع است پس آثم و عاصی بجلال خواهد بود فاما نیت وجوب
در جزء مستحب پس این ظاهر اینست که باطل بوده باشد باینمعنی که اتیان بجزء مستحب نبوده خواهد بود لکن حکم بفساد مشکل
و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر اینست که باطل بوده باشد و فرقی که مرحوم شیخ شهید در بیان نموده ما بین قصد وجوب در
مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام نیست تفصیل کلام بر
مقتضی اینست که گفته شود صلوة از مکلف بنحوی که بسبب باشد باعتبار عرض و جهه و عدم آنچند قسم ممکن است اول آن است که نیت
مینماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینماید بجهت آنکه خداوند عالم اتیان آنرا بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد خطاب
اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در این صورت در مقام اتیان باجزاء اشکال بجهاد نحو حاصل میشود دوم آن است در حین اتیان
باجزای واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه قصد استحباب نماید سیم آن است که مطلقا اعراض
وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربة مطلقه در جمیع نماید چهارم آن است
که قصد وجوب در اجزای واجبه نماید فاما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بقربة مطلقه پنجم عکس اینست یعنی قصد
استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه بقربة مطلقه و معنی قربة در این مقام اینست که اتیان مینماید
بعمل بجهت آنکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان بآن است عمل در جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است اشکال
که در این مقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی است با اشتمال آن بر مستحبه و مستحبه
از این

از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجبات و اوصاف است تا بدل آنکه اتیان بنماز ظهر واجبی بنحوی که معتبر
از جمیع آداب و اجزای مستحبه بوده باشد یا آنکه اتیان نماید آنرا با اجزای مستحبه کلا او بعضا بل نماز ظهری که با اجزای مستحبه
بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که منفک از آن بوده باشد مثل نمازیکه اتیان میشود بآن در وقت فضیلت و
اجزاء و مکان شریف و غیر شریف پس وصف وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است اتیان
مکلف به واجب در ضمن احد فردین و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهت آنکه خدای تعالی اتیان آنرا بر من واجب
فرموده است و این صادق است در صورتیکه اقتصار نماید در نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه منظور مکلف
در حین نیت اقتصار او بر واجبه بوده باشد اجزای مستحبه در آن حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه در حد آن بعد از اندک تامل
ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی موجه است که منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر مینماید با اجزای واجبه و مستحبه و مطلقا
چنین منوی را مطلقا نماید بوجوبی باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجب بودن آن بر من و بعبارت
دیگر آنچه در مقام ایراد فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه مینماید با آداب و سنن اگرچه بعضی آداب و سنن
بوده باشد چنانچه غالب چنین است و قبل از نیت نماز قرار او چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است
و در مقام خیال شاید مینماید بچنین نمازی که اتیان مینمایم بجهت آنکه بر من واجبات نماز این ایراد وارد است بلکه حکم بصحت نماز
در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو است پس حکم باینکه اتیان
چنین نمازی بر مصلی واجبات صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجبه کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست
نیت باین نحو صحیح نخواهد بود فاما نیت باین نحو که ذکر کردیم مطلقا ایراد بر آن وارد نمی تواند بود و باوجود این اول آن است که
صورتیکه مقصود مکلف اقتصار باجزای واجبه بوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصدی نماید که اتیان
بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم جل شانه بل اشکالی در اتمام آن در این صورت نیست
بلکه از آن اینست که عمل چنین نیت میباید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز فقط بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ چنین نیت
هم هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالیکه هست در اجزای مستحبه است و منوی بنا بر آنچه مذکور شد مرکب از
اجزای واجبه و مستحبه است پس میباید چنین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ هست مقداری از اجزای مستحبه

نماز که مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعیین منوی متحقق شود مخلص از این بیان نحو حاصل میشود که مکلف چون نیت
دهد مقدار معتبر از آداب و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیرات
رکوع و سجود و تعداد ذکر واجب و اتیان صلوات در مرتبه از رکوع و سجود وهکذا الی آخر الصلوة بنابراین منوی در
نظر اینشخص معین خواهد بود و ملحوظ است بجمیع اجزاء مجملا و در این نیت اشتباه نمیشود چنین عمل که اتیان بآن منافی
تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت مخالف معهود به عمل است و آن نحو مذکور متحقق است بعد از آنکه نظم کلام باینجا
رسید تنبیه بدو مطلب مناسب است اول آنکه بعد از آنکه معهود به عمل بنحو مذکور متحقق شد و منوی در حین نیت
چنین عمل معهود شد یا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است همه آنچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان
نماید یا نه مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت منوی او
چنین نمازی بوده بعد از عزم بر اتیان چنین عمل و تعلق نیت بآن شروع بنماز نموده میتواند در زمان رسیدن برکوع اقتصار
ببعض آنچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع بر اینکه اخلال بواجب نیست و منافی با حصول امتثال است کلام بیکم هست در اینکه
آیا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جایز هست یا نه بیکوشر حکم در مسئله مبنی بر اینست
که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه یا معین او هست که همان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر باینکه در تعلیل
که دلالت کند بر اینکه نیت معینات در امثال اینمقام نداریم مجملا ظاهر اینست که اشکال در جواز اقتصار همان قدر واجب بوده باشد
بل کلامیست که در اینمقام هست اینست که آیا اقتصار ببعض آنچه منوی بوده از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل اینکه در مثال مفروض
اقتصار بصلوات نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع مابین یک تسبیح
نماید و جمع مابین یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مکلف در عدم جواز آنچه مذکور شد نباشد این معنی
که نیت معین منوی نشود بلکه مرجح مستند بیست که مثبت رجحان امور مستحبه است اگر بکیفیت خاصه است تعدی از آن نتوان
نمود مجملا مرجح در این باب مستند امور مذکوره است علی مقتضای آن جایز و تعدی از آن غیر مجوز در مثال مذکور اتیان
بصلوات با اخلال بدو ذکر مستحب بی اشکال است و ظاهر اینست اخلال بیک تسبیح مستحب و اتیان بدیگری با صلوات و عدم
آنهم جایز باشد و همچنین است حال در ذکر سجود مطلب دوم در تعدی از منوی است بزیادتی معهود مثل اینکه معهود

در مکلف در نماز کیفیت معینه بوده در مقام عزم بر اتیان آن نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهوده مثل اینکه در ذکر
رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید باین عزم بوده تا برکوع رسید یا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل اینکه
اتیان بپنج ذکر نماید یا اگر دعا در رکوع قبل از ذکر منظور او بوده در حین وصول برکوع میخواهد خواند یا نه
و همچنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر اینست همه آنها جایز و بیعیب باشد و همچنین فوت علاوه از آنچه در نظر
میتواند بلکه عدول از آنچه چنین نیت منظور او بود بغیر آن نیز جایز و بیعیب است مجملا جمیع آنها بیعیب است مگر اجزای و جزء
که تعدی از آنها بزیاده و نقصان هیچ یک جایز نیست فرعی و آن آنست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه ملحوظ او
این بوده باشد که اقتصار نماید در نماز با اجزای واجبه آن یا جمع نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود
محض اطاعت بوده باشد ظاهر اینست که اینقدر کفایت کند در صحت عمل بلکه مذکور شد اینقدر کافی نیست در صورتیکه مقصود جمع
مابین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد بعض جهات اقتضا خواهد بود سیم آنست که مقصد وجوب و استحباب هر دو نماز
وجوب نسبت باصل صلوة و استحباب نسبت بمزید باین نحو اتیان نماز واجب بتمامه بجهت واجب بودن آن در ضمن اسفر و اکمل
فضیلت در جمعه و استحباب آن هر دو بجهت اطاعت و فرمان برداری نظیر اتیان نمازهای واجبه اجماعات اینمعنی
است بلکه اسلم از بعضی ایرادات سابقه است لکن این مثل بعض آنچه سابق مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزای
واجبه نماز و اجزای مستحبه آن نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین متحقق است که اینمعنی منظور نمیشود
بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب است عنان قلم بر تحقیق چند مسئله جولان داده شود پس بیکوشر آیا بر مکلف واجب
امتیاز مابین صنفین قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض وجوب آیا شرط صحت نماز هست یا خیر ممکن است استدلال کرده
شود در اثبات عدم ذکر هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان الله تعالی علیهم نقل بطریق فرموده اند روایت شده از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله صلوات الله الملک القائم که فرموده در مقام بیان صلوة کما آشتغلوا فی الصلوة و بعد دلالت آنست
که آنجناب در مقام تعلیم امت بجهت امتثال آنها فرموده بعد از آنکه در مشهد آنها اتیان نماز فرموده اند و آنها مشاهده نموده اند
اقوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را اتیان بنماز نمایند باین کیفیت که دیدید از من صادر شد متحقق است که اتیان بکلام الله
سوره در کلام خلاق انام جل جلاله صادر نشده مگر بجهت تعلیم معلوم است مشاهده فعل بنحوی موصل بوجه

آن بوده باشد بلکه از شاهد مشخص نمیشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال آنکه فعل آن سرور
عالم در اوقات مختلفه بود در امور واجبه کانه فطق القضا است و اگر مخاطبین باین خطاب کلا قبل از این مخاطبین بهیئت نماز بودند
و امتیاز مابین اجزای واجبه نموده بودند ما جنابین خطاب بود پس مقتضای این خطاب بازان مستفاد باین است که عظم بما یعرف
اجزای نماز و وضع انها بهیئت معهوده کفایت میفرماید در حصول امتثال اگرچه عالم بوجه انها از حیثیت وجوب و استحباب
بوده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بعد از آنکه مشرف سعادت دریافت
کاشف الاسرار والد ماجد جناب امام جعفر صادق مشرف گردید حضرت فرمودند تحسن ان تصلی یعنی ای حماد آیا
نماز خوب میتوانی بعرض آنسرور رسانید من در حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این
بود که اهتمام من در امر صلوة اینقدر است که یک کتاب را که حریز در صلوة تصنیف نموده است ضبط نموده ام حضرت
فرمودند باکی نیست بر حریز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور آنسرور شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع و سجود
رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز میکنی یا تغییر و توبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بر مرد از شما که شصت یا
یا هفتاد سال از عمر او میگذرد یک نماز را با حدود آن تمام ایشان نمیتواند بجا آورد فعل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن فرمود
مذلت و خجلت بسیاری بر من وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند نماز تعلیم من فرما حضرت
ایشان بدو رکعت نماز فرمودند با آداب و شرائط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز نیز نماز بعمل آورده
انتهی دلالت باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از آنچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این میگوییم هرگاه کسی بیت
سر تهیه معتقد بی ایشان بنماز نمود جمیع اقوال و افعال و هیئات ایشان را اخذ نمود و اعتقاد نمود که ایشان نماز را بر کیفیت
مبرهنه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین اجزای واجبه و مندوبه نمود و در مقام بیت اقتصار نمود
بفهم مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من ایشان بنماز میفهمم بجهة اطاعت خداوند عالم و ایشان همان هیئت که ایشان مجتهد
مطاع مشاهده نموده بود این کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه نموده باشد
بلی چیزیکه قابل هست در انجام کسی مقصر شود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام سهو و شک است بنا بر
آن اینست حکم اجزای واجبه در صورت سهو اینست که هرگاه متذکر شد بجزء منسوی ما دامی که داخل رکن بعد از آن

لازم است عود نموده ایشان بمنسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد نموده نماز را تمام نماید و قطع نماز در چنین صورت
جائز نیست و اگر تذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر
واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جائز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بآن بعد از
تجاوز از محل آن جائز نیست خواه داخل در رکن بعد از آن شده باشد اینه مثلا فرض میکنیم تسبیح را در حمد یا اول سوره
فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در این صورت اگر تسبیح در آنجا واجب است لازم است عود نموده تدارک
نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن و همچنین استیناف در رکعت اولی حمد و نحو اینها بنا بر این امر
در این صورت مردد است مابین واجب و حرام مفری از این نیست مگر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است
باب المقدمه اشکالیکه در اینمقام میتوان نمود آن است که این مبنی بر وجوب مقدمه واجبات و این اول کلام است فرض تسلیم
کلام در وجوب مقدمه در صورتیست که ذی المقدمه واجب بوده باشد و اینجا در محل کلام محقق نیست بطریقیکه مفروض است
هرگاه بعد از این سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد و بر فرضیکه تسلیم شود بطریقیکه بحیثیتی در بعضی از صلوات
مثل خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود پس آنچه مذکور شد در
وجوب امتیاز مابین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این است اما مقدمه واجب ظاهر اینست که قائل
و این مشهور و معروف مابین فقها است و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه مطلع ظاهر میشود که این محل انکار
ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث مذکوره در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمه است و بر فرض تسلیم نزاع
در وجوب شرعیات و اما وجوب بمعنی لابدیه عقل تامل نیست و همین قدر کفایت در محل کلام و اما حکایت
قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه پس این کلام بر وجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه
در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ام حاصل مطالب اینست که کلام مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از
ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این نیست بعد از این تکلیفی
برای او واجب خواهد شد و حال ممکن از تحصیل مقدمه او هست و عالم هست باینکه بعد از ثبوت وجوب ممکن نخواهد
شد در اینصورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد و مذموم است نزد عقلا مثل آنکه

فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب بجهة وضوء هست و عالم هست بر اینکه بعد از تحقق زوال متمکن از آب و زمان
مباح بجهة تیمم نخواهد شد در این صورت میگوئیم ضیق آب بجهة طهارت بعد از زوال در حق او لازم است بلکه اشکال
میتوان نمود در صورت اعتقاد از تمکن از آب بجهة تیمم و سقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی که مسلم اگر
باختیار خود خود را فاقد طهورین نماید فاما حدیث شبهه غیر محصوره در این مقام صحیح نیست بلکه ادخال اراده در
شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالب اینست در عرض چند بر غالب اشخاص متفق از شک و سهو نیست بلا
متمکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام یعنی وجوب امتثال از راه دیگر اگر چه مبنای این نیز همان است که ممکن
شد بنابر آن اینست که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحو یکه مذکور شد او این شخص مرتد خواهد بود مابین وجوب و حرمت اگر
دعوی قطع بتحقق وجوب اینکه در مدت قلیله نشود لا اقل مظنون التحقق هست احتراز از ضرر مظنون واجب است و
دیگر امتثال از مابین صنفین پس امتثال از مابین آنها لازم خواهد بود بحسب ثمانی اینچه از ابدیت و استدلال ظاهر
وجوب شرعی است نه شرطی بنابراین هرگاه کسی امتثال مابین اجزای واجبه و مستحبه نمود و اتیان بنماز نمود در نماز
سهوی از او واقع شد ظاهر اینست که نماز صحیح و اعاده آن واجب نباشد بحث نهم در بیان معنی قربت است که تعارف شده
اخذ آن در نیت بلا شک دانسته شد از مباحث سابقه آنچه معتبر است در حق نماز همان قدر است که اشاره بمنوی معین نمود
قصد نماید که اتیان آن بمقام بجهة اطاعت و فرمان برداری خلاق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت معنای دیگر
همین معنی بوده باشد خلاف در حق این نیست لکن تطبیق لفظ بر این محتاج به تنبیه است پس میگوئیم قول مصلی اصلی قربة
الظهر توجها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی توجها و دیگری قربة الی الله علت اتیان بصلوة واجبه
کلام بنابراین چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر بمقام بجهة واجب بودن آن نماز بر من و اتیان بنماز واجب بمقام بجهة
اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهة اتیان بنماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی بجهة اتیان فعل معلل بعلت اول
و متعلق است قربة الی الله عطف بوده باشد بر علت توجها یا بنا بر فاء عاطفه بنابراین هر دو علت خواهد بود بجهة معلول
و اما لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن است که مراد از قربة این معنی بوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه احدیت
جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بجهتی قرب بجناب احدیت که مسدوح در کتاب و سنت میباشد

و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود نیکو
فرید زمانه و عرف بعضی نزدیک شدن چیزی بچیزی یا در زمان است مثلا نگفته میشود فلان عالم قریب بعصر
امام بود یعنی مابین عصری که امام علیه السلام در آن ظاهر بودند و عصر یکی این شخص در آن موجود بود چندان امتدادی
نداشت و یا قرب در مکان است مثلا اینکه گفته شود فلان مأموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندانی مابین مکانیکه امام
در آن ایستاده است و مکانیکه این شخص مأموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت
بخلاق عالم جل شانه محال است و وجه آن ظاهر است اما اول بجهة اینکه آن در صورتی صحیح است که زمان ظرف
وجود شخصی بوده باشد و کمی و بعد از آن ظرف منتفی شود بعد از آن در یکی موجود شود قبل از آنکه امتداد
چندانی مطلق شده باشد مابین انتهای اولی و وجود ثانی و اما نسبت گفته میشود این شخص ثانی قریب است باول زمان
مشخص است اینمعنی در ذات اقدس ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهة اینکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا پس قرب عباد بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات میباشد یکی از دو معنی
مسکن است که حمل شود اول قرب تذکر و مثال است بنابراین اینطلب اینست هرگاه کسی متذکر خداوند عالم جل شانه بوده
باشد بمقداری که متذکر هست نزدیک است بخداوند عالم هر قدر کسی که تذکر او کمتر است هرگاه بمرتبه رسید که
دوام تذکر بجهة او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت است و این است اشاره در دعای
کمیل و هب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک و ادنونی منک دنو الخاصین ان یجعل وقائی فی اللیل و النهار بذکرک معمورا
و بخدمتک موصولا و معنی دوم قرب صفات و کمالات است فی صحیح مطلب مقتضی آنست که گفته شود ذات اقدس
تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد است و معری است از جمیع شوائب نقصان
و قصور و مبری است از قاطبه معائب و مقابح و دور و بنده در نهایت مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات
ذمیمه و طغیان لکن مأمورات باینکه رفع نقائص از خود نماید مجتنب از مقابح و مفاسد و محترز از معائب و مناهی
بوده و مزین بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله
الاف التحیة من الملک العلام که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد مابین جهل و علم در غایت بعد

انتساب احدیت و بمقدار ازالهٔ جهل و اتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخلاق عالم و هم چنین ظالم و بجهل و اعتبار اتصاف
بصفت رذیلهٔ ظلم و بخلاف در کمال دوریت بدرگاه رفیع جناب مقدس تعالی بمقدار تخلیه از صفت ظلم و تحلی باتصاف
بصفت حسنهٔ عدالت وجود باین سبب نزدیک میشود به پروردگار عالم جل جلاله بعد از آنکه ایطلب مشخص شد یکی
مشکل است که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربة فاخوذه در بیت اما اول پس حاصل آن باین
که من ایشان بنماز میکنم بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلی از قبایح و مناهی و باعث تحلی بصفات
است باینجهت ایشان بآن بنماز ظاهر است که اراده هر یک از معنیین که بوده باشد از قربة فاخوذه در بیت نداشته باشد بلکه
ارجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود و کلام در تعدد وجه
بنحوی است که در سابق بیان شد و جهت ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در ثانی آن است که در نحو مقرر شده حذف لام
از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل به باین شرط در تعلیل ثانی متحقق است دون
اول که باین سبب تعلیل اول بالام مذکور شده و ثانی با عدم لام یعنی با نصب نحو قوله تعالی کما ارسلنا فیکم رسولا منکم
لوجوها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که مفعول بر اصل است و فاعل اصل مطلوب است که مکلف است
پس فاعل مفعول له با فاعل معلل به متعدد است بخلاف قربة الی الله که فاعل هر دو متحد است نظر باینکه معنی اینست که من ایشان
بنماز ظهر میکنم بجهة نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنابر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهت اطاعت و امتثال نمودن
بر آنچه در سابق مذکور شد و هر دو معنی فاعل مفعول له و فاعل معلل به متحد است بدانکه اضافه صلوة در اصل صلوة الظهر
در اصل ممکن است اضافه لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است و اینمعنی در اینجا
متحقق است و هم چنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در اینمقام مجموع مضاف و مضاف الیه
اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب می شود بر مکلف در حین وقت در سفر و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعت
که واجب بعد از آن در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر و هم چنین است حال در سه صلوة پس معنی اصل صلوة الظهر
لوجوها قربة الی الله اینست که من ایشان بنماز ظهر را که آن بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه
بنابراین هرگاه ماشاء بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت نسب خواهد بود باین نحو که صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله

بجهة آنکه نماز موجب قربت بدرگاه احدیت بعنوان که عبادت میشود بدرگاه الهی و اما اگر قیاس بنظر طریق نماز من ایشان

جلوه دادن حضرت بجهة دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی

تعالی بدانکه فرق الصلوتین در رسالهٔ فخریه در بیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصل صلوة الظهر ان اوجد القیام و
تکبیرة الاحرام و قراءة الحمد و سورة و الرکوع و الذکر فیه مطمئنا بعده و رفع الرأس منه مطمئنا بعده و السجود علی سبعة
اعضاء و الذکر فیه مطمئنا بعده و رفع الرأس مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الرأس منه و هکذا فی الباقی الا ان تسلیم کبیرة
الاحرام مضاعفا کالاول و اسقط السورة من الاخیرتین و زید التشهد بین بعد الثانیة و الرابعة و التسلیم و اخاف فی الجمیع اداء لوجوه
قربة الی الله اگر مراد اینست آنچه مذکور شد میباید بیت باین نحو مفصل ملحوظ شود این ذوی بدو قطعا بلکه نماز
ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای آن کتاب مینماید در صحت نماز و علاوه بر این ضرور است بلکه کاهی که مجتهد
بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد اینست که بیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مناسبة اذان بدانچه
هرگاه مجتهد بوسواس نشود بحسب غالب از آنچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم اینکه اول افعال نماز نیت است مساعد
بلکه اینکلام بنابر اصطلاح اشخاص است که نیت را جزء نماز میدانند پس بنابر تحقیق اول افعال نماز قیام است و لکن چونکه
بنای کلام در اول بنابر جزء نیت گذارده شد میگوییم دوم از افعال نماز قیام است بنحو مطلب محتاج است بایراد کلام
در چند مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب رکعتی
و آن قیامی است که در صحت تکبیرة الاحرام بوده باشد و هم چنین قیام متصل برکوع دوم قیام واجب غیر رکعتی مثل قیام در صحت قرائت
حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحب مثل قیام در اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه
افتتاحیه و در حال استعاذه و قنوت و نحو آنها چهارم قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره
علاوه از قدر ضرورت اشکالی در هیچ یک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس بدانکه نیست که مراد از قیام متصل
برکوع قیامی است که از آن متصل منفصل می شود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از رفع
از قرائت بوده باشد نیست و هم چنین مطلق قیامی که از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است که از آن متصل شود
برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود اول آنکه کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ بجهة عجل بحد
مذکور شد که رکوع را تعمل نیا ورده است بدانچه میگوییم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام رکوع
رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگرچه خود را بهیئت راکع برساند

دوم از افعال نماز نیت

سوم قیام مستحب

چهارم قیام مباح

بلوغ الفاعلة

بطلان نماز اخلال بقیام متصل برکوع است دوم آن است هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد
که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع رسیده باشد عود بجهة تدارک منهی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم
زیادتی رکن است یکی قیام متصل برکوع در رکعتی رکوع وحد رکوع شرعی عبارت از انحنائی که ممکن بوده باشد از رسانیدن
دست بزانو دوم تا هرگاه متذکر شود بمنهی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک
منهی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع
قائمی بود که از آن بقصد رکوع منحنی شود مطلقا اگرچه بحد رکوع شرعی نرسد میبایست عود در چنین صورت بجهة تدارک
مقتضی جایز بوده باشد و از این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که خلاف
بقول نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قول منهی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید قدس الله روحه السعید
و ان بان برجع الناس لو هوی لما الرکوع مالم یهم بفعله بعده سیم از مواضع مذکوره آن است که منحنی شد بقصد رکوع قبل
از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده
باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی آن مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی
میبود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد میبایست حکم ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره
آن است که منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد ثم متفطن شد که رکوع را بعمل آورده
نشست بقصد سجده در آنوقت متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است در اینصورت بنا بر مشهور لازم است باینکه
منحنی شود بقصد رکوع و عود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صدق قیام متصل برکوع مبحث دوم واجب است
قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود
قیام بچند نحو متصور میشود اول آن است که بایستد بنحوی که بدن آن ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم آن است که بایستد
و بدن او ملاصق و یا دارای چیزی در رکن بوده باشد لکن همان محض ملاصقه بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر آن نموده باشد
سیم آن است که ملاصقه و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تامی بر آن نموده باشد
چهارم آن است که ایستاده و اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود غفلة این شخص بیفتد نشکل کرد

قسم اول نیست بلکه اگر کل واسطه اقسام است و هم چنین قسم ثانی آن نیز محل کلام نباید بشود دوم تا قسم ثالث پس اجماع از کلمات
جماعتی از اجله اصحاب ظاهر میشود آن است که آن نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند تا آنکه
اعتماد و استناد نموده باشد بحدیکه اگر مستند الیه زائل شود غفلة این شخص بیفتد بنا بر این محل کلام قسم چهارم خواهد
بود مشهور مابین فقهاء عدم جواز آن است نقل کرده اند از جملتی که قائل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علماء اگرچه جناب
این نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حال قدرت و اختیار جایز نیست بلکه ایستادن مقتضی اجتناب از
مطلق اعتماد است اگرچه اینچنین بوده باشد بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در اینصورت جایز است قیام
باعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده پس قیام با استناد بمقدار
بر قعود اگرچه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام با استناد
در بعض دیگر لازم است اتصاف بعقد و در نمودن پس با تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال صلوة عدول از استقلال
با استناد جایز نیست محصل کلام آن است که مسئله منصور بچند صورت میشود اول آن است که متمکن از قیام بعنوان استقلال
هست در جمیع احوال نماز بشهادت ادله لزوم رعایت این نیست دوم آن است که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالی از احوال
نماز در اینصورت اگر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است سیم آن است که متمکن است از قیام استقلالی در
بعض احوال نماز و از استنادی در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع مابین هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور
و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو
در رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلام یکه در اینمقام هست اینست هرگاه کسی متمکن
بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال دیگر بخلاف اینکه
هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در اینصورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود یا عدول از استقلال با استناد در اینصورت
جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی از اختیار نماید اگرچه متمکن
باشد که با اختیار محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز مبحث سیم در بیان وجوب اعتماد است بر دیوار در حال قیام اگر
آن بدانکه این مطلب منقسم بچند قسم میشود اول آن است که اعتماد بر دیوار کند بنحو واحد باین معنی که القای ثقل بدن بر دیوار

یا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد دوم آن است که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد نه دیگری یا نیم
ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم آن است که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد خواه بطریق مساوات بوده باشد
یا مختلف ظاهر اینست که این لازم بوده باشد بنا بر این امثال سه طریق حاصل میشود اول آن است که حامل ثقل بدن
هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات دوم آن است که چنین بوده باشد لکن با الاختلاف این نحو که القای ثقل بدن بر پای
راست بیشتر اندازد نه بر پای چپ سیم عکس این ظاهر اینست که همه اینها جایز نبوده باشد خواه کل اینها در نماز
واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول آن است که اتیان بکل
نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات دوم مثل اینست لکن با القای ثقل بدن بپای راست بیشتر
سیم مثل اینست باز لکن با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر چهارم جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد پنجم جمع
میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در کل رکعات یا با الاختلاف ظاهر اینست در همه بلا حرج بوده باشد
مبحث چهارم در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق
استناد در این صورت عدول مینماید از قیام بقعود پس در این حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال
و استناد در قیام در اینجا نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول از استقلال بایستادن
اینجا نیز جایز نیست بل هرگاه متمکن از قعود استقلالی بوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید یا متمکن از این عدول
از قعود باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است که هست لازم است کل نماز بطریق قعود
استقلالی بوده باشد و کاهست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و کاهست بعضی بطریق استقلالی
و بعضی بطریق استناد میباید شود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت یا در بعض رکعات مرجع در اینها حال
مکلف است و کاهست اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد بنحوی که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی
است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال
یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت آن است دوم در حال تناقص مرض و تخفیف آن مبحث پنجم در کیفیت اخبار
قیام است بر قعود اگرچه منجر شود بایماء بجهت رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چیزی

که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایماء جهت رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید
این وقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی
از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود این قول باعتقاد حقیر ضعیف است
بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست این شخص
متمکن از قیام واجب هست پس ادله موجب قیام بر غایت قیام است در حق این شخص و مفروض این است
بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس بمقتضای دلیلی که دلالت میکند
بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایماء بدل رکوع و سجود
این شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهت آنکه رکوع او بطریق معهود شود مخالف است
نظر باینکه تکلیف بچیزی در محل وجوب ثانی و قدرت مکلف است مفروض اینست این شخص در محل قیام متمکن از
قیام هست و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن بعلاوه میگوییم اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنا بر اختیار قعود لازم میباید
رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارت است از قیام متصل بایماء
بدل رکوع در هر دو در رکعت اول و ثانی در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود
در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مأمور بهاست پس هرگاه اختیار
نماید نماز باطل خواهد بود مبحث ششم در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس بود
در نماز او کسی متمکن بوده باشد از قیام بجهت آنکه ایستاده داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس هرگاه
بعد از آن برکوع میرود لکن ظاهر اینست که طمأنینه بعد از قیام بر این شخص واجب بوده باشد واما هرگاه متمکن از قیام
نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده یکی مفاد مشهور مقتضی اینست که کفت
شود رکوع قائم بد و نحو میشود یک نحو آن است که اقل ما یحصل منه الامتثال است و آن انحنائی است که متمکن بر
باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن بدین رکبتین و نحو دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمال است و آن انحنائی است که

مساوات در اجزای ظهر تحقق شود بنحوی که اگر قطره آبی در آن واقع شود میل بطرفی ننماید چنین است رکوع کامل
بکمتر آن نقصان است و قسم دیگر فضیلت و کمال است اول آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود روی او
چیزی که پیش زانوی اوست دوم آنست که منحنی شود بحدی که محاذی شود جبهه او بموضع سجود او منحنی نماند این کیفیت
که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسی که متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در
نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه لکن ایشان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه بعضی فاضل
هرگاه متمکن از سجود معهود گردد وضع جبهه است علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلاً و بودن نیست که ایشان بانزع
است فاما هرگاه متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحناء بنحوی که قسم کامل رکوع متحقق شود فضا عاجز
بوده باشد و اینفرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقدار که در رکوع منحنی
شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود فاما هرگاه در اینصورت اینفرد کامل رکوعی را اختیار نمود خواه
نموده باشد بدون آن یا نه ظاهر اینست که در انحناء سجودی لازم است علاوه از آن مقدار که در رکوع بعمل آورده شد
بنحوی که فرق ما بین دو انحنا حاصل شود ظاهر اینست علاوه از این مقدار لازم نبوده باشد وجه آن در مطالع
بین است مجملا انحناء از برای سجود بقدر مقدور در اینصورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه
قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحناء سجودی اخص بوده باشد از انحناء رکوعی فاما هرگاه فرض شود
که متمکن نیست علاوه از انحنائی که فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود اما در اینصورت در حق او چنانچه اشاره است که در رکوع
اختیار اینفرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت در حق او متعین است در این اشکال است احتیاط
اینست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن است
لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از محسنات اهل ایمان است مبحث هفتم در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز
بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر اینست که هر طور که بنشیند در حال
عجز بوده باشد لکن افضل اینست که در حال قرائت تربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول آنکه
بنشیند بنحوی که زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمنی را بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ

بجانب یمین و اجتمعوا در این مقام مراد اینست بلکه مراد از تربع در این مقام آنست که بنشیند بنصب و دو ساق و دو
دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر اینست استحباب اینحال مختص بوده باشد بحال قرائت بنابراین ممکن است حکمت آن تربیع
این حال بوده باشد بحال قیامیکه مطلوب بوده در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب اینحال در حال تشهد ثابت نیست
بلکه ظاهر اینست تفرقه در حال تشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد اینست که
بنشیند بر قدم یسار بنحوی که ظهر قدم یسری را بگذارد بزمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد و انگشتها را بلند کند منحنی نماند
که آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که کیفیت
مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر بمحکی
شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز وتیره مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب
دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حقی که عاجز از قیام بوده باشد همچنین جایز است با قدرت
بر قیام در صورت خوف از عدو و مثل کسی که در جائی بوده باشد که اگر بایستد نشوش پندارد که مطلع شود و مضرت
در چنین صورت جایز است که ایشان نماز نشسته نماید و همچنین فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه
کسی که قریب ایستادن تشویش زیادتی مرض دارد یا مشقت شدیده در ایستادن است در حق او و باز فرموده اند جایز است
اختیار جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه باشد مطلب است مراد در صورتیست که کسی در جای مسقفی بوده باشد که سقف آن
ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد
بود بنابراین ابتدا از جمله اقسامیکه مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از خوشی نیست بلکه میباید گفت اختیار
جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز از اعتبار رفاهیت داخل بوده باشد یا اختیاری مثل عدم ارتفاع سقف
و غیره مبحث هشتم در بیان عدول از صورت باستلقاء است بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است
با قدرت به پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بحیثیت کسی که او را بقبر بگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار
نماید بعکس اینحال باجتمعوا که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب شرق گذارد و پاها را بجانب مغرب بعکس حال اهل
آنوقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از همچنین انجانب یمین و یسار نبوده باشد آنوقت بر پشت بخوابد پاها را بسمت قبله

در آن نموده مانند حالت احتضار اوقات شروع بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود را بایماء بعمل
باشد ایمای بسر نماید بامکان ایماء بجهة سجود زیاده تر بوده باشد از ایماء بجهة رکوع و با عدم تمکن از ایماء بسر ایماء
بچشم نماید چنانچه مقتضی اینست که غمض عین بجهة سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهة رکوع و ایشان بذکر رکوع
و سجود در ایماء نماید بنحوی و صورتی که ایماء بعین بوده باشد در حکم رکوع و سجود در حال غمض عین ایشان نماید و غمض عین
را در اینجا قائم مقام رفع رأس دانند چنانچه در صورتیکه ایماء برأس بوده باشد ایشان بذکر نماید بعد از حرکت دادن رأس طرف
کردن و بالا نمودن رأس قائم مقام رفع رأس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهة رکوع و سجود مختص
بصلوة اضطجاعی و استلقائی نیست بلکه ثابت است در هر موضوعی که ممکن از رکوع و سجود بطریق معهود نباشد
چنانچه سابقاً اشاره بآن شد کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا لازم است در حال ایماء بجهة سجود بلند نمودن
السجود علیه را بحدیکه جبهه را بر سد مطلقاً اگرچه ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر بفضل در مسئله است باین نحو که اگر ایماء
برأس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر ممکن بوده بلند نمودن چیزیرا که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بغیر آن بنحو
ظاهر اینست که واجب بوده باشد پس اجزاء بایماء برأس تنها نمیتوان نمود بلکه لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نمود
آنوقت بعمومه ایمای برأس جبهه را بآن چیز رساند فافا هرگاه ایمای برأس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بر ایماء بچشم
بوده باشد ظاهر اینست که رسانیدن چیزیرا که سجده بر آن جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای
بمجرد ایمای بعین بجهة سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر طایشان نماید شاید اسلم بوده باشد بنا بر آنچه مذکور
شد سجده ایمائی بچند طریق میشود اول آنست که ایمای بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بعمومه بلند نمودن آن
خواه خود بلند نماید یا دیگری دوم آنست که اکتفا بمجرد ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه
سیم آنست که ایمای بچشم نماید اگرچه ممکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه بر پیشانی مبحث نهم در بیان
ارحال علیا و سفلی است و بالعکس بدانکه در مباحث مذکوره مشخص شد که بجهة مکلف در نماز حالات مختلفه میباشد قیام
استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر قیام نعود چنین است حال در قیام
نسبت باضطجاع مقصود در اینمقام بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس بحسب اختلاف در حال او

وهم چنین است حال در قعود ان نیز متصور میشود بقعود استقلالی و استنادی و انتصابی و انحنائی صح

حیث تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول بنماز شد یا اتمام استقلالی عاجز شد از اتمام نماز بآن حالت منتقل میشود از قیام
استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود بقیام انتصابی انحنائی استقلالی با امکان
و با استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از همه منتقل می شود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود
استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این در حال استدار
مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است حال در ترقی و حسب مرض بعنوان هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعاً و بعد ترقی در
حال او هر رسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود
بقیام و هکذا کلامیکه در اینمقام هست اینست که در حال انتقال از حالتی بحالت دیگر آیا لازم است ترک قرائت
نماید یا نه ظاهر اینست که تأملی بوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل
انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است نظر باینکه از بعضی ظاهر میشود لزوم اشتغال
بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر باینکه آن حالت واسطه شما بین انتقال از قیام بقعود او رباعیت بحال قیام از حالت منتقل
و اشرف از آن است پس اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است ظاهر اینست که فرقی ما بین حالتین نبوده باشد
ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد مبحث دهم در بیان آداب مصلی است در حال قیام بدانکه
در وقتی که ایستاد بجهة ادای هر نمازی که بوده باشد باید دعا را که در رفیه مرسلاً در کافی بسند صحیح روایت نموده از
کاشف اسرار و در فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بخواند اللهم انی اقدم الیک محمداً صلی الله علیه و آله بین
یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیهاً فی الدنیا والآخرة و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به
مغفوراً و دعائی به مستجاباً انک انت الغفور الرحیم و در بیت آدم است بخواند تا باید حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد
قبل از اقامه و یا بعد از اقامه پس در بیت هرگاه کسی ایشان نماید در اوقات نیز مودی است بوده باشد لکن قبل از دخول وقت
و وظیفه مکلف اعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را بخضع حالات مصور در خواهد بیند از محل سجود تا فراغ از قرائت
و وظیفه او اعتبار دو دست آنست که دستها را نموده بگذارد بر ران نهاد دست راست بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران
چپ محاذی زانو بانضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای دست راست با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ

حتی انکشت بزرگ را منفرج نگذارد و وظیفهٔ مکلف باعتبار قدمین آن است که قدمین را هم نچسباند بلکه فاصله ما بین
آنها قرار دهد و غایهٔ انفراج ما بین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است بلکه گاه
بحدی میرسد که مضر بحق صلوة است مجملا فصل ما بین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار شبر و
در جانب قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن موید این
آنست که عدیل در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع منفرجات در جانب متحدث
با طول یک انگشت و همچنین وظیفهٔ و آداب دو قدم آنست بنحوی بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد و انگشتها
دو پا محاذی هم دیگر بوده باشد بعضی پیشتر و یکی پستر نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد آداب ظاهره
مصلی بود در حال قیام اهم مورد را بمقام اینست که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کیست و در
مقابل که ایستاده است و بچه قصد ایستاده است مقصود از ایشان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق آسمان و زمین
عظمت و جلالت معبود را در نظر در آورد و بداند که قطعا از او غافل نیست و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر شیء
و محیط است بهمه لحظات عینیه و خائنه خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
و قال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله علی کل
شیء قدیر معنی ظاهر آیهٔ شریفه اینست بگو این اشخاص هر گاه مخفی دارید آنچه در دلهای شما است و اظهار ننمائید
یا اظهار نمائید و بروز دهید فرقی در علم الهی در آید و صورت بیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم
جل شانه هست در صورت اخفا نیز معلوم است و عالم است خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و آنچه در زمین است
و در جائی دیگر در قرآن فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم
و در احادیث مروی است اعبد الله کانک تراه و ان لم تکن تراه فهو یراک و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت
معبود بمرتبه ایکه سلاطین بزرگ را عظمت و اقتدار آنی بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه نباشد اعظم سلاطین زمان
با شوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان بسان ذره از ذرات عالم است مرویست که روزی از روزها
نمرود ملاحظهٔ اموال و عسکر و اقتدار خود را نمود باسباب مملکت مغرور گشت از لسان زشت بیان او این کلام جاری

کردید ابن ربی ابراهیم یحیی و یمیت گفت خدای من ابراهیم که باید بحرمت این کلام کفر انجام بسمع شریف حضرت
ابراهیم علیه السلام رسید موجب تألم قلب او گردید و اختیار گفت اللهم سلط علیه من اضعف خلقک بعضی از
بعضی از مردم روزگار عالم مبدا بی که چه کلامی ابن نمرود صادر شد مسلط کن و بحارهٔ او فرست ضعیف ترین پشه از پشه های عالم
حضرت جبرئیل امین علیه السلام بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را بحارهٔ آن شقی بدبخت فرستاد آن پشه بیک مرتبه بیوت
نحر او نشست او را ممانعت نمود بطرف دیگر نشست او را ممانعت نمود بعد از آن داخل دماغ او شد بعقیده اهل حل
شانه پشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید همان حالت باقی بود آن پشه مشغول بأکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او
تمام شد بعد از آن بجهنم واصل شد انکس که غنای ایشان معبود کرد رب حضرت ابراهیم جل شانه بحارهٔ او آمد از عهدهٔ مقاومت
و محاربهٔ ضعیف ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد نتوان است بر آمده و در آن حال خطاب قدرت
انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسلک نمودی که اضعف بنی را مسلط کنیم چنین
نمودیم و اگر اسند عا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط میفرمودیم باوجود این اگر مرتبهٔ بمبشد انیست
از عظمت و قدرت معبودی که در مقام بندگی او ایستاده تأمل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت چنین معبودی
را بوجهی که عظمت معبود اقتضاء نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در مقام بندگی و قلب تو از معبود حقیقی
جل جلاله غافل بوده باشد و حذر کن از اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغهٔ خطاب است از لسان تو جاری شود مطلقا
التفات بخالق عظیم متعال و منعم کریم بی زوال عز شانه تعالی چه این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی
شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت و سطوت است سبحان الله
این حال ما اما در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون عابده مساویه فکیف لا یکون مساویه
مساویه دنیا از خلاق ارض و سما آنست که بتفضل و حرمت مقربین درگاه احدیت تو فوق جاهی عطا فرموده
بمقتضای شنائع اعمال ما مؤاخذه نفرماید سیم از اعمال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف آن
داخل در نماز میشود بنحوی مطلب محتاج است بمقدمه و چند بحث مقدمه بدانکه هر گاه لفظ واحد مشترک بود
ما بین واجب و مستحب یا بین دو معنی که هست آن لفظ واجب میشود و گاه هست مستحب میشود ابرا یا مختلف الحال است مثل

در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلاً با مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است
اگر اتقبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان امتیاز در محل معین اوست اگرچه اصل تکبیر مشترک است مابین تکبیرة
الاحرام و تکبیرة رکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه صدر اول صلوة است باجمعی که دخول در نماز
بآن محقق می شود و تکبیرة رکوع در چنین اراده رکوع است بنابراین در چنین لفظ بهر یک که بوده باشد نیت آنچه
امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیین در آن شود نه بجهت این ثمره است بلکه بجهة امتثال امر متوجه
بآن است همین قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگرچه فرض شود قرائت مابین آنها محقق شود مثل
مأموم مسبوق که درک امام نماید در رکوع در این صورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام
بر تکبیرة الرکوع کفایت می نماید بر اینکه اینده مختلف المحل میباشند پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهت امتیاز
از تکبیرة رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین آنها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات
ست افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام
قرار میتواند داد پس اشتراک مابین تکبیرة الاحرام و مابین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ هست در محل نیز
هست بالاختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهت امتثال امر متوجه بآن هست
امتیاز از سنت و بنیز هست اگرچه التفات بمرد و غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال
و امتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر دانیم در اجزاء واجبه و مستحبه لکن در اینمقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود
لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تمیز مابین نیت وجوب و نیت اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد فریضه مطلقه در ضمن نماید
همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیری است که بآن دخول در نماز محقق میشود کفایت میکند
در امتثال و امتیاز مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه معتاد
نیست مکلف باتیان تکبیرة الاحرام پس در این صورت تکبیر نیت یا و متعین است اشتراک بالاضافه و اثبات نیت تا
اگر محتاج بمیز بوده باشد مبحث اول در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنهاست بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان
بهفت تکبیر راجح است یکی از آنها بطریق جزم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب در جمیع آن بنحو که اولاً اتیان

بسر تکبیر مینماید بعد از آن ابتدا میخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی
لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر میگوید و ابتدا میخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر
لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت
بعد از آن دو تکبیر میگوید و ابتدا میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من
المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با بسط کفین و ضم اصابع حتی با مابین مستحب است ادعیه ثلثه نحو یکه
مذکور شد بمقتضای حدیث صحیح است که فقه الاسلام در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحو یکه ذکر
فرموده اختلاف دارد با آنچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا
انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی لا یغفر الذنوب الا انت و دعای ثانی را چنین
ذکر فرموده لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک
ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک
وحنانیک سبحانک رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض علی ملة ابراهیم ودین محمد صلی الله علیه وآله ومنهاج علی علیه السلام حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلوتی ونسکی الی آخره و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر
ثلثه بعد مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بنظر نرسیده ایم بلی در آخر احتجاج در ضمن جوابها بیکی از جناب امام زمان و خلیفه
الرحمن جناب حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه حضور دعای توجه را چنین ذکر فرموده اند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم ودین محمد وهدی علی امیر المؤمنین
وما انا من المشرکین تا آخر دعا و ذکر فرموده اند بعد از وانا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر است
عمل بهمه آنها جایز است لکن اقتصار بمجموع مذکور در دکافی نظر بصحت مستند اسلم است و مذکور شد یکی از آن
سبع واجب و شش مستحب است و مکلف مخیر است در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید آن تکبیرة الاحرام

خواهد بود تعیین این بچند وجه می شود اول آنکه قصد وجوب در آن نماید دوم آنکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است
سیم آنکه این تکبیریست که بان داخل در نماز می شوم تعیین آن بهریک از سه وجه که بوده باشد خوب است مجموع آنچه
که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات الی آخره بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه
آن تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز اینده اعاد بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن
اولی اینست که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در این صورت دعای توجه چنانچه بعد از
تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما آنچه مستفاد می شود از کلام شیخین سعیدین شهیدین
در لمعه و شرح آن از اینکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد در هر جا که واقع شود
پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای توجه در انوقت نماید پس آنچه مقتضای حدیث صحیح و کلمات
اکثر اصحاب است مجتمعی فلا دعیة ثلثة مذکوره چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب
تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار بر پنج تکبیر نیز وارد است پس اتیان اقسام متفاوت الطریق
است افضل از تعداد اتیان بتکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور پس از این اتیان بهشت تکبیرات است و کلمه با عدم ادعیه بعد از این
اقتصار بر پنج تکبیرات که غیر از آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار بر تکبیرات دو مستحب و یکی واجب که اقتصار
بهمان تکبیرة الاحرام می شود بر اینش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان بتکبیرات از حیث جهر و اخفات پس اگر امور بوده باشد اولی
در حق او آن است که اخفات در همه بوده باشد خصوصا در صورتیکه صوت او را ام بشنود و اگر ام بوده باشد اولی در حق او اخفات
در شش تکبیر مستحب است و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در آن این بوده که جهر مستحب شود
در حق ماموم که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس در دو نیت که مخیر بوده باشد ما بین جهر و اخفات اگر چه ممکن است مفرض
شود در نماز جهری و اخفاتی پس ممکن باستحباب اجهار تکبیرات شود در نماز جهری و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه
از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام اینست دعا است یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن
و انا المسیء فتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعل من لا یصلح منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه
مقتضای حدیثی که مستند این دعا است آنست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات بوده باشد یا نه

در تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیرة اخیره نماید یا در اول یا در غیر اینها بنابراین پس آنچه مرحوم شهید در ذکری فرموده
که مورد این دعا بعد از تکبیر ساده است محل واحد فاست مبحث دوم در بیان اینکه این تکبیرات آیا خصوص دارد بفرائض
یا بنوافل بدانکه اختلافی که مانده فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم در این مسئله بیش قول اول آن است که تکبیرات مذکوره
مختص است بفرائض یومیه بقول ابن ادریس در سرائر نسبت داده است ببعض اصحاب بنابراین قول ثانی باین تکبیرات در غیر فرائض
یومیه جائز نخواهد بود اگر چه در صلوات مفروضه بوده باشد دوم اختصاص اینها است بمطلق فرائض پس اتیان باینها
در مطلق فرائض مستحب است اگر چه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جائز نخواهد بود اگر نوافل یومیه بوده باشد
و اینقول حکایت شده است از مرتضی و در بعضی افادات ایشان سیم اختصاص اینها است بیش موضع اول از هر یومیه
فائی رکعت از رکعتین اولین از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین اولین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولین نماز
شب و مفرده وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی بن بابویه و الشیخ صدوق
نور الله تعالی مرقدهما چهارم استحباب آنها است در مواضع مذکوره تعلاوه رکعت اول از نماز و یومیه و اینقول مرحوم شیخ
طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات
در نماز احرام بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده و اینقول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم قول باستحباب
آنها است در جمیع صلوات فرضیه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم
شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعتی از محققین متاخرین است عمل باین قول بیجا است مبحث سیم در بیان
بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال آن موجب بطلان نماز است خواه
عمدا بوده باشد یا سهوا تفاوتی در این باب نمی باشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن
بجزء اعم است از اینکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزاء هر یک از جزئین خواه بر تبدیل بوده باشد یا باسقاط
بر این هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر یا بعکس آن اگر چه در هر دو صورت محذوف منوی او بوده باشد نماز باطل
خواهد بود و همچنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسماء الهی جل شانه مثل اینکه گوید الرحمن
اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل باسم تفضیل نماید بمشابه آن مثل اینکه گوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید

مثل الرحمن اعظم ونحو یا بدل اجزاء هر یک از جزئین که بوده باشد نماید و این قبیل است ادای حرف فرا از مخرج حرفی دیگر
مثل ادای همزه از مخرج عین یا ادای هاء از مخرج حاء و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت
زیادتی حرفی زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال بر تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل اکبر
او الله اکبر من آن بوصف او الله اکبر من کل شیء یا بنحوی که در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس مگوئیم
این زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله یا زیاد کند مثل اینکه گوید الله اکبر
در این صورت نیز بطلان نماز محل تأمل نیست و اما هرگاه این زیادتی حرف بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس اجماع محل
خلاف ما بین فقهاء است **تنبیه مقام** مقتضی اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما تأخر فیه و غیره شود پس **میگوئیم** حرفی که
اشباع حرکت او می شود یا ضمیر غائب است یا غیر ضمیر غائب **پس** در این دو مقام است **مقام اول** در حکم اشباع حرکت
ضمیر غائب است **میگوئیم** این بچهار صورت می شود نظر باینکه ماقبل آن ضمیر غائب یا ساکن است یا متحرک و در صورت تحرک
حرکت آن ضم است یا فتح است یا کسر در صورتیکه ماقبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت آن ضمیر بنحوی که مولد حرفی بوده
جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله تعالی فکذبوه فعقروها بخلاف آنکه هرگاه ماقبل آن ضمیر غائب مکسور بوده باشد
در این صورت اشباع حرکت آن ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده باشد لازم است مثل بحول الله و قوته و سبحان ربی العظیم
و بحمده و سبحان ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته فیه امیه و امثال اینها در این صورت اگر وقف نماید مشخص است جایز
باشباع حرکت نیست **و اما** غیر حال وقف اشباع آن لازم است **و اما** هرگاه ماقبل آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد
مثل و محمد لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و قوله تعالی و لم یکن له کفوا احد و امثال اینها در این صورت مشخص است در
حال وقف باز اشباعی نمی باشد و اما در غیر حال وقف ظاهر اینست معهود و معتاد در امثال این مقام اشباع ضمیر
بحدیکه مولد واو شود بنابراین اجزاء یکی از آن محل اشکال است **مقام ثانی** در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غائب است
و این چند قسم منقسم می شود بجهت آنکه آن حرف که اشباع حرکت آن میشود بحدیکه حرف هر یک یا حروف است مقدم
حروف مد که عبارت است از الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حروف مد
نیست بعبارة اخری آخر حرفیکه میخواهد اشباع حرکت آن نماید بعد از آن یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از آن حرف حرف مد

بوده باشد خالی از این نیست آن حرف مد یا مکتوب است یا مکتوب نیست **بلکه** ملفوظ است **پس** این سه قسم میشود **اول**
آن است که بعد از آن حرف حرف مد میباشد **لکن** حرف مد در خط نیست **بلکه** همان ملفوظ است در این صورت اشباع حرکت آن
حرف که مقدم بر حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظ است بی عیب است اگرچه اشباع حرکت آخر مولد حرف بوده باشد خواه
مولد واو بوده باشد مثل ن یا مولد الف بوده باشد مثل ص و ق یا مولد یا بوده باشد مثل حم و الر و نحو هما **تنبیه** نماید
کلام در اشباع بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست **بلکه** در غلاف از آن مقدار است **قسم دوم** آن است که بعد از آن
حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد هست و آن حرف مد مکتوب و در خط میباشد در این صورت حرف مد
یا موجود است یا نه در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف مد
در یک کلمه میباشند یا در دو کلمه یا این نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی است و سبب مد در اول کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب مد
سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی **پس** مسئله بچند قسم میشود **اول** آن است که سبب مد همزه بوده باشد لکن
با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر اینست که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد
بحدیکه مولد حرف بوده باشد **دوم** مثل اینست **لکن** سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در این صورت اگر حکم
بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است **لکن** شبهه در جواز آن نیست بعبارة قسم اول بمد متصل میباشد و در قسم ثانی بمد
منفصل چنانچه تفصیل اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **قسم ثالث** آن است که سبب مد سکون
لازم بوده باشد مثل دابة و الضالین و ولا الضالین در این صورت نیز ظاهر اینست اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف
مد لازم بوده باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم مدغم مینامند **قسم چهارم** آن است که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد مد
در این صورت نیز اشباع حرکت آن حرف بنحوی که مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین و الرحمن الرحیم و مستعین
و نستعین و نحو اینها **قسم پنجم** آن است که حرف منفک از سبب مد بوده باشد یا بنحوی که همزه و سکون بعد از حروف مد بوده
باشد خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد مثل امن و اوتی و ایاما یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور و شدید در حال
وقف در جمیع این صور اگرچه در اخلال باشباع حرکت آخر حرف که قبل از حرف مد است مطلقا حرجی نیست **لکن** حکم بعدم جواز
اشباع آن بنحوی که منتهی امتداد معتبر حاصل شود **بلکه** حکم بفساد عمل بسیار مشکل است **بلکه** ممکن نیست بنابراین هرگاه

اشباع در ضمیر فلی عفو و رحیم نمود بنحویکه امداد منجر شد بقدر دو واو و حکم بعدم جواز آن ممکن نیست و همچنین در کریم و
رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال آن مثل امداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی
الاعلی و نحو اینها **قسم ششم** اشباع حرکت است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بر پنجقسم می شود **اول** آن است اشباع حرکت بنحویکه مولد حرف بوده باشد و آن حرف در مثل آن مقام موضوع باشد بجهة معنی و آن معنی مقصود فارسی نیز بوده باشد مثل آنکه
اشباع ضمه فا نمود در خلود در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی بحیثیکه الف حاصل شود معلوم است آن الف در مثل
اینمقام موضوع است از برای علامت تثنیه و اینمعنی را قصد نیز نماید تشکیکی در عدم جواز بطلان عمل در این صورت نیست **دوم** مثل
آن است مرکب در قصد آنچه را که زیاده بر معنی این بود بمعنی قرآن نمود باشباع ضمه فا در آیه شریفه نحو قد کو لکن قصد
اینکه صیغه تثنیه است نمود یا آنکه قصد عدم نمود اینقسم علی خلاف مابین فقها است از جهاتی انظهاء ظاهر میشود حکم بصحت
عمل **لکن** مختار عدم جواز و بطلان عمل است **سیم** آن است آن حرفیکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل اتمام موضوع
نیست بجهة معنی **لکن** موجب اندراج کلمه من بدیهها میشود در بحث بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در ضمه یا ابی اکبر بحیثیکه
بگوید یا کاد و حرف زاید بسبب اشباع ضمه در اتمام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است **لکن** باعث این شد که این لفظ مندرج
شد در بحث بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکاد جمع کراست و کین نقاره و دهل را گویند و این نیز دو قسم می شود
بجهة آنکه اینمعنی لغوی فارسی هست یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه پس علی خلاف مابین
فقها است **مختار** در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب مابین اینکه اکتفاء بآن نماید یا اعاده بوجه صحیح نماید نیست مگر
در صورتیکه فرض شود که این اشباع سهواً شده باشد در اینصورت اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای عمل تلافی لازم و بجا آوردن
از عمل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت عمل محکوم بصحت است **مخفی نماند** که از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد
قسم پنجم از اقسام مسئله آن است که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد **لکن** نه از قبیل قسم اول بوده باشد و نه
از قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره های جلاله بنحویکه یا حاصل شود و نحو اینها
حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق است **لکن** ظاهر حکم ببطلان عمل است در اینصورت باز **بدانکه** تفاوتی نیست در حکم بعدم
در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره یا

فرقیکه هست مابین تلاوت قرآن مثلاً و نماز آن است که اگر اتیان بنحوی عمل در تلاوت قرآن نماید اجزاء آن نمیتواند نمود
لکن با تدارک و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود عمل بی عیب و صحیح است و اما در نماز **پس** اگر سهواً چنین عملی از
صادر شده باشد و از عمل تجاوز نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از
عمل متذکر شود تلافی ضرور نیست **بلکه** جایز نیست و نماز صحیح است **و اما** هرگاه عمداً نموده باشد **پس** ممکن است
تفصیل داده شود در اینمقام باین نحو که اینزیادتی یا موجب این میشود که مزید فیها خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا
اگر اول است مثل اکبار که مصداق هیچ یک نیست در این صورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده مثمر ثمر نخواهد بود
و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجزاء آن نماز فاسد خواهد بود **لکن** هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح خواهد
بود اشکالی که در اینمقام هست اینست آن کلمه که این زیادتی در آن واقع شده مصداق قرآن مثلاً هست یا نه اگر هست نباید
مبطل حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بصدق امتثال بنابراین فرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز
پس اعاده مطلقاً مثمر ثمر نخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این
اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد و اما در صورت سهو
مطلقاً موجب بطلان نیست اگرچه امثال آن ذکر موظف در جمیع احوال اگر نخواهد بود **مخفی نماند** آنچه مذکور شد در
صورتی بود که اشباع حرکت نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرآن بوده باشد یا اذکار واجبه
یا اذکار مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل اینکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت آن بنحویکه مولد حرف
بوده باشد اشکالی در آن هست ظاهر اینست که اگر متعمداً چنین نماید باعث بطلان نماز شود **و اما** اگر ساهیاً بوده باشد ضرری
نداشته باشد یعنی موجب بطلان نه شود اگرچه موجب سجده سهو شود **بدانکه** بعد از آنکه این مباحث منقح شد عود میکنیم
بتحریر کلام ماتن در آن بود پس **میگوییم** در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در ضمه همزه نماید بآن نحو که گوید الله اکبر مثل الله
اکبر **پس** اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر اینست که علی خلاف نیز نبوده باشد **و اما** هرگاه اینمعنی
منوی نبوده باشد **پس** این علی خلاف است ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم علامه رفع الله تعالی قدرهما اینست که موجب بطلان
نشود اگرچه ترک افضل نموده باشد و لکن مختار این است که موجب بطلان نماز شود و استیناف آن لازم بوده باشد مگر در

در صورتی که سهواً بوده باشد در این صورت ظاهر اینست هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد با آنچه بعد
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه آنچه در اول صادر شده صیغه تکبیرة الاحرام
نبوده است پس تکراری نخواهد بود و در صورت عمد چونکه معرض این است که از اینجهت قصد تکبیرة الاحرام متعمداً گفت پس چنین قولی
با چنین قصد منهی عنه بوده فهو مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است و در صورت سهو چون که نهی نیست پس اکتفا بآن
تکبیر بوجه صحیح کفایت میکند لکن این تفریع بنا بر حقیقت نیت ظاهر است و اما بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از عمل است و موقوف علیه
است و اکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان بعمل ثمره چندانی ندارد در هر دو حالت اکتفاء باتیان بتکبیرة الاحرام می شود بل
ثمره که هست باعتبار اثم و عدم آن است که در صورت تعمد اثم است بخلاف صورت سهو و اما هرگاه امتداد در الف جلاله یعنی
الف محلل ما بین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بصفت آنچه بآن امتداد حاصل میشود در این صورت ظاهر اینست که حکم بفساد نماز نمی توان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلاً بیان شد و اما هرگاه صفت های جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو
حاصل شود پس اینجا اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز مثل مد الف جلاله نیست و در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که
مماثل الله خبر الباری کون نیست لکن چونکه اختلاف طلاقات تکبیر با امثال این ظاهر نیست و میتوان ادعاء قطع نمود بر اینکه مخالف فعل
غیر کاشات و نواب عظام آنرو است پس قاعده اشتغال مقتضی حکم بفساد و عدم حصول امتثال است تعالی و مقتضای قول
صلی الله علیه و آله صلوا کما رأیتمونی اصلی و اما اشباع فتحه با ثانی در اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن
اظهر است اگرچه نادری بوده باشد اما اینچه مثل این هیئت موضوع بآن او بوده باشد چنانچه تنبیه بآن شد و همچنین است حال در اشباع
فتحه همزه اکبر بعد مذکور و الحمد لله الودود الشکور مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در این مقام خارج از حد اعتدال شد و لکن چون که در
مباحث مذکوره اهتمامی بود و کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم منقح نبود بمعاونت تأیید الرحمن شاید چنین ختم نمود مبحث چهارم
در بیان امور معتبر در قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتی که متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة
الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورت تمکن از قیام اتیان بآن نماید فاعلاً یا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آن
که رکن استاده باشد اگرچه انتهاء تکبیر در حال استاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و همچنین است هرگاه انتهاء نماید
بتکبیر در حال انحناء بجهت رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله مفروض بچند صورت میشود اول آنست که کل تکبیر

در غیر حالت قیام بعمل آورد خواه حالت جلوس بوده باشد یا حال ارادهٔ قیام در اثناء آن دوم آنست که شروع بتکبیر نموده در حق ماموم
لکن ختم آن نموده در حال انحناء بجهت رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسی که غافل از قرائت یا تسبیح بدل قرائت شده شروع نموده
بانحناء بجهت رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو کفایت باشد یا
همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه عمداً چنین نموده باشد یا سهواً ظاهر
اینست در هیچیک از صور مذکوره خلاف نبوده باشد مگر در مامومی که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر
افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بآن نموده باشد در حال قیام نماز صحیح خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال انحناء بجهت رکوع بوده
باشد این قول ضعیف است مخفی نماند چنانچه واجبات و غایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجبات نهایت جمیع واجبات نماز در آن
مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هرگاه اخلال بهر یک از اینها نماید اگرچه در جزء
از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود مبحث پنجم در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام
بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزاء رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل می شود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمداً بوده
یا سهواً بنابراین هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیاً نماز باطل می شود و هرگاه ثالثاً اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است
حال در هر فرد از آن نماز صحیح می شود و در روح باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بآن فرموده لکن در این کلام
اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز
دخول در صلوة در حق او متحقق می شود در این صورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا اصل منافی است با دخول
آن نیت قطع نماز است بنابراین نیت قطع را مبطل دانیم مطلقاً یا در صورت تقیید بآنچه سابق بیان شد بتکبیر ثانیه دخول
در نماز متحقق میشود پس این صورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است تشکیکی در این نیست
که تکبیر ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً و خواه عالم بوده باشد حکم یا جاهل بوده باشد
بنابراین تکبیرة ثالثه اگر میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیر ثانیه پس گویا
که داخل در نماز نشده بوده است بنابراین تکبیرة ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق می شود و از آنچه مذکور شد
حکم تکبیرة رابعه و خامسه و هکذا مشخص شد و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجت نیست باینکه بگوئیم چون تکبیرة

قیام نمود سیم آنست که شروع بتکبیر نموده در حال قیام لکن در حال انحناء ختم نموده

الاحرام میباید متصل باشد بنیت پس حکم باینکه با تکبیرهٔ ثالثه مثلاً دخول در نماز محقق میشود در صورتی است که باینیت بوده باشد
وجه عدم حاجت آنست چونکه مفروض آن است که هر تکبیر بجهت دخول در نماز است پس اشکال این نیست محال است لکن
کلامیکه در اینمقام هست اینست کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز تکبیر دیگر بهمین قصد بجمعوات مکرر شود
اعراض از قصد اول و فعل منافی او در حال ذهول از اول یا در صورتی که مقید این بوده باشد که بسبب تکبیر مثلاً دخول در
نماز محقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده باشد بجهت دخول در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز
محقق میشود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است بجهت آنکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی شخص
دخول در نماز بتکبیر دوم خواهد بود و ثالث محل اشکال است بجهت آنکه ممکن است کسی بگوید تکبیر کنم بقصد اینکه با این
تکبیر دخول در نماز محقق نمیشود منهی عنه خواهد بود پس کل باطل خواهد بود بنابراین بحیثیت دخول در نماز محقق نخواهد شد
بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول در نماز محقق نخواهد بود نظر باینکه کل شرایط خواهند بود در اینمعنی که مذکور شد
جواب از این آنست که میگوییم که همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در صلوة در صورت ذهول از اول کفایت میکند
در تصحیح آنچه فرموده اند که در روح باطل و در فرد صحیح خواهد بود بحث هشتم در سابق بیان شد که لازم است در حق
کسیکه اتیان بتکبیرات سبع احتیاج می نماید بتعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد که تعیین آن بیکی از سه طریق می شود
اول آنست که قصد نماید که این تکبیر واجب است دوم آنست که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیرة افتتاح در نماز است
سیم آنست که قصد نماید که این تکبیری است که باین دخول در نماز محقق میشود و بهر یک از انحاء ثلثه که بوده باشد کفایت
مینماید و در صورتیکه مکلف نابینا بوده باشد که اتیان نماید بمکرر تکبیرة الاحرام اینمعنی قصد کفایت مینماید در امتثال
پس حاجت بتعیین نخواهد بود بنابراین وحدت تکبیر معین است پس فی الحقیقة اتیان آن ناوی این است که این تکبیر تکبیرة الاحرام است
مثلاً پس نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلاً لازم است کلام دیگر در اینمقام هست اینست که ایا در نیت تکبیر
نیز لازم است بنابراین هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است تکبیرة رکوع نیز
بوده باشد لکن در حق مأموم مسبوق مثل اینکه در رکوع امام نمود در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة
الرکوع صحیح نخواهد بود یا نیت مثل این تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در اینمقام

اول آنست که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد
و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم اینست که شیء واحد شخصی همان شخص که دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد
و این مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف جهت با وحدت نحو وجود مثمر نخواهد بود مقام ثانی آنست که نیت این نماید که این
تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن جزء از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باینمعنی که غسل واجب جزء
از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ثواب و مثاب از هر دو شده باشد در اینمقام اینمطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع
در خلاف و روایت معویة بن شریح و فتوی جماعت از اعاظم اصحاب بحث هفتم در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام
بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب است چنانچه سابق اشاره بآن شد که دو دست را در حال ختم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در
حال تکبیر بلند نموده تشکیک در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین و در حد بلند آنست اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف
کرده اند در آن فقهاء بسه قول مشهور و مختار آنست که ابتداء در رفع یدین در حال ابتداء تکبیر بوده باشد و انتهای در رفع
و اتمام تکبیر پس شروع بپائین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود قول دوم آنست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید
باین نحو اول دستها را بلند میکند و اتیان بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می آورد قول سیم
آنست که اول دستها را بلند میکند و اتیان بتکبیر مینماید در حال پائین آوردن دستها مختار ما این اقوال قول اول است ظاهر
اینست تفاوتی در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام و سائر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع آنها خواه تکبیرات اما حاجه بوده باشد
یا تکبیرة رکوع یا تکبیرات سجود یا رفع یدین بنحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر اینست تا مدتی است میشود برفع یدین در حال تکبیر
بنحوی که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد میباشد و اما غیر یدین که رفع یدین نمود پس بعد از اتیان
خواهد شد بحث هشتم در بیان اهم امور است در اینمقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در اینمقام دانستن معنی تکبیر و مذکر شدن
بآن است در حال تکبیر و عمل بمقتضای آن نمودن است در حال پس میگوییم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه
تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از
هر چیزی دوم من ان یوصف یعنی الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از آنست که وصف و اصفی تواند حالیه
بسامه جلال و عظمت آنجناب نماید تفسیر ثانی از شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از مفضل از خاطبه الخیار جناب حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام روایت شده بعد از آنکه آنحضرت رد تفسیر اول فرموده پس مخامر تفسیر ثانی است و تفسیر اول
مناسب نیست اگرچه او فی بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن اینست که ماسوای حق جل جلاله هرچیز که کل
مخلوق خداوند عالم است و اضعف عبید آن قادر مطلق است پس این تفسیر که عباد از الله اکبر من کل شیء بوده باشد مناسب
نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد اما قبل از خلقت آنها پس در آن وقت چیزی نبود که توان گفت اکبر یا کبیر بخلاف عالم
جلال که نسبت با آنها است و اما بعد از خلقت پس شخص است که غلبه ظنون کرد بحسن الظن حضرت جهان آفرین مخلوق شد اول
عبد خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق بقدر مقدور هر سایند و غالب بدو تو و قصور مخلوق
کردید و دانست که اصل وجود و فاطبه کمالات آنها از شعشعه فیض آن فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت با آن
نیست مگر نسبت خالق که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه جلال است و مخلوق که غایت مرتبه ذلت و منتهای مرتبه
است بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تبجیل چنین خالق جلیل کوید خداوند عالم بزرگتر از همه مخلوقین خود
است بسیار بسیار کلام بیجا است بلکه رکیک و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم
تبجیل است بعد از آنکه معنی کلام را فهمید مناسب اینست که در آن وقت متذکر این معنی که غایت عظمت معبود است شده
آن محبوب خضوع و خشوع ظاهری و باطنی کشته اگر عبادت و بندگی از او ظاهر کردد ظاهر اینست که مکث در اختیار
لفظ کریم در آن مقام عظیم بجهت تنبه و تنبیه بر این مطلب فهیم بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط
المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت و الحمد لله الهیم ای تحی اکمل خلیفه محمد و آله الطاهرین الاکرمین چهارم از اقسام
نماز قرائت است و در آن چند مبحث است اول بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب
عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف و خسوف
زلزله و نحو آنها و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر رکعت از اولین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی این نحو که متعین است
حمد در آنها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر باینکه
مکلف مخیر است در آنها مابین قرائت حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد مخفی نماند که چنانچه معین است
قرائة فاتحة الکتاب در نمازهای مفروضه معین است در صلوات مندوبه پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد

در حال عمد مفید نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت که خالی از حمد است پس آن جنازه نماز نیست و
اطلاق نماز بر آن مجاز است و مرحوم علامه در مخالف فرموده در نماز سنتی و قائل شده بعدم اجزاء سوره حمد در آن پس
بنابر فرموده ایشان امثال از نماز سنتی حاصل میشود بچهار صورت اول با قرائت حمد است و سوره دوم با اخلال هر دو
سیم با قرائت حمد و اخلال بسوره چهارم عکس آن است خامس اکمل اقسام است چنانچه ثانی احسن آنها است و ثالث ادون است
با اول و اکمل است نسبت بباقی چنانچه رابع احسن است نسبت بثانی و ادون است نسبت بباقی و اما با بخار امثال ممکن نیست
مگر بدو صورت بیان ناظر با قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها مبحث دوم در بیان بطلان نماز است باخلال
سوره حمد بلکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره حمد عامدا در نماز فریضه مذکور شد نماز او باطل است قطعا و هم چنین
است هرگاه اخلال بآیه یا کلمه آن نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگرچه اخلال بحرف از حروف آن نماید و این قسم
هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حاء به هاء و طاء بتاء و عین بالف و عین بغاف و صاد بطاء
و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل میشود باین سبب که تبدیل حرف مینماید بحرفی دیگر و باعث این نیست مگر سهل
و ساده دلی در این کار که اکثر میشود در امور نماز آنچه در چنین ملفوظات از زنان یا از ملاء مکتبی اخذ نموده پس اهل مکتب
حق آباء نسبت باولاد آن است که در اوایل تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را بر نهج کسی قرار دهند که رعایت این امور نمایند
در بدایت امر اطفال بنوع صحیح و مستحکم شود همین که در ابدی امر اطفال مستاد بنا شد مصعوب دارد عدول آنها
از آنچه عادت بآن جاری شده و مناسب در این مقام آن است که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بآن موجب حذر از مفاسد
تبدیل حرف بحرفی دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب اینست که تنبیه شود بر اقسام دندان انسان بدانکه دندان انسان
بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان پیش است و در فوق و دو در تحت دوم رباعیات است بفتح راء و تخفیف
آیاء المثناة التحتانیه و این نیز چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار ثالث انیاب
و این نیز چهار است دو در جانب یمین و یسار و رباعیات دو در فوق و دو در تحت و این دوازده دندان است که در هر یک
مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی هیجده نخود بوده باشد پس دیه هر یک از این دندانها پنجاه عدد شتر
یا جا طلوات که مجموع ششصد عدد شتر یا جا طلوات است چهارم اضراس است و این شانزده دندان است هشت در فوق چهار

در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار آن و هشت در تحت کذلک و دیده هر انیاب را بنهاد در شریعت مطهره بیست و پنج مثال
شرعی از غلاظات که بیست و پنج عدد اشرفی یا جاقلو بوده باشد که مجموع چهار صد عدد اشرفی یا جاقلو میشود که مجموع دیه دندانها
یکهزار اشرفی یا جاقلو است و این اصل را فهم نموده اند ضواحک و طواحن ضواحک چهار دندان است دو در فوق و دو
تحت در جانب یمین و یسار انیاب و بعضی را طواحن گویند بنابر آنچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت است کاهی
آن زمان بلوغ تا بسن سی سال چهار دندان دیگر در می آید متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین
و یسار **بلکه** غالب چنین است و این سنی است بنواجذ و این را از اقسام اضراس شمرده اند بنابر این اضراس بر سه قسم خواهد بود
ضواحک و طواحن و نواجذ **ق** لکن در بعض اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از انضمام اینها بر بیست و هشت عدد
دندانها بسی و دو **ق** لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست و هشت بنحویکه مذکور شد بعد از آنکه این مطلب مشخص شد
میگوییم حروف منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی **اما** حلقی بر شش حرف است همزه و هاء و عین و حای بی نقطه
و غین و خای با نقطه اینها الحروف حلقی میگویند باعتبار آنکه مخرج آنها حلق است مخرج همزه و هاء اول حلق است بنابر آنکه
اعتبار اولیت از جانب سینه شود و آخر حلق است بنابر آنکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حای بی نقطه
وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه آخر حلق است بنابر اعتبار اولیت از سینه و اول حلق است بنابر اعتبار اولیت از جانب
دهن **واما** فمی بر سه حرف است **اول** قاف است و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی آن است از بالا **دوم** کاف است مخرج
آن بعد از قاف و از مخرج قاف است قریب بآن از جانب سر زبان **سیم** جیم و شین و یاء دو نقطه در تحت مخرج این سه حرف
وسط لسان است **ششم** ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسان است که منضم شود ببعض از ضواحک فوقانی یا بعضی از
طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن در جانب یسار اسان تر است **هفتم** لام است مخرج آن طرف
زبان است که نزدیک بسر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آن است بالثه و رباعیات و انیاب در جانب فوق از جانب چپ **هشتم**
نون است مخرج آن سر زبان است بالثه و رباعیات در فوق بعضی بعد دندانهای پیش بالا **نهم** رای بی نقطه است مخرج آن بعد از
نون و مخرج نون است از جانب پایین زبان **علا** مخرج رای طرف زبان است که کنار رده شود بر بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا
دهم و یازدهم و دوازدهم طاء و دال بی نقطه و تای دو نقطه در فوق آنچه جماعتی تصریح بر آن نموده اند آن است که مخرج

این سه حرف سر زبان است با بیخ ثناهای فوقانی لکن لسان باید میل نماید در وقت ادای طاء بسوی حنک اعلا
در وقت ادای تاء بسوی لب پایین و در وقت ادای دال بمابین این دو تحدید **لکن** ظاهر اینست که تفرقه شود مابین تلفظ
طاء و تاء و دال در مخرج خصوصا در وقتیکه طاء جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو که مخرج طاء پایین
از سر زبان بوده باشد قریب به مخرج شین با آنچه محاذی او است از حنک بالا **دهم** و چهاردهم و پانزدهم ظای با نقطه
و ذال با نقطه و ثای مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثناهای فوقانی **شانزدهم** صاد بی نقطه **هفدهم** سین
بی نقطه **هیجدهم** زاء نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبان است با طرف
ثناهای فوقانی و مذکور در جمله از رسائل مؤلفه در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبان است با زیر ثناهای فوقانی و
این جانب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است با خود ثنا با ظاهر اینست که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه
میشود هیچیک صحیح نبوده باشد **بلکه** حق اینست که مخرج صاد پایین تر از سر زبان است با منتهای الیه ثناهای بالا که
اول کام بوده باشد و قول این جانب که مخرج اینها طرف لسان است با خود ثنا با دور نیست که اشتباه شده باشد تلفظ
بنفس آنچه در وقت صاد و سین و زاء بوده باشد و این توهم است بجهة آنکه صاد مرکب از سه حرف است ص و دال و هر یک
از اینها مخرجی دارد **بلکه** مراد در اینمقام تعیین مخرج آنچه مصدر باین سه حرف است و مخرج آن طرف زبان و نفس ثناها
بلکه مخرج آن بنحوی است که مذکور شد و ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحویکه راجع شود بآنچه ذکر شد باین نحو
که مراد از طرف پایین تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثناها منبت آن بوده باشد که بیخ ثناها در جوف گوشت و پوست بوده
باشد بنابر این امر در دو قول اول اسهل است **پس** همه راجع می شود بآنچه گفته شد و اما مخرج سین و زاء پس از بالا مخرج
صاد است یعنی قریب است بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از موثقین از اهل سمرقند تحدید مخرج این سه حرف را نوع دیگر
نموده باین نحو که مخرج ص و س و ز بیخ سر زبان است با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است **واما** حروف
شفوی پس آن چهار است **اول** فاء مخرج آن وسط لب پایین است با طرف ثناهای فوقانی **دوم** واو **سیم** میم **چهارم** باء
موحده است مخرج این سه حرف میان دو لب است نیم از خارج و نیم از داخل و واو از میان داخل و خارج **بلکه** مناط
در اینمقام این است که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف **میگوییم** تا حال بعد بیشکه در آن تعیین مخارج حروف

شده باشد بر نحو دیگر بلکه مظنون اینست که چنین حدیثی بوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تصفح محاورات
و استعمالات فصحای از اهل لسان است نظر باینکه قرآن مجید بلغت عرب نازل شده مشخص است که در آن تغییر و تبدیل در
مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف آن بحسب خلاف عالم جل جلاله فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و قوله
انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر اینست وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف اختلاف در استنباط است هر کس بحوی که تامل
در استعمالات فصحا استنباط نموده بنابراین ظاهر اینست که رعایت بند فاتحه که مذکور شد موقوف علیه صحت قرآن میباشد
بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز مابین حروف متحقق شود علاوه بر آن از تعسار قرآن است
قدری که معتبر در صحت عمل است همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که حروف ممتاز شود از همدیگر
و اینقدر کافیست موقوف است بادای حروف بنحوی که مذکور شد و گاه هست چنین نیست مجملا معتبر در تلفظ حروف آنست
که در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند گویند شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد عمل او باطل
خواهد بود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب اینست که اخلال بحرف از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است کل اذکار
واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر آنها که بوده باشد عمل او
بطلان نماز است خواه بزیادت آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر مخفی نماند که چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال
بحرف در آنچه مذکور شد همچنین باطل میشود نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است و اما
اخلال بمد پس میگوئیم مد یا متصل است یا منفصل یا غیر هما توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است و در
اصطلاح قراء عبارت از کشیدن صوت است بنهج مخصوص و اینقدر باندازه حرف است یا عارض و اولی است کلام در اول نیست
نظر باینکه آن لازم لفظ بطبیعت حرف است بلکه کلام در مدی است که نسبت بآن بر خلاف عارض کلمه میشود و آن امر خارج یا همزه است
یا سکون اما که همزه سبب میشود از امد متصل و مد منفصل میگوید و سبب سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است مثل مد
عارض و مد سکون لازم مدغم و غیرها و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهت سهولت امر در ادای همزه است از مخرج
خود چنانچه وجه آن بعد از تامل در لفظ اولئک و ما انا ظاهر میشود مد متصل آنست که حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه
جمع شوند حرف مد سه است الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور پس هرگاه حرف ملاقی

ازیکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد که همزه بوده باشد در این کلمه جمع شوند آن مد را مد متصل خوانند نظر باینکه
حرف مد و سبب آن که همزه بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیء و سوء و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه بوده باشد
و سبب مد در کلمه دیگر و اگر لام مطلقا بلکه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اول بوده باشد و سبب مد در اول
کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا انزه و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال آنکه بعد از حرف مد یا همزه است یا حرف ساکن
اگر همزه بوده باشد دانسته که مد را در این حالت مد متصل یا منفصل مینامند و اگر حرف ساکن بوده باشد
و این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون
لازم مدغم و آن در جائی است که سبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل و ما من دابة
و اتحاجونی و ولا الضالین فسم دوم مد را و آن سوره است مثل حم و یس و ص و ن و الم و المص و کهیعص
و حمعسق و در بعضی یکی است و در بعضی دو مد و در بعضی سه مد تفصیل آن اینست در حم و یس و ص و ن
مد است در هم حم و س یس و صاد و ن باین نحو که یای ساکن ماقبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون در هم ملفوظی
سبب مد حرف و سبب مد هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که یای ساکن ماقبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون
نون ملفوظی سبب مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در ن واو ساکن ماقبل مضموم ملفوظی
حرف مد است و سکون ن ملفوظی سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است و سبب مد سکون هم ملفوظی
و در ثانی حرف مد یاء ساکن ماقبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون هم ملفوظی است و در المص سه مد است در اول حرف مد
الف ملفوظی است که ظاهر میشود بسبب لفظ لام و سبب مد سکون هم ملفوظی است و در ثانی حرف مد یای ساکن ماقبل مکسور
ملفوظی است و سبب مد سکون هم ملفوظی است و در ثالث حرف مد الف ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون دال ملفوظی
و در کهیعص دو مد است حرف مد در اول الف ماقبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد در آن سکون فاء ملفوظی است و حرف مد
در ثانی الف ماقبل مفتوح ملفوظی است که بتوسط لفظ صاد ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظی است که بتوسط لفظ
است پس در هاء و یاء و عین مدی نخواهد بود نظر باینکه سبب مد در هاء و یاء و انتفاء حرف مد در عین و در حمعسق
سه مد است بلی در حم و در یس و ق و در هاء و عین مدی میباشد نظر باینکه سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و

ثانی از مد را یعنی مد در اوائل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حرف هجا و مد سکون لازم مظهر مینامند قسم سیم
از اقسام مد کون را مد ابدال و مد انقلاب گویند و این در جائی است که حرف مد منقلب از همزه بوده باشد خواه سبب سکون
حرف مد مدغم بوده باشد یا غیر آن مثل آلان که در اصل آلان بد و همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است
نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ماقبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لازم
و اینقسم از مد در قرآن در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول قوله تعالی ثمانیة از اثنین من الضأن اثنین و من المعز
قل آلذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین اصل آلذکرین بود
باجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگرچه نظر بطریقه مشهوره در همزه آل حذف است لکن در اینجا
خصوصیتی هست که مانع از آن است بنابراین مطلب آن است که هرگاه همزه آل حذف شود باید قرائت شود قل آلذکرین با
همزه استفهام این توهم اینست که همزه کلمه باید ساقط شود ثابت شد بل لابد است که قلب بالف شود تا مشخص شود که
همزه موجود از ادات استفهام است معنی ظاهر آیه شریفه آن است که خلق فرموده است خداوند عالم جل جلاله هشت زوج
زوج بچند معنی اطلاق می شود یکی آن است که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیز دیگر از جنس او هر یک ملاحظه
دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهر همین معنی مراد است باختلاف در ذکورت و انوثت بعد از آن بیان هشت زوج
فرموده من الضأن اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز یکی نر و دیگری ماده قل آلذکرین
حرم ام الانثیین این در بر کفار است یعنی بگو ای رسول من نر اینها و صنف را حرام فرموده است خدای عالم جل جلاله یا ماده
اینها و الاستفهام در اینمقام استفهام انکاری است حاصل معنی آنکه هیچ یک را حرام نفرموده کسی که مدعی تحریم است کاذب خواهد
بود و از اینجا ظاهر معنی آیه دیگر ظاهر میشود و در دو موضع دیگر در سوره یونس کریمه فرموده آلآن وقد کنتم به تستعجلون
و قد عصیت قبل و اراد حصر آلآن مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نیز مطلق آلآن و الالفاظ آلآن
غیر مصدر بهمزه استفهام مکرر است کقوله تعالی قالوا آلآن جئت بالحق و قوله تعالی قال آلآن باشرتموهن و قوله تعالی ثم آلآن
و قوله تعالی آلآن خفف الله عنکم و قوله تعالی آلآن حصحص الحق و غیر ذلک موضع چهارم در سوره یونس قال الله تعالی آلله اذن
لکم در سوره نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون آنچه مذکور شد در اقسام مدی بود که سبب مد سکون لازم حرف بود و اما سبب مد یکی

سکون عارض بوده باشد پس در اینجائی است که اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض او شود بجهت وقف بر آن مثل
بر آخر کلمه که ما قبل آن حرفی از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم والدین و نحو اینها و کاهی این دو قسم مثل مدی که
سبب آن سکون لازم کلمه بوده و مدی که سبب آن سکون عارض کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل ولا الضالین در
اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض هر دو جمع شده در کلمه اول الف صاد حرف مد است و سکون لام مدغم سبب مد و در ثانی
حرف مد یای ساکن ماقبل مکسور است و سبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوییم مدعی اینست که ما رعایت این
مد با کراهت لازم است یا نه پس میگوییم اما مد منفصل ظاهر اینست که حکم بعدم لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد
نظر باتفاق مفتی لزوم و اما مد متصل پس جماعت از اعاظم تاخرین حکم فرموده بلزوم رعایت آن و بطلان نماز بسبب اخلال
بآن مثل شیخ زین الدین شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرائع دعوی نفی خلاف بر آن نموده با این حکم بجواز اخلال
مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه
اخلال بآن موجب اخلال بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بآن و اما مد فواتح سور ظاهر اینست که رعایت آن
لازم بوده باشد و همچنین است مد ابدال نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف
منقلب از همزه تلفظ شود و علاوه بر این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و اما مد عارضی پس حکم بلزوم آن نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد در بیان اخلال بحروف و مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات پس میگوییم
قسم متصور میشود اول آن است که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل فتح ضم تا فی شکی در بطلان نماز در این صورت
بیت دوم آن است که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله
در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز بی اشکال است سیم آن است که موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهور
مثل رب العالمین منصوب یا مرفوع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب و سبیل نجات است مبحث سیم
بدانکه سابق اشاره شد بآنکه قرائت فاتحة الکتاب در نماز گاه هست واجب عینی است و گاه هست واجب تخییری پس
میگوییم واجب تخییری در دو رکعت ثالثه نماز مغربیات و در دو رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز عشا است نظر باینکه مکلف
در اینها مخیر است ما بین قرائت سوره حمد و تسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در اینمقام در اینست خلافی که هست در این

که آیا این تخییر در حق کسی است که ایشان بقرائت فاتحة الکتاب در رکعتین اولیین نموده باشد و اما هرگاه قرائت حمد را
فراموش کرده باشد و این دو رکعت در این صورت تخییر در حق او نیست بلکه معین است قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ صدوق
ره در کتاب خلاف این قول را اختیار فرموده و نقل شده از شیخ مفید با آنکه تخییر ثابت است اگرچه قرائت حمد را در هر یک از رکعتین اولیین
فراموش نموده باشد مشهور مابین فقهاء و مختار در مسئله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسوره حمد
نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین مجملا مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است مابین
قرائت حمد و تسبیحات اربع هر یک که خواهد ایشان نماید امثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب این است که تنبیه شود چند امر
اول آنکه تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول با ایشان قرائت سوره بعد از
حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دوم با ایشان بتسبیحات کلیه سیم با ایشان بقرائت حمد در رکعت ثالثه و بتسبیحات در رکعت رابعه
چهارم عکس این ظاهر این است که امتثال حاصل میشود هر یک از صور اربع که مذکور شد دوم آن است که آیا تخییر در این مقام تخییر بین
متساویین است یا تخییر مابین راجح و مرجوح است بدانکه اختلاف است در این مقام مابین فقهاء بهشت قول اول آن است که
تسبیح افضل است مطلقا دوم افضلیت قرائت حمد است کلیه سیم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت
قرائت حمد است در حق امام و تسبیحات است در حق مأموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قرائت حمد است در حق
امام و افضلیت تسبیحات است در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام نموده باشد
یا مأموم یا منفرد هفتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات است در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق امام
مساوات است در حق مأموم و منفرد نهم قول اول است پس تسبیحات افضل است در حق امام و مأموم و منفرد سیم در
عدد تسبیحات است کلمات فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم بحسب ظاهر در این مختلف است و علی الخلاف راجع میشود
بشش قول اول آن است که عدد تسبیحات دوازده است باین نحو که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
مرتبه ایشان باین اذکار اربعه مینماید این قول ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ فقیه دوم آن است
که عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه میخواند لکن تکبیر را در دو مرتبه اول اسقاط مینماید این قول اختیار
شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید بن زهره در کتاب

غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم آن است که عدد تسبیحات نه است با اسقاط التکبیر در هر مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر
نسخ فقیه و حکایت کرده اند این قول را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم آن است که عدد تسبیحات سه است سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و این قول مرحوم ابی الصلاح است در کافی و اما آب قول منع را ابی الصلاح چنانچه ساقط
شده از نسخه علامه در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجزاء بمطلق ذکر است اگرچه الله اکبر فقط
یا الحمد لله یا غیر آنها بوده باشد ششم تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زیادتی بر آن است و این مشهور مابین اصحاب و مختار
بین اقوال است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است علامه بر آن واجب نیست
بلی افضل و مستحب آن است که ایشان باین سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از فراغ از تکبیر مرتبه
مرتبه مستحب است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه
مسلک است که بگوییم اللهم اغفر لی اولی و انسب است چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است چهارم اختلاف کرده اند
فقهاء در تعیین اخفات در تسبیحات اربع بدل حمد و جواز جهر در آن از ادریس در کتاب سرائر تصریح فرموده بجواز جهر و
عدم تعیین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول فرموده است و هم چنین شیخ ابو العباس در مهذب
و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه حلی در تحریر و جماعت علماء مذکوره در کتب مذکوره تصریح فرموده اند
بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بل اظهر تعیین اخفات و عدم
جواز اجهار است و این قول محققین از فقهاء است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این قول را نسبت بمشهور داده
است و هم چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر این است که تخییر مابین سوره مبارکه حمد و تسبیحات
اربع قبل از شروع یکی از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود ظاهر این است آنچه را شروع نموده در حق او متعین
متعین میشود عدول از آن بدیگری در این صورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح باین فرموده
در کتاب ذکری نظر باینکه هرگاه عدول نماید از حمدی که شروع بآن نموده بتسبیحات در این وقت لازم نمی
آید که زاید نموده باشد در واجبات نماز عمدا با عدم دلیل که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوییم این تأدیب در واجبات
نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیحی که روایت شده از کاشف اسرار و دفائق جناب امام جعفر صادق

علیه السلام که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة و ادله دالّه بر تخییر مابین الامرین قابل معارضه با این نیست
چنانچه وجه آن بر تامل ظاهر است بل هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع نماز این بود که تسبیحات اربع را نخوانده باشد سوره مبارکه
حمد را باین قصد شروع در نماز نمود لکن در عمل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحیثیت حال اگر
ظاهر اینست که اجزاء باین قصد که شروع نموده غفلة نتواند نمود نظر باینکه امتثال بمافی به فرع تعلق نیت است بآن مفروض است نیت
این شخص متعلق به تسبیحات بود بنحویکه اگر کسی از او استفسار میفرمود میگفت ایشان بقرائت حمد نخواهم نمود بنابراین پس اجزاء
باآنچه شروع نموده نمیتواند نمود پس لازم است عدول از آن نماید از سبیل است جریان عادت بعنوان استمرار بقرائت تسبیحات
نظر باینکه امر عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است حال اگرچه متذکر شود بحیثیت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه
حمد نمازی که داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است حال هرگاه مقصود اولین بود که سوره مبارکه حمد را
تلاوت نموده باشد و غفلة شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن متذکر شد بحیثیت حال در اینصورت نیز ظاهر اینست که اجزاء باآنچه
شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن نموده کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا بعد از عدول عود نماید بمحل ترک
بلکه جایز است بعد از عدول از آنچه شروع نموده همان را نیت نموده اتیان بآن نماید ظاهر اینست که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله
تخییر و نیز مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند قسم میشود اول آن است که مکلف در حین نیت نماز وی این بود که در رکعتین
اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نمود و بعد از بلوغ بر رکعتین اخیرتین
نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این حسن اقسام و اسلم انها است دوم آن است که مکلف در حین نیت مطلقا اسم رحمن نعین هیچیک
از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشد تا آنکه ایستاد در رکعت ثالثه آنوقت تعیین نمود سوره مبارکه حمد را یا تسبیحات را و شروع
در آن نمود اینقسم اگرچه در آن اشکال میتوان نمود نظر باینکه عمل حین نیت باید متعین بوده باشد و لازم این فرض آن است
که منوی متعین بوده باشد نظر باینکه تعیین عمل فی اجزاء مخالفه بتعیین اجزاء آن میشود و مفروض در اینقسم آن است که تعیین
اجزاء نشده است لکن جواب از این آن است که مدعی لازم تعیین نماز ظهر و عصر باعث است و این مخصوص است و اما تعیین اجزاء پس دلیل
شرعی دلالت کرده بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه بهتر
آن در حین اتیان بآن میباید بشود نظیر این کلام است در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه مشرفه چنانچه تحقیق آن در مباحث

مذکور شد بلکه ایراد در آن اشکال است نیست بمحل کلام قسم سیم آن است که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در آن تخییر ثابت بود
مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد از آن او منحرف شد خواه قبل از بلوغ
بر رکعت ثالثه بوده باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات بخواهد سوره مبارکه حمد را تلاوت نماید پس نیکو است دو حیث
است اول آن است که نیت متعلقه به احد امور مخیره یا متعین او میشود اگرچه قبل از شروع بآن بوده باشد یا نه ظاهر اینست که موجب تعیین
نشود نظر باطلاق دلیل تخییر دوم آن است که عدول فی اجزاء متعدده هرگاه در حین شروع بآن بعضی از اجزاء آن منوی نشود و لکن بعد حین
بلوغ بمحل آن جزء و آن جزء منوی شود بعد از آن شروع بآن نماید آیا اینقدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت کند پس
در قسم ثانی اشکال بآن شد بنابراین پس اینقسم صحیح خواهد بود نظیر اینست بلکه اصعب از آن اینست کسی را که مکلف بتخییر که عبارت است در آن
مابین قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم اینشد که قصر یا اتمام نماید و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر اینست که عدول از قصر
بر اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامة ره فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی المواطن الاربعة التی یتخیر فیها الاتمام
و القصر یجب و کذا لو نوی القصر بل یجب عدم التخییر عملا بالاستصحاب و همچنین نظیر اینست از راه مسافری که قصد اقامه نمود نیت اقامه
شروع در نماز ظهر مثلا نمود بنیت اتمام در رکعت اول یا رکعت ثانیه ای منحرف شد از اقامه در اینصورت عدول از اتمام بقصر در حق
او متعین است و همچنین هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اول یا ثانیه جازم شد باینکه ده روز قصد اقامه در آنجا نمود
نماند در اینصورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید نماز او در هر دو صورت صحیح است با آنکه در اول منوی او نماز تمام بود
نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بوده نه تمام نیت اتمام در اثناء نماز شد بعد از نیت تمام در اثناء نماز شد بعد از نیت اقامه عشر
ایام در اثناء نماز مبحث چهارم در بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی مابین علماء شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن
الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه آیه از آیات آن است و خلافی مابین علماء عامه است اگرچه علماء عامه موافقت کرده اند با علماء
شیعه در این باب لکن حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه که قائل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء هیچ سوره
از سور قرآن نیست مگر سوره نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم و اما بعض ایشان از آن سوره آیه
بخلاف بسم الله در اوایل سور که جزء هیچ سوره نیست و بعضی گفته اند بعضی بکوبند آیه است از قرآن نازل شده
بجهة فصل مابین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی گفته اند که نازل نشده است مگر جزء سوره نمل در موضع

هفت آیات اولی از

ذیل کتاب و بالی ایشان نموده بجهت تبرک و تیمن و تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار حتی از طرق عامه مستفیض
بر اینکه فاتحة الکتاب هفت آیه است بسم الله الرحمن الرحیم است و کل معترف بآن هست که فاتحة الکتاب هفت آیه است کسانیکه بسم الله
الرحمن الرحیم را جزء میدانند بقیه سوره را آخر شش آیه میدانند و کسانیکه منکر این میباشند یکی بدانکه هفتم صراط الذین
انعمت علیهم میباشد و هفتم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است مجملا شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب
بلکه جزء جمیع سور قرآنیه میباشد مگر سوره برائه و خلافی در میان علماء شیعه نیست مگر آنکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان
اگرچه قائل شده اند بجزئیت فاتحة الکتاب لکن منکر آن جزء نیست بسائر سور قرآنیه و این نیز مطبق بطلان است
کلامیکه در اینمقام هست اینست که چونکه سوره والضحی و الم نشرح یکسوره است و همچنین سوره فیل و لایلاف یا بسمله
اینده و سوره است یکی است یا متعدد است یکی در اول و در یکی در وسط مثل سوره القلم ظاهر اولست و اعاده بسمله
در اول الم نشرح با آنکه جزء سوره والضحی است و همچنین اعاده آن در لایلاف با آنکه جزء سوره فیل است ظاهر اینست که
آن این بوده باشد که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از والضحی مثل سائر سور بر سم کردن اسم آن و همچنین رسم عدد آیات
آنرا بجزء بجهت مثابت عامه که هر یکی از سوره مستقل میدانند باین سبب اعاده بسم الله نموده اند و غادت در مصاحف
باین نحو مطرد شده پس اعتمادی باین اعاده بسمله در اینده و مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن و همچنین رسم
قریش در لایلاف قریش و عدد آیات آن نعم مطلب مقتضی اینست که گفته شود که ملاحظه سور قرآنیه میکنیم در
مصاحف مطلقا تفاوتی در سوره و سوره بعد از آن نیست مابین الم نشرح و لایلاف از حیث ثبت اسم اینده و سوره
و ثبت عدد آیات آنها و مابین سائر سور قرآنیه در این باب صلاح و این مقتضی اینست که باید هر یک از این دو سوره مستقل
بوده باشد مثل سور قرآنیه چنانچه مذهب عامه نیز اینست و لهذا بسمله را در جمیع سور سوای برائه ثبت نموده اند با آنکه جزء
سوره نمیدانند و لهذا این را از جمله آیات هیچ سوره محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف نزد علماء شیعه نیز مستعمل
متداول شده و لکن چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علماء ما یافت شد که والضحی و الم نشرح سوره واحده اند
همچنین فیل و لایلاف پس میفهمیم که این آیات در مصاحف بطریق عامه است پس اتفاق و اعتمادی باین ایشان نیست پس
فی الجمله سوره والضحی عبارت از اینست بسم الله الرحمن الرحیم والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة

خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی ووجدک ضالا فهدی ووجدک
عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک
وزرک الی آخره و هکذا الحال فی الفیل و لایلاف بنابراین بسمله که جزء این دو سوره است همان بسمله فصل بین والضحی و الم
نشرح فصل بین اصحاب الفیل است بنابراین پس هرگاه کسی در نماز فریضه قرائت اینده و سوره نماید اعاده بسمله در اثنای
صلوة نیست بلکه مشکل است مبحث پنجم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هرگاه کسی فاتحة الکتاب را نداند
یا خوب نداند بلا اشکال واجبات بر او تعلم آن با تمکن از آن و این تعلم کاهست واجب عینی فوری است یا تأخیر آن تا حد جواز
بود و اینده صورتی است که در آنوقت متمکن از تعلم هست و تأخیر عالم است بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست و گاه
واجب واجب تخییری است مثل کسی که متمکن است از اتیان نماز بجماعت در وقت معین چنانچه متمکن است از تعلم در اینحال ممکن
است بگوئیم که تعلم فاتحة الکتاب در اینوقت در حق این شخص هم از مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی که قاطع بوده باشد
بتمکن از آن فیما بعد بل اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که علم بتمکن از اتیان نماز در جماعت بسیار مشکل است نظر
بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال وارد امری که مفسد نماز بوده باشد در اثناء نماز در حق امام حادث شود مثل
نظر و حدث در اثناء نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید باعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر
شود یا موتی در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعض این امور که مبطل نماز است در حق
خود یا موطاری شود در اثنای نماز بجماعت چونکه تکلیف نماز در حق او ثابت است علم بتمکن از درک نماز در جماعت با این
احتمالات متکثره مشکل است بنابراین پس مفری از مطلوبیت تعلم فوراً نخواهد بود و لکن ممکن است که گفته شود
که هست در صورت اخبار بسیار از حال امام علم عادی حاصل میشود با تفاق امور مذکوره بنابراین مخیر خواهد بود در آن
چنین مابین تعلم فاتحة الکتاب و اتیان نماز در جماعت و مناسب اینست که در اینمقام تنبیه شود بر چند امر اول آنکه
لازم است که قرائت نماز از حفظ بوده باشد یا نه بلکه مجزی است مابین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب بلکه
در جواز قرائت از مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نمیباشد مثل ضیق وقت و ثانی در صورت تمکن از حفظ آیا میشود
ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف مابین فقهاء است ثالث جواز آن است اگرچه احتیاط اجتناب است دوم

آن است که هرگاه وقت مضیق بوده باشد بنوعی که هرگاه مشغول بتعلم شود ممکن باشد بلکه لازم است اتیان بنماز بنحوی که مقدور او بوده باشد لکن در اینمقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب است بلی آن آنست که اینشخص یا استحضار اشاره تکلیف در سعهٔ وقت یا ممکن از تعلم بوده مع ذلک اخلال بآن نموده یا مضیق وقت یا ممکن نبوده در صورت اول ممکن است که کفایت نماز مطلوب در اینوقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است با اخلال بآن اثم است و اتیان نماز با عدم فاتحة مثلی در حق او نیست و عدم تمکن از تعلم آن با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائة در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر باینکه الاشتغال بالاخر لا ینافی الاختیار و در صورت ثانیه خالی از این نیست اینشخص یا بعض از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه در صورت اخیره یا عالم بآن عبد و اذکار هست یا نه پس مسئله هشتم بچند قسم میشود اول آن است که بعض از فاتحه معلوم او هست و همچنین بعض از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه نموده و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بعدد یکه معادل فاتحه شود ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و همچنین لکن مقدار معلوم از فاتحه آن نیز لازم نیست دوم آن است که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقدار از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست چنانچه مقدار معلوم معادل فاتحه باشد در اینصورت ظاهر اینست که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است تلاوت مقدار معلوم از قرآن نماید و احتیاط مقتضی اینست که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اقل آن است که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگر چه آیات مختلف بوده باشد یا آیات فاتحه در حروف چه تحصیل نمودن شش آیه قرآن که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آن است سیم آن است که عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در اینصورت اگر چه اجزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن احب الی و اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم آن است که عالم بذکر مطلقا بوده باشد انصاف اینست این فرض نظر بمنهای بعد که در دعاج بتکلم نیست چه مکلفیکه عالم باصول دین و ارکان و اجزاء نماز نبوده باشد و عالم بذکر نبوده باشد جهت است اما عالم بکلمهٔ توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است هست مبحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی کلال است بدانکه جمیع اجزاء قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائت و تکبیر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسیکه متمکن از قرائت اینها نبوده باشد ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق او اینست که زبان را حرکت داده باشد

وچونکه حرکت لسان بجهت اغراض بسیاری میشود لاجرم مختص در اینمقام ضرور است که معین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت است و همچنین و این مختص در اینمقام اینست که در همین حرکت لسان اعتقاد نماید بطلب خود که این حرکت بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت یا بجهت ظهر تنها است و اما اشاره با نگشت که منصوص در حدیث است آیا اشاره است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد یا بیکدیگر این حرکت زبان بجهت قرائت است مثلا یا محمول بر ظاهر است یا بمعنی که اخرس اشاره با نگشت نماید و چونکه اشاره از اغافل مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است مشار الیه در اینمقام این بوده باشد چنانچه صحیح اللسان در اینوقت تلاوت مینماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان خود را حرکت میدهد و اشاره با نگشت مینماید که این حرکت زبان قائم مقام چیزیست که صحیح اللسان در اینوقت تلاوت مینماید ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت میکند بجای اشاره با نگشت بوده باشد مبحث هفتم در بیان ترتیب قرائت سورهٔ حمد با حمد بدانکه معتبر در صلوات مندوبه همان قرائت حمد است و انضمام سورهٔ با حمد لازم نیست اگر چه در حال اختیار باشد مگر بعض صلوات موظفه که کیفیت مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نماز شب و نماز آیات صلوات الله و سلامه علیها و امثال اینها مختص است امتثال بصلوات موظفه موقوف است باتیان آنها بهمان نحو موظف و با عدم آن امتثال باوامر متوجه بالمکلف نمیشود کلام فی نفسه است که صلوات مندوبه از این حیث که صلوات مندوبه است قرائت سوره در آنها معتبر نیست بلی معتبر در کمال آن است نه در صحت آن بخلاف صلوات مفروضه که بنا بر اختیار و مشهور در حال اختیار و سعه چنانچه لازم است قرائت فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت سوره بعد از آن پس یکی هم لازم است در هر رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و همچنین در هر رکعت از رکعتین اولین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سورهٔ مبارکه حمد بسورهٔ از سور قرآن از قرار یکه مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست مگر در چند صورت اول مریض که قرائت سوره در حق او واجب نیست پس جایز است در حق مریض در صلوات مفروضه اقتصار بقرائت حمد تنها نماید اگر چه مشقتی که مشاهد در سوره تکلیف است در قرائت سوره در حق او متحقق بوده باشد دوم مستعجل باین دو وقت است اول آن است که وصف استعجال بعد از دخول در نماز عارض شده مثل اینکه اب استاد بنماز بعد از خواندن نماز متذکر شد که با مؤمنی وعده کرده بوده است که بجهت انجام حاجت نزد او رفته باشد عظیم در هاتوف شروع بنماز نموده بیدانند شخص موعود له منتظر است با انکه شروع در نماز نمود شخص عزیز خلیفه

شده مطلب مهمی باو دارد در کمال استعجال و نحو آنها در چنین صورت ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد نهاد در حق
او مجوز است **دوم** آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم میشود **اول** اول آنست که
هرگاه ترک نماز و در آنوقت نماید بجهت اشتغال یا احتیاج آن حاجت تشویش فوات صلوة در وقت دارد **دوم** آنست که چنین نبوده باشد
ظاهر اینست حکم که عبارت از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو صورت ثابت بوده باشد خصوصا در
صورت اول و ظاهر اینست این حکم من باب الرخصت است باینمعنی که ترک قرائت سوره در حق مریض و در صورت استعجال بنحو یکه
مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد **بلکه** قرائت
سوره نیز جایز خواهد بود **بلکه** دور نیست نسبت ببعض عبادات اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد
مگر در صورت تعسر یکه مذکور شد در سقوط تکلیف است **سیم** در ضیق وقت است باینمعنی که وقت وسعت قرائت بحمد و سوره هر دو
ندارد در اینصورت اقتصار بحمد فقط و ترک سوره جایز است باینقدر اگر چه فی الجمله مسلم است **لکن** اجمال ادله مطلب بنحو یکه باید
مشخص نیست **توضیح** حال مقتضی اینست که گفته شود اینطلب یا در حق کسی است که مستجمع شرائط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت مستجمع شرائط
تکلیف نبوده مگر در آخر وقت مستجمع شرائط تکلیف شد و درک نمود از آخر وقت مقداریکه کفایت قرائت بحمد و سوره هر دو
نمیکند در اینصورت اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا اعم است از مستجمع شرائط تکلیف و غیره **پس** در اینمقام چند احتمال
است **اول** آنست که آنکس مستجمع شرائط تکلیف نبوده مگر در آخر وقت بعد از اجتماع شرائط تکلیف از وقت درک نمود مگر
مقداریکه کفایت یکرکعت با فاتحه بدون سوره بیفتاد **بلکه** در اینصورت هست اینست که آیا این مقدار کفایت میکند در
حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین شخصی یا نه ظاهر اینست که کفایت کند **پس** لازم است اتیان بیکرکعت نماید با اقتصار در
آن بحمد و ترک سوره جایز **بلکه** متعین است **دوم** مثل اول است مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت با هشت رکعت بدون
سوره دارد یا در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را اتیان در وقت نموده باشد یا خیر **بلکه** لازم است
اتیان بسوره نماید نظر بعموم من ادرک رکعة فی الوقت فقد ادرک الصلوة چه مفروض اینست که این شخص متمکن از درک یکرکعت
با حمد و سوره هست **پس** لازم است اتیان بآن نماید عملا بمقتضی عموم المشابه **لکن** ممکن است گفته شود نظر بعموم و اطلاق
اجماعات منقوله که در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود در محل کلام نیز اقتصار بحمد مجوز بوده باشد

سیم آنست که در اول وقت مستجمع شرائط تکلیف بود **لکن** نظر باتکال بر سعه وقت تأخیر نمود یا غفلة تأخیر اتفاق
افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت بحمد و سوره هر دو را ندارد در اینصورت حکم در این قسم مثل
دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز با اقتصار بحمد جایز است
متعین **لکن** در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه **پس** اقتصار بحمد جایز نیست **بلکه** قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است
و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر اینست اقتصار بحمد و ترک سوره در هر دو
رکعت جایز بوده باشد **چهارم** آنست که متعمدا تأخیر در نماز تا بعد مذکور در اینصورت ظاهر اینست که در این تأخیر اثم و اقتصار
بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچ یک از رکعتین **بلکه** نماز او در چنین صورت قضا است و مدارک آن
با حمد و سوره در رکعتین بعلاوه بود لازم است **چهارم** خائف است و اندراج این تحت مستحل ظاهر است و حکم آن مفصلا
بیان شد **پس** حاجت به بیان در یکرکعت نیست **پنجم** در غیر صورت مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ از قرائت فاتحه لازم است
در هر رکعت از صلوات ثنائیه بود در دو رکعت اولی از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و اینقول مشهور ما بین فقها است و بعضی
از فقهای و جماعتی از متأخرین قائل شده اند باستحباب آن و این قول ضعیف است **مبحث هشتم** در بیان عدم جواز
قرائت بعض سوره قرآنیه است در نماز **بدانکه** جایز نیست قرائت نمودن سوره طویله که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و آن
مختلف می شود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و خلاف آن کاهست جایز است قرائت سوره در وقتیکه
شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قرائت آن جایز نیست در صورتیکه شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت **پنجم** بنا
بنیت اختیار نمودن سوره سوره که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و هم چنین جایز نیست قرائت سوره عزائم یعنی سوره هائی
که مشتمل بر آیه است که بجهت تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و آن چهار سوره است **اول** اقرأ باسم ربک و نیز جماعتی از فقها مثل
شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس سجده لقمان شاید از باب تسمیه شیء باسم غالب بوده باشد **دوم** سوره حم سجده
سیم سوره والنجم **چهارم** سوره علق است **بدانکه** متهم در اینمقام تنبیه چند امر است **اول** آنست منع از قرائت سوره عزائم
مختص بفرائض است خواه فرائض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها **پس** منع در صلوات مندوبه
ثابت نیست و اینقول بعدم جواز قرائت سوره عزائم در نمازهای واجبی مشهور و معروف ما بین فقها است و دعوی اجماع

بران مستفیض است و مخالف در مسئله از قدمای اصحاب این چند است و شبهه در ضعف این قول نیست اگرچه جماعت
از متأخرین مایل باین قول شده اند دقیقه آن است که چنانچه حرام است قرائت این سوره در صلوات مفروضه موجب
بطلان نماز نیز میشود فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد در هر دو صورت قاری شده و نماز باطل است مگر در
مقام تقیه که در آنوقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است سیم آنست که چنانچه قرائت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست
همچنین است قرائت بعض این سوره که خود آیه سجده بوده باشد پس قرائت بعض آیه نیز موجب بطلان نماز است و اما قرائت
بعض از این سوره که غیر آیه سجده بوده باشد پس این مفروض بچند صورت میشود اول آن است که سوی مکلف قرائت کل سوره
سجده بوده باشد بقصد سوره واجب در نماز بعد از قرائت بعض از آن که غیر آیه سجده باشد تا دم شد عدول بسوره دیگر شود
دقیقه مثل همین است که در قصد سوره واجبه در نماز نموده نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت سوره نمود لکن بقصد قرائت
سوره واجبه در نماز ظاهر اینست که هیچ یک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اول بعلاوه حرمت موجب بطلان
نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم آن است که مفروض بعض سوره
غیر آیه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد نه بقصد قرائت ثانیه در نماز ظاهر اینست که حرجی در این
نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است
مگر اینکه قرائت بعض آیه از سوره سجده غیر آیه سجده بقصد قرائت در نماز بوده باشد این قسم جایز نیست بلکه
موجب بطلان است چنانچه در مسئله قران مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی نحو نمازگان آنچه مذکور شد در صورتی بود
که قرائت سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد و اما هرگاه سهوا بوده باشد این قسم بچند قسم می شود نظر
باینکه مذکور بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است
یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ از سوره باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است یا در اثنای آیه سجده یا قبل از
شروع بآیه سجده و در صورتیکه قبل از شروع بآیه سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز نصف سوره است یا قبل از آن پس
مسئله منقسم میشود باین اقسام مذکوره اول آن است که متذکر بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع شد
تشکیک در صحت نماز در این صورت نیست کلا بیک در این مقام هست این است که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان خواهد

شد ان شاء الله تعالی دقیقه آن است که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلا بیک
در این مقام هست اینست که آیا اجزاء این سوره مفروض در حق این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم است قرائت سوره دیگر نماید
ظاهر اینست که اکتفاء بسوره مفروض عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید نماز در این صورت صحیح
خواهد بود حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آن است که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام
سوره و اینصورت میشود که سوره مفروضه آن تنزیل یا حم فصلت بوده باشد حکم بعدم جواز اجزاء در صورت ثانیه
مستلزم حکم بعدم جواز اجزاء در این قسم است بطریق اولی پس لازم است عدول از این سوره نموده قرائت سوره دیگر
نموده نماز را اتمام نماید کلا بیک در این مقام هست حکم سجده است در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی در
این مقام یا ناسی حکم است یعنی میدانست که این چهار سوره مشتمل بر آیه است که قرائت آن موجب سجده است لکن فراموش
نموده فرض میکنیم نسیان مستند بتقصیر او بوده باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد
بود یا آنکه مراد از ناسی آن است که غفلة و ذهولا شروع نمود بقرائت این سوره خواه ناسی بمعنی که مذکور شد
بوده باشد یا نه ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از
فراغ از نماز و اما هرگاه ناسی بحکم یا بمعنی بوده باشد یعنی میدانست قرائت سوره عزیمه در نماز جایز نیست
و این معنی را فراموش نموده قرائت نمود بعد از فراغ از آیه سجده سجده را بعمل آورد بعد از آن متذکر شد خواه بعد
دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده باشد اگر
اشد در حق او نمیباشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد
از فراغ از نماز نماید و لازم عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را اتمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است
بعد از اتمام چهارم آن است که متذکر شد بحقیقت حال در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز
از نصف در این صورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم
آن است که متذکر بحقیقت حال شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده ششم آن است که متذکر شد در
اثنای قرائت آیه سجده لکن قبل از فراغ از آیه در این و صورت نیز ظاهر اینست که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم

و نماز بعد از عدول بسجود و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد **اگر چه اما** از امور مذکوره آنکه
گرچه آیه سجده در نماز واجب جایز نیست هم چنین استماع یعنی گوش دادن آیه سجده نیز در نماز واجب جایز نیست **بلکه** موجب بطلان
نماز است بمصرح به در کلمات جماعی از فقهاء لزوم ایماء است بجهت سجود در اثناء نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این
احتمال مقتضی اینست که امام نماز بهمین نحو نموده بعد از ایشان سجود نماز را اعاده نماید **و اما** سماع آیه سجده یعنی شنیدن آیه سجده
پس بلکه در آن نیست **بجهت** آن است که عدم جواز سجود آیه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوات مفروضه است **پس**
قرائت کل سوره سجده یا بعض آیه سجده در صلوات مندوبه جایز است **لکن** تأخیر سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست **بلکه** لازم
است بعد از فراغ از آیه سجده ایشان سجود نمایند مثل خارج از نماز بعد از ایشان بسجده اتمام نافله نمایند **بله** هرگاه آیه سجده در آخر
سوره باشد مثل الم تنزیل و حم فصلت بعد از تمام از سجود اکتفاء باتمام همان سوره نمایند **و اما** هرگاه آیه سجده در آخر سوره
بوده باشد مثل النجم و العلق در این صورت مستحب اینست که بعد از تمام اعاده قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن داخل در رکوع
شود و معلوم است لزوم تجدید در اثناء نافله در صورتیکه تلاوت آیه سجده نماید **و اما** هرگاه کل سوره سجده را تلاوت نماید
مرکب آیه سجده را در این وقت مطلقا حرجی نیست براد اگرچه در حین شروع بسوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد **مخفی نماند** چنانچه
واجبات سجده در حق قاری آیه سجده در نماز نافله همچنین واجبات سجود در حق مستمع در اثناء نماز نافله و اما مستحبات
اگرچه واجب نیست **لکن** رعایت نمودن اقرب باحتیاط است **بحث هفتم** در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در احوال نماز
بدانکه مشهور و معروف مابین علماء شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت
آن شاذ و ضعیف است **پس** قول بحرمت متعین است **بلکه** چنانچه اشاره است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت آن
اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد **بلکه** حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز **کلا و نعم** در این مقام هست اینست که ایا آیا
مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات مندوبه نیز ثابت است ظاهر اینست **بعد** تلفظ باین لفظ در مطلق نماز ها جایز نیست
خواه بعد از فراغ از حمد بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال قنوت خواه قنوت در نماز واجبی بوده باشد یا
در نماز سنتی ظاهر اینست که قنوت در جمیع نماز ها جایز بوده باشد و جمله از قنوتات مرویه از ائمه هدی علیهم السلام مشتمل
بر آن چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است **پس** منع از گفتن این لفظ در حال قنوت ثابت نیست **لکن** نظر بتبعیت جماعت از علماء

بحرمت حتی در حال قنوت احتیاط اجتناب است **بحث دهم** در عدم جواز قرائت مابین دو سوره است در نماز واجبی **بدانکه** قرائت ابتدا
عبارت است از جمع نمودن مابین دو سوره یا یکسوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از
قرائت مطلوبه در نماز است خلافت مابین فقهاء در جواز و عدم جواز آن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد **بلکه** موجب بطلان
نماز میشود بنا بر این هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثناء قرائت مشخص شد یک کلمه از آن سوره فراموش
شد در آن صورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه مفقوده را تلاوت نماید لازم است عدول بسوره
دیگر نماید باین قرآن منهی عنه نخواهد بود و هم چنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید
اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره مذکور شد بحیثیت حال در این صورت ظاهر اینست که اجزاء باین سوره نمیتواند
نمود چنانچه بیان خواهد شد **بلکه** لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید بعد از تعیین باهمان سوره مقرره
را تعیین نموده قرائت نماید و قرائتی در این مقام نخواهد بود اگرچه بعد از تمام قرائت سوره دیگر نماید و هم چنین است
حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز
بوده باشد این نیز از قرآن منهی عنه نیست و اوضح از اینها در عدم صدق قرآن قرائت آیات قرآنیه است در قنوت پس
مطلقا اشکالی در آن نیست **مخفی نماند** که عدم جواز مختص بنمازهای واجب است و اما صلوات مندوبه **پس** جواز قرائت
در آن محل تأمل نیست **لکن** کلام در رجحان و مرجوحیت است ظاهر تفضیل است مابین نوافل لیلیه و نهاریه **پس** اگر نوافل
لیلیه بوده باشد جمع مابین دو سوره یا سه سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف نوافل نهاریه **پس** جمع در آن
اگرچه جایز است لکن رجحان ندارد **بحث یازدهم** در بیان رعایت جهر و اخفات است **بدانکه** اقوال ثابته در صلوات مفروضه
از حیث جهر و اخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر و لازم الاخفات و جایز الامرین لازم جهر پس در قرائت
حمد و سوره است در دو رکعتین از نماز فریضه فجر و دو رکعتین اولین از نماز مغرب و رکعتین اولین نماز عشاء **و اما** لازم
اخفات **پس** آن در قرائت حمد و سوره است در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولین از ظهر و عصر حضری و مخیر
در قرائت حمد باید اول و از تسبیحات است در رکعتین اخیرتین ظهرین و عشاء و رکعات ثالثه مغرب و اما جواز امرین
پس در ما عدای اینها است و این قسم ثالث منقسم میشود بر سه قسم راجح الجهر و راجح الاخفات و متساوی الامرین **اما**

رجحان جهر در مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام
بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق مأمور در صورتیکه استماع امام متحقق شود اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است
قول برجحان اخفات در حق مأمور مطلقا اگرچه سماع نیست با امام متحقق نشود و همچنین جهر راجح است در بسمله در نماز
اخفاتی در حق امام و منفرد و همچنین باز جهر راجح است در قرائت حمد و سوره در نماز جمعه و همچنین در ظهر روز جمعه
در سفر و در دو رکعتین اولین از ظهر روز جمعه در حضر و در سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن در جمیع نمازها اگرچه
اخفاتی بوده باشد در حق امام و منفرد و همچنین است حال در جمیع اذکار و ادعیه در جمیع صلوات لکن در حق امام
مگر تکبیرات افتتاحیه که اخفات در آن راجح است در حق او چنانچه در سابق بیان شد و همچنین است رجحان
جهر در حق منفرد در جمیع اذکار و ادعیه در نماز جهری که نماز صبح و مغرب و عشاء بوده باشد اگرچه در رکعت ثالثه
مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشاء بوده باشد و اما رجحان اخفات پس در استفاده است در حق جمیع خواه امام
بوده باشد یا ماموم یکه قرائت در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و همچنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی
در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد اینست که جهر نماید در نماز جهری در
تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها
و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه اینها چنانچه راجح در حق امام اینست که جهر نماید در همه اینها خواه در نماز
جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که آن مثل تکبیرات افتتاحیه است
در حق منفرد مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد بلکه مهم در این مقام اینست که تنبیه بر چند امر شود اول آنکه
که جهر افراد متعدده در ضمن او مندرج است بنا بر آنها امثال حاصل میشود اقل مرتبه آن اینست که فرض شود
قرائت بنحوی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جنب او بوده باشد جوهر صوت او را در همه
حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدده متحقق میشود اقل مرتبه آن اینست که قرائت بنحوی
بوده باشد که سماع نیست بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق آن اینست
که سماع چنانچه نیست بخود متحقق میشود نیست بغیر نیز متحقق شود لکن نه بجوهر صوت و این نیز مراتب مختلفه است

کاهست سماع نیست بیکنفر متحقق میشود و گاه هست نیست بدو نفر و هکذا قدر مشترک مابین همه آنست
که جوهر صوت در هیچ یک از اینها مسموع نمیشود بخلاف جهر که معتبر در جمیع افراد آن اینست که جوهر صوت مسموع شود بخلاف
اخفات پس نیست مابین مفهومین تباین کلی خواهد بود دوم آنکه اعتبار جهر در بعض از صلوات و اخفات در بعض دیگر
از فرایضیکه مذکور شد مشهور و معروف مابین قدماء و متأخرین از فقهاست و خلاف در مسئله منحصر است بر ابن الجنید
و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد از باب ندب در رجحان است خیر
و الزام بنابراین هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است لکن تارک استحباب خواهد بود و لیکن ضعیف
است اگرچه جماعتی از متأخرین مثل صاحب مدارک و غیره موافق با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات بدانچه
مذکور شد من باب الحجة و الالزام است سیم در بیان اختصاص حکم است بر رجال بلکه آنچه مذکور شد که واجب است جهر در
قرائت در صلوات مذکوره مختص است بر رجال در حق نساء ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قرائت در نماز
صبح و غیره بلکه مخیر است مابین جهر و اخفات مگر در صورتیکه مملوء او بوده باشد که اجنبی صوت او را میشنود در اینصورت
اخفات در حق او متعین است ظاهر این است در عدم لزوم جهر در صلوات جهریه فرقی نمیباشد مابین آنکه زن امام بوده باشد
غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن اماست زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحویکه سماع در حق مأمین متحقق شود اینچه مذکور شد
در عدم لزوم جهر بود بر زنان در صلوات جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در مواضعیکه مذکور شد که
اخفات در آنجا ها لازم است پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنابراین فرقی که مابین زن و مرد هست در خصوص جهر است که
مرد لازم است رعایت آن نماید در قرائت در صلوات مذکوره و بر زن لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت
و بدل او در مواضعیکه مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء نمیباشد بنابراین هرگاه زن جهر در قرائت نماید در نماز ظهر
مثلا اعمال نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعضی کلمات بوده باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما جهر مستحب
بتفصیلیکه مذکور شد مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد یعنی مختص
برجال بوده باشد پس در حق نساء این استحباب ثابت نیست بلکه اتفاقی جهر در اینجا بطریق اولی خواهد بود چهارم در بیان اختلاف
فقهاست در جهر بسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعیکه اخفات در قرائت در آن مواضع متعین بوده باشد بدانکه

مختار چنانچه مذکور شد استحباب جهر است که بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات اخفاتیه یعنی که مذکور شد و این احد اقوال در مسئله
و مشهور مابین فقها است **قول ثانی** استحباب جهر است در رکعتین اولین و سه آن است در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است
قول ثالث استحباب جهر است بر تبعیه در حق امام و عدم استحباب آن است در حق غیر امام و این قول را سید مرتضی و ابن ادریس حکایت
فرموده اند از بعض اصحاب و مرحوم علامه فرموده اند مظنون اینست آن بعض اصحاب این چند بوده باشد **تحقیق** آنکه حکم بعدم استحباب
در جهر امام اگرچه مستلزم عدم جواز نیست **لکن** دلیلی که مرحوم علامه بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق
منفرد **چهارم** وجوب جهر است در جمیع صلوات و این ظاهر می شود از مرحوم شیخ صدوق در اواخر خصال و مرحوم ابن ابی عقیل
در مهذب **پنجم** مثل چهارم است **لکن** در خصوص رکعتین اولین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفات است در رکعتین اخیرتین
ظهر مثل رکعتین اخیرتین نماز عشاء و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابو الصلاح است در کتاب کافی و مختار و حق در مسئله
قول اول است **پنجم** مستحب است جهر بتسمیه در غیر نماز صبح و رکعتین اولین عشائین مطلقا خواه رکعتین اولین ظهرین بوده باشد
یا در رکعتین اخیرتین آن مثل رکعتین اخیرتین عشاء و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد
در حق منفرد و اما در حق مأموم ظاهر اینست که چنین نبوده باشد **بلکه** مستحب در حق او اخفات است مادام که صورت آنکه امام بشنود هرگاه جهر نماید
پنجم در بیان معذورین جاهل است در این مقام **بدانکه** هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید با جهلی که جهر نماید در محل اخفات
یا اخفات نماید در محل جهر عامدا خواهد بود یا جاهلا یا ناسیا اگر عامدا بوده باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگر
اخلال بآن در کلمه بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد باینمعنی که نمیدانسته که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم
بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده اخفات در اول و جهر در ثانی بوده یا آنکه عالم بوده **لکن** سهوا و غفلة چنین
نموده نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع **لکن** بعد از فراغ از قرائت یا در اثنای
قرائت و هم چنین است ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد از قرائت یا قبل از آن
بخلاف در جمیع احوال نماز صحیح و بیجا است و ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای
آیه آنچه را که قرائت نموده صحیح است اکتفا بهمان بنماید اعاده آن منوط و بنیت اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن نموده باشد
و در ما بقی بعد از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید **اما** هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای

کلمه واحده بوده باشد ظاهر این است در اینصورت اعاده آن بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد
و هم چنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل اینکه مابین جار و مجرور یا مابین مضاف و مضاف الیه
در اینصورت اعاده جار یا مضاف یا رعایت کیفیت معتبره در آن نماید **بدانکه** مناسب در اختتام بیان دو مطلب است **اول** آنکه
هرگاه اخلال بجهر یا اخفات نمود ساهیا یا سجده سهو بر او لازم است بجهت این سهو یا نه این مسئله محل خلاف است **لکن** ظاهر
اینست که واجب نبوده باشد **دوم** آنکه هرگاه کسی عالم بوجوب جهر بوده باشد **لکن** اشتباه در محل آن نموده باشد مثل اینکه جهر
نمود در نماز اخفاتی و اخفات نمود در نماز جهری ظاهر اینست حکم این شخص حکم جاهل بوده باشد **سیم** هرگاه عالم شد بحقیقت
حال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم است **بلکه** دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای
نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد **ششم** آن است آنچه مذکور شد که لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولین
نماز مغرب و نماز عشاء ظاهر اینست که این حکم مختص بغیر مأموم و مسبوق بوده باشد و اما مأموم مسبوق مثل اینکه ملحق بامام شد
در رکعت ثانیه امام در رکعت ثالثه امام که ثانیه مأموم بوده باشد قرائت بر او لازم است لاکن ظاهر اینست که جهر در قرائت
در اینصورت بر او واجب نبوده باشد **بلکه** دور نیست که جهر جایز نبوده باشد **لکن** این در صورتیست که باقی بر وصف امامت بوده
باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه بعد از فراغ از قیام امام بوده باشد یا بعد از اتمام یا انفراد نموده باشد مطلقا
که در اینحال رعایت جهر لازم است **مبحث کم** در بیان موالات است **بدانکه** واجبات رعایت موالات در آیات فاتحه الکتاب
و آیات سوره و هم چنین میان آیات سوره و معنی موالات در اینمقام اینست که آیات را متوالی یکی بعد یکی تلاوت نماید بنحوی در اثنای
قرائت آیات هر یک با قاعده و سوره احداث چیزی ننماید که مانع صدق قرائت حمد یا قرائت سوره بوده باشد و همچنین مابین
حمد و سوره خواه شیء مخل از قرآن بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت **پنجم** هرگاه احداث چنین چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد
آنرا و موجب بطلان قرائت است مگر مثل سکوتی که بجهت عذری بوده باشد مثل اینکه در اثنای قرائت سوره آیه یا کلمه
از آن سوره از خاطر او محو شده تأمل نماید شاید متذکر آن مبنی شود اتفاقی افتاد طولی در این سکوت هر سند بصلی که
مانع صدق قرائت او گردید در اینصورت اگرچه حکم تکلیفی که مستلزم ریا نباشد بوده باشد مستحب است **لکن** حکم وضعی
که عبارت از بطلان قرائت بوده باشد ثابت است بنحوی که هرگاه ثابت باشد بهر لسان از قرآن و دعا و ذکر بوده باشد **کلام** اینکه

در این مقام هست این است که هرگاه هر یک از امور مذکوره که بوده باشد محتمل شد بنحوی که موجب اختلال بطلان بمعنی
مذکور شد اگر اکتفاء بآن قرائت نمیتواند نمود نظر باختلال در شرط آن که عبارت از موالات بوده باشد کلا بلکه در این مقام
آن است که آیا این موجب بطلان نماز می شود یا نه بلکه همان موجب بطلان قرائت است علی خلاف آن اختلاف کرده اند در این بحث
قول مختار در مسئله آن است که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثناء قرائت محتمل شد یا هیچ صورت صلوة هست یا نه
اگر اول است موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا قول بوده باشد یا بمحض سکوت یا هر دو و اگر ثانی
است یعنی یا هیچ صورت صلوة نیست لکن یا هیچ صورت قرائت هست اگر عمدا بوده باشد ظاهر این است که استیناف نماز
لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفاء همان استیناف قرائت نماید
مبحث سیم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره حمد و توحید
یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد یا غیر اینها و سوره است در صورتیکه یکی از اینها و سوره بوده باشد یا در
شب جمعه است یا در روز جمعه یا در غیر آن و در جمیع نمازها قبل از نصف سوره است یا بعد از آن و در جمیع نمازها
سوره که شروع نموده قبل از شروع آن سوره یا بنوی او بوده است یا نه پس مسئله منقسم میشود باقسام مذکوره ما
بیاوریم بیان حکم اقسام را در صورتیکه سوره منوی مکلف بوده باشد حین شروع در آن بعد از آن بیان میکنیم
حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی نبوده باشد ان شاء الله تعالی پس میگوییم در این صورت مسئله متصور بچند
صورت میشود اول بیان حکم عدول است از سوره منوی بسوره دیگر بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر روز
جمعه در این صورت یا شکال عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره غیر حمد و توحید بوده باشد و سوره که خواهد
عدول نماید سوره مؤلفه در آن نماز بوده باشد در عدم جواز عدول در این فرض مذکور در جمیع احتمالات مذکوره
تامل نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره که شروع نموده باتمام رساند چنانچه عدول بسوره دیگر جایز نیست
همچنین است عدول از فرض بنفل نیز جایز نیست دوم مثل این است لکن در روز جمعه عدم جواز عدول در این
صورت نیز محل تامل نیست کلا بلکه در این مقام هست این است که آیا جایز است در این وقت عدول نماید از نماز فریضه
بنماز نافله و اتمام نماز نماید یا نیست نافله بعد از آن اتیان بنماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا خیر اینجا خلاف

مابین فقها است ظاهر این است که این عدول جایز بلکه مستحب بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره جمعه
و منافقین لکن در صورت نسیان باین معنی شروع نموده در آن نماز بسوره قل هو الله احد یا عقلت و ذهول از اینکه
روز روز جمعه است یا از استحباب دو سوره در روز جمعه مثلا بنا بر این هرگاه یاد کند که این روز جمعه است و سوره
جمعه و منافقین در آن مستحب است شروع نموده بسوره قل هو الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف عدول
از سوره بسوره دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچ یک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول از
فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست و همچنین در نماز صبح جمعه نیز ثابت نیست
کلا بلکه هست این است که آیا مختص بظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز جمعه و عصر روز جمعه یا از تعمیم ظاهر میشود از جمله
علامه در تذکره لکن ظاهر این است که در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است
پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود یا چیزی که هست این است که آیا حکم مزبور مختص است بر کعت اولی از نماز
ظهر یا در رکعت ثانیه ثابت است خالی از اشکال نیست اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب است صورت ثالثه در
حکم عدول است از سوره حمد و توحید قبل از تجاوز از نصف میگوییم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه
اگر اول است یا اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول
با کراهت چنانچه مرحوم محقق قائل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی در روز جمعه شروع نموده در آن
سوره توحید یا حمد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره میخواهد عدول نماید از هر یک از سوره‌ها که بوده باشد بسوره
دیگر در این صورت میگوییم سوره معدول الیها یعنی سوره که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است
یا خود جمعه و منافقین اگر غیر سوره جمعه و منافقین بوده باشد شکی در عدم جواز عدول باز نیست و اما اگر
سوره جمعه و منافقین بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلاف است مابین فقها که آیا این حکم که عبارت
از جواز عدول از سوره حمد یا توحید بوده باشد یکی از دو سوره مخصوص است بصورت نسیان باینمعنی که شروع نموده یکی از
دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است یا با غفلت از استحباب قرائت سوره جمعه مثلا در این نماز یا اعم است شامل
صورت نسیان و صورت تعمد و تذکر هر دو میباشد مختار مابین قولین قول ثانی است پس اگرچه باندکی اینکه

روز روز جمعه است و قرائت سوره جمعه در این نماز راجح است شروع نمود بقرائت سوره توحید مثلا بسوره الذی
نمود بسوره جمعه مادامیکه از نصف تجاوز نکرده باشد مناسب در اینمقام تنبیه بر چند امر است اول آن است که اینحکم
عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین یا اختص است بنماز جمعه و ظهر روز
جمعه یا ثابت است در عصر روز جمعه یا از کلمات فقهاء در این مختلف است لکن مختار در مسئله بشود حکم است بجواز
اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آن است در نماز صبح روز جمعه یا نه پس در هر یک
از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر اینست عدول از هر یک از سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف
بسوره جمعه و منافقین میتواند نمود دوم آن است که چنانچه در صلوات مذکوره عدول جایز است از سوره جحد
توحید بسوره جمعه مثلا همچنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف در صلوات
مذکوره بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم در اینمقام ثابت است بطریق اولی سیم احتمالات در اینمقام چهار است
اول عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دوم عدول از غیر
سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید چهارم عدول
از سوره جمعه و منافقین بغیر سوره جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه ثابت است لکن در دو قسم آخر ثابت
نیست بلکه قطعی الانتفا است سیم عدولی که از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین در صلوات مذکوره
یا عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین یا از بعضی است ببعضی چهارم مقام مقتضی اینست که گفته شود
احتمالات در اینمقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین مثل عدول از
توحید بسوره جمعه و همچنین عدول از توحید بسوره منافقین و همچنین عدول از جحد بسوره جمعه و عدول از
جحد بسوره منافقین دوم عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم عدول
از توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از اینها و سوره پنجم عکس آن است لکن اینها مختص ذکر احتمالات
در مسئله است ششم قسم اول است پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است عدول نماید از آن
بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و همچنین هرگاه شروع نمود بسوره قل یا ایها

الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن مرجح
اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اول از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت ثانیه از هر یک از سورتین که بوده باشد
عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره منافقین در رکعت اول جایز نیست چنانچه
در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه جایز نیست سوم تجاوز در رکعت عدول از غیر سوره جحد
و توحید است از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این نیز یا در روز جمعه است یا غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول
در هر دو حال نیست خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بلی کلام بلکه در اینمقام هست اینست که گفته شود عدول از سوره
بسوره دیگر که جایز هست یا در صورتیست که عدول از غیر موظف به موظف بوده باشد یا ثابت است مطلقا اگرچه از موظف
بغیر موظف بوده باشد تنقیح در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود در اینجا چهار احتمال است اول عدول است از موظف
بموظف دوم عدول است از غیر موظف بغیر موظف سیم عدول است از غیر موظف بموظف چهارم عکس آن است تحقیق مقام
مقتضی تکلم است در هر یک از این اقسام پس میگوئیم اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در رکعت
از رکعات نماز موظف بوده باشد مثل سوره توحید و سوره جمعه در رکعت اول از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه حجت
قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد در آن پس هرگاه مکلف شروع نمود بسوره توحید و عدول نمود از آن بسوره جمعه
یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس در هر یک از شقین که بوده باشد عدول است از موظف
بموظف واما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر و میخواهد عدول
نماید بسوره نصر و هکذا واما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه بعد میخواهد
عدول نماید بسوره کوثر واما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف به موظف بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه
این مذکور شد نیکو ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم صحیحه حلبی که فرموده من
سوره ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا بأس لکن ظاهر اینست در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد بعلاوه
جواز عدول در اینمقام مستحب بوده باشد پس چنانچه اینمقصود در اینمقام ثابت و ماجور می شود بجهت قرائت سوره موظفه
هم چنین ثابت و ماجور خواهد بود بجهت نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه هرگاه عدول از موظف بغیر موظف

بوده باشد یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد در اینصورت عدول محض جواز و رخصت خواهد بود استحباب و فضیلت
نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوح است بله شاید باسباب خارجیه راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما هرگاه عدول
از موظف بموظف بوده باشد پس در اینمقام حکم بجواز بعنوان اطلاق مشکل نیست که هست موظفین متساوی بلکه در فضیلت
و گاه است مختلفند و در صورت اختلاف گاه است معدول الیه راجح است از معدول منه و گاه است بعکس اینست معنی اما اعم
مذکور شد از اول تا در اینمقام در صورتیکه سوره معدول منها سوی مکلف بود در وقت شروع در قرائت آن
و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع سوی مکلف نبود بلکه غفلة و ذهولا شروع نموده ظاهر اینست که در اینوقت
از محل کلام خارج بوده باشد بلکه عدول از آن سوره لازم است یا اینمعنی که اجزاء قرائت چنین سوره نمیتواند نمود اگر متذکر
شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره با
معینه سوی او بود یا نه در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره متوسطه است یا غیر آن است قسم اول همان است
که مذکور شد مفصلا باین نحو که بعد از نخا و از نصف عدول از آن سوره بسوره دیگر مطلقا جایز نیست و اگر
قبل از آن بوده باشد گاه است عدول جایز نیست و در صورت جواز گاه است راجح است و گاه است راجح نیست
و اما قسم ثانی یعنی سوره مفروضه مغایر با سوره متوسطه او بوده در اینقسم اگر متذکر شد بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع
نماز صحیح لکن نه بجهت آنکه اعتماد بر آن سوره مفروضه بوده باشد بلکه بجهت آنکه محل تلافی سوره منفی شده مثل کسی
که اخلال بسوره نمود سهوا و متذکر بآن شد بعد از دخول در رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از دخول در
رکوع خواه بعد از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثناء آن ظاهر اینست که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود پس لازم است که عود نموده
قرائت همان سوره مفروضه نماید بعد از قصد آن یا قرائة همان سوره متوسطه سابقه نماید یا سوره مغایره با هر دو سوره
بعلاوه در اینصورت اینشخص مخیر خواهد بود مابین سه چیز اول آن است که عود نموده قرائت همان سوره مفروضه نماید بعد از
قصد آن دوم آن است که قرائت سوره متوسطه نماید که اشبه آن است که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن
گاه است قرائة همان سوره متوسطه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد گاه نیست در اعاده قسم
الرحمن الرحیم است و اما اگر اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی

اعاده بسم الله الرحمن الرحیم در بین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه علی تامل نیست و اما تا بدین
بنحوی در صورتیکه سوره مفروضه مغایر با سوره متوسطه بوده باشد پس گاه است اعاده آن لازم است و گاه است لازم نیست
توضیح حال مقتضی این است که گفته شود چونکه مذکور شد این شخص اکتفاء بآن سوره مفروضه نمیتواند نمود پس لا محاله
تلافی و تدارک آن لازم است و مذکور شد که امثال در حق این شخص بیکی از سه وجه ممکن است و تفصیل آن مذکور
شد پس هرگاه عود نمود و خواهد قرائت همان سوره نماید اعاده بسم الله لازم است و هم چنین هرگاه خواهد قرائة
سوره نماید که مغایر با سوره مفروضه و سوره متوسطه هر دو بوده باشد و اما هرگاه خواهد قرائة همان سوره که منوی او
بوده باشد در این صورت ممکن است تفصیل داده شود مابین طول سوره مفروضه و مابین قصر آن پس اگر سوره
مفروضه از قصار سور بوده مثل سوره کوثر و نصر و نحو اینها ظاهر اینست که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بلکه
جایز نبوده باشد بقصد جزئیت سوره نظر باینکه مفروض اینست که منوی او آن سوره بوده و هیچ فرض اینست که عدول از آن
نیت نموده بوده است پس فی الجمله بسمله که گفته است بقصد همان سوره بوده است و غفلة بعد از بسمله سوره دیگر
قرائة نموده است پس داعی بر بسمله گفتن در آنوقت همان نیت سابق او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب
زیادتی در اجزاء قرائت خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نمازی شود و اما هرگاه سوره از سور طوال
بوده باشد در اینصورت اگر چه امر در بسمله باز بهمان نحو است که مذکور شد لکن نظر باینکه رعایت موالات مابین آیات
سوره و اخلال چنین سوره موجب اخلال بآن است پس لا محاله اعاده بسم الله لازم خواهد بود و اما هرگاه سوره مفروضه
بنحوی بوده باشد که اخلال آن موجب شک باختلال موالات بوده باشد و در این حکم در اینصورت حکم عدم اخلال
بموالات بوده باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود بعلاوه با اخلال آن سوره مفروضه یا مشخص است اخلال بموالات
یا مشخص است عدم آن یا مشتبه الحال است در صورت اول اعاده بسمله لازم است و در دو صورت آخر لازم نیست
و اما هرگاه سوره معینه منوی مکلف بود در این صورت یا در حین شروع در نماز سوره مطلقه منظور نظر او بوده باشد
قسم ثانی بسیار مستبعد بلکه ممکن نیست نظر باینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقصود او اتیان
نماز بوده باشد نیت نماز در اینصورت منفک نمیشود از قصد سوره هرگاه معین بوده باشد آن سوره بوصف تعین

وهرگاه مطلق بوده باشد بعنوان اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب در نماز است
نماز در حق نماز بحیث یحال علی الافکاک از فاتحة الکتاب نیست هذا بسم الله در آنجا نمیشود مگر بجهة فاتحة الکتاب
واما سوره واجب بعد از فاتحة الکتاب نظر باینکه سوره معینه واجب نیست بلکه واجب سوره مطلقه است یعنی یکسوره لا علی
التعیین هذا قصد آن در حین شروع در نماز بد و طریق میشود یکی آن است که منوی مکلف سوره معینه است مثل سوره
حمد در رکعت اول و سوره توحید در رکعت ثانیه این فهم حکم آن مفصلاً بیان شد دویم یکی آن است که منوی او سوره مطلقه است
نظر باینکه واجب در حق او نیست مگر یکسوره غیر معینه تشکیکی در صحت نیست در هر دو قسم نیست کلا بلکه در این مقام هست
که اما چنانچه در قسم اول که رسید بمحل قرائت سوره لازم نبود اولا ملتفت این شود که بسم الله میگویم بجهة آن سوره معینه
بعد از آن شروع در بسمله نماید یا در قسم ثانی نیز چنین است پس همان قصد سوره مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره
که خواهد شروع نماید پس قبل از بسمله تعیین سوره واجب نخواهد بود باین نحو اول تعیین نماید که من قرائت سوره قدر
مثلا میتمام بعد از آن بسم الله بگوید همین قصد پس بسم الله بجهت سوره معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بگوید
پس تعیین سوره قبل از بسمله واجب نخواهد بود یا چنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین
شروع در بسمله نماید خواه نزد حضرت ثانی است پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن بسیار
نمود لیکن در اینکه تعیین سوره قبل از بسمله اولی تا چنانچه واقع بیکل ایجاب است محل تشکیک نیست علی کاه است عادت
مکلف مطرد شده است قرائت سوره معینه در نماز در چنین صورت همان عادت معین همان سوره است دیگر محتاج
بتعیین دیگر نیست مگر در صورتیکه خواهد بخلاف معتاد معمول داشته باشد در این صورت البته محتاج بتعیین است
و هرگاه بغیر تعیین شروع در سوره دیگر نماید بحکم این همان اگر در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره
منوی مکلف سوره معینه بود غفلة شروع در سوره دیگر نمود حکم آن مفصلاً بیان شد مبحث چهارم در بیان امور مستحبه
است بدانکه مستحب در این مقام چند چیز است اول استعاذه است یعنی مستحب است در رکعت اول از هر نمازی خواه واجب بوده
باشد یا مستحب قبل از شروع بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه چنانچه مرحوم شیخ شهید در ذکری و در دروس و مرحوم شیخ علی

از شیخنا الطوسی حکایت فرموده ضعیف و شاذ است و در بیت مراد آنچه مبالغه در استحباب بوده باشد و قول باین است و قول
بزرگوار آنچه در خلاف دعوی اجماع بر استحباب فرموده است و این بسیار بعید است که والد ادعای اجماع بر استحباب نماید
و ولد قائل بوجوب شود بلکه انصاف اینست که در دعوای اجماع محقق بر عدم وجوب ممکن است و مستحب رعایت اخفات است در
استعاذه و اگرچه در نماز جهری بوده باشد حتی در حق امام چنانچه سابق بر این اشاره بآن شد دوم از مستحبات مذکوره
جهر به بسم الله الرحمن الرحیم است در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعیکه اخفات در قرائت در آن معتبر است اگرچه در رکعت ثانیه
نماز مغرب در رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر اینست بر در حق امام و منفرد باشد پس در حق ماموم ثابت نیست چنانچه
سابق بیان شد یخفی نماند حکم باستحباب جهر در بسمله ثابت است اگرچه در صلوات مندوبه و شبانه بوده باشد بجهة انعقاد
قرائت سوره است بقرائة فاتحة الکتاب در صلوات مندوبه بدانکه نمازهای مستحبه بعضی موظفات بکیفیت مخصوصه معتبره
در آن کیفیت مخصوصه است چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس این بنحو اینست از نافله علی کلام در این مقام نخواهد بود بلکه
محل کلام در این نوافل و اینها نوافل یومیه و نحو آنها است که قدر معینه در آنها همان قرائت فاتحة الکتاب است در هر رکعتی
و قرائت سوره در هر رکعت اگرچه لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحب در هر رکعت از آن قرائت زیاده از سوره واحده است
لکن در نوافل لیلیه نهاریه و مستحب قرائت سوره قصار است در نافله نهاریه و نافله مغربیه و قرائت سور طوال است در نافله لیلیه
و کیفیت توظیف در رکعتین اولین از نماز شب و نماز وتیره در مباحث اوقات بیان شد و همچنین مستحب است رعایت اخفات در
نافله نهاریه مگر در بسمله و رعایت جهر در نافله لیلیه چنانچه سابق اشاره شد مبحث پنجم در بیان استحباب قرائت بعض سوره
در بعضی از صلوات یومیه و بعضی دیگر در بعضی دیگر یکی پنجم در سابق بیان شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که بوده باشد بعد از
فاتحة الکتاب مجزی است مگر آنچه در سابق استثناء شد کلام در این مقام در بیان استحباب در چنان قرائت بعض
سور است در بعضی از صلوات بدانکه در حدیث مروی در اول اصول کافی تقسیم سور قرآنیه شده است بچهار قسم اول سور طوال
مکسور کطاء جمع طوله ثانی سور مئین بمیم و همزه مکسور بین جمع مأة مثل سنین جمع سنة و سور ثانی و سور مفصل بجاء
از علماء در تفصیل این اقسام چنین فرموده اند که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس بنابر اینکه سوره
انفال و توبه را یکسوره حساب نموده اند و سور مئین نیز هفت سوره است اول بنی اسرائیل است و آخر سوره مؤمنین و در

این سوره اصلا بزرگتر است از زیاده از نصف است بقلیل یا کمتر از نصف است بقلیل این سبب تسمیه شده است بچهار قال شیخنا الطبرسی ره
کل سوره یکون نحو ثلاثة آیات او فوقها فذلک اودونه فرموده اند سوره مثانی از سوره یونس است تا سوره بنی اسرائیل و از سوره فرقان
تا سوره محمد و مراد از سوره مفصل از سوره محمد است تا آخر قرآن و صاحب قاموس در قول در تفسیر مفصل ذکر فرموده قول از سوره
قاف است تا آخر قرآن و مراد از سوره قاف سوره محمد است دیگر از سوره حجرات است تا آخر قرآن و خود این قول را صحیح نموده سیم از سوره
جاثیه است تا آخر چهارم از سوره صافات است تا آخر پنجم از سوره صفات است تا آخر ششم از سوره تبارک است تا آخر هفتم از سوره
قاف است تا آخر هشتم از سوره انا فتحنا است تا آخر نهم از سوره سبح است تا آخر دهم از سوره والضحی است تا آخر ظاهر است این
اختلاف قول بیان علماء عامه بوده باشد علی حال مختار ما بین اقوال قول اول است بعد از آنکه این خطب مشخص شد بنگر بجا
از متاخرین علماء سوره مفصل را تقسیم فرموده اند بسه قسم مطولات فرموده اند از سوره محمد است تا سوره عم و متوسطات از
از سوره عم است تا سوره والضحی و قصار از سوره والضحی است تا آخر و این تقسیم اگر چه محل مناقشه است بجهت آنکه از جمله
سور مطوله تا بر این سوره جمعه و سوره تغابن خواهد بود و این سوره اگر اقصر از سوره عم نباشد اطول نخواهد بود بلکه
اقصر از آن و همچنین سوره طارق و سوره اعلی و سوره شمس از سوره متوسطه خواهد بود و این مقام اقصر از سوره بینه
است که از جمله قصار است لکن در امثال این امور سهل است بجهت فرموده اند مستحب است قرائت سوره مطوله در نماز صبح و در
سوره متوسطه در نماز عشاء و قرائت سوره قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب و تا حال حدیثی که مشتمل بر این توظیف بوده باشد
ندیده ایم بلکه آنچه مدلول علیه حدیث صحیح روی در تهذیب است خلاف آن است و آن حدیث این است که محمد بن مسلم اختیار نموده
که خدمت کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که در نماز قرائت سوره توظیف هست در جواب فرمود
نه مگر در نماز جمعه که در آن قرائت باید کرد سوره جمعه و سوره منافقین بعد از آن محمد بن مسلم میگوید عرض کردم کدام یک از آن
باید قرائت شود در نمازها در جواب فرمودند اما نماز ظهر و نماز عشاء پس قرائت باید بشود در آنها بسوره سبح اسم ربک الاعلی
و سوره والشمس و ضحاها و اما نماز عصر و مغرب پس قرائت باید بشود در آنها بسوره اذا جاء نصر الله و الهکم التکاثر
و نحو اینها و اما نماز صبح پس قرائت باید بشود در آن بسوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیة و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی
علی الانسان حین من الدهر چرا از این ظاهر می شود اشتراک ما بین نماز ظهر و عشاء و از اینجا است که مرحوم شیخ شهید قدس سره

تعالی روحه الشهید حکم فرموده است بوجوب اشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشاء و اشتراک ما بین نماز مغرب
و نماز عصر و همچنین مقتضای آنچه فرموده جماعت از متاخرین علماء است آن است که سوره عم از وظائف نماز عشاء است
و مقتضای حدیث مذکور آن است که از وظائف نماز صبح است و همچنین مقتضای فرموده ایشان آن است که سوره بینه
از وظائف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و میگوید که گفته شود مقتضای صحیح آن است که این سوره شریفه از وظائف
نماز ظهر و عشاء بوده باشد مشخص است عمل بمقتضای حدیث صحیح اولی است بدانکه از آنچه مذکور شد ظاهر شد دو قول
در مسئله اول آن بود که مطولات مفصل از وظائف نماز صبح است و متوسطات آن از وظائف نماز عشاء و قصار آن
وظائف نماز ظهرین و مغرب و ثانی مثل این است مگر اینکه نماز ظهر مثل عشا است در اینکه وظیفه هر دو از متوسطات
مفصل است چنانچه قصار مفصل از وظیفه نماز عصر و مغرب است قائلین بقول اول مقدمی بدو فرقه اند فرقه
تقسیم سوره مفصله نموده اند باقسام ثلثه مذکوره با تحدید اقسام بنحوی که مذکور شد و فرقه دیگر اگر چه اقسام ثلثه
تقسیم کرده اند لکن تحدید باقسام نموده اند و اینها که تحدید باقسام ثلثه نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشاء و ظهر
دانسته اند و قصار را وظیفه نماز عصر و مغرب مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از وظیفه نماز عشاء فقط دانسته اند و قصار
از وظیفه ظهرین و مغرب مثل علامه در تذکره و منتهی و تحریر و قواعد و کلام شیخ شهید و فوائد حدیث صحیح چنانچه ذکر شد
و قول ثالث در مسئله آن است که افضل در جمیع فرائض دو رکعت اول قرائت حمد و سوره مبارکه قدر است و در رکعت ثانیه
قرائت حمد و سوره مبارکه توحید است مگر در نماز عشاء شب جمعه و نماز روز جمعه و نماز صبح روز پنجشنبه که وظیفه
اینها مذکور خواهد شد و اینقول مرحوم شیخ صدوق است بدانکه مناسب در اینمقام تنبیه بر چهار مطلب است اول آن است
که میگوییم مقتضای آنچه مذکور شد از حدیث صحیح و حکایت جماعت از کلمات اصحاب آن است در نماز صبح هر روزی از
روزهای هفته که بوده باشد هرگاه کسی بعد از سوره مبارکه حمد قرائت هر سوره از مطولات مفصل نماید اینان
بوظیفه کرده خواهد بود مگر سوره والنجم که مستثنی است و این چنین است که مذکور شد لکن مرحوم بعضی
از این سوره ها نسبت بنماز صبح بعضی ایام هست مثل سوره هل اتی نسبت بنماز صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه از اینجا
است که علماء متعرض این شده اند نه اینکه هرگاه کسی در این دو روز قرائت سوره دیگر از آن سور نماید اینکه وظیفه

نخواهد بود بلکه داعی بر تخصیص بر دیگر همان مزیت است بیان آن اینست که شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال
از مفضل اول و آخر جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمودند که هر کس بخواند در هر صبح
روز پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان را و هاب علی الاطلاق جل شانه بتزویج او خواهد در آورد هشتصد حور نا کس
و چهار هزار حور بیت و عشور خواهد فرمود او را در آخرت با فرزندان صلوات الله و سلامه علیه و آله اگر چه تصریح بحکم در این حدیث
نیست بر اینکه قرائت باید در نماز فریضه بوده لکن اینقدر نطق الارادات است بملاحظه صحت صحابه از ملاحظه بعضی اخبار
دیگر و اما روز دوشنبه پس لاوی روایت نموده از جناب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که من در روز سه شنبه خدمت
آن بزرگوار مشرف شدم فرمودند دیروز تو را ندیدم گفتم چونکه روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بیرون آمده باشم حضرت
فرمودند کسیکه خواهد خداوند عالم جل شانه او را محافظت فرماید از شر روز دوشنبه پس بخواند در رکعت اول از نماز صبح
هل اتی علی الانسان را و در جای ابن ابی الضحاک که خدمت با سعادت مرجع فاطمه اهل تقوی و هدی جناب حضرت امام رضا
علیه الاف التحیة و الثناء مشرف بود در طریق خراسان روایت کرده که آنسرور در رکعت اول از نماز صبح اینسوره
تلاوت میفرمودند حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند حمد و سوره هل اتاک حدیث الغاشیة
و این روایت است که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید و غیرهما حکم باستحباب قرائت این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح
و در بیان اختلاف فقها است در وظیفه نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها در سوره موظفه در نماز
مغرب و نماز عشاء شب جمعه بچهار قول اول قول باستحباب قرائت سوره جمعه است در رکعت اول از هر دو نماز و استحباب
سوره اعلی است در رکعت ثانیه در هر دو نماز این قول مرحوم سید مرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه
و ابن ادریس است در سرائر و محقق و مرحوم علامه است رفع الله تعالی قدرهم بلکه مرحوم سید مرتضی در آن دعوی اجماع امامیه
نموده است دوم قول شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد و ابن حمزه است قول اول در نماز عشاء و هم چنین در نماز
مغرب در رکعت اول لکن مقارن قرائت با او در رکعت ثانیه که فرموده سخن است در آن قرائت توحید سیم قول باستحباب سوره
انا انزلناه است در رکعت اول نماز مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشاء مثل دو قول است پس قول سیم محقق
با قول اول در نماز عشاء لکن مقارن است با هر دو در نماز مغرب چنانچه ظاهر میشود بملاحظه هر سه قول چهارم قول کسیست حکایت

از این قبیل که مستحب است قرائت سوره جمعه و منافقین در عشاء شب جمعه غالب در اخبار لفظ عشاء استعمال شده است در
نماز عشاء اگر در کلام ابن ابی عقیل مراد همین است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد نشده و اگر مراد اعم از نماز مغرب
نماز عشاء است پس مقتضای آن حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین است در هر دو نماز عمل بهمین اخبار خوب است مگر در قرائت
منافقین در نماز مغرب که مستندی بجهت آن ندیدیم آنچه مذکور شد در بیان توظیف در نماز مغرب و نماز عشاء شب جمعه بود
و اما نماز صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقها آنست که مستحب در آن در رکعت اول سوره جمعه است و در رکعت ثانیه سوره توحید
و ظاهر از شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب سوره جمعه است در رکعت اول و استحباب منافقین
در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید بر این دعوی اجماع امامیه فرموده مشخص است کلام در استحباب جمعه در رکعت اول
بلکه علی کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه نخست ثبوت استحباب است نظر بدلالت جمله از نصوص معتبره چنانچه
جمله از نصوص معتبره در بیکدال بر استحباب سوره توحید است در آن بنابر این پس استحباب در رکعت ثانیه نماز صبح
تخییری خواهد بود بین دو کلمه مخیر است مابین قرائت هر یک از سورتین که بوده باشد یا بیان هر یک آنچه بوده باشد
بود چنانچه این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب قواعد بنابر این عدول از جمعه با توحید در رکعت ثانیه نماز صبح و سوره
منافقین بی اشکال خواهد بود چنانچه در جمعه عدول مذکور شد و اما توظیف در ظهر و عصر روز جمعه بسوره جمعه در رکعت
اول و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک از صلوتین پس بی اشکال است و هم چنین در نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ
صدوق در فقیه وجوب قرائت سورتین است در نماز ظهر روز جمعه بلکه ظاهر اینست که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است
و مرحوم ابی الصلاح نیز با ایشان موافقت فرموده در وجوب قرائت سورتین در روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت مرحوم
در وجوب سورتین در نماز جمعه اظهر است از کلام مرحوم شیخ صدوق و اینقول اگر چه اینست و بزرگوار قائل بآن شده اند لکن
بسیار ضعیف است و مستند آن مأول است چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان اینکه قرائت
انا انزلناه قائم مقام هر یک از سور موظفه میشود در همه نمازها بلکه در اول آخر احتجاج روایت نموده از ثقه جلیل القدر حریز
که عریضه نوشت بخدمت امام زمان جناب صاحب الزمان علیه السلام بآن مضمون روایت کرده شده است که حضرت عالم
علیه السلام فرمود عجب است چگونه قبول شود نمازی که قرائت نموده باشد در آن نماز سوره انا انزلنا و روایت کرده شده

است که نمازی از برای نماز نیست که در آن قرائت نشود بسوره مبارکه قل هو الله احد و در روایت شده است هر کس
سوره همزه را تلاوت کند در نمازهای واجبی خود ثواب داده خواهد شد بعدد دنیا یا اجابت است کسی قرائت سوره همزه
کند و ترک کند سایر سوره را که ذکر شد یا آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و نمازی از برای نماز نیست مگر آن سوره را
لازم الاذعان حتی الامتثال از آنجناب صادر شد ثواب در قرائت این سوره بنحوی است که روایت شده و هر گاه کسی ترک
کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید قل هو الله احد و انا انزلناه را فاقر خواهد شد ثواب این دو سوره
که قرائت نموده بعلاوه ثواب آن سوره را که ترک نموده بمیمنه فضیلتی که از برای این دو سوره مبارکه هست احادیث نظر
بطول سند و صحت آن چنانچه وجه آن را در جلد ثالث مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ایم و ظهور دلالت آن
و صدور آن از امام زمان علیه السلام عمل آن بیب است و مؤید این حدیث است احادیث متعدده از جمله آنها حدیثی است که تفسیر
الاسلم در کتاب کافی و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از ابی علی بن راشد که او گفت من عرض کردم خدمت
جناب موسی بن جعفر علیهما السلام خداوند عالم جل شانه مرا فدای تو بگردانند شما نوشته اید بمحمد بن فرج در مقام تعلیم
او چیزی سوره در قرائت سوره انا انزلناه و قل هو الله احد است و سینه من تنگ شده است بسبب قرائت این دو سوره در نماز
صبح گویا طالب این بود که در نماز صبح سوره مطوله تلاوت نموده باشد جناب حضرت در جواب فرمودند البته تنگ نشود
سینه تو بسبب قرائت این دو سوره بحمد الله فضیلت قسم بذات اقدس خداوند عالم جل شانه در قرائت این دو سوره است
و حکایت در یکی حدیث است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الصلت که او ارغم خود روایت نموده که او
گفت در خدمت جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثناء مشرف بودم در سفر خراسان و جناب حضرت عادت
ایشان این بود در رکعت اول از فرائض تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و انا انزلناه و در رکعت ثانیه تلاوت
میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد اگر چه از روایت رجاء بن ابی الضحاک که در همان سفر در خدمت
آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر می شود که این دو غیر روز جمعه و صبح روز پنجشنبه و روز دوشنبه بوده مطلب چهارم
در بیان کیفیت قرائت سور موظفه است در نمازها بدانکه سابق بذکر شد که مستحب است قرائت مطولات در
نماز صبح و قرائت متوسطات در نماز عشاء یا در ظهر و عشاء و قرائت قصار در باقی مقصود در این مقام این است

که آیا افضل این است که قرائت بیشتر در دو رکعت ثانیه مقاربه بوده باشد یا سوره که در رکعت اولی تلاوت نموده یا خیر
نیست ظاهر اولی است لکن در صورتیکه متمکن از قرائت سوره بین در دو رکعتین بوده باشد در این صورت هر گاه سوره واحده
در هر دو رکعت تلاوت نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد مگر سوره مبارکه توحید که آن مستثنی است مجملا
قرائت سوره واحده در دو رکعتین از قرائض یومیه در صورت مفروضه مرجوح است خواه از سور موظفه در آن نماز
بوده باشد یا از غیر آن مگر قرائت سوره توحید که چنین نیست بنابراین هر گاه کسی سوره قل اعوذ برب الفلق را
در رکعتی تلاوت نماید و قل اعوذ برب الناس را در رکعت دیگر آیا مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه هر گاه یکسوره را
در هر یک از دو رکعتین تلاوت نماید توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود احتمالات در این مقام متعدد است یکی آنکه
سور مطوله که در فریضه صبح موظف است هر گاه تلاوت یکسوره از آن در دو رکعتی نماید و سوره دیگر در دو رکعت
دیگر مطلقا مقصود در آن نخواهد بود دوم هر گاه قرائت سوره واحده در هر یک از دو رکعتین از آن نماز نماید آیا ممکن
خواهد بود خواه این سوره واحده از سور مطوله بوده باشد یا از غیر و اما هر گاه اتیان بدو سوره نماید که هر سوره در رکعتی
آیا یکسوره نخواهد بود اگر چه هر دو سوره از غیر سور مطوله بوده باشد محصل مطلب این است امثال در نماز صبح از
حیث قرائت سوره بچند طریق میشود اول آن است که تلاوت یکسوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی و تلاوت
سوره دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است قطع نظر از حکایت تبدیل بسوره قدر دوم آن است که قرائت
سوره از سور مطوله نماید در رکعتی و سوره تلاوت غیر از سور مطوله نماید در رکعتی دیگر این اکمل دوم از قسم اول است
لکن اکمل از بقیه اقسام است سیم آن است که تلاوت دو سوره از سور غیر مطوله نماید در همین نماز صبح در هر رکعتی سوره
چهارم آن است تلاوت سوره واحده از سور مطوله نماید در هر یک از دو رکعتین مقصود این است این قسم مرجوح است از جمیع اقسام
مذکوره اگر چه قسم سیم بوده باشد پنجم آن است که قرائت سوره واحده غیر مطوله نماید در هر یک از دو رکعتین همین نماز
مشخص است که این دو از دهم اقسام است که ملاحظه شد ظاهر این است این دو غیر سوره مبارکه توحید است پس هر گاه
صلوات را اتیان نماید بسوره توحید در جمیع رکعات آیا یکسوره نخواهد بود اگر چه آیا مرجوح بالاضافه بسیاری
سور در بعضی صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل آن از سابق معلوم شود تنبیه نماید این اقسام بنحوی که در نماز صبح مذکور

شد نسبت بسور مطوله بعینها محقق است در نماز عشاء نسبت بسور متوسطه و در نماز عصر مثلا نسبت بسور قصار
استخراج آن بر متأمل ظاهر است پنجم از امور مستحبه ترتیل در قرائت است و مراد از ترتیل از قرار یکه ظاهر میشود از
جمله اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام آنست که اقتصاد در قرائت نماید با جمعی اجتناب نماید از سرعت مفرطه
و بطوء مفرط یعنی قرائت را بسیار سریع ننماید و هم چنین بسیار بطوء ننماید بحدیکه افراق مابین کلمات حاصل شود مشخص
مراد در صورتیست که سرعت عادی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف شود و همچنین بطوء غیر مبرئه نبوده باشد که تقطیع مابین
حروف یا کلمات حاصل شود و الا قرائت بایر نحو موجب بطلان عمل خواهد بود و از مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه در تذکره
ظاهر میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب و ترتیل مستحب اما ترتیل مستحب پس راجح میشود بآنچه مذکور شد و اما ترتیل واجب پس اگر
حروف است از مخارج اخراج حروف از مخارج سابق بر این بیان شد بعنوان علماء ترتیل و اجبار این نحو تغییر نمود اداء حروف از
مخارج و حفظ احکام وقوف این نحو که وقف بحرکه و وصل بسکون نماید تحقیق حال در اینمقام منتفی اینست که گفته شود اما وقف بحرکه
پس آن مهجور است نزد فاطبه اهل لسان پس اجتناب از آن لازم و با عدم اجتناب نماز عکس بطلان خواهد بود اما وصل بسکون ظاهر
اینست که بعنوان اطلاق اجتناب از آن لازم نبوده باشد بلکه در آن تفصیل است توضیح حال در بیان مراد مستدعی اینست که گفته
شود در اینمقام چهار احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکه و هم چنین وصل بسکون و وصل بحرکه اما قسم اول پس آن احسن اقسام
است و محل اشکال نیست در حکم آن مذکور شد قسم ثانی پس بر محل تأمل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول ایها مفتوح
بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط آن همزه نماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم با اظهار نمودن و اثبات همزه الرحمن الرحیم
در اینصورت حکم بصحت مشکل است بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون بوده باشد پس
این مقسم بچند قسم میشود اول آنست که فصل مخل شود مابین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه و لکن قطع نفس نباشد
این صورت ظاهر اینست که صحیح و بیعیب بوده باشد بلکه ممکن است که بگوییم این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون نظر
بعدم اعتبار قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه
وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ از کلمه و قبل از شروع بکلمه دیگر اگرچه فصل بحیث مخل نباشد
هم چنین صادق است در صورت مخل فصل اگرچه قطع نفس نشده باشد دوم آن است که فصل مخل نشود مابین کلمه سابقه و شروع

بکلمه لاحقه لکن کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهار حرکت هم الرحیم
ننماید و شروع نماید بآیه بعد با عدم قطع نفس و عدم تخلل فصل در اینصورت در نظر حقیر حکم ببطلان قرائت نمیتوان نمود
بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد سیم مثل دوم است مگر آنکه کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد در اینصورت
حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه صورت قرائت محکوم ببطلان میشود اول در صورت وقف بحرکه
دوم در صورت وصل بحرکه لکن در موضعیکه کلمه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد و اثبات آن همزه نماید سیم در صورت وصل
بسکون در صورت عدم تخلل فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه سابقه و قبل از شروع بکلمه لاحقه در جائی که کلمه لاحقه مفتوح
بهمزه وصل بوده باشد و هم چنین در سه صورت قرائت محکوم بصحت است اول در صورت وقف بسکون بعنوان قطع نفس
خواه کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد یا نبوده باشد دوم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط بآنکه هرگاه کلمه
لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط
آنکه هرگاه کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد فصل عرفا متخلل سازد مابین فراغ از کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه
و اما هرگاه کلمه لاحقه مفتوح بهمزه وصل بوده باشد قرائت صحیح است اگرچه با عدم تخلل فصل بوده باشد لکن احتیاط در ترک
مقتضی اجتناب از مثل آن است بعد از آنکه اینمطلب بتفصیل مذکور دانسته شد میگوییم پس وصل بسکون بعنوان اطلاق
منافی با تحقق ترتیل نیست بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا تدبه ایم احدی از علماء اجتناب از ترتیل معتبر
در تحقق ماهیت ترتیل دانسته باشد بلکه ظاهر از کلمات علماء خلاف آن است پس مناسب اینست که جمله از عبارات جماعت
از اعاظم علماء را ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوییم قال شیخ الطائفه فی التهذیب یعنی ان ترتیل قرائته بتفصیل
الحروف و مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از وضع الحروف و مواضعها بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت
از اخراج حروف از مخارج خواهد بود و اگر چنین نبوده باشد تفسیر ترتیل از کلام ظاهر ظاهر نمیشود و محقق در معتبر
فرموده یعنی الترتیل فی القراءة تبیینها من غیر مبالغة و به قال الشیخ پس بنابراین ترتیل در قرائت عبارت از ظاهر کردن
است و بعینه همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی و اگر با مراد از غیر مبالغة اجتناب از بطوء مفرط بوده باشد و علامه
در نهایة الاحکام فرموده بعد از حکم باستحباب ترتیل در قرائت و یعنی تبیین الحروف و اظهارها و لا یعد بحث

ولو ادرج ولم يرتل وان بالحروف بكالها صحت صلوته وابن بابويه در سر آيه فرموده ينبغي ان يرتل قرآنه ويتبين حروفها
ولا يعجل فيها **بحث** مستفاد از كلمات مذكوره وغيرها آن است كه ترتيل عبارت است از اجتناب از سرعت مفرط در قرآن
بنابراين ممكن است تحقق ترتيل با قرائت فاتحة الكتاب بنفس واحد كه مطلقا رعايت وقف در سر آيها نمايد وقف
زاده است كه مرحوم محقق در شرايع وغيره بعد از حكم باستحباب ترتيل حكم فرموده لذا بايد رعايت وقوف **بحث** منافات و
تكون با ماهية ترتيل غير مستدات بدليل و مدلول عليه بكلام احدى از علما آيه نيست چنانچه ظاهر شد **ششم** از جمله
امور مستحبه رعايت وقوفات **بدانكه** قرآن وقف را تقسيم نموده اند بچهار قسم وقف تام وحسن وكافي وقبيح وقف تام
وقف بر كلمه ايست كه ارتباطي و تعلقي با بعد خود نداشته باشد نه ارتباطي در لفظ ونه ارتباط در معنى مثل وقف بر
وتسبحين ووقف كافي وقف در موضعي است كه متعلق بما بعد خود بوده باشد از حيث معنى فقط وارتباط لفظي
مثل وقف بالغيب في قوله تعالى الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة الآية ووقف يتقون في قوله تعالى وممن رزقناهم
ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك ووقف بر من قبلك في قوله تعالى وما انزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون كه
ويقيمون الصلوة در اول عطف است بر يؤمنون وهم چنين يؤمنون عطف است بقوله تعالى الذين يؤمنون بالغيب پس
هر يك از اينها چنانچه ارتباط معنوي بما قبل دارد ارتباط لفظي نيز دارد بجهة آنكه مراد از آنچه مذكور شد كه وقف كافي
وقف بر كلمه ايست كه ارتباط معنوي بما بعد داشته باشد وارتباط لفظي نداشته باشد يعني آنكلمه موقوف عليها از
لفظ نداشته باشد ودر اينجا آنچه هست آن است كه كلمه بعد از موقوف عليها ارتباط لفظي دارد بما قبل كلمه موقوف عليها
واين مضر نيست واز آنچه مذكور شد در تعريف وقف تام ووقف كافي ظاهر ميشود چنانچه هر يك از اينها در رؤس آيات
متحقق شود ممكن است در وسط آيات نيز متحقق شود **يعني بايد** از آنچه مذكور شد در تعريف وقف تام ووقف كافي
ظاهر ميشود كه وقف بر بسمله در سوره توحيد وقف تام بوده باشد ووقف بر ثمه آيات وقف كافي بوده باشد وقف
حسن بنابر آنچه فراء ذكر كرده اند وقف بر كلمه ايست كه ارتباط لفظي با بعد داشته باشد لكن ارتباط معنوي نداشته باشد
عكس وقف كافي وبنا بمقتضاي قول فراء در چهارده موضع در سوره فاتحة الكتاب وقف ميتوان نمود چهار وقف
تام مثل وقف در بسم الله وفي الحمد لله و العالمين والرحمن الرحيم ونعبد والمستقيم وانعمت عليهم والمغضوب عليهم

در بسمله و يوم الدين ونستعين وانعمت عليهم ودر موضع وقف حسن وقبيح

ووقف كافي در فاتحة الكتاب بنابر اين نخواهد بود وتفرقه كرده اند ما بين اين سه قسم در لزوم اعادة كلمه موقوف
عليها ودر وقف تام ووقف كافي اعادة آن لازم نيست **پس** ابتداء بكلمه ما بعد از آن جائز نخواهد بود بخلاف وقف حسن
بنابر قرار داد فراء اعادة كلمه موقوف عليها لازم **پس** ابتداء بما بعد آن جائز نخواهد بود وعدم لزوم اعادة در اولين اگر چه مسلم
است **لكن** لزوم اعادة در ثاني مسلم نيست **لكن** ظاهر اينست كه مراد فراء از لزوم وعدم لزوم رجحان وعدم رجحان است يعني عادة
كلمه موقوف عليها در وقف تام ووقف كافي رجحان ندارد ودر وقف حسن راجح است بنابر اين مضايقه از اينمعنى نداريم لكن
در قرائت فاتحة الكتاب در نماز نظر باينكه امتثال بقرآن ناقل حاصل شد اعادة آن بقصد لزوم **بلكه** بقصد رجحان
مشكل است **قسم چهارم** از اقسام وقف وقف قبيح است وآن وقف بر كلمه ايست كه متعلق بوده باشد بما بعد خود لفظا ومعنى
بحث كلمه را كه ملاحظه ميكنيم بالاضافه بما بعد خود يا متعلق او هست لفظا ومعنى يا متعلق او نيست كذلك يا متعلق است
بحسب لفظ دون معنى يا متعلق است بحسب معنى دون لفظ وقف در قسم اول قبيح **پس** جائز نخواهد بود ودر سه قسم ديگر جائز
است **قسم دوم** مستحب است بوقف تام نظر بتمامية آن در محل وقف بودن از دو قسم ديگر **قسم سيم** مستحب است بوقف حسن
رقيه چهارم بوقف كافي **كلام بيكه** در اينمقام هست اينست قسم سيم كه كلمه متعلق بما بعد خود باشد بحسب لفظ دون معنى
ظاهر همين است نظر باينكه تعلق لفظي مستلزم تعلق معنوي است مثل بسم الله تعلق لفظي آن بما بعد آن است كه موصوف
وما بعد آن صفت است **پس** لا محاله تعلق معنوي متحقق خواهد بود وهكذا در الرحيم نسبت بالرحمن ونحو انها مگر اگر
آنها از ارتباط و تعلق معنوي ولفظي معنوي بكرات باشد بعد از آنكه اينمطلب منقح شد عود ميكنيم باصل مطلب **پس** **سكوتيه**
جماعتي از فقهاء فرموده اند بعد از حكم باستحباب ترتيل مستحب است حفظ وقوف مراد اينست كه حفظ مر وقف مستحب بوده
باشد چنانچه توهم اين هست لفظ الوقوف در كلمات ايشان نظر بانكه جمع محلى باللام است **بلكه** مراد اينست هر كه خواهد
نمايد لنهار وقف در مثل يكي از اين مواضع اولى خواهد بود نسبت بموضع ديگر نه آنكه مراد اين بوده باشد كه مستحب است
در چهارده موضع در سوره فاتحة الكتاب وقف نمايد قطعا چنين نيست **بحث** آنكه ممكن است كه گفته شود آنچه مذكور
شد در بيان تقسيم وقف باقسام مذكوره بنابر اصطلاح قرآن بود ممكن است در اينمقام اينمراد نبوده باشد **بلكه** مراد وقف
بر آيات بوده باشد يعني مستحب است در قرائت فاتحة الكتاب مثلا در نماز رعايت وقف نمايد در رؤس آيات

انصاف این است حکم باستحباب این بعنوان اطلاق مشکل است نظر باینکه لازم این است که هرگاه کسی بعد از بسمله بگوید
الحمد لله مالک یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده باشد و این مشکل است نظر باینکه لازم این است
که هرگاه کسی بعد از بسمله یعنی الحمد لله مالک یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده باشد و این مشکل است
و ممکن است مراد از وقوف در کلمات ایشان وقوف تامه بوده باشد بنابراین حکم باستحباب بنحو اهدا است بجهة مراد
از حفظ وقوف در این عبارات یا مراد استحباب رعایت وقف است در هر جا یا مراد استحباب رعایت وقوف تامه است یا مراد
معنی است که اول مذکور شد خلیل آن اینست در صورت حاجت بوقف اجتناب نمایند از وقف قبیح پس اختیار نمایند وقوف حسنه
را یا وقف کافی را یا وقف تام را بنابراین مراد از حفظ وقوف حفظ احکام وقف خواهد بود لکن حمل عبارات را بر این معنی
بسیار بعید است پس اولی اینست که حمل شود بر احد معینی که اول مذکور شد نحو ثانی وقف بر کلمه که متعلق بما بعد
بوده باشد لفظا و معنی اگرچه در کلمات قراء محکی بعدم جواز شده لکن ظاهر اینست که مراد مرجوح بوده باشد
پس وقف جایز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف بر مضاف نظر باینکه تعلق و مضاف الیه حتی گویا کلمه واحده
بوده باشد بنابراین اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در رب العالمین و هم چنین در غیر المغضوب علیهم و نحو اینها بجهة قراءت
رجحان اجتناب است نه تعیین آن پس عمل بمقتضای قرارداد قراء اجماع است نه لازم هر کس آنچه سابق بر این تنبیه بر آن شد
رعایت آنچه در تنوین و نون ساکنه بالاضافه باتصال اینها بهر یک از حروف هجاء ذکر نموده اند پس آن نیز من باب الهم و الاشارة
بلکه از محسنات قرائت بلکه حکم بر جریان رعایت آن بعنوان اطلاق بمقتضای انصاف مشکل است توضیح حال در بیان این
مقتضی این است که گفته شود تنوین و نون ساکنه با ملاحظه هر یک از حروف هجا که بعد از هر یک از اینها بوده باشد قسمت میشوند
بچهار قسم اول ادغام دوم اظهار سیم قلب چهارم اخفاء مقصود از این بیان کیفیت تلفظ بتنوین بلکه بحرف منون و نون ساکنه است
بملاحظه حروفی که بعد از هر یک از اینها واقع می شود پس یکی قسم اول ادغام است و ادغام در لغت بمعنی ادخال است و در اصطلاح
آنچه در شرح تسهیل و تصریح بتصریح بیان شده عبارت است از رفع لسان و وضع آن بدو حرف دیگر بنحو بدانکه شش حرف
از حروف هجاء بنابر قرارداد قراء است که هر یک از این شش حرف واقع شود بعد از حرف منون یا بعد از نون ساکنه باید آن تنوین بلکه
حرف منون یا آن نون ساکنه را بلکه حرفی که مقدم بر نون ساکنه است ادغام نمود در هر یک از این شش حرف که بوده باشد و این

شش حرف عبارت است از ی ن م ر ل و این ادغام را منقسم بدو قسم کرده اند یکقسم ادغام مع الغنة و آن نسبت بچهار حرف اول
تنوین بالاضافه بتاء مثل وجه یومئذ ناعمة و وجوه یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بآن مثل سبحان ربی یخشی و یبین
نسبت بنون مثل عاملة ناصبة و یومئذ ناعمة و نون ساکنه نسبت بآن مثل فذکر ان نفعت الذکری و تنوین نسبت بمیم مثل فیها
سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نون ساکنه نسبت بآن مثل خلق من ماء دافق و تنوین نسبت بواو مثل فاله من فواق و نون
ساکنه نسبت بآن مثل واله من و آنهم بحط و این قسم را ادغام مع الغنة گویند غنه صوتی است که از خیشوم
مقصود قراء از اینکه این قسم را ادغام مع الغنة گویند آن است که می باید چنین قرائت حرف منون یا نون ظاهر نگردد بلکه باید
آخر فرا ادغام کرد در یکی از این حروف اربعه حتی کانه آن حرف مشدد بوده و تلفظ بنحوی کرد که صوت مثل بدماغ کند و این در
مثل حرف منون یا نون ساکنه با میم اگرچه ظاهر است مثل خیر من الف شهر و من ماء و هم چنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است
بجهة اینطلب که عبارت از ادغام حرف منون یا حرفی که مقدم بر نون ساکنه بوده باشد بیکی از چهار حرف مذکور اگرچه بالاضافه
بمیم و نون ظاهر و بیب و مسلم است و لکن بالاضافه بواو و یا ظاهر و مسلم نیست خصوصا بالاضافه بیاء بنابراین هرگاه
مثل من نحوه و لا تامرین تنوین یا نون ظاهر نگردد بلکه ثابت ادغام در واو نماید بنحوی که واو مشدد ادا شود حکم بجواز آن
مشکل است و هکذا در مثل صل علی محمد و آل محمد در تشهد و نحو اینها و هم چنین است حال در نون ساکنه بالاضافه بواو مثل
من وآنهم و هم چنین است حال در مثل وجوه یومئذ ناعمة و من یخشی که باین نحو قرائت نماید یخشی و هم چنین عن یدا عبد قرائت
نماید و هم چنین از هلک ابهلک تلاوت نماید بلکه حکم بجواز این اشکال از سابق است شاید از اینرو بوده که شارح مفصل غنه را
تفسیر کرده در جمیع حروف اربعه باین نحو که باید بنحوی تلفظ شود که اثری از نون باقی نماند و بعضی از علمای صرف تعریف کرده
اند ما بین نون ساکنه و تنوین حکم نموده بوجوب ادغام در اول و بجواز آن در ثانی و قسم دوم ادغام بلا غنه است و این در
که هر یک از حرف منون و نون ساکنه متصل شود بلام یا راء مثل غفور رحیم و من ربک و انهم عدو لی و لم یکن اما ادغام
بجهة آنکه حرف منون یا حرفی که مقدم بر نون ساکنه است ادغام می شود در هر یک از لام و راء و اما بلا غنه بجهة آنکه در مقابل
مع الغنه است و شارح تسهیل جواز غنه را در این قسم نیز از سیبویه نقل نموده و هم چنین از خاصیم و این خلاف در دو مثال
قرائت و قسم سیم اظهار است و این در صورتی است که تنوین یا نون ساکنه متصل شود بهر یک از حروف حلقیه که بوده باشد

وآن چنانچه سابق بیان شد شش حرف است همزه وهاء وعین وحاء مهملتین وغین وخاء معجمتین وجه تسمیه این بابها بجهت
کراهت بین قرآن حرف منون بلکه تنوین را اظهار نمود وهمچنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم ومن آباءه ان هی الا حیوتنا اولئک
الظالمین امة هی اربی لا بان بحیره هل یستوی والانعام وهو کل علی مولاه من جاء وعزیز حکیم وحلیم غفور ومن خلق
السموات والارض واظهار هر یک از تنوین ونون ساکنه در حال اتصال هر یک از حروف ستة حلقیه مذکوره مشهور ما بین قرا
وائمه صرف است لکن زمخشری حکایت نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند در عین وحاء مهملتین حکم ایشان در حرف
مثل قاف فاسنا اند در اخفاء نمودن تنوین ونون ساکنه را در حال اتصال بهر یک از اینها که بوده باشد نظر بمخرج ایشان که حرف
بمخرج قاف قریب است وآن در صورتیست که هر یک از تنوین ونون ساکنه متصل شود بیای موحده اتصال نون ساکنه
خواه در کلمه واحده بوده باشد یا در کلمتین باین نحو که تنوین یا نون ساکنه در آخر کلمه اولی بوده باشد وبا در اول کلمه ثانیه
مثل صبر بیاده ومن بعد معلوم است اتصال تنوین بباء ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بباء چنانچه در دو کلمه
ممکن است در کلمه واحده نیز ممکن است خواه هل بوده باشد مثل انبئت باسم مثل عنبه ومنبر وانبئهم واظهار نامیده اند مجیء
اکثر بنا بر اعتقاد قراء وائمه صرف می باید نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نمود بدو جهیکه بجهت قلب نون بمیم ذکر کرده اند
چونکه نون ساکنه ادامی شود در حال میل بخیشوم وبا از حروف شفویه است ادا می شود از میان دو لب پس لفظ نون اولا بعد از
تلفظ بیا مصری یا در پس نون قلب کرده میشود بمیم نظر بآنکه میم مثل با است در شفوی بودن وهم چنین است حال در تنوین نظر بصدق
انفکاک آن از نون در حین تلفظ قریب اخفاء است واین در صورتیست که هر یک از تنوین ونون ساکنه متصل شود بغیر
حرف مذکور یعنی متصل شود بپانزده حرف باقی که عبارت از ث ج د ذ س ش ص ض ط ظ ف ق ک مثل ان تمدهم اکم
تمنعهم من ثواب ازواجا ثلثة نجی المؤمنین وکلا جعلنا من دونه عملا دون ذلک عزوکم تهم کل نفس ذائقة الموت ارثناه ومن کل
زوجین بهلون ولدا سبحانه فلا تظلم نفس شیئا وان من شیء وانصر واکل ماء من خیر یطفون بنظرون بتعلم کل فی فلک من قبل
شیئا قلیلا ان کل نفس شیئا کثیرا وشمه استقیم باخفاء در مقابل اظهار است یعنی چنانچه تنوین ونون ساکنه باید اظهار شود
در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفاء شود هر یک از این دو که بوده باشد در حال اتصال بهر یک از پانزده حرف که بوده باشد
یعنی اظهار نماید ودر شرح مفصل چنین معنی نموده یعنی اخفای آن است که نون ساکنه کدر ده شود بحال خود باین معنی که

ادغام نمیشود باین حروف چنانچه در حروف پهلوی ادغام میشد نظر بآنکه مخرج نون نزدیک بمخارج این حروف است
بترتیب یکی تام چنانکه در حروف پهلوی بود وهم چنین اظهار نمیشود چنانچه در حروف حلقیه یعنی در حال اتصال آنچه
اظهار میشد نظر بآنکه مخرج نون ساکنه قریب بمخارج این حروف چنانچه نزدیک نیست بترتیب یکی تام بعکس هم نیست بعد تام
مثل حروف حلقیه زمخشری از ابو عثمان مازنی حکایت کرده که او حکم کرده بلحجه اظهار نون ساکنه با غیر حروف
حلقیه انصاف این است کلمات آنها را بیفتاد وافی باین مرام نیست بنا بر این حکم بلحجه قرآن است در صورت اظهار نون ساکنه
در حال اتصال آن بیکی از پانزده حرف مذکوره نمیتوان نمود بلکه حکم بر مجان قرآن است بمقتضای آنچه مذکور شد در اظهار
اربعه بعنوان اطلاق مشکل است چنانچه بیکه حکم بلزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرف بحرف دیگر شود مثل تبدیل
نون بمیم در قلب نظر بآنکه امثال بحسب ظاهر در صورتی متحقق است ایشان بکلمات نماید بحرف نماید مگر در صورتی که
توان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل بعضی حرف را بحرف دیگر وآنچه در ادغام از کلمات قراء وغیرهم در این باب بنظر
رسیده وافی بمراد نمیتواند شد چنانچه تنبیه را بمطلب شد در ادغام مع الغنه بفتح از جمله امور مستحبه در حق قاری
خواه در حال صلوة بوده باشد یا نه آن است که بعد از فراغ از قراءة آیه مشتمله بر عطایا ونعم الهیه تأمل نموده با خشوع
سؤال آن نعمت را از خلاق عالم جل شانه نماید چنانچه بعد از فراغ از آیه مشتمله بر عذاب استعاذه از آن نماید وهمچنین
است هرگاه قرآن نماید آیه مشتمله بر امر بلفظ کلا میکه دال بر تمجید الرحمن جل شانه بوده باشد بلفظ بآن کلام نماید یا
یا مشتمل بوده باشد بر تنزیه الله عز شانه از نقایص اتصاف باری تعالی شانه بصفت کمال ادعان واعتراف بآن نماید وهم چنین هرگاه
مشتمل بوده باشد بر امر استعاذه بخداوند عالم عز شانه از مضار استعاذه نماید بخداوند عالم جل جلاله از شر آن و
هم چنین هرگاه مشتمل بوده باشد بر خطاب باری جل شانه بعباد با کمال خضوع تلفظ بلبیک نماید مثل اینکه بعد از فراغ
از قراءة وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا بگوید اللهم ارزقنی منهما وبعد از قراءة ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا بگوید اللهم اجعلنی منهم وبعد از قراءة انا اعتدنا للکافرین سلاسل واغلالا وسعیرا
بگوید اللهم لا تجعلنی من اهل السلاسل والاغلال والسعیر وبعد از قراءة انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا
بگوید اللهم اجعلنی من الخائفین منک ومن الآئبین من شدائد ذلک الیوم وبعد از قراءة قل هو الله احد بگوید الله

احد و از جناب مخدرهٔ اهل سعادت و تقا جناب حضرت امام رضا علیه السلام والثناء مأثور است که میفرمودند هو الله احد و این
ادق بظاهر لفظ است و بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بگوید کذلک الله ربی سه مرتبه و اول مرتبه استحباب اجزاء
بیکمرتبه است ظاهر اینست فرق در این باب نیست مابین اینکه سوره را تلاوت نماید در رکعت اول از فرائض یا رکعت ثانیه و بعد از
قرائت قل اعوذ برب الفلق بگوید برب الفلق چنانچه بعد از قرائت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و بعد از قرائت یا
ایها الناس اعبدوا ربکم توبا ایها الذین امنوا بگوید لبیک ربنا و لبیک اللهم لبیک مجملا مستفاد از اخبار وارده از ائمه
علیهم السلام آنست که مناسب است در حق قاری که بعد از قرائت آیه تلفظ نماید با آنچه که مناسب آیه است خواه از قبیل آنچه مذکور شد
یا غیر آن مثلا اینکه بعد از قرائت لیلة القدر خیر من الف شهر بگوید اللهم وفقنی لیلة القدر و اجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از
قرائت سبح اسم ربک الاعلی بگوید سبحان ربی الاعلی او سبحان ربی الاعلی و نحو آن از آیات دیگر مناسب در اینمقام آنست
که تنبیه شود بر دو مطلب اول آنست که آنچه مذکور شد از آداب صلوة است یعنی امور مستحبه در نماز است بلی از آداب قرائت در
حق قاری مستحب است که چنین نماید که خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز نمود در نیت ظاهر میشود بنابر اول نیت میتواند
نمود که این از امور موظفه در نماز است بخلاف بنابر ثانی ظاهر اینست که از آداب قرائت و وظیفه قاری است خواه در اثنای
نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم باینکه از امور موظفه در نماز است ممکن نیست اگر چه مسافی بین نصوص معتبره موهم توظیف است
دوم آنست که این استحباب در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است اما در خارج صلوة سهل است
سیم آنکه هست در اثنای نماز است مثل اینکه امام تلاوت نمود امثال آیات مذکوره را آنچه در حق امام ثابت هست بعد از فراغ
از تلاوت آیات در حق ماموم ثابت هست باز ممکن است تفصیل داده شود ما بین الفاظی که مشتمل بر سؤال و خطاب باشد
عالم جل شانه بوده باشد مثل اللهم اجعلنی او اللهم ارزقنی او لا تجعلنی و لا تعذبنی و نحو آنها جواز امثال اینها در حق ماموم
باصدا فا استغفار در کرده باشد یا اگر مشتمل بر سؤال و خطاب بوده باشد
علی اشکال بوده باشد و هم چنین استغفار مثل اینکه امام تلاوت کرد و استغفروا ربکم انه کان غفارا یا استغفروا
ربکم انه تواب یا اینکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد آن نیز علی اشکال نیست بنابراین در دو نیت بعد از
فراغ امام از سوره توحید جائز بوده باشد در حق ماموم که بگوید کذلک الله ربی نظر باینکه اشاره است بآنچه مدلول علیه است تمام
سوره پس مدلول آن ثنا و تعظیم باری تعالی شانه است و جواز مثل این در جمیع احوال صلوة در حق فاطمه معصومین ثابت و مسلم

است بحث پانزدهم در بیان معنی بحمد است بلا شک مناسب در اینمقام اینست که بیان شود تفسیر سوره مبارکه حمد و بحمد
بنحو مختصری که عامه ناس تا جائیکه الله الموفق المجید از آن منتفع شوند پس بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه
این سوره و سائر سوراست متعلق حرف جر در آن محذوف است تقدیر متعلق بالمقابسه بضمیمه اینکه این جمله قبل از آن مذکور
میشود معلوم میشود مثل اکل در چنین اراده اکل و اشرب در چنین اراده شرب و البس در چنین اراده لبس و اکتب در چنین اراده
کتابت و افرح چنین اراده قیام و اقرأ چنین اراده قرائت و هکذا و ممکن است تقدیر ابتدا در جمیع اینها بعد از آنکه این مطلب
دانسته شد بیکی از آن هرگاه متعلق بجزئی بوده باشد که جمله جزء او بوده باشد مثل سوره برائة و اوعده و غیر اینها در
اینصورت توصل جمله در قرائت آنچیز ظاهر است و اما هرگاه مقصود قرائت چیزی بوده باشد که جمله جزء او نبوده باشد
مثل سوره حمد و غیر آن از سور قرآنیه سوای برائة در اینصورت توصل جمله از باب توصل بجزء چیز است بالاضافه
بکل آن و بعبارة اخری توصل بجزء سوره است در قرائت ما عدای آن جزء از بقیه اجزاء آن سوره بعد از بیان این مطلب
میگوئیم اگر مراد از الله در جمله لفظ جلاله است پس اضافه اسم بآن اضافه بیانی خواهد بود خاصه معنی در اینصورت
خواهد بود که استعانت میجوئیم در اینقرائت بنائی که آن لفظ جلاله است و ممکن است مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه
مراد مسمی بوده باشد در اینصورت اضافه لامی خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب لفظ
و الرحمن الرحیم بنابر ثانی صفت خواهد بود نسبت بمسمی و هم چنین است بنابر اول باعتبار دلالت لفظ بر مسمی و اما بنا
بر اصطلاح اینکه اسم عبارت از ذات ملحوظ مع الصفة است پس امر ظاهر است و اما احتمال انضمام اسم اینجا
مابین جار و مجرور او بمعنی لفظ جلاله باعلم حاجت بر او پس مناسب در کلام اینکه در آن نهایت بلاغت و فصاحت ثابت شده
بوده
بیت و مشکل است در اینمقام احتمال دیگر بیان آن اینست که گفته شود مراد از الله در اینمقام ذات اقدس حق جل جلاله
باشد نظر باینکه استعمال هر لفظ بحد نحو میشود اول آنست که ذکر شود و اراده شود از آن مسمی نظر باینکه اسم علامت
مسمی است پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار اینست که علامت مسمی است دوم آنست که مقصود نفس
لفظ است اول مثل اینکه میگوئیم الله خالق السموات و الارضین و ثانی مثل اینکه گفته شود الله علم للذات الاقدس
الحائز لجمیع المحاسن و البری عن جمیع النقائص در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول

مسمّی است و ذکر اسم بجهت توصل بآن است و در ثانی بعکس آیت یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و انتقال بمعنی
بجهت بودن لفظ است علامت آن نظر باینکه انتقال بعلامت مستلزم انتقال بذی العلامه است در حق عالم بحقیقت حال
با اسم باز توصل و استعانت باسم محقق خواهد بود بنابراین الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است که کلمه شود
تقدیر کلام باین نحو بوده باشد ابتدا فی القراءة مثلا متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا به و در اینوقت ظرف متعلق بمتبرکا
یا مستعینا خواهد بود یعنی ابتدا میکنم در قرائت حمد یا میخوانم این سوره مبارکه را در حالیکه تبرک جوینده ام باسم خداوند
عالم که روزی دهنده کافه مخلوقین است در دار دنیا و بخشنده است در دار آخرت بشرط ایمان و در بعضی اخبار تفرقه عدد
ما بین ایشان و لفظ حاصل آنکه رحمن عام است باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است
باعتبار لفظ و مراد در اول از عموم باعتبار معنی آن است که نعمت رزق در دنیا در حق مؤمن و کافر هر دو ثابت است و از خصوص
باعتبار لفظ آن است که لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس جل شانه و مراد از عموم و خصوص در ثانی آن است
که لفظ رحیم چنانچه اطلاق می شود در حق باری تعالی شانه اطلاق هم شود بر غیر او لکن مغفرت و امرزش مختص بمؤمنین است
در حق کفار ثابت نیست و ممکن است در این مقام تقدیر بنحو دیگر که اعم و اشمل از همه است و آن این است که کلمه شود مراد
اینست استعین او ابتدئ فی کل الامور باسم الله الرحمن الرحیم و باین نحو تقدیر کرده شود در جمیع موارد افعال مخصوصه
در موارد مخصوصه جزئیه از جزئیات این عمر خواهد بود بنابراین حاجت ببعض تکلفات سابقه نخواهد بود الحمد لله
بعضی فرد کامل ثنا یا جنس ثنا یا مفرد از افراد ثنا مختص ذات پاک خداوند عالم است که جامع جمیع صفات کمال و مبرا
از جمیع نقائص است رب العالمین بر صفت دارنده مالک و خالق جمیع عالمیان است الرحمن الرحیم روزی دهنده کافه بندگان
در دنیا و امرزنده کافه اهل ایمان است در عقبی و اعاده کردن این دو صفت با آنکه در ضمن بسم الله مذکور بود شاید وجه آن
بوده باشد که اول مذکور بود در مقام استعانت و ثانی مذکور است در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل امور
و صاحب اختیار در آنها است در روز دین که روز جزاء بوده باشد یا مالک روز جزاء است یعنی نمانند که علاوه عالم جل شانه اگر
مالک جمیع امور است در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزاء باعتبار آن است که در آن وقت بر هر ذی حیوتی ظاهر می شود حقیقت
حال بخلاف در غیر آن روز که بسیاری مستحق نیست معلوم است استراد از این در ایمقام حرکت دوش فلک بطریقی معهود نیست

بلکه مراد آمد و شد ملائکه است که در آن واقع می شود عاصیه عباد و جزا و عقاب لایکن اختلافی که در این قرائت در اینجا بین
جماعتی مثل عاصم و کسائی و یعقوب و خلف نقل شده قرائت بمجهد کور و جماعتی قرائت نموده اند ملک بکسر کاف
بلکه از این دو نحو قرائت شود خوب است و علی التقدیرین جایز است قرائت برفع کاف و بنصب آن لکن قرائت مشهور
بجر است و این اولی است ایاک نعبد یعنی ای پروردگار عالم تو را عبادت میکنم و بس و ایاک نستعین و از تو استعانت
در توفیق عبادت و غیر آن اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت و محکم بدار ما را براه راست که موصل بنجات است نقل
کرده اند بعد از آنکه روح مقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله رسل بأعلی غرفات جنان نمود قیصر روم شرحی نوشت
فرستاد نزد صحابه جناب رسول خدا باین مضمون که سوره فاتحة الکتاب از جانب شما ها بما رسیده است و تأمل در معنی
او نمودیم شبهه بجهت ما هر سید در معنی اهدنا الصراط المستقیم بیان آن اینست اگر شما قاطعید در حق دین شما
شما را نموده اید طریق حق را پس طلب کردن آن تحصیل حاصل خواهد بود و اگر قاطع و جازم نیستید پس ایمان در حق شما
ثابت نیست پس اگر رفع شبهه ما را کردید ما مذهب اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آنکه مکتوب قیصر بصحابه رسید
و مطلع بر مضمون او شدند عاجز شدند از جواب آن مطلب تا بعرض سید اوصیاء جناب امیر المؤمنین علیه السلام شتافتند
انجناب فرمودند در مقام جواب از این شبهه چیزی که حاصل آن این است معنی آیه شریفه اینست ثابت دار ما را بر راه راست
در دنیا و بما ما را راه بهشت را در روز قیامت و باز نقل شده در آخر مکتوب قیصر نوشته شده بود کدام سوره است از سوره
قرآنیه که بیست و هفت حرف عادد انجیل دیده ایم کیکه چنین سوره از سوره قرآنیه را بخواند بهشت بر او واجب شود
جناب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جواب این فرمودند این سوره سوره فاتحة الکتاب است هفت حرف که
بیست تا و جیم و خاء و ذال معجمین و شین و ثاء و فاء است نقل شده بعد از آنکه این جواب بقیصر روم رسید منکشف
شد بر او حقیقت امر اسلام و اعتقاد بر آن نمود لکن اظهار اسلام خود نزد قوم نمود و اسری سلمانا تا آنکه نزد او بود
نمود فرستاد بمدینه صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه هر کسی که انعام فرموده بر انبیاء و مقربین و شهداء و صالحین
مؤمنین غیر المغضوب علیهم مغضوب علیهم مفسرند بیهود و چنانچه تفسیر شده و لا الضالین نصاری و عمل اشاعره
باشد چنانچه مؤید عموم است مقابله این با انعمت علیهم تنبیه از افعال نماز رکوع است و در این چند بحث است بحث

اول در حقیقت رکوع است بدانکه رکوع در شریعت مطهره در حق مختار عبارت از انحنائی است بعد از قرائت یا مد
حقیقة او اعتقاداً او حکماً که متمکن شود بسبب او از رسانیدن دست بزانو و فاقد الیدین او فاصر الیدین و یا
الیدین منحنی نمیشود بقدر مستوی المتلقد بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت یکمرتبه مگر نماز ایات که هر رکعت در
آن مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع چنانچه واجب است در صلوات مفروضه رکوع نیز هست که اخلال و زیادتی آن موجب
بطلان نماز است عمداً بوده باشد یا سهواً و در رکعتین اولین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور ما بین فقهاء و اخلال
در مسئله است قول ثانی نقل است ما بین رکعتین اخیرتین و غیرهما در حق نابینا که مرجوح شیخ حکم فرموده اند هرگاه اخلال
برکوع کند سهواً در رکعتین اخیرتین و متذکر شود آن بعد از سجود و اسقاط سجده نموده عود مینماید بکرکوع بعد از آن
بسجود مینماید و این قول ضعیف است اگرچه این خبر با آن مرجوح موافقت فرموده خامس این قول نقل است ما بین صلوة
ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه و ثلاثیه و ثنائیه اخلال برکوع مبطل است عامداً بوده باشد او ساهیاً و هم چنین است در رباعیه
در رکعتین اولین و اما در رکعتین اخیرتین پس هرگاه اخلال برکوع سهواً بوده باشد این موجب بطلان نماز نمیشود بلکه
عود برکوع مشروط مینماید بعد از آن اتیان بما فی ذمه نماید نماز صحیح خواهد بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع
صلوات خامس این قول نقل است ما بین حالت عمد و سهو پس هرگاه عمداً اخلال برکوع نماید نماز باطل خواهد بود و اما
هرگاه سهواً اخلال بآن نماید پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار
رکعتی و در رکعتین اولین بوده باشد یا غیر و این قول از مرجوح شیخ در کتاب مبسوط از بعض اصحاب نقل فرموده اند
قول سادس تفصیل است ما بین تذکر یا اخلال برکوع در حال سجود و تذکر آن بعد از دخول در رکعت دیگر در اول نماز یا
و در ثانی اسقاط میکند آن رکعت را که اخلال برکوع آن شده و بنا میکند در رکعت بعد از آن و این قول شیخ است در کتاب
نهایه خامس اقوی نقل است ما بین سهو در رکوع در رکعت اولی و سهو در رکوع در غیر آن در اول نماز محکوم بفساد است
بخلاف ثانی پس هرگاه سهو در رکوع نموده در رکعت ثانیه مثلاً در حال سجود یا بعد از آن متذکر شد اینرکعت را اسقاط
میکند و بنا میکند در رکعت اولی اتمام نماز می نماید و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد
در حال سجود یا بعد از آن اسقاط این رکعت مینماید و بنا میکند در مرتبه نماز را اتمام میکند و این قول علی ابن بابویه است

شیخ صدوق مختار ما بین اقوال قول اول است پس با اخلال برکوع نماز باطل میشود و استیناف نماز لازم است خواه
عمداً بوده باشد یا سهواً و در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در رکعت اخیرتین بوده باشد یا غیر آن شک
شود در آن در حال سجود یا بعد از آن ظاهر اینکه مسئله محل تأمل نبوده باشد کلامیکه در اینمقام هست اینست که یا متذکر
بعد از دخول در سجده اول کفایت میکند در حکم ببطلان نماز یا نه ظاهر اولست اگر متذکر قبل از اشتغال بذکر واجب یا سنت و اما اگر
متذکر آن شد قبل از دخول در سجود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از وضع یدین بر زمین بجهة سجود و انحنا
بجهة آن بوده باشد مادامیکه جبهه بمحل سجود نرسیده باشد للمتلی در اینمطلب تأمل نمود بل اشکال لیکن در اینمقام هست اینست
که آیا لازم است قیام یعنی واجب است بعد از تذکر بجهت حال ثابت بایستد اولا بعد از آن منحنی شود بجهة رکوع یا نه بلکه میتواند
بر خیزد تا بحد رکوع رسد اکتفاء بآن نماید ظاهر اولست و این در صورتیکه انحنا در اول بجهة سجود بوده باشد محل تأمل
و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه انحنا بجهة رکوع بود لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد و نشست بجهت سجود بعد از آن
متذکر شد در اینصورت نیز با عتقاد حقیر لازم است راست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر بآنکه قیام
متصل برکوع قیامی است که از و منتقل شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت که مفروض اینست در اینمقام
قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس قیام متصل برکوع بعمل نیامده خواهد بود
پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد تنبیه نظر بآنکه مراد از رکوع در کلام علماء قیام متصل برکوع
رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه مذکور شد انحنائی است که متمکن بوده باشد از بلوغ بدین بر زمین و اتصال قیام
باین ممکن نیست پس مراد قیامی است که از آن منتقل شود برکوع شرعی و مفروض عدم تحقق آن است پس لازم است قیام
بجهت تحصیل آن فرقی در این باب ما بین دو صورت مذکوره نیست مبحث سیم در تحقیق انحنائی است که بآن رکوع شرعی
متحقق میشود و بنیت تفرقه ما بین رکوع رجال و نساء پس میگوئیم سابق مذکور شد رکوع شرعی در حق قائم نماز عبارت
از انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن از رسانیدن بدین بر زمین مقصود در اینمقام دو چیز است اول آنکه
کمتر نشود بر آنکه وصول رؤس اصابع کفایت نمیکند در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است از انحنائی که متمکن بوده
باشد بسبب آن از رسانیدن کفین بر زمین و این بدو نوع متحقق میشود یکی آن است که منحنی شود بحد یکه بسیار دست که تمکن

بزانو دست میشود بر سد بزانو ها بلکه آن است که منحنی شود بحدیکه بانامل انگشتان بزانو برسد ظاهر اینست که هر دو کفایت
میکند در اثبات بمأمور بر اگر چه اول اکمل است و ثانی آن است که تنبیه شود بر اینکه آنچه مذکور شد در حق رجال است پس در حق
زنان چنین نیست بلکه انحنای واجب در حق زنان کمتر از اینقدر است که مذکور شد بلکه هرگاه زن منحنی شود بحدیکه
اصابع بزانو ها برسد اینقدر کفایت مینماید در تحقق رکوع واجب در حق زنان بلکه دور نیست که گفته شود بکفایه اقل از این
بقلیلی بجهة المقصود این نیست انحنائی که محصل امتثال در حق مرد هست آن محصل امتثال در حق زن نبوده باشد بلکه
مقصود تنبیه بر آن است که زن اکتفاء میتواند نمود باقل از آن مقدار پس هر انحنائی که کفایت میکند در حق رجال کفایت میکند
در حق نساء و اما عکس نیست یعنی بعض افراد انحناء زن اکتفاء بآن میتواند نمود بخلاف مرد بلکه راجح در حق زن آن است
که انحناء او در رکوع اقل از انحناء مرد بوده باشد اگر چه مثل انحناء مرد نیز کفایت مینماید در حصول امتثال و بعضی بعضی
بسیار است که در حق قاعد چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد در مبحث قیام مفصلاً مذکور شد و بعضی بخار بحث
که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه اگر متمکن از انحناء مطلقاً نبوده باشد اکتفاء مینماید بایماء بر رأس و اگر متمکن از ایماء
بر رأس نبوده باشد اکتفاء مینماید بایماء بعین و اگر متمکن نبوده باشد از انحناء لکن بقدر مذکور متمکن نبوده باشد
لازم است منحنی شود بقدر مقدور بجهة رکوع در حق قائم مختار عبارت است از انحناء بنحو مذکور و در حق قاعد مختار
بنحوی است که مذکور شد در مبحث قیام و در حق غیر مختار یا انحناء است لکن نه بحد مذکور یا ایماء بر رأس است یا ایماء
بعین بتفصیلی که مذکور شد ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت عبارت است از انحناء بحد مذکور و آنچه در حق غیر
مختار مذکور شد مثل ایماء بعین مثلاً این رکوع نیست بلکه قائم مقام رکوع است کلام در این مقام هست اما اینست
بعین یا ایماء بر رأس مثلاً مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیفش ایماء بر رأس بود مثلاً در مقام رکوع اشاره
باین کرد تا سجدا بعد از دخول در سجود یا بعد از فراغ از سجود مذکور شد خواه سجود اختیاری بوده باشد یا قائم مقام آن
مثل ایماء بر رأس در صورت عدم تمکن از سجود نماز محکوم بفساد است اعاده آن لازم است یا خیر چنین نیست مسئله
محل اشکال است نظر باینکه ایماء در این مقام بدل از رکوع است ثابت در حق بدل آنچه ثابت بود در مبدل منه پس
استیناف نماز ظاهر اینست که حکم ببطلان نماز نتوان نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم نخواهد بود نظر باینکه

بدلیت ایماء بر رأس مثلاً نیست بر رکوع مخصوص نیست که باین نحو حدیث داشته باشیم هذا بدل منه و بمنزله آن است
بعموم بدلیت یا بعموم منزلت استدلال نوانیم نمود بمشارکت در جمیع احکام بلکه موجود در نصوص این ایماء است
در صورت عدم تمکن از رکوع اینقدر کفایت نمیکند در حکم بمشارکت در جمیع احکام و ادله مقتضیه وفا
که مشتمل بر لفظ رکوع است منصرف بما نحن فیه نمیشود پس صحت ثابته عکس بیقا است و دافع آن مشخص نیست بلکه ممکن
استدلال کرده شود در اثبات صحت بعموم صحیحه زراره لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والرکوع
والسجود بنا بر اینکه مقتضی اعاده نماز بسبب اخلال عمداً و سهواً نظر بحدیث مذکور منحصر است در اخلال بیکی از امور
خمسه مذکوره و عدم اندراج محل کلام در غیر رکوع ظاهر است و هم چنین در رکوع نظر بآنچه مذکور شد بعضی
فیه مندرج در تحت عموم مستثنی نیست بلکه مندرج در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال
ساهیاً لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام بلی در فیکه در این مقام هست این است که آیا عود بجهت تدارک منهی
یا نه ظاهر تفصیل است در این مقام مابین آنکه آن شخص بطریق معهود بوده یا بطریق ایماء در اول حکم میکنیم بعدم
عود بلکه بعدم جواز آن یا اشکال نظر بادله دالة بعدم لزوم عود بمنهی در صورتیکه مذکر شود بعد از دخول در آن
بخلاف در ثانی پس در حکم بعدم جواز عود بمنهی در این صورت اشکال نتوان نمود مگر آنکه بگوئیم عود بجهت تدارک
بمنهی مستلزم زیادتی در نماز میشود یا اخلال بایماء بسجود عامداً هر یک موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه
عود نمود بجهت تدارک منهی یعنی ایماء بجهت رکوع یا اعاده مینماید ایماء بجهت سجود زیادتی نه اگر اعاده نمود
می آید زیادتی در اجزاء نماز و الا لازم می آید اخلال بسجود یا اخلال بایماء مناب او بعد از رکوع یا قائم مقام آن
و علی التقدیرین نماز باطل میشود و اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بلزوم تقدم رکوع بر سجود و اما بنا بر اول نظر
بحدیث صحیح مروی در کافی از جناب فخر الاولین والآخرین جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اذا استیقن
زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها واستقبل صلوته استیقاناً لا اذا کان قد استیقن یقیناً سجده در بیان رکوع
منحنی است بدانکه هرگاه منحنی بوده باشد خواه در اصل خلقت چنین بوده باشد یا باعتبار عارضی مثل مرض یا پیری
بنحوی که انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی بوده باشد لازم است که حدیث رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه انحناء بحد

رکوع شرعی بوده باشد در این صورت اگر متمکن بوده باشد از تقلیل انحناء یا بحنوی متمکن هست از کم کردن آن انحناء
بحدیکه از حد رکوع شرعی میل بقیام نماید ظاهر اینست این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی میشود بقصد
رکوع و اگر متمکن نبوده باشد از این لکن متمکن از انحناء زیاده تر بوده باشد لازم است آن انحناء زیاده تر
بعمل آورد بقصد رکوع تحصیلاً للامتثال و اما هرگاه منحنی بحنوی بوده باشد که تقلیل انحناء در حق او ممکن نبوده باشد
و هم چنین زیادتی در این صورت ظاهر اینست اتیان بحث رکوع در حق او متعین بوده باشد پس اجزاء همان انحناء بحث
رکوع تمسک نمود بحث چهارم در بیان امور متعلقه بر رکوع است بدانکه امور متعلقه بر رکوع یا واجب است یا مستحب است یا
مکروه پس در اینجا چند مقام است مقام اول در امور واجبه متعلقه بر رکوع است بدانکه واجب متعلق بر رکوع چند چیز است
اول باقی بودن است در حال رکوع بمقدار ذکر واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد از
بحد رکوع شرعی و شروع برفع رأس نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع
یا رفع رأس نمود قبل از فراغ از آن عامداً نماز باطل خواهد بود و اگر نماینده است بعد ذکر واجب در حال اتیان آن و در
بطمأنینه در انجام سکون بدن متصل باستقرار آن است پس حرکت بعضی اصابع بلکه حرکت بعضی و مثل اینها
بعضی مذکور نیست پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلاً یا بعضاً در حال عدم استقرار بدن عمداً نماز باطل خواهد بود
منحنی نماند طمأنینه بعد از ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود غالب بذکر بوده باشد سیم ذکر است بدانکه ذکر واجب
در رکوع در حال اختیار تسبیحه واحده کبریه است یا سه تسبیحه صغریه و مراد بتسبیحه کبریه در انجام سبحان ربی العظیم
است و مراد بتسبیحه صغریه سبحان الله است پس مکلف مخیر است ما بین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یکمرتبه سبحان
ربی العظیم و بحمده لکن تسبیحه کبریه افضل از سه صغریه است و در حال ضرورت اکتفاء بیکمرتبه سبحان الله میتوان نمود
و قول بجواز اکتفاء در حال اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است محصل کلام در انجام آن است
که گفته شود اختلاف کرده اند علماء که آیا در رکوع و سجود اکتفاء بمطلق ذکر میتوان نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است
جماعتی از فقهاء اختیار فرموده اند اول را لکن مختار قول ثانی است پس اکتفاء بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است
لکن قائلین بتعین تسبیح اختلاف نموده اند بشش قول اول قول بتعین سه تسبیحه کبریه است و این قول است که مرحوم علامه

در تذکره نقل فرموده از بعضی علماء و ممکن است حمل شود بر این کلام شیخ مفید در مقنعه دوم قول بوجوب سه تسبیح
لکن مخیر است میان سه کبریه و سه صغریه و این ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و هدایه و مقنع و ابی الصلاح
سیم قول بتخییر است ما بین تسبیحه واحده کبریه و سه تسبیحه صغریه و این قول محققین از فقهاء است چهارم قول بتعیین واحده
کبریه است و این ظاهر میشود از صاحب مراسم و مرحوم علامه در کتاب تبصره و شیخ شهید در کتاب بیان پنجم تخییر است ما بین
تسبیحه واحده کبریه و تسبیحه واحده صغریه و این ظاهر میشود از صاحب غنیه و صاحب اشاره ششم قول بتخییر
بمطلق تسبیح است حتی مثل سبحان الله و این قول را نسبت داده اند بسید مرتضی در کتاب انتصار لکن دلالت عبارت این کتاب
ظاهر نیست مختار ما بین اقوال قول سیم است پس مکلف مخیر است ما بین تسبیحه کبریه و سه صغریه لکن کبریه افضل است و دلیل
که در انجام هست اتیان بالفظ و بحمده جزء تسبیحه کبریه است یا نه اینمطلب محل خلاف ما بین فقهاء است مختار در نزد حقیر
جزء نیست پس مخیر است ما بین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یکمرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده لکن اخیر افضل
بلکه احوط نیز هست بدانکه مناسب در انجام این است که ختم بحث شود به بیان معنی این ذکر پس میگوییم تفسیر این ذکر
شده است هم بوجوه در مطالع الانوار بیان نموده ایم احسن وجوه آن است که بگوییم واو در و بحمده عاطفه است و بحمده
متعلق است بفعل محذوف و مصدر در بحمده مضاف بفاعل است و مفعول در جمع بیان تسبیح و تحمید است کانه قیل
سبحان الله و الحمد لله حاصل معنی آنکه چون تسبیح و حمد بکه لایق بجلال احدیت هست تسبیح و حمد الهی است جل شانه
بخلاف تسبیح و حمد دیگری پس معنی چنین خواهد بود که من معتقد این هستم که خداوند عالم جل شانه منزه است از
جمیع نقایص و قصور و مبرا است از جمیع معایب و دور و حمد او میفهمم بمعونه توسل بحمد باری تعالی شانه نفس خود را
تقدیر چنین خواهد بود اسبح سبحان ربی العظیم و احمده بحمد چهارم رفع رأس از رکوع است بنحوی که زائل باشد لکن
لازم است که رفع رأس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ بحد رکوع
بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور و استقرار یا شروع نمود برفع رأس از رکوع قبل از فراغ از
ذکر واجب عمداً نماز باطل خواهد بود هرگاه عمداً بوده باشد تتمیم مقام مقتضی اینست که گفته شود ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع
در آن شروع نموده یا قصد استحباب در آن نموده یا قصد واجب یا نه قصد استحباب در آن نموده و نه قصد واجب و بر جمیع تقادیر

بالاجزاء بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا خبر بلکه اتیان بیکذکر تام در رکوع نموده و بر همه تقادیر یا سهواً جبر
نموده یا عمداً پس مسئله متصور بدوازده صورت میشود در شش صورت سهواً تامل در صحت نماز نیست لکن
مشروط بر آنکه در صورت اجزاء بهمان ذکری متذکر نشده باشد بحیثیت حال مگر بعد از رفع رأس از رکوع اگر
قبل از انتصاب بوده باشد فاما هرگاه متذکر شد بحیثیت حال در رکوع و اجزاء بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان
نماز نیست نظر باخلال بذکر واجب عمداً بجهت آنکه ذکر ثانی به نحو مذکور مأمور به نبود پس مأتی به غیر مأمور به و نماز
غیر مأتی به پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت نعمد پس اشکالی در بطلان نماز در سه صورت آن نیست
و این در صورتیست که اجزاء بهمان ذکری نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده عالماً
خواه عالم بوده باشد بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیاری از عوامی که اعتقاد نموده اند اتیان باین ذکر
میباید بعد از منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن ذکر نموده
باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب نموده و نه قصد استحباب و اشکال هست در سه صورت باقیه است یعنی
در صورت عدم اجزاء آن ذکر آیا با اتیان ذکر تام در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد بحد رکوع شرعی
یا جاهل وجه حکم بصحت آن است که مفروض اینست که ذکر تام را اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت
میکند در حکم بصحت و آنچه اتیان نموده قبل از آن در حکم عدم و لغو خواهد بود و وجه حکم ببطلان آن است که اتیان
بذکر بقصد دخول رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع عمداً بدعت خواهد بود پس منهی عنه است لکن ممکن است که گفته شود
این موجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر بآنکه مفروض اینست که اتیان بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده
مگر در صورتی که مقصود این شخص در حین اخذ بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را باین نحو اتیان نموده باشد
در این وقت ممکن است که گفته شود که موجب اصل نماز شود پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال
با قطع نظر از استفروض در بعضی سور مسئله از اداء دیگر پس بنابراین هر یک از سه صورت مفروضه متصور
میشود بسه صورت پس اقسام متصوره در این سه صورت نه قسم میشود حاصل میشود از ضرب سه در سه پس بدانکه
که قصد وجوب نمود در آن ذکری که شروع در آن نموده قبل از بلوغ بحد رکوع پس در ذکری که اتیان مینماید آن در

حد رکوع یا قصد وجوب مینماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب در صورت
اول لازم می آید قصد وجوب دو چیز کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب یکی است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب
در واجب نظر بآنکه آنچه را که قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی شروع نموده به نیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس
واجب آن ذکری است که اتیان بآن می نماید در حد رکوع شرعی مفروض اینست که قصد استحباب در آن نموده است و قسم
ثالث اگرچه سالم از این محذورهست لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه در آن نماز
مطلوب نبوده است و از آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی و حال آنها مشخص میشود و مشکل است حکم کرده شود در کل
این اقسام بعدم حصول امتثال نظر بآنکه داخل کرده است در عبادت مطلوبی غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنابراین
ممکن است تفصیل داده شود مابین آنکه اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و مابین آنکه بقصد مطلوبیت
یعنی نماید مذکور در رکوع مطلوب هست لکن نمیداند در چه حالت مطلوب هست پس اتیان بذکر مینماید بقصد اتیان
بمطلوب در اول حکم شود بفساد نماز بخلاف ثانی مجملاً ظاهر اینست در جمیع صور عمد بترک مذکور نماز
باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید نحو نماز آنچه مذکور شد حکم شروع
رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و اما حال رفع رأس از رکوع قبل از فراغ از ذکر پس حکم در این چند اشکال
ندارد نظر بآنکه این ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب و علی التقدیرین یا سهواً اینعمل واقع شده یا عمداً در صورت
سهو نماز محکوم بصحت است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح
مگر در صورتیکه بجهت کینه تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت نماز باطل خواهد بود مجملاً از امور متعلقه
برکوع طمأنینه بعد از رفع رأس است مراد از طمأنینه در این مقام اینست بعد از آنکه رفع رأس از رکوع نمود
نحوی باشد که صادق باشد بر آن که بدن آن شخص ساکن و مستقر است همین قدر مسمی کفایت میکند چنانچه
سابق بیان شد حرکت بعض اعضاء مثل اصابع بلکه حرکت یک مفصل نیست مبحث پنجم در بیان این است که آیا
مذکور که عبارت از انحناء بمقدار مذکور و ذکر بقای در رکوع بمقدار ذکر واجب و طمأنینه بمقدار آن
و رفع رأس از رکوع و طمأنینه بعد از آن آیا مختص است بصلوة مفروضه یا نه بلکه ثابت است در صلوات

باز تحقیق و این مطلب محتاج بتفصیل است بدانکه این آنست سابق بیان شد که جایز است ایشان بنوافل راکبا
و ماشیا در حال اختیار و اضطرار در سفر و حضر و در صورت تکبیر ایشان بنوافل نماید سوار و پیاده تشبیکی نیست هیچ یک
از امور مذکوره لازم نیست مگر ذکر پس غیر ذکر از امور دیگر در نوافل در صورت مذکوره لازم نیست بلکه در رکوع و سجود
اقتصار می نماید باایماء پس بنا نخواهد بحد رکوع لازم هست و نه غیر آن از امور دیگر مشروط بر انحنا پس شد فاما هرگاه ایشان
بنوافل شود ایستاده در این صورت ظاهر اینست که لازم باشد رعایت کل امور مزبوره بعنوان اخلال بجایز نبود
بوده باشد بلی تفاوتی که هست مابین فرائض و نوافل اینست که رعایت امور مذکوره واجبست در نوافل بوجوب شرعی
نه شرعی بخلاف آن در فرائض ظاهر اینست که واجب بوجوب شرعی بوده باشد مقام ثانی در بیان امور مستحبه متعلقه رکوع
است بدانکه مستحب در اینمقام چند چیز است اول تکبیر بجهت رکوع است و مراد بتکبیر در اینمقام تکبیریست که بعد از فراغ از
قرائت یا بعد از فوت یا بعد از فراغ از مستحبات بدل قرائت گفته میشود و این تکبیر از مستحبات و آداب رکوع است
و قول بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از صاحب مدارک و سکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است ظاهر
اینست که استحباب این تکبیر در حال قیام و انتصاب است پس ایشان باین در حال هوی برکوع شرعیت آن ظاهر نیست و در شهید
ثانی در شرح ارشاد و شرح قلیه دعوی شهرت بر اینمطلب فرموده اگرچه جماعتی از فقهاء حکم باستحباب آن فرموده
اند اگرچه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد فلا تمام نیست بلکه بعد از فراغ از تکبیر مصحح میشود بعد رکوع
و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحوی که در مباحث تکبیرة الاحرام بیان شد دوم وضع یدین است بر رکبتین
بدانکه گذاشتن دست بر زانو در حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود ولکن مستحب مؤکد است
اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر اینست بوضع گفتن بر رکبتین بهر نحو که بوده باشد تا درجه سنت میشود
ولکن افضل اینست که در رکوع در گذاردن دست بر زانو چند انگشت رعایت شود اول آنست که سه دست را که بعضی از انگشتان
می نمایند بر عین رکبه که عبارت از محل وصل مابین استخوان ران و استخوان ساق است بگذارد و انگشتان دستها را
از هم جدا نموده محیط سازد بر اطراف زانو دوم آنست که اول دست راست را بر زانوی راست بگذارد و بعد از آن دست
چپ را بر زانوی چپ بگذارد سیم آنست که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحوی که زانو فشار آورد نماید بجانب خلف پس ایشان مستحب

می باشند در مستحب سیم از جمله مستحبات این است که در حال رکوع اجزای ظهر را غاذی و مساوی همدیگر قرار دهد بعضی
بعضی ارفع و بعضی اخفض نباشد پس مساوی نگذارد بحدیکه اگر قطره آبی بر پشت واقع شود مثل هیچ حرکت نماید
چهارم آنست که گردن خود را در حال رکوع بکشد محاذات ظهر نگذارد پنجم تصفیه مابین قدمین است بعضی رعایت تصفیه مابین
قدمین نماید یعنی بعد مابین عقبین یعنی دو پاشنه پا را مثل بعد مابین انجامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد بعضی ایشان
مابین انجامین را زیاده از اندازه اخراج مابین عقبین دیگر از آن قرار ندهد و همچنین عقبین را غاذی همدیگر قرار دهد بعضی
اخری انگشتان هر قدمی محاذی انگشتان قدم دیگر قرار دهد محاذات انجامین با هم مستلزم محاذات سائر انگشتان هم
با قرین خود خواهد بود هرگاه مستوی الخلقه بوده باشد و عبارة دیگر بعد مابین هر انگشت هر قدم قدمین از قبله را
قرار دهد با بعد قرین آن انگشت از قدم دیگر از قبله ششم آنست که اعتراض مابین قدمین در حال رکوع بقدر رکوع
بوده باشد اگرچه در حال قیام بکمتر از این قدر است مؤدی میشود هفتم آنست که بعد مابین قدمین در حال
رکوع بقدر رکوع بود اگرچه در حال قیام اینقدر نبوده باشد هشتم آنست که نظر او در حال رکوع میان دو قدم
او بوده باشد نهم تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را بدن و اضلاع پهلو نچسباند بلکه باز نماید مثل جناح مرغ در حال
طیران و این مستلزم اینست که عضدان از پهلو دور شود و زراعین از محاذات جنبین بیرون رود و این مطلب تمام دارد
در تصویر ظهر مطلوب دهم این است که قبل از شروع بذکر رکوع ابتدا غاز انجوانند للّٰه لک رکعت و لک اسلمت و بک
آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک ظلی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی
و ما اقلته قدمای غیر مستنکفین و لا مستکبرین و لا مستصغرین بلکه ظاهر این اینست که پروردگار من از برای تو رکوع میکنم و بتو
اسلام آورده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و تو پروردگار من هستی خشوع و ذلت میکند از برای تو قلب و گوش
من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و پیهای من و استخوان های من و هر چیز
خشوع میکند از برای تو هر چه که دو قدم من حامل او هست شکایت از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه شب
و روز خود را در آن می بینم بلکه لذت و راحت خود را در عبادت و خشوع در خدمت تو میدانم دهم آنست که ذکر رکوع
سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید مراد از سه مرتبه فصاعدا سه مرتبه گفتن تسبیحه کبری است و این ظاهر

پس مراد اینست که مرتبه اینذکر واجب است کفایت میکند در حصول امتثال لکن مستحب است که سه مرتبه اتیان نماید بمعنی انضمام
دو تسبیح دیگر واجب مستحب است تا خمس بسه مرتبه شود و هم چنین انضمام چهار واجب و انضمام شش مرتبه بسه مرتبه و هم
بعلاوه این است در ذکر رکوع خمس بسه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است مشخص است با اشتراک این سه بعد
در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در شرافت و کمال پس خمس بسبع افضل از خمس است بعد از آن خمس بسبع
خمس بسه و ایراد دون از دو عدد بدو فوق است مناسب اینست که تنبیه شود در اینمقام بدو مطلب اولی آن است که بیان شود که
خمس ذکر رکوع را هفت مرتبه اما این منتهای مرتبه فضیلت است که زیاده بر این فضیلت ندارد بلکه در جان نیز ندارد یا چنین
نیست بلکه فضیلت دارد اگرچه توهم می شود از بسیاری از کلمات فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم احتمال اول لکن ظاهر اینست چنین
نیست بلکه علاوه بر هفت جایز بلکه راجح و افضل است و مستند این مطلب نصوص دالّه بر رجحان تطویل در رکوع و سجود
بعد از استطاعت است بعلاوه حدیث موثق حماد که هل جناب کاشف اسرار والد قائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
که آنجناب در نماز جماعت اتیان بذکر رکوع فرمودند سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه بعلاوه حدیث معتبر ابان بن تغلب
فرموده داخل شدم بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که آن حضرت مشغول نماز بود
پس شمردم ذکر رکوع و سجود را آنحضرت شصت مرتبه فرمودند کلمات کثیر از فقهاء محمول بر غالب است نظر
باینکه غالب نظر بمشاغل ناس بعدی از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه اقتصار هفت در بعضی اخبار همین بوده باشد
یعنی کثرت مشاغل و توفر دواعی داعی بر اقتصار این عدد شده است مطلب ثانی آن است که خمس بعدد وتر راجح و
مستحب بعلاوه از جمله مستحبات در رکوع و سجود آن است که در ذکر آنها خمس شود بعدد وتر و اینمطلب تا عدد
هفت واضح ظاهر میشود از بسیاری از فقهاء و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات اصحاب در اینمطلب
مختلف است از مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری و دروس و لمعه
استحباب خمس بوتر مطلقا اگرچه بعد از تجاوز از هفت بوده باشد و موافقت فرموده است با ایشان شهید ثانی
و غیره و مقتضای کلام ابن ادریس در سرائر و کلام محقق در شرائع خلاف آن است قال فی السرائر ثم یقول
سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت سبعا و الزائد افضل نظر باینکه کلام ایشان

والزائد افضل دلالت میکند بر اینکه زیاده از هفت مرتبه افضل از هفت و ما دون آن خواه خمس و شفع شود یا بوتر
و هم چنین کلام محقق در شرائع فرموده است در مقام بیان امور مستحبه در رکوع و ان شئت ثلثا او خمسا او سبعا
فالزائد و مقتضی کلام ایشان فالزائد همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل این دو عبارت است بعض عبارات
دیگر و در بیست اختیار را بقول با فضیلت خمس بوتر مطلقا اگرچه خمس بشفع در ما فوق سبع جائز و مشروع بوده باشد
کلا بیکه در اینمقام هست این است که ایا ما دون سبع مثل این است یعنی خمس بوتر افضل و خمس بشفع نیز مشروع است
بلکه بالاضافه بما دون افضل است اگرچه نسبت بما فوق مرجوح بوده باشد یا چنین نیست ظاهر اول است اگرچه خواهش
از بسیاری از عبارات اصحاب ثانی است نظر باینکه تصریح فرموده اند بسه مرتبه و سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه
ندیده ام تصریح بجواز خمس بشفع نموده باشد ثمره این و احتمال جواز خمس است در ذکر رکوع و سجود بدو ذکر و هم چنین
و بیشتر ذکر و عدم آن است پس بنابر اختیار هر کاه اقتصار بدو ذکر نماید جائز بلکه افضل خواهد بود نسبت بخمس بیکه اگرچه
مرجوح است بالاضافه بخمس بسه ذکر و هم چنین خمس بچهار نسبت بخمس بسه ذکر و پنج ذکر بلکه و خمس بشش ذکر
نسبت بپنج و خمس بهفت پس هر یک از اینها راجح است نسبت بما تحت و مرجوح است بالاضافه بما فوق و دلیل بر اینمطلب
حدیث ابی بکر حضرمی است که فاطمه اصحاب ثلثی بقول فرموده اند و اما حدیث اینست که ابی بکر کفعمی عرض کردم حدیث
جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام ای شیء حد الرکوع و السجود قال تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و
سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح
فلا صلوة له مختصر است که حدیث محمول است بر مبالغه نسبت بنقص واحده و اثنین و این ظاهر است و حدیث استفاده
از احادیث آن است که احادیث صریح است که خمس بدو افضل است از خمس بواحده اگرچه مرجوح است نسبت بخمس بسه مرتبه
و این عین مدعا است و لقد جری الله تعالی صاحب الوسیلة خیر الجزاء بحسن تعبیره و اصابته بما نبهنا علیه قال و المندوب من
فعل و کیفیة فالفعل اربعة و ثلثون الاقبال علی الصلوة الی ان قال و قول ما زاد علی تسبیحة واحدة فی الرکوع من
التسبیح الی آخر ما ذکره لظهور شمول قوله ما زاد علی تسبیحة مطلق ما زاد و لو دفعة واحدة و مثله فی حسن تعبیر
صاحب الجامع جزاهما الله تعالی خیر جزاء المحسنین یازدهم از امور مستحبه خواندن سمع الله لمن حمده است که هم چنین

دعای بعد از آن بعد از رفع رأس از رکوع بحقوق بمطلب محتاج است بنقل کلام در چند ذکر اول آنست که محل سمع الله لمن حمده
ودعای بعد از آن یا بعد از آن است که منتصب شد یا خبر بلکه سمع الله در حالت رفع رأس است ودعا بعد از رفع رأس ظاهر از
وصاحب عنیه ثانی است ومشهور اول است واین مختار است پس مستحب قول سمع الله لمن حمده ودعا است بعد از رفع
وانتصاب ودر حالت رفع رأس مشروعیت آن معلوم نیست صدوق در بیان دعائی است که بعد از سمع الله لمن حمده است بلکه کلام
علماء در این مختلف است مذکور در کتاب مقنعه وغنیه وغیرها چنین الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء
والعظمة والجود والجبروت لکن مختلف در بیان این نحوی است که صحیحه زرارة مرویه در کافی مشتمل بر آن اول آن چنین است که
بگوید بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین ودر ترکیب این چند وجه
محتمل است اول آن است که واو والکبریاء واو عاطفه بوده باشد مدخول آن معطوف باشد بجبروت والعظمة مرفوع
بوده باشد آیند وخبر مبتدا لله رب العالمین بوده باشد دوم آن است که والعظمة نیز معطوف بوده باشد مثل والکبریاء
ولله رب العالمین خبر مبتدای محذوف بوده باشد والتقدیر هی لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله
رب العالمین سوم آن است که واو والکبریاء واو استیناف بوده باشد مدخول آن مرفوع بوده باشد آیند والعظمة
معطوف بوده باشد بر آن خبر مبتدا الله رب العالمین بوده باشد احسن وجوه ثلثه وجه اول است وعبارت
ظاهر می شود بتأمل ومرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ لله را ذکر نفرموده اند در غاز اینچنین ذکر فرموده اند الحمد
لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة رب العالمین بنابر این اهل الجبروت مبتدا مؤخر بوده والکبریاء والعظمة معطوف
ورب العالمین خبر مبتدا خواهد بود لکن مذکور در نسخ موجوده کافی نحوی است که ذکر نموده ایم وهمین نحو ذکر شده در نسخ
موجوده کافی نحوی است که ذکر نموده ایم وهمین نحو ذکر شده در اکثر نسخ تهذیب مرحوم شیخ بهائی فرموده اند همین
نحو مذکور است در نسخه تهذیب که بخط مرحوم والد ایشان بوده که استنساخ نموده بودند از نسخه اصل تهذیب بلکه
شهید ثانی نور الله تعالی روحه السعید فرموده اند این نحو بوده اند در نسخه اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده
ومرحوم شیخ صدوق در فقیه نحو دیگر ذکر فرموده اند این نحو سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن
الرحیم اهل الجبروت والکبریاء والعظمة وبا تاء دیگر نیز نقل کرده اند چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن

نحوی است که مشتمل است بر آن صحیحه زرارة چنانچه مذکور شد اگرچه عمل بهمه بعید است بلکه اقتصار بالحمد لله
رب العالمین نیز چنین است با جمعی بعد از آنکه سمع الله لمن حمده گفت بگوید الحمد لله رب العالمین سیم آن است که استحباب
سمع الله لمن حمده ودعای بعد از آن ثابت است در حق امام ومأموم ومنفرد بنا بر مشهور یا بین اصحاب قدماء بل قول
ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر ومرحوم علامه در کتاب منتهی ومحقق ثانی در جامع المقاصد دعوی اجماع فقهاء شیعه
در این عمل ودر کتاب خلاف وغنیه صریحا دعوی اجماع است بر این مجملا اختلاف در موقف بعد از رفع رأس از رکوع
میشود بچهار قول قول اول آن است که استحباب سمع الله لمن حمده ودعا چنانچه ثابت است خواه در حق امام بوده باشد یا مأموم
واین مشهور ما بین فقهاء است وظاهر از جماعت از اعاظم علماء دعوی اتفاق علمای شیعه است در این مطلب قول دوم
آن است یعنی استحباب جمله ثابت نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا مأموم یا منفرد بلکه مستحب در این مقام در حق جمیع
ربنا لک الحمد است واین قول محکی است از ابن الجنید قول سیم مثل اول است در حق امام ومنفرد ومثل ثانی است در حق
مأموم پس مستحب در حق امام ومنفرد سمع الله لمن حمده است ودر حق مأموم ربنا لک الحمد است واین قول را مرحوم شیخ
شهید از صاحب فاخر حکایت نموده ودر کتاب دروس مثل اخبار این قول فرموده است قول چهارم مثل قول اول است
مگر در حق مأموم پس مستحب در حق امام ومنفرد جمله است بخلاف مأموم پس ثابت در حق او تحمید است یعنی قول
الحمد لله رب العالمین واین قول را صاحب مدارک اختیار فرموده است مختار قول اول است واقوال ثلثه باقیه ضعیف است
خصوصا قول ثانی بعد از آن ثالث وقول رابع اگرچه مدلول علیه بظاهر حدیث صحیح است لکن جواب از آن مفصلا در مطالع
الانوار است ملخص کلام آن است که استحباب جمله ودعای بعد از آن ثابت است در حق مصلی اگرچه مأموم ومنفرد نیز
پس هرگاه جمع نماید ما بین سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین
این اکمل اقسام است واولی از این اقتصار بقول الحمد لله رب العالمین است بعد از جمله کبیره این اقتصار بسمع
الله لمن حمده است واما اقتصار بتحمید تنها پس بعنوان اطلاق ثابت نیست بلکه بخصوص مأمومین با قصد مشروعیت خالی
از اشکال نیست نظر باعراض اصحاب از مضمون مستند آن چهارم ظاهر آن است که استحباب سمع الله لمن حمده مختص بصلوات
یومیه نیست بلکه در جمیع صلوات مفروضه ثابت است لکن در صلوات آیات ثابت است بعد از رفع رأس از رکوع خاص بعد از

بسجود میرود پس بعد از رفع رأس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست بجهة استحباب سمعلة مختص بصلوات
یومیه نیست بلکه ثابت است در جمیع صلوات یومیه مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه ندارد پس ثابت است در صلوات
مندوبه باز ظاهر اینست اینمطلب محل اشکال و تأمل بوده باشد بلی کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا استحباب
سمعلة مختص است بصورتیکه اتیان بنماز شود قائماً یا نه بلکه ثابت است خواه قائماً بوده باشد یا جالساً و واجب نباشد
یا مستحب چیزیکه موهم اختصاص اینست بصلوة قائم صحیحه روایت است که فرموده اند ثم قل سمع الله لمن حمده و انت منتصب
قائم لکن این توهم باطل است بلکه وجه این اینست نظر باینکه صدر حدیث مفروض است در صلوة قائم قال اذا نهضت
فلا تلصق قدمك بالاخری پس تقیید ذات منتصب قائم وجه آن اینست نه بجهة اختصاص حکم بصلوة قائم پس ظاهر ثبوت
استحباب است اگرچه نماز جالساً بوده باشد نظر باینکه صلوة جالساً همان صلوة بطریق قیام است بعینه صلوة در هر دو یکی
است و تفاوتی نیست مگر تحقق قیام و عدم آن پس مدلول جالساً اینست مگر اینکه آنچه را بعنوان قیام اتیان میکرده
همان را بعنوان جلوس اتیان کند پس اجزائی واجبه و مستحبه حال خود باقی خواهد بود مگر آنچه را که دلیل شرع دلالت
کند بر عدم آن تلخیص مقال آنکه نماز نافله جالساً همان نماز نافله است قائماً چنانچه نماز مفروضه جالساً همان نماز مفروضه است
قائماً مفروض اینست در هر یک از نماز نافله و نماز مفروضه در صورت قیام سمعلة ثابت است پس در هر یک از آنها جالساً نیز
چنین خواهد بود بلی ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مدعی بصحیح حدیث مفضل مروی در اصول کافی قال قلت
لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك علمنی دعاء جامعا فقال لی احمد الله فانه لا یبقی احد یصلی الا دعا لك یقول سمع الله
لمن حمده وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه حاصل معنی کلام این است هرگاه کسی حمد خداوند عالم جل شانه کند نماز
کننده در عالم نیست مگر اینکه دعا میکند در حق او باین نحو که میگوید یا بگفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت فرماید
جناب اقدس ایزدی مرشاد دعای هر کسیرا که حمد او نموده پس مقتضای این کلام ثبوت سمعلة است در حق فاطمه مصلی
خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده پس حکم باستحباب سمعلة در حق مصلی جالساً خواه نافله بوده باشد یا
محل تأمل نیست بلی اشکالیکه هست در حق مصلی اینست که رکوع او بایماء بوده باشد خواه ایماء بر رأس باشد یا
خواه نماز مضطجعاً بوده باشد یا مستلقیاً یا ماشیاً مثل نماز نافله مقتضای عموم حدیث مذکور ثبوت سمعلة است

در حق چنین مصلی یا نه چنانچه وجه این ظاهر است از معنی حدیث که مذکور شد لکن ظاهر کلمات اصحاب خلاف آن است نظر
باینکه فرموده اند استحباب این ذکر مفید را بعد از رفع رأس از رکوع یا بعد از استصحاب و نحو اینها و معلوم است مصلی در این مورد غیر
ایماء است لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر نماز بطریق معتاد یا اینکه مقصود نفی ما عدا بوده باشد پس
مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید همین قدر نظر بمباحث در ادله سنن کفایت کند در حکم باستحباب
چهارم در بیان معنی سمع الله لمن حمده است بدانکه سمع اگرچه متعدی است کما فی قوله تعالی یوم یسمعون صیحة
و قوله سمعت کلاما حسنا و نحو هما لکن در این مقام اینمعنی مراد نیست بلکه در اینمقام از باب تضمین است تضمین عبارت
است از اینکه اعتبار شود در لفظی معنی لفظ دیگر پس معامله می شود با لفظ اول معامله لفظ ثانی لهذا در اینمقام مذکور
تضمین شده است سمع معنی قبل و استجاب و هر یک از قبل و استجاب استعمال میشود با لام و لهذا گفته شده سمع الله لمن
حمده یعنی قبول فرماید خداوند عالم طاعات حامدین را یا اجابت فرماید خداوند عالم جل شانه دعای حمد کننده کان را
ظاهر اینست این محمول بر دعا است یعنی بر دعا کار اجابت کن دعای حامدین را چنانچه مناسب در اینمقام همین است و
احتمال مدح و ثنای حامدین اگرچه قائم است یعنی خداوند عالم استجابت میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار
باشد من باب المدح لکن اراده اینمعنی بعد از رفع رأس از رکوع مناسب نیست چنانچه وجه آن ظاهر است بلا ده حدیث مذکور
ظاهر الدلالة است بر اینکه ایندعا است بجهة اجابت مطالب حامدین از جمله خود مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع و حمد
بقوله و بحمده ششم در بیان رعایت جهر و اخفات است در موقف در رکوع و بعد از رفع رأس از آن پس هرگاه مصلی امام
است یا ماموم یا منفرد پس اگر امام بوده باشد مستحب در حق او اینست رعایت جهر نماید در آنچه در رکوع میخواند از ذکر
قبل از ذکر و در تسبیح ذکر و در آنچه بعد از رفع رأس میخواند از سمعلة و تحمید بعد از آن پس جهر در حق امام
در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما در حق منفرد
پس اگر نماز جهری بوده اجهار در همه اینها راجح است و اما هرگاه نماز اخفاتی بوده باشد ظاهر اینست که باز جهر
راجح باشد در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر اینست که اخفات
راجح بوده باشد و فائده هم از جمله امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل

اظهار آن سر دوات و هم چنین در حال سجود بدانکه شبهه در جواز صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع
احوال نماز نیست خواه با وجود سبب بوده باشد مثل آنکه اسم شریف ایشان از لسان اینمخصوص جاری شد یا استماع آن
شریف ایشان نمود بلکه دور نیست در حالت سماع نیز چنین باشد و هم چنین است هرگاه عطسه نمود یا عطسه از غیر
شنید یا با وجود سبب نبوده باشد بلا صلوات بر آنجناب در جمیع احوال صلوة جایز است فرقی در این باب در اثنای
نماز یا در خارج نماز نیست پس در جان ذاتی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة موجب رفع آن نمیشود و اینجمل
در اینمقام نیست بلکه کلام باعتبار وظیفه است یعنی از آداب رکوع و مستحبات آن این است که در رکوع صلوات
آنجناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بدو طریق ماثور است اول اللهم صل علی محمد و آل محمد
دوم صلی الله علی محمد و آله و خوبست لکن در حدیث تصریح باشد که می باید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده
باشد چنین نیست بلکه منصوص مدح صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود و مقتضای اطلاق ادله سنت است خواه
قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر آنکه گفته شود اشاره است بمعهود و معهود در آن زمان بعد بوده باشد
و علی ای حال بعد از فراغ از ذکر قطعی اراده است اگرچه بر وجه خصوصیت معلوم نبوده باشد پس حزم در آن فصل
در رکوع و سجود است نه در جان بعد از ذکر بدانکه مستند چنانچه مشتمل بر صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود
مشتمل بر صلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در حال قیام نیز بیجا است بدانکه مشهور
بین اصحاب این است که از برای رفع رأس از رکوع تکبیری ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در اینوقت راجح نیست بلکه
عدم ثبوت تکبیر ظاهر این است محل اتفاق بوده باشد تا رفع یدین در اینحال استحباب پس جان آن مشهور و مابین فقها است
و دعوی شهرت را مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علمای شیعه است لکن چنین نیست بلکه
شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع یدین در اینوقت و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از
خود مثل ذکری و بیان و دروس و نقل فرموده اذا بنقول از شیخ برادر کوار والد صدوق و صاحب فاخر لکن
مختار عدم رجحان است مستند آن محصول بر تتبع آنست و جمله از مفصلا در مطالع الانوار بیان نموده ایم مقام ثالث
در بیان امور مکروهه است در حال رکوع و این چند چیز است اول داخل کردن دستها است در زیر ثیاب در حال

رکوع عنوی نمائند در اینکلام اجمالی است تفصیل آن مذکور است در مبحث لباس هر کس خواهد رجوع بآن مقام نماید
دوم از مکروهات تطبیق است مراد از تطبیق گذاردن احد کفین است بر کفه دیگر و داخل کردن هر دو است در
میان ران نمودن در حال رکوع بعضی از روسای عامه قائل بوجوب این شده اند و مرحوم شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نمود
بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه قائل بحرمت شده و در کتاب ذکری و بیان و در دروس قائل بکراهت شده خود مسئله
تفصیل است باین نحو که اگر این کیفیت را بعمل بیاورد بقصد مشروعیت حرام و الا مکروه خواهد سیم تاخیر
با زای و خای معجمتین مراد تاخیر تسریح ظهر است یعنی در حال رکوع سر و سینه را بلند نماید تا پشت او شبیه بزین اسب شود
مراد اینست رکوع باین نحو نمودن مکروه است چهارم تدبیح است بدال و خای مهملتین و این مقابل تسریح است در
تسریح سر و کمر را بلند میکرد تدبیح آن است که سر و کمر را بزیر بیاندازد پنجم تدبیح است بجای معجمه و این مثل تدبیح است
بجای مهمله فرقی که هست در مهمله پشت مساوی نیست و سر و کمر را پایین می اندازد و در معجمه سر و کمر را پایین
نمیاندازد لکن پشت را بلند میکند ششم انحناس است با نون و خای معجمه و انحناس بدو قسم می شود شبیه بقوس
آن نیست و موجب بطلان میشود و آن اینست که عقب پا را از زمین بلند میکند و سینه پا را بزمین میگذارد و دو انو را پیش
می آورد و استخوان ساق شبیه بقوس می شود و در اینقسم نظر باخلال بانحنای واجب نماز باطل می شود اجمال کلام در اعضا
نیست قسم ثانی آن است که دو انو را پیش می آورد لکن نه باین نحو بلکه انحنای واجب را بعمل می آورد اینقسم محل کلام و محکوم
بکراهت است هفتم قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع نظر بوده و نهی از قرائت در آن در جمله
اخبار از جمله در معانی الاخبار باین مضمون که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نهی کرده ام از قرائت قرآن
در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمایند در آن و یا مراد این باشد موظف در رکوع کلامی است که دال
بر ثنا و عظمت آن جل شانه بوده باشد و اما سجود پس بسیار دعا کنند در آن نظر باینکه سزاوار اینست که دعا در سجود
مستحب شود بدانکه مناسب در اینمقام ختم مستحبات بذکر دو مطلب است اول آن است که ذکر واجب در رکوع و سجود معین است
در واقع یا موکول باختیار و تعیین مکلف است دوم مطلب این است که سابق بیان شد که مقدار واجب از ذکر یک تسبیح
است ذکر یا تخمیس یا تسبیح آن مستحب است کلامیکه در اینمقام هست اینست که آیا ذکر واجب همان دفعه اول است خواه

قصد وجوب در آن کند یا نه یا خیر چنین نیست بلکه تعیین واجب موکول بتعیین مکلف است پس هرگاه قصد وجوب
در سیم نموده و نمای اول مستحب خواهد بود واجب همان سیم است پس اگر قصد وجوب در چهارم نمود در این صورت واجب
محذوف خواهد بود بدیهی مستحب متساوی یا مختلف بنا بر این ممکن است که واجب اول بوده باشد یا آخر یا متوسط
بالمساواة او بالاختلاف ظاهر از کلام شیخ شهید در کتاب دروس و ذکری ثانی است پس تعیین وجوب موکول
باختیار مکلف است هر یک اگر تعیین نمود همان واجب خواهد بود قال فی الدروس لا یوصف الطمأنینة الزائدة
فیه اوفی الانتصاب منه بالوجوب الا فی صورة تقدیم الذکر المستحب علی الامر بانتهی ظاهر این است مراد آنکه جواز این عبارت
این بوده باشد طمأنینه در رکوع واجب است بقدر ذکر واجب علاوه بر این قدر واجب نیست مگر در صورتیکه ذکر
در اول اتیان میکند نیت نماید که آن ذکر مستحب بوده باشد در صورت اگرچه طمأنینه بمقدار ذکر واجب بعمل آمده است
لکن چون ذکر واجب را تأخیر انداخته است مشخص است طمأنینه در ذکر واجب واجب است پس طمأنینه علاوه بر آنچه که بعمل آمده
است واجب خواهد بود بخلاف آنکه هرگاه آن ذکر را واجب قرار داده بود طمأنینه در یک واجب نبود پس این کلام مفتی
این است که انصاف اعداد ذکر ثلثه در رکوع مثلا بوصف وجوب یا استحباب موکول بتعیین مکلف بوده باشد کسی که
که بگوید بعد از تسلیم ما ذکر حصر ممنوع است نظر باینکه ممکن است کسی بعد از وصول بحد رکوع بمقدار ذکر واجب تأمل
کند یا اگر اتیان بدعای مقدم بر ذکر نموده باشد و حمل عبارت در اجتماعی صحیح نیست نظر بلفظ تقدیم و لفظ ذکر نظر
باینکه متعارف از رکوع و سجود دعای معهود نیست و در کلام شهید در خود دروس شاهد بر اختلاف هست و قال فی الذکری
الامر بان الواجب هی الاولی لانه غالب بذلک حال الرکوع و لا یفتقر الی قصد ذلک نعم لو نوی وجوب غیرها فالاقرب
الجواز لعدم تعیین الضیق و الطمأنینة للمستحبات لا دیب فی استحبابها لا لجواز ترکها مع وجوبها الا اذا قدم المستحب
الظاهر وجوب الطمأنینة تخییرا لانه لو اتی بالواجب بعده و کذا الکلام فی طمأنینة السجود انتهی کلامه رفع مقام
انصاف این است بخوبی در عنوان تقریر شد کلام این بزرگوار در ذکری دال بر آن نیست بلکه صریح در خلاف آن است نظر
بآنچه تصریح فرموده که واجب همان است که در اول گفته می شود اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد و کلام در دروس اگر
چه احتمال دارد آنچه را که در عنوان مذکور شد لکن دور نیست که مقصود همان است که در ذکری فرموده اند محصل

ایشان آن است که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبه اولی است پس بایشان در مرتبه اولی امتثال از امر واجب حاصل
می شود اگرچه قصد وجوب در آن نموده باشد بل هرگاه قصد وجوب غیر اول نماید باین نحو قبل از شروع بذکر
قصد این نماید این ذکر که در درجه اولی اتیان می نمایم ذکر مستحب بوده باشد و ذکر واجب آن ذکری باشد که در مرتبه
سیم اتیان می نماید در این صورت واجب همان می شود که قصد وجوب در آن نموده است پس ذکر مستحب مقدم بر
و ذکر واجب مؤخر اشکال در این ظاهر است بیان آن اینست بعد از آنکه فرض کردیم که واجب مرتبه اولی است بعد که اگر
کسی ذکر بگوید قصد وجوب و استحباب هیچیک نکرده باشد واجب محسوب شود چگونه میتواند مکلف این را متوجه
داشته باشد یا آنکه تعیین شارع آن مقدم است بعلاوه معنی آنکه واجب مرتبه اولی است آن است که شارع واجب ساخته
است ذکر واجب در رکوع و سجود را اول مرتبه اتیان نماید و مع ذلک تأخیر آن منافی با ایجاب شارع است پس تأخیر
باشد پس فرض وجوب مرتبه اولی با تجویز تأخیر غیر معقول است بله هرگاه قائل بوجوب مرتبه اولی بشویم یعنی
بگوییم که بر ما واجب است واجب را در مرتبه اول اتیان نماییم بلکه چنین بگوییم که بر ما واجب است ذکر رکوع را که مرتبه اتیان
نماییم و علاوه بر واجب و مرتبه اتیان آن مستحب است در این صورت معقول است که کسی بگوید مخیریم ما بین تقدیم
واجب و تأخیر و توسط آن و اما با اعتراف بر اینکه واجب مرتبه اولی است پس این غیر معقول است نظر بآنچه بیان
شد معنی آنکه واجب مرتبه اولی است این است که مکلف واجب است اتیان بواجب در مرتبه اولی نموده باشد پس
تأخیر جایز نخواهد بود پس عمده در اینمقام این است که بیان اختلاف شده باشد که آیا مکلف مخیر است در صورت
تعدد ذکر هر یک را که خواهد واجب قرار دهد و بعبارت اخری مخیر است ما بین تقدیم مستحب و تأخیر واجب
و عکس آن یا آنکه چنین نیست بلکه واجب است که اول اتیان بواجب نموده باشد بعد از آن اگر خواهد اتیان بمستحب نماید
و اگر خواهد ترک نماید و غایه آنچه ممکن است که استناد کرده شود بآن در اثبات اول حدیث معتبر هشام بن سالم است
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التسبیح فی الرکوع و السجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم و فی
السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة و السنة ثلث و الفضل فی سبع و صححه علی بن یقطین عن ابی
الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن الرکوع و السجود کم یجزی فیه من التسبیح فقال ثلاثة و تجزیک واحدة اذا

امکنت جبهتک من الارض لکن ایضاً فایت دلالت ایند و حدیث برای خطاب تمام نیست اما ثانی پس ظاهر است نظر باین
ظاهر اینست که مراد از کلمه که در اول فرموده اند سه تسبیحه صغری است که عبارت از سبحان الله سبحان الله سبحان الله
بوده باشد دلیل این کلام راوی است که سؤال از آنچه مجزی است از تسبیح نموده پس مراد از جواب اینست اقل تسبیحه که مجزی
در رکوع و سجود هست سه تسبیحه صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده اند مجزی است تسبیحه واحده کبری
چه اگر مراد واحده صغری میبود مناسب بود اول جواب فرموده باشند سه بعد بعد بفرمایند یکی از این سه چنانچه در صحیحه ابن
ظاهر است بعلاوه صحیحه زراره شاهدی است قوی برای خطاب و آن صحیحه این است که زراره اخبار نموده که من عرض کردم خدمت
سید الاولین والآخرین حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه قدر ذکر مجزی است در رکوع و سجود حضرت رکوع
فرمودند سه تسبیح و تسبیحه واحده تامه مجزی است پس تقیید بتامه قرینه است که مراد از سه در اول سه تسبیح غیر تام
و هم چنین قرینه است بر اینکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین واحده تام است پس حدیث مناقشه شده از برای اثبات
اینخطاب که مکلف مخیر است در ذکر رکوع و سجود مابین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک که ایشان نماید امثال
حاصل است پس حدیث زامد خلیفی در این بیت که در صورتیکه اختیار سه تسبیحه کبری نمود این شخص مخیر است مابین اینکه
تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب اینخطاب ظاهر است و از آنچه مذکور شد در اینمقام جواب ایشان و عدم
اول نیز ظاهر شد نظر باینکه حدیث مناقشه شده در مقام تنبیه بر اینکه یکی مرتبه واجبات و سه مرتبه مستحبات و فضیلت
هفت مرتبه و اما اینکه مکلف مخیر است در تقدیم و تأخیر و توسیط واجب مطلقاً استفاده از حدیث نمیشود بلکه مستفاد از این
حدیث آن است آنچه را اول ذکر میکند آن واجب می شود بعلاوه اگر چنین قائل در مسئله اند بدهیم که بگوئید که مکلف مخیر است در کلیه
باب هر یک که قصد وجوب می نماید آن متصف می شود بوصف وجوب و آنچه از مرحوم شیخ شهید قائل شده مشخص شد که
دخل باینمعنی ندارد بعلاوه اگر فاقی مقتضای فرموده ایشان آن است که قصد وجوب شود در اول و آنها و مؤید این است
هرگاه مکلف بقصد ایشان سه ذکر شروع بذکر نمود یک مرتبه باین قصد ایشان نمود لکن قصد استحباب بعد یک خود تمام
اینست اکتفاء بسه ذکر نمود میتواند نمود بر او لازم نیست ایشان بدو ذکر دیگر نماید و اگر واجب معین نمی بود لازم بود
اکتفاء نتواند نمود مثل اینکه کسی منظورش بود که ایشان تکبیرات افتتاحیه نموده باشد همین قصد ایشان یک تکبیر نمود لکن قصد

اینکه این تکبیرة الاحرام است نمود بعد رأی او منحرف شد از ایشان بتکبیرات افتتاحیه مشخص است که اکتفاء بآن تکبیر که کفایت
نمیتواند نمود مکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه تعیین او نیست مکلف بود اگر ما نحن فیه چنین بود بسا است مثل این بوده باشد
و حال اگر چنین نیست پس از همه آنچه مذکور شد مشخص شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اول است خواه قصد
وجوب در آن کند یا نه مطلب ثانی که اهم از جمیع مطالب و مآرب است در اینمقام آن است که در رکوع و سجود که از اذکار عبادات
مکلف است در نماز ملتفت این شود که اینذکر از برای کیست و جهت دور نیست که حکمت در وضع تکبیر در چنین
رکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت حضرت معبود عظیم متعال گردد در قلب غالب نظر بآنچه در سابق
شد که معنی اکبر آن است که عظمت ذات اقدس و جلال معبود مطلق مقدس اجل از آن است که وصف واصفی احاطه بر آن
تحدید آن نتواند نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی شود و آن ذات ظاهر را که اینجا اعضاء و جوارح
است موجب ایشان خوف و رعب الهی جلت عظمته بر قلب خود کرده اند خشوع قلب با تذکر معبود که زینت قلب خاضعین و راحت
نفس محبین و لذت مذاق مشتاقین است سرمایه افتخار خود کرده اند متذکر اینشود که حکمت در این اینجا اظهار تذلل
عبد حقیر ذلیل است در خدمت مولای جلیل مقتدر یکه از جنس او انبیاء مرسلین و اوصیاء کاملین و ملائکه مقربین در
ارتعاش بوده اند و اوست غالب بجمیع خطورات قلبیه هر زه بجوئی هو الذی یعلم ضمیر الصالحین هر چیز بخاطر هر کس خطور
قلبیه موجود آن خواه صحیح بوده باشد یا باطل حسن بوده باشد یا قبیح از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا آخرت مکشوف معبود
جلیل است که محیی شده بجهة اظهار تذلل و خضوع و خشوع و احراز کن از اینکه داخل در رکوع یا سجود شوی بجهة اظهار
تذلل و خشوع در خدمت معبودی که غائب نمیشود از ساحت علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلب تو
توجه و التفات بمعبود جلیل متعال نداشته باشد چنین خضوعی نعوذ بالله تعالی منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس
و بعد از کبریاء جمال اقدس است و اعظمیاء و اخبار عبادی که اساس اساس قرب و اعظم و سائل وصل و قرب
است موجب طرد از درگاه واجب عقاب گردد ای برادر عزیز من تذکر احوال محبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق
تأثیر در تأثیر قلوب ما غافلان و مشتاق بانواع جهات غفلت و عصیان در اخبار و آثار است صنفی از ملائکه
مقربین مخلوق و ساکن اند در آسمان هفتم از وقتیکه خلق شده اند در سجود می باشند از خوف و خشیت الهی در سجود خواهند

تا روز قیامت اعضاء و جوارح آنها پوشیده اند هست و عظمت الهی شانه در اضطراب و ارتعاش است از هر قطره
از اشکها که از چشم خلائق عالم عز شانه از آنها منفصل میشود بتقدیر قادر مطلق جل جلاله ملکی خلق میشود
این صنف از ملائکه مقربین مقرون باین حالت سعادت قرین می باشند تا روز قیامت در آن وقت پر وحشت سر انقیاد
و طاعت از سجود که اشرف اعضاء عبادتست بر میدارند در مقام اظهار تقصیر و اعتذار و ابلاغ ندامت و انکسار بمیرزا عرض
ساحت عظمت ذو الجلال جل قدره میرسانند با این کلام حق انتظام که ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب
مفخر موجودات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی آله الاف التحیة و الصلوات حدیثی مروی است که حاصل مضمون
آن اینست هر بنده در اوان اشتغال بنماز هر گاه طلب او التفات بغیر معبود متعال نماید خطابی از جناب سعادت مآب
خداوند متعال باو میرسد که ای بنده من بجانبی که ملتفت شده و که را طلب میکنی آیا پروردگار غیر الطالب اراده نموده و عاطف
کننده سوای مرا طلب بیمانی وجود کننده و بخشنده غیر مرا میخواهی منم اکرم الاکرمین و اجود الاجودین و افضل المنعمین اکر
جزای عمل میخواهی جزاء بتو خواهم داد که احدی قدر و مقدار او را نداند احصاء نمود اقبال بسوی من کن و قلب خود را
متوجه بجانب من ساز من اقبال بجانب تو کرده ام و ملائکه من همه بجانب تو متوجه شده اند پس هر گاه این بنده دل
متنبه و نادم از عمل قبیح میشود و قلب خود را از ما عدای خداوند عالم جل شانه صرف نمود و توجه و اقبال بعظمت حضرت
ذو الجلال نمود و هاب علی الاطلاق عفو میفرماید از تقصیر و بی مبالاتی و بی اعتنائی سابق او پس هر گاه ثانیا باز
قلب او التفات بغیر نمود باز همین مقال رحمت افزا از جناب حضرت ذو الجلال بجانب او القاء میشود و همچنین تا سه مرتبه
چهارم اگر قلب او ملتفت غیر خداوند عالم شد آنوقت عز جل و علا اعراض میفرماید از آن بنده و فاطبه ملائکه مقربین
از او اعراض مینمایند و خطابی میرسد از جناب خلاق عالم عظم شانه باین مضمون که ما و اگذاردیم تو را با آنچه که قلب خود را
متوجه او نموده نعوذ بالله تعالی من مذلة الطرد عن ساحة حضوره مجملا تعظیم مسمی بتعظیم انحاء مختلفه میشود
تعظیم بلسان مثل اینکه اظهار ثنا و مدح و ذکر کمال و صفات او نماید چنانچه کاهی بحرکت دست صدا تعظیم
میشود و کاهی بحرکت سر و گردن میشود و کاهی بمنحنی شدن میشود و این نیز مختلف میشود باختلاف طرق
انحناء هر قدر انحناء زیادتر است تعظیم در آن بیشتر است و این اول و اکمل از سابق است و کاهی بحالت مذلت

افتادن است و این افضل و اکمل از همه است نماز جامع همه اینها است و چونکه اکمل افراد تعظیم و اول
حالات تکریم بحالت افتادن است و مذلت و این از همه زیادتر است لهذا مناسب و اینو صف معبود است با کمل صفات
قرار شده در ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و در رکوع چون تعظیم و مذلت باین حد نیست ذکر شده در آن
بدل علی العظیم فرموده بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده ظاهر اینست حکمت در التعظیم در رکوع و اعتبار الاعلی در سجود
بجهة اختلاف این مرتبه است سجود که اذل حالات است مناسب در آن اخذ اکمل و اول بر تعظیم است و در رکوع نظر باین
مذلت در آن نسبت بسجود کمتر است حاجت در آن بمثل این مبالغه نیست مناسب بنده مطیع اینست که باین دعا تقرب
بر جوده تأمل اینرا بنموده آنچه مذکور شد فتح بابی است در حوائج و باب ذکاء و بصیرت تأمل در آن بنظر تأمل و عبرت
موجب فتح ابوابی است در وصول بمراتب سعادت و در اختلاف مذلت لکن اذل احوال که حالت بحالت افتادن است
خصوصا بالبدن اشرف اعضای انسان که جبهه بوده باشد بحالت در خدمت رب الارباب همین سزاوار افتادن و شایسته
است و تاج سر عبادت و راحت و الذ از جمیع ملاذ و کرامت است تا اینمقام نظمی بخاطر رسید مناسب یافت که اینرا
نماید نظم لذت اگر بایدت ٭ طاعت معبود کن ٭ عزت اگر بایدت ٭ ذلت معبود کن ٭ گر تو طلب میکنی ٭ عزت
هر دو سرای ٭ ور دو سحرگاه را ٭ ذلت معبود کن ٭ اعاننا الله تعالی بفضله للوصول الیه و اعاذنا بکرمه عن الحرمان
عن نبی محمد و آله الطاهرین علیه و علیهم الاف التحیة من رب العالمین انه الرؤف الرحیم بعباده الطائعین و الحمد لله
رب العالمین ششم از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه سجود در لغت استعمال شده در معانی متعدده ذکر
آنها در اینمقام چندان ثمری ندارد لکن در شرع عبادت از وضع جبهه است در حالت اختیار با وضع چیزی که
قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه متمکن از وضع جبهه نبوده باشد بزمین یا بچیزیکه قائم مقام زمین بوده
باشد بدانکه سجودات متداوله ما بین فقهاء چهار قسم است سجده تلاوت سجده شکر سجده سهو و سجده واجبه
تحقیق هر یک از این اقسام با عانة الله الملک العلام بیان خواهد شد قبل از خوض در بیان اقسام سبکوه اگر چه ظاهر
آنچه مذکور در کتب فقهیه است حصر اقسام سجودات در اقسام مذکوره لکن ممکن است که گفته شود بعد صحت
حصر نظر باینکه سجود من حیث انه سجود مطلوب و محبوب است مناسب نیست اول اشاره شود بجمله از اخبار

بر دو جان سجود بعنوان اطلاق اگرچه خارج از اقسام مذکوره بوده باشد بعد از آن شروع شود بمقصود پس میگوییم
از جمله حدیثی است که از کتاب اعلام الدین نقل شده مضمون آن اینست شخصی عرض کرد خدمت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله که مرا تعلیم فرما عملی که محبوب خدا و مذکور عالم شوم بسبب اتیان آن عمل و محشور گردانند مرا با شما در جواب فرمودند
هنگامی که میخواهی که محشور گردی تو را خداوند عالم با من پس طول بده سجود بجهت خلاق عالم جل شانه و از جمله حدیثی است در
کتاب علل مروی است حاصل مضمون آن اینست که جناب کاشف الاسرار والدة فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
بابی بصیر بر تو باد بطول سجود بدرستیکه طول در سجود از عادات او این است و از جمله حدیثی است باز مروی است در کتاب
علل حاصل مضمون آن اینست راوی عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وجه تسمیه حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام بخلیل چه چیز است حضرت در جواب فرمودند از کثرت سجود آنحضرت بود بر زمین و از این سبب
بخلیل و از جمله حدیثی است که در کتاب مجالس صدوق مأثور است محتمل مضمون آن اینست کسی خدمت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله عرض کرد گناهان من بسیار است و اعمال حسنه من ضعیف و کم است حضرت در جواب فرمودند بسیار سجود بکن
که کثرت سجود میریزد گناهان را چنانچه باد میریزد برگ درختان را و از جمله حدیثی است مروی در کافی از سرور اتقیا
جناب حضرت امام رضا علیه الاف التحیة والثناء که فرموده اقرب احوال بنده بدرگاه جناب احدیت حالتی است که
در سجده باشد و اظهار این احادیث در افادهٔ مرام حدیث معتبر کالصحیح است مروی در ثواب الاعمال از کاشف اسرار
و وفائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند
من سجد سجدة حط عنه بها خطیئة و رفع بها درجة یعنی کسی که سجده از او صادر شود آن موجب حط خطایا و رفع درجات
او میشود میگوییم مستفاد از این اخبار و غیرها آن است که سجده من حیث انه سجود مطلوب و مستحسن است اگرچه مندرج
در تحت هیچیک از اقسام مذکوره نباشد مثل اینکه سجده میکند بجهت محض خضوع درگاه احدیت یا اینکه حاجتی دارد
سجده میرود تا در سجود مسئلت آن حاجت نماید که بشرف اجابت مشرف شود بعلاوه مشروعیت سجدهٔ اگرچه در ضمن نماز
بوده باشد بلکه از اقسام ثلثه باقیه نیز بوده باشد در نظر چنین محل تشکیک نیست اگرچه مرحوم شهید در کتاب بیان
در آن فرموده باشد کلام میگوییم هست در رکوع است یا شرعیت رکوع در غیر حال نماز ثابت است یا نه مرحوم علامه در نهایة الاحکام

حکم بشرعیت آن فرموده با اشکال قال ویجوز التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب وکذا بالرکوع علی اشکال و حکم
فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم شرعیت آن قال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته و همچنین صاحب کشف اللثام
قال اما الرکوع المجرد فلم یرد الشرع فلو نذر السجود المجرد لزم ولو نذر الرکوع المجرد لم یلزم لکن مروی فی روضة الکافی عن
حفص بن غیاث قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام یخلل بساطین الکوفة فانتهی الی نخلة فوقف عندها ثم رکع و سجد
فاحصیت فی رکوعه خمسمائة تسبیحة ثم انتهی الی نخلة فعل مثل ذلک ثم قال یا حفص انها والله النخلة التی قال لمریم علیها السلام
وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا بنا بر این میگوییم اگر مراد مرحوم شهید این است که رکوع مجرد از نماز دلیل
بر شرعیت آن نداریم حدیث مذکور حجت است بر ایشان و اگر مراد این است رکوع مجرد اگرچه مجرد از سجود بوده باشد از حیث
که فرموده اند بعد از آنکه اجتناب منع شد میگوییم تنقیح مراد مقتضی ایراد کلام است در چهار مقام مقام اول در تحقیق
سجودی است که در ضمن نماز است بحسب حال و این مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در وجوب سجده است در
نماز بدانکه واجبات در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده بوجوب شرعی اگرچه شرطیت ایشان ثابت است در جمیع صلوات
مندوبه بوده باشد یا مفروضه واجب بوجوب شرعی بودن مختص بصلوات مفروضه است بلکه بطلان و وجوب دو سجده
در هر رکعت از رکعات صلوات مفروضه از اجزای رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهواً باشد
و همچنین زیادتی هر دو فرد در این باب بنحو مابین آنکه نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی
مابین آنکه در رکعتین اولین بوده باشد یا اخیرتین و این مشهور مابین اصحاب و مختار مابین اقوال است قوله تعالی تفصیل
مابین نسیان سجدتین در رکعتین اخیرتین در صلوات رباعیه و غیرها در اول موجب بطلان نماز میشود بخلاف ثانی
حاصل این قول راجح با اینست که نسیان سجدتین در صلوات ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولین از چهار رکعتی
اگرچه موجب بطلان هست لکن در اخیرتین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی
سجده را فراموش کرده متذکر شد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت را بعد در اینوقت اسقاط رکوع مینماید
بسجود ایشان بدو سجده مینماید این رکعت را رکعت ثالث قرار میدهد بعد از آن ایشان برکعت رابعه مینماید نماز صحیح
با اعاده نیست این قول را مرحوم شیخ در جمل و مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه با ایشان در این قول موافقت فرموده

قول سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل بین صلوات یعنی نسیان سجدتین موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه
نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه رکعتین اولین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین مرحوم شیخ
طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده است از بعضی اصحاب غنیه ما بین اقوال مذکوره قول اول است
قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قطعی البطلان است پس نسیان سجدتین در رکعت واحده در هر جا
که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و اینجا اشکال نیست و اما
نسیان سجده واحده بنحوی که سجده واحده را فراموش نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس در این صورت اختلاف
کرده اند بچهار قول اول آن است که این موجب بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولین بوده باشد یا غیر آن و مشهور
این است یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در رکعتین اولین بوده
باشد یا اخیرتین فرقی ما بین سجده واحده و سجدتین نمیباشد و این قول ظاهر میشود از مرحوم نقة الاسلام در کافی سیم
تفصیل است ما بین اخلال بآن در رکعتین و غیر آن در اول محکوم ببطلان است دون ثانی و این قول از مرحوم شیخ طوسی
قدس الله تعالی روحه در کتاب خلاف نسبت داده ببعض اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب رابع قول
قولیست که مرحوم علامه در مختلف حکایت فرموده از شیخ بزرگوار علی بن بابویه معلم آن اینست اگر سجده را در رکعت
اولی فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده منسیه را در رکعت
ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه قضا میکند
آنرا در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه
قضا میکند آنرا بعد از تسلیم خامس ما بین اقوال مذکوره قول اول است و این قول مشهور ما بین فقهاست و در کتاب
غنیه دعوی اجماع بر این شده پس نماز صحیح است لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکال
در این مقام همانا این است که سجده در هر رکعت با هم رکن است و رکن نماز آن است که اخلال بآن موجب بطلان نماز
اگرچه سهوا بوده باشد و اخلال بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال بر رکن است
پس میباید که حکم شود ببطلان نماز ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که نصوص معتبره دالة بر صحت نماز در

صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال بر رکنیکه موجب بطلان نماز است در سجده آن است که
اخلال بآن در هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود اخلال بکل بدو طریق متصور میشود یکی
اخلالی است در ضمن اخلال بجزء متحقق شود فلم دیگر اخلالی است در ضمن اخلال بکل متحقق شود جمع ما بین فتاوی کلمات
آن است اخلال بآن موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده باشد اما حکم مشهور معروف باینکه نسیان سجده واحده موجب
بطلان نمیشود فهمیده است بر اینکه تقیید این حکم در ما نحن فیه باخلالیکه در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع
بحث ذکر در امور واجبه در حال سجود است و آن شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو
عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا بدانکه
مناسب در این مقام اینست که نقل شود در دو مطلب اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس میگوییم اما جبهه پس عبارت از
آن مقداری است که احاطه کرده است بر آن از نوک رستگاه موی سر از دو طرف پیمن و یسار و جبین و از تحت امتداد
حاجبین و موضع خالی از مو بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت از این مقدار است که محدود است بحدود مذکوره
و اما کف دست پس مشاهد در عرف کف دست عبارت از منتهی الیه انگشتان است تا قریب بزند و این معنی در این مقام ظاهر میشود
از بسیاری از فقهاء مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق ثانی و غیرهم چنانچه در مطالع الانوار بیان شده و اما
راجع می شود کلام جماعتی که تفسیر احراز کف نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس و ابن حکایت از دیوان و سایر
شده است نظر باینکه راجع عبارت از تحت اصابع است تا قریب بزند مجلا بنا بر این کف در عرف همین معنی است که مذکور شد
چه کلمات فقهاء در مباحث تیمم دلالت میکند بر اینکه کف در تیمم عبارت است از زند تا سر انگشتان و اما ذکر پس عبارت
از محل اجتماع اولین استخوان ران و استخوان ساق پا و اما ابهامان پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب شد نهم
بعد از اطباق فقهای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و تطابق کلمات
در اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی کفین کلمات ایشان مختلف می باشد در تعبیر از ثانی و ثالث و سادس و سابع پس
عبارات اصحاب در اینها بسه نحو جاری شده بسیاری از فقهاء تعبیر فرموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و در جمله از
عبارات تعبیر شده بیدین و ستیدم مرفق و این در تعبیر فرموده اند بمفصل کفین نزد زندین و فرقی بین ظاهر کلمات

مذکوره ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کهین آن است که امثال حاصل نشود مگر بوضع راحه کهین بر زبر
در حال سجود و مقتضای اکتفاء بوضع بداعم است نظر باینکه بوضع اصابع بدین صادق است وضع بدین بخلاف وضع کهین
هر وضع کهین صادق است بر آن وضع بدین بخلاف وضع بدین اما نسبت مابین وضع کهین و مفصلین عند الرند پس اجتماع
تباین خواهد بود و تباین خیال دیگر عموم و خصوص پس اگر مراد بنفس مفصل بوده باشد تباین خواهد بود و اگر مراد بر آنکه
کرد آخر کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب زند پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد بزند محل اجتماع استخوان
ذراع و استخوان کف است بسیار بعید است مراد ایشان و بزرگوار بنفس مفصل بوده باشد و دور نیست که مراد آخر کف که قریب
بزند بوده باشد و اختلاف مفصل بر آن مجاز بوده باشد بعد از آنکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوییم مخامه در وسائل
لزوم تعلیل صدوق گفته است و اما آنچه از بعضی در اجتماع صادر شده که مراد از کف در اجتماع شامل اصابع نیز هست کلامی
عاری از برهان بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود خلاف آن چنانچه ظاهر میشود از مطالع الانوار اما سایر وسائل پس اختلاف
کلمات فقهاء در این چهار نحو است بسیاری از فقهاء تعبیر فرموده اند بابهامی الرجلین بعود و انگشت بزرگ دو پا و در کتاب
مبسوط و غنیه و اشاره و یکوضع از موجز و نافع تعبیر شده است باطراف اصابع الرجلین و در کتاب وسیله و موضع دیگر
از موجز تعبیر شده است باصابع رجلین و در کتاب خلاف تعبیر فرموده اند بقدمین و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف
مقتضیات آنها است و مقتضای اکتفاء بوضع قدمین آن است که بهر نحو صادق باشد که قدمین را بر زمین گذارده کفایت
نماید اگرچه هیچیک از ابهامین بر زمین نرسیده باشد و مقتضای اعتبار وضع اصابع رجلین آن است که لازم بوده باشد
وضع جمیع اصابع پس هرگاه اخلال ببعض آنها بشود باید اکتفاء نتوان نمود و مقتضای اعتبار اطراف اصابع رجلین
اینکه معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بهر نحو که بوده باشد ظاهر اینست که این اختلاف مسامحه در تعبیر بوده
باشد مراد از همه یک چیز بوده باشد علی ای حال لازم وضع ابهامین است یعنی وضع دو انگشت بزرگ دو پا لازم
و متعین است ظاهر اینست که بگذاردن ایند و انگشت امثال حاصل شود خواه سر ایند و انگشت بوده باشد یا ظهر آن
یا بطن آن بهر نحو که بوده باشد اجزاء میتوان نمود مخالفی در اجتماع ظاهر نیست مگر صاحب موجز که حکم فرموده
است بتعیین ظهر ابهامین در وضع رأس ابهامین و بطن آنها را تجویز نکرده است و این ضعیف است بلکه مصرح بدو در کلام شهید

ثانی حکم باجزاء وضع رأس ابهامین است مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد اینکه استیعاب ابهامین در وضع
لازم نبوده باشد بلکه استیعاب ممکن نیست مگر اینکه مراد استیعاب ظهر ابهامین یا بطن آن بوده باشد بلکه ظاهر است
که افضلیت استیعاب در وضع در اجتماع از غیر استیعاب ثابت نیست بلکه ظاهر از صحیحه حماد افضلیت غیر استیعاب است
نظر بآنکه مصرح بدو در آن است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مقام تعلیم آنامل ابهامین را گذارده بودند
بر زمین در حال سجود آنامل جمیع انامل است انامل سر انگشت است و کلام حماد در اینان بصیغه جمع مسامحه است مجملا
در کلمات اصحاب کتاب مستحب است در اجتماع بلکه ظاهر از جماعت فقهاء در اجتماع دعوی اتفاق است در این باب محصل کلام
آن است که ابهامین در اجتماع مستحب است اجزاء بوضع رأس ابهامین و بطن آن و ظهر آن هم میتوان نمود و عدول از ابهامین
با تمکن بوضع غیر ابهامین مگر سائر اصابع و جلین بوده باشد جایز نیست کلامیکه هست در صورت تعذر از وضع ابهامین است
کلامیکه هست با تعذر وضع سائر انگشتان دو پا لازم است در صورت تعذر از وضع هر دو اعتبار انتفای ابهامین بلکه
عدم تمکن بر تقدیر مانع از وضع آنها بوده باشد بر زمین باشد و همچنین در صورت تعذر از وضع احد ابهامین و تمکن از وضع دیگر
غیر بند در وضع سائر انگشتان از همان پا لازم است باز مصرح بدو در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب است و این خالی از قوت
نیست مجملا جواز اکتفاء بمسمی در ابهامین محل تأمل نیست ظاهر اینست که چنین بوده باشد حال در کهین پس جواز اکتفاء بمسمی
در کهین نیز محل تأمل نیست صحیحه زراره که فرموده و اجعلهما علی الارض بسطا محمول بر استحباب است و هم چنین است حال
در کفایه مسمی در رکبتین اصحاب اجتناب در رکبتین چندان مشری ندارد نظر باینکه فرض مسمی و غیره در آن خالی از تکلف
نیست مجملا اکتفاء بمسمی در اعضای سه مذکور محل تأمل نیست بلکه از جمله از عبارات ظاهر میشود اتفاق خلاف
در مسئله بلی کلامیکه هست در جبهه است نظر باینکه اختلاف کرده اند فقهاء بچند قول اول مثل اعضای سه مذکور است
پس اکتفاء میشود در جبهه نیز بمسمی و این قول مشهور ما بین اصحاب است دوم عدم جواز اجزاء است بکمتر از درهم یعنی
است بقدر درهم از جبهه را فضاعدا بگذارد بمحل سجده اجزاء باقل از اینمقدار جایز نیست و این قول مختار شیخ صدوق
است در فقیه و شیخ شهید است در کتاب ذکری و در دروس سیم مثل آنی است لکن در صورت عذر مثل اینکه علتی در جبهه
او بوده باشد در اینصورت هرگاه بمقدار درهم از جبهه را بر زمین گذارد پس در صورت انتفاء عذر اجزاء

مگر حدیثی را که مشتمل است بر تخییر مابین قدر درهم و رأس انملهٔ مخالف در مسئله

باین نمی تواند نمود و این قول ابن ادریس است در کتاب سرائر چهارم تخییر است مابین مقدار درهم و رأس انملهٔ بعضی از اکثر
و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در بیان و شاید استیلاء ظاهر شود از مرحوم ثقة الاسلام در کافی نظر باینکه ذکر نمود
اندازهٔ اخبار مسئله قول اول است و سائر اقوال ضعیف است مستند آنها محمول بر فضیلت است بدانکه واجب است وضع
اعضای سبعهٔ مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف همه آنها بوده باشد و بعبارت اخری واجب است در حال سجود
ثقل بدن خود را واقع سازد همه مساجد چنانچه مقتضای طبیعت این است چیزی ثقیل که واقع شود بر محل مایل ثقل آن
جمیع اجزای آن محل میشود پس هرگاه نسبت معاونه نفس ثقل را بیکطرف بیندازد مجری نخواهد بود لکن تفاوت مابین
مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت ببعض اعضاء زیاده تر شود نسبت بدیگری باکی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است
چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی دوم تمام شرح چیزیکه واجب است در حال سجود نماز رعایت آن شود آن است که
وضع جبهه نماید بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد و یتحقق ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام در فصل ششم از فصول یکم از بیان
مقدمات نماز بود مذکور شد کسی که خواهد مطلع بحقیقت حال شود باید رجوع نماید بآن سجده مراد در اینمقام آن است که واجب است
در حال سجود پیشانی را بگذارد بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد یجب فلذا آنچه مذکور شد معلوم شد که وضع همه پیشانی
لازم نیست بلکه بنابر مختار و مشهور مابین اقوال آنچه لازم است وضع جزء از اجزاء پیشانی است بر آن مجملا مستحب شد چهار
قول در مسئله قدر لازم نزد صاحب هر قول همان است که قائل بآن شده است مختار فلذا مختص وجوب بجبهه بجهة اجماع
نسبت باعضای سبعه باقیه پس رعایت ما یصح السجود علیه در محل کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و اجماع و
کلام بیکدیگر است در استحباب آن است نسبت بکفین استحباب آن مسلم است پس مستحب است که وضع بدین نماید بما یصح السجود
و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس مقتضای کلام مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس در سرائر و شیخ شهید در دروس
استحباب آن است خامس کلام ابن ادریس آن است که نسبت بدستور بودن اعضای سجود غیر از جبهه و در وقوع آنها
چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و اگرچه مکشوف بودن آنها و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه افضل است مخالف
خلاف آن است پس مکشوف بودن رکبتین و وضع آنها بر ما یصح السجود علیه راجح نیست و این ظاهر میشود از اکثر
اصحاب بلکه کشف رکبتین بعلاوه عدم ملائمت بجانب ادب ممکن است که گفته شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف

مابین

مابین فقهاء در تحدید عورت ابن براج قائل شده بر اینکه عورت مرد یکه واجب است ستر آن در نماز عبارت است
از ناف تا زانو و نقل کرده اند از ابی الصلاح که تحدید عورت فرموده اند از ناف تا نصف ساق و کلام آن مرحوم در کافی
مطابق با این حکایت نیست لکن کفایت نماید در حکم بر رجحان ستر رکبتین و مرجوحیت کشف آن قال فی الکافی عورة الرجل
من سرته الی رکبته و لا یمکن ستر ذلک فی الصلوة الا بالستر من السرة الی نصف الساق بعض ستر ما فی حال الرکوع و اینکلام
صریح است در اینکه تحدید عورت در نزد این بزرگوار همان تحدیدات است که منسوب بابن براج است لکن حکم بلزوم ستر فرموده
نصف ساق مزایا المقدمة و علی ای حال کلام ایشان و بزرگوار کفایت میکند در حکم بمرجوحیت کشف رکبتین مطلقا و
خصوص حال سجود بل حدیث ثقة الاسلام در کتاب دعای اصول کافی روایت فرموده خامس مضمون آن اینست هرگاه
شود بلیه شدید بر مرد باید برهنه نماید دو زانوی خود را و دو ذراع خود را و بچسباند انگشتها را بزمین و همچنین بچسباند
بزمین آنوقت حاجت خود را از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید در حال سجود و این حدیث اگرچه دلالت دارد بر رجحان
کشف رکبتین در حال سجود لکن ظاهر سیاق آن در غیر سجود نماز است و آن محل کلام در اینمقام نیست و اما انگشتان پا اگرچه
مقتضای کلام محقق در معتبر و علامه در نهایة الاحکام و منتهی و تذکره و تحریر عدم رجحان کشف و وضع آنها است بر ما یصح
السجود علیه لکن حکم برجحان دور نیست بعموم التعلیل فی قوله علیه السلام ضعوا الید حیث وضعوا الوجه فانها تسجد بکل
الوجه و عموم فوق مبسوط و دروس اجمعی مکشوف نمودن اینها بهمین زاد و وضع آنها را بر زمین اولی بوده باشد
بدانکه مناسب در اینمقام بیان حال سجود بر محمول است پس میگوئیم محمول در صورتیکه لا یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن
عبارت چنان است که سجده بر آن در حال اختیار جایز نیست کلامیکه هست در محمول است که ما یصح السجود علیه بوده باشد حکم آن
این بدو طریق متصور میشود یکی آن است آن محمول مفضل و جلاء است از جهة بنحویکه در حال سجود جبهه را بر آن
میگذارد این قسم صحیح و بی عیب است دور نیست که محل خلاف بوده باشد اگرچه جماعتی از عبارت خلاف استفاده
خلاف نموده اند لکن چنین نیست چنانچه وجه آن را در مطالع الانوار بیان نموده ایم و قسم ثانی آن محمولی است که بالصفی
بوده یعنی محمولی است که بجبهه چسبیده است مثل اینکه مهر را داخل می نماید مابین جبهه و کلاه بحدیکه در حال
قیام و غیره ملاصق بوده باشد بر پیشانی بحدیکه حال سجود از حیث موضوع بودن بر جبهه مثل حال قیام بوده

انتفاء ظاهر این است که در حال اختیار جایز نبوده باشد سیم از امور سته واجبه در سجود آن است که مساوی نبود
محل جبهه با محل موقف ایستاده نبوده باشد بعد از لبه و پس و این محقق میشود بمنحنی شدن مصلی تا بانحدار
واجبات من باب المقدمه و مشهور در تعبیر در این مقام بنحوی است که حاصل آن اینست سیم از جمله واجبات سجود منحنی شدن
است از برای سجود تا آنکه مساوی شود موضع جبهه او با موقف او و تحقق مقام مقتضی اینست که گفته شود انحنای بعد از
رکوع مقصود میشود بچند نحو اول آن است که منحنی شود بقصد سجود و پس دوم آن است که منحنی میشود از برای سجود
سجود کذلک مثل اینکه منحنی شد بقصد گشتن عقرب یا بجهت برداشتن چیزی از زمین سیم آن است که منحنی میشود بقصد
هر دو هم بقصد سجود و هم بقصد اخذ چیزی چهارم آن است که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل اینکه افتاد بر روی
زمین فیتبکی در صحت در قسم اول اینست و اما قسم ثانی پس مقتضای کلام مرحوم محقق در شرایع و علامه در نهایة الاحکام
و تذکره و التحریر و کلام شیخ شهید در ذکری و در دروس و صاحب موجز و غیر اینها عدم اجزاست بلکه مصرح به از جمله آنها
بطلان نماز است و بیان آن مخالف در نزد جمهور خلاف آن است تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد سجود
عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات از امر متوجه بسجود همان وضع جبهه است بر ارض و انحنای مطلوب
است من باب المقدمه یعنی بجهت توصل بوضع جبهه بر ارض پس هرگاه کسی از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و بحد رکوع
بعمل آورد در این وقت آن شخص بعمل آورده است هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات را و اما هرگاه آن شخص منحنی شد
لکن نه بقصد سجود بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در اینصورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است لکن مع ذلک ممکن است گفته
شود بر این تشخیص لازم نیست که تابع و منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه بعد از آنکه فرض بقصد دیگر انحنا باقی نماند و بوصف
مطلوبیت پس فرق مابین آن است در صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات
هر دو بعمل آورده و اما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد سجود در این صورت اگرچه مطلوب بالتبع را بعمل نیاورده است
لکن بعمل آورده است چیزی را که مسقط مطلوب بالتبع است پس لازم نیست بر خیزد و ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه
انحنا مطلوب بود بجهت توصل بسجود نه بالذات پس هرگاه از انحنا را اگر بعمل آورد نه بقصد سجود همان بعد
از وصف مطلوبیت در آن حال خارج شد پس عود بآن بجهت تلافی لازم نیست و فرقی نیست در این مابین اینکه

منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل اینکه افتاد در آب و غیر آن نیز میگوییم لازم نیست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود
از آن جزء که مذکور شد بل هرگاه فرض کنیم افتاد بحدی که جبهه او بمحل سجود واقع شد و مطلقا قصد سجود نداشت
در اینصورت با این وضع جبهه بر ارض بنحو ظهور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع رأس نموده بحدی که بعد
آن صادق باشد که وضع جبهه بجهت سجود نموده فرقی نیست نظر باینکه سجود که مطلوب بالذات است عبارت است
از وضع جبهه بر ارض و امثال حاصل نمیشود از امر متوجه بسجود در دیگر اینکه وضع جبهه نماید بقصد سجود بخلاف
انحنا از اقسام که مطلوبیت بجهت توصل بسجود و این بخلاف رکوع است نظر باینکه در سابق بیان شد رکوع در شریعت
عبارت است از انحنای مخصوص پس هرگاه منحنی شد نه بقصد رکوع اجزاء بآن نمیتواند نمود نظر باینکه مطلوب
آن ذاتی است نه توصلی پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهت رکوع بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین در اینصورت
اجزاء بآن نمیتواند نمود بلکه لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع منحنی شود و توهم نشود که این موجب زیادتی
رکن میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر باینکه آنچه در اول بعمل آورده بقصد رکوع شرعی نبوده زیادتی انحنای مطلق
موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنابر آنچه در سجود مذکور شد در صورتیکه انحنا بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهت
غیر سجود بوده باشد یا نه بجهت سجود و نه بجهت غیر سجود بوده باشد مثل اینکه افتاده باشد در هر دو صورت خواه
همان حال که هست سجود در وقت اتمام عمل نماید کلا اینکه در این مقام هست اینست که آیا اجزاء است یا نیست بعد از آن
بقصد سجود منحنی شود ظاهر اینست که اجزاء بوده باشد پس امثال و حوچنین شخصی بدو طریق ممکن خواهد بود
و این مرد خلاف در مسئله است که بنا بر مختار اجزاء همان حال میتواند نمود و عود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف
بنا بر قول اول بلکه مصرح به در جمله از عبارات مثل تذکره و نهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگر
عود بقیام نماید اگرچه در اینست که مراد در صورت اجزاء بوده باشد و ممکن است حکم شود بعدم جواز اجزاء
مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحنا در ماهیت سجود بلکه باعتبار اینکه از سجود بطریق متعارف و آن سجودی است که بعد از
قیام منحنی شده باشد بقصد آن پس سجود بغیر این طریق کفایت نمیکند در حصول امثال بجهت دلیلیکه دلالت کند
بر اینکه وضع جبهه بهر نحو که بوده باشد محصل امثال است نداریم بلکه اطلاقات است و اطلاق منصرف میشود

بنحو معهود متعارف وآن سجودی است که مذکور شد واین چنانچه بیت مبین وکلمات فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم
کرو لجبات منحنی شود بقصد سجود دور نیست که اسان بوده باشد همین مطلب وظاهر اینست از مرحوم علامه در تذکره
ونهایة الاحکام در حکم بطلان باعتبار لزوم تغییر در هیئة مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی التذکرة یجب
ان لا یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا للسجود لم یجزیه والا فربما بطلت الصلوة لوجود مانع فیها وهو تغییر
الهیئة الصلوة وفی نهایة الاحکام ولا یجوز ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا له لم یجزیه والا فربما بطلت
لانه تغییر لهیئة الصلوة واین قول قوی است لکن بطلان در صورت اجزاء آن وعدم عود بقیام بجهة انحناء بجهة
سجود است واما هرگاه عود نماید بقیام وبعد از آن منحنی شود بجهة سجود نماز صحیح وبسبب خواهد بود لکن این در صورتی است
منحنی شده بقصد غیر سجود یا قصدی در انحناء نداشته باشد واما هرگاه منحنی شده باشد بقصد سجود وغیر سجود
دور نیست که اجزاء آن نتواند نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است واحتیاط در اعاده بعد از تمام انحنا
است بعد از آنکه انحنا مطلب منحنی شد بنحوی که لازم است منحنی شود بقصد سجود بعد بگذارد محل سجود او مساوی با محل وقوف
بوده باشد یا محل سجود ارفع بوده باشد از محل وقوف بمقدار ابهام مساوات پس محل کلام بیت واما ارفعیت محل
از موقف بمقدار لبنه پس اینطلب محل بدو جهت است یکی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه از محل وقوف بقدر
زیاده بر این مقدار مطلب دوم وفاق مابین فقهاء است واما اول یعنی صحت نماز در صورت ارفعیت محل جبهه بمقدار
پس آن مشهور ومعروف مابین فقهاء است بلکه خلافی در این ظاهر نیست مگر آنچه ظاهر میشود از محکی از ابن جنید
که اعتبار نموده مساوات را در حال اختیار وتجویز فرموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت مضمومه را در حال اضطرار
لکن شبهه در ضعف وشذوذ این نیست بعلاوه آنکه تحدید در حال ضرورت با این مقدار بی معنی است بجهة اعتبار در صحت نماز
در حال اختیار این است که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد یا کمتر از مقدار لبنه واین متحقق میشود در ضمن
چهار صورت اول آن است که ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دوم آن است که ارفع بوده باشد از آن بمقدار
قدر لبنه سیم آن است که محل جبهه با محل قدم مساوی بوده باشد چهارم آن است که محل جبهه انخفض بوده باشد
از محل قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام اربعه ثابت بلکه بی اشکال است کلامیکه در این مقام هست این است

که با امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است پس انخفضیة محل سجود از محل قدم جایز است بقدر کسر و کمتر و
زیاده بر آن تحدیدی در انخفاض نیست ظاهر آن است اگرچه احتیاط در اول است نظر باینکه مرحوم شیخ شهید ره فرموده
مابین ارتفاع وانخفاض تفاوتی نگذاشته ومنع فرموده در اکثر از مقدار لبنه در هر دو مقام وجماعتی از اجله بعلاوه
مرحوم با ایشان موافقت فرموده اند بذلک مناسب است که تنبیه شود در اینمقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از ارتفاع
افضل از انخفاض نیز هست یا خیر پس مساوات مساوی با انخفاض است در فضیلت وکمال مسئله محل خلاف ومابین فقهاء
ظاهر اول است یعنی مساوات افضل است مطلقا اگرچه بالاضافه بانخفاض بوده باشد لکن ظاهر اینست که انخفاض افضل
از ارتفاع بوده باشد اگرچه مرجوح بوده باشد بالاضافه بمساوات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات ما هذا
لفظه ومساوات سجده لموضعه او نقصه بما لا یزید عن لبنة انتهی وهو محتمل مساوات الانخفاض للمساوات ومرجوحیته عنه
لکن مع رجحانه عن الارتفاع فتأمل حتی یتضح لک الحال بذلک مناسب است که در اینمقام تنبیه شود بچند مطلب اول آنکه
که بیان شود مقدار لبنه که مناط در جواز است وجودا وعدما پس میگوییم مذکور شد از رفعت محل جبهه از محل قدم بمقدار
لبنه جایز است وعلاوه بر آن جایز نیست پس لا محاله میباید مقدار لبنه شیء معینی بوده باشد تا ارتفاع از آن مقدار
که تجاوز نمود حکم شود بعدم جواز ودر صورت عدم تجاوز حکم شود بجواز چه اگر قدر متیقن در واقع بوده باشد
بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط تواند شد لازم می آید مقدار ارتفاع در سجود نسبت بشخصی جایز بوده باشد ودر سجود
دیگر نسبت بهمان شخص جایز نبوده باشد وهکذا واین بین البطلان است وچونکه تحدیدی در اخبار وارده از ائمه اطهار
علیهم السلام ندیده ایم وظاهر اینست که نبوده باشد پس میگوییم مناط در این لبنه معهوده در زمان صدور اخبار خواهد بود
اطلاق لبنه در نفس منصرف بآن می شود واین در کلام جماعتی از اعاظم تحدید شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه
بنا بر این هرگاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه جایز خواهد بود واگر زیاده
بوده باشد جایز نخواهد بود واز اینجا است که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه متعرض ذکر لبنه نشده است بلکه مناط
در جواز وعدم مقدار اربع اصابع مضمومه را قرار فرموده است مطلب ثانی آن است که آیا حکم مذکور که عبارت از علة جواز
ارتفاع مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل جبهه پس اگر قهرا مواضع اعضای باقیه از موقف

علاوه بر این مقدار بیشتر خواهد بود یا اختصاص بجهة ثابت نیست بلکه نسبت بسایر اعضاء نیز چنین است در این خلاف
بنیر قول اول عدم اختصاص بجهة است پس چنانچه این حکم معتبر در محل جبهة است معتبر در سایر اعضاء نیز هست
پس محل کفین نیز مثلاً بیشتر از رفع از محل وقوف یا کمتر از لبنه بوده باشد و این قول از شیخ شهید در دروس اختیار
فرموده و شهید ثانی در شرح اللمعة با ایشان موافقت فرموده و قول ثانی مثل اینست در غیر صورت اختصاص اطلاق
و این ظاهر جمع علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی اینست که دیگر عبارت آنمرحوم شود بعد از آن توضیح آن
تا مطلب مفهوم شود پس یکوئیم قال فی نهایة الاحکام یجب تساوی الاعالی والاسافل او انخفاض الاعالی مراد از این
عبارت اینست که اعضای سبعه که واجبات در حال سجود مکلف آنها را بگذارد بر زمین مثلاً بعضی از آنها اعالی است مثل
جبهة و یدین و بعضی اسافل مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت این است که مواضع اعضای اعالی مساوی باشد
با مواضع اعضای اسافل یا اینکه مواضع اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف اعالی و اسافل در صورت
انخفاض اعالی مضر نیست و اما در غیر حال انخفاض مضر است پس معتبر مساوات حال مساوات در غیر حال انخفاض
اعالی و عدم اعتبار مساوات است مطلقاً در حال انخفاض و مراد از مساوات چنانچه از کلام آنمرحوم ظاهر میشود اعم
از مساوات و اختلاف بقدر لبنه پس مراد اینست بیشتر نیست حال اعضای عالیه اگر چه حال کفین بوده باشد از رفع قدری
از محل قدمین یا کمتر از مقدار لبنه و همچنین محل رکبتین ثالث اقوی اعتبار این معنی است در محل جبهة نسبت بموضع و عدم اعتبار
این است در حال اعضای دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقهاء نظر باینکه تصریح باعتبار این فرموده اند در جبهة نسبت
بموضع و متعرض غیر جبهة نشده اند و استدلال بر عدم اعتبار آن است نسبت بسایر اعضاء و اقوی ثانی است تنبیه بر تقدیر
باشند چنانچه تنبیه فرموده اند مشهور جبهة غالب قول ثالث است و اما احتیاط در مطلب ثالث در بیان اینست که
مذکور که عبارت از عدم جواز از رفعة محل جبهة بوده باشد از موضع بیشتر از مقدار لبنه اما مختص است بعلو قائم مثل
که در دیوار یا وضع خشب و نحوها بوده باشد یا ثابت در حال مفروضه باز مثل اینکه در زمین پست و بلندی ایستد محل موضع
پست است و جبهة واقع بیاید در موضع مرتفع فی الواقع محل جبهة ارفع از محل وقوف باشد یا کمتر از مقدار لبنه
از کلمات بسیاری مستفاد است و اینصریح بر است در کلام ابن الجنید و ذکری و موجز و روض الجنان و مقاصد العلیه و مسالک

و مدارک و این مختار است لکن ثانی تفصیل اگر موضع قدم اخفض بوده باشد و سجده ارفع از جبهة محل سجود و اگر
مقدار لبنه جایز نیست خواه در ارض منحدر بوده باشد یا علو قائم و اما عکس این یعنی محل جبهة اخفض بوده باشد از محل
وقوف ظاهر این است اخفضیة سجده از موقف در حصول رفع منحدره مضر نبوده اگر چه علاوه از قدر لبنه بوده باشد
لکن حسن احتیاط در امور دین ظاهر است مطلب چهارم این است هرگاه جبهة واقع شد بر موضع مرتفعی که ارتفاع آن علاوه از قدر
لبنه بوده باشد در این صورت اگر ممکن از کشیدن جبهة بموضع مساوات یا مرتفعی که بقدر لبنه فاز بوده باشد یا
رفع جبهة متعین است خامسا هرگاه ممکن از کشیدن جبهة بوده باشد محل جواز اختلاف کرده اند در این فقهاء بسه قول
اول تعین جر جبهة است بموضع جواز و عدم جواز رفع آن است و این قول شیخ طائفه است در استبصار و محقق
معتبر و صاحب مدارک است در مدارک دوم تعین رفع و عدم جواز جر است و این قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ شهید
در کتاب ذکری و بیان و در دروس سیم مخیر میان جر و رفع است پس مکلف در این حال مخیر است ما بین اینکه رفع جبهة نماید
و وضع نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهة را بمحل مساوی و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام و مخیر محقق
ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار قول ثالث است لکن با اولویت جواز رفع بلکه
مناسب در این مقام این است که بیان شود که آیا مساوات محل جبهة با موقف یا ارتفاع آن بمقدار لبنه دامد حلیه
محقق یا جبهة سجده هست بنابر این هرگاه جبهة را گذارد بر محلی که ارتفاع آن علاوه بر مقدار لبنه بوده باشد سجده محقق
نشده خواهد بود یا خیر چنین نیست بلکه موضع جبهة اگر چه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده محقق
خواهد بود لکن اجزاء آن در نماز نمیتوان نمود کلمات فقهاء در این مختلف است صریح تذکره و نهایة الاحکام و ذکری
و جامع المقاصد و روض الجنان اول است و صریح شیخ الطائفه در استبصار ثانی است و این قول اقوی است پس
ظاهر اینست بوضع جبهة اگر چه بر مرتفعی که ارتفاع او اکثر از قدر لبنه بوده باشد سجده محقق هست و مسائل محل
جبهة با موقف مثلاً این واجب از واجبات سجود صلوة است و لهذا ظاهر اینست در سجود شکر و سجده تلاوت اجزاء آن
سجده نمیتوان نمود و شبهه زیادتی این سجده در نماز در صورت رفع و اکثر پس باید نماز باطل باشد مدفوع است بانکه
زیادتی سجده که موجب بطلان نماز میشود آن سجده ایست که مستجمع شرائط صحت بوده باشد و در اینجا اگر چه سجده محقق

شده است لکن سجده‌ای که مستجمع شرایط صحت بوده باشد نیست و سجده‌ای که مستجمع شرایط صحت هست آن است که محل
مساوی یا موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکالیکه در اینمقام هست این است هرگاه مساوات محل
جبهه با ارتفاع آن بمقدار لبنه داخل در ماهیت سجده نباشد و ماهیت سجده با ارتفاع اکثر از اینقدر متحقق شود
و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه مساوی با موقف باشد یا ارفع از آن بمقدار لبنه
پس میبایست حکم شود بجواز سجده تلاوت در نماز بشرط آنکه محل جبهه ارفع باشد از موقف اکثر از مقدار لبنه
و حال آنکه احدی از علماء تکلم باین کلام نفرموده بلکه حکم بعنوان اطلاق فرموده‌اند بعدم جواز سجده تلاوت در اثنای
نماز و همچنین حکم ببطلان نماز بآن سجده پس از اینجا ظاهر میشود که مساوات محل جبهه با ارتفاع بمقدار مذکور را
مدخلیتی در تحقق ماهیت سجده هست بر فرض عدم تسلیم و قول بآنکه ماهیت سجده متحقق میشود اگرچه ارتفاع محل
جبهه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوئیم تخلل سجده در اثنای نماز موجب بطلان نماز میشود مطلقا و ممکن است که
گفته شود از این اشکال باین نحو سجده که موجب بطلان نماز هست آن است که محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از آن
بوده باشد بمقدار لبنه و سجود دیگر چنین نیست موجب بطلان نیست مگر در صورتیکه دلیل قائم باشد بر بطلان
و در سجود تلاوت چنین است نظر باجماع و تظافر نصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز هست مطلقا و در غیر آن
دلیلی بر بطلان علی وجه الاطلاق معلوم نیست فتأمل **مطلب پنجم** آن است که بیان شد هرگاه جبهه واقع شود بمحلیکه
ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه معتدل بوده باشد
و اما هرگاه واقع شود بر شیئیکه ارتفاع آن بقدر لبنه یا کمتر بوده باشد تشکیکی نیست که اجتزاء بآن میتوان نمود و عجب
داشته شد و رفع رأس در اینصورت بقصد وضع جبهه بر موضع مساوی با موقف جایز نیست **بلکه** موجب بطلان
نماز میشود **لکن** مستحب است که جبهه را بکشد تا برساند بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد و این حکم منقول
در کلمات بسیاری از اصحاب و منصوص است در اخبار ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام **مخفی نماند** جر جبهه بجهت
تحصیل مساوات متصور میشود بدو طریق **اول** آن است که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض نمیشود **لکن**
جبهه پیوسته مماس با ارض هست تا منتهی شود بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد این در صورتیست که جبهه واقع

شده باشد در مرتفع و در ارض منحدره **دوم** آن است که جر جبهه بجهت تحصیل مساوات مستلزم انفصال جبهه هست
از زمین مثل اینکه جبهه واقع شود بر سنگ بلندی که بلندی او بقدر لبنه فاصله دارد و در اینصورت جر جبهه
مستلزم این هست که جبهه منفصل از ارض باشد و در جان جر در قسم اول نیست **کلامیکه** هست در قسم ثانی است نظر
باستلزام جر در آن انفصال جبهه را از ارض باین سبب موهم تعدد سجود است نظر باینکه در سابق بیان شد که سجده
عبارت از وضع جبهه است بر ارض **لکن** ظاهر این است که حکم عبارت است از استحباب جر در هر دو ثابت بوده باشد بنابر
انفصالیکه محذور هست انفصالی است که در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالی است که در ضمن خفض
بوده باشد بجهت تحصیل مساوات و لفظ جر اگرچه ظهوری دارد در قسم اول **لکن** فرض وقوع جبهه بر جر در نص دلیل اراده
تعمیم است کما لا یخفی علی المتأمل **مطلب ششم** در بیان اینست هرگاه جبهه واقع شود بر مکانیکه مساوی با موقف
باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه فادون **لکن** در هر دو حال واقع شده باشد بر چیزیکه سجده بر آن جائز نبوده باشد
و عالم بحقیقت حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب **بدانکه** در اینصورت عدم جواز اکتفاء بهمان حال محل تشکیک نیست
کلامیکه هست این است که آیا لازم است بر این شخص در آن حال جبهه را بکشد تا برساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع
جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما یصح السجود علیه یا آنکه مخیر است ما بین هر کدام از این دو امر که مذکور شد این محل خلاف
ما بین فقها است بنا بر قول **ثالث** ظاهر میشود از مرحوم علامه در نهایة الاحکام چنانچه ثانی نیز ظاهر از آن مرحوم است در ذکری
و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و دروس و ذکری و محقق ثانی و شهید ثانی است در جامع المقاصد
و روض الجنان و صاحب مدارک است در مدارک و این **مختار** است لکن باین نحو که مخیر است ما بین جر جبهه تا برساند بما یصح
السجود علیه یا برساندن ما یصح السجود علیه را بجبهه **بلکه** دور نیست که رساندن ما یصح علیه السجود را بجبهه بعنوان
اعتبار اول و اعدل بوده باشد از بعضی منافشات وارده **مخفی نماند** آنچه مذکور شد در صورتی بود که عالم شده بود
بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب **اما** هرگاه عالم شود بآن بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع رأس از سجود باشد
یا قبل از آن در هر دو صورت سجود هیچ و چیزی بر او نیست خصوصا هرگاه علم بحقیقت حال بعد از رفع رأس بوده باشد
هرگاه عالم شود بآن در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب مستحب در حق او اینست که جبهه را

بکشاند تا برساند ما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه بحیث اینجا حد در صحت ما یصح السجود علیه
شده است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحیث حال بعد اخذ بذکر واجب و قبل از
فراغ از آن در اینصورت ظاهر اینست که آنچه را اتیان نموده محکوم بصحت است لازم است اتمام آن نماید بعد از آن رسانیدن ما یصح
علیه السجود را بجبهه یا بعکس لکن این در صورتیست که طولی نداشته باشد رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه
یا بعکس که موجب اختلال بنظم کلام شود و اما هرگاه طولی داشته باشد که موجب اختلال بنظم ذکر شود استیناف آن بعد از
ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال جبهه را بآن لازم است و اینصورتیست که ممکن از احداث مرتین نیز بوده
بوده باشد و اما هرگاه ممکن از هیچیک نبوده باشد مگر بارتکاب فعل منافی در اینصورت اگر این در سعه وقت
بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد
باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب انقضای وقت نماز شود در اینصورت ظاهر اینست که اعلیه
ما یصح السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد محقق نماند آنچه مذکور شد در
جائیکه بود که عالم بحیث حال بود لکن باعتقاد اینکه محل ما یصح السجود علیه است وضع جبهه بر آن نموده بعد از آن
بحکم بود لکن جاهل بموضوع و در آن حال فساد اعتقاد آن منکشف شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم
چنین میدانست آنچه فرش است مثلا لکن نمیدانست که سجده بر فرش جائز نیست و در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر
این در سجده اول بوده باشد نماز باطل و استیناف آن لازم است و اما هرگاه در سجده اول بوده باشد پس هرگاه بعد از
فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که نماز او باطل بوده باشد و دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه قبل از
فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه در سجده اول بوده باشد لکن قبل از شروع بذکر واجب و آن وقت عالم بحکم
بحکم شد در اینصورت هرگاه ایصال ما یصح السجود علیه نمود بجبهه یا ایصال جبهه نمود بآن بعد از آن اتیان بذکر
نمود دور نیست که حکم شود بصحت نماز خصوصا در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد و اینشخص تقصیر در تعلم نکرده
باشد والله العالم بحقایق احکامه **مطلب هفتم** در بیان حکم عجز از انحناء بدانکه هرگاه کسی ممکن از انحناء نشود
بحدیکه محل جبهه مساوی یا موازی ارفع آن بوده باشد بمقدار لبنه یا ممکن از انحناء هست فی الجمله یا ممکن

نیست مطلقا و در صورت تمکن از انحناء یا ممکن هست از وضع جبهه بما یصح السجود علیه یا نه و در صورتیکه ممکن
از انحناء مطلقا نیست یا ممکن هست از ایماء بسر یا نه و در صورت عدم تمکن از ایماء بسر یا ممکن نیست از ایماء بچشم یا نه
پس در اینمقام چند احتمال است اول آن است مکلف ممکن از انحناء بمقدار معهود نیست لکن ممکن از انحناء فی الجمله هست
و همچنین ممکن از وضع جبهه هست بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بعد از انحنای مقدور یا بگذاردن جبهه را بر موضع
بلندی که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بموت بلند کردن ما یصح السجود علیه را تا بآن حد که بعد از انحنای مقدور وضع
جبهه نماید بآن در این صورت انحناء بقدر مقدور لازم و همچنین وضع جبهه بعد از انحنای مقدور در اینصورت بعد
از انحناء مقدور یا ایماء بسر یا ایماء بعین جائز نیست قسم سیم مثل اول است مگر اینکه ممکن از وضع جبهه بر ما یصح
السجود علیه نیست نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر اینست در اینصورت محقق شد
بقدر مقدور لازم باشد بلکه جائز است که اجزاء نماید بایمای بر رأس محقق نماند در قسم اول که ممکن از وضع جبهه
بر ما یصح السجود علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای باقیه مثل یدین و ابهامین
مثلا بر ارض اشکال لکن در اینمقام هست اینست که هرگاه وضع جبهه بما یصح علیه السجود موقوف بوده باشد بر اینکه خود
اینشخص بیاید آن را بلند نماید تا جبهه را بر آن بگذارد و این مستلزم این هست که وضع ید بر ارض نتواند نمود در این
صورت ترجیح با کدام است رفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه بهتر شود یا رفع ید از وضع
نماید تا وضع ید محقق شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی که ممکن نیست از وضع جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح
پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایمای برسم
بجای سجود و در حال ایماء وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم آن است که ممکن از اعضا
مطلقا نیست لکن ممکن از ایماء برسم هست قسم چهارم مثل قسم سیم است مگر اینکه ممکن از ایماء بعین هست
بلکه ممکن از ایماء بعین هست حکم در اینمقام و قسم آن است که در اول ایماء برسم بجهت سجود متعین است چنانچه
ثانی ایمای بعین لازم است و حکایت وضع اعضای باقیه بنحوی است که مذکور شد لکن ممکن است اشکال در
حکم بوجوب آن شود بیان آن اینست در هیچیک از نصوص مشتمله بر ایماء ذکری بلکه ایمائی بوضع اعضای باقیه

تشدید است حتی اخبار یکه مشتمل بر ایماء در صلوة افتاده است مثل صلوة عراة از خلو فاطبه نصوص از اصحاب
و هم چنین خلو کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم از آن ظاهر میشود عدم اعتبار آن نه در این اقسام مذکوره و نه در غیر
این اقسام که سجود در آن بعنوان ایماء است بسر یا بچشم و عسر المیسور لا یسقط بالمعسور قابل این نیست که موقوف
این حکم عالی اصل تواند شد بلکه انتقال فرض ثانیا ایماء برأس یا بعین بدل سجود در صورت عدم تمکن از آن
چنانچه در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است تحقیق حال در ایماء بدل هر دو در مباحث قیام مفصلا مذکور
شد کسیکه خواهد رجوع بآنجا نماید چهارم از امور ستة مذکوره طمأنینه است در سجود بمقدار ذکر واجب
تنبیه مراد در این مقام مقتضی نقل کلام است در چند مبحث اول در تفسیر طمأنینه است بدانکه کلام در تفسیر طمأنینه
اگرچه در مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب در این مقام عود بآن است بجهة تنبیه بعضی فوائد پس میگوئیم
سر اختلاف در تفسیر طمأنینه ظاهر است اول آن است که بگوئیم طمأنینه در حالتی از احوال مثل سجود عبارت است
از وقوف و کون انسان در سجود بحدیکه هر عضوی از اعضای او مستقر و ساکن شود و این ظاهر میشود از بسیاری از کلمات
فقهاء قال فی المعتبر معنی الطمأنینة السکون حتی یرجع کل عضو الی مستقره و ان قل پس معنی وجوب طمأنینه در سجود بمقدار
ذکر واجب آن است که جمیع اعضاء مکلف در آن حال اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد هم چنین است حال
در طمأنینه در تکبیرة الاحرام و قرائة و رکوع و غیرها دوم آن است مراد از طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب
که مکلف باقی باشد بحال سجود عرفا وقتیکه مشغول بذکر شده است تا فراغ از ذکر اگرچه اعضاء و جوارح مستقر
بوده باشد و این معنی ظاهر میشود از جمله عبارات مثل عبارت مرحوم علامه در نهایة الاحکام حیث قال یجب
الطمأنینة بقدر الذکر فی کل واحدة منهما و ایقاع الذکر مطمئنا فلو شرع فیه قبل وصول الجبهة الارض او
رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثله عبارته فی التذکرة و زاد فی آخره عند علمائنا اجمع سیم آن است که مراد از
طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب آن است که مکلف از حین اخذ و شروع بذکر واجب فراغ از آن مستقر
و ساکن باشد یعنی در عرف بگویند که آن شخص در این مدت ساکن و مستقر است مشخص است صدق این معنی موقوف
بسکون کل اعضاء مثل اصابع یدین بلکه کل یدین مثلا نیست پس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمأنینه

باینمعنی نیست اول از تفاسیر مذکوره اخص ثلثه است چنانچه ثانی اعم از همه است نظر باینکه اضطرار بدون
مکلف باسره باینمعنی صادق است کما لا یخفی و تفسیر ثالث اعم از اول است و اخص از ثانی است مراد از طمأنینه
واجبه در احوال صلوة خواه حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائت یا حال رکوع و بعد از رفع رأس از رکوع
و حال سجود و بعد از رفع از سجود همین معنی است یعنی تفسیر ثالث پس استقرار و سکون جمیع اعضاء و جوارح
معتبر در تحقق طمأنینه نیست و واجب نخواهد بود همین قدر که صادق است مکلف ساکن است عرفا در آن حال
کفایت میکند ظاهر اینست مراد فقهاء اعلی الله تعالی مقامهم از طمأنینه در احوال صلوة همین معنی است
و مسامحه در تعبیر واقع شده است تحقیق حال در این مقام مسطور در مطالع الانوار است بحث ثانی در بیان
وجوب طمأنینه بمعنی که مذکور شد محل تامل نیست از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و اینمحل وفاق است
کلا بلکه در این مقام هست این که آیا طمأنینه از واجبات رکنیه است در این مقام و همچنین در مباحث رکوع یا از
واجبات غیر رکنیه است این محل خلاف ما بین فقهاء است ثمره خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه از واجبات
رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه ساهیا بوده باشد موجب بطلان نماز است و اگر از واجبات غیر رکنیه
بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست مشهور ما بین فقهاء ثانی است و شیخ طوسی قدس الله
تعالی روحه در کتاب خلاف تصریح فرموده برکنیت آن بلکه بر این دعوی اجماع فرموده و این قول ظاهر
می شود از کلام شیخ مفید و شیخ شهید در کتاب ذکری از ابن الجنید نقل فرموده مختار قول مشهور است دوم
مراد شیخ از رکن در این مقام رکن بمعنی مشهور نبوده باشد مؤید این آن است که در همان کتاب خلاف رکن
فرموده بر صلوات در تشهد و مع ذلک تصریح فرموده باینکه اخلال آن ساهیا موجب بطلان نماز نیست
قال فی الخلاف الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله فرض فی التشهدین و رکن من ارکان الصلوة ثم
قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله ناسیا فمضی ذلک بعد التسلیم و سجد سجدتی
السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة دلیلنا اجماع الفرقة ظاهر اینست اطلاق رکنیه بر طمأنینه
نموده آن نیز از این قبیل بوده باشد مؤید این مطلب چند چیز است اول ادعای اجماع در مسئله فرموده

با اینکه این قول شاذ و ضعیف است دوم آنکه در مقابل این قول ابی حنیفه را ذکر فرموده که گفته است
وجوب آن و عبارت آخر چنین است الطمأنینة فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة و به قال الشافعی و قال ابو حنیفة
انها غیر واجبة و لا یجب عنده ان ینحنی بعد کما یضع یدیه علی رکبتیه دلیلنا اجماع الفرقة سیم آنکه آخر چون
در همان کتاب اطلاق رکن فرموده بر صلوات در تشهدین و بر رفع رأس از سجود و هم چنین بر رفع رکن از
رکوع و طمأنینة در آن قال الطمأنینة فی السجود رکن و رفع الرأس من السجود رکن و قال ایضا رفع الرأس من الرکوع
و الطمأنینة فیه واجب در رکن معلوم است اراده معنی معروف از رکن در جمیع اینها قبل از بعید است و بر فرض تسلیم آنکه
مراد معنی معروف بوده باشد میگوییم صحیح نیست دلیل بر این مطلب صحیحه زرارة است که فرموده لا تعاد الصلوة الا من
الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود نظر باینکه مراد از حدیث حصر مقتضی افاده است بسبب اخلال عمدا
و سهوا در امور خمسه مذکوره پس ما عدای اینها مندرج خواهد بود در تحت مستثنی منه از جمله محل کلام است پس
مدلول حدیث این است که طمأنینة از جمله چیزی نیست که اخلال بآن اگرچه سهوا بوده باشد موجب اعاده شود
و هو المطلوب محقق سیم آنکه سابق بیان شد طمأنینة که واجبات طمأنینة بعد از ذکر واجبات یعنی از حین
شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل اشکال نیست کلام میکرد در این مقام هست که آیا طمأنینة بعد از ذکر
مستحب هم لازم است یا نه معلوم است وجوب شرعی که نخواهد بود کلام در وجوب شرطی است یعنی اعدم طمأنینة صحیح نیست
و باید و اجمال دارد اول آنکه طمأنینة در ضمن ذکر مستحب شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمأنینة در ذکر
مستحب شود لازم می آید نماز عکوم ببطلان شود نظر باینکه شرط صحت این احتمال صحیح نیست نظر باینکه دلیل
بر شرطیة بعد از ذکر کلمات اصحاب طرا تا طوس بر فساد این احتمال است نظر باینکه تقیید فرموده اند وجوب طمأنینة بعد از
ذکر واجب پس هرگاه اشتراط صحت نماز بطمأنینة در ذکر مستحب در سجود و رکوع ثابت میشود ثابت نیست بر سایر
مثل سایر شروطی که موقوف علیه مستحبات از قبیل طهارت و ستر عورة و نحو اینها ظاهر اینست که این محل تأمل
باشد کلام میکرد هست اینکه طمأنینة در ذکر مستحب در رکوع و سجود یا شرط صحت خود ذکر هست یا نه جواب
این است که طمأنینة در اوان اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگرچه مفید صحت صلوة نیست لکن کلام در آن است

که آیا مفید صحت آن ذکر هست پس گویا این شخص تارک ذکر مستحب در آن بوده یا مفید صحت ذکر مستحب نیست
مقتضای این اطلاقات امر بذکر آن است و این مقصد بکلمات اصحاب است نظر باینکه فرموده اند در هر یک از
رکوع و سجود طمأنینة که واجب است بعد از ذکر واجبات و ظاهر اینکلام این است که هرگاه اخلال بطمأنینة شود
در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب نشود بعلاوه در بعضی عبارات تصریح شده باستحباب طمأنینة در ذکر
مستحب بعد از تصریح بوجوب آن در ذکر واجب قال فی السرائر و الطمأنینة واجبة فی القیام و کذلک فی الرکوع
بقدر ما ینطق بالذکر الواجب و ما زاد علی ذلک مستحب بل غایة آنچه که ممکن است کسی متمسک شود در اینمقام
حدیثی است که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت فرموده از سلیمان بن صالح از کاشف اسرار و دقائق حجاب
امام جعفر صادق علیه السلام قال لا یهم احدکم الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا ان یکون مریضا و
فی الاقامة کما یمکن فی الصلوة فانه اذا امتد فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی ان الظاهر من قوله علیه السلام
یمکن فی الصلوة اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة و لو کان فی اجزائها المستحبة کما لا یخفی و ذکر الماشی و الراکب
فی سدره و ان کان یوجب الوهن فی ارادة الظاهر من التمکن لاحتمال ان یکون المراد منه خلاف المشی و الرکوب
لکن لیس علی حد یوجب حمل اللفظ علی خلاف ظاهره ممکن است جواب از این استدلال این نحو که غایة آنچه از این حدیث
ظاهر میشود تخصیص موضوع است یعنی ممکن در حال اقامه می باید مثل تمکن در حال صلوة بوده باشد و اما حکم آن
که بعنوان وجوب است یا استحباب پس مطلقا مستفاد نیست بعلاوه آنکه حکم تمکن در احوال صلوة مختلف است
در افعال و اقوال واجبه بطریق وجوب شرعی است و اجمعی در اقامه ممکن الارادة نیست بعد از آنکه مشخص شد تمکن
در اقامه متصف بوصف وجوب شرعی نمیتواند شد امر مردد است مابین آنکه متصف بوصف شرطی بوده باشد یا
استحباب اقربیت بحقیقت چنانچه مرجح حمل بر اول است اکثریت استعمال مرجح حمل بر ثانی است و بر فرض ارادة
اول مضر در محل کلام نیست نظر باینکه شرطیة تمکن در حال اقامه مستلزم شرطیة تمکن در جمیع احوال صلوة
حتی در اجزاء مستحبه نیست قدر متیقن در ما نحن فیه و امثاله رجحان تمکن است در آن و این مسلم است و از رجحان
تمکن لازم نمی آید شرطیة آن لعدم استلزام العام للخاص فلا فیتم الاستدلال لا سیما فی مقابلة الادلة

المطلقة المثبتة للذكر في أحوال الركوع والسجود لوضوح ان مقتضاها ما تأتى الامتثال بالاتيان بالذكر على
اى نحو كان وتوقع عدم التمكن والاطمينان پس حكم بشرطيت طمانينه در احوال اذكار مستحبه از اينراه كه مدعى شد
ممكن نيست بلى قدر متيقن آن است كه با طمانينه بوده باشد ولكن اين با وجود اطلاق موجب تعيين نمى تواند شد
بنابراين هرگاه بعد از اتيان بذكر واجب در حالت اطمينان و سكون بدن شروع نمود بذكر مستحب يا بعدم سكون بدن
صحيح خواهد بود بعنى امتثال امر متوجه بذكر مستحب كرده خواهد بود خواه در يكحالت اتيان نمايد يا شروع بذكر
مستحب نمايد در حالت كون در اكمل افراد ركوع و فارغ شود از آن قبل از تجاوز از آن و فى الواقع اتيان آن در هر دو
صورت اتيان بذكر مستحب خواهد بود با اخلال بطمانينه مستحبه لكن مستحسن است آنچه مذكور شد نظر بمستحبات
است بالاضافه بمدرك آن كرده معلوم است حرمت در امور دين مقتضى عدم اخلال بطمانينه است خواه در تسبيح
بوده باشد يا در صلوات بلكه در دعائيكه قبل از شروع بذكر ماثور است در آن نيز اخلال نمايد لكن اينها همه در صورت
كه اتيان بدعاء و ذكر مستحب نمايد در احوال ركوع و اما هرگاه شروع بدعاء نمايد قبل از بلوغ بحد ركوع تا فارغ
از ذكر مستحب شود بعد از تجاوز از حد ركوع شرعى از محل كلام خارج خواهد بود بلكه با تعمد و شعور اثم
بود چنانچه در مبحث ركوع بيان شد بخبر از امور واجبه در سجود ذكر است بدانكه ظاهر ميشود از اجماع اصحاب
حكم ذكر در سجود حكم ذكر در ركوع است از جهت خلاف ما بين فقهاء كما و كيفا ظاهر اينست كه چنين نيست بنظر
از بعضى از اعاظم فقهاء ظاهر ميشود قول بتعيين تسبيحه كبرى بعنى سبحان ربى الاعلى و بحمده در اينمقام
و حال آنكه در ركوع قائل شده اند بتخيير ما بين تسبيحه كبرى يا سه تسبيحه صغرى و لا اله الا الله مثل مرحوم شيخ
الطائفه در كتاب نهايه بلكه دور نيست كه گفته شود همين مطلب ظاهر ميشود از آن بزرگوار در كتاب مبسوط
و هم چنين مرحوم محقق در كتاب شرائع در مبحث ركوع حكم فرموده اند بتعيين تسبيح و قول بجواز اجزاء مطلق ذكر
را نسبت بقيل داده و در سجود عكس فرموده يا بعضى او لا حكم فرموده بوجوب ذكر كه مسمى اكفاست بمطلق ذكر
قول بتعيين تسبيح را نسبت بقيل داده قال فى الشرائع فى مباحث الركوع فى مقام بيان الامور الواجبة فيه ما هذا لفظه
الخامسة التسبيح فيه وقيل يكفى الذكر ولو كان تكبيرا او تهليلا وفيه تردد وقال فى مباحث السجود بعد الحكم

بان واجبات السجود ستة ما هذا لفظه الرابع الذكر فيه وقيل بالتسبيح كالثناء فى الركوع والفرق بين التعبيرين كما خلاف
مقتضاها ظاهر للتأمل پس حكم بتعيين تسبيح كما بيكه اختلاف در اين مقام مثل اختلاف در مباحث ركوع است كما و كيفا با بعضى كه
قائل بتعيين تسبيح در اينجا شده در اينجا نيز شده و هر كسى كه منكر تعيين تسبيح است در اينجا و در اين نيز هست و همچنين كسى كه تسبيح ذكر
صحيح نخواهد بود بعد اختلاف در اين مقام مثل مبحث ركوع در اين است كه آيا تسبيح در ذكر سجود متعين است يا نه جمعى از اعاظم
اصحاب قائل شده اند بتعيين تسبيح چنانچه جمعى قائل شده اند بعدم تعيين آن و منكرين تعيين تسبيح مفترق شده اند بدو
طائفه طائفه قائل شده اند بجواز اكتفاء بصرف ذكر كه بوده باشد و اين قول اكثر از متأخرين اصحاب است و بعضى اگرچه قائل شده اند بعدم
تعيين تسبيح لكن اكتفاء بمطلق ذكر نفرموده اند بلكه حكم فرموده بتسبيح و فرموده هرگاه تهليل بگويد يا تكبير بگويد بايستى
بفرستد بعد در تسبيح كفايت ميكند و اين قول ظاهر ميشود از شيخ صدوق در كتاب مجالس بلكه ابن زاد ذكر فرموده در متعين
امور كه حكم فرموده بثبوت آنها در دين ما اينست و هم چنين تعيين تسبيح مفترق شده اند بشش قول چنانچه در مباحث ركوع مفصلا
بيان شده مختار در نزد اين خصوصا ام در هر دو مقام تعيين تسبيح است و مسلمه تعيين است ما بين تسبيحه كبرى اعنى سبحان ربى
الاعلى و بحمده و تسبيحه صغرى اعنى سبحان الله با افضليت واحده كبرى از سه صغرى چنانچه در ركوع بيان شد مشهور انه
واجبه متعلقه بسجود رفع رأس است يعنى سر برداشتن از سجده است خواه سجده اولى بوده باشد يا ثانيه فرقى كه هست بعد از
رفع رأس از سجده اولى لازم است بطمانينه اگرچه قليل بوده باشد بخلاف سجده ثانيه كه بعد از رفع رأس از آن جلوس لازم نيست
چنانچه بيان خواهد شد و چونكه ظاهر اينست كه تمامه سجده برفع رأس از آن است خواه سجده اولى بوده يا سجده ثانيه لهذا
رفع رأس را از جمله امور واجبه در سجده گفته اند و مباحث مهمه در آداب سجود و مستحبات آن است و آن چند چيز است
اول تكبير گفتن است در حال اراده سجود بدانكه در هر سجده از سجودات صلوة دو تكبير مستحب است اول در حال اراده سجود
دوم بعد از رفع رأس از آن پس در هر دو سجده چهار تكبير مستحب است مستحب در تكبير اول اينست بعد از آنكه اراده سجود نمود در حال
قيام اتيان بآن نمايد بعد از فراغ از تكبير منحنى شود از براى سجود و مستحب در تكبير ثانى آن است كه اتيان بآن نمايد بعد از آنكه
رفع رأس از سجده اول نمود و متمكن بر جلوس شد و اما تكبير ثالث پس مستحب اينست اتيان بآن نمايد در حال جلوس بعد از
اراده سجود ثانى بعد از فراغ از تكبير منحنى شود بجهة سجود و مستحب در تكبير رابع آن است كه اتيان نمايد بآن بمثل تكبير ثانى بعد از

تمکن از جلوس بعد از رفع رأس از سجود ثانی و قول باستحباب تکبیرات مذکوره مشهور و تا بین فقهاست و ظاهر از مرجوحیت بعد
و صاحب مراسم وجوب است و این قول علی است از این بی عقل و ضعف آن ظاهر است و ظاهر این است هرگاه شروع بتکبیر اولی
در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انحنا آتی است خواهد بود لکن بوصف مرجوحیت نسبت بفراغ در حال قیام
و اما حکم در تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است اجمعوکه هرگاه شروع بتکبیر نمود در حین رفع رأس از سجود و فارغ
شد در حال انتهاء او بجلوس در ثانی و رابع و بسجود در تکبیر ثالث آتی است خواهد بود لکن با وصف مرجوحیت بالاضافه باتیان
آنها در حال جلوس یا چنین نیست بلکه موظف باتیان باید و تکبیرات یعنی تکبیر ثانی و رابع بعد از تمکن و رفع رأس از سجود و تمکن
از جلوس شد بتعمیم در توظیف مختص نیست قدر متیقن اتیان باید و تکبیرات بعد از تمکن از جلوس و فی صحیحه حماد المشهور
رفع رأسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر و نظیر این اگرچه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول اتیان بآن
در حال قیام لکن چون در آن معارض موجود است که دلالت میکند بر مشروعیت اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا مذکور در
حسن از اصحاب بر حجاز لکن در تکبیر ثانی معارض ظاهر نیست بنفع مقام مفقود است که گفته شود کلمات فقهاء در افاده
در این مسئله مختلف است حاصل اختلاف راجع می شود به قول اول تعیین اتیان باین دو تکبیر است یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع
در حال تمکن از جلوس و منع اتیان بآنها است قبل از آن و اینطور می شود از کلام شیخ صدوق در فقیه قال فی الفقیه
ارفع رأسک من السجود و افرش الیک بدیک فقعد فاذا تمکنت من الجلوس فارفع یدیک بالتکبیر ان قال ثم ارفع رأسک من السجود
الثانیة و تمکن من الارض و ارفع یدیک و کبر ثم قم الی الثانیة قوله و افرش الیک یدیک فقعد یعنی بعد از رفع رأس از سجود دو دست
خود را بسوی خود بکش بعد از آن که درست نشستی آن وقت دو دست را بلند کن تکبیر مراد آن مرجوح است که در حین رفع رأس از سجود
دست را بلند مکن قول دستها را بسوی خود بکش بعد از تمکن از جلوس آن وقت دستها را بلند کن و تکبیر بگو بعد اول را بگو
الی آخره تعیین اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و منع اتیان بآنها است قبل از آن و اینطور یعنی تعیین اتیان
بتکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر می شود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی اذا فرغ من تسبیح السجدة
جلس ملتمسا علی الیسری مستوفزا علی فخذه الیسری ثم کبر و یقول بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر و یسجد الثانیة کالاولی فاذا رفع رأسه
منها جلس مفترشا ثم کبر ثم نهض و هم چنین اینطور ظاهر می شود از ابن براج در مهذب لکن در تکبیر ثانی قال فیقول سبحان

ربی الاعلی و بحمده مرة واحدة او ثلثا و ما زاد علی ذلک کان افضل فاذا اکمل التسبیح رفع رأسه ثم استوی جالسا
و قال الله اکبر کفتیم در تکبیر ثانی نظر باینکه کلام آن مرجوح در تکبیر رابع ظاهر است در اینکه تکبیر در حال رفع رأس است قال ثم کبر
للسجدة الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد و یفعل فی سجوده کما فعل فی السجدة الاولی و یرفع رأسه بالتکبیر و یجلس کما جلس اولا فاذا
استقر کل عضو منه قام الی الرکعة الثانیة قوله ثم در مقابل اینست یعنی اتیان باین مینماید در حال رفع رأس از سجود و اینطور
بیشود از شیخ مفید در مقنعه و ابن ادریس در موضع اول آخر قال فی المقنعة ثم یرفع رأسه من السجود و یرفع یدیه بالتکبیر مع رفع
رأسه و فی موضع من السرائر ثم یرفع رأسه من السجود رافعا یدیه بالتکبیر مع رفع رأسه قوله ثم حکم باستحباب و افضلیت اتیان بآن
در تکبیر است در حال تمکن جلوس و این ظاهر این است در غیر حالت مرجوح بوده باشد نه ممنوع عنه و این ظاهر می شود از کلام
فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم قال فی السرائر یستحب ان یکبر الرافع راسه من السجود بعد التمکن من الجلوس و فی المعتبر
یستحب التکبیر و استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد ثم یکبر بعد جلوسه و مثله عبر الشهید
و نهایة الاحکام و القواعد و الذکری و البیان و الدروس و غیرها اگرچه ممکن است این کلمات راجع شود بقول اول یا
تعیین اتیان بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت جلوس بوده باشد پس مقتضای اجمال اول انتفای استحباب است در حالت
پس مشروع نخواهد بود نه اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر راجح بوده باشد در اینحالت و اتیان آن در اینحالت افضل بوده
باشد از اراده و اجمعوکه مبنای رجوع عبارات مذکوره است بقول اول اگرچه دور نیست لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه
موجود است که مراد معنی ثانی است قال فی الدروس و سنة التکبیر له قائما رافعا یدیه الی ان قال و التکبیر للرفع من الاول
معتدلا ثم الهوی الی الثانیة ثم للرفع منها معتدلا و لو فعله فی الهوی و الارتفاع کان اردع فضلا انتهی کلامه و رفع مقام
و نظر باینکه عبارات توضیحی است حزم در دین اتیان باید و تکبیر است در حال جلوس و استقرار نظر باینکه در اینحالت مرجوح
النفع و مامون الضرر است و اما در غیر اینحالت امر اینطور مختص نیست بلکه چنین است حال در تکبیر ثالث یعنی تکبیر مرجوح
در سجده ثالثه که قدر یا اشکال در آن حال جلوس و اطمینان است باین نحو که بعد از فراغ از آن بسجود نماید در تکبیر اول
اگر حدیث شاکی فعل جناب علی بن الحسین علیهما السلام نبود که آن بزرگوار اتیان بآن تکبیر در حال هوی و میل بسجود مینمود
در آنجا نیز اشکال بود در حکم بجواز آن در غیر حالت قیام و اطمینان مجملا از آنچه مذکور شد مشخص شد که از آن

و مستحبات هر سجده از سجود و ذات نماز دو تکبیر است اول در حال ارادهٔ سجود خواه قائما بوده باشد یا در حال قیام بسجود
لکن اول افضل است دوم بعد از رفع رأس از سجود و تمکن و استقرار بر جلوس پس در هر دو سجده چهار تکبیر مستحب
بود و در هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین مستحب است و اولی در رفع یدین همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام و غیرها
مذکور شده و مرحوم شیخ صدوق فرموده در تکبیر ثانی و رابع اول دستها را بسوی خود بکشد بعد از تمکن از جلوس در حال
تکبیر گفتن رفع یدین بتکبیر نماید ظاهر مراد این است که دو دست را در حال رفع رأس از سجده بسوی خود بکشد و
بگذارد بعد از آن رفع نماید بتکبیر سوم تا عند یدین رفع یدین و مقدار آن ظاهر این است بهر نحو که بوده باشد مؤدی
بوده باشد و بقی این است رعایت عاذات نرمی گوش نماید چهارم از جملهٔ آداب و مستحبات در این مقام این است که در حال سجود
مهر و دو لوله و دست را بر زمین بگذارد و بعد از انوهار امثل هشت خوابیدن شتر و مستحب است دو دست را هم بگذارد زمین
احدهما مقدم در وضع و دیگری مؤخر نباشد سیم آن است و کفها را بحاذی منکبین بگذارد متصل بگوش و موازی
نگذارد و کل انگشتان دست را هم بچسباند و کفها را بسط نموده بر زمین بگذارد بحاذی دوش چهارم آن است بعد از
بر زمین بچسباند بلکه از زمین بلند نموده بر زمین را از چنین دور نماید پنجم آن است در حال سجود طرفه ما عرا
یا بعض خاک از جبهه ها یکه سجود بر آن صحیح است بگذارد و این محل و فاقات ما بین فقهاء خلافی که هست در تعیین
موضع انفات مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس فرموده اند مستحب وضع طرفا علای از انفات یعنی طرفی که متصل
بجاجبین است شیخ شهید و غیره حکایت فرموده اند از ابن الجنید که ایشان فرموده اند مراد طرفا سفلا انفات است
و ظاهر از اکثر فقهاء آن است که سنت مؤدی میشود بوضع انف یعنی بجزئی از انف که صادق باشد بر آن که انفرا
گذارده خواه طرفا علی بوده باشد یا طرفا سفلا یا ما بین و احتمال ثالث در طرفا سفلا قائم است پس این مستحب
است ششم از مستحبات خواندن دعای مأثور است قبل از شروع بذکر و آن دعا این است اللهم لک سجدت
و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره الحمد لله
رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین بعد از آن شروع بذکر نماید سبحان ربی الاعلی و بحمده یکمرتبه تا
مرتبه سبحان الله واجب است چنانچه سابق بیان شد آنان بسه مرتبه تسبیحه کبری یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است و معلوم

است سه مرتبه و ما فوق آن با اشتراک در فضیلت متفاوت میباشند در فضیلت و در مجازات ختم و حکم ختم بعدد وتر یا
شفع علامهٔ بر هفت مجموعی است که مذکور شد و در ذکر رکوع بذلک مناسب در اختتام ذکر سجده معمول دعای مذکور است پس بگوید
اللهم لک سجدت یعنی بر خود کار را معبودا بجهت امتثال امر تو یا برای رضای تو سجده میکنم و بک آمنت یعنی تصدیق بوجود تو
و بجمیع صفات کمال و تنزیه تو از جمیع نقائص میکنم و لک اسلمت و بطیع و منقاد توام ارادهٔ انقیاد در اختتام مناسبات نظر
بمسبوقیت بایمان چنانچه در دعای رکوع ارادهٔ اسلام مناسبات نظر بسابقیت او بر ایمان و علت توکل بر تو است و علیک
من ذات ربی و تو ثق پروردگار من سجود و خضوع میکند و سجده من از برای کسی که ایجاد کرده است او را و پرورده است او را
و شکافته است گوش و چشم او را یعنی دادن گوش و چشم را بوجه بجهت این که انتفاع از آن ظاهر شده است و مراد از شکافتن
بعد شکافتن محل بعد است و مراد از شکافتن گوش قرار دادن سوراخ است بجهت گوش و بعد از آن که ذکر وضع گوش و بعد
در وجه شد بنده باید متذکر چنین بشود که واجب متعال عزت عظمته چنین صنعی در آن بکار برده که فاطبه عقلا از
درک آن عاجز و حیران چه جای آنکه اعاظم آن کسی تواند نمود و وضع فرا چشم که مقتضی قبر است از برای آن است که مشاهده
جمیع اعضاء و جوارح بدن را تواند نمود چه اگر در اسفل بود اعضای فوقانی مرئی نمیشد و هم چنین تا بعد دیگر قابل
مساعدت نماید مطلع بر منافع و مضار در خارج نتواند شد تا بمقتضای آن عمل دارد و اگر در تحت می بود چنین نمیشد بعد از
آنکه بنده دلیل متذکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری شد مناسب و شایسته او این است اظهار حمد و ثنای چنین منعم متعال
باشد لهذا مقرر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و ثنا بی حد و زوال مخصوص ذات پاک خداوندی است که مستجمع
جمیع محاسن و محامد و مربی و جمیع نقائص و معایب است و مبدء وجود و کمال و مربت کنندهٔ فاطبهٔ موجودات است
هر فردی از افراد آنرا بحسب مرتبهٔ او تبارک الله زاد الله خیره و برکته چه بسیار زیاد و وافر است عطایا و برکت خداوند عالم
جل شانه بفاطبهٔ موجودات بلکه مراد چه بسیار جلیل است عظمت الرجل شانه احسن هیئت خلقت کننده کان است از اینجا ظاهر
میشود که اطلاق خالق بغیر ذات اقدس جناب احدیت جل عظمته جایز بوده باشد لکن بطریق مجاز خواهد بود نظر باینکه
از خلق نسبت بخالق عالم جل شانه اخراج از عدم بساحت وجود است و این از غیر جناب احدیت عز شانه محال است و مبادی
از خالق همین معنی است و مراد بالاضافه بغیر بعضی صنعت است مثل نجار و نجاری و نحو اینها محتمل نماید دعای مستحب در

سجود مخصوص نیست در این دعای مذکور بلکه مستحب است دعا در جمیع سجودات بجهت جلب منافع اخرویه و دنیویه و دفع
مفاسد آنها و اخبار در ترغیب بدعا در سجود مستفیض است خواه در سجده آخر بوده باشد یا در غیر آن و از حضرت امام جعفر صادق
و امام موسی بن جعفر علیهما السلام ماثور است که آن دو بزرگوار در سجود میخواندند اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت و
الحساب و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام موسی علیه السلام باین لفظ پرودهاند ظاهر اینست مراد از نزد دیدن کریم
باشد و در حدیث صحیح از زمخر الاول و الاول و الاخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که فرموده بزید شجاع
بخوان بجهت طلب بدنی در نماز فریضه در حال سجود اینکه یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک
الواسع فانک ذو الفضل العظیم ذلک العیال بعین مکسوره است قال فی القاموس عیال کتاب من یتکفلهم یحتمل ان یکون
ظاهر نیست شود که این دعا هم چنین دعای سابق باید در سجده اخر بعد از فراغ از ذکر خوانده شود بلکه مقتضای اطلاق حدیث در دعای اخر آن است
در هر یک از سجدات که بخواند خوب است و دعای اول حکایت فعل اهمال است مشخص نیست در کدام یک از سجود بوده بعد از فراغ
از ذکر بوده یا قبل پس احتیاط در دین مقتضی این است که هر گاه خوانده شود در سجده اخر بعد از فراغ از ذکر قصد خصوصیت در آن
محل نماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجود راجح است اتیان نماید هفتم از مستحبات صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل
اطهار آن سرور است خواه بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد یا بلفظ و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بر دو
ماثور است حکایت صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است یا چنین که قدر ثابت و منصوص صلوات در سجود است
اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر رکوع منصوص نیست مگر در دعای مهجوت شود در زمان نزول اخبار که بعد از فراغ از ذکر
بوده فلا یحمل شود بر آن هر دو در مقتضی این است که اتیان شود بآن بعد از ذکر بقصد رجحان اتیان بآن در سجود نه بقصد
اتیان بآن بعد از فراغ از ذکر هشتم از جمله مستحبات آن است که جلوس فیما بین السجدتین بطریق تورک بوده باشد و کیفیت
آن اینست که بنشیند بر دو پای چپ و دو پای راست را از جانب راست بیرون بیاورد و ظهر قدم چپ را بگذارد بر زمین و ظهر قدم راست را بگذارد
بر بطن قدم چپ مستفاد از صحیحه حماد این جلوس بودن بعد از آن است که اتیان بتکبیر مستحب نماید در حالت جلوس استوای
یعنی بعد از رفع رأس از سجده اولی بنشیند بحیثیتی که ظهر قدمین موضوع بر ارض باشد بعد از آن اتیان بتکبیر نماید بعد از آن بنشیند
بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد نهم از جمله مستحبات فیما بین سجدتین در حال تورک استغفار است باین نحو استغفر

والتوب الیه در کافی لفظ جل الله مذکور نیست باین نحو است استغفر ربی و اتوب الیه لکن در فقیه و تهذیب مذکور است
اوتی ذکر آن است و هم چنین مستحب است فیما بین سجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجبرنی و ارفع ذکری و اهدنی لما اهدیت
من خیر فیسر لی و عافنی و ارزقنی و اعف عنی و عن والدی و ارحمهما کما ربیانی صغیرا و ارزقنی جاریة بوده باشد چنانچه مذکور در کافی است بسیار از ما جاریة بجیم بوده
و متوسل بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب آخرت یا از معصیت کردن دنیا یا از فقر و ذل و اراده هدایت بحال ما ها است و
احتمال دارد بر آه با نقطه بوده باشد از خیری بجزی بجزاء خیر یا عطاء فرما خلاصه معنی آنکه نظر با حال ما شده ما نظر بلکه
بفضل و کرم خود جزای خیر یا عطا فرما مذکور در تهذیب با آنکه نقل از کافی شده است و اجبرنی بجیم بمعنی درست کردن
شکسته شده است خلاصه معنی آنکه ضرر و نقایص و معایب ما را باصلاح بیاور و هم خوب است و اگر جمیع ما بین همه نماید
ای بعین صادر از معصوم خواهد بود مخفی نماند حدیث صحیح حماد مشتمل بر استغفار تنها است چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعا
تنها است پس جمع ما بین هر دو بقصد تو لطیف مشکل است و اما بقصد دعا در مطلق احوال صلوة بسبب است بتصحیح
مقتضی اینست که گفته شود تا حال بحدیثی که مشتمل بوده باشد بر هر دو دعا ما بین سجدتین بنظر اطلاق ندیده ایم الکه
جمع ما بین هر دو را مستند باو توانیم نمود بلکه حدیث مشتمل بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف الاسرار والد فایق جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بحماد اخبار نموده باین نحو فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر
و قد وضع ظاهر قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد سجدتین
و حدیث مشتمل بر دعای مذکور حدیث مولی است حضرت فرموده اذا رفعت راسک فقل بین السجدتین اللهم اغفر لی
دعای مذکور پس این حدیث نظر باشتمال آن بر نحو ادعیه ما بین سجدتین دلالت میکند بر تو لطیف این عاطفه
حدیث حماد دلالت میکند بر تو لطیف استغفار فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد تو لطیف مقتضی آن ظاهر نیست
در صورت جمع اگر تقدیم نماید بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی آن است باعتبار آنکه حرف فا که داخل است بر فعل
تعقیب بلا مهلت میکند پس فعل استغفار منافی آن است نظر باینکه این فاء فای جزاء است و فا که مفید تعقیب
است فاء عاطفه است بلکه باعتبار آنکه اذا در کلام معصوم از اوقات اذا توقیت است خلاصه معنی کلام چنین است
اینکه دعا را در وقت رفع کردن سر از سجود پس تا گفتن استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود و اگر اتیان باستغفار را

از دعاء نماید دلیلیکه دلالت کند بر توظیف باین نحو در نظر نیست پس جزم در دین بر اجمع مابین هر دو است مگر در صورت
قصد دعاء نه توظیف در اینصورت اگرچه سبب است لکن اقتصار باحدهما با قصد توظیف اولی خواهد بود بلی
غایت چیزیکه در اینمقام میتوان گفت آن است که کلام اصحاب در حکم استحباب دعا بین السجدتین مطلق است و از جمله
عبارات ظاهر میشود دعوی اجماع بر اینمطلب قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء بین السجدتین وهو فتوی علمائنا
وقال العلامة فی التذکرة یستحب الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند باین اطلاقات
میتوان نمود لکن اشکالیکه در این هست اینست که اطلاقات موهوم است در اینمقام نظر باینکه ظاهر اینست که اشکال
اشاره بوده باشد بماثور پس اطمینان در استناد بانها نخواهد بود دهم از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است
در رکعت اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه در صلوات رباعیه اولی جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه
در جمیع صلوات خواه دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب آن محل اشکال نیست مثل وجوب جلوس بعد از
رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان بتشهد در حال جلوس پس جلوسیکه محل کلام است
جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در
رکعت ثالثه در نماز چهار رکعتی مشهور مابین فقهاء استحباب آن است و بعضی تصریح باین جلوس استراحت و در حدیث
مرفوع رضی الله تعالی عنه قائل شده بوجوب آن و کلام اغرجوردی کتاب اقتصار اگرچه دال است بر وجوب آن بعد از رفع
راس از سجده ثانیه در رکعت اولی لکن کلام ایشان در ناصریات شامل رکعت ثالثه نیز هست مخفی نماند استحباب آن
و قول بوجوب ضعیف است ظاهر اینست که استحباب مؤدی میشود بجلوس بهر نحو که بوده باشد لکن اولی آن است مثل
جلوس مابین سجدتین بوده باشد بنحویکه مذکور شد که تغیر از آن بجلوس تورک می شود پس اینکیفیت مستحب و مستحب
خواهد بود یازدهم نظر کردن است در حال سجود بجانب طرف دماغ و در حال جلوس بدامن خود چنانچه در سابق بیان
شد دوازدهم وضع علاوه از قدر مستحب است در اعضای سبعه در حال سجود اگرچه استعاب در همه مقدور نیست
سیزدهم اعتماد نمودن است در وقت قیام بدو رکعت دست یعنی در وقت قیام دو کف دست را بزمین بگذارد و اولی
زانو را بزمین دارد و بعد از آن دستها را چهاردهم از جمله مستحبات در اینمقام دعاء خواندن است در وقت ایستادن خواه

ایستادن بجهت رکعت ثانیه بوده باشد یا رکعت ثالثه یا رابعه و ایندعا بدو طریق ماثور است اول بحول الله و قوته
اقوم و اقعد دوم اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد بهر یک از دو طریق که بوده باشد خوبست بدانکه مناسب
اینمقام اینست که تنبیه شود بر چند چیز اول آن است که استحباب این دعاء در حال ایستادن ثابت است خواه نماز یومیه بوده باشد
یا غیر یومیه خواه نماز واجبی بوده باشد یا سنتی پس استحباب دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بجهت رکعت ثانیه در جمیع
نوافل دوم آن است که استحباب دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز ایشان شود بطریق معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود
بوده باشد پس هرگاه چنین باشد استحباب آن ثابت نیست مثل اینکه ایشان نماز ایستاده می نمایند با ایمای سر یا بدون رکوع
و سجود و همچنین است هرگاه نماز در حال جلوس بوده باشد بجهت نظر باینکه دعای مذکور ثابت است در حالیکه مشتمل شود
در اثنای صلوة بعد از سجدتین از جلوس یا قیام پس هرگاه نماز او بطریق قیام بوده باشد و پس یا بطریق جلوس بوده باشد
یا بطریق اضطجاع یا استلقاء بوده باشد استحباب دعای مذکور ثابت نیست نظر باینکه انتقال از حال جلوس یا قیام بعد
سجود سیم آن است بعضی احادیث مجمله که مشتمل است بر دعا بطریق ثانی ذیل آن حدیث چنین است وان شئت قلت وانت
واسجد اینند و احتمال دارد اول آن است که بدل نماید اقوم و اقعد را باراکع و اسجد پس بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اراکع
و اسجد یعنی مخیر است مابین اینکه بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اراکع و اسجد
دوم آن است که اراکع و اسجد را علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اراکع و اسجد
ثانیا اینکه حدیث مذکور است در آخر سر آن و ان شئت قلت در آن مذکور نیست پس مراد این خواهد بود اگر خواهد قصد نماید
باین اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد را علاوه نماید بر آن اراکع و اسجد را و علی ای حال استحباب این زیادتی که عبارت از
و اسجد بوده باشد ثابت نیست در صورتیکه بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم ربی
بحولک و قوتک اقوم و اقعد چهارم آن است که لفظ تعالی در حدیث مشتمل بر دعا بطریق اول هست مذکور نیست این زیادتی
باین لفظ بقصد توظیف جائز نیست که باین نحو بگوید بحول الله و قوته و اما هرگاه ایشان باین نماید بقصد تعظیم نه بقصد توظیف
ظاهر اینست که عیبی نداشته باشد نظر باینکه در این مقام مندرج در بحث ذکر خواهد بود و ایشان بذکر در جمیع احوال نماز جائز است
بدانکه سزاوار در اینمقام ختم مبحث است بذکر چند مطلب مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام متعارفه در

جلوس هفت است اول جلوس است بر دو رکبه بنحوی که سابق بیان شد باین نحو که دو قدم را بر جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را
بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد دوم جلوس بر دو رکبه است بعکس آنچه در اول مذکور شد سیم دو قدم را
بر جانب چپ قرار دهد و پشت پای راست را بر زمین میگذارد و پشت پای چپ را بر بطن قدم راست میگذارد چهارم آن است که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع سازد
نشیمن موضوع بوده باشد بر روی زمین و دو قدم پنجم آن است که پشت پاها را فرش نماید بر زمین و نشیمن را واقع سازد
پاشنه پا ششم آن است که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر بطن پای چپ بگذارد و پا بعکس و بنشیند بر پاشنه پا
ششم آن است که انگشتان پا را بر روی زمین بگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد خواه رکبتین را بر زمین
بگذارد یا نه هفتم آن است که نشیمن را بر زمین قرار داده و هم چنین دو قدم را بر زمین بگذارد و ساق و ران دو پا را نصب نماید
و اینها و قسم اقسامی که مذکور شد ظاهر است جلوس واجب فیما بین سجدتین و جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بهر یک از اقسام مذکوره
که ایشان شود امتثال حاصل شود لکن این اقسام متفاوت المراتب است قسم اول اکمل و افضل آنها است و قسم سادس
و سابع اخس اقسام و ادنی آنها است و خمسه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط مابین امرین است نزد فضیلت
مثل اول است و نزد درجت مثل سادس و سابع بنابراین مکلف مخیر است در مقام اتیان بجلوس فیما بین سجدتین بهر نحو از انحا
که بوده باشد لکن اتیان کردن ایشان را در ضمن قسم اول افضل است و در ضمن قسم سادس و سابع مکروه است و در ضمن
اقسام اگرچه مرجوح است نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیت عبادتی نیست که موجب حکم
شود چنانچه رجحان بالاضافه بسادس و سابع عبادتی نیست که حکم باستحباب شود و همچنین است حال در اتیان بجلوس مستحب
جلوس بعد از رفع رأس از سجدتین در رکعت اولی و رکعت ثانیه یعنی مکلف مخیر است در اتیان این امر مستحب را در ضمن هر یک
از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن اتیان جلوس مستحب در اینمقام را در ضمن قسم اول مستحب است پس رجحان آن
و اتیان جلوس مستحب مستحب و مستحب خواهد بود چنانچه اتیان کردن آن جلوس مستحب را در قسم سادس و سابع مرجوح و مکروه
خواهد بود و لکن اتیان آن را در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح خواهد بود نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس
و سابع اما مرجوحیت در آن اقسام عبادتی نیست که کفایت کند در حکم بکراهت چنانچه رجحان نیز عبادتی نیست که کفایت کند
در حکم باستحباب مخفی نماند دو قسم اخیر که هر دو مقام حکم بکراهت آنها شده تفاوت در بیان آنها است باین نحو که

قسم سابع اکثر است از قسم هشتم و قسم سادس اگرچه هر دو قسم از اقسام جلوس افتراشی است لکن قسم سابع مثل افتراش
کلب است و قسم سادس قسم افتراش مستحب نزد عامه است یعنی جلوس بعد از رفع رأس از سجدتین را باین نحو مستحب میدانند
بدانکه اقسام افتراش متعدد است اول افتراش کلب است باین چند طریق میشود اول آن است که مذکور شد یعنی نشیمن را واقع
میسازد بر زمین با نصب ساق و ران دو پا را دوم مثل این است با وضع یدین بر زمین سیم مثل ثانی است مگر اینکه نشیمن را
از ارض نگذارد و این سه قسم را افتراش کلب مینامند لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب از دو قسم دیگر چنانچه مثال
در جلوس کلب ظاهر است ظاهر این است اکتفای باین نحو بیک طریق بیتم در میان دو سجده جایز نبوده باشد و همچنین این نحو
بعد از رفع رأس از سجدتین مؤدی سنت نبوده باشد و قسم ثانی بلکه قسم چهارم از جلوس افتراش افتراش کلب است
آن نحوی است که مذکور شد یعنی انگشتان پا را بر زمین میگذارد و دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر عقب و پا واقع
سازد مطلب ثالث در بیان سجود بر جبین و دفن است بدانکه آنچه در سابق بیان شد که واجب است وضع جبهه آن در سجود
است که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگرچه بوضع بعض اجزای جبهه بوده باشد پس هرگاه مانعی در جبهه نبوده باشد
مطلقا مکلف مخیر است بوضع هر جزوی از اجزای جبهه که بوده باشد امتثال آن حاصل است اگرچه استیعاب ممکن
افضل است و هرگاه در بعض اجزای جبهه مانعی بوده باشد وضع جزء دیگر متعین است بهر نحو که بوده باشد اگر
چه بجز کودالی بوده باشد مثل اینکه در وسط جبهه دملی یا جراحتی بوده باشد بحدی که وضع جبهه ممکن نبوده باشد
مگر بجز کودالی یا بوضع جبهه بر چیزی مختلف السطح بتقعیر و تقدیب و این صورت سجده بر جبهه متعین است باین نحو
جبهه را میگذارد بنحوی که موضع دمل یا جراحت واقع شود در آن کودال و اطراف دمل مثلا واقع شود بر اطراف کودال
بحدی که جزء سالم از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه و این صورت باین نحو متعین است و با عدم امکان این مثل اینکه مستوعب
جمیع اجزاء جبهه بوده باشد یا متمکن از وضع بنحو مسطور نبوده باشد در اینصورت لازم است که سجده بر جبین نماید
و با عدم امکان این سجده بر دفن نماید و این احد احوال در مسئله بلکه مشهور بین اصحاب است قول ثانی قولی است که
نقل نموده از ابن حمزه خلاصه آن لزوم تقدیم سجود بر جبین است بر جزء جبهه و بعد از عدم تمکن از هر دو سجده نماید بر دفن
قول سیم تخییر مابین جزء جبهه است مثلا و سجود بر جبین و با عدم امکان سجود بر جبین تخییر است مابین جزء و سجود بر دفن

این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه چنین اقوال ثلثه مذکوره مشارٌ الیها باشد در عدم جواز
سجود بر فرش با تمکن سجود از چنین **رابع اقوال** تخییر ما بین سجود بر چنین و سجود بر فرش است در صورت عدم تمکن سجود بر چنین
این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب خلاف **خامس** ما بین اقوال قول اول است و ممکن است ارجاع غیر عنها بمختار شا
بر این مسئله علی خلاف نخواهد بود **تحقیق** اینمطلب ظاهر میشود از مطالع الانوار بدانکه مناسب در اینمقام آنست که تنبیه شود بر دو
مسئله اولی آنست که لازم است در صورت سجود بر چنین تقدیم جانب یمین بر ایسر تا امکان پس انتقال بسجود بجانب چپ از
ممکن از سجود بجانب یمین خواهد بود **مسئله ثانیه** آنست در صورت سجود بر فرش اگر فرش مسطور بوده باشد بغیر شعر بحیث ظاهر
این است که کشف آن لازم بوده باشد **لکن** کشف آن از شعر بحیث یعنی از موی ریش ظاهر اینست که لازم نبوده باشد **تحقیق** غایت
آنچه مذکور شد تا اینمقام در تحقیق سجود بود که در ضمن نماز و از اجزای آن بود **مقام ثانی** در سجده تلاوت است **تحقیق** آن
بیان اینمطلب محتاج است بنقل کلام در ضمن چند فصل **فصل اول** در بیان سجود تلاوتی است که واجب بوده باشد **بدانکه** اجماع
علمای امامیه منعقد است بر اینکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع **اول** در سوره اقرأ باسم ربک **دوم** در سوره
سیم در سوره حم فصلت **چهارم** در سوره الم تنزیل و غیر جماعتی از اکابر فقهاء بسجده لفظ مثل شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی
در انتصار و شیخ الطائفه در خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابو العباس
در موجز شاید از باب تسمیه شیء بوده باشد باسم مجاور **عملا** تشکیکی در وجوب سجده در سوره اربع مذکوره نیست
و اجماع علماء شیعه بر این منعقد است و اخبار ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر اینمطلب مستفیض
بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده با اینمعنی که شافعی منکر وجوب در جمیع سجودات قرآن و قائل
باستحباب آن شده حتی در سوره اربع مذکوره تشکیک در ضعف آن نیست **مجملا** شهرت در وجوب سجود در سوره اربع
حصر سجود واجب در این چهار موضع نیست **ثانیا** سجودات مستحبه **پس** معروف ما بین اصحاب در یازده موضع است
اول در سوره اعراف **دوم** در سوره رعد **سیم** در سوره نحل **چهارم** در سوره بنی اسرائیل **پنجم** در سوره مریم **ششم**
در سوره حج **هفتم** باز در سوره حج **هشتم** در سوره فرقان **نهم** در سوره نمل **دهم** در سوره ص **یازدهم** در سوره
اذا السماء انشقت تشکیکی در ترتیب مرتب نیست **لکن** مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است **اول** در بیان سبب سجده

و محل آن است در سجودات واجبه **پس سکوتم** موجب سجده در سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه اخیر است
در هر دو سوره مثلا و در سوره الم تنزیل قرائت این آیه است انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا
بحمد ربهم و هم لا یستکبرون و محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه است در هر یک از دو سوره مذکوره و اشکالی در این
نیست **کلام بلکه** هست در موجب سجده است در حم تنزیل و همچنین در محل آن در اینمقام دو خلاف است یک خلاف
ما بین علماء شیعه و جماعتی از علمای عامه است که آیه موجب سجده قرائت یک آیه است یا دو آیه نقل کرده اند از شافعی
و ثوری و اهل کوفه سجده بعد از فراغ از آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار و هم لا
یسأمون است و ظاهر میشود از علمای شیعه الطبانی انها بر خلاف آن و اینکه موجب سجده قرائت آیه مقدم است
است و خلاف ثانی ما بین علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از فراغ از آیه مقدم بر آیه مذکوره است که عبارت است از
این آیه شریفه و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه
تعبدون یا اخیر **بلکه** محل سجده بعد از قرائت اسجدوا لله است مرحوم محقق در معتبر قائل بآن شده که محل سجده بعد از
فراغ اسجدوا لله است و این قول مختار صاحب موجز و صاحب کشف الالتباس است و همین قول را مرحوم محقق در معتبر
نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست **بلکه** کلام آن بزرگوار صریح در خلاف آن است **بلی** قول
عبارت شان اگرچه موهم این هست **لکن** ذیل صریح بر خلاف آن است چنانچه مبین شده در مطالع الانوار **پس** بنابر فرموده
مرحوم محقق مثلا موجب سجده با نفس قرائت اسجدوا لله است یا قرائت اول آیه است تا فراغ از قرائت آیه یا این کلمه و بنا
در یکی از آن قرائت کل آیه است **پس** محل سجده بعد از فراغ از آیه نخواهد بود و این مختار مشهور ما بین اصحاب است
بلکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری دعوی اجماع بر آن فرموده **مطلب دوم** در بیان سبب سجودات مستحبه در
موارد مذکوره **پس سکوتم** سبب سجده در سوره اعراف قرائت آیه آخر این سوره یا استماع آن است و آن آیه است ان الذین
عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و در سوره رعد آیه شریفه و لله یسجد من فی السموات والارض
طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والآصال و در سوره نحل اگرچه در یک فقره بغیر اسباب سجدات سند دیده در نظر نیست
که فرموده باشد **لکن** بنابر آنچه علامه مجلسی از دعائم الاسلام نقل فرموده آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما

يؤمرون يا اگر مراد همين آيه است كه مذكور شد در اين باب ظاهر مي‌شود سجود استفاده نميشود بحسب لفظ در اين سوره دو آيه
مذكور است كه مناسب با مدعا هست آيه اولى اولم يروا الى ما خلق الله من شيء يتفيؤا ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله
وهم داخرون وآيه ثانيه ولله يسجد ما في السموات وما في الارض من دابة والملائكة وهم لا يستكبرون بنا بر اين
اين بود كه حكم شود باستحباب سجود در دو موضع از اين سوره مثل سوره حج لكن شايد وجه وحدت اتصال آيتين بوده باشد
يعني سبب سجده قرائت هر دو آيه با استماع آن بوده باشد وعلى اي حال شايد وجه كلام دعاء هم همين بوده باشد يعني
آيه يخافون ربهم الى آخره متصل باشد و آيه است كه مذكور شد در سبط است با آنها بحسب معنى لحاظ سجود در آنجا
داده و در سوره بني اسرائيل اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ويخرون
للاذقان ويزيدهم خشوعا و در سوره مريم اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا وبكيا و در سوره حج آيه الم تر ان
الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه
العذاب ومن يهن الله فما له من مكرم ان الله يفعل ما يشاء و در همين سوره باز آيه شريفه انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا
خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لا يستكبرون و در سوره فرقان واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن
انسجد لما تأمرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء في السموات والارض ويعلم ما تخفون وما تعلنون
و در نجاء نقل فرموده از دعاء كه يصلي سجده ربنا العرش العظيم است وان ذيل آيه است تمام آيه الله لا اله الا هو رب العرش
و اين آيه متصل است بآيه مذكوره مخصوص نيست كه مراد صاحب دعاء اينست كه اسجدوا آيه سجده است يا آيه اخيره است
و در سوره ص فاستغفر ربه وخر راكعا واناب و در سوره انشقاق واذا قرئ عليهم القرآن لا يسجدون مطلب ثاني
در بيان صحت حصر سجودات مستحبه است در موارد مذكوره و عدم صحت آن است ظاهر از كلمات اكثر اصحاب حصر است
و مستفاد از كلام بزرگوار شيخ صدوق در عدم صحت است قال في الفقيه يجب ان يسجد الانسان في كل سورة فيها سجدة الا
ان الواجب منها العزائم الاربع مشخص است چنانچه عبارت شامل موارد مذكوره هست شامل موارد آيه شريفه هست
بلكه شمول اين عبارت نسبت ببعض موارد آيه اظهر است از بعض موارد ساجده مثل اينكه در سوره آل عمران است
ليسوا سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون وايضا در سوره مذكوره يا مريم اقبلي وارتكعي واسجدي

واركعي و در سوره زمر است امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر الآخرة و در سوره مباركه فتح آنها تراهم ركعا
سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود و در سوره مباركه دهر است ومن الليل
فاسجد له وسبحه ليلا طويلا و در حديث صحيح مروي در او آخر سر آن از محمد بن مسلم كه گفت من سؤال كردم كه آنسوره
جناب امام محمد باقر عليه السلام بوده باشد كه فرموده بود كه جناب علي بن الحسين عليهما السلام خوش داشت اينكه سجده كند
در هر سوره كه مشتمل بر سجده بوده باشد و محدث كاشاني در صافي روايت نموده باين لفظ في الحديث اذا قرأ ابن آدم سجدة
اعتزل الشيطان يبكي يقول يا ويله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فعصيت فلي النار حاصل مضمون
اينست و فيه كه ابن آدم تلاوت كند آيه سجده را پس بسجود رود شيطان از او دور ميشود با گريه پس بگويد اي وي
مأمور شد بسجده پس سجده نمود مستوجب اين شد كه بهشت رفته باشد و من مأمور شدم بسجده پس مخالفت كردم خود را
مستوجب جهنم كردم بنا بر اين بعد از فراغ از هر يك از آيات مذكوره كه بوده باشد سجده نمايد بحسب خواهد بود لكن
ظهر با آنكه امر مردد است ما بين استحباب و حرمت بنا بر اين شايد احتياط در ترك بوده باشد نظرا بفقدان اجماع بعد
سيما بعد از دعوي اجماع در حضور در پانزده موضع از جوشيخ شهيد در كتاب ذكري مخفي نماند آنچه مذكور شد
احوط ترك در صورتيست كه سجود بقصد خصوصيت سجده تلاوت بوده باشد و اگر قطع نظر از خصوصيت كرده شود اشكالي
در جواز نيست بلكه از اعظم طاعات است فصل دوم در بيان آنكه سجده تلاوت چنانچه واجبات در حق قاري واجب است
حق مستمع يعني كسيكه باختيار خود گوش بدهد و بشنود فاما در حق سامع پس على خلاف ما بين فقهاست مرحوم ابن ادريس قائل شده
بوجوب آن و محقق ثاني و همچنين شهيدثاني در مسالك و مباحث قرائت دو صفحه موافقت با ايشان فرموده اند والاظهر قائل
بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و اين قول مختار است در كتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرائع و منتهي و تحرير
قواعد و تذكره و بيان و موجز و مهذب البارع و وسائل و لوامع و ذخيره و كفايه و كشف اللثام و در كشف الالتباس و روضه
المتقين اين قول را نسبت بمشهور داده اند بنا بر اين اختلاف در مسئله ميان علماي اماميه قدس الله تعالى ارواحهم بدو قول است
وجوب و استحباب لكن خلاف ما بين علماي عامه نسبت قول است قول بوجوب و اينقول را نسبت داده اند بابي حنيفه و جماعتي
بنا بر اين قول منسوب بشافعي است و قول بعدم وجوب و عدم استحباب و اينقول را نسبت داده اند بعثمان و جماعتي

از ایشان و مختار در مسئله قول باستحباب است اگرچه احتیاط در عدم اخلال بآن است در صورتیکه سامع مشغول نماز
باشد کلامیکه در اینمقام هست آنست که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرآن است کل آیه است بنابراین تلاوت
بعض آیه اگرچه لفظ سجده یا امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر اینست در حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس
استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجود بوده باشد بدانکه حکم سجودات مستحبه در آنچه مذکور شد
حکم سجودات واجبه است یعنی چنانچه مستحب است ایشان بسجود در حق قاری مستحب خواهد بود در حق مستمع بلکه
استحباب در حق سامع ثابت است بنا بر این هرگاه کسی گوش داد و شنید قرآن یا آیات سجودات مندوبه را مستحب است
حق او ایشان بسجده نماید و هم چنین است حال در حق سامع فصل سیم بیان امور متعلقه بآن سجودات نفسها و آثار آنها
اول تکبیر است بلکه ظاهر میشود از تتبع در کلمات اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم اجماع علمای شیعه است بر استحباب
تکبیر گفتن قبل از سجود و اخبار از ائمه ظاهر علیهم السلام بر این مطلب مستفیض است بلی اکثر علمای عامه قائل باستحباب تکبیر
شده اند بلکه منقول از شافعی اینست که قائل شد بدو تکبیر دوم تکبیر افتتاح دوم تکبیر بجهة دخول در سجود و اینمذهب
آنست و بلکه از اصحاب تکبیر بعد از رفع رأس از سجود مسلم است بلکه مستفاد از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب
قال فی الذکری لا یجب فیها ذکر و لا تکبیر الا فی الرفع نظر باینکه ظاهر عبارت اینست که تکبیر معطوف است بذکر پس
تقدیر کلام اینست لا یجب فی التکبیر فی هذا السجود مگر در حال رفع رأس در اینصورت تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در
دروس صریح در استحباب است بنا بر این نظر باینکه تضعیف دروس متأخر از تضعیف ذکری است پس کلام در دروس ناسخ
از قول او آنچه در ذکری فرموده یا دلیل است بر حمل کلام ذکری بر خلاف ظاهر باین نحو که قوله و لا تکبیر عطف بر
باشد بر لا یجب و مراد این بوده باشد که تکبیری که در سجود نیست مگر در حال رفع رأس از آن بنابراین مقتضای کلام شیخ
در اینحال و این مسلم است نه وجوب آن و اما استقبال است یعنی الا نم هست که مکلف در حالی که ایشان باین سجده
میفهمد متوجه قبله باشد یا نه ظاهر اینست اشکالی نبوده باشد در عدم وجوب استقبال نه وجوب شرعی و نه وجوب
بلکه ظاهر اینست که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت محقق در شرایع
و شیخ شهید در دروس و غیر آنها بلکه تصریح بتحقق خلاف شده در این در کلام خلد آشیان مرحوم مغفور مولانا ملا محمد

الجلی در شرح قبله و عبارت آن مرحوم این است یا شرط است که رو بقبله بوده باشد و سجده بر چیزی کند که صحیح باشد سجده کردن
بر آن و هفت موضع بر زمین رسد و ذکر کمتر شود در همه خلاف است و اظهر عدم اشتراط و وجوب است و احوط آن است
که رعایت کند هر چه را رعایت مینماید در سجده نماز تا اینجا کلام آن مرحوم است ظاهر اینست غافلی در مسئله از علمای شیعه
دو دینت کلمات اعاظم مذکوره که دال بر تحقق خلاف است بجهة مذهب عامه بوده باشد نظر باینکه قول باشتراط استقبال
در اینمقام و حکایت از عامه شده و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره ذکر استدلال از قبل آنها فرموده باین نحو که این
سجده نماز است پس شرط است در آن آنچه که شرط است در نماز و ظهور فساد این استدلال مبنی از سوی و اظهار آن است
سیم طهارت از حدث و خبث است اما طهارت از حدث پس اجمالا خلاف است مرحوم شیخ جلیل القدر شیخ مفید در کتاب
مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز ایشان این سجود با نجاست ثوب یا بدن و مشهور مابین اصحاب خلاف آن است پس
این سجود مشروط بطهارت ثوب یا بدن مکلف نیست بلکه با نجاست هر دو ممکن است ازاله و تطهیر ایشان باین سجود میتواند نمود
و این مختار است و مستند این بعلاوه اصل و عدم ظهور دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد اخبار معتبره است که در وسائل
میکند بر اینکه جایز است در حق حائض که ایشان باین سجود نموده باشد از جمله این احادیث حدیث صحیحی است که مروی در کتاب کافی
است عن ابی عبیدة الحذاء قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة قال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها
وجه استدلال ظاهر است نظر باینکه غالبا این است که حائض منفک از نجاست نیست و اما طهارت از حدث پس آن نیز محل خلاف است
خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر از مرحوم سید جلیل سید مرتضی در کتاب انتصار اشتراط آن است
بعد از حکم باینکه جایز است قرائت جمیع سور قرآن در حق جنب مگر سور عزائم در مقام تفرقه و وجه عدم جواز قرائت سور
کلامیکه حاصل مضمون آن اینست نظر باینکه سور عزائم مشتمل بر سجده واجبات و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه
مکلف با طهارت بوده باشد بنابراین هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر آنها
پس ایشان باین سجده در حق او مجوز نخواهد بود و مقتضای این کلام عدم جواز است اگرچه حدث حدث اصغر بوده باشد
و بقول از محقق ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید از شیخ الطائفه در نهایه لکن مرحوم شیخ در کتاب نهایه باین
مطلب نیست غایت آنچه مدلول علیه باین کلام هست عدم جواز سجود است در حق حائض و معلوم است این مستلزم این نیست

این سجده مشروط بطلق کمهارت بوده باشد بعلاوه آنکه آنمرحوم عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار پس
حکم فرموده اند باستحباب سجده در حق حائض مخامر در مسئله در هر دو مقام عدم اشتراط است پس جایز است سجده
با نجاست ثوب و بدن در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی اخلال بآن در حق جنب و غیره و بیضات
بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقهاء است و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حائض علیه
جواز سجود و این مقتضای کلام مرحوم سید است در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه و استحباب سجود و
علیه بکلام شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام ایشان است در مبسوط و قول ثالث وجوب سجود است خواه در حال
بوده باشد با قرائت آیه سجده اگرچه قرائت بر او حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را بعمل آورد سجده کردن بر او واجب
میشود و این مخامر در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقهاء بوده باشد چهارم مستحب است بلکه بعید
ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آن است که قائل بوجوب ستر عورت در این سجود میان علماء امامیه نیست
خلاف فاده بجماعت از عامه لکن ظاهر میشود از عبارت نجار وجود خلاف میان علماء شیعه ظاهر این است که چنین نبوده
باشد بر فرض تسلیم ضعیف است پنجم وضع جبهه است بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد و اگرچه ظاهر میشود از
جماعتی از اعاظم فقهاء عدم اعتبار این لکن ظاهر لزوم آن است فرقی از این جهت ما بین سجود نماز و این سجود نیست
ششم وضع اعضاء سبعه با قیه است بعلاوه وضع جبهه مصرح به در مجمع و بیان و کنز العرفان و جوب آن است
و حکم وجوب در مثل اینها مین بسیار بعید است نظر باینکه با وضع جبهه وضع بدین و رکبتین و ظهر قدمین تحقق
در تحقق سجود نیست و انصراف آورد از بدن بر آن ظاهر نیست هفتم در بیان ذکر در این سجود است کلام در اینمقام از
دو راه است اول در بیان اذکار وارده در این سجود است بلکه ذکر در اینمقام بر پنج نحو وارد شده است اول نحوی است که
حدیث صحیح مشتمل بر آن است و آن اینست که ابو عبیده از کاشفا سرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند آیه سجده از عزائم را باید بگوید در سجود سجدت لک تعبدا و رقا لا مستنکفا
عباد لک و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر دوم در این فرموده در فقیه حاصل آن این است که گفته
در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا

ورقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سیم آن است که ذکر فرموده در فقیه هرگاه بخواند آیه
عزائم را باید سجده کند و باید بگوید در سجود الهی امنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبنا الی ما دعوا الیه فاغفر لنا
الغفوم یرحم راسه چهارم دعائیست که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان ایراد فرموده و فرموده است روایت
شده است که گفته می شود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا پنجم آن است که ذکر فرموده در آخر سر آن جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده تکبیری در سوره عزائم نیست و لکن در سجود میگوئی آنچه را که میگوئی در سجود صلوة و در بیان ذکر
و استحباب این ذکر بلا نکیر آنچه از تتبع کتب اصحاب ظاهر میشود آن است که احدی از علمای شیعه قائل بوجوب ذکر
در این سجود نشده نظر باینکه اصحاب ما که متعرض سجده تلاوت شده اند سه فرقه اند بسیاری با اینکه حکم فرموده اند
بوجوب سجده متعرض ذکر در آن نشده اند اصلا مثل مفنعه و نهایه و تهذیب و استبصار و خلاف و سرائر
و شرایع و قواعد و غیر اینها فرقه ثانیه اگرچه متعرض شده اند لکن تصریح بعدم وجوب کرده اند با تصریح باستحباب
آن مثل ذکری و تحریر و نهایة الاحکام و دروس و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس و کنز العرفان و جمل الشرع
و لوامع و روضة المتقین و کفایه و ذخیره و قسم ثالث تعبیر باستحباب فرموده در اینمان بذکر مثل شیخ صدوق و مفید و غالب
قال فی الفقیه من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی امنا بما کفروا الی آخره و فی الخلاف و اما سجدة العزائم
فیقال فیها لا اله الا الله حقا حقا الی آخره و حکی فی البیان عن معبد الاوزندی انه قال من قرأ فی نافلة اقرأ سجد و قال الهی
بما کفروا الی آخره پنجم مراد اگرچه ظاهر در وجوب است لکن حمل بر وجوب عینی در اینمقام ممکن نیست قطعا پس مباید حمل
شود بر استحباب یا بر وجوب تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر باشتهار و اکثریت استعمال پس قائل بوجوب
وجوب بمحض احتمال بظاهر امر ممکن نیست مجملا مظنون اینست که قائل بوجوب ذکر در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد
بلی قول بوجوب از بعض علماء عامه نقل شده و این ضعیف است هشتم در بیان تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود
بلکه اما تکبیر پس سابق بیان شد که قبل از دخول در سجود یا حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اخبار
معتبره بر نفی آن مستفیض است بلکه قول بثبوت تکبیر در اینمقام منقول از جماعت عامه است و این بدعت است و اجماع

این آن است که بعضی از آنها قائل شده اند بکی بجهة افتتاح در سجود و ثانی بجهة دخول در آن تشکیکی در صنعت آن نیست
بلکه بدعت در بدعت است نظر بآنکه مقتضای قول بکبیرة افتتاح آن است که بسبب آن تکبیر هیئت صوری هر سند و این تکبیر
در آن هیئت صوری واقع میشود پس تکبیر ثانی بدعت در بدعت خواهد بود و اما بعد از دفع رأس از آن پس شبهه در بطلان
کلامیکه هست در وجوب و استحباب آن است ظاهر آنست لکن مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوب است
مثل عبارت شیخ صدوق در مجالس و فقیه و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و اظهر از اینها کلام شیخ شهید است در ذکری
پس ظاهر آن احوط است اگر چه حمل عبارات ممکن است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قائل بثبوت آن نشده است
لکن مرحوم شیخ در کتاب خلاف نقل خلاف از بعض اهل خلاف نموده که قائل بثبوت هر یک از تشهد و تسلیم بعد از این سجده
شده و شبهه در ضعف آن نیست فصل چهارم در بیان امور متعلقه باین سجده است و آن چند مطلب است اول در بیان
اینسجده است بدانکه در سابق بیان شد که سبب وجوب این سجده بنابر مختار دو چیز است اول تلاوت آیه از آیات سابقه است دوم
استماع آن معتبر در هر یک از این دو صدق آن است از کسی که مستمع شرائط تکلیف بوده باشد و فرقی در مکلف در اینجا
و مکلف در صلوة ظاهر است نظر بآنکه صلوة موقوف و مشروط بشرائط وجوبیه بود چنانچه موقوف و مشروط بشرائط وجوبیه
بود و اینجا نیز مشروط بوجوبیه و شرائط وجوبیه هر دو هست لکن نسبت مابین شرائط وجوبیه در صلوة و شرائط وجوبیه
در اینمقام عموم و خصوص من وجه است بعضی شرائط وجوبیه در صلوة شرطیتی ندارد در اینمقام نمیباشد مثل زوال
بظهرین و غروب نسبت بعشائین و فجر نسبت بصلوة صبح و طواف حیض و نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعضی شرائط وجوبیه
در اینمقام شرطیتی نسبت بصلوات مطلقا ثابت نیست مثل اینکه از جمله شرائط وجوبیه در اینمقام تلاوت آیه سجده باشد
و بعضی شرائط وجوبیه در صلوة شرائط وجوبیه در اینمقام نیز مثل بلوغ و عقل و اما شرائط وجوبیه پس نسبت مابین آنها
عموم و خصوص مطلق است باینمعنی که هر شرائط وجوبیه در اینمقام شرائط وجوبیه در صلوة هست و لکن عکس نیست
بسا از شرائط وجوبیه در صلوة شرطیتی نسبت باو در اینمقام نمیباشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و خلو
و ثوب از نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت با اصغر و هم چنین ستر عورت و اما شرائط وجودی در اینمقام
شرطیتی آن در صلوة مسلم است مثل منع جهة علی ما یصح السجود که این موقوف علیه است در هر دو مقام بعد از آنکه مطلب

مشخص شد میگوئیم ثمره این چند چیز است اول آن است که ممکن است کسیکه مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفاء
شرط وجوبی آن مکلف باین سجده بوده باشد مثل حائض و نفاس که مکلف بصلوة نمیباشند لکن هرگاه استماع
سجده نمود اندی تشکیک سجود از آنها مطلوب است پس لازم است در همان حالت ایشان سجده نمایند و تاخیر در آنها جایز
نیست مثل دیگران ثانی آن است چونکه مذکور شد که بسیاری از شرائط وجوبیه صلوة شرطیتی نسبت باو در اینمقام
نیز ثابت نیست بنابراین هرگاه کسی باستماعی از اموات ایشان بسجود نماید محصل امتثال خواهد بود پس هرگاه کسی تلاوت آیه
سجود یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن او یا ثوب او نجس بوده باشد ایشان بسجده در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا از
آن کاهت جایز نیست بلکه قائل چنین است و هم چنین هرگاه استماع آیه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتیکه حدث
اصغر بوده باشد یا منکشف العورة بوده باشد ایشان بسجود در جمیع این احوال لازم است و وجه آن اینست که مذکور شد بعضی چونکه
طهارت از حدث و خبث از شرائط وجوبیه بسجود نمیباشند لهذا تحقق سجود توقف بعدم وجود اینها ندارد پس با وجود اینها
مطلوبیه سجده تلاوت و تکلیف بآن ثابت است ثالث علمای عامه در این خلاف کرده اند نظر باینکه جماعتی از ذوی ایشان مثل
مالک و شافعی و غیرهما معتبر دانسته اند در استماع که می باید قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع تواند نمود بنابراین هرگاه
قاری زن بوده باشد یا مجنون و نحو آنها سجود بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان این نیست مطلب ثانی در بیان آنکه
معتبر در کیفیت استماع تحقق آن است خواه قاری مستمع شرائط تکلیف بوده باشد یا نه ذکور بوده باشد یا اناث ظاهر اینست
در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد بنابراین هرگاه استماع آیه سجده متحقق شد در حق مکلف لازم است ایشان بسجده نمایند
چه تلاوت آیه از غیر مکلف بوده باشد مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست کلامیکه در اینمقام هست این است که هرگاه کسی
استماع آیه سجده از امام یا از بعضی طهور نمود مثل طوطی یا این استماع نیز موجب سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست
ممکن است که گفته شود مقتضای عموم در حدیث صحیح علی بن جعفر کلما سمعها حکم بوجوب است و هم چنین استدلال در حدیث
اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن انصاف این است اضعاف امثال این عموم در مثل مفروض بسیار مشکل است پس خروج از
مقتضای اصل بمحض احتمال باین عموم ممکن نیست اگر چه احتمال مقتضی عدم اخلال است محقق نمیشود معتبر در تحقق این سجده استماع
خواه قاری مرفوع مستمع بوده باشد یا نه زنده بوده باشد یا خبر قریب بوده باشد یا بعید بنابراین هرگاه مستمع در خانه بوده

و قاری در خانهٔ دیگر ایشان سجده بر مستمع لازم است مخفی نماند از جملهٔ مطالبی که مذکور شد این بود هرگاه مستمع آیهٔ سجده را
نمود باید ایشان سجده نمایند اشکالی در این نیست در صورتیکه زن از محارم بوده باشد یا صبی فی آیهٔ شریفه والقواعد من النساء
لا یرجون نکاحا بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد و قائل باشیم باینکه صوت زن عورت است چنانچه تصریح فرموده اند
مرحوم علامه در منتهی و تذکره و نهایة الاحکام بلکه فاضل معتمد معروف بفاضل هندی نیز راه این قول را نیز باکثر داده
قواعد در مبحث جهر و اخفات با آنکه استماع صوت نمود در حال رسیدن و التذاذ ظاهر این در این صورت نیز واجب بوده باشد غایة
ما فی الباب این است که استماع بر آن حرام بوده باشد فالحاصل این باعث این نمیشود ثمرهٔ مترتبه بر استماع مترتب نشود نظر بعدم مخالفت حرمت
سبب و وجوب مسبب چنانچه در حق قاری چنیکه قرائت سوره عزیمه بر آن حرام است لکن هرگاه این حرام مرتکب شد سجده
بر او واجب است و ما نحن فیه نیز از این باب است و مناط در وجوب عموم ادلهٔ است و این ثابت است اگرچه استماع حرام نبوده باشد
مثل غالب مباحث کفار از در مباحث صوم و حج و غیرهما مطلب سیم در بیان تکرر سبب است بتکرر سبب بلکه سبب متکرر
یا قرائت آیهٔ سجده است یا استماع آن و علی التقدیر یا تخلل سجده است یا عدم آن در صورت اخیره یا متفقین علی عنوان بوده
باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب متکرر مماثل با اول است یا مغایر در صورت مغایرت متحد یا اول
در نوع مثل اینکه اول قرائت آیهٔ اقرأ بود و ثانی قرائت آیهٔ والنجم مثلا یا مختلف است مثل اینکه اول استماع آیهٔ سجده بوده
و ثانی تلاوت آیهٔ سجده خواه آیهٔ مفرقه بها عین آیهٔ اولی بوده باشد یا نه و بعبارت اخری آیهٔ مفرقه بها عین آیهٔ مستمع بها بوده باشد یا غیر
آن و این احتمالات در صورت تخلل فصل نیز جاری است پس اقسام مسئله متعدد است اول آن است که سجده متخلل شده باشد
مابین سببین در این صورت مرتفع اشکال ایشان سجده در ثانی لازم است خواه سبب ثانی مماثل با اول بوده مثل اینکه اول قرائت
آیهٔ سجده نمود و ایشان سجده نمود و ثانی باز قرائت همان آیه نمود یا غیر آن یا اول استماع آیهٔ سجده نمود و ثانیا استماع همان
آیه نمود بعد از ایشان سجده چنانچه در مقام تعلیم غالبا اتفاق می افتد یا استماع غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل اینکه
اول استماع آیهٔ سجده نمود بعد از آن قرائت آیهٔ نمود بعد از ایشان سجود خواه آیهٔ مفرقه بها عین آیهٔ مستمع بها بوده باشد در جمیع
صورت مذکوره بل صورتان یا نه ایشان سجده ثانیا لازم است اجزاء سجده اولی نمیتواند نمود قطعا و اما آن است که سجده
متخلل نشده باشد فالکن فصلیکه منافی فوریه بوده باشد آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق قرائت در ثانی عین متعلق آن در اول

باشد یا متعلق استماع در ثانی عین متعلق استماع در اول بوده باشد در این صورت ظاهر از مرحوم علامه در نهایة الاحکام
و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است لکن حکم بلزوم تکرر سجود و اخفات
در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه دور نیست که اجزاء سجدهٔ واحده نتواند نمود نه باعتبار تداخل فیما بین سجدتین
بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتیکه در بدو امر منظور او این بوده
که دو دفعه قرائت نموده یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بر فرض تسلیم ظاهر این است که اجزاء سجدهٔ واحده
انداء تداخل نتوان نمود سیم مثل ثانی است لکن با تخلل فصلیکه منافی فوریه بوده باشد یعنی قرائت آیهٔ سجده نمود و ایشان
سجده ننمود بجهة غافلی یا عمدا فصلی که مخل بفوریه است متخلل شد بعد از آن اعادهٔ قرائت همان آیه را نمود و همچنین
در استماع آیهٔ سجده حکم بتعدد سبب در این مقام بی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن
احتمالات در مقام اراده امثال متعدد است اول آن است که ایشان سجده بجهت سبب ثانی نماید یعنی بنیت شروع بعد خود
سجده نیت نماید که این سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع ثانی است و سجده بجهت قرائت اولی یا استماع اول بعد
از آن بعمل آورد دوم عکس این است یعنی سجدهٔ اول را نیت نماید بجهت قرائت اولی یا استماع اول و سجدهٔ ثانیه را
بجهت قرائت ثانیه یا استماع ثانی سیم آن است که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت هر دو
بوده باشد وجه اول آن است چونکه مطلوبیت فوری در این سجده ثابت است مفروض این است اخلال بفوریه قبل یا بعد
متحقق شد بخلاف ثانی پس لازم است ایشان سجدهٔ ثانیه نماید تا ایشان بواجب فوری نموده باشد و ایشان سجده بجهت قرائت
اول مثلا مستلزم اخلال بفوریه سجدهٔ بجهت قرائت ثانیه است پس جائز نخواهد بود و وجه ثانی آن است اگرچه تأخیر
در سجده با وجود تحقق سبب اخلال بواجب فوری نموده لکن چنین نیست که فوریه بعد از آن منتفی شود یعنی تأخیر تا عدم عذر
جائز بوده باشد خصوصا در صورتیکه تأخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده باشد پس عدم جواز تأخیر حال وجود ثانی
و بر فرار خواهد بود پس رعایت فوریه در هر دو مطلوب است تقدم سبب اول مرجح ایشان نمیباشد و خواهد بود وجه
جمع مابین حیثیت و فرار از احد محذورین است و این نظر بجوار تداخل در امثال مقامات چنانچه در جلد رابع
مطالع الانوار بتحقیق آن را نموده ایم بل اشکالیکه در این مقام متوجه است آن است که اخلال بفوریه سجود در اول نمود

اینست که سجدهٔ بعد از آن متصف بوصف قضاء شود و مفروض در سجدهٔ ثانیه اینست که ادا است نظر بعدم اختلال
بعوریه پس فصل داخل بوجه انصاف شیء واحد است بوصف قضاء و این مستلزم اجتماع ضدین خواهد بود لکن جواب از این
آن است که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجدهٔ ثانی بجای فوت ثانی قضاء بوده باشد و این مسلم نیست
چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و بر فرض تسلیم لزوم محذور در صورتی است که فصل ادا و قضاء در هر دو نماید و این ممکن
نیست بلکه در ما نحن فیه ایشان یک سجده می نماید فصل این می نماید که این جزئی از هر دو بوده باشد و قدر لازم در این صورت آن است
که شیء واحد جزئی و مسقط تکلیف از ادا و قضاء بوده باشد نه متصف بوصفین ضدین نظیر در داخل اعمال است در صورتیکه
غسل واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد و خواهد امثال هر دو بیک غسل نموده باشد ایشان بیک غسل نماید بقصد اینکه
آن محض و جزئی از هر دو بوده باشد چهارم آن است که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده باشد با متعلق قرائت در اول و همچنین
متعلق استماع خواه فصل متخلل شده باشد مابین سببین در هر دو مقام یا نشده باشد در اینصورت نیز اشکالی در تعدد نیست
در جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت عدم تخلل فصل بوده باشد قائلین بتکرر و تعدد در سابق قائلند بتکرر از این
اقسام بلکه بطریق اولی صحیح است لا یخفی چنانچه حکم بعدم تکرر در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرر است در سابق بطریق اولی لکن
حکم بتکرر در اینقسم مستلزم حکم بتکرر در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق مستلزم حکم بعدم در اینمقام نیست نظر
بغرزه ظاهره بین المقامین پس میگوئیم تعدد سبب در اینقسم علی تامل نیست و تعدد سبب متحقق بتعدد مسبب است لکن
در اینمقام جوی است که در سابق مفصلا بیان شد حاجت باعادهٔ آن نیست بلی فرقی که هست این است چونکه معنی از صور مفروضه
در اینقسم آن است که فصل بین سببین متخلل نشده باشد پس ممکن است با ایشان بتعدد سجده نموی شود که اخلال بعوریه
بهیچیک محقق نشود و چونکه مفروض در اینمقام این است مفرق در ثانی مغایر با مفرق در اول است بنابراین اشکال در عدم
تعدد سبب در اینمقام بیوجه است اگرچه فصل متخلل نشده باشد بخلاف در سابق نظر باینکه مفروض در آنجا این بود که مفرق
عین مفرق در اول بوده باشد اشکال در تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل بجا بود خصوصا در صورتیکه مقصود
دوندگان امر اینبود که بعد از فراغ از قرائت آیهٔ سجده بلا فصل باردیگر قرائت نماید همان آیه را و ایشان بسجده بعد از فراغ
از هر دو نماید چنانچه سابق اشاره بآن شد پنجم آن است که ایشان بدو سبب نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول

مثل اینکه اول استماع آیهٔ سجده نمود و بعد از آن تلاوت آیهٔ سجده نمود یا عکس آن خواه مفرق بها عین مستمع بها بوده باشد یا غیر
اینقسم نیز تا تخلل فصل بین سببین منافی نیست یا با عدم تخلل فصل است حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود
اینست تداخل در همهٔ این اقسام جائز بوده باشد بلکه در بعض از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و وجه آن از مباحث ظاهر
می شود و عقد الحمد مطلب چهارم در بیان این است که کفایت نمیکند در ایشان بسجدهٔ ایمائی جبهه بر حالت سجود نوع مطلب
مشروع این است که گفته شود هرگاه کسی در سجود بوده باشد و بعین سجدهٔ آیهٔ سجده را که تلاوت نمود و اینشخص شنید یا استماع نمود
یا تلاوت آیهٔ سجده نمود در اثنای سجدهٔ تشکیل که مطلوبیت سجده در حق او نیست و جویا در حال قرائت و استماع در صورتیکه
مفرق از سوره عزائم اربع بوده باشد و استماع یا در صورت سماع یکی از آیات و قرائت و استماع و سماع غیر این آیات از آیات
سابقه که آیات سجدات مندوبه بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا بعد از استماع آیهٔ سجده مثلا میتواند
فصل این نماید که اکتفاء بیفهم در مقام امتثال بسجدهٔ مطلوبیه با بقای خود را بهمان حالت یا بجبهه بوضع دیگر خصوصا
صورتیکه موضع دیگر اخفض از موضع اول بوده باشد خواه مفصل شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعض از
علمای عامه است که تجویز نموده در سجدهٔ ثانیه صلوة بنقل کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا خیر اینقدر کفایت میکند
بلکه لابد است از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع بر آن است که رفع متعین است و اکتفاء بابقای جبهه
بلکه بجز آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد نمیتوان نمود و اشکالی در این نیست کلامیکه در اینمقام هست این است که آیا
بمجرد رفع جبهه از ارض کفایت میکند اگرچه بمقدار قلیل بوده باشد یا لابد است از انتصاب یا نه لیست و نه آن بلکه معتبر رفع
و انتصاب است قدر معتد بها اگرچه جدا انتصاب نرسد و جدا جزء مطلق رفع آن است که تحقق عبارت از وضع جبهه است بر ارض
مطلوبیه یا لا اشکال ندارد بلکه مطلوبیت آن بجهت توصل بوضع جبهه است پس مطلوبیت آن در صورت حاجت بآن است
و در صورتیکه جبهه را قلیلی از ارض مرتفع نمود انحنای معهود محتاج الیه نیست تا مستقیم شود جبهه تحصیل آن پس
بمطلق رفع جبهه از ارض میتوان نمود و وجه و غایت انتصاب آن است که اوامر متوجه بسجود منصرف می شود بحالت
معهوده در غالب اشخاص و این حالت انتصاب است پس در صورت عدم حصول انتصاب انتصاب لازم خواهد بود لکن
دعوی غلبه در این باب ممنوع است بلکه حالت غالب نسبت بقرائت اگر خلاف انتصاب نبوده باشد ادعای غلبه انتصاب ممنوع است

نمود نظر باینکه در حال قرائت اختیار فی الجمله هست بر فرض محض چون از ادعای غلبه دعوی غلبه انتساب نمیتوان نمود بلکه
مختار اخلال نمیخواهد بود مشیر این میشود که هرگاه در حال قرائت بطریق معهود معنی باشد و در آن حال قرائت آیه
سجده نمود لازم نیست در حین او منتصب شود بعد از آن بسجود برود بلکه همان حال که هست میتواند بسجود در فتد بمحض امتثال
نماید چنانچه هرگاه قرائت در حال سجود اتفاق افتد اکتفا بر فعل رأس نموده الجمله می تواند نمود اگرچه مرتبه در دین رعایت انتساب است
در جمیع احوال والحمد لله الکریم المتوفی للامثال مطلب پنجم در بیان حکم این مسئله است در صورت اخلال بآن در آن وقت
امکان میگوییم مناسب در اختتام نقل کلام است در رد و بحث مبحث اول در بیان فوریت این مسئله است بدانکه مستفاد از
از نصوص معتبره وارده در مسئله این است که این مسئله مطلوب است فوراً یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در آن
بسجده نماید و تأخیر در حین او جایز نیست در سجودات واجبه و ظاهر این است این خطاب محل خلاف ما بین علمای شیعه قدس سرهم
ارواحهم نبوده باشد و دعوی اجماع از معظم علماء در این باب مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه کسی
با عدم عذر ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید آثم خواهد بود و مستفاد از جماعت از اجله فقهاء آن است که امر در سجود
نیز چنین است یعنی مطلوبیت آنها فوری است لکن نصوص این خطاب در واجب ظاهر است نظر باینکه ایثم و معصیت است و همچنین
در مستحب در صورتیکه هرگاه اخلال بفوریت شود استحباب بعد ثابت نبوده باشد اما هرگاه استحباب در جمیع احوال ثابت
باشد نصوص فوریت در آن خالی از اشکال نیست مگر اینکه گفته شود در صورتیکه اخلال بمبادرت نمود بعد قضاء خواهد
بود چنانچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ در مبسوط و خلاف و همچنین شیخ شهید و غیرهما مختار کلام این است که اگر آن
شد بنحوی که صادق باشد که اخلال بفوریت شده است ادا خواهد بود و الا قضاء خواهد بود و این فرق خوب است لکن
ادا و قضا تبعیه ممنوع است چنانچه بیان خواهد شد اول این است که چنین گفته شود مقتضای فوریت در واجب
است و در مستحب مرجوحیت تأخیر پس هرگاه مستحب چنین بوده باشد مبادرت در آن راجح بوده باشد و تأخیر آن مرجوح بوده
اگرچه استحباب با تأخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب مستحب فوری خواهد بود و آنچه ظاهر میشود از کلمات فقهاء
الله تعالی ارواحهم این خطاب که عبارت از زمان مسارعت و مرجوحیت تأخیر با بقای استحباب بوده باشد از امور مسلمه
نزد ایشان لکن باید تنبیه در زمان ما مرجوحیت قائل شد بمقدار معینی و الا منتقض میشود بسیاری از مستحبات که مبادرت

در اتیان بآنها راجح است و تأخیر مرجوح است و مع ذلک اطلاق فوریت در آنها ظاهر نیست مبحث دوم در بیان این است که
هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب نمود فوراً مدارک ثابت است بعنوان وجوب در واجب و طریق ندب در مستحب و انتقاد در
کلمات اصحاب محل تأمل نیست کلام یکم هست در اینکه آیا این مدارک بیت قضا است یا ادا یا نه قضا است و فرق آن خلاف
در این مقام بسه قول اول آن است که این مدارک بیت قضا است و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و مرحوم
شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان و دروس دوم آن است که بیت ادا است و این ظاهر میشود از مرحوم محقق در کتاب معتبر و
مرحوم علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و غیر ایشان مختار قول ثالث است و این مختار محقق ثانی است نظر باینکه
هر یک از قضا و ادا اصطلاحی در عبادات موقته است یعنی هرگاه عبادتی موقت شد بمعنی معینی بحیث ابتدا و منتهی وقت
محدود باشد بدایت و نهایت مثل نماز ظهرین مثلاً که وقت آنها محدود است از زوال تا غروب و همچنین عشائین و صلوة
صبح پس هرگاه اتیان در وقت شد گفته میشود ادا است و هرگاه اتیان شد بعد از انقضای وقت گفته میشود که قضا است
ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل این است که مذکور شد چنین چیزی در محل کلام مطلقاً ثابت نیست مجمل فرق ما بین
مضیق موقت و فوریت فسبب میان آنها عموم و خصوص مطلق است هر مضیق موقت مستلزم فوریت هست اما هر فوریت
مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و نحو آنها و هر فوریت مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز
تأخیر بمعنی مساوی و فدا آیه محصل کلام این است که مضیق اطلاقی میشود بر دو معنی خاص و عام اول اشتمال دارد
بحدیکه مذکور شد این را مضیق موقت می نامند و مضیق مطلق اعم از این است فقد مشترک هر دو عدم جواز تأخیر
اگر موقت بوده باشد تعبیر از آن بمضیق موقت می نمایند و الا مضیق مطلق هر فوریت مستلزم مضیق است
لکن مستلزم موقت نیست مجمل ظاهر این است که مراد قائلین بادا همین معنی بوده باشد نه اینکه مراد این بوده باشد
که در وقوع خود اتیان شده باشد مثل واجب موسع و الا لازم می آید که قائل بعدم ترتب ثمره باشد بر تأخیر بوده باشد و این خلاف
است مطلب دوم در استدلال در اثبات فوریت این مسئله است بعنوان تفصیل یعنی اشاره دلیل بر اینکه سجده تلاوت از واجبات
فوریه است یعنی واجبات بعد از تحقق سبب سجده مبادرت کردن در اتیان بآن و تأخیر و ترک مبادرت در اتیان بآن
در صورت انتفای عذر جائز نیست پس میگوییم مستند فوریت در این مقام چند چیز است اول اجماعات منقوله در مسئله

بلکه ممکن است دعوی اجماع محقق در اینمطلب که در حدیث معتبر مروی در کافی از زرارة عن احدهما علیهما السلام قال
لا یزاد فی المکتوبة شیء من القرآن فان السجود زیادة فی المکتوبة وجه دلالت این حدیث بر مدعی این است که حضرت
منع فرموده اند از قراءة سوره عزائم در صلوات مفروضه و این منع مستند فرموده اند بکلامیکه حاصل آن اینست که قراءت
سوره عزائم در صلوات مفروضه مستلزم زیادتی سجده است در مفروضه و این استدلال صریح در فوریة سجده است
سجود فوراً مطلوب نبود مسکن شود عزیمه در صلوات واجبه تلاوت کرده شود و اتیان بسجده آن را بعد از فراغ از نماز
باشد و ایضاً ظاهر است سیم احادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود وقت صدور قراءة آیه سجده یا استماع آن است مثل حدیث
اذا قرأت السجدة فاسجد و موثق زرارة عن احدهما علیهما السلام اذا قرأت السجدة فاسجد و حدیث صحیح زرارة عن احدهما علیهما السلام
اذا سمعتها و وجه استدلال اینست که امر بسجده فرموده اند بعد از قراءت یا استماع که مدلول آن فهم انسان بعد خواندن است بدون
تأمل و اجتهاد فوریة است و مناقشه در این میتوان نمود که فاء در اینمقام فاء جزائیه است و فائیکه مفتضی تعقیب بلا فصل
فاء عاطفه است مثل جاءنی زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه ابن هشام تصریح باینمطلب نموده پس اولی در مقام استدلال
تمسک بشرط و جزاء است توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مدلول کلام معصوم که فرموده اذا قرأت السجدة فاسجد
اتیان بسجده است زمان تحقق قراءت آیه سجده و این مستلزم فوریة است دهم قول علیه السلام فلتسجد اذا سمعتها و سمعته
چهارم حدیث صحیح محمد بن مسلم است عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل یقرأ السجدة فیسمعها حی یکتب و یسجد قال
یسجد اذا ذکر و وجه استدلال اینست که ظاهر میشود از سؤال آن جناب اجلال قدر او که مستفاد این بوده که وقت سجده بعد
از قراءت آیه سجده بود و لهذا اعلام نسیان نموده و مقصود از سؤال اینست نظر باینکه لازم بود که اتیان بسجده موقوف نموده
باشد و فراموش نموده اما بعد تدارک بسجده سجده منسیه می باشد یا نه و معصوم تقریر سائل فرموده اند همان اعتقاد در این دلیل
بر صحت آن اعتقاد است پنجم روایاتی که فرموده اند بسجده اذا ذکر دلالت میکند بر لزوم تدارک آن فوراً پس مقتضای اینحال چنانچه
فوریة اصل سجود است لزوم مبادرت در تدارک آن نیز هست ششم بدانکه حدیثی در اینمقام روایت شده از جناب پیغمبر صلی
صلوات الله علیه و آله که فرموده نهی عن اختصار السجدة پس ظاهر اینست که بطریق عامه توجه باشد اختصار سجده را بمعنی
تفسیر کرده اند اول آن است که قراءة همه سوره سجده نماید مگر آیه سجده را که او را عمداً ترک نماید که سجده نماید دوم

اختصار نماید همان قراءت آیه سجده از برای آنکه سجده نماید و وجه کراهت در ثانی ظاهر نیست و دور نیست که این سبب بوده باشد
که چون علامه در کتاب تذکره تفسیر اول را اختیار فرموده مقدمه ثالثه بدانکه سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبارت است
سجده که بنده ذلیل بعمل آورد در مقام اظهار امتنان و ابراز شکر نعمت منعم متعال و اعتراف بعظم عطایای حضرت
ذو الجلال عظمت الآوه و اقرار بعجز و انکسار و مذلت خود و قبل از شروع در مطلب میگوییم باید دانست که قسم
از انواع اربعه سجود که اشاره بآنها شد منحصر است در واجب خواه وجوب شرعی بوده باشد چنانچه در ضمن صلوات مفروضه
یا وجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی از انواع اربعه دانسته شد چنانچه متصف می شد بوجوب
این در صورت قراءت آیات سجده در سوره عزائم اربع معهوده است یا استماع آنها همچنین متصف میشود باستحباب چنانچه
در حق سامع مطلقاً یا بر مختار و در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده فاما این قسم از سجود که عبارت از سجده
شکر بوده باشد پس متصف نیست بالاضافه مگر بوصف استحباب لکن از مستحبات مؤکده است و لهذا در
بعض از اخبار بصحیحه حکم بوجوب آن شده در بعض از موارد و مراد استحباب مؤکد است بتنقیح مطلب محتاج است بتمام
کلام در چند مبحث مبحث اول در بیان اسباب این سجود است بدانکه اسباب این سجود بسیار است اول توجه بعضی
از نعمای الهی جل عظمته به بنده پس هرگاه بعضی از نعم الهیه عظمت الآوه متوجه شد بنده ذلیل مناسب در طریقه بندگی
و موافق با قاعده حق دانی و ملائم با اظهار شرمندگی آن است که خود را بخاک مذلت انداخته اظهار امتنان و مذلت کرده
افتخار و سفارت است نموده باشد دوم تذکر نعمت است یعنی بنده ذلیل خواه در حال سعه و رخا یا در حال ضیق
بوده باشد هرگاه متذکر اینشد که وقتی از اوقات چنین بعضی از نعایم متعال باو رسیده مستحب در حق او است
در همان حین که متذکر چنین بعضی شد خود را بخاک مذلت انداخته اظهار شکر و بندگی نماید سیم دفع بلیه است یعنی
هرگاه بنده مبتلی به بلیه شد بمعونت و مساعدت توفیق الهی جل شانه آن بلیه از او دفع شد مناسب در حق او است
بجهة ادای شکر دفع آن بلیه خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد چهارم متذکر شدن بدفع بلیه است
یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از اوقات مبتلی بچنین بلیه بوده خداوند عالم جل شانه از فضل و کرم
خود آن بلیه را از او دفع نمود مناسب این است در اوان تذکر بشکرانه این نعمت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بعمل آورد

پنجم وصول اثری است که موجب سرور عبد شود مثل اینکه مؤمنی بدست ظالمی بطریقی گرفتار شده بود یا مبتلی بلیه
شدیده شده بود خبر باین شخص رسید که آنشخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شده یا از آن بلیه نجات یافت یا آنکه مسافر
عزیزی داشت بسفر شد یا مخطری رفته بود مثل سفر مکه معظمه و در این اعصار خبر ورود او را باو رسانیدند یا آنکه طالب
که حق جل شانه باو فرزند ذکوری عطا فرماید اخبار این مژده را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید دشمنی از دشمنان شریعت مطهره
الهی جل شانه فاصل شد یا به بلیه شدیده مبتلی شده و هکذا مجملا بشکرانه این مسرت خود را بخاک مذلت انداخته سجده
شکر بعمل آورده باشد ششم بعد از فراغ از ادای نماز است فریضه بوده باشد یا نافله خصوصا فرائض خصوصی
بوسیله مستحب در حق بنده این است که بعد از فراغ از آن سجده شکر بعمل آورد مخفی نماند در حال اسباب مذکوره را باب خلاف
در اول مذکور شد مسلک است نظر باینکه فی الحقیقه هر یک از اینها نعمتی است از نعمتهای الهی عز شانه لکن باختلاف جهات
مختلف و متعدد است و لهذا از باب استقصای اسباب ذکر هر یک بتفصیل مناسب است مبحث دوم در بیان مشروعیت
دلالت میکند بر رجحان و فضیلت اینعبادت نظر باینکه اطلاع بر این موجب رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بآن بعلاوه
موجب اطلاع بر مستند حکم رجحان سجده است در موارد مذکوره بدانکه احادیث در این باب بسیار است و لکن در اینجا
اقتصار میکنم بچند حدیث اول حدیث صحیحی است که شیخ صدوق در فقیه روایت نموده از عبد الرحمن بن حجاج از کاشف
اکثر بود فائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده کلا اینکه حاصل مضمون آن اینست هر گاه
سجده شکر بعمل آورد در مقابل نعمتی که خلاق عالم جل شانه باو عطا فرموده و در حال آنبان باین سجده مشغول باشد
بامر خلاق عالم جل جلاله در نامه عمل او ثبت میشود ده رحمت از رحمتهای عظیمه الهیه باو نماز و محو میشود از نامه
او ده معصیت از معاصی عظیمه مخفی نماند زیادتی مابین ده رحمت و ده نماز بجهت این است که حدیث مشتمل بر حلول ثواب
لکن مؤید معنی اول حدیث صحیحی است که از شیخ صدوق روایت فرموده در ثواب الاعمال از زرعه از آن سرور علیه السلام
که فرموده ایما مؤمن سجد سجدة شکر نعمة فی غیر صلوة کتب الله بها عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات
فی الجنان دوم حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات بسند صحیح از معوی
وهب گفت من در خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه مشرف بودم در وقتیکه حضرت

سوار بودند و میرفتیم بسمت بازار یا نزدیک بازار بودیم حضرت پیاده شدند و بسجود رفتند و سجده را طول دادند من
منتظر ایشان بودم بعد از آن سر از سجده برداشتند عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو بگرداند وجه سجده چه بود فرمودند مذکر
نعمتی از نعمتهای الهی جل شانه بر خود شدم یعنی سجده را بجهت تذکر آن نعمت کردم سیم حدیثی است که تفسیر الاسلام در اصول کافی
در باب شکر بسند موثق از عثمان بن عیسی که از اصحاب اجماع است از یونس بن عمار روایت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرموده هر گاه احدی از شما متذکر شود نعمتی را که خداوند عالم باو عطا فرموده باید روی خود را بخاک بگذارد
بجهت لزوم شکر الهی جل شانه و اگر سوار باشد در همان وقت پیاده شود و روی خود را بر خاک بگذارد و اگر نتواند
بجهت خاطر دیگر روی خود را بر شاخ زین بگذارد و اگر اینهم قدرت نداشته باشد پس روی خود را بگذارد بر یک دست خود بعد از
آن حمد کند خداوند عالم جل شانه را بر آن نعمت چهارم باز حدیث موثق است که تفسیر الاسلام در همان باب فرموده از عبد الله
بن سنان از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده جناب فخر کائنات صلوات الله علیه و آله در سفری بر شتر
خود سوار بودند و من پیاده شدند پس پیغمبر سجده کردند بعد از آنکه سوار شدند عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
عملی از شما صادر شد قبل از این ندیده بودیم که چنین عمل از شما صادر شود فرمودند جبرئیل بر من نازل شد چند بشارت
بمن داد از جانب خداوند جلیل بازای هر بشارتی سجده کردم پنجم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع روایت نموده
مفضل اول از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که والد بزرگوار من جناب علی بن الحسین علیهما السلام
نشد نعمتی از نعمتهای الهی را متذکر شود مگر اینکه سجده مینمود و همچنین نشد تلاوت آیه از آیات قرآنیه نمایند که مشتمل بر سجده
بوده باشد مگر اینکه سجده می نمود و همچنین نشد که دفع فرماید خداوند عالم عز شانه بدیرا که خائف از آن بود یا مکروهی
کنده از ایشان دفع فرماید مگر آنکه سجده می نمود و همچنین نشد که از ادای نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده می نمود و همچنین
نشد که اسباب دو نفر فرماید مگر آنکه سجده می نمود و اثر سجود در جمیع اعضای سجود آنحضرت ظاهر بود پس بجهت تسبیح
شد بتجاوز ششم حدیث صحیحی است که شیخ جلیل بن در فقیه و تهذیب روایت فرموده از مرازم بمیم مضمومه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که فرموده سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جهت اینکه ثمرات آن اینست که باعث تمامت و کمال نماز
میشود و باعث اینشود که حضرت پروردگار تو جل عظمته از تو راضی شود و ملائکه از تو خوشنود میشوند و هر بنده که نماز

کند و بعد از فراغ از نماز ایشان بسجده شکر نماید خلاق عالم جل شانه رفع حجاب ما بین ایشان و ملائکه میفرماید آن وقت حجاب
از جناب خداوند عالم جل جلاله صادر میشود بسوی ملائکه که ای ملائکه من نظر نمایید بعبد من که ادای آنچه بر او واجب
کرده بودم بعد از آن سجده شکر بعمل آورد تا شکر نعمت نموده باشد ای ملائکه من چه چیز از جانب من بجهت او مقرر شود ملائکه
عرض میکنند که ای پروردگار ما رحمت تو خطاب به یکی میرسد دیگر چه چیز عرض میکند بهشت تو خطاب ثالث میرسد چه چیز عرض
میکند کفایت امور مهمه او خطاب رابع میرسد دیگر چه تا آنکه باقی نمیماند هیچ چیز از خیرات مگر ملائکه عرض میکنند
بعد از آن خطاب دیگر میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهت آن بنده ملائکه عرض میکنند ای پروردگار ما دیگر ما عالم نیستیم
خداوند تعالی شانه می فرماید من شکر آن بنده میکنم چنانچه آن شکر من کرد و اقبال میکنم بجانب او بفضل و کرم خود و در خلاصه
احادیث در این باب حدیثی است که شیخ صدوق در مجالس روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت
فرمودند هر گاه بنده برخیزد بعد از نصف شب و بایستد در مقابل پروردگار خود پس چهار رکعت نماز بعمل آورد و بعضی مشایخ
جل جلاله در اثنای شب و بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود بقصد سجده شکر و در خطبه شکر بگوید
ماشاء الله ندا میرسد از جانب خداوند عالم تعالی شانه بآن بنده که ای بنده من تا که بگوئی ماشاء الله منم پروردگار
تمشیه امور با من است بچیزی خواسته ام اجابت حاجت تو را مر طلبکر داعی سؤال کن حاصل این حدیث شریف اینست که هر گاه
کسی را حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب برخیزد و ایستاد بچهار رکعت نماز نماید بعد از آن برود بسجده بقصد سجده شکر
در آن سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاء الله بعد از آن استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم انجاح حاجت او خواهد فرمود
مخفی نماند که ظاهر حدیث اینست که این مزیت عظیمه مترتب میشود بسجده شکر بعد از ایشان بچهار رکعت نماز خواه
آن چهار رکعت از نماز شب بوده باشد یا غیر آن بدانکه احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و آنچه مذکور شد کفایت
در اینمقام بلکه عمده نصوص وارده در این باب است مبحث سیم در بیان کیفیت اینسجده است بدانکه اخبار وارده
مختلف است حاصل اختلاف راجع است به پنج نحو اول آن است که اشکال حاصل میشود بسجده و این ظاهر میشود از کثیر
نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حدیث صحیح ذریح و حدیث صحیح معویة بن وهب و حدیث
موثق عبد الله بن مسکان که مذکور شد و غیر از اینها از اخبار دیگر مذکور شد باید تامل در آنها و وجه ظهور آنها بر مدعی

ظاهر میشود در آن است که اشکال حاصل میشود بوضع خد بر زمین یعنی بگذارد خود را بر زمین اعم از اینکه بیکطرف خود
باشد یا هر دو طرف بلکه دور نیست که ظاهر در اول بوده باشد مثل حدیث معتبر یونس بن عمار که مذکور شد و مثل
حدیثی که در تهذیب روایت شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هر گاه سجده کنی
از نعمای الهی عز شانه شوی و بوده باشی در حالتیکه هیچکس را نه بیند پس بچسبان روی خود را بر زمین و هر گاه بوده باشی در میان
ناس پس بگذار دست خود را بر زمین شکم و کج کن پشت خود را و باید این بجهت محض خضوع و تواضع و شکر خداوند تعالی
بوده باشد و این نحو محبوبیت است از اینکه روی خود را در چنین صورت بر زمین بگذارد مخفی نماند این بجهت اینست که چنین
فرموده اند این بجهت فرار از ریا و محض خلوص است ظاهر اول است و لفظ ناس در حدیث مؤید این است سیم مثل آنچه
باشد حدیث یعنی هر دو طرف روی خود را بجهت اول علیه است بحدیث صحیحی که مروی و رفیعه است از اسحق بن عمار از جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده عادت حضرت موسی بن عمران علیه السلام این نحو مستمر شده بود هر وقت از آنها
بیشد روی راست خود را بر زمین میچسبانید و هم چنین روی چپ را اخبار باین مضمون بسیار است و در بعضی از اسانید مشهور شده
بجناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ظاهر از روایات ائمه ظاهرین علیهم السلام این مطلب ثبوت رجحان آن است در شریعت
نیز و فرق ما بین وجوه ثلثه این است که مقتضای اول اعتبار وضع جبهه است بخلاف وجه ثانی که بنا بر آن خاصیت وضع جبهه
نیست بلکه اشکال حاصل است بوضع احد خدین و فرق ما بین ثانی و ثالث آن است که معتبر بنا بر ثالث وضع هر دو طرف
است بخلاف ثانی چهارم آن است که معتبر وضع جبهه است با وضع خدین و اینقول علیه است بحدیثی که مروی عبد الله
است از محمد بن سلیمان از پدر خود که او گفته در خدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام مشرف بودم در خدمت ایشان
بیرون رفتم بسوی بعضی مزارع تا بامغات آنحضرت پس حضرت ایستادند بنماز ظهر بعد از آنکه فارغ شدند از نماز رفتند بسجده تا آنکه
حکایت نمود که آنحضرت جانب راست صورت مبارک خود را چسبانیدند بر زمین بعد از آن جانب چپ را بر زمین چسبانیدند پنجم
مثل چهارم است بخلاف عود بسجده در آخر یعنی اول بسجده برود بعد از آن جانب راست صورت خود را می چسباند بر زمین بعد از آن
جانب چپ بعد از آن عود می نماید بسجود و ظاهر اینست که ادبر است می شود باول و چهارم و پنجم لکن رابع افضل از اول است
و خامس افضل از هر دو و اما ثانی و ثالث پس اگر چه ظاهر از کلمات اصحاب اعراض از آنها است ظاهر اینست وجه آن این

بوده باشد که سجده ظاهر است در وضع جبهه و این در اینجا مستحق نیست و اینطلب اگرچه حوالت لکن ظاهر اینست که
چنانچه موذی میشود بوضع جبهه موذی میشود بوضع خدین ایضاً بحسب او وضع خدین در اینمقام مطلوب است خواه
منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد با او چنانچه وضع جبهه نیز مطلوب است خواه از وضع خدین منفک
منضم با او بوده باشد بنا بر این هرگاه در صورت انفکاک هر یک از دیگری امتثال حاصل شود مشخص است که موذی اخلاق
اکمل خواهد بود و اکمل از همه عود بسجده است بعد از وضع خدین چنانچه بیان شد بخفی نماند آنچه مذکور شد در
کیفیت وضع جبهه و خدین بود و اما ذراعین و صدر و شکم پس مستحب است که ذراعین را بزمین بچسباند و هم چنین صدر و شکم
بزمین بچسباند خلاف آنچه در سجده نماز مطلوب می باشد که در آنجا مستحب است که ذراعین مرتفع از زمین بوده باشد و هم چنین
سینه و شکم بحث چهارم در بیان ادعیه ماثوره در اینجا واردست بدانکه ادعیه وارده در اینجا بسیار است لکن در اینجا
اقتصار نمائیم بذکر جمله از آنها بلکه عمده آنها پس میگوییم دعا در این سجده بچند طریق وارد شده است اول دعائی
مذکور در حدیث صحیح که مروی در کافی و فقیه است از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله که از اوتاد
از علما و حج آدم جناب امام موسی کاظم علیه السلام که فرموده بگو در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و
انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و
بن الحسن بن علی اشهد بهم اولیائک و من بعدهم ائمتی ابرأ اللهم انی اشهدک دم المظلوم سه مرتبه ظاهر اینست که مراد از
سه مرتبه از اول دعا که عبارت از اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک دم المظلوم را سه مرتبه بخواند اللهم انی اشهدک
باولائک علی نفسی لاعدائک لهلکتهم بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی اشهدک باولائک علی نفسی و اعدائک
بعددک و عددهم ان تصلی علی محمد و علی المستخلفین من آل محمد اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بگو
ممکن است مراد کفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه باشد چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه از آن تصلی علی محمد تا آخر
بوده باشد و احتمال دارد از اللهم انی اشهدک تا آخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر اول است خصوصاً
ملاحظه قید که لفظ ثلاثا قبل از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر نیز ذکر فرموده ثم ضع خدک الایمن علی الارض و تقول

یا کهفی حین تعیی الذاهب و تعیی علی الارض یا رحب و یا بارئ خلقی رحمة لی و کن عن خلقی غنیا صل علی محمد
و علی المستخلفین من آل محمد ثم ضع خدک الایسر علی الارض و تقول یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتک
بلغ مجهودی پس از سه مرتبه میگوید ثم تقول یا حنان یا منان یا کاشف الکرب یا عظیم ایضاً از سه مرتبه میگوید ثم
یلتجئ و تقول یا اله من شکر اشکر و اسئل حاجتک ان شاء الله معنی ظاهر این دعا شریف اینست که خداوندا من
میگویم مر تو را و جمیع ملائکه و پیغمبران و جمیع خلق خود را بر اینکه تو پروردگار منی و بر اینکه اسلام دین منست و جناب محمد
خاتم انبیاء پیغمبر و نبی منست و جناب امیر المؤمنین و یازده فرزند از اولاد ایشان را امامان و پیشوایان خود میدانم
ایشان را دوست دارم و از دشمنان ایشان بری و بیزارم خداوندا من قسم میدهم تو را بحق خون بظلم و ناحق ریخته جناب حضرت
امام حسین مظلوم علیه السلام و هم چنین قسم میدهم بحق وعده که فرموده که بدست ما و بدست مؤمنین دشمنان خود را هلاک نمائی
و هم چنین قسم میدهم تو را بحق وعده که فرموده بدوستان خود که جناب رسول خدا و دوازده امام بوده باشد که آنها را
دهی و غالب کردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر فخر انبیاء جناب محمد و بر کسانیکه
آنها را حافظ اسرار و کتاب و سنت و احکام شریعت فرموده که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند بنا بر این
المستخلفین اسم مفعول خواهد بود مخفی نماند و التقدیر ان تصل علی محمد و علی الذین استخلفتهم الذین از طلب منهم
حفظ الدین بنا بر این من آل محمد بیان مستخلفین خواهد بود خداوندا از تو سؤال میکنم بسر و اسانیرا بعد از مرگ
که بجهت من عارض میشود بعد از آن جانب راست رو بر زمین بگذار و بگو ای پناه من در وقتیکه مرا عاجز کند مذاهب
بیت که مراد بمذاهب مواقف در موقف قیامت بوده باشد نظر باینکه وارد شده است در اخبار که در روز قیامت پنجاه موقف
میباشد امتداد موقف در هر موقفی بقدر هزار سال است که امتداد در پنجاه موقف هزار سال می شود بنا بر این مراد از مذاهب
بود ای پناه من در وقتیکه عاجز میکند مرا موقف در آن مواقف و تنگ میشود بر من زمین با وجود وسعت آن ای خلق کننده
من از روی رحمت بر من و حال آنکه مطلقا حاجتی بخلق کردن من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا بجهت حاجت بمن که از من منفعت
نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهت وصول منافع بمن صلوات و رحمت بفرست بر محمد و بر کسانیکه حافظ اسرار دین
و حافظ کتاب و سنت می باشند که عبارت از آل و عترت آن سرور است بعد از آن روی چهره بر زمین بگذار و بگو ای ذلیل کننده هر جبار

وظاهر ای عزت دهنده هر ذلیل و ای ذلیل کننده هر عزیز بوده باشد قسم بعزت تو حقیقی که طاقت من بآخر رسیده و تحمل
مشقت که دیگر طاقت تحمل آن را ندارم مخفی نماند که باید بخوانی باشد که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل آنکه
قصد نماید که طاقت من در معارف از خدمت جناب حجة الله الاکبر جناب صاحب الزمان عجل الله فرجه بآخر رسیده تحمل اظهار
آن فرما یا طاقت در تحمل الم در مصیبت جناب سید الشهداء بآخر رسیده که دیگر طاقت تحمل آن را ندارم تحمل اظهار انقطاع
از فالیلین آنحضرت فرما و یا مشقت دیگر که در آنوقت عارض شده باشد و این نحو بوده باشد و صد آن نماید بعد از آن میگوید
ای بغایت مهربان و رحم کننده و ای بغایت بخشنده و ای رفع کننده هموم و غموم عظیمه بعد از آن عود بسجده میکنی و میگوئی
یکصد مرتبه شکرا شکرا لفظ ثلث در دعا که بعد از وضع خد است در کافی نیاورده و لکن در تهذیب در اینجا بلفظ ثلث
مذکور است و در تهذیب لفظ ثلثا در دعاء اول در سه موضع مذکور است و در کافی در دو موضع بنحوی که مذکور شد و موضع
که در تهذیب مذکور است بعد از و علی المستضعفین من آل محمد است و در تهذیب در دعای آخر با چنان با متان تا آخر مذکور است
چنانچه در کافی اللهم انی اشهدک بانوارک علی نفسک لا عداء لک تهلکهم بایدینا و ایدی المؤمنین مذکور نیست و در قرب
الاسناد عبد الله وارده در اینجا دعائی است که ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان که او از پدر خود روایت
کرد گفت بردم در خدمت بود جناب امام علیه السلام جناب موسی بن جعفر علیهما السلام بسوی بعضی مزارع ما آنجا
آنروز پس آنحضرت مشغول شدند بنماز ظهر بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده پس شنیدم که بصوت جزع باید عا
میخواندند در حالی که اشک از دیدهای آنحضرت جاری بود رب عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخرستنی
عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لاعمیتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لاصممتنی و عصیتک بیدی
و لو شئت و عزتک لاشللتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لاجذمتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لاعقمتنی
و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی و لیس هذا جزاؤک منی ظاهر معنی استغفرالله حیف آنست صادق و عزتک ای عزت
رب العالمین این است ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بزبان خود قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگم میکردی و ای پروردگار
من معصیت تو کرده ام بچشم خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بگوش خود
قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بدست خود قسم بعزت تو اگر میخواستی

دستهای مرا شل میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بپای خود قسم بعزت تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی
و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج خود قسم بعزت تو اگر میخواستی مرا عقیم و بی ولد میکردی و معصیت تو کرده ام
بهمه جوارح من آنچنان جوارحی که بمن انعام و احسان فرموده ای پروردگار من جزای احسان تو این نیست که با این نحو کرده باشم
راوی میگوید آنسرور اخیرا و بعد از آن شروع فرمودند بالعفو کفتن مثل مردم فرار مرتبه کفتند العفو بدانکه جائز است برفع العفو
چنانچه جائز است بنصب آن بنابر رفع تقدیر چنین خواهد بود العفو من صفاتک او العفو جائز منک و بنابر نصب تقدیر چنین خواهد بود
ارجو منک العفو بعد از آن صورت راست مبارک خود را می چسبانید بزمین و بصوت حزین سه مرتبه ابتدا از اینجا میخواند
بوئت الیک بذنبی عبدک سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای یعنی بازگشت کردم از معاصی خود
و پناه آوردم بسوی تو و بد کردم و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز از برای من گناهان مرا بدرستی که نیست کسی که بیامرزد
گناهان را غیر از تو ای مولا و آقای من بعد از آن جانب چپ را صورت مبارک خود را بر زمین چسبانیدند و این دعا را سه مرتبه خواندند
ارحم من اساء و افتقر و استکان و اعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بد کرده و اکتساب گناه کرده و اظهار مذلت
و اعتراف بدی خود کرده باشد دعای سیم دعائی است که شیخ سید شیخ بهائی قدس الله روحه السدید در مقنعه ذکر فرموده
فرموده است که بخواند در حال سجود اللهم الیک توجهت و الیک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و رجائی و بک
ما اهمنی و ما لا یهمنی و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم بعد آن
پیشانی را از سجده بردارد و بگذارد جانب راست صورت خود را بر موضع سجود خود و بگوید ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی
و خشوعی من الناس و انبی بک یا کریم یا کریم بعد از آن جانب چپ را بگذارد و بگوید لا اله الا انت ربی
حقا حقا لک یا رب تعبدا و رقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم بعد از آن صورت خود را بر زمین
و خود کند بسجده پس بگوید در سجده صد مرتبه شکرا شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و یکصد مرتبه
افضل از همه است و این است فرار کرده است چهارم نحوی است که ثقة الاسلام باز در کافی ذکر فرموده روایت نموده از سلیمان بن
حفص که او گفت مرا بیمه نوشتم بخدمت جناب امام موسی کاظم علیه السلام در آن اسد عا نموده بود که تعلیم فرموده باشد مرا
اگر در سجده خوانده باشد جناب حضرت در جواب او نوشته فرموده که بگوید صد مرتبه شکرا شکرا و اگر خواهی بجای شکرا شکرا

عفوا بدانکه ظاهر اینست که سنت مؤدی میشود بسجدهٔ واحده اگرچه منافی ازذکر بوده باشد لکن با ذکر اکمل و افضل خواهد بود
پس ذکر و دعاء مستحب در مستحب خواهد بود و اقل ذکاء وارده در این سجدهٔ سه مرتبه شکرا لله است باین نحو در سجدهٔ یکبار
شکرا لله شکرا لله شکرا لله بجمله مشخص شد از آنچه در سابق بیان شد که میتوان اقتصار نمود بسجدهٔ واحده چنانچه میتوان
اکتفاء نمود بوضع خد واحد لکن افضل از همه آن است که اول باین سجده نموده بعد از آن صورت همین را بموضع سجود
بعد از آن طرف چپ را بعد از آن عود بسجده نموده با احد اذکار مذکوره یا با عدم آن لکن مداومت در دعای ثانی که مصدر
رب عصیتک الی آخره بسیار مناسب است و هرگاه امر مهمی و ضرورت شدیدی عارض شود در آنوقت اتیان بدعای اول مناسب است
و اگر خواهد اکتفاء بچهار شکرا لله نماید یکی در سجدهٔ اولی و ثانی در حال وضع خد همین و ثالث در حال وضع خد بسار و
در سجدهٔ اخیره بی عیب خواهد بود بلکه دانسته شد که ذکر بالمرة نیز میتوان نمود پس در این صورت ادای مستحبی است
مستحب دیگر بدانکه از کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است هرگاه بنده بسجود رود در آن سجده
بارب بارب آنقدر بگوید تا نفس او قطع شود خطاب رأفت قرین از جانب کریم جهان آفرین میرسد که ای بنده من هر حاجت که داری
بخواه که بسعادت شرف اجابت مشرف خواهد شد تحقیق بدانکه در بیان بعضی آداب مستحبهٔ بعد از این سجود است بدانکه شیخ سعید
و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقدهما در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند حدیثی را که حاصل مضمون آن اینست که هرگاه مرد عقب
عارض شود بعد از رفع رأس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد از آن دست را بمالد از جانب چپ بصورت چپ بر پیشانی بعد از آن
بمالد بصورت راست بعد از آن سه مرتبه اینعبارت را بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
اللهم اذهب عنی الهم و الحزن یعنی اینفعل موجب دفع هم و غم او میشود و مقتضای حدیث مذکور اینست که اگر
در حال اصابهٔ هم و غم بوده باشد و اینکه مع بدیگر نیز و فرا آمده دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور
در مقنعه و کلام آن بزرگوار و همچنین مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است یعنی این وظیفه است بعد از رفع رأس از سجود
خواه هم و غمی بوده باشد یا نه و همچنین هرگاه علتی در موضع از مواضع بدن او بوده باشد دست بر آن موضع بمالد موجب
آن علت می شود و مصرح به در کلام مقنعه و غیره آن است که این وظیفه دست راست است چنانچه مصرح بر در کلام
مصباح آن است که دست مالیدن بر موضع سجود و صورت چپ و راست سه مرتبه است در هر مرتبه باید دعا را بخواند لکن

دعای مذکور در اینجا و کاشف الجمله مفاد آن است با دعای مذکور در حدیث مذکور در فقیه و تهذیب بال فی الجمله
ثم یرفع رأسه ای عن سجدة الشکر و یجلس مقعیا علی الارض و یضع باطن کفه الایمن علی موضع سجوده ثم یرفعها فیضع
وجهه من فصاص شعر رأسه الی صدغه ثم یمرها علی نائی وجهه و یمرها علی صدره فان ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله
تعالی و قد روی عن الصادقین علیهما السلام انهم قالوا ان العبد اذا سجد اتته من اعنان السماء عود من نور الی موضع سجوده فاذا
رفع لعدکم رأسه من السجود فلیمسح بیده موضع سجوده ثم یمسح بها وجهه و صدره فانها لا تمر بداء الا نفعته و قال
موضع من المصباح ثم امر یدیک علی موضع سجودک و امسح بها وجهک من الجانب و یمرها علی جبینک الی الحاجب الایمن ثلث مرات
تقول فی کل واحدة اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الحزن
الفنن ما ظهر منها و ما بطن و ان کانت لبث علة فامسح موضع سجودک و امسحه علی العلة و قل سبع مرات مکتوبة
بامن کبس الارض علی الماء و سد الهواء بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و اصلح لی
کذا و ذریتی و عافنی من کذا و کذا انتهی بخفی نماند که کیفیت مسح چنانچه مستفاد از عبارت مقنعه است مخالف است با کیفیت
مستفاد از حدیث فقیه و تهذیب و عبارت مصباح چه مستفاد از عبارت مقنعه آن است که در مالیدن دست ابتدا
نماید از زنشگاه موی سر و بمالد تا دو صدغ و صدغ موضعی است مابین چشم و گوش و شبیه بکیفیت مذکوره شاید وجه آن این باشد
که اول از زنشگاه احد طرفین گرفته تا بصدغ اینطرف بمالد بعد از آن از زنشگاه طرف دیگر تا بصدغ طرف دیگر بعد از آن
دست را بر بقیه وجه بمالد و اگر مراد این نحو نبوده مناسب این بود که فرموده باشند فیمسح بها وجهه من فصاص شعر رأسه الی
آخر الوجه کما لا یخفی بخفی نماند که مقتضای عبارت مصباح و امسحه علی العلة و قل سبع مرات الی آخره آنست که
دست مالیدن بر موضع سجود بکمر شبیه است و خواندن دعاء هفت مرتبه این مقتضای عبارت است که در تعقیب نماز صبح
فرموده اند لکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس اینست قال و ان کانت لبث علة فامسح موضع سجودک
و امسحه علی العلة و قل بامن کبس الارض علی الماء الی آخر الدعاء بدانکه مرحوم مجلسی حکایت نموده از سر آثار حدیثی که
حاصل مضمون آن این است و فی که بر بگذر بتو هستی پس بمال دست خود را بر موضع سجود خود و بمال آنرا بر صورت
چپ و بر جبین خود تا بصورت راست سه مرتبه و بخوان در هر مرتبه اینعبارت را بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة

الرحمن الرحيم اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعلم والصغار والفواحش ما ظهر منها وما بطن بدانکه
فرق میان هم و حزن بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بر کروهی است که واقع نشده باشد و حزن بر کروهی که واقع شده باشد
مثل اینکه طفل کسی خوش است مادر است بجهة تشویش موت او قبل از وقوع موت آن بالمراهم میکویند و بعد از وقوع آن را
حزن میامند و بهمین نحو تفرقه شده ما بین هم و غم که هم بر غیر واقع است و غم بر واقع باهم چیزیست که ازاله آن مقدور انسان
باشد کالفقر و غم چیزی است که ازاله آن مقدور انسان نبوده باشد باهم چیزیست که سبب آن معلوم نیست و غم چیزیست که
آن معلوم است سقم بمعنی مرض است قال في الصحاح السقام المرض وكذلك السقم والسقم وهما لغتان مثل حزن وحزن وعدم
بمعنی فقر است والصغار بفتح الصاد مصدر كما في الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در این سجده بسیار است اینچه مذکور شد اختیار
کفایت مینماید بحث ششم در تنبیه بر عدم اعتبار اکثر امور که رغاب انها در سجده صلوة لازم بود در این سجده و اعتبار بعضی
در اختتام بدانکه خلافی نیست در اینکه شرط نیست در این سجده طهارت از حدث و خبث بنابراین هرگاه کسی محدث بوده باشد بالاشکال
ایمان باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگرچه محدث بحدث اکبر بوده باشد پس جنب و حائض ایمان باین سجده میتوانند نمود و همچنین
شرط نیست در این سجده ستر عورة و استقبال قبله پس باکشف عورة و خلاف جهت قبله ایمان باین میتوان نمود و همچنین است حال
در طهارت پس رغاب آن در این سجده لازم نیست مقصود تنبیه بر عدم اشتراط و اعتبار این امور است در این سجده و الا شبهه در
رغاب این امور در اختتام نیست بلکه از جمله وضوء آن مستحب و وضوء بجهة ایمان باین سجده است بلی کلام بدانکه در اختتام هست در
چیزیست اولی آن است که ایما وضع اعضای سبعه در این سجده لابد میباشد مثل سجده نماز یا خیر بلکه قدر لازم همان وضع جبهه است
وضع شش عضو دیگر لازم نیست عمده چیزیکه در اختتام تمسک باین میتوان نمود در حکم بلزوم وضع اعضای سبعه آن است
سجده باین نحو معهود شده پس نصوص قاله بر رجحان متصرف باین نحو میشود پس رغاب آن لازم خواهد بود لکن متوجه میشود
اختتام نظیر آنچه در سجده تلاوت مذکور شد حاصل آنکه نیست که تشکیک نیست در تحقق سجود با وضع جبهه و وضع رکبتین
و وضع ظهر قدمین اگرچه وضع ایماء تحقق نشده باشد لکن چونکه وضع ایماء بهر نحو که بوده باشد کفایت میکند اگر
ظهر آن بوده باشد و این متحقق است در صورت تحقق ظهر قدمین بر زمین مگر در صورتیکه مستلزم ایماء باین زمین شود
و این معهود نیست پس معهود وضع ایماء بر نخواهد بود بلی ممکن در جائی ظاهر میشود که ظهر احد قدمین بر زمین باشد

باشد بنابراین اگرچه احد ایماء بین موضوع بر زمین هست لکن ایماء دیگر موضوع بر ظهر دیگری است بنابراین اعتبار وضع ایماء
بر زمین مثلا باید حکم بحصول امتثال نتوان نمود پس کیفیت مذکوره باید عاجز نموده باشد لکن حکم باعتبار وضع ایماء بنحو مسطور
که کیفیت مذکوره امتثال حاصل نشود بسیار مشکل است نظرا باطلاق حدیث صحیح من سجد سجدة الشکر وهو متوضئ کتب الله له
بها عشر حسنات بجهت سعدی بسجده در صورت مذکوره و انتفای مفید در خصوص محل کلام است بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع
خد کمولد علیه السلام از ذکر احد که نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و دقائق است که وضع جبهه چیزیکه
بر آن صحیح بوده باشد لازم است در این سجده با نرمی در عبارت ذکری و جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر میشود از
جمعی دیگر از فقهاء لکن ظاهر در نظر جمعی لزوم رغاب آن است پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در این سجود نیز لازم است
و اما ذکر دعاء در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است که نمی نداشته باشد یعنی ادعیه ست توقف بر آن نداشته باشد بلکه
سنت مؤدی میشود و اصل سجود و ذکر دعاء اکمل خواهد بود و همچنین چسبانیدن ذراعین بر زمین که این از جمله ادب
این سجده است نه اینکه اصل امتثال توقف بر آن داشته باشد و همچنین است حال در چسبانیدن سینه و شکم بر زمین و همچنین
تعدد سجده به تغییر یعنی گذاردن صورت راست اول بر زمین و بعد از آن گذاردن جانب چپ بر آن در میان دو سجده پس
اکتفاء بسجده واحده می توان نمود لکن تغییر یکی از سجده و عود بسجده بعد از تغییر افضل و اکمل خواهد بود و افضل از همه
ایمان بذکر دعا است در هر یک از احوال مذکوره بدانکه مطلبی که در اختتام مناسب است آن است که تنبیه بر این شود اینست که
کیفیت مذکوره که عبارت از سجده بین و تغییر بینهما بمعنی که مذکور شد ثابت است در هر سجده شکری یا مخصوص است به سجده
جمله از احادیث وارده در اختتام اگرچه موهم انتفای عموم است کونه عن بن عیسی عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و صحیحه علی بن عطیه عن هشام ابن سالم قال کنت اسیر مع ابی عبد الله
علیه السلام فی بعض طرق المدینة اذ نحی راحلته عن الطریق ثم خر ساجدا فاطال ثم رفع راسه و رکب راحلته فقلت جعلت فداک طالت
السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی فاحببت ان اشکر ربی و الصحیح المروی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم یقبل حتی یلصق خده الایمن بالارض وخده الایسر بالارض لکن ظاهر
که کیفیت مذکوره در هر سجده شکری ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا غیر آن قال في الشرائع سجدتا الشکر مستحبتان

بحمد والنعم ودفع النقم وعقب الصلوات ويستحب فيهما التعفير وفي نهاية الأحكام وهي مستحبة عقب الفرائض وعند
النوم ودفع النقم الى آن قال ويستحب فيها التعفير وفي القواعد سجدتا الشكر مستحبتان عند تجدد النعم ودفع النقم
عقيب الصلوات ويعفر بينهما والمستند في التعفير عموم المستند فيه الصحيح المروي في الكافي عن عبد الله بن جندب قال سألت
العبد الصالح عليه السلام عما أقول في سجدة الشكر فقد اختلف أصحابنا فيه فقال قل وأنت ساجد اللهم إني أشهدك وأشهد
ملائكتك وأنبياءك ورسلك وجميع خلقك أنك أنت الله ربي والإسلام ديني ومحمد نبيي وفلان وفلان وفلان الى آخرهم إمامي
أتولى وأتبرأ من عدوهم اللهم إني أنشدك دم المظلوم اللهم إني أنشدك بآبائك على نفسك لأوليائك الظفر بعدوك وعدوهم
إن تصلي على محمد وعلى المستضعفين من آل محمد اللهم إني أسألك اليسر بعد العسر ثلاثا ثم تضع خدك الأيمن على
الأرض وتقول بالكيفية التي تقدم في المذهب وتضع على الأرض بمساحيك وبالمرفق بطولها وحدها وقد كان عن خلقي غنيا مسلما على محمد وعلى
المستضعفين من آل محمد ثم تضع خدك الأيسر وتقول بالمذلة كل جبار وبالعز كل ذليل قد دعوتك بلغ مجهودي ثلاثا ثم تقول
بالمنان يا كاشف الكرب العظام ثلاثا ثم تعود للسجود فتقول مائة مرة شكرا شكرا شكرا فسألها جاءك وجه دلالة هذا الدعاء
الى آخره أنت راوي سؤال نموده از ذكر دعاء در سجدة شكر جناب حضرت ترك استفسار و تعفير فرموده جواب فرموده
مذكور و اين دليل بر اين كيفيت است در جميع افراد سجدة شكر وهو المطلوب و حديث بنحوي كه مذكور شد در كافي است قدر
نحو است روى عبد الله بن جندب عن موسى بن جعفر عليهما السلام انه قال تقول في سجدة الشكر اللهم إني أشهدك الى
آخره پس دلالت حديث بر اثبات مدعى بعنوان اطلاق خواهد بود اگرچه در حديث مذكور در فقيه نقل بمعنى بوده باشد
بدانكه اين حديث اگرچه در سابق مذكور شد لكن در اينمقام اعاده شد بجهت تنبيه بر بعضى مطالب يعنى از آن از آنچه
مذكور شد ظاهر شد و ديگر آنكه لفظ ثلاثا در حديث در چهار موضع مذكور است در دو موضع اخير است ظاهر در متعلق
كلا بيكه هست در دو موضع اول است اما در موضع ثاني پس سه احتمال قائم است اول از آن احتمالات ثلثه آن است كه
اين بوده باشد كه اللهم إني أسألك اليسر بعد العسر را سه مرتبه بگويد ثانيهما آن است از آن نصلي على محمد وآل محمد الى آخره
سه مرتبه بگويد ثالثها آن است از اللهم إني أنشدك بآبائك على نفسك الى آخره را سه مرتبه بگويد ظاهر از اين احتمالات
احتمال اول است اما در موضع اول پس در آن دو احتمال قائم است اول آن است كه متعلق ثلث خصوص اللهم إني أنشدك

دم المظلوم بوده باشد دوم آن است كه متعلق آن اللهم إني أشهدك بوده باشد دم المظلوم و ظاهر در اينصورت
بر احتمال اول است و مرحوم شيخ بهائي در مفتاح الفلاح در هر دو موضع حمل بر آن نموده بلكه احتمال ديگر نداده
بدانكه بنابر آنچه مذكور شد در كافي لفظ ثلث در دعائيكه بعد از وضع خد ايمن هست مذكور نيست پس مقصود خود اين
بگيريم ولكن در فقيه مذكور است و مرحوم شيخ شهيد قدس الله تعالى روحه السعيد در ذكري همين حديث را ذكر فرموده
اند بنحوي كه موافقت با كافي دارد و نه موافقت با فقيه يعني كه لفظ ثلث در دعائيكه بعد از وضع خد ايسر است مطلقا
مذكور نيست و در موضع ثاني لفظ ثلث را مقدم بر اللهم إني أسألك اليسر بعد العسر ذكر فرموده اند و هم چنين لفظ
أنشدك را تبديل باسألك فرموده اند بأن نحو اللهم إني أسألك بآبائك على نفسك لأعدائك لهم الكتهم ثلاثا
وأيدي المؤمنين اللهم إني أنشدك بآبائك على نفسك لأوليائك الظفر بهم على عدوك وعدوهم اللهم إني
أسألك أن تصلي على محمد وآل محمد وعلى المستضعفين من آل محمد ثلاثا اللهم إني أسألك اليسر بعد العسر پس در اينصورت
ما بين مذكور در ذكري و مذكور در كافي و فقيه در سه چيز است اول آن است كه لفظ ثلث در كافي و فقيه در دعائيكه بعد از وضع
خد ايسر است مذكور است و در ذكري مذكور نيست دوم آن است كه لفظ ثلث در كتابين بعد از اللهم إني أسألك
اليسر بعد العسر مذكور است و در ذكري قبل از آن و در فقيه أنشدك بآبائك على نفسك مذكور است و در ذكري أسألك
بدانكه از آنچه مذكور شد دو اينمقام و در سابق ظاهر شد كه لفظ ثلث در هر يك از كافي و فقيه مذكور است در چهار موضع
كافي و پنج موضع در فقيه دو موضع در دعاي در سجده اول در كافي و سه موضع در اين دعاء در فقيه دو موضع در دعائيكه
بعد از وضع خد ايسر است بنابر كافي و يكموضع بعد از وضع خد ايمن و يكموضع بعد از وضع خد ايسر بنابر فقيه پس در كافي لفظ
ثلث در چهار موضع مذكور است و در فقيه پنج موضع و در تهذيب ذكر فرموده بنحوي كه مطابق با كافي است نظر باينكه حديث
را نقل از كافي فرموده اند بنابر اين آنچه را كه در مصباح ذكر فرموده اند كه اين لفظ را هفت مرتبه ذكر فرموده اند خطا
پنج موضع اگرچه معلوم است كه جمع ما بين كافي و فقيه بلكه فقيه است و ما خذ موضع سادس كافي است نظر بآنچه در سابق
بيان شد كه در دعاء آخر يعني دعاء در حال اينكه خد ايسر بر ارض باشد در فقيه با حنان يا منان تا آخره مذكور نيست
بلكه مذكور در كافي است لكن ما خذ موضع سابع مشخص نيست و آن اينست كه در مصباح فرموده در حالتيكه

موضوع بر ارض بوده باشد قبل از دعای اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر یقول اللهم انی اشهدک بایمانی
علی نفسک بعداوة اعدائک لتهلکهم وتخزیهم بایدیهم وایدی المؤمنین ان تصلی علی محمد وعلی المستخلفین من آل محمد لمثاله
بحث هفتم در بقیهٔ امور متعلقهٔ بایمقام است واین چند چیز است **اول** آن است که تعبیر مسجد را بمقام یعنی بایمان و سجدهٔ
شکر عبارت از وضع خدین است بر محل سجود چنانچه سابق بیان شد واخبار مشتمل بر لفظ خد بسیار است و حدیث
مشهور که تعداد علامات مؤمن در آن شده لفظ جبین مذکور است هکذا تعفر الجبین **لهذا** مناسب اینست که جمع مابین موضع
جبین وخدین نماید اگرچه ممکن است که جبین حمل شود بر خد واین اولی از عکس است نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خد
وعمل اصحاب بظاهر آن **دوم** آن است که تکبیری در اینسجده یعنی قبل از دخول در آن ثابت نیست مثل سجدهٔ تلاوت و اما
بعد از رفع رأس پس ظاهر از اکثر اصحاب آن نیز چنین است **لکن** مرحوم شیخ در مبسوط وعلامه رفع الله تعالی قدرهما
در نهایة الاحکام حکم بثبوت آن فرموده اند اجتناب اقرب بسلامت است **سیم** از جملهٔ امور متعلقهٔ بایمقام آنست
که ایشان نماید بسجدهٔ شکر یکه عقب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیب یعنی این سجده را اخر تعقیب قرار دهد یعنی
اول ایشان بتعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب ایشان باین سجده نماید **چهارم** اختلاف کرده اند فقهاء در اینکه ایشان راجح است
که ایشان بسجدهٔ شکر یکه بعد از نماز مغرب است بعد از ایشان بنافلهٔ مغرب شود یا قبل از آن جماعتی از اعاظم فقهاء قائل
باول وبعضی قائل شده اند بتخییر یعنی اولویتی بجهت قبل وبعد نمیباشد **پنجم** در نظر جهت اولویت ایشان بسجود است
قبل از نافله پس بتقدیم وتوسیط وتاخیر اگرچه تأدیه سنت می شود **لکن** اولی تقدیم است **بلکه** بعد از فراغ از نافله ایشان
بسجدهٔ دیگر مستحب است بجهت شکر توفیق در ایشان بنافله بنابراین در صورت تاخیر قصد نداخل بسوان نمود بعضی
هرگاه تأخیر سجده نماید یا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ ایشان بسجده نماید ونیت نماید که اینسجده بجهت شکر توفیق
در ایشان بفریضه ونافله هر دو باشد ثواب وناجوریت بهر دو خواهد بود انشاء الله تعالی **ششم** آن است که
از جملهٔ موارد یکه سجدهٔ شکر در آن مستحب است در صورتیست که مطلع شود بر امر یکه موجب مسرت است و توفیق
مستحب اینست که سجدهٔ شکر نماید چنانچه در سابق بیان شد مثل اینکه مطلع شد جماعتی که معاند شریعت فخر کائنات بوده اند
مثل طایفهٔ صوفیه خذلهم الله تعالی وفقنی عباده عن شرهم مضمحل شده اند یا اماتی بر شیعیان طایفهٔ ضالهٔ مضله

هر سید وهکذا **هفتم** مطلع شد بر امری از امور یکه موجب مسرت او شود مستحب است در این وقت سجدهٔ شکر بعمل آورده
باشد چنانچه وارد شده که عادت فخر انبیاء وسید رسل این بود که هرگاه چیزی بایشان میرسید که موجب مسرت
بود ایشان بسجدهٔ شکر می فرمودند وروایت شده در وقتیکه سر نحس بحس ابی جهل را آوردند جناب فخر عالم صلوات
الله وسلامه علیه سجدهٔ شکر نمودند وانلاج اینقسم اگرچه ممکن است در تحت آنچه در اول مبحث مذکور شد
که استحباب این سجده بوده باشد در صورت تجدد نعم **لکن** نظر بجهت اینصرف تجدد نعم بمثل ما تحت فهم عنوان
دیگری که موجب سرعت انتقال بموجب سجده شود اولی است وهمچنین مستحب است اینسجده در وقتیکه
دیدکه مبتلی ببلیه شده است مثل مرض کوفت وتألم دین ونحو این الا آنکه کسی را دید که مشغول معصیت میباشد لکن
اولی در صورت اول آن است که ایشان بسجده نماید بنوعی که آن شخص مبتلی مطلع بر آن نشود بجهت الم آن شخص چنانچه
در صورت ثانیه اولی آن است که ایشان بسجده نماید بنوعی که شخص فاسق مطلع شود بجهت اجتناب نمودن آن از ارتکاب معصیت
بدانکه سر رفع از انواع از بعدهٔ سجودات مذکور شد که **اول** سجدهٔ در متن صلوة بوده باشد **دوم** سجدهٔ تلاوت **سیم**
سجدهٔ شکر **نوع چهارم** سجدهٔ سهو است وتحقیق آن انشاء الله تعالی بعد از این خواهد شد **هفتم** از افعال نماز
تشهد است **پنجم** مقام در بیان مرام محتاج است بایراد کلام در چند مبحث **مبحث اول** در عدد تشهد واجب است
بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی یکرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا نماز سفری یا نماز جمعه یا نماز
آیات وعیدین وواجب است در نماز سه رکعتی وچهار رکعتی دو مرتبه **بل** بعد از رفع رأس از سجدهٔ ثانیه در رکعت ثانیه
بعد از جلوس مطمئنا **دوم** بعد از رفع رأس از سجدهٔ ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی ودر رکعت رابعه از نماز
چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن در جلوس شد **مخفی نماند** آنچه مذکور شد در حال اختیار است واما در حال اضطرار
اگرچه رفع رأس از سجود دیگر نیست **لکن** قائم مقام آن هست **پس** مناسب اینست که کفته شود بعد از رفع رأس از
سجدهٔ ثانیه یا بعد از قائم مقام آن مثل انحنای برأس یا بعین در حال اطمینان در جلوس یا قائم مقام آن این تعمیم در نماز
نافله ثابت است اگرچه در حال اختیار بوده باشد نظر بجواز ایشان بنماز نافله در حال مشی در حال اختیار یا
بجهت رکوع وسجود **مجمله** تشهد ثابت است در صلوات مفروضه بعد از رکعت ثانیه در نمازهای دو رکعتی وبعد از

ثانیه و ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعت ثانیه و رابعه در نمازهای چهار رکعتی و اما در صلوات مندوبه پس
آب است بعد از یک رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل غالب نوافل و بعد از رکعت ثانیه و رابعه مثل صلوة جعفر
مبحث ذی در بیان تشهد و کیفیت قدر واجب آن است پس در اینجا چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد
پس میگوئیم تشهد عبارت از شهادتین و صلوات است بدانکه اعتبار شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و شهادت
در تشهد ثانی محل وفاق است و در تشهد اول است معروف مابین اصحاب اینست که چنانچه شهادتین
ثانی هست معتبر است در تشهد اول خلافی در این مقام نقل شده از صاحب ذخیره که آنمرحوم مخالفت نموده در تشهد اول
بجواز اجزاء بشهادت بر وحدانیت فقط در آن و این قول ضعیف بلکه قطعی البطلان است پس اعتبار شهادتین در تشهد
محل تشکیک نیست مقام ثانی در کیفیت قدر واجب از شهادتین است و اینجا خلافات و خلاف اجماع
بیش قول اول آن است که قدر واجب از شهادتین عبارت است از اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
محمدا عبده و رسوله و این مختار مرحوم محقق است در نافع و معتبر و شیخ شهید است در دروس و لمعه و شیخ ابو العباس
در موجز و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح الفیه و قول ثانی آن است که قدر واجب اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله است علاوه بر این مستحب است و این مختار مرحوم محقق است در شرایع و مرحوم علامه است در تحریر
سیم قول چهارم است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله دوم مثل این با اسقاط واو عاطفه
در شهادتین رسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله سیم از مثل اول است مگر اینکه شهادتین
در آن اسقاط میشود پس میگوید اشهد ان لا اله الا الله ان محمدا رسول الله و این مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام
و تذکره چهارم مخیر است مابین شش چیز سه چیز همچو که مذکور شد و سه دیگر با اضافه رسول است بعد از اسم جلاله
اول و اشهد ان محمدا رسوله ثانی اشهد ان محمدا رسوله ثالث و ان محمدا رسوله و این مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت
آنمرحوم اگرچه ابهامی دارد لکن ظاهر اینست که مراد همین باشد که مذکور شد خامس قول تخییر است مابین آنچه مذکور شد در قول
اول و قول ثانی پس مخیر است مابین اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله این مختار شیخ شهید است در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه

و قول سادس در رساله قول است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ مفید در مقنعه فرموده است ادنی چیزیکه مجزی است
تشهد اینست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله خامسا اینقول است
که در شهادتین بر توحید مثل قول ثانیست و در شهادت بر رسالت مثل قول اول است بعلاوه صلوات بر نبی و آل آن
بعد از ذکر اسم شریف ایشان و تحقیق مابین اقوال مذکوره قول اول است پس اگر چیزیکه معتبر در تشهد نماز است
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله است مقام ثالث در بیان اعتبار صلوات
در تشهد بدانکه اختلاف کرده اند فقهاء در این مقام بچهار قول اول اعتبار صلوات بر سید انبیاء و سید رسل و آل
اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی و این مشهور و معروف مابین علمای شیعه است و اعاظم علمای شیعه در این
اجماع نموده اند مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب مبسوط و خلاف و فاضل هندی
در شرح جمل و سید بن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ شهید در ذکری و محقق
ثانی در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی عدم وجوب صلوات است در تشهد مطلقا و این
ظاهر میشود از شیخ صدوق در رفیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل بسم الله و الحمد لله و الاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی
الساعة ثم صل الرکعتین الاخریین و اقرأ فی کل رکعة منهما الحمد وحدها و ان شئت سبحت فقل سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر ثلث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة قل بسم الله و بالله الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة الی آخر ما
ثم سلم و لم یذکر الصلوات علی النبی و الآل اصلا و عبارت آنمرحوم در فقیه مثل اینست پس مقتضای کلام آنمرحوم
در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد اصلا بلکه کلام آنمرحوم موهم عدم رجحان و استحباب است نظر
باینکه بسیاری که ذکر فرموده قطع باتفاق وجوب آنها حاصل است بلکه از امور مستحبه است و مع ذلک
بصلوات نفرموده اند و این بسیار بسیار غریب است قول ثالث قولی است که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل فرموده اند
از والد مرحوم صدوق و مقتضای آن عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار آن است در تشهد ثانی رابع قول

اعتبار صلوات است در احد تشهدین وعدم اعتبار آن است در تشهد دیگر و این نقل شده است از ابن الجنید و شیخ کلینی
در ضعف این اقوال ثلثه بیت مقام رابع در کیفیت صلوات واجبه در تشهدین است این نیز محل خلاف است ظاهر از اکثر اصحاب
این است که معین است بلفظ اللهم صل علی محمد وآل محمد بوده باشد بنابراین پس اکتفاء بلفظ صلی الله علی محمد وآل محمد
نمود لکن عدول از اظهار باضمار جایز نخواهد بود با آنکه اضمار اقسب بقواعد تکلم است پس اللهم صل علی محمد والرجحان
نخواهد بود و آنچه از کلام شیخ مفید در مقنعه ظاهر میشود خلاف آن است نظر باینکه در تشهد ناظره زوال چنین ذکر فرموده اند
اشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة صلی الله علیه وآله الطاهرین وسلم تسلیما
الی آخر ما ذکره ودر تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر ایشان فرموده اند که تشهد مذکور را بخواند ودر تشهد رکعت چهارم
نماز ظهر ونماز عصر ونماز عشاء ورکعت ثالثه نماز مغرب وتشهد نماز صبح چنین ذکر فرموده اند اللهم صل علی محمد
وآل محمد وظرف ما بین مقامین بسیار بعید است با اینمعنی که در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد معین بوده باشد
صلی الله علیه وآله الطاهرین وجایز نبوده باشد اللهم صل علی محمد وآل محمد وهمچنین مستبعد است که بتشهد در رکعت
ثانیه اجزاء نتوان نمود در مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اگر چه استبعاد در اینمقام مثل استبعاد در اول نیست پس
جواز اجزاء خواهد بود در هر یک از دو مقام بهر یک از دو صیغه که بوده باشد ومرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس این معمول فرموده
در تشهد ناظره زوال اللهم صل علی محمد وآل محمد ذکر فرموده وتشهد اول در نماز ظهر را حوالهٔ ثانی نموده ودر تشهد ثانی
نماز ظهر صلی الله علیه وآله ذکر فرموده بسیار مستبعد است که منظور نظر آنمرحوم تعیین این دو تشهد ثانی بوده باشد
ثانیا بمعنی اللهم صل علی محمد وآل محمد را در اینمقام تجویز نفرمایند با آنکه در هر دو مقام این کیفیت است وهمچنین عکس حال
از استبعاد نیست پس حکم بجواز اجزاء بهر یک از کیفیتین که بوده باشد اقرب بحکم بتعیین است وآنچه ظاهر میشود از مرحوم
علامه در کتاب نهایة الاحکام این است که امر اوسع از اینست بعد الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد وآل محمد ولو قال
صلی الله علی محمد وآله او قال صلی الله علیه وآله او صلی الله علی رسوله وآله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت اینست که در مقام
صلوات در تشهد هرگاه ایشان بهر یک از چهار لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی محمد وآل محمد دوم صلی الله علی
محمد وآله سیم صلی الله علیه وآله چهارم صلی الله علی رسوله وآله پس هرگاه بگوید اللهم صل محمد وآله نظر بفرموده

ایشان این نیز بی عیب باید بوده باشد بنابراین بمقتضای کلام آنمرحوم ایشان بهر یک از چهار لفظ که بوده باشد بیعیب خواهد
بود ولکن مقتضای کلام آنمرحوم در تذکره وقواعد جواز اجزاء بیک از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد وآل محمد
دوم اللهم صل علی محمد وآله پس اقوال در این مقام چهار است اول آن است که معین است اللهم صل علی محمد وآل محمد
این مختار اکثر فقهاء است وشیخ شهید در کتاب ذکری این قول را نسبت بمشهور داده ومختار آنمرحوم در ذکری وبیان ودروس
ولمعه همین قول است دوم مثل اینست لکن بعلاوه تجویز اضافه آل را بضمیر این نحو اللهم صل علی محمد وآله این مختار مرحوم علامه است
در قواعد وتذکره سیم تخییر است ما بین اللهم صل علی محمد وآل محمد وما بین صلی الله علیه وآله الطاهرین واینمعنی ظاهر میشود
از مرحوم شیخ مفید وصاحب مراسم ظاهر اینست آنچه از مصباح مرحوم شیخ مکاتب شد رابع تخییر میشود جواز اجزاء بایکی
از چهار صیغه که مذکور شد بلکه بر پنج صیغه وهو اوسع الاقوال کما ان الاول اضیقها واین ظاهر میشود از مرحوم
علامه در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب در اینمقام تنبیه بر چند مطلب است اول
آن است که تنبیه شود که وجوب صلوات بر خمس کتاب وآل اطهار آنمرحوم در تشهد چنانچه ثابت است در حق ایشان ثابت است
در حق خود آنمرحوم وکیفیت صلوات صادره از ایشان مختلف نقل شده از مرحوم علامه وغیره آنچه ظاهر میشود اینست که
صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات ثابته در حق امتان بوده پس صلوات صادره از ایشان بلفظ اللهم صل
علی محمد وآل محمد بوده مروی فی التذکرة عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی صلوته اللهم صل
علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید کما موالد لول علیه بالمروی فی باب العلة التی من اجلها
صارت الصلوة رکعتین واربع سجدات من العلل لانه هکذا قال له ارفع رأسک تنل ما تسأل واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
الله وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کما صلیت
وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید اللهم اعطه الوسیلة والشفاعة فی امته وارفع درجته پس بنابراین فرق نیست بین لفظ
صلوات بر آنمرحوم وبین سائر مکلفین نمیباشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب نوادر از اواخر کتاب صلوة کافی خلاف
آن است قال علیه السلام شرا وحی الله الیه ان احمدنی صل علی نفسک وعلی اهل بیتک فقال صلی الله علی وعلی اهل بیتی ومثل آنکه
است در باب علل الوضوء والاذان والصلوة از کتاب علل الشرائع پس آنچه روایت شده در کیفیت صلوات آن سرور انبیاء در مقام تشهد

بدو طریق است اول مثل ما امر مکلفین اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم معنا آن است پس صلوات ایشان چنین بوده
خطه و علی اهل بیتی مطلب دوم در بیان مراد از آنکه صلوات فرستاده میشود بر ایشان بعد از صلوات بر محمد کائنات در مقام تشهد
پس میگوییم آنچه تصریح فرموده است بر آن مرحوم علامه در کتاب تذکره آن است که مراد از آل در مقام تشهد و نحوه جناب سید انبیا
و سیدهٔ نساء و یازده نفر از فرزندان آن بزرگواران که بطهارت عصمت متصف بوده باشند و ظاهر از کلام مرحوم طبرسی
رفع الله درجه در کتاب وقوف از کتاب مبسوط آن است که اینمطلب اجماع علمای شیعه است قال ان آل النبی صلی الله علیه و آله
عندنا هم اهل بیته و خاصته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و قال فی کنز العرفان الذین یجب الصلوة
علیهم فی الصلوة و یستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم الآل و لان الامر بذلک مشعر بغایة
التعظیم المطلق الذی لا یستوجبه الا المعصومون و اما فاطمة علیها السلم فدخل ایضا لانها بضعة منه صلی الله علیه و آله
بنابراین پس مراد از آل در اینمقام و عنوان دوازده امام و سیده نساء صلوات الله و سلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار حدیث موثق کالصحیح روایت نموده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون آن حدیث این است
که مراد از آل نبی ذریه آن جناب است و مراد از اهل بیت ائمه معصومین علیهم السلم میباشد و مراد از عترت نبی اصحاب عبا است که
عبارت از جناب امیر المؤمنین و سیدهٔ نساء و حسنین علیهم السلم باشد و مقتضای حدیث مذکور اگر چه اینمعنی است لکن
شد لکن این تفسیر میباید از باب اشتراک در لفظ بوده باشد بجهة ظاهر این است که مراد از آل در مقام صلوات همان معنی
مذکور شد مطلب سیم در بیان رجحان صلوات بر سید کائنات و آل اطهار آن باعث شفاعت از سنین و سهو است در جمیع اوقات
و اینکه این رجحان طریق ندب و رجحان است نه بعنوان حتم و الزام اگر چه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد اعم از اینکه در صلوة
بوده باشد یا مستقل پس در اینمطلب دو مقام است اول در بیان رجحان صلوات بر انجناب است در جمیع احوال بدانکه اخبار در اینمطلب
مستفیض است و ما اقتصار مینمائیم در اینمقام بذکر چند حدیث اول حدیثی است که ثقة الاسلام نور الله تعالی مرقده روایت
فرموده در کتاب دعای از اصول کافی از کتاب شفا سراره و فاقو جناب امام جعفر صادق علیه السلم از جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هر کس صلوات بر من فرستد خداوند عالم جل شانه و ملائکه او
صلوات میفرستند پس هر کس خواهد که صلوات بفرستد و هر کس خواهد بسیار صلوات بفرستد حدیث دوم حدیثی که

ثقة الاسلام روایت نموده از امام بحق ناطق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هر گاه مذکور شود جناب پیغمبر
خدای تعالی صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات بفرستید بر ایشان بجهت آنکه هر کس یک مرتبه صلوات بر آنجناب بفرستد
خداوند عالم عز شانه هزار مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از ملائکه این حدیث چند احتمال دارد اول آن است که
خداوند عالم جل شانه هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه پس صلوات از جناب خلاق عالم جل شانه میباشد و هزار صف
از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود دوم آن است که کلمه فی بمعنی مع بوده باشد پس در این صورت مظهر هزار مرتبه صلوات
الهی غیر از صفوف ملائکه خواهد بود بعد از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند
مقام ثانی این است که رجحان صلوات بر آن مفخر موجودات و شفیع عرصات صلوات الله و سلامه علیه و آله مزایای الذی
الرجحان است نه حتم و الزام اگر چه در حین ذکر اسم شریف آنجناب بوده باشد و این مشهور و معروف مابین فقها است
بلکه اعاظم علمای امامیه ادعای اجماع بر اینمطلب نموده اند مثل سید جلیل القدر در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه
مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج الفقهاء مرحوم محقق در کتاب معتبر و رئیس فقهاء مرحوم علامه در کتاب منتهی
و تذکره و غالب در بین علمای شیعه ظاهر بوده تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قائل شده اند
بوجوب صلوات هر وقت که اسم شریف ایشان مذکور شود و جماعتی از متأخرین متأخرین با ایشان موافقت نموده اند
در اینمطلب مثل صاحب مدارک و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم جنت مکان علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و اینقول اصح است
کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت نموده است از شیخ صدوق و وجه این نسبت با آنکه منافی است با قول بعدم وجوب
صلوات در هر وقت که اسم شریف آنجناب در کلام مذکور شود و این با آنچه در اول فقیه ذکر فرموده است که من ذکر میکنم در
این کتاب آنچه را که مفتی بر من بوده باشد مقتضی این است که مضمون این حدیث مفتی به او بوده باشد لکن انصاف این است
بمحض همین قدر نسبت قول بوجوب بآن بزرگوار بسیار مشکل است خصوصا کلام ایشان در جمله کتب معتبره ایشان مثل فقیه
و غیره مقتضی عدم وجوب صلوات است در تشهد با آنکه اسم شریف آن جناب مذکور است مجمله قائل بقول مذکور
در میان علمای شیعه ظاهر نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان و آنچه آن مرحوم ذکر فرموده از بعضی که اینقول را حکایت نموده

است از ابن بابویه نه صحت این نسبت معلوم است و نه خلاف آن بلکه ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم علامه
در کتاب منتهی و تذکره آن است که قائل باین قول منحصر است در عامه و چنین قول میان علمای امامیه نبوده است و نظر
ادعای اجماع فرموده اند بر عدم وجوب صلوات بر آنجناب در خارج نماز و بعد از دعوی اجماع معترضان را در دفع آن شده اند مانند
ایراد اینست که شما ادعای اجماع میکنید که صلوات بر آنجناب در خارج نماز واجب نیست و حال آنکه کرخی قائل شده است بآنکه
صلوات در عمری یکمرتبه واجبست و طحاوی قائل شده است بوجوب آن هر وقت اسم شریف آنجناب مذکور شود پس دعوی
اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جواب آنکه فرموده اند این است قول ایشان و نقل مسبوق باجماع است پس اعتنا بآن بدون مخالفت
مشخص است که ظاهر اینکلام از ایشان و نزد کوا این است که ایشان معتقد این میباشند که چنین قولی در میان علمای شیعه نمیباشد بعلاوه
اینکه تنبیه شد که حاکی این قول از ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف است پس
مختار استحباب است مخصوص بقال و باجتماع اینست صلوات بر آنجناب در حال تشهد نماز واجبست خواه تشهد اول بوده باشد یا
و در غیر اینحالات مستحب است خواه بعد از کلمات بوده باشد یا نه خواه در حق ذاکر بوده یا مستمع یا سامع لکن در وجه
احتمالات در حق ذاکر ایراد است که اشکال باتحاد و همچنین در حق سامع و مستمع و این احتمالات در حق سامع و مستمع قوی است
مخفی نماند استحباب صلوات در حق مستمع و سامع ثابت است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب ابتدائی در حق مستمع
ثابت است اینحق که استحباب صلوات ثابت است اگرچه در حال نماز بوده باشد و استماع و سماع ذکر آنجناب هیچ حال مشخص نشده
باشد مبحث سیم در بیان امور مستحبه در مقام تشهد است و این بر دو قسم است استحباب قولی و استحباب فعلی پس ذکر بعضی از
اول در بیان مستحب قولی است و این قبل از تشهد واجبات و بعد از آن اما اول یعنی مستحب قولی که قبل از تشهد واجبات است پس
پس ابن بابویه نخواسته است اضعف و اوسط و اطول اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است اول اقتصار بحمد است باین نحو که بگوید
الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم اوسط بسم الله و بالله و الحمد لله حق
الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله الی آخره سوم اطول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله و اما الشهادتان
الصلاح قبل از تشهد اول ذکر نموده باین نحو بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله ما طاب و زکی و ما
لله و ما خبث فلغیر الله تعالی الله عما یقول الظالمون عدا آن بصورت مشخص جهر نشده مخفی نماند هر یک از اقسام ثلثه که ذکر نمودیم میتوان اختیار نمود

در تشهد اول و تشهد ثانی و تشهد در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشای سفری و نحو اینها لکن اسلم اینست
در نمازیکه در آن دو تشهد هست مثل ظهر و عشا چون اولی را در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی یا هر دو تشهد را در
تشهد ثانی اتیان نماید پس اجتناب نمودن از اول در تشهد ثانی و فی طریق سداد است چنانچه اجتناب نمودن از ثالث در هر یک از دو
تشهد در نمازیکه در آن دو تشهد است شاید اقرب بسداد بوده باشد اگرچه جواز اجزاء تشهد ثانی تنها چنانچه در سابق بیان
شد در هر یک از دو تشهد که بوده باشد محل اشکال نیست لکن در صورت عدم اجزاء آن و اراده اتیان بموظف دعای مخصوص
بمقتضای آنچه مذکور شد شاید اقرب بسلامت بوده باشد و اما مستحب قولی که بعد از تشهد واجبات ماثور است پس بعضی از آن مخصوص
بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی توظیف آن ثابت نیست و بعضی مخصوص است بتشهد ثانی یعنی در تشهد اول موظف نیست و بعضی
مشترک بین التشهدین اما اول پس آن دعای و تقبل شفاعته وارفع درجته است که موظف است در تشهد اول و توظیف آن
در تشهد ثانی ثابت نیست و همچنین موظف است در تشهد نمازیکه بوده باشد در آن مکرر تشهد واحد مثل تشهد واحد
مثل تشهد نماز صبح و ظهر و عشای سفری مجملا توظیف آن در تشهد ثانی ثابت نیست بدانکه اینعبارت بجهت کود داده شده است
در حدیث معتبر ظاهر الاعتبار از مبین ظواهر وارد فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده التشهد فی الرکعتین
الاولیین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و تقبل شفاعته وارفع درجته و در حدیث موثق بی بصیر از امام ثانی علیه السلم فرموده هکذا و تقبل شفاعته شفاعته
امته وارفع درجته ثم قال علیه السلم ثم تحمد الله ربک و تثنی بما یرید این دعا بعد از تشهد مخصوص بتشهد اول است چنین
بود و تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته الحمد لله رب العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعا بعد از تشهد ثانی
مخصوص تشهد ثانی است تحقیق است چنانچه در حدیث موثق ماثور است عبارت همین حدیث موثق که مقتضی اختصاص
دعای و تقبل شفاعته است بتشهد اول و مقتضی تحقیق است بتشهد ثانی اینست که فرموده اذا جلست فی الرکعة الثانیة
بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته
امته وارفع درجته ثم تحمد الله ربک اولا ثم تقول فاذا جلست فی الرابعة فقل بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد
انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله و الصلوات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات لله ما طاب و زکا و طهر و خلص و صفا لله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد ان رب نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب
فیها و ان الله یبعث من فی القبور و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت
و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان
و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل
علی محمد و آل محمد و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لمن عمل بکتابک و لا تزد الظالمین الا تبارا ثم قل السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته السلام علی انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی عبد الله
خاتم النبیین لا نبی بعده و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم تسلیم و لا مستحب قول اگر بعد از شهادتین اشهد ان
محمدا رسول الله است پس از این حدیث شریف نیز معلوم شد و ان ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب
و ان محمدا نعم الرسول می باشد که در هر دو تشهد ذکر فرموده اند بعد از شهادتین و قبل از صلوات مادر این مقام اینست که
که در حدیث شریف بیان شود پس بگو تحیات مناسب اینست که با لام تحیات بمعنی صاحب بوده باشد و لله بمعنی بوده باشد پس معنی
ابتدا آنکه بمصاحب اسم خداوند عالم جل شانه بجهت تیمن و تبرک و استعانت میجویم در جمیع امور خود از خداوند عالم
و غایت ثنا مختص ذات متعال جناب احدیت است و بهترین اسماء و اعظم و اشرف اسماء از برای خداوند عالم است شهادت
بر اینکه مستحق عبادتی نیست مگر ذات مقدس باری جل شانه که جامع جمیع محاسن و کمالات است و حال آنکه کلمه
تکثر و تعدد در اصلا در آن نیست و شریکی در ذات و صفات بجهت او نمیتواند بود و شهادت میدهم بر اینکه جناب
محمد مصطفی بنده و فرستاده اوست و فرستاده است او را بسوی کافه ناس از برای اینکه بشارت دهد مطیعان را بثواب
بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی قیامت یعنی شریعت مطهره آنجناب متصل است بقیامت

کلمه است باینکه ایشان خاتم الانبیاء میباشند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و شهادت میدهم بر اینکه تحیات
پروردگاری و جناب محمد مصطفی خوب پیغمبری است خداوند رحمت و افر خود را شامل احوال آن سرور و آل اطهار او
و شفاعت ایشان را در حق ما قبول فرماید و درجات ایشان را رفیع و عالی بگرداند بعد از آن دو مرتبه باسم مرتبه میگوئی
لله رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کریمی است که جامع جمیع محاسن و کمالات است این ترجمه کلمات
دو تشهد اول که ذکر فرموده اند و اول تشهد ثانی الی قوله علیه السلام و التحیات چونکه همان بود که در تشهد اول مذکور شده
حاجت بترجمه دیگر نیست پس شروع میکنیم بترجمه باقی التحیات لله این بحث نحو ممکن است که تغییر کرده شود اول تفسیر عبارت
که در حدیث معتبر وارد شده حاصل آن اینست که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص ذات احدیت است دوم تحیه بمعنی ملک
حاصل آن اینست هر چیزی که متعارف شده بآن تعظیم کرده میشود یعنی در مقام ثنا و تعظیم ذکر نمایند آن مختص ذات الله است
یعنی سزاوار اینست که رب بخلاق عالم جل شانه بعمل آورند نه غیر سیم مشکوة است لکن از جانب خداوند عالم رسیده
بعضی تحیه و ثنائیکه مطلوب است تحیتی است از جانب خداوند عالم بر نبی که اسم سعادت و انس فاطمه کرامات است لکن
باین معنی مناسب اینست که لام بمعنی من بوده باشد و مؤید این معنی الفاظی است که بعد مذکور است یعنی و الصلوات الطیبات
نظر باینکه دو معنی که مراد این بوده باشد رحمتهای کامله و افره طیب و طاهر کل مخصوص خداوند عالم است که از جانب
جهان آفرین افاضه میشود بعباد خلوصیت قرین بعضی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس یومیه و طیبات را حمل کرده اند
بر سائر اعمال حسنه حاصل معنی بنا بر این است که طاعات و نداء لل و عبادات مختص ذات احدیت است که معبود مطلق
و دو معنی که مراد از زاکیات رحمتهائی است که بتدریج متزاید شود بنا بر اینکه زکا از نمو بوده باشد یعنی رحمتهائیکه لاقا
در نمو و زیاد است چنین چیزی از جانب خداوند عالم است و بس و ممکن است مراد بغادیات رحمتهائی بوده باشد که نازل میشود
در غدو و یعنی از صبح تا زوال و مراد از رائحات رحمتهائیکه افاضه می شود در رواح یعنی از زوال تا غروب و مراد از سابغات
رحمتهای کامله است و ممکن است که مراد از نامات نعمتهای تازه و متجدد بوده باشد در ترجمه اقتصار میکنیم تا اینجا مقدار
شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد دو رکعت ثانیه را چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها
لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل

فی امته وارفع درجته وتشهد در رکعت رابعه وچنین ذکر فرموده بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی
الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الغادیات الناعمات لله ما طاب
لله وزکی وطهر وخلص وصفی فلله شهد بکرة الشهد الی الساعة واشهد ان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وفی الرسالة القولویة لبعض الافاضل من جبل عامل ویستحب
الی ان یقول مبلغ رسالاته وبالغه واحمد فیه وخیر الاسماء لله وبعد عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول وبعد الصلوة علی النبی وآله وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم تقول
الحمد لله رب العالمین مرة واکملها ثلثا ویقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات
الزاکیات الغادیات الرائحات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الساعة آتیة لا ریب
فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد الی آخر ما ذکره مجملا چونکه عبارات توقیعی است پس حکم بتوظیف
وذکری در آن محتاج بمقتضی آن است مقتضی دعای مذکور مخصوص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و
عدم ظهور کفایت نمیکند در عدم امکان حکم بتوظیف **تلخیص** مطلب در اینمقام اینست که از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک الغفار واز کلمات علمای اخیار تعدد بما هم چیزیکه توان بآن اعتماد نمود در حکم بتوظیف دعای مذکور در تشهد
علی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این باب که چنین فرموده یستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله وبالله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی وجمیع الصلوات
یکن به بأس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله الی آخر ما ذکره لکن با این کلام
بأن تعبیر اعتماد نمیتوان نمود در حکم بتوظیف خصوصا در مقابل حدیث مذکور پس تسلم اجتناب از آن است در تشهد ثانی
است که کلام مرحوم شیخ تنبیه بر اینمعنا بیان آن نه بأن قصد بود بلکه بقصد دعا محل تشکیک نیست لکن بنا بر این حال
تشهد وغیره مساوی خواهد بود در این باب **مقام ثانی** در مستحب فعل در اینمقام است بذلک آیه مذکوره شد اذا قلت یستحب

بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع
درجته الحمد لله مثنی وثلث وفی التشهد الثانی الی نعم الرسول التحیات لله الصلوات الطیبات الطاهرات الزاکیات الغادیات
الرائحات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله شهد بکرة الشهد الی الساعة واشهد ان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وفی الرسالة القولویة لبعض الافاضل من جبل عامل ویستحب
الی ان یقول مبلغ رسالاته وبالغه واحمد فیه وخیر الاسماء لله وبعد عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول وبعد الصلوة علی النبی وآله وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم تقول
الحمد لله رب العالمین مرة واکملها ثلثا ویقول فی التشهد الاخیر اذا بلغ وان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات
الزاکیات الغادیات الرائحات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفی فلله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان الساعة آتیة لا ریب
فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد الی آخر ما ذکره مجملا چونکه عبارات توقیعی است پس حکم بتوظیف
وذکری در آن محتاج بمقتضی آن است مقتضی دعای مذکور مخصوص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و
عدم ظهور کفایت نمیکند در عدم امکان حکم بتوظیف **تلخیص** مطلب در اینمقام اینست که از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک الغفار واز کلمات علمای اخیار تعدد بما هم چیزیکه توان بآن اعتماد نمود در حکم بتوظیف دعای مذکور در تشهد
علی کلام مرحوم شیخ در نهایه ظاهر است در این باب که چنین فرموده یستحب ان یقول الانسان فی التشهد الاول بسم الله وبالله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال هذا فی التشهد الثانی وجمیع الصلوات
یکن به بأس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاخیر بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله الی آخر ما ذکره لکن با این کلام
بأن تعبیر اعتماد نمیتوان نمود در حکم بتوظیف خصوصا در مقابل حدیث مذکور پس تسلم اجتناب از آن است در تشهد ثانی
است که کلام مرحوم شیخ تنبیه بر اینمعنا بیان آن نه بأن قصد بود بلکه بقصد دعا محل تشکیک نیست لکن بنا بر این حال
تشهد وغیره مساوی خواهد بود در این باب **مقام ثانی** در مستحب فعل در اینمقام است بذلک آیه مذکوره شد اذا قلت یستحب

اجماعیه و واجبات قولیه تشهد و مستحبات قول آن بود کلام در اجمال در واجب فعلی و مستحبات فعلیه است پس یکم اما واجب
فعلی پس جلوس است بمقدار تشهد واجب بدانکه اقسام جلوس متعدد را در مباحث سجود بتفصیل بیان شد ظاهر اینست که شکی
باشد در حصول امتثال در شش قسم از اقسام جلوس دوم جلوس است بر وجه ایسر بنحوی که در سابق بیان شد یا بر کیفیت که قدمین را
در جانب یمین قرار دهد و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و پشت قدم راست را بر بطن قدم چپ بگذارد سوم جلوس است بر وجه ایمن عکس این
یعنی دو قدم را در جانب چپ قرار دهد و پشت قدم راست را بر زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر بطن قدم راست بگذارد چهارم آنست که پشت
هر قدمی را بر زمین بگذارد و فصل ما بین قدمین قرار دهد و نشیمن را بر زمین بگذارد در ما بین دو قدم پنجم مثل چهارم است لکن
فصلی ما بین دو قدم قرار ندهد مثل قسم چهارم بلکه نشیمن را قرار دهد بر پاشنه پا ششم آنست که پشت پای چپ را بر زمین بگذارد
و پشت پای راست را بر بطن پای چپ و نشیمن را بر پاشنه پا قرار دهد هفتم عکس این حال است پس پشت پای راست را بر زمین بگذارد
و پشت پای چپ را بر بطن پای راست بگذارد و نشیمن را بر پاشنه پا بگذارد ظاهر اینست که حصول امتثال در هر یک از اقسام
مذکوره که بوده باشد محل اشکال نبوده باشد بلکه در وجهی که قسم هفتم از اقسام جلوس نیز چنین بوده باشد و آن اینست که
نشیمن و بطن قدمین را بر زمین بگذارد و دو ساق و دو ران را از زمین بلند نماید ظاهر اینست هر گاه تشهد را در هر یک از اقسام
مذکوره اتیان نماید امتثال حاصل شود اگر چه قسم اول اکمل اقسام است لکن در حق رجال چنانچه قسم اخیر اکمل اقسام است
کلامیکه هست در جلوس اتیانی است و این بنوعیکه از اخبار وارده در اجمال ظاهر میشود اینست که اصابع قدمین را بر زمین بگذارد
پاشنه پا ها را از زمین بلند نماید یعنی دو قدم را نصب نماید و نشیمن را بر پاشنه پا ها بگذارد و اجمال خلافی است ظاهر اینست که
در نفیه و مرجوحیت شیخ در نهایه عدم جواز است و اکثر قائل شده اند بجواز لکن با کراهت و قائلین بکراهت متفرق بدو فرقه شده اند
فرقه حکم بکراهت مطلقه یعنی کراهت شدیده و جماعتی دیگر حکم کرده اند بمطلق کراهت حکم بحرمت اگر چه مشکل است لکن
احتمال شدید در اجتناب است کاما مستحبات فعلیه پس اول آنها آن است که اختیار نماید در حال تشهد بر رانها
تعبیر از آن بجلوس بعنوان تورک می نمایند مذکور شد اینرا در حق رجال است نه نسوان دوم وضع یدین است در حال تشهد بر رانها
باین نحو که دست راست را بر ران راست بگذارد و قریب بسر زانو و دست چپ را بر ران چپ بگذارد همچنین حالیکه دو دست مضمومه الاصابع
بوده باشد یعنی انگشتان دو دست را بهم بچسباند حتی در انگشت بزرگ را بچسباند بانگشت کوچک در جانب اوست سیم آنست که نظر را

بدامن خود اندازد مثل کسیکه اظهار و کمال حیا می نماید در حضور مولی در حال تکلم با مولی خود هشتم از افعال واجبه
نماز تسلیم است تحقیق حال در بیان مراد در اجمال محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در بیان اختلاف فقهاء است
بدانکه فقهاء اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار محققین از فقهاء است مثل سید جلیل القدر سید مرتضی
در کتاب ناصریات و شیخ طوسی در اقتصاد و ابن حمزه در وسیله و ابی الصلاح در کافی و سلار بن عبد العزیز دیلمی و سید ابن
زهره در غنیه و یحیی بن سعید در جامع و مرجوحیت محقق در شرایع و نافع و معتبر و مرجوحیت علامه در منتهی و تبصره و فخر المحققین
در ایضاح و مرجوحیت شهید در ذکری و بیان و در قرب و لمعه و الفیه و شیخ ابی العباس احمد بن فهد در مهذب و عزیز و موجز
مفلح در کشف الالتباس و شیخ بهائی در حبل المتین و اثنا عشریه و اینقول مختار معتمد بر از مشایخ عظام قدس الله تعالی ارواحهم
بشرف سعادت خدمت ایشان مشرف شده ایم قول ثانی استحباب تسلیم است و این قول مختار ابن براج است در شرح جمل و عقود
لکن ممنوعست کلام ایشان در شرح جمل و مرجوحیت علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد و ارشاد
و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق اردبیلی است در مجمع الفائده و برهان
و صاحب بحار است در ذخیره و کفایه و بحار قول ثالث در مسئله قول بوجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است
و استحباب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از مرجوحیت شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس در سرائر
مبحث دوم در بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگری السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر چه جماعتی قائل بوجوب آن شده اند مثل صاحب
فاخر چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت فرموده و صاحب کنز العرفان بعد از آنکه قول بوجوب آنرا حکایت فرموده
از بعضی مشایخ معاصرین خود و لکن شبهه در ضعف این قول نیست مثل قول زاوندی که قائل شده باینکه هر گاه بگوید
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در این صورت این تسلیم را بکند مستحب است قائم مقام السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
میشود و در اینکه خارج الصلوة می شود مجملا هر دو قول ضعیف است پس صیغه سلام یکی از دو صیغه مذکوره است
لهذا اجماع فقهاء منعقد است بر اینکه هر دو مدخلیت در خروج از نماز ندارند اجماعی که واجب بوده باشد بر مکلف که اتیان
بهر دو صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفاء بیکی از این دو صیغه میتوان نمود لکن خلاف در این است که آیا السلام علیکم

متعین است در این باب پس ترک آن و اختیار السلام علینا جائز نیست یا السلام علینا متعین است پس عدول از آن جائز
نیست اول ظاهر میشود از جوهر سید مرتضی و زاهریات و ابی الصلاح در کافی قال فی موضع من الکافی عند ذکر التشهد و
ما هذا لفظه السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آله المصطفین
ثم تسلم التسلیم الواجب قال فیما قبله ثم قام بیان الامور الواجبة فی الصلوة و الفرض الحادی عشر السلم علیکم و رحمة الله و برکاته
و این قول ظاهر می شود از ابن زهره در غنیه دوم ظاهر میشود از یحیی بن سعید در جامع و هم چنین کلام شیخ طوسی در مبسوط
و کلام ابن ادریس در سرائر ظاهر این است که هیچ یک از قولین صحیح نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه
بوده باشد پس هرگاه اختیار نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را باید اتیان کرده خواهد بود تسلیمی که معتبر است
خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه السلام علیکم را چنین خواهد بود و این قول ظاهر میشود از جوهر شیخ مفید و سید مرتضی
و صاحب مراسم و محقق و غیر هم لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج از نماز محقق میشود و بی اشکال اتیان بصیغه السلام علیکم
بعد از آن مستحب است و اما هرگاه اختیار نماید السلم علیکم را در حکم باستحباب اتیان بصیغه السلم علینا بعد از آن اشکال
نظر بعدم مطابقت است لکن نظر بسید در فتوی بآن از جماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب و در این مجمع شیخ در بیان کیفیت
هر یک از دو صیغه تسلیم مذکور است پس میگوئیم اما صیغه اولی ظاهر این است که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند بعضی از کلمات بلکه بعضی حروف آن منافی حصول امتثال است و
همچنین است حال هرگاه تبدیل نماید بعضی کلمات آن را اگرچه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل
اینکه تبدیل لفظ علی را نماید بعضی را مع آن مثلا یا اینکه تبدیل صالحین نماید بمتقین یا این نحو السلم علینا و علی عباد الله
المتقین و هم چنین است هرگاه تبدیل متکلم مع الغیر نماید بمتکلم وحده مثل اینکه بگوید السلم علی و علی عباد الله الصالحین
اگرچه مصلی منفرد بوده باشد مجملا معتبر در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره نیست مذکوره می باشد و اما صیغه السلم
علیکم پس مستفاد از کلمات فقهاء این است که اختلاف کرده اند در آن بسه قول اول جواز اجزاء است لفظ السلم علیکم این قول محکی
معتبر و منتهی و ذکری و موجز و حدائق است و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقهاء داده و قول ثانی
آن است که لازم است السلام علیکم و رحمة الله این قول را جماعتی از فقهاء نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام آن مرحوم در کتاب

کافی در نسخه که نزد حقیر هست مطابق با این نیست بلکه مطابق با ثالث است سیم با انضمام و برکاته است پس واجب السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته است این قول ظاهر میشود از محقق در شرائع و نافع و در جوهر شیخ شهید در کتاب بیان اختیار نموده
غنیه قول اول است لکن اخبار ارجاب ثالث است مجملا ظاهر این است که اکتفاء بصیغه السلم علیکم توان نمود و انضمام و رحمة الله
و برکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست اما ارجاب صیغه مذکوره ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هرگاه تکلم مقدم داشته
الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که در محقق
و علامه قائل بجواز آن شده اند بحث چهارم در بیان آنکه آیا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغه سلام بنیت قاطع
بعد از آن شروع آن نماید یا خیر در این میگوئیم اینمسئله مبنی بر این است که آیا صیغه تسلیم جزء نماز است یا خارج از آن
اول است حاجت بر نیت جدید نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز هست پس محتاج بنیت جدیدی نخواهد بود
در مقام تسلیم مثل سائر اجزای نماز و اگر جزء نماز نبوده باشد باید اول نیت آن نماید بعد از آن شروع بآن نماید لکن مختار این است
تسلیم جزء آخر نماز است پس حاجت بنیت جدیدی نخواهد بود بلکه ممکن است قائل شویم بعدم اعتقاد نیت مطلقا اگرچه قائل
باشیم بعدم جزئیت نظر باینکه در حین اخذ بصلوة تسلیم در آخر صلوة منوی مکلف هست اگر فرض کنیم که جزء صلوة نبوده باشد
مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از محل کلام خارج است بعلاوه آنکه ممکن است که گفته شود
صدور فعل از فاعل با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل بالمره بوده باشد در این صورت نیابت
همان نیت اول کفایت میکند در حکم بصحت نظر باینکه معتبر در صحت صلوة همان استدامه حکمیه است و غفلت بالمره در بعضی
اجزای صلوة منافی با تحقق آن نیست و اما بنابر خروج تسلیم پس در اکتفاء به نیت اول محل اشکال است چنانچه وجه آن
تأمل ظاهر می شود و لکن چون احتمال خروج بسیار ضعیف است پس اعتنائی بآن نیست بل تکلم باین فرع بنابر قول باستحباب
تسلیم مناسب است باین نحو نظر باینکه بنابر قول باستحباب تسلیم اعراض از آن و اخلال بآن جائز است پس در حین
متمکن است منوی مکلف نمازی بوده باشد مخیر بصلوات پس در این صورت در حین شروع بنماز تسلیم منوی مکلف شود
بعد از اتیان بصلوات اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید می باید نیت نماید پس می باید تفریع مسئله باین نحو شود بنابر قول باستحباب
تسلیم اگر منوی مکلف حین الاخذ بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد پس در حین تسلیم حاجت بنیت دیگر نخواهد بود و اگر

تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوات رأی او منحرف شد و خواهد اتیان بتسلیم نماید می باید نیت تسلیم نموده اتیان بتسلیم نماید
لکن چون قول باستحباب تسلیم ضعیف است پس محتاج بآن نیستیم بلی بنابر مختار نظر بانکه کلام جاری است در تسلیم ثانی نظر بانکه
یکی از دو صیغه واجب است و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بود که اقتصار بتسلیم واجب نموده
بعد از اتیان آن رأی او قرار گرفت که اتیان بتسلیم مستحب نیز نموده باشد در این صورت محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از
اتیان بآن نماید اما مسکوت است که گفته شود اگر چه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده در اتیان مستحب در این صورت
پس انفکاک یا تفرق از نیت بیت تا کسی محتاج باشد باینکه در این صورت نیت باید بکند یا نه **تنبیه** چنین در بیان این است که در مقام
خروج از نماز با تعیین مخرج ضرور است یا نه **توضیح** مراد از تعیین مقتضی که گفته شود بنابر مختار که قول بوجوب تسلیم و دخول آن در نماز
بوده باشد خروج از نماز متحقق نمیشود مگر اتیان بتسلیم تشکیکی در آن نیست **کلا بلکه** در اینمقام هست این است که متحقق خروج از نماز
بصیغه تسلیم موقوف بر این است که مکلف تعیین نماید که باین صیغه خارج از نماز خواهد شد خواه در صیغه السلام علینا این قصد نماید
یا در صیغه السلام علیکم خواه این قصد داد در آنچه اول اتیان بآن نموده نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم
هر دو نموده بترتیب که اول اتیان بالسلام علینا نموده و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بالسلام علینا در صورتی متحقق میشود که قصد خروج بالسلام علینا نماید
پس در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علیکم نموده خروج بالسلام علینا متحقق نمیشود **بلکه** بالسلام علیکم متحقق میشود و همچنین
حال در صورت عکس یعنی اول اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا **مجملا** بنابر فرض مذکور تحقق خروج از نماز موقوف
است بقصد خروج و تعیین مخرج یا خیر چنین نیست **بلکه** مخرج از نماز آن است که شرع ناطق باین که آن مخرج است بخصوصیت
از مکلف نیست **مختار** در نظر قاصر ثانی است پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد همان مخرج است خواه تعیین
نماید یا نه و اما در صورت اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تأخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه تعیین نماید
که آن مخرج باشد و همچنین در صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکور است که اول اتیان آن نموده اگر چه قصد نماید
که آن مخرج باشد **مجمل** همین نمودن اینکه این صیغه مخرج است لازم نیست و این مشهور ما بین فقها است **بلکه** قائل بلزوم آن ظاهر
نیست **بلی** عبارت مرحوم صاحب جامع در زیادی امر اگر چه موهم لزوم آن هست **لکن** بعد از ملاحظه سابق آن ظاهر میشود که
مقصود آن مرحوم استحباب است نه وجوب و چونکه عبارت آن مرحوم بنحوی که مرحوم شهید در ذکری گرفته بوده موهم لزوم آن است

مناسب این است که تنبیه شود بر حقیقت حال در اینمطلب پس **بگوئیم** قال فی الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تحوی علی الفعل والذکر
والکیفیة و لکل منها ضربان واجب و ندب بالی ان قال والکیفیة الواجبة ان ینوی فیکبر قوله والکیفیات المندوبة رفع الیدین
الی محاذی الاذنین مع کل تکبیرة الی ان قال والایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد والی الیمین الماموم والی الشمال ان
کان علی یسار الامام او حائطا و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقام این کلام صریح است در اینکه مراد آن مرحوم این است که
نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجبه و این کلام نظیر کلام مرحوم ابن حمزه است در وسیله حیث قال فی مقام تعداد
الامور المستحبة والایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد ناویا بالخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام مرحوم
شیخ است در مبسوط اگر فرموده است و من قال من اصحابنا انه فرض فیلیمه و لعله یخرج من الصلوة و یمکن ان ینوی بها ذلک
قول بوجوب تعیین مخرج ظاهر نیست **لکن** از اصحاب ما از مصنف آنقدر نداریم و آنچه مذکور شده در تعیین مخرج بوده و اما لزوم نیت خروج
مطلقا با جمعی که قصد نماید که من از نماز خارج می شوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده **پس** آنهم ثابت نیست مثل اینکه حاجت بطلب
قصد تحلیل اشیای محرمه در حال احرام می نماید **تنبیه** مقام مقتضی این است که گفته شود نظر باینکه امور چندی است که بعضی
در نماز حرام می شود بر مکلف ارتکاب این امور مثل اکل و شرب و تکلم و اسند بار و نحو آنها مقصود در اینمقام این است که آیا
بر مکلف که در حین تسلیم نیت آن نماید که اشیای محرمه بر من حلال می شود بسبب تسلیم چنانچه نیت بحاجت اخطاب مسلم است یا خیر
ظاهر این است که لازم نیست که در حال تسلیم نیت این نماید که من از نماز خارج می شوم که چه علم باینکه تسلیم آخر نماز است مسلم
هست **لکن** کلام در ثبوت تکلیف است در آن وقت باین نحو که لازم بوده باشد نیت این نماید که من از نماز خارج میشوم فرق بین
ما بین اینکه چیزی لازم قبل بوده باشد یا مکلف بوده باشد مقصود ثبوت آن است **مبحث ششم** در بیان اینکه در مقام تسلیم اتیان
از چند طریق میتوان نمود که بهر یک از آنها امتثال حاصل است **اول** این است که جمع نماید ما بین مرویه صیغه **لکن** با تقدیم السلام علینا
علیکم **دوم** عکس این است **پس** السلام علیکم را مقدم بدارد بر السلام علینا ظاهر این است که هر دو قسم جایز بوده باشد و امتثال بهر
صیغه اولی حاصل می شود و اتیان بصیغه دیگر مستحب خواهد بود **لکن** تقدیم السلام علینا و تأخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه
بیان شد **سیم** آن است که اقتصار نماید بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **چهارم** آن است که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته هر یک از دو صورت اخیره که بوده باشد جایز و بیجا است **لکن** کلام در اولویت احد هما است بر دیگری یا بجهت

بعضی اقرب باحتیاط بوده باشد از دیگری و حکم بر آن خالی از اشکال نیست نظر بتعارض مقتضی احتیاط در اینمقام توضیح
مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگرچه مقتضای کلام سید مرتضی و ذاهب است و کلام ابی الصلاح در کافی و کلام ابن زهره
حکم بوجوب عینی بودن السلام علیکم است بنابراین احتیاط مقتضی رعایت این صیغه است لکن مقتضای کلام شیخ مفید و مقنعه
و شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و یحیی بن سعید در جامع عکس اینست یعنی صیغه السلام علینا واجب عینی بوده پس مقتضای
این قول اینست که اخلال بالسلام علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در اختیار احد از این خروج از خلاف متحقق شود
در دیگری چنین نبوده باشد بلکه اختیار هر یک که بوده باشد چنانچه مطابق فرموده جماعت از اجله اصحاب است مخالف فرموده
جماعت دیگر است لکن دور نیست که حکم شود باولویت اقتصار بالسلام علیکم از اقتصار بصیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی
و دو شریک آخر در حکم بوجوب صیغه السلام علیکم و ندب صیغه دیگر بعنوان اخلاق اظهر است از حکم بوجوب السلام علینا و
استحباب السلام علیکم که مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ مفید و غیره است توضیح مراد مقتضی اینست که گفته شود دو وجه است که مراد جماعت
از عاطفه مذکوره که فرموده اند اضراب از نماز بصیغه السلام علینا مستحق می شود و صیغه السلام علیکم مستحب است در صورت ایشان
بصیغه السلام علینا بوده باشد و مقدم بر السلام علیکم بنابراین هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید خروج از نماز آن خواهد شد و واجب
خواهد بود پس اخلال بواجب خواهد بود بخلاف کلام سید مرتضی و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغه السلام علیکم و عدم
جواز عدول از آن اگرچه در صورت ایشان بصیغه السلام علینا بوده باشد اظهر است لکن انصاف اینست اینمطلب بالاتفاق کلام
مقنعه و مبسوط و خلاف خوب است اما اثبات بکلام جامع چنین نیست و عبارت آن مرحوم در اینمقام اینست والتسلیم الواجب
یخرج به من الصلوة السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت این کلام بر حصر واجب مخرج در این صیغه محل
تأمل است مرکب اینکه گفته شود اینمطلب در عبارت جامع اگرچه مسلم است لکن عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف نیست
بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه مجملا کلام این اعاظم مذکوره کالصریح است در اینکه مخرج از نماز و واجب منحصر است در صیغه
السلام علیکم خواه در صورت انضمام بالسلام علینا بوده باشد یا صورت انفکاک از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف
در حکم باستحباب السلام علیکم ممکن است که گفته شود مراد صورت انضمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت انضمام
بالسلام علینا مخالف نیست بهمه عبارات ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم که مخالف در این صورت

کلام جامع ظاهر است نه غیره پس اقتصار بالسلام علیکم از اینجهت اولی است از اقتصار بالسلام علینا مجملا تأمل در جواز اقتصار
بهر یک از دو صیغه اگر بوده باشد نیست کلامیکه هست در جمان و مرجوحیت است و آن چنین است که مذکور شد بحث
مقنعه در بیان رجحان رعایت بعض احوال است در حق مصلی در حال تسلیم پس میگوئیم مصلی منفرد است یا امام یا مأموم در
اینجا سه مقام است مقام اول در وظیفه منفرد است در حال تسلیم این علی خلاف است مابین فقهاء بچهار قول اول
آن است که منفرد ایشان بصیغه سلام می نماید در حال استقبال قبله با ایماء مأیوس بجانب یمین خود این قول شیخ صدوق
در فقیه و قول مثل اول است لکن با انحراف قلیل بوجه بجانب یمین این قول سید مرتضی است در جمل و انتصار
و ابن ادریس است در سرائر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده مخفی نماند که ممکن است اجماع قول
اول ثانی نظر باینکه میل بر یمین بجانب راست ممکن نیست مگر بحرکت وجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق در این باب
اینست وان صلیت وحدک فلت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرة واحدة وانت مستقبل القبلة وتمیل الی یمینک قول
سیم آن است که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشه چشم راست اشاره میکند بجانب راست خود مرحوم
اقوال انتفای ایماء است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبال است و اینقول ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و جمل
مختار مابین اقوال مذکوره ثالث اقوال است پس مستحب در حق منفرد این است که در حال تسلیم بگوشه چشم راست اشاره نماید
بجانب راست مقام دوم در وظیفه امام است در حال تسلیم و این نیز علی خلاف است بچند قول اول قول شیخ صدوق
است که فرموده است وظیفه امام آن است که در حال تسلیم اشاره بچشم می نماید بجانب راست خود دوم آن است که
در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب ایشان تسلیم است با رعایت استقبال تفرقه مابین منفرد و امام در این باب نیست و این
ظاهر میشود از مرحوم شیخ در جمل و مبسوط ثالث اقوال این است که امام بصفحه روی خود اشاره می نماید بجانب یمین خود
اینقول سید مرتضی است در جمل العلم والانتصار و قول ابن ادریس است در سرائر چنانچه در حق منفرد چنین قائل شده اند و این
قول مختار محقق و علامه و غیر ایشان است رابع اقوال آن است که امام و منفرد اشاره می نمایند بطرف انف بجانب یمین و این
مختار شیخ طوسی است در اقتصاد و ارجاع اینقول بقول ثالث ممکن است چنانچه در مقام اول مذکور شد قول خامس
در اینمقام آن است که امام مثل منفرد بگوشه چشم راست اشاره می نماید بجانب یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح

است در مهذب و اینمطلب اگرچه در حق منفرد مسلم است لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث
است یعنی سنت در حق امام آن است که بصفحهٔ روی راست اشاره نماید بجانب یمین خود و در نیت حکمت در این باب باشد چه مقصود
امام در السلام علیکم متلقی میکرد و مأمومین و این سلام برایشان است چنانچه مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس مناسب
سلام نوعی بوده باشد که مشخص مأمومین شود که امام قصد انها نموده است پس مناسب اینست که اشاره بصفحهٔ روی نماید تا
بیمین بجهت اشرف خواهد بود و انا منفرد پس نظر بانکه منوی او ملائکه است چنانچه بیان خواهد شد بنابراین خاص انها
نیست همان ایمای گوشهٔ چشم کفایت میکند در این مقام مقام هشتم در بیان وظیفهٔ مأموراست در مقام تسلیم بدانکه مشهور میان فقها
که مأمور در صورتیکه جانب یسار او کسی نبوده باشد اکتفاء مینماید بتسلیمهٔ واحده در حالت توجه بقبله و بصفحهٔ صورت خود اشاره
می نماید بجانب یمین و اما هرگاه در جانب یسار او کسی باشد در اینصورت اتیان بسلام ثانی مینماید و بصفحهٔ صورت اشاره
در سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفهٔ مأموراتیان بتسلیمهٔ واحده است در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و بدو
تسلیمه است بنحویکه مذکور شد در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد و مخالف در اینمقام مرحوم شیخ صدوق است
دو راه یکی انکه قائل شده اند بسنیت سلام در حق مأمور یکی بجهت رد سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار
انکه حکم فرموده اند بثبوت تسلیم بجانب یسار اگرچه احدی بوده باشد لکن بشرط وجود و نواری در جنب آن پس بنابر فرموده
کفایت میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار تحقق اعدامرین از انسان و حائط در انجانب موافق فرموده اند اما ایشان در مطلب
ثانی صاحب جامع و مستند در سیر سلام را اگرچه دلیل فرموده است در علل لکن مستند کفایت حایط در جانب یسار در حکم
بشرعیت تسلیمهٔ اخری معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن مشکل است بمقدار انکه بمقتضای معهود در جمله از نصوص معتبره
خلاف آن نباشد تنقیح مقام محتاج است بایراد چند مطلب اول آن است که تا سلام وجه بجانب یمین در صورتی است که در جانب یمین
کسی بوده باشد یا مطلق است اگرچه بعضی از احادیث که فرموده و سلم علی من علی یمینک و شمالک موهم اختصاص است لکن
ظاهر مطلق است نظر بایلائی در جمله از نصوص معتبره و تصریح در کلمات جماعت از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگرچه
مطلقا در جانب یمین احدی نبوده باشد مطلب دوم آن است که آیا در حکم بشرعیت تسلیمهٔ ثانیه بجانب یسار کفایت میکند وجود
اگرچه از جملهٔ مأمومین نبوده باشد یا مختص بآنست که آن شخص از جملهٔ مأمومین بوده باشد میگوئیم اگرچه مقتضای حدیث صحیح

لکن عن شمالک احد سلم واحدة اول است لکن ظاهر اینست که حکم مخصوص بمأموم بوده باشد نظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده
نون عن یمینک و عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه امر بتسلیم بجانب یسار معلل است بصدور سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد و معلوم
کلیت مخصوص نمأموم است لکن اشکال اینکه در اینمقام بتوان گفت باینکه آنچه که مذکور شد وجود نمأموم مطلقا کفایت نمیکند
در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار بلکه مطلب شرعیت صدور سلام است از انکس بنابراین هرگاه فرض شود در جانب یسار این شخص
مأموم باشد لکن سلام از او بجانب یمین صادر شود پس حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت مشکل خواهد بود و جواب از آن
بتوان گفت که وجود یکنفر از مأمومین در جانب یسار که سلام نماید بجانب یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگرچه
شخص مقتدی باین شخص ترک سلام بجانب یمین نماید بل اشکال متوجه است در صورتیکه فرض شود موجود در جانب یسار یکنفر باشد و
ترک سلام نماید فرض شود که شخص باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین نمینماید پس آیا حکم
بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورت نتوان نمود تحقیق در جواب از اشکال اینست که ایراد در صورتی متوجه است که حمل
کلام معصوم علیه السلام لان عن یسارک من یسلم علیک بر اخبار و این صحیح نیست نظر بلزوم کذب بعلاوه لازم می آید که حکم بشرعیت سلام
بجانب یسار توقف داشته باشد بعلم بصدور سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد پس در صورت عدم علم لازم می آید که
حکم بشرعیت آن نتوانیم نمود اگرچه عالم بعدم نبوده باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار منحصر بود در صورت صدور سلام
سلام از کسیکه در جانب یسار بوده باشد اطلاقات نصوص وارده در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله
آبی از این است پس حدیث محمول بر اتیان است بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود که تو ابتدا باتیان بسلام نمائی بجانب یسار
نظر باینکه در جانب یسار کسی هست که سلام بر تو از او مطلوب است پس مناط در شرعیت تسلیم بجانب یسار بنابراین مطلوبیت سلام
از کسیکه در جانب یسار بوده باشد خواه اتیان بسلام نماید یا خیر بنابراین مطلقا اشکالی وارد نیست و از اینجواب مندفع میشود
دیگر نظر باشکال این است هرگاه سلام بجانب یسار بحیث رد سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار می باشد لازم نیاید
که اینشخصی که در جانب یمین است اتیان بسلام بجانب یسار نتواند نمود مگر بعد از صدور سلام از کسیکه در جانب یسار
پس لازم خواهد بود که اینشخص تأمل نماید تا سلام از هر کسی که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن اتیان بسلام بجانب
یسار نماید بنابراین هرگاه فرض شود عدد اشخاصیکه در صف می باشند صد نفر بوده باشد می باید آنشخص که در اول صف

تأمل نماید در سلام بجانب یسار تا سلام از نود و نه نفر صادر شود آنوقت اتیان بسلام بجانب یسار نماید و همچنین است شخص
ثانی باید تأمل نماید تا سلام از نود و هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر و این مطبق افسادات و هم چنین هرگاه فرض کنیم
جانب یسار ماموم مسبوق بوده باشد امام که فارغ شد از نماز و این شخص مسبوق سه رکعت دیگر از نماز او باقی باشد پس
باید بگوییم آن شخص که در جانب یمین از ماموم مسبوق هست در آنوقت که از نماز فارغ شد اتیان بسلام بجانب یسار در حق
او مشروع نباشد مگر بعد از فراغ آن مسبوق از نماز پس لازم است در اتیان بسلام بجانب یسار تأمل نماید تا آن شخص
که نماز فارغ شود و اینمدفوع است بنصوص وارده در مسئله و کلمات فاضله اصحاب قدس الله تعالی ارواحهم بخاطر
صورتی بود که حدیث مذکور حمل بر اخبار شود و اما هرگاه حمل بر انشاء شود بمعنیکه مذکور شد مطلقا اشکالی نیست
چنانچه تنبیه بآن شد پس حمل بر انشاء متعین است و اشکالات مذکوره مطلقا وارد نیست **مطلب دوم** در بیان
که این ایمای مذکور خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد در کدام یک از صیغه سلام است **بدانکه** کلمات اصحاب
در این باب مختلف است مستفاد از کلام صاحب جامع این است که این ایماء در صیغه السلام علینا است نظر باینکه از مجموع
موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر فرموده از جمیع مابین کلمات آنمرحوم در سه موضع مقتضی اینست که مذکور شد
این است کلام آنمرحوم در مواضع مذکوره ذکر شود تا حقیقت حال مشخص شود اگرچه خارج از موضع رساله است این سکوتی
قال فی موضع من الجامع الصلوة یحتوی علی الفعل والترک والکیفیة ولکل منها مراتب واجب وندب والفعل الواجب
ضربان رکن وغیر رکن الی ان قال وغیر الرکن قراءة الحمد وسورة معها فی الفرض للمتمکن الخطاب وتسبیح الرکوع والسجود ورفع
الرأس منهما وقراءة الحمد والتسبیح فی الثوالث والرواتب وجلسة الفصل والجلوس والتشهد والتشهدان والصلوة علی
والصلوة علی آله والتسلیم وبه یحل منها النهی وقال فیما بعد ذلک فی باب الکیفیات المندوبة ما هذا لفظه والکیفیات المندوبة رفع
الیدین الی شحمتی اذنیه مع کل تکبیرة الی ان قال والایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام والمنفرد والی الیمین
للمأموم والی الیسار ان کان علی یسار احد او حائطا وینوی به الخروج من الصلوة وفیما بعد ذلک التسلیم الواجب الذی یخرج
به من الصلوة السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین والمستفاد من الکلام الاول ان التسلیم من الافعال الواجبة لتمام
الصلوة وانه انما یتحقق به الخروج من الصلوة ومن الکلام الثانی ان التسلیم الذی یؤتی به تجاه القبلة الی الجانب الایمن

والمنفرد هو الذی ینوی به الخروج من الصلوة ومن الکلام الثالث ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین فاللازم من التجمیع ان السلام الذی یومی به الی الجانب الایمن هو السلام علینا کما لا یخفی
وهذا هو الظاهر من موضع من المقنعة والمراسم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر والعصر والمغرب والعشاء
صلوة الغداة السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی القبلة ویقول السلام علی الائمة الراشدین السلام علینا
علی عباد الله الصالحین ویحرف بعینه الی یمینه فاذا فعل ذلک فقد فرغ من صلوته وخرج بها بهذا التسلیم وافاد فی المقنعة
فی المراسم فقال فی بیان التسلیم فی الصلوات المذکورة السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته ویومی بوجهه الی
القبلة ویقول السلام علی الائمة الراشدین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ویحرف بعینه الی یمینه وقد صلوته
وهذا الکلام من شیخنا المفید وابنه السید یدل علی الایماء المذکور فی السلام علینا کما لا یخفی مع انهما ذکرا فی مقام بیان
ناقلا الاقوال ما هو صریح فی انه فی السلام علیکم قال فی المقنعة ویسلم تجاه القبلة فیسلمه واحدة یقول السلام علیکم ورحمة الله
ویمیل مع التسلیمة بعینه الی یمینه فاذا سلم فقد فرغ من الرکعتین وحمله الکلام وفی المراسم ویسلم تجاه القبلة
واحدة یقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ویحرف بوجهه یمینا ویتم ثمانی رکعات کل رکعتین بتسلیمة علی کیفیة ما رسم
بین کلامیهما بعد امکان دعوی القطع بعدم اختصاص احدی الصیغتین بالتالیة والاخری بالفریضة یستدعی
یقال ان مرادهما ان الایماء المذکور انما هو فی التسلیم الخارج من الصلوة فان جملة السلام علینا فهو فیه وان جملة السلام
علیکم فهو فیه **بدانکه** از آنچه مذکور شد ظاهر شد دو قول در مسئله **اول** آنکه این ایماء در صیغه السلام علینا است نظر
باینکه تسلیم واجب مخرج از نماز منحصر است در آن و این قول صاحب جامع است **دوم** آنست که مخرج از نماز مردد است
در دو صیغه مذکوره هر یک اگر اختیار نماید همان مخرج است پس هرگاه السلام علیکم را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود
چنانچه هرگاه السلام علینا را اختیار نمود همان مخرج خواهد بود هر یک اگر اختیار نمود ایماء بجانب یمین را در آن فعل
خواهد آورد و این مستفاد می شود از کلام شیخ مفید و ابنه سید بدان که مرحوم چنانچه اشاره بآن شد غایة الامر
مابین قولین آن است که ایمای بجانب یمین مثلا در سلام مخرج از نماز است و مابه الامتیاز بینهما آن است که مخرج بنا بر قول
صاحب جامع السلام علینا است لا غیر و بنا بر قول شیخ مفید و غیره مخرج مردد مابین دو صیغه است هر یک اگر اختیار نمود

ایماء در آن ثابت است **ثالث** اینست که این ایماء معتبر است که در السلام علیکم بوده باشد خواه مسبوق باشد بصیغهٔ
بلفظ منفک از او بوده باشد یا خبر و اینمشهور و مابین فقها است قال فی المنتهی بعد ان اورد الشهد المشتمل علی السلام علینا
ما هذا لفظه فاذا کنت اماما فقل وعلی السلام علیکم مرة واحدة وان شئت مستقبل القبلة وتمیل بعنقک الی یمینک وشمالک
فی الغیبة وهو الظاهر من فیما ذکره فی اواخر المجالس من جملة الامور التی ذکرها ثانیة فی دیباجة الامالی وقال شیخ الطائفة
المصباح ثم تسلم تجاه القبلة یومی بوجهک عن یمینک فتقول السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وقال فی النهایة عند ذکر التشهد
الاخیر فی مقام التسلیم السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علی جمیع انبیاء الله وملائکته ورسله السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم تسلم حسب ما قدمناه وباین اشاره فرموده اند بحدیثی که در سابق ذکر شد
وان انت فاذا فرغت من صلوتک سلمت فان کنت وحدک سلمت مرة واحدة تجاه القبلة وان شئت بوجهک عن یمینک الی یمینک
وان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک الا انک تومی بوجهک الی یمینک وان کنت ماموما سلمت عن یمینک مرة وعن یسارک
اخری **پس** جمع مابین دو کلام آنمرحوم در این کتاب مقتضی اینست که اشاره بگوشهٔ چشم در حق منفرد و بصفحهٔ وجه در حق امام
السلام علیکم است نه السلام علینا چنانچه تصریح باین فرموده اند در مصباح **بجملا** ظاهر از اکثر فقهاء آنست که از ایماء بگوشهٔ
چشم بوده باشد یا بصفحهٔ وجه در السلام علیکم است نه السلام علینا و این مستفاد از جملهٔ نصوص معتبره وارده در مسئله
فخامر در این مقام اینقول است مستند آن در مطالع الانوار مذکور است بنابراین کاهش تلفیقه منتفی است و کاهش
در واجب و کاهش مستحب آن در مستحب بیان ابراء اجمال اینست هرگاه مصلی اقتصار نموده بالسلام علینا و ایشان بالسلام علیکم بوده
در اینصورت ایمائی نخواهد بود و هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نموده یا جمع مابین دو صیغه نموده با تقدیم السلام علیکم در ایشان
مذکور مستحب و واجب خواهد بود بنابر **مختار** که وجوب تسلیم بوده باشد و هرگاه جمع مابین هر دو صیغه نموده با تقدیم السلام علینا
در اینصورت ایماء مستحب خواهد بود **طلب چهارم** که در بیان آنچه را مصلی اراده می نماید از صیغهٔ السلام علیکم **پس** گوئیم شخص
که این لفظ مشتمل بر صیغهٔ خطاب است **پس** محتاج بتعیین مخاطب وارده است کلمات فقهاء در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ
در مبسوط فرموده و من قال انه فرض فتسلیمة واحدة یخرج من الصلوة و بنحو آن نبوی بها ذلک والثانیة ینوی بها السلام علی
الملائکة او علی من علی یمینه و من علی یساره و بیع بنحو قوله انه تسلیم است ظاهر اینست که مراد از این تسلیم السلام علیکم بوده باشد پس **ظاهر**

از این کلام اینست کسیکه حکم کرده بوجوب السلام علیکم بگفتن السلام علیکم یکمرتبه از نماز بیرون میرود و در مرتبهٔ ثانیه قصد
آن سلام بر ملائکه را مینماید یکمرتبه آن سلام بر کسانیرا که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام اینست که ابتدای السلام علیکم
دو مرتبه می نماید بدفعهٔ اولی از نماز خارج میشود و در مرتبهٔ ثانیه با قصد ملائکه میکند با قصد می نماید کسانیرا که در
یسار او هستند مقتضای این کلام اینست این قصد در سلام اول نیست **بلکه** در سلام ثانی است و این شخص در سلام ثانی مخیر است
مابین اینکه قصد ملائکه نماید یا قصد نماید کسانیرا که در جانب یسار او هستند **تحقیق نماند** که این خطاب از چند جهت محل تامل است
اول آنست که مقتضای این کلام اینست که این قصد در السلام علیکم که در مرتبهٔ اول میگوید نیست ظاهر اینست که چنین نبوده باشد
چنانچه مقتضای کلام آنمرحوم در مصباح و نهایه است **دوم** آنست که مقتضای کلام مذکور آنست مطلوب در حق هر کس آنست
که دو مرتبه اتیان نماید بالسلام علیکم یکمرتبه بطریق وجوب مرتبهٔ ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اگرچه مسلم است در حق امام
لکن در حق امام و منفرد مسلم نیست چنانچه کلام آنمرحوم در جملهٔ از کتب خود صریح است در این **بلکه** کلام آنمرحوم در مبسوط بعد از این
برخلاف آن است **بلکه** در کتاب خلاف آن دعوی اجماع نموده که مطلوب در حق امام و منفرد تعدد تسلیم نیست **سیم** آنست که کلام
مبسوط مقتضی اینست که این شخص مخیر است در اینکه قصد نماید ملائکه را یا کسانیرا که در جانب یسار او هستند و این تخییر و تخصیص
بیجهت صحیح نیست و اگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم اگرچه ایراد ثانی مندفع میشود **لکن** ایراد اول و ثالث بر قرار است و اگر
کلمهٔ او حمل شود بمعنی واو مطالبه تخصیص بیسار باقی است **بجملا** عبارت مذکوره محل مناقشه است اگرچه مرحوم علامه در نهایة
الاحکام در این تعبیر موافقت با ایشان فرموده قال و ینوی بها الخروج من الصلوة و بالثانیة السلام علی الملائکة او
من بیسار **ملخص کلام** در اینمقام اینست که کلمات فقهاء در بیان این مطلب مختلف است **و حاصل** اختلاف راجع بچند قول است **اول**
قول است که ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام **حاصل** آن اینست که در تسلیمهٔ ثانیه قصد می نماید ملائکه
یا کسانیرا که در جانب یسار او هستند **قول ثانی** ظاهر میشود از کلام مرحوم ابی الصلاح در کافی فرموده است والفرض الحادی عشر
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ینوی بها الرد والحفظة ان کان منفردا بالصلوة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة وینوی بها ذلک
وان کان اماما فواحدة تجاه القبلة عن الیمین وان کان ماموما فواحدة ذات الیمین واخری ذات الشمال و مقتضای این کلام اینست
که منوی مکلف از تعبیر مخاطب جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و آل الهدی و انسرو و حفظهٔ ملائکه است و اینرا قصد نماید

در همان قبیل واجب و ظاهر کلام اینست فرقی در این باب مابین منفرد و امام و مأموین نیست بمعنی منوی در هر سه حالت حضار
در آنچه مذکور شد و صاحب ثمره از اصل مطلب نداریم چنانچه وجه آن اشارت خواهد شد لکن تشکیک در انحصار مقصود در امام
و مأموم است در آنچه مذکور شد چنانچه بیان خواهد شد وجه مقصود بودن حفظه در اختتام ظاهر است نظر بحضور آنها
و اما وجه مقصود بودن فخر کائنات و آل اطهار آنجناب در ضمن صیغه تسلیم شاید وجه آن اشتمال صلوات ثابته در تشهد بر آنجناب
و آل ایشان بوده باشد همین قدر کفایت میکند در قصد نمودن ایشان در اختتام در ضمن صیغه السلام علیکم قوله ثم ظاهر میشود از آنچه
علامه در منتهی حاصل آن اینست که منفرد قصد می نماید ملکین را و امام بعلاوه ملکین قصد می نماید مأموین را و مأموم بعلاوه ملکین
قصد می نماید هر کسی را که با او هست اینست کلام آنمرحوم در کتاب مذکور و دور نیست مراد از هر کسی که با مأموم هست امام و کل
مأموین بوده باشد خواه با او در یک صف بوده باشد یا اخیر قوله چهارم قوله اینست که ظاهر میشود از مرحوم علامه در قواعد
آن بعد از غض عین از مساعده که در آن شده اینست که امام و منفرد قصد میکند حاضرین از ملائکه و مسلمین از انس و جن را
همچنین است مأموم لکن در یکی از دو صیغه که ایشان می نمایند و در صیغه دیگر قصد می نمایند امام را چونکه مقتضای صیغه
ایشان اینست مأموم هرگاه در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست ایشان می نمایند
بصیغه سلام ثانیا عبارت آنمرحوم اینست یسلم المنفرد الی القبلة مرة و یومی بوجهه خلفه الی یمینه و کذا الامام بصحیفة وجهه و کذا
المأموم و لو کان علی یساره احد سلم ثانیة و یومی بصحیفة وجهه عن یساره و یومی بالسلام علی من علی الجانب من الملائکة و المسلمین
الانس و الجن و المأموم ینوی بأحدهما الامام مقتضای اطلاق ینوی بأحدهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد
قصد در امام نماید این خالی از تشکیک نیست نظر باحتمال فوریه در رد و چونکه بعد و صیغه در حق مأموم در صورتی است
در جانب یسار او کسی باشد پس در صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام می نماید در این صورت شاید
مراد آنمرحوم این باشد که همان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد مخصوص در امام بوده باشد لازم نمیآید
قصد بدیگران منفی باشد اولی اینست که بگوییم مراد آنمرحوم اینست که مأموم ایشان بیک سلام می نماید با اشاره بصحیفة وجه
بجانب یمین در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد و بدو سلام می نماید با اشاره بجانب یسار در سلام ثانی در صورتیکه
جانب یسار او کسی باشد در سلام اول مقصود کسانیست که در جانب یمین بوده باشند و در سلام ثانی مقصود کسانیست که در جانب یسار

بوده باشند و اما امام پس مأموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد نماید او را پس در اینصورت مقصود در سلام اول امام
حضار در جانب یمین خواهد بود یا در سلام ثانی پس قصد در سلام اول مخصوص در غیر امام خواهد بود و حمل عبارت بر اینمعنی
وجه اولویت ظاهر میشود بعد از تأمل خامس الحال ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در دروس حاصل آنکه اینکه مصلی
خواه امام بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیاء و ملائکه و حفظه و ائمه اطهار علیهم السلام را و مأموم قصد میکند سلام
اول را بر امام و در سلام ثانی قصد میکند مأموین را مقتضای اینکلام اینست که مأموم مقصود امام بوده باشد
بنابراین پس قصد را از مأموین در سلام اول بیجا خواهد بود و ایضا اینکه منفرد و امام قصد انبیاء و ملائکه و حفظه و ائمه
علیهم السلام میکند و مأموم را بقصد دانیم نمود بلکه قصد او را در امام است در اول و خصوص مأموین است در ثانی
وجه این معلوم نیست پس کلام آنمرحوم در بیان اولی از دروس است قال فی البیان ثم الامام یقصد السلام علی الانبیاء
و الائمة و الحفظة و المأموم و کذا المنفرد الا فی قصد المأموین و المؤتم یقصد بأحدهما الرد علی الامام و بالاخری
الامام وجه اولویت از آنچه مذکور شد ظاهر میشود سادس الحال ظاهر میشود از کلام آنمرحوم در لمعه حاصل آنکه اینست مصلی خواه امام
بوده باشد یا منفرد قصد میکند انبیاء و ملائکه و ائمه علیهم السلام را و هم چنین مسلمین از انس و جن را و همچنین است مأموم
بعلاوه قصد رد امام هم میکند مقتضای اینکلام این است منفرد قصد میکند آنچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده
باشد یا نه الفای صیغه خطاب محتاج بوجود مخاطب است و ایضا قصد مسلمین از جن در صورتی مناسب است که این شخص
غالبا باشد بحضور آنها و این ثابت نیست قال فی الذکری یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء و الائمة و الحفظة
و المأموین لذکر اولئک و حضور هؤلاء و الصیغة صیغة خطاب و المأموم یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام
الی ان قال و یقصد المأموم بالثانیة الانبیاء و الائمة و الحفظة و المأموین و اما المنفرد فیقصد بتسلیمتیه ذلک و لو
اضاف الجمیع الی ذلک قصد الملائکة اجمعین و من علی الجانبین من مسلمی الجن و الانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد
آنمرحوم از ذکر اولئک و حضور هؤلاء اشاره بهمین مطلبی است که مذکور شد قوله صیغه سلام مقتضی اینکه گفته شود
فرمودند مستحب در حق امام این است که قصد نماید انبیاء و ائمه الی آخره مقصود از اینکلام تنبیه بر صحت این قصد است
یعنی الفای صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم صحیح است که انبیاء و ائمه ذکر شده است در تشهد نظر باینکه تشهد قوله

ابی بصیر مشتمل بر آن است مشتمل است بر انبیاء و ائمه پس اینقدر کفایت میکند در صحت القای صیغهٔ خطاب بجانب ایشان
و مشار الیه در کلام آنمرحوم که فرموده هؤلاء حفظه و مأمورین است اما حضور مأمورین ظاهر است و اما حفظه پس بدرستی
علیکم است بآیهٔ شریفهٔ ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون لکن اشکال در اینست بدرستی مقرر نمیشود
هرگاه ایشان شود بشهادتی که مشتمل بر انبیاء و ائمه علیهم السلام بوده باشد و اما هرگاه ایشان نشود پس باید بقصد نمودن
کلام مرحوم شهید ثانی در این باب از آنجهت اقرب بسداد است که فرموده بعد از حکم باینکه مصلی قصد مینماید انبیاء و ملائکه
و ائمه علیهم السلام و مسلمین از انس و جن را باین نحو که آنها را حاضر می سازد در قلب خود آن وقت القای صیغهٔ خطاب بجانب
ایشان مینماید کلام آنمرحوم متین بود هرگاه مستندی در این میداشتیم یعنی دلیلی بود که دلالت میکرد بر اینکه باید مصلی قصد
نماید انبیاء و ائمه و ملائکه و مسلمین از انس و جن را بنحو مذکور بصحیح می نمودیم لکن باین نحو دلیل حال ندیدیم خود اختیار
این است که بگوییم اتاه و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین قصد نماید که عباد الله الصالحین شامل انبیاء و ائمه
و ملائکه و شامل صلحاء از انس و جن خواه مصلی منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم باشد و اما مراد از صیغهٔ متکلم مع الغیر در
علینا پس مناسب اینست که امام اراده نماید خود و مأمومین را و اما هرگاه از مأمومین پس مناسب اینست که اراده نماید خود و امام و مأمومین
مأمومین را و اما منفرد پس اگر در یکسری موجود باشد و آنجا که مشغول بنماز هست مناسب اینست که اراده نماید خود و هر کس در آن مکان
با او هست و اگر هیچکس در آن مکان نباشد می تواند همان قصد خود را بنفرد نماید و میتواند هر کسی را که خواهد با خود ضم نموده
اراده نماید و اما در صیغهٔ السلام علیکم پس مناسب این است که عمل شود در آن بمقتضای حدیثیکه مرحوم شیخ صدوق در علل
الشرایع ایراد فرموده باحادیث صحیحه که اشاره بآن شد خواهد محصل آن اینست که منفرد در صیغهٔ السلام علیکم قصد می نماید دو ملکیکه
مستحفظ او است و امام نیز همین قصد را می نماید بعلاوه اراده می نماید فاطمهٔ مأمومیرا که او را فدا کرده اند و اما مأمومین پس
هر یک از آنها بصیغهٔ مذکوره قصد و سلام می نماید چنانچه بیان افتتاح بسلام می نماید و قصد در پس نسبت بامام نظر بآنچه
شد که امام در صیغهٔ مذکوره نیت سلام بر فاطمهٔ مأمومین می نماید پس در سلام نسبت بفاطمهٔ آنها مطلوب است و اینمطلب
استفاده از حدیث مذکور استفاده می شود از حدیث صحیح که فرموده اذا کنت فی صف سلم فسلمه عن یمینک و تسلیمه عن
یسارک لان عن یسارک من یسلم علیک نظر باینکه خصوصیت جانب یسار بودن مسلم مدخلیت در مطلوبیت رد سلام ندارد

بلکه علت مطلوبیت در صدر و سلام است باین روایت عن فیه یعنی از امام نسبت بفاطمهٔ مأمومین متحقق است پس رد از طرف
آن مأمومین مطلوب خواهد و هو المطلوب و اما نیت افتتاح بسلام پس بالاضافه بملکین که مستحفظ هر یک از مأمومین است و
همچنین بالاضافه بدو ملکی که مستحفظ امام است مجملا هر یک از مأمومین قصد رد سلام نسبت بامام می نماید چنانچه قصد ابتدای
سلام می نماید نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک که مستحفظ امام است و همچنین هر ماموم یکی از آنکس که در اول
صف باشد نیت ابتدای سلام می نماید نسبت بآنکس که در جانب یمین او ایستاده است از مأمومین چنانچه مستفاد می شود مطلب
از تعلیل مذکور در حدیث صحیح و همچنین قصد سلام مینماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آنکس هست که در جانب یمین او ایستاده است
چنانچه مستفاد می شود از حدیث علل پس وظیفهٔ مأمور قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد افتتاح در سلام است نسبت
ملک مستحفظ امام و نسبت بمأمومی است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد و اما هرگاه در اول صف نباشد
در اینصورت علاوه مینماید قصد ابتدای سلام را نسبت بآنکس که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه همین قصد را می نماید نسبت
بدو ملک او پس مسلم علیه در حق مأمور در ابتداء غیر مأمومی که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد پنج خواهد بود
اول امام لکن رد او در ملکین امام سیم ملکین خود آنشخص چهارم مأمور دیگر که در جانب یمین او ایستاده است پنجم دو ملک
من فی الیمین است من فی الیمین اگر بیشتر بوده باشد قصد سلام مختصر او خواهد بود و دو ملک او و اما هرگاه دو یا سه نفر
فصاعدا بوده باشد این قصد را نسبت بهمه می نماید و اما هرگاه مأمور منفرد ایستاده یا در اول صف ایستاده باشد سلام علی
در اینصورت سه خواهد بود یکی رد او و قصد افتتاح اما آنچه مذکور شد در سلام اول مأمور بود بدانکه کاهی در حق مأمور ملک
سلام ثانی هم هست و اینصورتیست که در جانب یسار او کسی از مأمومین بوده باشد در اینصورت مستحب آن که ایشان تسلیم
نماید چنانچه در سابق بیان شد مقصود در اینمقام اینست که در این سلام ثانی قصد آن مأمومی را که در جانب یسار است و دو ملک
او را خواه متعدد بوده باشد من فی الیسار یا نه اما قصد من فی الیسار پس مستفاد می شود از حدیث صحیح مذکور چنانچه همین
قصد و قصد ملکین او مستفاد می شود از حدیث علل بدانکه جمیع آنچه که مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین
همچنین قصد امام ملکین و مأمومین را و قصد مأمور بتفصیلیکه مذکور شد کل آنها محمول بر استحباب قصد رد بر امام
این مسئله علی اشکال بلکه محل خلاف نبوده باشد و قول بوجوبیکه شهید ثانی نواله روحه در شرح ارشاد

حکایت نموده ظاهر اینست که ناخذ آن کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه السعید در ذکری بوده باشد ظاهر
این است که آن محمول بر ظاهر خود نباشد چنانچه در مطالع الانوار مبین شده و ممکن است ناخذ کلام شیخ شهید حکایت
صدوق باشد در فقیه نظر باشتمال آن بر لفظ امر فرموده وان کنت خلف امام تأتم به فسلم تجاه القبلة واحدة ردا علی الامام
وتسلم علی یمینک واحدة وعلی یسارک واحدة لکن نسبت وجوب بجهت اشکال باشتمال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب
در مثل اینمسئله که احدی تصریح بوجوب ننموده بسیار مشکل است وعلی ای حال حکم باستحباب در اینمقام محل تأمل
لکن اشکال بکه در اینمقام است اینست که حکم باستحباب آنچه مذکور شد بنابر قول باستحباب تسلیم محل اشکال نیست واما بنا
بوجوب تسلیم محل توقف است بیان آن اینست که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع ضدین است توضیح مرام
مقتضی اینست که گفته شود بنابر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب خواهد بود بنابر اینکه مستحب است در حق
مأموم در تسلیم اول قصد رد امام نماید پس لازم می آید این صیغه سلام شخص هم متصف بوصف وجوب بوده باشد و
متصف بوصف استحباب از این حیث که جزء نماز و خارج از آن است واجب و از این حیث که بآن قصد رد سلام امام نموده
مستحب و همچنین است حال در حق امام نظر باینکه نیت سلام بر مأموم باین صیغه مستحب و حال آنکه اصل تسلیم واجب بوده از این جهت
که توجیه سلام است بر مأمومین مستحب مثلا ابتداء تسلیم در خارج نماز و حال آنکه جزء واجب نماز است و همچنین است حال در حق منفرد
وغیره نسبت بملکین واجتماع ضدین محال مسلم محال است پس باید قصد مذکور بنابر قول بوجوب تسلیم باطل باشد
جائیکه حکم باستحباب آن شود جواب از این اشکال اینست که این اشکال بر فرض تسلیم متوجه است بنابر قول بوجوب تسلیم
وتعین السلام علیکم واما بر قول بوجوب تسلیم وثبوت تخییر بین صیغه مذکوره وصیغه السلام علینا اشکال وارد نیست در صورت
اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان بالسلام علینا نظر باینکه در اینصورت واجب همان السلام علینا خواهد بود والسلام علیکم در این صورت
مستحب است محذوری در اینصورت نیست. بل اشکالی در صورت اقتصار بالسلام علیکم است باید در صورت تقدیم آن بر السلام
علینا جواب از اشکال چنین میگوئیم صیغه السلام علیکم در شریعت مطهره در مقام تسلیم وارد شده است و آن مشتمل بر صیغه خطاب
است مشخص است صیغه خطاب محتاج بمخاطب است پس فی الواقع مخاطب آن باید متعین بوده باشد خواه مصلی عالم بآن بوده
باشد یا نه و در صورت علم اراده آن نماید حین التلفظ بآن یا خیر مشخص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغه خطاب

از صیغه خطاب بودن خارج شود یا آنکه آن صیغه فی الواقع شامل مخاطب نشود یا جمعی که شمول صیغه خطاب موقوف باشد
بر اراده کردن قاری آن مخاطب را مطلقا چنین نیست مثل آیات حمد و سوره و سایر اذکار و ادعیه موظفه در نماز هر یک را مدلول
میباشد دلالت آن الفاظ بر آن مدلول ثابت است خواه کسی اراده بکند آن مدلول را از آن الفاظ یا نه بعد از آنکه اینمطلب مشخص شد میگوئیم
شارع السلام علیکم را در آخر نماز قرار فرموده مشخص است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغه خطاب در آن استعمال شود و واجب همان لفظ
است که در آن معنی مستعمل شده است امثال حاصل میشود بلا دخول کردن آن لفظ خواه کسی بعد مدلول آن لفظ باشد یا نه و موقوف معرفت
بعد مدلول اراده نماید آن مدلول را یا نه مثل سایر الفاظ ثابته در صلوة پس نمیگوئیم مخاطب السلام علیکم در حق منفرد ملکین است و در حق امام
ملکین است مع تامومین وملکین خواه اینشخص عالم باین بوده باشد یا نه همان امثال حاصل است امثال خاصل میشود لکن مستحب است
که اجتماعی اراده نماید بجهة واجب لفظ السلام علیکم است که در معنی مذکور مستعمل شده باشد لکن معرفت اجتماعی و اراده آن مستحب است
پس نیت در اینمقام مگر معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در اینمقام پس جمع نمایند واجب و مستحب نیست اصلا بلکه متعلق استحباب
معرفت معنی واجب و اراده آن است از لفظ فلا محذور اصلا و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که آنچه مذکور در جمله اعتبارات است
که مأموم قصد رد امام می نماید در صیغه اولی محل مناقشه است بلکه صحیح نیست اگرچه خاص در سابق بهمین نحو تعبیر نموده ظاهر
نیست که نه قصد رد صحیح است و نه قصد ابتداء در سلام بملکین بلکه اراده امام یا اراده ملکین می نماید بدانکه نظر باینچه مذکور شد
اگرچه اشکال مذکور وارد نیست لکن حکم باینکه مخاطب السلام علیکم در حق منفرد ملکین است و در حق امام نیز ملکین است و نامومین
یعنی باین نحو شارع قرار داده موهم مخاطب در حق تامومین بنحوی است که بیان شد مفصلا محتاج است بدلیلیکه اعتماد بآن توان نمود
فرقی است مابین اینمقام و مقام امور مستحبه که مساعده و دلالت آن میتوان نمود اینمقام مقام بیان معنی است که شارع لفظ را تعیین نموده
مکلف استعمال در آن نماید نسبت بمنفرد کذا و نسبت بامام کذا و نسبت بمأموم کذا با اختلاف شدیدی از فقهاء در بیان آن معنی
در سابق ظاهر شد پس مهم در اینمقام بیان مستند این مطلب است مستند این اقوال مذکوره ظاهر نیست مگر معنی که اختیار شد که
مذکور شد که مستند آن حدیثی است مروی در علل مناسب ذکر آن حدیث است و نقل کلام در سند آن پس روی شیخ الصدوق قال
حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی
بن عباس قال حدثنا القاسم بن الربیع الصحاف عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العلة

التي من اجلها وجب التسليم في الصلوة قال لانه تحليل الصلوة قلت فلاي علة يسلم على اليمين ولا يسلم على اليسار قال لان الملك الموكل
الذي يكتب الحسنات على اليمين والذي يكتب السيئات على اليسار والصلوة حسنات ليس فيها سيئات فلهذا يسلم على اليمين دون اليسار
قلت فلم لا يقال السلام عليك والملك على اليمين واحد ولكن يقال السلام عليكم قال ليكون قد سلم عليه وعلى من على اليسار وفضل صاحب
اليمين عليه بالابتداء اليه قلت فلم لا يكون الابتداء في التسليم بالوجه كله ولكن كان بالالتفات يسرة وحده والبعض لم يصل قال
لان مقعد الملكين من بني آدم الشق الايمن فصاحب اليمين على الشق الايمن ويسلم المصلي عليه ليثبت له صلوته في صحيفته قلت فلم
المأموم ثلثا قال يكون واحدة ردا على الامام ويكون عليه وعلى ملكيه ويكون الثانية على نفسه والملكين الموكلين به ويكون الثالثة على من
بيساره وملكيه الموكلين به ومن لم يكن على يساره احد لم يسلم على من بيساره الا ان يكون بينه وبين الحائط وبينه الى المصلي معتلف فانه
يسلم على يساره قلت فيسلم الامام على من يمينه قال على ملكيه والمأموم يقول لملكيه كتابا سلامه صلوتي لما عهد فاوفيتموه لي خلفه
واسئلم من عذاب الله عز وجل قلت فلم صار تحليل الصلوة التسليم قال لانه تحية الملكين وفي فاتحة الصلوة تمجيد ودعاء وكونهما يحيي
فيلقيها سلامة للعبد من النار وفي قبول صلوة العبد في اتمامه قبول سائر اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت له جميع اعماله وان لم تسلم
صلوته وردت عليه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فقول انا علي بن احمد بن محمد فالظاهر ان محمدا نسخة العلل التي عند الشيخ
والظاهر علي بن احمد بن موسى كما يظهر من شيخه الفقيه في طريقه الى حديث سليمان بن داود وقال انما كان فيه من حديث سليمان بن
داود عليه السلام في قصة قول الله عز وجل فطفق مسحا بالسوق والاعناق فقد رويته عن علي بن احمد بن موسى عن محمد بن ابي عبد الله
الكوفي وذكر الفاضل الاسترابادي في رجاله علي بن احمد بن موسى وقال الدقاق روى محمد بن علي بن بابويه عنه عن محمد بن ابي عبد الله
وغيره مترضيا وفي نقد الرجال علي بن احمد بن موسى من مشايخ الشيخ محمد بن علي بن بابويه فيما في العلل الظاهر انه تصحيف فالظاهر انه
علي بن احمد بن موسى وذكر شيخنا الصدوق في الامالي مترضيا وقال جلالة شأنه ما عرفت من انفراده من مشايخه واما محمد بن ابي
عبد الله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن عون الاسدي ابو الحسين الكوفي وفي رجال النجاشي انه ساكن الري قال له محمد بن ابي عبد الله
كان ثقة يصحح الحديث الا انه روى عن الضعفاء وكان يقول بالجبر والتشبيه وفي رجال الشيخ انه احد الابواب واما محمد بن اسمعيل الزعفراني
فقد وثقه النجاشي وقال العلامة بعد ان حكى عن ابن الغضائري تضعيفه قول النجاشي عندي ارجح واما علي بن عباس فهو مجهول
الحال لما في الربيع الصحاح عن ابن الغضائري انه ضعيف في حديثه غالي في مذهبه لا التفات اليه فحديث ضعيف است نظر بال

آن بدو نفر يكه مذكور شد بعلاوه اشتمال سند محمد بن سنان ومفضل بن عمر لكن اگر در ايشان نفر بهلول است نسبت بآن دو نفر
مذكور شد پس اعتماد باين حديث كه مراد از مخاطب بصيغه خطاب مدلول عليه اينست ممكن چنين اما اراده هر مصلي خواه منفرد
بوده باشد يا امام يا مأموم و ملكي را كه مستحفظ اوست پس اشكالي در آن نيست نظر بآنكه همين جهت شرط آن مطلبست و قدر مشترك
مابين جميع احوال سابقه هست پس حديث نسبة بآن مطلب مضمر بعمل اصحاب است لكن منفرد انصاري نماز بهمين نظر
بآنكه در علاوه بر آن مستند بي ظاهر نيست واما امام پس بعلاوه ملكين خود قصد مي نمايد فالحيثية ماموميرا والقاي صيغه خطاب
ميكند بايشان مستند باين نسبت باراده دو ملك مذكور شد واما نسبت بمأموم پس نصوص معتبره است اول حديث صحيح
حماد كه نماز فخر كاملست است در وقت معراج در آخر حديث مذكور است شد الف فاذا بصفوف من الملائكة والمرسلين والنبيين
فقيل يا محمد سلم عليهم فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وموقفه يونس بن يعقوب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام صليت
صلوة فقعدت للتشهد ثم قمت وبنيت ان اسلم عليهم فقالوا لما سلمت علينا فقال لا بأس عليك ولو نسيت حين قالوا لك
استقبلتهم بوجهك فقلت السلام عليكم واما مأموم پس بصيغه خطاب در سلام اول قصد ميكند بعلاوه دو ملك خود
هر گاه در جانب يمين او كسي نبوده باشد و هر گاه در جانب يمين او كسي بوده باشد او را علاوه مي نمايد بر قصد دو ملك و امام
در سلام ثاني قصد ميكند كسي را كه در جانب يسار او بوده باشد و هر گاه در جانب يسار او كسي نبوده باشد انصاري نماز
سلام اول مستند باين نماز سابق ظاهر ميشود و در سابق بيان شد كه شيخ صدوق اكتفاء فرموده اند در حكم بشرعيه سلام ثاني
در حق مأموم در جانب يسار بوجود دو ملك يساري در آن جانب اگر چه مأموم نبوده باشد موافقت آن نيز بكواو فرموده در اخبار صحاح
جامع و شيخ شهيد در ذكري و بيان و صاحب موجز در سابق اشاره شد بآنكه مطلع بر مستند اين قسم ايم واما آنچه در حديث
مفضل بن عمر كه ذكر شد مذكور است و آن اين است و من لم يكن على يساره احد لم يسلم على يساره الا ان يكون بينه وبين الحائط
المصلي معتلف الامام فيسلم على يساره پس مقتضاي آن اعتبار حائط است در جانب يمين بعلاوه مخالف فرض است نظر
معروض در اول و من لم يكن على يساره احد و مع ذلك بعد از آن ذكر شده و بيان الى المصلي معتلف الامام و اين نميشود مگر
در جانب يسار او كسي باشد پس منافي با معروض است و اين موكد عدم امكان اعتماد باين حديث است صحيح در اين
مسئله مخالف جماعت است و اين تعميم مي شود بهيئه قيام مقدم بر نماز و موخر از آن و در اثناي نماز پس در انجام مسئله

فصل اول در امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از آن و این چند چیز است اول
مهیا شدن است قبل از دخول وقت نماز بتحصیل امور یکه موقوف علیه نماز است بجهت آنکه نماز را در اول وقت اتیان نماید
الذکری روی ابو قرة الصلوة من آخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها مستفادا از این حدیث این است که اتیان بطهارت بجهة صلوة قبل
از دخول وقت راجح است اگرچه مقصود اتیان بصلوة در اول وقت نبوده باشد دوم رفتن پیاده است بمسجد بجهة اتیان نماز
در آن از کاشف اسرار و در فانی جناب امام جعفر صادق علیه السلام روی حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که هر کس یاد بمسجد
نگذارد قدم خود را بهر خشکی یعنی بهر چیزی مگر آنکه تسبیح خداوند عالم جل شانه میکند از جانبا و ناصف بسته زمین و لاب
دخول در مسجد و خروج از آن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی سیم اذان و اقامه است بتحقیق آن در وجه کمال
در ضمن مقدمات نماز بیان شد چهارم مستحب است در وقتیکه ایستاده نماز اینده را که در حدیث صحیح وارد شده آنچه
اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدنیا والآخرة ومن المقربین
واجعل صلاتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر اینست که قبل از شروع
در اذان یا فیما بین اذان و اقامه یا بعد از اقامه هر یک از آن سه وقت که بخواند مؤدی سنت خواهد بود چنانچه در بحث قیام
اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنها است و این در بحث تکبیرة الاحرام به بسط تمام مذکور
شد مجملی نماند که تکبیرات افتتاحیه و ادعیه از قسم اول در وقتی خواهد بود که تکبیرة سابعه را تکبیرة الاحرام قرار دهد
و اما هرگاه تکبیرة اولی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بنابراین تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام و ادعیه مربوطه از قسم ثانی خواهد بود و هرگاه تکبیرة وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی
فصل دوم در امور مستحبه است که در اثنای نماز میباشد و این بسیار است اکثر از آنها بیان شد در ضمن بحث قیام
و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مشخص میشود مقصود
در این مقام بیان بعضی از این امور است که بیان نشده پس میگوییم از جمله آنها قنوت است بتحقیق حال در بیان نماز
مقتضای ایراد کلام است در چند مبحث مبحث اول در بیان معنی قنوت است بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته است
القنوت الطاعة هذا هو الاصل ومنه قوله تعالی والقانتین والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام

اینست که قنوت حقیقت است در طاعة فقط و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت پنج معنی ذکر نموده اول طاعة دوم سکوت
سیم دعا چهارم قیام در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده است بر سه معنی از این معانی خمسه که عبارت است
از طاعة و دعا و قیام در صلوة و حکم کرده بر اینکه اشهر معانی دعا است و صاحب نهایه معنی اول را و صاحب عزیزی که احمد بن محمد
ادیب هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت خشوع را ذکر نموده بنابراین ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة اطاول قنوتا
حمل شود بیکی از سه معنی اول دعا یعنی بهترین نمازها نمازی است که طول در دعای آن بیشتر بوده باشد دوم قیام یعنی بهترین
نمازها نمازی است که قیام در آن بیشتر بوده باشد زیادتی قیام خواه در ضمن قرائت بوده باشد یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو
سیم خشوع یعنی بهترین نمازها نمازی است که خشوع در آن بیشتر بوده باشد و معنی ثالث بحسب اعتبار اولی است چنانچه اول
و ثانی بحسب لفظ اولی است آنچه مذکور شد در معنی لفظ قنوت بود در لغة اما در شرع پس کلام در تفسیر آن مختلف است
صاحب مدارک چنین تفسیر فرموده آن ذکر مخصوص است در موضع معین از نماز و شیخ بهائی شد بدل فرموده ذکر را بدعا
آن دعائی است در اثنای نماز در محل معین خواه با رفع یدین بوده باشد یا نه تنقیح مقام در ایراد مختار مقتضی اینست که تفسیر شود
بیان ذکر و دعا تا مشخص شود تفسیر باین پس میگوییم آنچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقهاء آن است که ذکر
کلامی است که دلالت کند بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول خاص است و آن
کلامی است که مشتمل بوده باشد بر طلب از دانی نسبت بعالی مثل قولنا اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و عمانا و عماتنا
و اخوالنا و خالاتنا دوم اعم از این است از این قبیل است کلام بسیار از فقهاء که فرموده اند مستحب است دعا قبل از ذکر رکوع و سجود اول
اشاره است باین اللهم لک رکعت و بک آمنت و لک اسلمت و بک آمنت الی آخر مامر دوم اشاره است باین اللهم لک سجدت و بک آمنت
الی آخره و همچنین فرموده اند دعا میخوانند در وقت قیام از سجود و این اشاره است باین بحول الله و قوته اقوم و اقعد و نحو
مجملا آنچه ظاهر میشود آن است که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است افتراق دعا از ذکر در مثل اغفر لنا و لآبائنا
و امهاتنا و اهل دیننا جمیعا و افتراق ذکر از دعا مثل الله اکبر و لا اله الا الله و مادة اجتماع مثل کلمات فرج و لا اله
الا الله الحلیم الکریم و لا اله الا الله العظیم الی آخره بعد از آنکه اینمطلب منقح شد میگوییم مقتضای تعریف اول جواز اجزاء
در قنوت بمثل الله اکبر و ثانی مگر اینکه گفته شود مراد از عموم من وجه است و مقتضای تعریف ثانی جواز اجزاء است بمثل اغفر لنا و لآبائنا

وأمهاتنا وأهلي وبيتنا منافية در هر يك از تعريفين وارد است مختار بعد از اين ظاهر خواهد شد **بحث دوم** در محل قنوت است
بدانكه مشهور ما بين فقهاء آن است كه محل قنوت در هر ركعت ثانيه صلوة جمعه بعد از قرائت حمد و سوره و قبل از ركوع است
خواه در ركعت اولى بوده باشد مثل صلوة جمعه يا ركعت ثانيه مثل ظهر صلوات و مرحوم محقق در معتبر قائل شده اند
ما بين اتيان بقنوت قبل از ركوع و بعد از ركوع يا افضليت تقديم و شيخ شهيد ثانى اختيار اين قول نموده **مختار** قول اول است
پس تاخير آن از ركوع جايز نيست مگر در صورت نسيان چنانچه مفصلاً بيان خواهد شد و ركعت ثانيه نماز جمعه كه قنوت
در آنجا بعد از رفع رأس از ركوع است و قنوت ثانى در نماز يا بنكه دعاء بعد از رفع رأس از ركوع در دو قنوت باشد چنانچه
فرموده باين محقق در معتبر و علامه در تذكره و منتهى و تحرير و نهاية الاحكام و شهيدين در دروس و شرح لمعه
محقق اردبيلى در اين باب تأمل فرموده فرموده است قنوت بودن اين دعا ثابت نشده است **بحث سوم** در حكم قنوت است
بدانكه اختلاف كرده اند فقهاء در حكم قنوت در فرائض يوميه پس قول اول بوجوب قنوت است خواه در صلوات جهريه بوده
باشد يا اخفاتيه اين قول شيخ صدوق است و مرحوم شيخ نهايتى اين قول را اختيار فرموده **قول ثانى** قول باستحباب قنوت است مطلقا
و اين مشهور ما بين فقهاء است **سيم** تفصيل است ما بين صلوات جهريه پس قنوت واجب است در آن و صلوات اخفاتيه پس مستحب
است اين قول را نسبت داده اند باين تفصيل **مختار** استحباب قنوت است در جميع صلوات مفروضه بوده باشد يا مندوبه فرائض
باشد يا غير يوميه پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عيدين كه ظاهر اين است كه قنوت در كهين از نمازهاى
عيدين واجب بوده باشد چنانچه در مبحث صلوة عيدين بيان خواهد شد انشاء الله تعالى يعنى در صورت وجوب صلوة عيدين و
در صورت عدم وجوب صلوة عيدين مستحب است انتفاى وجوب شرعى نسبت بكل مسلم انتفاى آن است نسبت بهر جزئى از اجزاى
مجلا قنوت در جميع صلوات مگر عيدين مندوب است **لكن** در فرائض اهتمام در آن بيشتر است و در جهريه بيشتر است صلوة غداة و مغرب و عشا
و اهتمام در محافظت آن بيشتر است **بحث چهارم** در بيان توسعه در امر قنوت است **بدانكه** مستفاد از اخبار و كلام اخبار اين است كه مكلف
خواهد بود اذا كتفاء نمود فى الصحيح عن اسمعيل بن الفضل قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن القنوت و ما يقال فيه فقال ما قضى
عليك و لا اعلم فيه شيئا موقتا يعنى سؤال كردم از كفايت سؤال و دعا پس جناب امام جعفر صادق عليه السلام از قنوت و آنچه
گفته مى شود در حال قنوت حضرت در جواب فرمودند قنوت مرد عالى است كه جارى شود بعد ذكر خداوند عالم بر زبان

وغيرهم دعاى آخر كه در آن معين باشد يعنى دعائى در آن معين نيست كه تجاوز از آن نتوان نمود پس هر دعائيكه بوده باشد اكتفا
مى توان نمود **مجلا** معتبر در قنوت اصل دعاء بمعنى اعم است هر چه مصداق دعا باين معنى بوده باشد اكتفاء بآن مى توان نمود
و در اين علاوه بر آنچه مذكور شد نيست و هم چنين خدشه در آن در خبر كرشت نيست بسند صحيح وارد است افضل الصلوة
قنوتها بهترين نمازها نمازى است كه قنوت در آن طويل بوده باشد و اما در خبر قلد پس استفاده آن از اخبار بچند وجه
اول مدلول عليه بحديث صحيح است كه فرموده بجزى مبكر داند در قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فى الدنيا
و الآخرة انك على كل شيء قدير **دوم** مدلول عليه است بحديثى كه حاكى قيل هادى طريق هدى جناب حضرت امام رضا عليه
الاف التحية و الثنا است كه عادت آن مقتداى كافه انام اين بوده كه قنوت ايشان در جميع صلوات اين بود رب اغفر و ارحم و تجاوز
عما تعلم انك انت الاعز الاجل الاكرم **سيم** مدلول عليه بحديث مروى در كافى و تهذيب است در مقام جواب از سؤال
ادنى قنوت فرموده پنج تسبيح يعنى ادنى قنوت اين است كه پنج مرتبه بگويد سبحان الله **چهارم** مدلول عليه بحديثى است كه در
در تهذيب است كه فرموده بجزى است در قنوت سه مرتبه تسبيح يعنى سه مرتبه بگويد سبحان الله و چونكه سه تسبيح اطلاق ذكرى است
كه روايت شده در اينمقام **لهذا** مرحوم محقق در شرائع و علامه در تحرير و تذكره حكم فرموده اند كه ادنى قنوت سه تسبيح است
مستند آن مذكور شد و مرحوم شيخ شهيد در كتاب بيان و دروس و مرحوم شيخ مفلح در كشف الالتباس فرموده اند اقل قنوت
سه تسبيح است يا سه تسبيحه مستند سه تسبيح مفلوط شد اما مستند سه تسبيحه پس استفاده آن از همان حديث كه مشتمل
تسبيح است ممكن است بنحوى نظر باينكه بسم الله الرحمن الرحيم از اعظم اذكار است **بلا و هم** مرحوم شيخ در زيادات تهذيب
فرموده از محمد بن على بن محبوب عن على بن محمد بن سليمان قال كتبت الى الفقيه اسأله عن القنوت فكتب اذا كانت صلوة تقنت
فلا ترفع اليدين و قل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحيم **سيكم** اگر چه مورد حديث در مقام تقيه است **لكن** ظاهر اين است كه
تقيه
ما بين حالت تقيه و غير تقيه در اين باب نبوده باشد **لهذا** مرتبه رفع يدين فرموده بالمرة بكفتن بسم الله سه مرتبه پس مقتضاى
مذكور تحقق قنوت است بكفتن تسبيحه سه مرتبه پس مقتضاى آنچه مذكور شد اين است كه ادنى قول كه بآن قنوت متحقق مى شود
قول بتسبيحه است سه مرتبه يا قول سبحان الله سه مرتبه قال فى الشرائع و الذى ينبغى ان يكون فى القنوت على التسبيحة حمد الله
و الثناء عليه و الصلوة على نبيه و آله عليهم السلام دور نيست مراد آن مرحوم اين بوده باشد كه بهر كلمه از خدا تعالى و صلوات

اکتفاء توان کرد اینکه مقصود قنوت کامل بوده باشد قال شیخنا الصدوق فی الفقیه ادنی ما یجزی من القنوت

منها ان یقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم منها ان یقول سبحان من فی السموات

والارض بالعبودیة ومنها ان یسبح ثلث تسبیحات مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن در تعقیب

بهریک از ذکر و دعاء خوب نیست بلکه میباید جمع نمود مابین هر دو و این نحو که قنوت ذکری مخصوص یا دعای مخصوص

در اثنای نماز نظر بعدم صدق دعاء بر بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله بخلاف ذکر و عدم صدق ذکر بر اغفر لنا و لا

بخلاف دعاء مجملا آنچه مذکور شد تحدید قنوت بود در باب قلت و اما در باب کثرت پس در سابق اشاره شد که حدی ندارد

در کتاب مجالس از فخر کائنات صلوات الله علیه و آله و ثواب الاعمال ماثور است که فرموده الهولکم قنوتا فی دار الدنیا الهولکم

یوم القیمة قنوتان ماثوران از ائمه طاهره بسیار است مقام گنجایش ایراد همه را ندارد لکن مصرح به در کلام شیخ الطائفه

در مبسوط و مصباح و جمعی از اعاظم فقهاء آن است که افضل ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است و این افضلیت

و ابن ادریس نیز بر وایت داده اند قال السید فی الجمال افضل ما روی فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم الی آخره و فی السرائر

روی ان افضل ذلک کلمات الفرج پس مناسب در اینمقام بیان کلمات فرج و تحقیق حال در آن است میگوئیم کلمات علما

آن مختلف است قال شیخ الطائفه فی المصباح افضل ما یتعبد به کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی

العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین

و کلام آنمرحوم در نهایه در بیان کلمات فرج مثل مصباح است تفاوتی نیست مگر در دو چیز اول نقصان یعنی در لفظ و ما

فیهن نیست دوم زیادتی بین نحو و هو رب العرش العظیم قال شیخنا المفید فی المقنعة فاذا فرغ من قراءة السور بعد الحمد رفع

بالتکبیر یده فیها مجملا باطنها الی السماء و ظاهرها الی الارض و قال لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله

العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین مذکور در سرائر و مهذب و کتاب مشتبه الحال مثل مقنعه است و تفاوت مابین مقنعه و کتب مذکوره

مصباح با زیادتی و نقصان است اما زیادتی پس بجهت آن است که لفظ و سلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه و غیره مذکور نیست

و در مصباح مذکور است مجملا از تتبع کلمات اصحاب ظاهر میشود اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان در کلام شیخ

در کتاب مذکور و این بیان نخواست که لفظ و ما فیهن در نهایه نیست و در مصباح و غیره مذکور است چنانچه لفظ هو در نهایه موجود

هکذا و هو رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دوم آنست که کلمات فرج مشتمل است بر و سلام علی المرسلین

بعد از و رب العرش العظیم و مشتمل بر و ما تحتهن نیست و این مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب و غیرها است و مقتضای مصباح و غنیه

عکس اینست یعنی کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ هست بنحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات

السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و

مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب غسل میت از فقیه و مقتضای کلام سید مرتضی است در جمل و شیخ الطائفه است در جمل

مبسوط و علامه است در نهایة الاحکام و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و کهفیه است در جنة الواقیة و بلد الامین و شهید ثانی

است در شرح لمعه و شرح ارشاد مجملا مثل سیم است با زیادتی و ما فوقهن قبل از و ما تحتهن و زیادتی هو قبل از رب العرش

این مقتضای کلام ابن زهره است در غنیه قال افضل کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان

الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما فوقهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین چهارم مثل سیم است با زیادتی صلوات در آخر این مقتضای کلام کفعمی است در جنة الواقیة قال

مشیرا الی کلمات الفرج و هی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین

السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطیبین بنابر

این اختلاف باقی است که ظاهر میشود از کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در اینمقام آن است که گفته شود کلمات فرج قدر

است که مشتمل است بر آن صحیح مروی در باب الغسل است از کافی و آن حدیث است که روایت کرده زراره از جناب حضرت امام محمد باقر

که فرموده اذا ادرک الرجل هذا الترتیب فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات

السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین این حدیث صحیح است و میگوئیم اینکه

فرج همین است معروض اینست که مستحبات قرائت کلمات فرج در قنوت پس قدر مستحب بمقتضای حدیث صحیح همین است که

شد و مستدی و ما تحتهن بحسب سائر اختلافات ظاهر نیست مگر قول سیم ظاهر اینست که مستند آن چیزی است که مرحوم صدوق

در باب غسل میت از فقیه روایت فرموده مرسلا قال الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل

آیه و ما تحتهن و مشتمل بر و سلام علی المرسلین نیست میتوان گفت که کلمات فرج مشتمل م

هاشم وهو في الترع فقال له قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع وما
اقلتن والارضين السبع وما فيهن وما بينهن وما تحتهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين فقالها
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي انقذه من النار وهذه الكلمات هي كلمات الفرج مظنون اين است كلمات
مذكوره در قول پيغمبر ماخوذ از اينجا بوده باشد لكن اضافه اين است كه اعتماد در اين خطاب بر اين نمودن تنها اولا پس بجهت اينكه وسلام
على المرسلين اگرچه مذكور است در دعاي مذكور لكن اينقدر كفايت نميكند در حكم باينكه وسلام على المرسلين جزء كلمات فرج نبوده باشد
بلكه لازم است در صورتي مسلم بود كه هذه الكلمات هي كلمات الفرج از كلام معصوم شنيده واجب است بلكه از كلام مرحوم صدوق
دليل بر اين خطاب آن است كه حديث مذكور بسند صحيح مروي است در كافي و در آن ايضا مذكور نيست روضة الباب المذكور في
تلقين الميت من الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله دخل على رجل من بني هاشم وهو في
فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين فقالها وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
الحمد لله الذي استنقذه من النار انتهى الحديث واگر دليل مذكور از ترجمه حديث مشهور ثقة الاسلام اعراض از آن نمود
پس عدم ذكر آن در كافي دليل بر اين است كه از كلام معصوم نيست بلكه از كلام صدوق است پس در كلام معصوم اطلاق كلمات
فرج نشده بر مشتمل بر وسلام على المرسلين تا توانيم حكم نمود باينكه وسلام على المرسلين مثلا جزء كلمات فرج ميباشد خاصه
ما في الباب آن است كه مرحوم صدوق اين اطلاق را فرموده مشخص است اين بعد نيست كه توانيم اعتماد آن نمود در تعيين مشتمل
سيما در مقابل حديث صحيح مذكور يعني حديث زراره ممكن است وجه اطلاق آن مرحوم چند چيز بوده باشد اول مشاركت
در اكثر الفاظ با كلمات فرج با اينجهت اطلاق اين لفظ را فرموده بر مشابه آن دوم اشتباه شده باشد وجه اشتباه همين است كه مذكور
شد يعني چونكه در اكثر امور ابتداء مشاركت داشت با كلمات فرج اطلاق اين لفظ بر آن فرموده مسامحه و اشتباه در امثال
بسيار مي شود و اين اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از تأمل در آنچه حديث صحيح زراره مشتمل بر آن است ظاهر ميشود سوم آن است كه
كلمات فرج كلماتي است كه تلقين مريض مي شود در حال احتضار چنانچه مدلول عليه حديث صحيح زراره است كه در اول مذكور شد
و اين حديث مشتمل است بر اينكه فرمود كلمات ابتداء را در حال احتضار تلقين اين شخص مريض فرمودند اين باعث شده كه مرحوم شيخ صدوق

اطلاق كلمات فرج بر آن فرموده ماند ما اشتراك در غالب الفاظ اينهم وجهي است كه باعث اشتباه مي شود لكن اينهم تمام نيست
شود چنانچه ثمره كه بر كلمات فرج مترتب مي شود در حال احتضار بر اين دعاء نيز مترتب بشود تا آنكه مغاير بوده باشد با كلمات
فرج وما ثانيا پس بجهت آنكه دانسته شد كه همين واقعه مروي در كافي است بسند صحيح و همچنين از لفظين يعني وما تحتهن
وسلام على المرسلين در آن مذكور نيست و اين موجب وهن ميشود خصوصا در مقابل حديث صحيح وما ثالثا پس بجهت اينكه مروي مرضه
مرسل است و مروي در كافي صحيح تا وحده واقعه و اختلاف محكي پس اعتماد بر ما في الكافي است و احتمال تعدد واقعه بعيد است
مروي هاشم و اينكه در حال احتضار بوده كما لا يخفى مخفي نماند اين دعاء چونكه مروي در كافي است چونكه مشتمل بر لفظ
وما فيهن نيست ممكن هست مستند شيخ مرحوم در نهايه همين بوده باشد و اسقاط اين لفظ تأمل و سائر اختلافات ديگر
معلوم نيست مگر بعض نسخ فقيه كه مذكور است در آن نسخه وما فوقهن و همچنين وما تحتهن مجملا از جميع اينها مذكور شد خاصه
آنچه را كه اشكال حكم نتوان نمود كه كلمات فرج است همان مذكور است كه صحيحه زراره مذكوره مشتمل بر آن است و اين ظاهر ميشود
از ثقة الاسلام و محقق در معتبر و علامه در منتهى و شيخ بهائي در مفتاح الفلاح و صاحب مدارك و صاحب ذخيره پس وسلام على المرسلين
خارج از كلمات فرج است و همچنين است وما تحتهن وما فوقهن كلام بكر در اتمام هستن اين است اگر بما الفاظ مذكوره از اخر
كلمات فرج نباشد لكن اين ايراد نمود بجواز قراءة اينها در اثناء كلمات فرج در اثناء قنوت صلوات مفروضه باينكه يكي از اينها وما تحتهن
كذا وما فوقهن نبايد تأمل شود در جواز اتيان باينها در اثناء كلمات فرج در قنوت نظر بعمومات وارده در مباحث قنوت خصوصا مثل
كلام كردن بر ثناء و عفت الرجل شأنه ما باشد پس مندرج خواهد بود تحت حديث صحيح اللهم صل على محمد و آل محمد و استغفر لذنبك
الوارد في مقام الجواب عن القنوت فيه قول مطلوب قال اللهم صل على محمد الى آخره لكن در صورتيكه مقصود فارسي همين بوده باشد نه ترجمه
كلمات فرج و اما وسلام على المرسلين پس حكم در اين اگر چه اختلاف در لفظ مذكور است لكن باز نبايد تأمل در جواز شود نظر
باينكه اين دعائي است بجهت فاطمه مرسلين يعني طلب رحمت است از خدا براي فاطمه مرسلين پس در صورت اتيان باين قصد نبايد
تأمل نمود در جواز بل نفي اين جواز كفش آن در خصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده روي شيخ الطائفة في المصباح عن سليمان بن
حفص المروزي عن ابي الحسن علي بن محمد بن الرضا عليهم السلام قال لا تقل في صلوة الجمعة في القنوت وسلام على المرسلين لكن حكم بعدم
بمحض اشاره باين رواية مشكل است نظر بعدم صلاحيت بجهت تخصيص عمومات متكثره بر فرض تسليم افتضاء بوده حديث لازم است

تعدی از آن بغیر فوت صلوة جمعه ممکن نیست **لکن** مرحوم علامه در تذکره این لفظ را مطابق خلاف دانسته در کل فوت اگر مراد او فوت
بوده باشد باکی نیست **بحث پنجم** در جواز فوت بغیر لغت عرب و عدم جواز است **بدانکه** فقهاء اختلاف کرده اند در این مسئله اگر چه
قائل شده اند بجواز مثل شیخ صدوق و در فقیه بعد از حکایت بقول از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر و علامه در تذکره
و تحریر و نهایة الاحکام و مختلف و شیخ شهید در بیان و دروس و فاضل مقداد در تنقیح و کنز العرفان و محقق اردبیلی در مجمع
و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه حلی در تحریر و قول بعدم جواز حکایت کرده اند از شیخ جلیل الفقه سعد بن عبد الله و ایضا محقق
در جامع المقاصد ظاهر میشود که قائل مع تحریر در آخر حرام است **تحقیق** مقام مقتضی این است که گفته شود در اینجا دو مقام است **مقام اول**
آن است که مناجات و تکلم با خداوند عالم رجل شأنه نماید در جمیع احوال نماز خواه حال فوت باشد یا حال سجود یا حال تشهد
یا حال قیام بهر لسانی که بوده باشد اگر چه قدرت بتعریب داشته باشد که همان مطلب را بتعریب نماید این مطلب ظاهر است که جایز بوده باشد
نظر بنصوص معتبره وارده و اگر این مطلب **مقام ثانی** آن است که آیا جایز است در فوت لغت عرب و قصد ایشان بعوض
نماید آن لغت انصاف این است حکم بجواز این مشکل است **بلکه** ظاهر این است که حکم بجواز نتوان نمود نظر باینکه مستفاد از نصوص معتبره
در مسئله علاوه بر جواز دفع حرج نیست و اما کلمات فقهاء **پس** آن نیز مختلف است از بعضی علاوه از آنچه در مقام اول مذکور شد
معلوم نمیشود **مثلا** تکلم و مناجات با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای مطلب بهر لسان که بوده باشد در جمیع احوال نماز ظاهر است
اگر چه حال فوت بوده باشد و اما اقتصار بر تعبیر و اخبار این از فوت موقف در صلوة **پس** آن ثابت نیست **بلکه** ظاهر است
عربیه در آن معین بوده باشد **مبحث ششم** در بیان فوت صلوة جمعه است **بدانکه** هر نمازی فوت در آن در رکعت واحد است مگر
صلوة عید که فوت در آن در هر دو رکعت است **بلکه** در هر ایام از دو رکعت متعدد است ظاهر این است خلافی در آن نیست کلام
در سر آنچه که فرموده عندی ان الصلوة لا یکون فیها الا فوت و اسلامیه صلوة کانت محمول است بر مساعده مراد غیر از صلوة عید باشد
و همچنین صلوة جمعه **لکن** این محل خلاف است فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم اختلاف کرده اند در فوت نماز جمعه اگر در حد
اسعه جماعتی از اعاظم قائل شده اند که فوت در نماز جمعه مثل است و اکثر از فقهاء قائل شده اند بعدم فوت در آن **لکن** هر یک از
ارقام اختلاف کرده اند اما قائلین بوحدت فوت **پس** اختلاف کرده اند در اینکه فوت واحد در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه شیخ شهید
مرحوم علامه در مختلف و صاحب مدارک قائل شده اند باینکه فوت در نماز جمعه یکی است و آن در رکعت اولی است و این ظاهر میشود

تحفة الاسلام در کافی و مرحوم شیخ صدوق در فقیه اگر چه قائل بوحدت فوت شده اند **لکن** حکم فرموده اند باینکه مثل سایر
صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس در سرائر اگر چه صریح در وحدت فوت است **لکن** محتمل است که مراد
اتیان بآن فوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است مراد اتیان بآن بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعای مشهور
در احتمال ثانی چه اگر مراد اتیان بفوت واحد در رکعت اولی بوده نظر بعدم اعتبار مناسب این بود که نسبت نماید و اما قائلین بتعدد فوت
ایشان اختلاف کرده اند **حاصل** اختلاف در اینمقام راجع میشود بسه قول **اول** آن است که فوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت ثانیه
بعد از رفع رأس از رکوع و این مختار شیخ طائفه است در نهایه و ابن براج است در مهذب و محقق است در شرائع و نافع و علامه است
در منتهی و تحریر و قواعد و ارشاد و مختار شهید ثانی است در روض و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه **قول ثانی** مثل قول اول است **لکن**
در حق امام یعنی امام در صلوة جمعه در رکعت اولی اتیان بفوت می نماید قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع این قول از شیخ
صدوق است در هدایه و شیخ طائفه است در مبسوط و خلاف و نهایه و سلار بن عبد العزیز است که مرتضی و محقق است در معتبر و علامه
است در تذکره **قول سیم** مثل دو قول مذکور است در تعدد فوت **لکن** مخالف با آنها است در اینکه هر دو فوت قبل از رکوع است نه
رکعت اولی بوده باشد یا رکعت ثانیه این قول مکاتبه شده است از ابن ابی عقیل مقتضای مکاتبه اعم است از اینکه امام بوده باشد یا
و این ظاهر کلام ابی الصلاح است در کافی قال بعد فی الرکعة الاولی و الثانیة نظر باینکه معهود نزد علمای شیعه آن است که فوت
بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع است اگر مراد ابی الصلاح غیر آن بود مناسب این بود که تنبیه بر آن نموده باشد **مختار** ما هر چه
قول اول است **پس** فوت در صلوة جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است مرحوم شهید ثانی
در شرح ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده اند **تحقیق نماید** آنچه مذکور شد در خصوص صلوة جمعه بود
یعنی دو رکعت و اما هرگاه ظهر جمعه بوده باشد یعنی چهار رکعت خواه منفردا اتیان شود یا بجماعت در این صورت مثل سایر نمازها
چهار رکعتی است فوت در آن واحد است در رکعت ثانیه قبل از رکوع خلافی در مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در کتاب
مقتضای کلام آن بزرگوار در کتاب مذکور آن است که صلوة روز جمعه مثل روز دو فوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت
ثانیه بعد از رکوع در صورتیکه اتیان شود بجماعت و اما هرگاه اتیان شود منفردا **پس** ثابت در آن یک فوت است در رکعت ثانیه قبل
از رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد فوت است در صورت اتیان نماز بجماعت اگر چه چهار رکعت اتیان نماید **بلکه** اگر چه نماز مسافر بوده باشد

موقتاً ارادهٔ اخلال استثنای انفراد است از این حکم لکن این قول ضعیف است پس تعدد فوت در چهار رکعت ثابت نیست
اگرچه ایشان شود بجماعت بحث هفتم در حکم فوت است در صورت اخلال بذلک اخلال بفوت در عمل خود یا عمداً باشد یا سهواً
هرگاه اخلال بفوت نمود عمداً در این صورت تدارک و تلافی بجهت آن ثابت نیست مطلقاً خواه در اثنای نماز بوده باشد یا بعد از
فراغ از آن پس هرگاه کسی بجهت عروض مهمی ترک فوت نمود عمداً بعد رفع آن مهم شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از آن شرعاً
تدارک فوت در این صورت ثابت نیست بنابراین هرگاه مأموم مسبوق ترک فوت نمود بجهت لحوق با امام در رکوع تدارک فوت
این صورت بعد از رفع رأس ثابت نیست و اما هرگاه اخلال بفوت نمود سهواً پس این متصور میشود بچند صورت اول آنست
که متذکر شد بآن بعد از میل بجهت رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی در این صورت ظاهر این است که جایز باشد عود
تدارک فوت مبنی نماید بعد از آن بر رکوع رود دوم آن است که متذکر شد بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بذکر
بوده باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در این صورت مستحب در حق او این است که بعد از رفع رأس از رکوع ایشان بفوت نماید
و این مشهور بین فقهاء است بلکه جمله از عبارات اجلاء اصحاب ظهر انتفای خلاف در مسئله است لکن ظاهر از آنچه مرحوم علامه
حکایت فرموده از ابن ابی عقیل منع تدارک و تلافی است و مانع فیه لکن این ضعیف است پس مختار استحباب تدارک است
سیم آن است که متذکر شد بعد از رفع رأس از رکوع و قبل از انحناء بجهت سجود بوده باشد ظاهر این است در همان حال استحباب
تدارک ثابت بوده باشد چهارم آن است که متذکر شد اخلال بفوت بعد از انحناء بجهت سجده و قبل از بلوغ بحد سجده
پنجم آن است که متذکر شد آن بعد از وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین سجدتین یا بعد از رفع رأس از سجده ثانیه لکن
قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه در این دو صورت اگرچه مقتضای کلمات فقهاء خلاف است چنانچه مفصلاً در مطالب
بیان شده لکن مختار عدم ثبوت تدارک است ششم آن است که متذکر شد بجهت حال بعد از دخول در قیام ثالث الی آخر
حکم بعدم ثبوت تدارک در این صورت اظهر از سایر اقوال است مجملاً در جمیع صور ثلث تدارک فوت مبنی در اثنای نماز ثابت
و اما تدارک بعد از فراغ از نماز پس اگرچه مقتضای کلام مبسوط و منتهی خلاف آن است لکن مختار ثبوت تدارک است
و این ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب پس بعد از فراغ از نماز احوط در حق او این است که تدارک فوت مبنی نموده باشد
خلاف جلوسی پس عود بقیام بجهت تدارک فوت مبنی ضرور نیست بلکه در حال عود ثابت نیست هفتم آن است که متذکر شد

حال بعد از فراغ از نماز لکن قبل از انصراف و انتقال از مکان نماز هشتم مثل هفتم است مگر آنکه تذکر بجهت حال
بعد از انتقال از مکان نماز بوده خواه وقت نماز باقی بوده باشد یا نه ظاهر این است در حال تدارک فوت مبنی در اینصورت
ثابت بوده باشد پس در حال تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حال اتیان بفوت مینماید و اگر مستقبل نبوده باشد
مستحب است رو بقبله نموده بعد از آن اتیان بفوت مبنی نماید بحث هشتم در بیان امور مناسبه در اختتام است بدانکه
در اختتام تنبیه چند مطلب است اول آن است که فوت مبنی بعد از تدارک آن آیا متصف بوصف قضا است یا اداء میگوئیم ظاهر از
کلمات بسیاری از فقهاء آن است که قضا است تحقیق مطلب مقتضی این است که گفته شود یکم از آن اشکال در ادای آنچه آن است
یکم نیز اشکالی در قضا آنچه آن است بقیه دو یکی علی تأمل است اما قسم اول پس آن قسم اول از اقسام مذکوره است و حیرانی بابدک
ظاهر است و اما قضاء پس آن فوتی است که اتیان بآن شده باشد بعد از انقضای وقت نماز و همچنین است فوتی که اتیان بآن
باشد بآن با بقای وقت بعد رکعت یا دو رکعت در فوت نماز چهار رکعتی نظر باینکه علی فوت در رکعت ثانیه است با اشکال در آن
چنانچه مذکور خواهد شد و اما در سایر اقسام پس آنچه بنظر اینفاصر میرسد این است بجهت آنکه قضاء در اصطلاح اهل اصول
و فقهاء عبارت از مأتی بجای بعد از انقضای وقت است و آنچه در اختتام متحقق است آن است که اتیان بجزء صلوة شده در جزء عمل خود
نه بعد از خروج وقت نوع تحقیق مقتضی این است که گفته شود تا حال بحثی بر نخورده ایم که در آن بیان وقت اجزاء نماز شده باشد بلکه
ظاهر این است که وقت اجزای عبادت موقت همان وقت کل است و لهذا هرگاه اتیان بصلوة شود در اول وقت هر جزئی از آن اتیان
بوقت خود شده خواهد بود و همچنین هرگاه اتیان شود در وسط وقت یا آخر وقت مجملاً وقت اجزای عبادت موقت تابع وقت نفس
آن عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موسع بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق
بوده باشد وقت اجزای آن نیز چنین خواهد بود بنابراین هرگاه این اخلال بفوت در نماز ظهر شده باشد و متذکر شد بآن بعد
فراغ از نماز ظهر پس اگر با بقای وقت ظهر بوده باشد فوت در وقت خود اتیان شده خواهد بود پس بایدا بوده باشد بلی
هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثل اینکه تا غروب شمس باقی نمانده مگر بمقدار ادای عصر در اینصورت فوت مذکور بعد از
وقت خود خواهد بود پس قضاء خواهد بود و اما هرگاه متذکر شد بجهت آن حال و از وقت ظهر باقی نمانده مگر بمقدار دو رکعت
در اینصورت ممکن است که بگوئیم فوت ثانی به قضاء بوده باشد نظر باینکه علی فوت در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت بوده بنابر

وقت رکعتین اولین متحقق شده پس صادق است که فوت مفروض بعد از انقضای وقت خود شده لکن نظر بعموم ادراک رکعت
ادراک الوقت در صورت مفروضه رکعتین اولین در وقت خود خواهد بود و جزء تابع کل است پس در این صورت ادا خواهد بود
حال در فوت عصر هرگاه مذکر شد بعد از فراغ از صلوة عصر در حالیکه باقی نمانده باشد از وقت مگر بمقدار رکعتین
پس فوت قائل به در جمیع صور ادا خواهد بود مگر فوت یکی از ایشان شود بعد از انقضای وقت بعد از اطلاع و تأمل در آنچه مذکور شد
باید تأمل در آن شود تا بر این مراد فهم آید تا باید قضاء بمعنی معروف باشد بلکه مراد اینست چونکه فوت بعد از محل خود ایشان شده از آنچه
غیر ایشان بقضاء نموده اند اگرچه در اکثر صور متصف بوصف ادا بوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد که فوت در غیر محل خود واقع
شده در غیر صورت اولی است و اما در صورت اولی پس در محل خود واقع شده است مطلب ثانی آن است که حکم مذکور چنانچه ثابت است
در صلوات مفروضه ثابت است در صلوات سنت و بر همان تفصیل که در صلوات مفروضه مذکور شد مطلب ثالث آن است که جهر
واجب است در فوت مطلقا خواه در نماز جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی لکن در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم پس اخفات در آن
واجب است اگرچه در نماز جهری بوده باشد بدون صورتیکه با جهر سماع امام متحقق شود تأمل در آن نیست و اما در صورتیکه سماع امام
بوده باشد بعد یکه اجهار موجب اسماع امام نشود محل تأمل است لکن باز ظاهر این است که جهر در حق او مرجوح و اخفات راجح
باشد چنانچه در مبحث قرائت بیان شد بدانکه ضبط سدید در جهر و اخفات در صلوات بهیئة متقنه اینست که گفته شود که صلوات
در نماز مغرب و عشاء باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات
اما وجوب جهر پس در قرائت حمد و سوره در رکعتین اولین و اما وجوب اخفات پس در قرائت بدل او تسبیحات اربع در رکعتین
اخیرتین در نماز عشاء و رکعت ثالثه در نماز مغرب و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است و اما رجحان جهر در غیر آنچه بیان شد
از اذکار و ادعیه ثابته در آن و در تسمیه در رکعتین اخیرتین نماز عشاء و رکعت ثالثه مغرب در حق امام و منفرد و اما در حق ماموم
پس وجوب جهر و رجحان جهری نمی باشد بلکه بالازم الاخفات است این در قرائت در حق ماموم مسبوق در رکعتین اولین و در قرائت
و بدل آن در غیر رکعتین اولین است بالراجح الاخفات است و این در غیر آنچه مذکور شد مملو است آنچه مذکور شد در صورتیکه
ماموم واقف بر وصف تامه بوده باشد و اما هرگاه باقی بوده باشد یا منفرد خواهد بود یا امام حکم هر یک بنحوی است که مذکور شد
مخفی نماند که تکبیرات افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اختلاف در آن راجح است و اما نماز صبح پس آن در حق امام و منفرد باعتبار

جهر و اخفات منقسم می شود بر سه قسم لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لزوم اخفاتی در آن نمی باشد و اما لزوم جهر
پس در قرائت است و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت بامام و منفرد و هم چنین تکبیرات افتتاحیه لکن در حق
امام و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه مذکور شد و اما در حق ماموم پس لزوم ثابت نیست مگر رجحان اخفات این در صورتیکه
ماموم بعید نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما هرگاه بعید این حد بوده باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم
میشود بر راجح الجهر و راجح الاخفات اول در قرائت ثانی در غیر آن از اذکار و ادعیه ثابته و در آن نماز لکن در رجحان جهر اشکالی
هست اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد و اما در نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در آن منقسم میشود بلازم الاخفات
و راجح الاخفات و راجح الجهر پس لزوم جهری در آن نمی باشد لزوم اخفات در قرائت در رکعتین اولین و در قرائت بدل
آن در اخیرتین و رجحان الجهر در تسمیه و قنوت و در دعای بعد از رفع رأس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از
که عبارت بوده باشد از الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات
پس در غیر اینها است که مذکور شد آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس آن نیز چنین است یعنی اقوال ثابته
در دو نماز مذکوره منقسم میشود بر سه قسم مذکور لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قرائت و بدل او و غیر
استعاذه و تکبیرات افتتاحیه است و راجح الاخفات در تکبیرات افتتاحیه و استعاذه و اما در لازم الاخفات پس
قرائت مابین امام و منفرد نمی باشد و اما ماموم پس رجحان جهری در حق او نمی باشد بالازم الاخفات است یا راجح الاخفات
الاخفات در حق مسبوق در رکعتین اولین با احدیها و در قرائت و بدل او در حق غیر مسبوق با مسبوق بر رکعت واحده
راجح الاخفات در ماعدای آن مطلب چهارم در بیان قرائت ایات قرآنیه است در قنوت بدانکه اشکالی در جواز قرائت ایات
در قنوت در نظر نیست چه وجه اشکال بنظر نمی رسد مگر شبهه قرآن و این تشکیک بنزد ما ندارد بجهت آنکه قرآن قرآنیه
اگر از سوره واحده است بعد از حمد بقصد قرائت مطلوبه در نماز و این در محل کلام ثابت نیست لکن کلامیکه در این مقام
هست این است که اگرچه تشکیکی در جواز قرائت ایات قرآنیه نیست در حال قنوت لکن کلام در این است که آیا اجزاء آن بنا
قرائت میتوان نمود از قنوت مطلوبه در نماز یا خیر ظاهر در این مقام تفصیل است بیان آن اینست که اگر آیه مفرق از آیات
مشتمله بر عجز و انکسار و طلب عباد از خلاق عالم جل شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن

من الخطاب پس یا مشتمل بر طلب فقط بوده باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و نحو آنها
اینست که جواز اجزاء آن علی الاشکال نبوده باشد و هم چنین هرگاه مشتمل بر حمد و تحمید و تهلیل و تسبیل شامل نبوده باشد مثل تکبیرة
والحمد لله رب العالمین افتتاح بهمین باز آن است کل سوره یا نصف سوره و نحو آنها از ظاهر این است که تأمل نباید نمود در جواز آن
نظر بعموم حدیث ان علی کل رب و عموما جری الله علی لسانک و الله اعلم فیه شیئا موقتا و حدیث بعده ثلثا چنانچه سابق بیان شد شاهد
بر اینمطلب و انما تأمل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع الی آخره یا مشتمل بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا
الی آخره و نحو آنها پس ظاهر اینست که اجزاء یا مشتمل آیات مذکوره نمیتوان نمود در آیات بموقف مطلب کلام آن است که در اینجا دو
اول جواز قراءة آیات قرآنیه در مقام قنوت و ثانی جواز اجزاء آن است از قنوت موظف اول ثابت است بعنوان قلاده ثانی بدون تفصیل
که مذکور شد نظیر این دو دعاء بغیر لغت عرب در مقام قنوت بیان شد مبحث نهم در بیان استحباب امور چند است در مقام قنوت
اول تکبیر است بدانکه اختلاف کرده اند فقهاء در اینمقام مرحوم علامه در کتاب مختلف حکایت فرموده اند از علی بن بابویه که او
بزرگوار مرحوم شیخ صدوق بوده باشد که آنمرحوم قائل شده اند باینکه تکبیر از برای قنوت ثابت نیست و اینقول ظاهر میشود از
مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم و مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه
که آن بزرگوار حکایت فرموده از شیخ سعید شیخ مفید تغمده الله تعالی روحه السعید که آنمرحوم در آخر عمر رای شریف ایشان مستقر شده
بعدم تکبیر از برای قنوت و لکن مشهور ما بین فقهاء تغمدهم الله تعالی غفرانهم آن است که تکبیر قنوت مستحب است و این قول مختار است
پس در وقت اراده قنوت است که ایشان تکبیر نمایند یا رفع یدین و این تکبیر از آداب قنوت و مستحبات آن است در سابق بیان شد که
تکبیرات ثابت در نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی بجهت رکوع و سجود پس در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود بیست است
یا بیست و یک تکبیرات رکوع و سجود در نماز ظهر و عصر و عشاء شصت است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب یا سیزده است و عدد
تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است بعد از اتمام بیست و پنج بشصت عدد تکبیرات میرسد هشت از پنج عدد
اتمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر بجهت قنوت عدد تکبیرات میرسد بنود و پنج مجملا از جمله مستحبات قنوت این است که در حین اراده
قنوت تکبیر بگوید یا رفع یدین در صلوات بجهت ظاهر اینست که این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد و هم چنین در نماز کسوف و خسوف

و زلزله و سائر مخوفات سماویه و نماز طواف و اما نماز عیدین پس اگرچه تکبیر در آن قبل از شروع بقنوت ثابت است لکن تکبیر بجهت
قنوت بودن ثابت نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه بگوییم که آن تکبیر بجهت قنوت است
یا نه خواه در قنوت اول بوده باشد یا قنوت ثانی دوم رفع یدین است در حال قنوت بدانکه رفع یدین امر متفق در مذهب قنوت میباشد
بلکه قنوت عبارت از اسیل دعاء با ذکر و امر دو میباشد در محل معین اگرچه رفع یدین با او نباشد پس رفع یدین مستحب بلکه
خواهد بود در حال قنوت بنا بر این هرگاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه ترک قنوت ضرر ندهد بیست غایة ما فی الباب ترک رفع یدین نماید
و این مستحب است در حال قنوت چنانچه ابن جمهور در سفر مکه معظمه در سجود التفات و اجابت فرمود که اشاره عرب بهر حاجت بخشد مطلب
پول بجهت محافظت از شر اشرار و از ترس در نماز جماعت در مقام قنوت اینطور خواندم اللهم احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا
عن ایماننا و عن شمائلنا و من جمیع نواحینا من شر الاشرار و المفسدین بحق محمد و اهل بیته الطاهرین ترک رفع یدین مطلب
مخفی نماند که رفع یدین مستحبات در هر قنوت مگر در قنوت بعد از رفع رأس در نماز وتر که جمع کثیری از فقهاء حکم فرموده اند که
وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع رأس از رکوع و رفع یدین در دعائیکه بعد از رفع رأس است ثابت نیست و اما
در قنوت صلوة عیدین پس ظاهر از اکثر فقهاء این است که رفع یدین در آن ثابت نباشد بنا بر مقتضای فرموده اکثر فقهاء آن است که
رفع یدین در حال تکبیرات میکند علاوه دعاء ما بین التکبیرتین لکن صاحب وسیله و مرحوم شیخ شهید در دکری حکم فرموده اند باستحباب
رفع یدین در حال قنوت در عیدین از عمل باین بی عیب است پس در حکم باستحباب رفع یدین در قنوات عیدین مضائقه
نداریم بنا بر این امر در رفع یدین در حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر قول بعدم ثبوت رفع یدین در حال قنوت ظاهر است و اما
بنا بر قول باستحباب رفع یدین در حال قنوات عیدین نیز پس امر رفع یدین در تکبیرة اولی ظاهر است در رکعت اولی و ثانیه و اما
در تکبیرة اولی پس تأدیه سنت بدو طریق ممکن است اول آنکه در حال قنوت مرتفع هست پایین آورد بعد از رفع
نماید بجهت تکبیر دوم آن است بهمین نحو که حال قنوت هست رفع یدین نموده ایشان تکبیر نماید بعد از آن رفع نماید بجهت قنوت
نظیر اینحال در حال رکوع است بعد از فراغ از قنوت در فراش بهیه مثلا پس آن نیز بهمین دو طریق ممکن است اول آن است که بعد
فراغ از قنوت دو دست را پایین آورد و طریق متعارف بعد از آن رفع نماید در حال تکبیر بجهت رکوع دوم آن است که بعد از فراغ
قنوت همان حال که هست رفع یدین نموده تکبیر بگوید مگر در صورتیکه دست را بلند نموده باشد بعد یکه فرمایشهای الشرع یدین

در رکعت بیرا آن حد بوده باشد در اینصورت اکتفاء بهمان حالت کفایت نمیکند در آدمیست سیم از امور مذکوره بیان حد
رفع یدین است در حال قنوت و کیفیت آن است پس میگوئیم ظاهر میشود اختلاف فقهاء در اینجا بعد قول اول آن است که رفع یدین
بنماید در حالت بسط کفین تا بحدی که یدین محاذی با صورت مصلی شود و ظهر کفین بجانب زمین باشد و بطن بجانب آسمان
و این مشهور بین متأخرین است مرحوم شیخ شهید اینقول را نسبت باصحاب داده دوم مثل اینست در کیفیت و اقل از آن است در حد
بحدیکه بهمین نحو بلند می نماید تا بحدیکه مقابل سینه مصلی شود اینقول مختار ابن براج و ابن ادریس است سیم آن است که ظهر
بسوی آسمان نگذارد و بطن کفین را بسوی زمین و اما مقدار رفع یدین پس مشخص نیست اینقول است که مرحوم محقق در معتبر
بقبول داده چهارم اقوال قول بجواز امرین است یعنی آدمیست می شود برفع یدین خواه ظهر کفین را بسوی آسمان نگذارد یا بطن
یا اولویت قرار دادن بطن کفین را بسوی آسمان این قول از مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی اختیار فرموده اند مختار
قول اول است لکن عدد یدین مذکور بعنوان ندب در جمعان است نه حتم و الزام پس آدمیست میشود بمطلق رفع یدین اگر او
کرد رفع نماید بحدیکه یدین موازی شود ظاهر اینست که انفصال یدین احدهما بدیگری ضرر نباشد پس آدمیست موظف میشود
یدین را منفصل بهم نگذارد یا منفصل اولی اینست انگشتان دست را بهم بچسباند بیکدیگر انگشت بزرگ را بلا انگشت و بلیفه دست
در احوال نماز است بضم اصابع و عدم ضم بر سه قسم است اول در جمعان ضم اصابع است کلا مگر انگشت بزرگ این مخصوص حال قنوت
است چنانچه مذکور شد دوم تفریق اصابع است یعنی همه انگشتان را از هم جدا نماید و این مستحب است در حال رکوع سیم ضم
انگشتان است حتی انگشت بزرگ و این راجح است در جمیع احوال صلوة مگر در حالیکه مذکور شد خواه قیام بوده باشد یا جلوس
چهارم از امور مذکوره این است که مرحوم علامه در کتاب منتهی در اختتام قول نقل فرموده آن قول اینست که مستحب در حق مصلی
آن است که بعد از فراغ از قنوت دستها را بصورت خود بمالد و اینقول را رد فرموده که چنین چیزی ثابت نیست و مرحوم شهید اینقول را
از جمعی که یکی از قدمای علمای شیعه است نقل فرموده بعلاوه محمد و سینه باین نحو که ابن قائل فرموده بعد از فراغ از قنوت
مستحب اینست که دستها را بصورت و رویش و سینه خود بمالد بعد از ذکر اینقول فرموده است اینقول بعضی از علمای عامه است
و این خادم شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مناقشه از این معنی ندارد لکن در قنوت
نه فرائض نظر بحدیث صحیح که در اواخر احتجاج مرحوم است از جناب حجة الله الرحمن امام الانس و الجان حضرت صاحب العصر و الزمان

عجل الله تعالی فرجه حاصل آن اینست که بعد از فراغ از قنوت مالیدن دست بر سر و صورت فضیلت دارد در نوافل لیل و نهار
و در فرائض چنین عملی جائز نیست و احادیث معتمد است بحدیثیکه در باب تعقیب در فقیه مذکور است در سلام هکذا قال
ابو جعفر علیه السلام ما بسط عبد یده الی الله عز و جل الا استحیی الله ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما شاء
فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح بها علی رأسه و وجهه قال و فی خبر آخر علی وجهه و صدره خاصل ظاهر مضمون این حدیث شریف
آن است که نیست هیچ بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر آنکه خداوند عالم حق شانه را شرم می آید که او را
خالی برگرداند تا آنکه قرار دهد از فضل و رحمت خود در آنچه را که صلاح داند پس هرگاه یکی از شما اراده داشت که دست
خود را برگرداند تا آنکه آن دستها را بر سر و روی خود بمالد و در حدیث دیگر چنین وارد شده تا بدست خود را برگرداند تا آنکه اندیشه
بر صورت و سینه خود بمالد و ثقة الاسلام این حدیث را روایت نموده در کتاب دعاء از اصول کافی از کلینی شناسا رود و فائق جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان یردها صفرا حتی یجعل
فیها من فضله رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه صفر یعنی خالی است بدانکه آنچه از صحاح
قاموس ظاهر میشود است که این لفظ بضم صاد و فتح و کسر هر سه جائز است و احادیث در فصل اول از باب عاشر مکارم الاخلاق
نیز مذکور است مشخص است حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگر چه نسبت بقرائض مخصوص است حدیث
معتبر مذکور لکن نسبت بنوافل موید آن است محقق نماند آنچه مذکور شد معنی ظاهر حدیث بود لکن مهم در اختتام اینست
در این حالت که از اول حالات است که مثل گدا دست را در مقام سؤال بلند نموده ملتفت این شود که این ذلت در خدمت کبریا
سعی نماید مبادا سؤال جوی نماید که مستوجب طرد از ساحت اجابت عظمت حضرت مسئول شود و در مقام سؤال نوعی نماید
که بقوت الله تعالی جناب مسئول با او عمل اعراض از سائل را مذکر شدت احتیاج و افتقار خود شود و غایت غنا و عظمت
مسئول و معبود را در نظر آورده بمقتضای شدت حاجت خود و کمال غنا و عظمت مسئول سؤال نماید در غایت
در باب احتیاط در دین از کلینی شناسا رود و فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی مروی است که آنحضرت ارشاد الله
خود و آن سرود از مفتن قواعد تضرع و ابتهال و مؤسس بنای محکم الاساس مناجات جناب سجاد صلوات الله علیه و آله
فرموده که جناب موسی بن عمران علیه السلام مرور کرد بمردی در حالیکه آن مرد دست خود را بلند نموده بود بجانب آسمان

حاجت و مسئلت خود می نمود بدرگاه عظمت اقتدار خلاق جهان جل شأنه جناب حضرت موسی آمرزد ابهمین حالت مشاهده
فرموده تشریف بردند بعد بعث حاجی که منظور نظر ایشان بود تا هفت روز طول کشید پس از آن معاودت فرمودند آمرزد
دیدند که همان حالت باقی است و در آنوقت رأفت بنور بر آفرود عالم بیت غالب شد و روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت
غالب شد و روی تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال نمود بمعرض عرض ساخت جبروت چنین رسانید که ای پروردگار عالم این بنده ذلیل
تو است دستهای خود را بجانب رحمت تو بلند نموده است دعای حاجت خود می نماید از وقت شوال تا حال هفت روز منقضی شده ابواب رحمت
اجابت را بجانب او مفتوح نفرموده در آن وقت وحی از جانب عالم بما فی القضاء و الاسرار بجانب آن سوره درگاه حضرت غفار رسید که ای
موسی تو دعای حق بسمع ما رسانیده و بقطع لسانه ما استجیب له حق آنچنین مرا الباب الذی امرته به بهوای موسی اگر بخواهد مرا انکه دعای
او بیند و قطع شود زبان او اجابت او نخواهم نمود تا انکه بخواهد مرا بخیکه من قرار داده ام تو و بالله تعالی من الخذلان و الحرمان من شر
اجابة الاخری و در اخبار اموریکه در اثنای نماز مستحب است و تعقیب مکلف است باعتبار چشم در احوال صلوة بدانکه تعقیب
باعتبار چشم آن است که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت است در جمیع احوال قیام مگر حال قنوت که مستحب است
وقت آن است که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت در هر دو این بوده باشد در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت شود
که این موضعی است که اشرف و اعلی اعضای خود را بجانب مذلت می اندازد بجهت رغبت ثابت تعظیم معبود جلیل و انتها و منتهای
ذلت در خدمت رب کریم بمقتضای این تنبیه معمول دارد در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکف بجهت آنکه متنبه شود که
دست بلند نموده که منتهای مرتبه ذلت است بجهت سؤال رحمت و حاجت است از خلاق آسمان و زمین پس ایشان خود را وسیله راه
نجاة و فوز بسعادات کرده اند و اما وضع رکوع آن است که نظر نماید بمیان دو قدم خود و در حال سجود وضع آن است که نظر نماید
بطرف انف خود و در حال جلوس خواه بجهت تشهد بوده باشد یا بجهت تسلیم یا بجهت سجدتین وضع آن است که نظر نماید بدامن
خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر باین مناسب ادب جا است در مقابل آنکه غایت جا
از آن مطلوب و مستحسن عقول است سیم از خصلت امور مذکوره وظیفه مکلف است باعتبار بدن در احوال نماز بدانکه
وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال قیام آن است که دو دست را در حال قیام بگذارد بدو ران خود مقابل دو زانو تا بدو جمع
انگشتها را بهم چسبانده چنانچه بیان شد در اثنای این وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که وظیفه مکلف

دست در حال قنوت آن است که دستها را بلند نماید مقابل و نگذارد تا فراغ از قنوت و وظیفه او در حال تکبیرات آن است
که دو دست را بلند نماید بحیثیکه در سابق بیان شد و وظیفه مکلف باعتبار رکوع آن است که دو دست را مقابل زانوی چپ و راست بگذارد
بر زانوی راست و هم چنین دست چپ را بهمین هیئت بر زانوی چپ و وظیفه او باعتبار بدن در حال سجود آن است که دو دست را بگذارد
بر زمین مقابل صورت بحیثیکه انگشتان را مقابل گوش بگذارد و وظیفه او در حال سجود در فتن آن است که اول دو دست را بجهت
بعد دو زانو را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بردارد بعد از انکه دو زانو را از زمین برداشته باشد بنحوی که دو زانو
زمین جدا نماید بعد از آن دو دست را از زمین جدا نماید و وظیفه مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد جلوس بلکه در حال
مطلقا آن است که دو دست را بر ران بگذارد نزدیک سر زانو چنانچه در بحث تشهد مفصلا بیان شد فصل چهارم در بیان تعقیب
که بعد از فراغ از نماز است و آن تعقیبات تنفیع مقام محتاج است بایراد کلام در چند مطلب اول در بیان معنی تعقیب است
میگوئیم صاحب مصباح گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد آن تقضیها للدعاء او مسئله یعنی نماز مقتضای این کلام اینست
که جلوس بعد از صلوة بجهت دعا در صدق تعقیب اگرچه متعلق از دعا بوده باشد ظاهر اینست که چنین نبوده باشد و اسناد کردن
دعا معنی از ذکر مسئله است نظر باعتبار دعا از مسئله و ذکر خاص بعد از تمام نظر باعتنای بشان خاص و اهتمام بآن اگر
است واسع لکن مناسب آن ذکر بواو است نه باء و شاید از این بوده باشد که صاحب قاموس اقتصار کرده است بدعای تنها
التعقیب الجلوس بعد الصلوة للدعاء و این اگر چه سالم از اشکال است لکن متوجه آخذ است اول وارد می شود بر هر دو که
کلام اینست که معتبر بوده باشد جلوس در جهة تعقیب بنا بر این هرگاه ایشان بدعا نماید بعد از نماز در جهة تعقیب باید
بوده باشد و هم چنین هرگاه ایشان بدعا نماید قائما یا ماشیا نوهم این نشود که آنچه را آنها ذکر کرده اند معنی لغوی است نه شرعی
نظر بانکه مراد از صلوة در کلام آنها معنی شرعی است نه لغوی یجهل تشکیک بیت و این مقتضی اینست که باید مراد آنها در اینجا
ذکر مستعمل فیه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جمله از کلمات قدمای اصحاب مثل مرحوم شیخ در نهایه و مبسوط
در مهذب و ابن ادریس در سرائر و اکثر جمهور موهم اینست که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات آن بزرگواران محمول است
انصاف خواهیم که جلوس معتبر در جهة تعقیب نیست پس هرگاه بعد از تسلیم بسجده رود و در آن مشغول بتلاوت ادعیه شود
بتعقیب خواهد بود و همچنین ایشان بدعا قائما نماید یا ماشیا و از این راه است که محققین از متأخرین علماء نور الله تعالی مراقدهم

مثل شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در آیات الاحکام و شرح ارشاد و شیخ بهائی در حبل المتین و فاضل معتمد
هندی و بعضی از این اعاظم تصریح فرموده اند بعدم اعتبار جلوس در مفهوم تعقیب و تعبیر مرتبه فرموده اند الاشتغال
الصلوة بدعاء او ذکر سزاوار اینست که قرآن نیز خلاف شود باین نحو که تعقیب عبارت است از مشغول شدن بعد از نماز
بذکر یا قرآن یا بدعا و یا بهر سه مطلب دوم در ذکر جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام است در بیان فضیلت تعقیب
بر مضمون آنها موجب رغبت مؤمنین شود در مداومت آن پس میگوئم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است مروی در کافی و تهذیب
از کاشف اسرار وحی فائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده هر کس ایشان نماز مفروضه نماید و مشغول تعقیب
شود تا نماز دیگر چنین شخصی مهمان خداوند عالم است مستحق است که خداوند عالم جل شانه اکرام مهمان خود خواهد
فرمود و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی در تهذیب از صاحب المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلم
که آنحضرت روایت فرموده از والد بزرگوار خود جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده هر مسلمانی که بنشیند در جائیکه نماز صبح را در آنجا ایشان نموده و مشغول باشد بذکر خداوند
عالم جل شانه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت جناب رسول خدا کرده باشد و از جمله آن اخبار حدیث صحیحی است
مروی از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که از والد بزرگوار خود و آن بزرگوار از جناب حضرت امام حسن علیه السلم
روایت فرموده که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا آفتاب طلوع نماید این حائل میشود بعیب او از آتش
جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف اسرار وحی فائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده
تعقیب انفع است در طلب روزی از مسافرت در بلاد و از جمله آنها حدیثی است مروی در کتاب معیشه کافی از آن حضرت
که فرموده نشستن مرد در عقب صلوة فجر انفع است در طلب روزی از مسافرت در دریاها و از جمله آن اخبار حدیثی است
مروی از عبد الله بن یعفور گفت که عرض کردم خدمت معصوم که آیا چنین است که هیچ چیز در طلب روزی انفع نیست از تعقیب
بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع آفتاب فرمودند بلی چنین است و لکن انفع از آن چیدن شارب و گرفتن ناخن است در روز جمعه اخبار
در این باب بسیار است جمله از آن در مباحث آتیه مذکور خواهد شد مطلب سیم در بیان جمله مهمه از تعقیبات
ماثوره است میگوئم در اینجا دو مقام است مقام اول در بیان تعقیبات مشترکه یعنی تعقیباتی که ثابت است عقیب همه

از صلوات مفروضه و آن بسیار است اول از آنها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ از صبحه سلام مستحب است که
ایشان تکبیر نماید سه مرتبه و مستحب است که سبابه را بلند نموده الاعاذی گوش دهد بیت شرعا این تکبیرات در حال جلوس بوده باشد
شهید اینها در غیر اینحالات مختص بیت دوم از مستحبات بعد از فراغ از نماز این است که دستها را بلند نماید چنانچه که بالای سر خود برساند
در حدیث صحیح مروی در فقیه و تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بعد از فراغ از نماز دست را
خود را بلند میفرمودند تا بالای سر و بیت نادیده شده بطلوع رفع بدین اگرچه منفک از ذکر و دعا بوده باشد لکن هرگاه
حالت ایشان بذکر نماید افضل خواهد بود اول آیت این ذکر را که از فخر کائنات ماثور است در اینحالات تلاوت نماید لا اله الا الله
وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر سبحان الله
ثناء فاطمه زهرا علیها السلم است ینبغی مراد مستفاد از کلام است و در چند مطلب اول در بیان فضیلت این تسبیح است
بدانکه نصوص معتبره در کمال فضیلت این تسبیح مستفیض است از جمله حدیثی است مروی در کافی از مفخر الاوائل و الاواخر
جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم که آن حضرت فرموده که عبادت کرده نشده است خداوند عالم جل شانه بچیزی از تحمید که
افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه علیها السلم و فرمودند اگر چیزی افضل از این تسبیح می بود آنرا جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
از شادی فرمودند فاطمه علیها السلم و در حدیث دیگر از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم ماثور است که فرموده تسبیح حضرت
فاطمه زهرا در هر روزی در عقب هر نمازی محبوب تر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روز مطلب دوم در بیان کیفیت این تسبیح است
بدانکه مشهور ما این ضبط در کیفیت این تسبیح از است که اول ایشان تکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید
الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود در تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه باید وصل
باوصل جمله که این بحور آء مضمومه اکبر را وصل نماید بلام جلاله پس همزه جلاله اسقاط خواهد شد در لفظ و همچنین های مکسوره
جلاله در الحمد لله را وصل نماید بلام ساکن الحمد را اسقاط همزه وصل مطلوب است این در مرتبه اولی خواهد بود باوصل بسکون نماید
لکن با خلل فصل نماید فراغ از مرتبه و شروع بمرتبه دیگر بجملا لفظ بهر یک از تسبیح و تحمید به شش نحو متصور است اول
حرکه در انتهای تکبیر هم چنین با عدم اظهار حرکه های لفظ جلاله از تحمید لکن با قطع نفس در هر دفعه خواه فاصله داخل سازد بعد از فراغ
قبل از شروع بمرتبه دیگر دوم مثل اول است در عدم اظهار حرکه آخر حرف لکن قطع نفس نماید اما با خلل فصل بعد از مرتبه و قبل

شروع بر تسبیح دیگر سیم آن است که حرکه آخر حرف را اظهار نماید لکن آن حرف را وصل نماید بلام در لفظ جلاله در تکبیر و لام در الحمد لله و عبد
چهارم مثل دوم است لکن با عدم فصل پنجم آن است که قطع نفس نماید با اظهار حرکه در آخر هر یک از تکبیر و حمد پنجم
که با اظهار حرکه حرف اخر را ذکر هر دو لفظ نماید لکن قطع نفس نماید در هیچ یک از او و هاء او وصل بلام نماید از آنچه مذکور شد ظاهر
که هر یک از سه قسم اول که بوده باشد بیست است لوکر اوقف بسکون میسازند دو قسم را وصل بحرکه اولی از
آخر را با وصل بسکون میسازند دو قسم اوقف بحرکه سیم را وصل بحرکه ظاهر است که هیچیک از سه قسم مذکور محصل امتثال و موجب
سنت نبوده باشد و اما تسبیح پس قرائت آن بچهار نحو متصور می شود اول عدم اظهار حرکه حرف آخر است با قطع نفس دوم
اینست با عدم قطع نفس خواه وصل متحقق شود مابین یا نه سیم با اظهار حرکه حرف آخر است با عدم قطع نفس مگر در لفظ آخر
که قطع نفس بی نماید با عدم اظهار حرکت چهارم مثل سیم است لکن با قطع نفس هر یک از سه قسم اول که بوده باشد امتثال حاصل
است بخلاف قسم چهارم و اما حدیث التکبیر جزم پس شک بآن در عدم جواز وصل بحرکه در محل کلام محل کلام است بعضی
مذکور در طریق شیعه پس حدیث مذکور اگر فی نفسه خواهد بود لهذا اعتماد بآن در مخالفت مقتضای قواعد لغت و ادب نتوان نمود
غمز بین از جمله دو نیت که تکبیر در آن اشاره باشد بتکبیرة الاحرام یا کل تکبیرات ثابت در نماز بجمله است بآن در تسبیح
محل اشکال است شاید از ایراد بوده باشد که مرحوم شیخ شهید قدس الله تعالی روحه الشهید و غیره متمسک بآن شده اند در تکبیرة
الاحرام و حکم فرموده اند بر تکبیر سنت است زیرا اعراب در آخر تکبیرة الاحرام بجهت این حدیث مشخص است استحباب مستلزم
رجحان است نه تعیین رجحان زیرا اعراب فتح اظهار اعراب قطع نظر از امور خارجه مسلم است لکن بنحوی که مذکور شد مطلقا
مختص است بآنچه مذکور شد در کیفیت تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها مشهور مابین فقهاء آن
ظاهر میشود از شیخ صدوق نور الله تعالی مرقده و جمله از مصنفات ایشان مثل مجالس و اعتقادات و هدایه و مقنع و فقیه
بر تحمید و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و حکایت شده از والد بزرگوار شیخ صدوق و ابن الجنید
مجملا این قول اگرچه ظاهر میشود از این اعاظم مذکوره بلکه شیخ صدوق در کتاب مجالس این عنوان ذکر فرموده در مقنع و فقیه
ذکر فرموده است آنها ثابت است در نماز ما بیه لکن قول مذکور ضعیف است مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحوی که مذکور شد
مخفی نماند آنچه مذکور شد قول در مسئله است ثالث الاقوال قول مرحوم شیخ است در مبسوط و ابن بجیر که مرتب است بعضی

حاصل می شود بتقدیم تسبیح بر تحمید و بالعکس مطلب سیم در بیان استحباب تهلیل و استغفار است بعد از فراغ از تسبیح بدانکه
مستحب است بعد از فراغ از تسبیح ایشان تهلیل نماید تفضلا لاسلام در کتاب کافی حدیثی روایت فرموده حاصل مضمون آن اینست
کسیکه ایشان نماید بتسبیح سیده نساء فاطمه زهراء علیها السلام بعد از ادای فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
او امر زنده میشود و از کتاب دعائم از قائمه ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است حدیثی که حاصل مضمون آن
اینست که جناب حضرت امیر المؤمنین فرمودند که بعضی از پادشاهان عجم بنده بهدیه فرستاده بودند خدمت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله من گفتم بجناب سیده نساء بروید خدمت جناب رسول خدا و استدعای این کن که ایشان خادمی بشما داده باشد که مونس
شما شود سیده نساء خدمت سید ابرار مشرف شده استدعای مطلب نمود آن حضرت اسرار ربانی و وسیله نجات مطیع و عاصی بود
جواب فرمودند ای فاطمه چیزی خواهم داد که بهتر باشد برای تو از خادم و از دنیا و هر چه در دنیا است و آن این است که بعد از فراغ
از هر نمازی سی و چهار مرتبه تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه میگوئی الحمد لله و سی و سه مرتبه میگوئی سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح
میگوئی لا اله الا الله این بهتر است از برای تو از خادمی که خواهش نموده و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است حاصل استحباب
استغفار پس مدلول علیه است بحدیثی که در شیخ الطائفه در ثواب الاعمال ذکر فرموده حاصل مضمون آن اینست هر کسی که ایشان
بتسبیح سیده نساء علیها السلام نمود بعد از فراغ از آن استغفار نمود گناهان او امر زنده میشود ظاهر اینست که امتثال حاصل میشود
بگفتن استغفر الله ربی و بگفتن اللهم اغفر لی بلکه بتعبیر از آن بمعنی اگرچه بغیر لغت عرب بوده باشد ظاهر اینست که هر یک از تهلیل
و استغفار مستحب علی حده است پس جمع اکمل خواهد بود مطلب چهارم در بیان آن است که استحباب تسبیح سیده نساء علیها السلام
آیا مختص است بعد از صلوات مفروضه یا نه بلکه استحباب آن ثابت است بعد از فراغ از فعل اعم از آنکه نماز واجبی بوده باشد یا
بدانکه استحباب تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها عقب صلوات مفروضه ثابت است اگرچه غیر از صلوات یومیه بوده باشد
و اما استحباب آن عقب صلوات سنت و بدیهی میگوئیم اگرچه کلام شیخ صدوق در اواخر مجالس موهم اختصاص است فرموده تسبیح
فلیصل ان یسبح تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام فی دبر کل صلوة فریضة لکن ظاهر ثبوت استحباب آن است اگرچه عقب نوافل
بوده باشد و این صریح در کلام شیخ مفید در مقنعه و تلمیذ سدید آن مرحوم سلار بن عبد العزیز است و عبارت آن مرحوم در مقنعه
مقنعه این است و یستحب ان یسبح الانسان فی عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیها و لها مطلوب

کل صلوة شامل نوافل نیز هست بعلاوه چون کلام را بعد از بیان هشت رکعت نافله زوال ذکر فرموده اند این قرینه است که
مراد از عموم مذکور نافله زوال هم هست مجملا دلالت عبارت مذکوره بر ثبوت استحباب تسبیح مزبور عقیب هشت رکعت نافله زوال
نص است و دلالت آن در عقیب مطلق نافله ظاهر است و عبارت آخر هم در موضع دیگر از مقنعه که بعد از این موضع است که مذکور شد
اظهر است در افادهٔ اینمطلب فرموده و تسبیح الزهراء علیها السلام فی اعقاب الصلوات المفروضات سنة مؤکدة و هو فی اعقاب
النوافل مستحب و عبارت مراسم این است فرموده است بعد از بیان تسبیح و یفعل فی عقب کل فرض و نفل و ابن عمر مدلول علیه
بحدیث دعائم که فرموده تکبیر زاد الله بعد کل صلوة و اما التمسک فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت ابا
علیه السلام یقول تسبیح فاطمة فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة بغیر تام کما یظهر وجهه للتامل حاصل آنکه
مذکور شد حکم باستحباب این تسبیح است عقیب هر نمازی واجب بوده باشد یا نیست لکن تاکید در محافظت آن عقیب فرائض است
بدانکه مناسب در اینمقام ذکر کلام در تکبیرات ثلث مذکوره است که اما حکم آن حکم تسبیح است پس استحباب آن ثابت است بعد از نوافل
چنانچه ثابت است بعد از فرائض یا مختص بفرائض است شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید ثانی بوده باشد
نظر باینکه تسبیح و غیره از تعقیبات را ذکر فرموده اند عقیب نافله زوال و اعراض از تکبیرات فرموده اند یعنی نظر ملحوظ در اینمقام ذکر
ما انکه ذکر فرموده اند بعد از فرائض بوده مقدم بر همه تعقیبات از اینجا ظاهر میشود که مقتضا اختصاص بوده اند چون از این آن
که ذکر فریضه و عدم ذکر در نافله مظهر عدم اعتقاد شرعیه است عقیب نافله مستحب است عدم اعتقاد شرعیه اعم از اعتقاد عدم
شرعیه است نظر باینکه عدم اعتقاد شرعیه چنانچه با اعتقاد عدم شرعیه هست باینکه در شرعیت نیز هست قدر متیقن ثانی
است بنابراین نسبت خلاف بر حر شیخ مفید نمیتوان داد مر حر شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال امر فرموده باتیان آن سه
عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مر حر شیخ نهایه امر فرموده اند باتیان آن بعد از فراغ از دو رکعت اول نافله زوال و همچنین
بعد از فراغ از رکعت چهارم و رکعت ششم و از حر شیخ الطائفه در کتاب نهایه ظاهر میشود قول باستحباب تکبیرات ثلث
عقیب مطلق نوافل و اینقول در نظر حقیر بعید نیست مطلب سیم در بیان آنکه چنانچه مستحب است تسبیح سیدة نساء علیها السلام
بعد از فراغ از صلوات مستحب است در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر مروی در کافی بر دعای از صلوة
کافی حاصل مضمون آن حدیث اینست و هنگام وارد خوابگاه شدی باتیان کن بتسبیح فاطمه زهراء علیها السلام باین نحو که اول سی و چهار

تکبیر میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله ظاهر اینست تا در بیست بیشتر باتیان
در محل خواب خواه در حال جلوس باشد یا در حال اضطجاع بالاستلقاء لکن از حدیث صحیح ظاهر میشود که اتیان آن در حال جلوس
اولی است از اتیان در حال جلوس و آن حدیث اینست مروی از کافی علوا الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام حاصل
مضمون آن اینست که هرگاه کسی دست راست خود را بالش خود قرار دهد ظاهر اینست که مراد این بوده باشد که دست راست خود را بزیر
خود بگذارد یا بالای سر بیاید پهلوی راست بخوابد یا بیاید خواب بخواند بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک
و فوضت امری الیک و الجأت ظهری الیک و توکلت علیک رغبة منک و رهبة منک و رغبة الیک لا ملجأ و لا منجی منک الا الیک
آمنت بکتابک الذی انزلت و برسولک الذی ارسلت بعد از آن اتیان بتسبیح سیدة نساء صلوات الله علیها فاید دوم از موارد که
تسبیح جناب سیدة نساء علیها السلام در آن وارد است بجهت دفع ثقل گوش است نظر بحدیثیکه از کتاب مکارم الاخلاق روایت شده
حاصل مضمون آن اینست شخصی خدمت کاشف الاسرار و الدقائق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شد بعضی تثقیل کرد
گوش او بود از شرافت بنفسه کلمات حضرت سرور محروم بود اینمطلب را بعرض عرض آن سرور رسانید در جواب فرمودند کلامیکه حاصل
مضمون آن این است چرا علاج این مرض خود را بتسبیح سیدة نساء فاطمه زهراء علیها السلام نمیکنی عرض کرد کدام است تسبیح آن معصومه
فرمودند سی و چهار تکبیر میگوئی و سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی و سی و سه مرتبه سبحان الله میگوئی راوی گفت که آن
شخص اخبار نمود که در اندک زمانی که این تسبیح را گفتم ثقل که در گوش خودم بود زائل شد حمل کردن حدیث را باینکه مراد اتیان بتسبیح
عقیب صلوات اگر چه ممکن است لکن بعید است مطلب ششم در بیان اموری است که رغایب آن مناسب است در مقام اتیان بتسبیح
بدانکه این بر دو قسم است اول آن است که مختص است بهر یک از موارد ثلثه مذکوره دوم آن است که مابین جمیع اقسام امر یکه مختص
بتسبیحیکه بعد از نماز است پس بیان آن این است که میگوئیم اول اینکه رغایب شود در آن جمیع آداب و شرائط صلوة از نظر
شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده و در آن ما یصیر بالصلوة یصیر بالتعقیب و مر حر شیخ بهائی فرموده و در کل ما یصیر بالصلوة
یصیر بالتعقیب تا این است که در حال اشتغال بتسبیح بالطهارت بوده اجتناب نماید از تحدث و خبث و هم چنین در آن حال و صلوة
و از تکلم و اکل و شرب بلکه ترک فاطمه منافیات نماز نماید و در حدیث صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی
رجله من صلوة الفریضة غفر له شئ و بلفظ عبارت از معرفت و گردانیدن پا آنها است حاصل مراد آن است کسیکه اتیان بتسبیح نماید قبل از آنکه

دوپای خود را بکرد اندازه حال آنکه در تشهد بر آن حالت بود آمرزیده میشود گناهان او **محلا** اولی اینست که در حال اشتغال بتسبیح تعالی
جمیع آنچه را که معتبر در نماز است **لکن** رعایت این نظر بنوافل و در جمعان است نه حتم و الزام بنابراین مصنف نیز از اخلال آنان نماید موقوفی منظور
بود **لکن** ایشان آن بر وجه کمال موقوف است بر رعایت امور مذکوره و اما اگر یکی مختص است بتسبیح در همین اراده خواب **پس** ظاهر است
که ایشان بتسبیح در حال خوابیدن به پهلوی راست اولی بوده باشد از جمیع احوال مقصوده و در بیت که دست راست را زیر سر گذارد
بوده باشد از خوابیدن بپهلوی راست و هم چنین حکم اصحاب شرائط نماز و آن نمیتوان نمود **پس** حکم اصحاب طهارت بجهت تسبیح
بخصوصه نمیتوان نمود و هم چنین حکم بر جمعان اشتغال دوان بخصوصه و نزد تکلم کنندها و اما اگر یکی مختص است بتسبیح که بجهت دفع ثقل مرض
ماثور است **پس** بیان آن اینست که ظاهر اینست که تادیه سنت می شود بایشان تسبیح بجهت ایشان خواه قائما ایشان نماز بجا آرند یا در حال اشتغال
و قهقهارت بوده باشد یا در غیر آن و هکذا و اما اگر یکی مشترک است مابین موارد مذکوره **پس** آن است که ایشان بفصول تسبیح و انواع آن مبتلا
بوده باشد یعنی فصل طولی مابین فصول و انواع آن متخلل شود و در حدیث وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
شریف ایشان این بود که در حال تسبیح تسبیح را وصل میکردند و قطع نمیفرمودند **تعالی** مبادا از اخبار که سی و چهار مرتبه تکبیر بگوید و سی و سه مرتبه
الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله این است که بطریق تولی بوده باشد اگر عصر عین از دعوی یاد نمانیم **میگوییم** فرق بین
و الطلاق در دست نداریم که توانیم امثال را در صورت عدم تولی مستند بآن کنیم اگرچه در تسبیح در حال نوم بجهت دفع ثقل کوشش بوده
باشد **بلکه معتبر** در بیان اینکه امثال حاصل میشود بایشان تکبیر و تحمید و تسبیح بعدد یکه مذکور شد ضبط عدد و شمار آن
کرده باشد خواه بند انگشتان بوده باشد یا بسبحه و نیزه یا بتسبیح بغیر اینها **محلا** مقصود ایشان بعدد مذکور است خواه ضبط عدد بتسبیح
بوده باشد یا بغیر تسبیح و در فصل دوم از فصول مذکوره در باب دهم از مکارم الاخلاق چنین روایت شده که در اول امر سیده نساء
فاطمه زهراء علیها السلام ضبط عدد این تسبیح را می فرمودند بریسمانی از پشم که گره زده شده بود و آن بعدد تکبیرات و حامدات آن
مقصود چنین بود تا جناب حمزه بدرجه بلند مرتبه شهادت فائز گردید آنوقت از تربت مقبره آن جناب تسبیحی ساختند و آن ضبط عدد تسبیح
فرمودند و در بحر آن نزد این باب تا سی آن مقصود نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهداء بدرجه عالیه شهادت فائز گردید
آنوقت مردم عدول کردند از تربت مقبره شریفه جناب حمزه بتربت مطهره جناب حضرت امام حسین صلوات الله علیه نظر باشرفیت
و افضلیت آن و در حدیث ماثور است تسبیحی که از تربت مقدسه جناب سید الشهداء در دست گیرد باشد تسبیح بنماید اگر چه آن شخص تسبیح نماید

مراد این نبوده باشد بودن چنین تسبیحی در دست کسی باعث این میشود که آن شخص از جمله مسبحین محسوب می شود اگرچه تسبیح نماید
و در حدیث دیگر ماثور است کسیکه یکی از اینها تسبیحی را که از تربت جناب سید الشهداء است بگیرد باستغفار یا بغیر استغفار امر خلاق عالم
جل شانه در نامه عمل او ثبت می شود هفتاد مرتبه **چهارم** از جمله تعقیبات ماثوره مهمه دعائی است که وارد شده در حدیث صحیح که
ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علیها الاوایل و الاواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اول دعائیکه عزیزی است تعلیم
فریضه اینست که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شیء احاط به علمک اللهم انی اسئلک
عافیتک فی امری کله و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة **پنجم** از جمله تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است چه در کتاب
الاشارة بسند معتبر از فخر عالم صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرموده اهل مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نماز فریضه
بجهت آنکه محافظت میکند بر آن مکرر نجاة صدوق بایشهید و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور اتقیاء جناب امام زین العابدین علیه
الاف التحیة و الثناء روایت نموده که آن حضرت فرموده من قرأ آیة الکرسی بعد کل صلوة فریضة دخل جنة یعنی کسیکه تلاوت کند آیة
الکرسی را بعد از هر نماز فریضه در بهشت داخل میشود و صاحب سنی یعنی بهره مند تلاوت آیة الکرسی بعد از هر نماز دفع ضرر هر صاحب سنی میکند
و بخوان از او میشود و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت نموده و در فصل ثانی از فصول مذکوره در باب دهم از
مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده من قرأ آیة الکرسی فی دبر صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول
الجنة الا الموت **بدانکه** مهم در این مقام معرفت آیة الکرسی است نظر باینکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نماز و نماز بعد
و در غالب صلوات مندوبه **بلکه** بسیار از موارد مخصوصه مشخص است امثال در این موارد موقوف بمعرفت آیة الکرسی است لهذا
میگوییم خلافی مابین علماء در آیة الکرسی من حیث البدایة باین معنی که علماء متفق بر این نیستند که اولی آیة الکرسی الله لا اله
الا هو الحی القیوم است **لکن** خلافیکه هست در آخر آن است بعضی آیة الکرسی بمنتهی است تا هم فیها خالدون **پس** آیة الکرسی عبارت
خواهد بود از سه آیه چهار آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یئوده
حفظهما و هو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت

يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون پس آية الكرسي عبارت خواهد بود از مجموع آيات مذكوره
با عبارت است لا هو العلي العظيم انتهى خلاف ما بين علما است قول اول ظاهر مي شود از جماعت از اعاظم اصحاب منهم شيخ الطائفة و شيخ الطوسي
قدس الله تعالى روحه قال في المصباح في عمل ذي الحجة مشيرا الى الليلة الرابع والعشرين منه ما هذا لفظه في هذا اليوم تصدق في ليلة الجمعة على
بخاتمه وهو الذي روي عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكر الله على من بعليه وحسنه
بقرائة في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه
عند القدر وجل ثناؤه الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضاها كائنة ما كانت ان شاء الله
وهذه الصلوة رويناها في بعد الغدير بعينها ومنهم سيدنا الجليل السيد ابن طاوس فانه كلامه في الاقبال مطابق للكلام المذكور لشيخ الطائفة
قال فصل فيما نذكر من عمل زايد في هذا اليوم العظيم الشان روينا ذلك عن جماعة من الاعيان والاخوان احدهم جدي ابو جعفر الطوسي
الى ان قال روي عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكر الله على من بعليه وحسنه
بقرائة في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي الى هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه
في ليلة القدر عدل عند الله مائة الف حجة الى ان قال وهذه الصلوة بعينها رويناها في بعد الغدير ومنهم العلامة اعلى الله تعالى مقامه
في جمله من كتبه المعتبرة قال في القواعد وصلوة الغدير ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة بقرائة في كل منهما الحمد مرة وكلا من القدر
وآية الكرسي الى هم فيها خالدون عشرا وفي الذكرى يستحب ان يصلي قبل الزوال بنصف ساعة يوم الصدقة بالخاتم وهو اليوم الرابع والعشرون
من ذي الحجة شكر الله ركعتين يقرأ في كل ركعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون
قال الشيخ وهذه الصلوة بعينها رويناها في بعد الغدير وهو يعطي ان آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وفي نهاية الاحكام يستحب ان يصلي
يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وهو يوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة ركعتين يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكل واحدة من الاخلاص
وآية الكرسي الى هم فيها خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة بعينها رويناها في بعد الغدير وهو يعطي ان آية الكرسي في صلوة الغدير
الى خالدون ومنهم شيخنا الكفعمي قال في الجنة الواقية ويستحب صلوة يوم الغدير بما هذا كلامه وصفة صلوة هاتين الركعتين ان يقرأ في كل منهما
التوحيد وآية الكرسي الى خالدون والقدر عشرا فهي تعدل عند الله تعالى مائة الف حجة ومائة عمرة ولم يسئل الله تعالى حاجة من حوائج الدنيا
الا قضاها له كائنا ما كانت انتهى قال وصلوة يوم الصدقة بالخاتم وهو اليوم الرابع والعشرون من ذي الحجة وهي كالغدير كما وكيفا وقتا وثوابا

وفي البلد الامين صلوة يوم الغدير ركعتان وهو مروي عن الصادق عليه السلام قال من صلى فيه ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكر الله
على ما من به عليه وحسنه به يقرأ في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد وآية الكرسي الى الاخرين والقدر عشرا عشرا الى آخره وهو الاخرين
الظاهر انه يشير الى اخر الاخرين والفرق بين كلامه في الجنة الواقية مستاجب ذا يجفام تنبيه بر وجه عبارات مذكوره است اين نكته صاحبان عبارات
را اعتقاد اينست كه آية الكرسي تمام فيها خالدون است پس يكي هم انما عبارت شيخ الطائفه كه فرموده وهذه الصلوة قد رويناها في بعد الغدير
بعينها اين اشارت است بكلامي كه در آن كتاب در بيان صلوة غدير ذكر فرموده اند و آن اين است اذا كان يوم الغدير وحضرت عند امير المؤمنين عليه
السلام او في مسجد الكوفة او حيث كان من البلاد فاغتسل في صدر النهار منه فاذا بقي الى الزوال نصف ساعة فصل ركعتين تقرأ في كل ركعة
فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى آخره چون كلام الكرسي در نماز روز عيد و جمعه
تفسير فرموده اند تا هم فيها خالدون بعد فرموده اند الذين يعملون نماز است كه در روز عيد غدير ذكر فرموده اند با آنكه در آيات الكرسي مطلقا
ذكر فرموده اند مشخص است اين چنين آن در وقتي مي شود كه آنچه معتقد اين بوده باشد كه آية الكرسي مطلق تا هم فيها خالدون بوده باشد
هو المطلوب بلكه ممكن است كه گفته شود تفسير مذكور در صلوة روز عيد و جمعه از خود آنچه بوده باشد يعني مذكور در حديث مطلق
آية الكرسي بوده باشد و اين تفسير نظر باعتقاد خود مرجوح بوده باشد لكن اين خالي از بعد نيست بنا بر اينكه تفسير مزبور مخصوص بوده باشد
ظاهر اينست دليل بر شود بر اصل مدعي كه آية الكرسي تا حد مذكور مي باشد مطلقا و احتمال اينكه در اجمال مخصوص مراد انتخاب و در موضع
ديگر چنين نيست بسيار بعيد است بلكه صحيح نيست و از آنچه مذكور شد مشخص مي شود كه مراد آنچه از آية الكرسي در كتاب مبسوط و غنيه
در نماز ناموضع مذكور است قال في المبسوط مشيرا الى يوم الغدير يستحب ان يصلي ذلك اليوم الى الزوال نصف ساعة ركعتين
يقرأ في كل ركعة منهما الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى آخر ما ذكره وشايد اين
عبارت آنچه در نهايه پس آنچه در مصباح ذكر فرموده اند بين مراد ايشان است و اين دو كتاب بلكه در هر جا كه لفظ آية الكرسي در
ايشان مذكور مي شود و مكرر آنكه قرينه بر خلاف آن شود و حمل كردن اينكه مراد آنچه از لفظ بعينها اصل آية الكرسي است نه آنكه
حد بكه ذكر فرموده اند خلاف ظاهر است بسيار داعي بر ارتكاب آن نيست مجملا ظاهر از آنچه از آن مرجوح در كتاب مصباح ذكر شد اين است كه آن
بزرگوار معتقد اين مي باشد كه مراد از آية الكرسي مطلق كه در نماز روز عيد غدير در آن كتاب ذكر فرموده اند تا خالدون مي باشد و هم چنين
ساير كتب و اين مطلب ظاهر است كه آية الكرسي در نزد ايشان عبارت از همين است كه مذكور شد چنانچه وجه آن بايد تامل فاهر است

آنچه مذکور شد چیزی است که مذکور می شود در بیان وجه دلالت عبارت علامه و غیره **مخفی نماند** که آنچه مذکور شد در کلام شیخ
الطائفه در اثبات این مطلب بعینه جاری است در کلام سید بن طاوس و اما دلالت عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی
ثانی الدون میباشد در نزد آنمرحوم **پس** وجه آن این است که مستند فساد دو غدیر مشتمل بر لفظ آیة الکرسی مطلق است و تقیید آن بمنصب
منصب او بیان و شرح مطلب است نمیشود مگر بجهت آنکه آن مفسر مقید این است و این ظاهر است فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور
فان الاطلاع به من اعظم فائدة مدنظرة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطائفة فی التهذیب عن مولانا الصادق علیه السلام
انه قال من صلی فیه ای فی یوم الغدیر رکعتین تنفل عند زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة یسأل الله عز وجل بقدره فی کل
رکعة سورة الحمد مرة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات آیة الکرسی و عشر مرات انا انزلناه علی الله عز وجل بمائة
حجة و بمائة الف عمرة و ما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا و الآخرة الا قضیت له کانه ما کانت الحاجة و ان فاتتک رکعتان
و الدعاء قضیتها بعد ذلک و این حدیث مستند کلام مرحوم علامه و غیر علامه است اطلاق آیة الکرسی در مستند و تقیید آن در
عبارت بجهة تنبیه بر آن است که مراد از آن در ماخذ آن است و هو المراد و آنچه مذکور شد در وجه دلالت کلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر
میشود و حال در کلام کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و غیره نیز این حاجت به بیان در یک نحو واحد بود **و منهم** شیخنا الشهید قدس
الله تعالی روحه السعید فی البیان قال ثانیها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید
و آیة الکرسی و القدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة و عمرة و یعطی ما سأل الی ان قال و ثالثها صلوة یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة
و قد تصدق علی علیه السلام بخاتمه یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدیر انتهی وجه دلالت این کلام بر انکه مراد آنمرحوم
آیة الکرسی تمام فیها خالدون است آن است که آیة الکرسی در صلوة تحذیب و چهارم تفسیر شد است که مراد تمام فیها خالدون است چنانچه
مذکور و بیان شده و حوالة کردن این را بآن چنانچه فرموده بصفة صلوة الغدیر مستلزم این است که صاحب کلام معتقد این بوده باشد که
مراد بآیة الکرسی مطلق در آنجا همین معنی بوده باشد و این مظهر آنست که صاحب کلام معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی مطلق عبارت
است از اعلی مذکور **مخفی نماند** کلام مرحوم علامه در کتاب منتهی قریب بکلام شهید است در بیان **مجملا** ظاهر از کلام مرحوم شیخ شهید قدس سره
آن است که مذکور شد **لکن** ظاهر از کلام آنمرحوم در کتاب ذکری خلاف آن است قال و من الصلوات المستحبة صلوة یوم الغدیر و هی مشترکة
بین الاصحاب ثم ذکر الحدیث المذکور ثم قال و منها صلوة یوم المباهلة و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة فی اظهر الروایات و روی فی

الخامس و العشرین منه الی ان قال و روی عن الصادق علیه السلام انه یصلی فیه رکعتان بصفة صلوة الغدیر الی آنه قال فی
آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون الی آخر ما ذکره قال فی خلاصة الاذکار ثم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة
یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و قل هو الله احد عشر مرات و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشر مرات و القدر عشر مرات
انتهی یعنی مروی عن الصادق علیه السلام و هذا و ذا الروایتان متماثلتان علی آیة الکرسی و قال ابن فهد فی الفصل الثانی عشر
انه یستحب لیلة اربعاء الغدیر و منها الغدیر لاصحابنا الی المسافر ان یقرأ بعد الغدیر آیة الکرسی الی هم فیها خالدون **و منهم** المحقق
قال فی الجعفریة و منها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة و هی رکعتان یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید
و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی آخر ما ذکر وجه الدلالة یظهر مما سلف **و منهم** السید السند
ظاهر بن سید رضی الدین الحسینی فی شرحه علی الجعفریة فانه فی مقام الشرح و ورد العبارة المذکورة مع السکوت عن الفلاح بل عن
یظهر منه الارتضاء بذلک مضافا الی انه استدل لذلک بقوله الروایة و المراد بالروایة هو الحدیث الذی اوردناه فیما سلف و معلوم
انما یستفهم عند اطلاق آیة الکرسی المطلق یکون عبارة عن ذلک کما لا یخفی و جهه للتأمل **و منهم** شارحه الآخر و کلامه
فی المراد الظهر مما ذکر **و منهم** شیخنا البهائی قال فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الکتاب و آیة الکرسی الی
هم فیها خالدون **و منهم** مولی المحقق الخراسانی قال فی ترجمته ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الکتاب و آیة الکرسی را الله لا اله الا
هو الحی القیوم و ذکر فرموده اند تمام فیها خالدون را که چه آنچه ذکر فرموده اند ترجمه عبارت مفتاح الفلاح است **لکن** چون مظهر
فلاح در آن نشده این مظهر انتفاء بجهت آن است **و منهم** المحدث الکاشانی **و اخیرا** قد مال اصحاب که در کلام ایشان ظهور
اما فی هستند که آیة الکرسی تا موضع مذکور میباشد هو شیخنا الفقیه الاقدم علی بن ابراهیم فی تفسیره و هاتا اورد کلامه تمام
للاطلاع علی حقیقة الحال قال و اما آیة الکرسی فانه حدثنی ابی عن الحسین بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا علیه السلام الله لا اله
الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو
الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم قال ما بین ایدیهم قاموس الانبیاء و ما کان و ما خلفهم ای ما لم یکن
بعد قوله الا بما شاء ای بما یوحی الیهم و لا یؤده حفظهما ای لا یثقل علیه حفظ ما فی السموات و الارض قوله لا اکراه فی الدین ای
لا یکره احد علی دینه الا بعد ان تبین له و تبین له الرشد من الغی فیکفر بالطاغوت و یؤمن بالله و هم الذین عقدوا الایمان

قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الولاية لا انفصام لها اي جبل لا انقطاع له الله ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين عليه السلم
والائمة عليهم السلم يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اي الظالمون آل محمد اولياؤهم الطاغوت وهم الذين اتبعوا من غصبهم
يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذلك ترك حدثني ابي عن فضالة بن
ايوب عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلم قوله وسع كرسيه السموات والارض يعني اوسع الكرسي والسموات فيها ذكر
امران احدهما انه لو كان معتقدا ان آخر آية الكرسي هو العلي العظيم كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسي هنالك وعدم ذكره
هنالك وذكره بعد الآيتين يرشد الى اعتقاده امتدادها بامتدادها كما لا يخفى والثاني قوله كذلك ترك بناء على ان الظاهر ان
يشار الى الحضور مما ذكر في الآخر من قوله والحمد لله رب العالمين لعدم الافتقار الى ادخال الكاف واللام في اسم الاشارة حينئذ
فيكون اشارة الى مجموع ما رواه عن مولانا الرضا عليه السلم الى آخره فتأمل ومنهم المولى المتقي النقي المجلسي فرموده كه
صدوق اوامر در بيان نماز روز عيد غدير هر كه در آن روز دو ركعت نماز كند بآنكه قبل از زوال بنيم ساعت غسل كند در هر ركعتي بعد
حمد ده مرتبه قل هو الله احد ده مرتبه آية الكرسي تا هم فيها خالدون ومنهم صاحب الذخيرة فرموده است در كتاب
الصلاة در بيان عمل روز بيست وچهارم سنت است نمازي كه در روز غدير كنند بجا آورد انتهى وچونكه مستند نماز روز بيست وچهارم
مشتمل است بر آية الكرسي تا هم فيها خالدون چنانچه بيان شد ومستند نماز روز عيد غدير مشتمل است بر مطلق آية الكرسي
حكم بر اينكه نماز روز بيست وچهارم نماز روز عيد غدير است دور وقتي صحيح است كه آية الكرسي ممتد باشد تا هم فيها خالدون
ومنهم العلامة النجفي الحلبي قال في قرآن العقول ما هذا لفظه قوله وآيتين بعدها اي في ذكر آيتين بعد هما وعد هما من آية الكرسي
آية الكرسي حملها على ارادة الجنس فيكون ثلاث آيات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه رفع مقامه فيتضح مراده
ايراد الحديث الذي ذكر الكلام المذكور تفسيرا له فقول روى في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن
بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين
وآيتين بعدها فانه قدس الله تعالى روحه اورد الكلام المذكور في تفسير هذا الحديث والضمير في قوله فيكون ثلاث آيات
الى آية الكرسي فدلالته على امتداد آية الكرسي عنده الى خالدون مما لا اخفاء فيه وهم چنين در زاد المعاد در بيان اعمال روز عيد غدير
چنين فرموده است اما كيفيت نماز روز عيد غدير نماز مشهور آن است كه از حضرت صادق عليه السلم روايت كرده اند كه هر كه

در اين روز نيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد در هر ركعت سوره حمد يكمرتبه وقل هو الله احد وآية الكرسي
تا هم فيها خالدون هر يك ده مرتبه بخواند اين را باشد نزد حضرت باصد هزار حج وصد هزار عمره منجي غافل از اينكه اشخاص مذكوره
كه كلمات صادره از آنها دال بر آن است كه آية الكرسي نزد ايشان تا هم فيها خالدون ميباشد از اعاظم علماء واكابر فضلاء
ميباشند شايد از اينرو بوده باشد كه حب مكان وخلد آشيان مرحوم شيخ جعفر نجفي قدس الله تعالى روحه القدسي در كشف الغطاء
اين قول اختيار فرموده قال في بيان الامور المذكورة هذا لفظه ومنها الكلام على الملائكة ويستثنى منه
وقراءة آية الكرسي الى خالدون تا انتهى بيان اشتباهي بوده كه كلمات ايشان دال بر اين بود كه آية الكرسي ممتد است تا هم
فيها خالدون واما اشتباهي كه كلمات ايشان دال بر اين است كه آية الكرسي منتهي ميشود تا العلي العظيم پس ايشان جماعتي
از علماء ميباشند منهم شيخنا الشهيد الثاني قال في شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد بآية الكرسي الآية التي
فيها الكرسي اولها الله لا اله الا هو الى العلي العظيم ومنهم المولى المحقق الاردبيلي قال في مجمع الفائدة والظاهر
الكرسي الى قوله وهو العلي العظيم كما هو المقرر عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب مجمع البحرين قال وليس
معروفا وهي الى قوله وهو العلي العظيم ومنهم المولى الخليل القزويني قال في شرحه على الاصول آية الكرسي
در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم الى ان قال ولا يؤوده حفظهما وهو العلي العظيم ودر چند موضع بعضي
فرموده ومنهم المولى الصالح المازندراني قال الظاهر ان آية الكرسي من قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم ومنهم
السيد علي صدر الدين الحسيني الحسيني في شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال في اول
الفقرات التي اوردها في آخر شرحه المذكور ما هذا لفظه آية الكرسي اولها الله لا اله الا هو الحي القيوم الى قوله العلي
العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتأخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب
ملائم لدعوى الاشتهار شرح قوله واضح في هذه الدعوى العلامة النجفي الحلبي قال في البحار والمشهور ان آية الكرسي الى
العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون وقد سمعت كلامه في قرآن العقول ايضا وهذا القول هو الظاهر من اكثر
المفسرين من الخاصة والعامة والمستند للقول الاول ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روى عن الصادق عليه السلم
انه قال من صلى في هذا اليوم اي في يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكر الله له على ما من عليه

وختمه بقل هو الله احد وعشرين مرة قل هو الله احد وعشرين مرة آية الكرسي الى قوله هم فيها
خالدون وعشرين مرة انا انزلناه الى آخرها حكاه عنه فيما سلف رواه سيدنا ابن طاوس عن جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة بسنده
مثله الى البواب الرابع والعشرين من زيادة الحجة ما هذا لفظه وفصل فيما ذكره من عمل آية هذا البواب العظيم الشان رويناه بالاسناد عن جماعة
من الاعيان والاخوان احدهم جدي ابو جعفر الطوسي فيما ذكره في المصباح الى آخرها حكاه عنه فيما سلف وجه الدلالة هو ان الظاهر
هذا الكلام هو ان التحديد المذكور انما هو لآية الكرسي الى آخرها وانها تمام الدعاء لوضوح انه لو لم يكن الخالدون من آخر الكرسي
لم يكن المناسب ان يقول وآية الكرسي الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتأمل بل المناسب ان يقول وآية الكرسي وآيتين بعدها كما لا يخفى
وهذا المعنى هو الذي قصده شيخ الطائفة وسيدنا السيد ابن طاوس لما حكاه فيما سلف حيث انهما عبدان قول الحديث قال
الصلوة بينهما ودعاها في بر العشر وقد عرفت منا بينهما على ان الحديث في صلوة بر العشر مشتمل على لفظ آية الكرسي فقط ومعلوم ان
هذا البيان انما يليق اذا فهم من قوله عليه السلام آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون بيان لآية الكرسي كما لا يخفى على المتأمل
وثالثها العلامة كما يظهر من في القواعد والذكرى ورابعها الاحكام بما الاول وشيخنا الشهيد في البيان وشيخنا الكفعمي في المصباح
والبلد الامين والحصن الثاني في البعيدة وشارحاه الاول مزيد كرهما وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسي والمحدث القاساني فلا حاجة
حكايتها عنهم حتى يخرج الى الاطالة وقد عرفت ان الحديث ظاهر في المعنى المذكور وهذا الظهور معتضد بفهم مؤلف الاصول ومنها
ما رواه شيخنا الكفعمي في تعيين الزوائد التي كتبها في اول البلد الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشهادة عن النبي صلى الله عليه وآله
من قرأ اول البقرة الى المفلحون والقهكم الى آخر واحد الآية وآية الكرسي الى خالدون وان ربكم الله الى العرش الى الحسنين واول الشورى
الى الارض وآخر سبحان الرحمن الى منتصرون وآخر سورة الحشر ولو انزلنا الى آخره شفاء لكل شيء بالاسناد
عاد انتهى وجه الدلالة يظهر مما ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبد الله عن اسمعيل بن عباد عن ابي
عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها
بآية على ان المرجع للضمير في قوله وآخرها الى الكرسي وقوله وآيتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر آيتين كما صرح به في
في كلام العلامة البحر الحلبي والمرجع للضمير في بعدها الآية المذكورة والمعنى ان آية الكرسي هي الآية المذكورة والآيتان بعدها
هو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله ان الزوائد وردت بنصب آيتين

ولا وجه للنصب الا بما يليه مقدرا والتقدير واقرأ آيتين بعدها فيكون الكلام تاما عند قوله والحمد لله رب العالمين
وهو محل النصب على تقدير القول اي وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ آيتين بعدها فهو مخالف للظاهر او المفروض لمنافاته
التحديد بآية الكرسي فقال عليه السلام وآخرها العلي العظيم فتقدير القراءة غير ملائم لسوق الكلام قطعا فتأمل هذا الاشكال بعضهم
لا يستدلال كما لا يخفى على اولي التأمل والافضال فالحاصل ان ما ذكره من انه لا وجه للنصب الا بما يليه مقدرا وان كان مسلما لكن
الفعل المقدر في كلامه غير ملائم لسوق الكلام اصلا لوضوح ان حاصل الكلام ح يكون هكذا آخر آية الكرسي وهو العلي العظيم
وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ آيتين بعدها فان تقدير القول في الاول انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا علمت آخر آية الكرسي
العلي العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين فح لا وجه للامر بقراءة الآيتين بعد آية الكرسي كما لا يخفى فان اعتضنا النظر
عن ذلك وقلنا ان المراد آخر آية الكرسي العلي العظيم لكن كلما قرأت آية الكرسي في اي موضع كان قل الحمد لله رب العالمين واقرأ
آيتين بعدها فح يندفع الشبهة المترتبة من التحديد المذكور اذ التحديد بالعلي العظيم يستدعي الحكم بان الامثال بالقراءة انما
كلما ورد الامر بقراءتها علاوة على القول بامتداد ها الى هم فيها خالدون وعلى التقدير المذكور بناء على المعنى المذكور يتحقق الضرورة
المذكورة كما لا يخفى على ذي فطنة وانما يجيء الكلام في محض التسمية وذلك ليس مما يعتنى به كما لا يخفى فالتقدير المذكور في كلام
السيد المسطور مطرح عن درجة القبول تحقيق ثالثه معنى قوله آيتين كرر الحمد لله رب العالمين بجزء آية الكرسي بوجه ثالث
شاهدا عند كلام مولانا المتقي البحر الحلبي اجتهد بوجه باشد كه مذكور شد فرموده اند در شرح فقيه در مقام بحث از كراهت تكلم
در بين الصلاة واستثناي آية الكرسي كلامي كه از عين آن آيت و دو آيه الكرسي بخود نازل شده در روايات اهل البيت عليهم السلام بعد
العلي العظيم والحمد لله رب العالمين هست وبعد از آن ما في السموات وما في الارض وارد شده است وما بينهما وما تحت الثرى عاشر
الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من الذي الى آخر وايضا ايضا على ابراهيم وكليمي وشيخ طوسي وسيد ابن طاوس وغيرهما ايشان ذكر
وجهي ثاني ايضا آية الكرسي على اثر ايضا انتهى كلامه وآنچه در روضه كافي مذكور است دو حديث است اول علي بن ابراهيم عن احمد
بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابي جرير القمي وهو محمد بن عبيد الله وفي نسخة عبد الله عن ابي الحسن عليه السلام
ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من الذي يشفع عنده الا باذنه ثاني
محمد بن خالد عن حمزة بن عبد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي

العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها ظاهر اينست آنچه در تبيان كليني داده اشاره بآن دو حديث بوده باشد واما على
ابراهيم پس اگرچه الحمد لله رب العالمين در تفسير آن هست لكن نه بآن نحو كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم مذكور شده
بلا فاصله چنين كلام على بن ابراهيم در سابق مذكور شد ملاحظه كن تا چيف حال مشخص شود واما آنچه شيخ طبرسي پس مذكور
در تفسير مجمع البيان وجوامع الجامع مطابق آن بيت بلكه در تفسير آية الكرسي آنچه مذكور هست اين است روى على بن ابراهيم
عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من الذي يشفع عنده الا باذنه علاوه بر اين در مجمع البيان
در تفسير آية الكرسي مذكور بيت مطلقا در كل الحمد لله رب العالمين بعد از عظيم مذكور نيست شايد در موضع ديگر مذكور
مخفي نماند اين معنى كه مرحوم طبرسي ذكر فرموده ونسبت بروايات ائمه عليهم السلام داده منافي اين با معنى كه مرحوم سيد مذكور
شرح صحيفه ذكر فرموده چنانچه وجه آن بعد از تأمل ظاهر ميشود وبعضها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء في ادبار الصلوات
من كتاب الدعاء من الكافي عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة مكتوبة
حفظ في نفسه وداره وماله وولده اجير بنفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم
يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير ديني ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني برب الفلق من شر ما خلق الى
آخرها وبرب الناس الى آخرها وآية الكرسي الى آخرها وجه الدلالة هو انه لو كان آية الكرسي عبارة الى العلي العظيم كان المناسب
لفظ آية الكرسي وعدم الاكتفاء بذلك والاتيان بقوله عليه السلام الى آخرها للتنبيه على امتدادها ازيد على الآية المذكورة
فيكون مستندا الى الخالدون لانتفاء الواسطة واما مستند قول ثاني يعني آية الكرسي وهو العلي العظيم است پس از شيخ
چند حديث است اول حديثي است مروي در اواسط جزء ثامن عشر از امالي شيخ جليل القدر ابي على فرزند شيخ سعادت
الطائفة قال اخبرنا جماعة عن ابي المفضل حدثنا عبد الله بن ابي سفيان ابو محمد القرشي الشعراني املاء من اصل كتابه
قال حدثنا ابراهيم بن عمرو بن بكر قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشي قال حدثنا عثمان بن ابي العاتكة الهلالي عن على
بن زيد انه اخبره ان ابا عبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن عن صدي ابي امامة الباهلي انه سمع على بن ابي طالب عليه السلام
يقول ما ارى رجلا ادرك عقلة الاسلام وولد في الاسلام بيت ليلة سوداء فاتت وما سوادها ما ابا امامة قال جبهتها

بقيه هذه الآية الله لا اله الا هو الحي القيوم فضرب الآية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ثم قال فلو تعلمون
ما هي او قال ما بينها لما تركتموها على حال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخبرني قال اعطيت آية الكرسي من كنز تحت العرش
ولم يؤتها نبي كان قبل على عليه السلام فابت ليلة فطحي جعتها من رسول الله صلى الله عليه وآله حتى اقرأها قال لي يا ابا امامة
اني اقرأها الف مرة في ثلث ساعات من كل ليلة فكيف تصنع في قراءتك لها بابن عم محمد قال اقرأها قبل الركعتين بعد صلوة
عشاء الآخرة فوالله ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم عليه السلام حتى اخبرتك به الحديث ودلالته على ان آية الكرسي هي العظيم
وانها تمامها مما لا اخفاء فيه حديث دوم حديثي است كه ثقة الاسلام رواية فرموده در باب فضل القرآن در كتاب فضل القرآن
شيخ صدوق در ثواب الاعمال از عمرو بن جميع رفعه الى على بن الحسين عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قرأ
اربع آيات من اول البقرة وآية الكرسي وآيتين بعدها وثلث آيات من آخرها لم يرفع بفنائه ومال ولا يقربه شيطان
لا ينسى القرآن وجه دلالت اين حديث بر مدعى اگرچه محل مناقشه است نظر باينكه مراد از آيتين بعد از آية الكرسي لا اكراه في الدين
الى آخره بودن موقوف بر اين است كه ثابت بوده باشد كه مراد از آية الكرسي هو العلي العظيم بوده باشد چه اگر اين ثابت نبوده باشد
ممكن است كه مراد از آية الكرسي سر آيه بوده باشد ومراد از دو آية بعد از آية الكرسي دو آية بعد از خالدون بوده باشد پس
تمسك بحديث مذكور در اين مقام خالي از مصادره نيست لكن اين حديث بمعونه حديث ديگر كه شيخ طبرسي در مجمع البيان ذكر
فرموده وافي بمدعاء خواهد بود وآن حديث اين است كه فرموده روى عن عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر آيات من
سورة البقرة في كل ليلة في بيت لم يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع آيات من اولها وآية الكرسي وآيتين بعدها
وخواتمها وجه دلالت اين است كه در اين حديث تصريح شده بدو آيه پس بايد مراد از آية الكرسي همان بيت آيه بوده باشد
ومراد از دو آية بعد از آن لا اكراه بوده باشد تا خالدون والا عدد آيات دوازده ميشد نه ده كما لا يخفى على المتأمل
از آنچه مذكور شد ظاهر ميشود كه تمسك بحديث ثاني در مقام استدلال اولى خواهد بود نظر بافوائد در دلالت لكن
چون حديث اول اوفق است پس تمسك بآن از آن جهت اولى است حديث سيم حديثي است كه صاحب كتاب طب الائمة
كه عبارت از حسين بن بسطام وبرادر او عبد الله بن بسطام بوده باشد چنانچه از نجاشي ظاهر ميشود روايت نموده در ثلث
اول از كتاب مذكور از محمد بن كثير دهقاني از حسن بن على بن يقطين از مخزن اهل سعادت وهدى جناب حضرت امام رضا

علیه السلام که فرموده اند این عوذه حرز و امان است از هر درد و خوف و آن عوذه این است بسم الله الرحمن الرحیم
حموا فهما لا یکلمون اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بسمع الله و بصره علی اسماعکم و ابصارکم
و بعون الله علی موتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلانة و لا علی ذریته و لا علی ماله و لا علی اهل بیته سترت
بینه و بینکم بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل عن یمینکم و میکائیل عن یساره
و محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیته امامکم و الله تعالی مطلع علیکم بمنه الله و ماله و ذریته و اهل بیته
منکم و من الشیاطین ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انه لا یبلغ حیلة المالک ما لا یبلغه بحول
نفسه فعلیک توکلت و انت نعم المولی و نعم النصیر حرسناه و ذریته فلان عاجز به اولیاء صلی الله علی محمد و آله
و تکبیر الکرسی الی قوله و هو العلی العظیم شرح کتب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و لا نجاة من الله الا الیه حسبنا الله
و نعم الوکیل هل سام فی راس الشمالیه الملک الاول الظاهر ان قوله علیه السلام الی قوله و هو العلی العظیم عدیل لآیة الکرسی و الا
تکبیر الکرسی و هو الی قوله و هو العلی العظیم فدلالة علی المراد منا الا بکاد یخفی علی احد من اولی الاحلام مؤید این است آنچه
مهین کتاب بعد از آن بعد ذوقی ذکر شده در بیان عوذه ماخوذ و مسحور و روایت نموده از احمد بن بدر از ابی عبد الله
جعفر علیهما السلام که صحاف نقل نموده که آنحضرت فرمودند یا صحاف قلت لبیک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک ماخوذ عن اهلک
بلی یا ابن رسول الله منذ ثلث سنین قد غالب بکی و آه فوالله ما اتفق فقال یا صحاف اما انک لو کنت قلت یا ابن رسول الله و الله ما
علی ان کل شیء عندکم فرجه و لکن اصحابک قال و کیف و ما صنعت الساعة فی جبل مسحور ماخوذ اما انی ارجو ان افاعلک بذلک قل بسم الله
الرحمن الرحیم اذا بلیتها الصحراء عن فلان بن فلانة بالله الذی قال لابلیس اخرج منها مذموما مدحورا الی ان قال علیه السلام و عاذ
من النار و ابن الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا
باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی
العظیم ان الهکم لواحد رب السموات و الارض و ما بینهما و رب المشارق الی آخر ما فیه و بعد ناشد آن است که در امثال مقامات در اخبار
استعاذه و تمسک بآیة الکرسی شده و این مضمون است که اگر آیة الکرسی العلی العظیم نبود بعد از آن می بایست نیز مذکور شده باشد
پس اقتصار آنچه مذکور شده مشعر بانها فی آیة الکرسی است بالعظیم و هو المطلوب حدیث چهارم حدیثی است که شیخ صدوق

خصال روایت فرموده فی ضمن الخصال التی سال عنها ابوذر رحمه الله علیه قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو جالس
فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال قلت فای آیة انزلها الله علیک اعظم قال آیة الکرسی و هی علیه صاحب مکارم الاخلاق
در کتاب مذکور روایت نموده و جهد دلالت این حدیث آن است که ظاهر از سوال سائل این آیه انزلها الله علیک سوال از آیه
واحده است که اعظم بوده باشد ظاهر در مقام جواب از این سوال بآیة الکرسی آن است که آیة الکرسی آیه بوده باشد خاصه
ظاهر لفظ مقتضی این است و این مستلزم این است که آیة الکرسی منتهی شود بقوله تعالی العلی العظیم نظر آنچه مذکور شد که
بیست در آیه اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است و قول با یکه از لفظ جلاله الی القیوم آیه است و از لا
سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه مرحوم کلینی جواز بعضی حکایت فرموده ضعیف است حدیث پنجم حدیثی است مروی در جمله از
خاصه پس در کتاب تبصیر الوصول الی جامع الاصول روایت نموده از ابی هریره که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
ان لکل شیء سناما و ان سنام القرآن سورة البقرة و فیها آیة هی سیدة آی القرآن و هی آیة الکرسی حدیث ششم از حدیثی است
مروی در کتاب مذکور و غیره از ابی بن کعب از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله
معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر حدیث هفتم حدیثی است مروی در کتاب
مصابیح و تبصیر الوصول الی جامع الاصول و غیره از ابی هریره قال و کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله بحفظ ذکوة رمضان
فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه و آله قال انی محتاج و علی عیال و بی حاجة
شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی صلی الله علیه و آله یا ابا هریره ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا
فرحمته فخلیت سبیله قال اما انه سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه و آله قال
دعنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا هریره ما فعل اسیرک البارحة
قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله قال اما انه کذبک و سیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام فاخذته
فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا آخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود قال دعنی اعلمک کلمات ینفعک
الله بها اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال علیک من الله حافظ و لا یقربک
شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله فلما اصبحت قال لی رسول الله ما فعل اسیرک البارحة فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها قال ما

صدقت وهو كذوب يعني صدقت في آية الكرسي وذكر خواصها لكنه كذب في عدم العود وعدم الدلالة على الدوام
ظاهر بوضوح ان قوله حتى يختم الآية يدل على انتهاء آية الكرسي بآخر الآية وقوله وان لم يكن حجة لكن تصديقه صلى الله عليه وآله
يكفي في ذلك ممكن است جواب كفته شود از مستند يكه در اثبات قول اول ذكر كرديم اما از حديث شيخ مرحوم در مصباح ذكر
فرموده اند پس آن مقدوح است سنداً ودلالة اما بحسب سند نظر بآنكه حديث مرسل است سنداً مطلقاً معلوم نيست صحيح
مرحوم شيخ فرموده اند روى عن الصادق عليه السلام نه راوي مملوس است ونه واسطه ما بين مرحوم شيخ وراوي پس اعتماد بآن
در بيان مراد شارع نمي توان نمود خصوصاً در صورتي كه مخالف ظاهر لفظ بوده باشد واما قصور در دلالت پس بجهت آنكه
ممكن است الى قوله هم فيها خالدون از كلام مرحوم شيخ بوده باشد واين تفسير موافق اعتقاد مرحوم شيخ بوده باشد يعني
اعتقاد آنمرحوم اين بوده كه آية الكرسي مستدل است الى خالدون لهذا آية الكرسي در حديث را تفسير فرموده اند آنچه مذكور شد
بر فرض تسليم آنكه تفسير مذكور از حديث بوده باشد چنانچه اين ظاهر است ميگوئيم كلام محتاج بحذف است چنانچه در سابق
بآن نموديم وآن حذف وجه چنانچه ممكن است هي بوده باشد پس تقدير چنين خواهد بود وعشر آيات آية الكرسي وهي الى قوله
هم فيها خالدون ممكن است بخود بيكي بآن نحو وعشر آيات آية الكرسي وما بعدها الى قوله هم فيها خالدون وبر تقدير اول كه
دلالت بر مدعي ثابت است لكن بنابر ثاني ثابت نيست بلكه دلالت بر خلاف ثابت است فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال بنابراين
آنچه لازم از حديث مذكور است اينست كه در زمان روز بيست وچهارم ذي الحجه موظف است كه سه آيه را ده مرتبه تلاوت نمايد واين
مستلزم اينست كه آية الكرسي مطلق در جائي كه وارد شده باشد حمل شود بر استحقاق وهو ظاهر واما آنچه مذكور شد ظاهر نيست
از حديث يكه از حاشيه بلد الامين مذكور شد پس احتياج باعاده كلام در آن نيست واما حديث روضه كافي پس آن نيز عاري است
سنداً ودلالة اما فلح در سند پس بجهت آنكه حمزة بن عبد مذكور در كتب رجال نيست وهمچنين راوي يعني اسمعيل بن عباد نظر
بآنكه اسمعيل بن عباد مذكور در رجال نيست ممكن است بگيرند از شيخ مرحوم در رجال در اصحاب مولانا الرضا عليه السلام ذكر فرموده
ودر ما تقدم فيه راوي حديث او وليت نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق بنابراين پس راوي مذكور در رجال نخواهد بود
بر فرض تسليم اتحاد مذكور در رجال مجهول الحال است واما فلح در دلالت پس بجهت آن است كه لفظ آية الكرسي مطلقاً
مذكور در حديث نيست تا آنكه ضمير آخرها راجع شود بآن پس ميگوئيم چنانچه ممكن است ضمير مذكور راجع باشد بآية الكرسي

راجع

راجع باشد باصل آية نظر باختلاف مفسرين كه الله لا اله الا هو العلي العظيم روايت است كه آية اولى الله لا اله الا هو الحي القيوم
تا آنكه لا تأخذه سنة ولا نوم تا العلي العظيم بنابراين مقصود از حديث تنبيه بر فساد قول بند دانست پس معني آخرها وهو العلي العظيم
آخر آية كه مقصود است بالله لا اله الا العلي العظيم است بعلاوه ممكن است بگوئيم كه اين حديث مجمل است بلكه بعيد است كه باين نحو
از معصوم صادر شده باشد كه اول فرموده باشد ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو العلي العظيم بلكه مناسب
بود كه اگر مراد حديث آية الكرسي يا آية بوده باشد كه اول كلام مصدر شود تا اول آية باين نحو الله لا اله الا هو الحي القيوم
وآخرها وهو العلي العظيم ما فرموده باشد آية الكرسي آخرها وهو العلي العظيم بلكه مناسب بنابر قول تا مستدل آية الكرسي
الى خالدون اين بود كه فرموده باشد وآخرها خالدون واين ظاهر است پس مطلقاً اعتماد بآن حديث در حكم تا مستدل آية
الكرسي الى خالدون نمي توان نمود چنانچه وجه آن تأمل در آنچه مذكور شد ظاهر ميشود واما جواب از حديث آخر يعني
حديث مروي در كتاب دعاي اذكار في پس ميگوئيم لفظ الى آخرها نه بجهت آن است كه مذكور شد بلكه بجهت دفع توهم اكتفاء
بلفظ آية الكرسي است باين نحو احبر نفسي ومالي وولدي واهلي وذاري وكلما هو متعلق بآية الكرسي يعني كه لفظ الى آخرها
مذكور نبود توهم اين مي شد كه مراد اين باشد كه باين نحو تلاوت نمايد پس فائده لفظ الى آخرها رفع توهم ارادة اجمعيت
واينكه مراد اين است كه اين نحو تلاوت نمايد احبر نفسي ومالي وولدي واهلي وذاري وكلما هو متعلق بالله لا اله الا هو الحي القيوم
لا تأخذه سنة ولا نوم الى آخر الآية بجملة فائده لفظ الى آخرها چنانچه ممكن است آن بوده باشد كه در وجه استدلال مذكور
شد ممكن است اين بوده باشد كه در اتمام مذكور شد اگر دعاي ظهور ثاني بگيريم ادعاي ظهور اول ممكن نيست اذا قام الاحتمال
بطل الاستدلال پس اعتماد باخبار مذكوره در حكم تا مستدل آية الكرسي الى خالدون ممكن نيست بلي چيزيكه مذكور
هست كلمات مذكوره از اجله علماء مذكوره است پس ميگوئيم انصاف اينست كه كلام شيخ الطائفه نور الله تعالى
مرقده دال بر آن هست كه آنمرحوم معتقد باين بوده باشد كه آية الكرسي مستدل بوده باشد تا خالدون چنانچه در مقام وجه استدلال
بحديث اول مذكور شد وهمچنين كلام سيد ابن طاوس واما كلمات باقي اصحاب بر اين مطلب مشخص نيست توضيح مرام
اينست كه گفته شود كلام مرحوم علامه ومن تأخر عنه كل راجع باينست كه تصريح فرموده اند كه آية الكرسي را در نماز
روز عيد غدير تلاوت نمايد تا هم فيها خالدون تا آنكه حديثيكه مستند اين صلوة است مشتمل است بر لفظ آية الكرسي فقط

پس این تفسیر از اعاظم علمای مذکوره بجهت اینست که آیة الکرسی یا باعتقاد ایشان معتمد است تا خالدون انصاف
که این وجهی است متین لکن یکون چنانچه ممکن است این تفسیر بجهت کبوده باشد که مذکور شد ممکن است بجهت شدت اعتماد
شیخ بوده باشد یا جمعی نظر باینکه صلوة مذکوره از صلوات مندوبه است بالجبای علماء و مساعده در امور مندوبه تا
و چونکه مدلول علیه بکلام مرحوم شیخ اینست که تلاوت آیة الکرسی در صلوة روز عید غدیر تاید تام فیها خالدون باشد
لهذا مرحوم علامه وغیره حکم فرموده اند باستحباب نظر بتسامح در امور مستحبه پس تفسیر مذکور از علمای مذکوره شاهد
بوده باشد که مذکور شد نه بجهت اعتقاد باستناد اصل آیة الکرسی تا عمل مذکور پس حکم براینکه اعلیه علماء مذکوره معتقد
این نباشد که آیة الکرسی معتمد است تا خالدون ممکن نخواهد بود موید استحباب است کلام مرحوم علامه در نهایة الاحکام
وتذکره قال فی نهایة الاحکام یستحب ان یصلی یوم الرابع والعشرون من ذی الحجة وهو یوم الصدقة ایضا ثم قبل
الزوال بضعف ساعة رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة وکل واحدة من الاخلاص وآیة الکرسی الی قوله فیها خالدون
والعدد عشر مرات قال الشیخ وهذه الصلوة بعینها روینا فی یوم الغدیر وهو یعطی ان آیة الکرسی فی صلوة الغدیر الی
خالدون پس اگر آن مرحوم معتقد استحباب میبود حاجت باینکلام نبود کما لا یخفی و قریب بکلام نهایة است کلام آن مرحوم
در تذکره قال بعد ان حکی کلام شیخ الطائفة وهو یعطی ان آیة الکرسی الی قوله فیها خالدون در نهایة الاحکام
دلالت کلام شیخ را بر استحباب بخصوص صلوة غدیر داده اند و در تذکره مطلقا چنانچه ظاهر این است صحیحا که در شاهد
وجه آن بیان شد پس تمسک بکلمات مذکوره از مرحوم علامه در حکم براینکه این نزد کوار از معتقدان میباشد که آیة
الکرسی معتمد است تا خالدون صحیح نخواهد بود موید استحباب است کلام مولانا البقی الجلیسی باینکه بیان شد که صحیح
فرموده اند در نماز روز عید غدیر بنحویکه سابق بیان شد تصریح فرموده اند در کتاب صلوة همین شرح در مبحث تعقیب
که آیة الکرسی گویند مراد تا العلی العظیم است بلی کلام شارح جعفریه که مسطور شده در مقام استدلال در اثبات استحباب
صلوة روز غدیر بقوله للرواة ظاهر است در اینمعنی مجملا کلمات علماء مذکوره که متعلق است بصلوة روز عید غدیر بنحوی
که مذکور شد اما کلماتیکه متعلق بآن نبوده باشد مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام ملا محمد قاسانی پس مستند این دو کلام
بخصوصه حال در نظر نیست که ملاحظه شود که مثل مستند نماز روز بیست و چهارم ذی الحجة است یا آیة الکرسی نحو اول است مثال آن

است که مذکور شد و اگر چنین نیست بلکه آیة الکرسی در مستند در اینمورد و مقام مطلق بوده است در اینصورت کلام ایشان دو
دلالت دارد بر اینکه ایشان معتقد استناد آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن مضر نیست نظر باینکه منکر نحو خلاف در مستند
نیستیم پس اینمورد نظر شریف مرحوم شیخ وغیره خواهد بود در اینقول مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود که عمار در مستند
این است که آخر آیة الکرسی هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول بامتداد تا خالدون سند او دلالت چنانچه
بیان شد و مستند دیگر در اثبات قول ثانی ذکر کردیم اگرچه سبب سند آن نیز ضعیف است لکن بسبب دلالت اکثر آنها
اگرچه در بعضی مناقشه توان نمود و ضعف سند در اینمقام مضر نیست نظر باینکه مدلول آیة الکرسی مشخص است اضافه بکرسی بجهت اشتمال
آن است بلفظ کرسی مثل آیة ملک پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از آیة معهوده که مشتمل بلفظ کرسی است اینمعنی در
است بنصوص مذکوره که دال بر اجتماع است موید استحباب اعتقاد شهره عکبه در کلام علامه حلبی وغیره بلی در تسلیم کلام
مراد آیة الکرسی علاوه بر استحباب است محتاج هستیم بدلیل دیگر و چونکه نصوص سابقه قابل این توجیه که توهم اعتماد
در اثبات استحباب چنانچه مفصلا بیان شد لهذا اعراض از آن و اختیار ثانی متعین خواهد بود بلی در نماز روز بیست و چهارم ذی الحجة
چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه تلاوت آیة در آن نماز تام فیها خالدون است و حدیث مزبور در مقام معتقد بعمل
علما است لهذا عمل بمقتضای آن در آن نماز بسبب است و اگر در مقام دیگر نیز دلیل یافت شود که اعتماد بآن توان نمود اما عمل
بمقتضای آن بسبب بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق آیة الکرسی است چنانچه غالب چنین است در اینوقت اخبار تا هو
العظیم است میتوان نمود بلکه ایشان تعلاوت بقصد توظیف مشکل است بلی بقصد تلاوت در آن بسبب است قال شیخنا الشهید
الثانی فی شرح الارشاد والظاهر ان المراد بآیة الکرسی الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم الی
العلی العظیم نعم ذکر فی صلوة المناهل انه یقرأ الی خالدون ولا دلالة فیه علی التعدی الی غیرها وان کان فعلها جائزا و
این نزد کوار مبین است و آنچه در آخر فرموده وان کان فعلها جائزا اگر بقصد توظیف بوده باشد چنین نیست که فرموده اند و اما نماز
روز عید غدیر مشخص شد که آیة الکرسی در آن مطلق است لکن نظر باینکه اعیان علماء مثل شیخ الطائفة و سید بن طاوس و مرحوم
علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و دو نزد کوار مجلسیین و صاحب خبر و محدث قاسانی و دو نفر از شارح جعفریه
قدس الله تعالی ارواحهم کل تصریح فرموده اند بر اینکه مراد از آیة الکرسی در این نماز تام فیها خالدون است لهذا عمل

آن نمودن بیعیات اگرچه در سابق ایشان شد بآنکه ممکن است که مرحوم علامه و من تأخر عنه اعتماد بکلام شیخ در مضاف
فرموده باشند و مبنای فرموده مرحوم شیخ اعتماد آنمرحوم بوده باشد یا مشار الیه آیة الکرسی الی الخالدون محلا قراءة آیة الکرسی
تا خالدون در این نماز نظر بتصریح اعاظم علماء مذکوره بیعیب بلکه مستحسن است و الله تعالی العالم محصی نماند از آنچه
مذکور شد مستحسن میشود آیة الکرسی که در تعقیب صلوات وارد شده کفایت میکند در امتثال و نادیه است قراءت
الله لا اله الا هو الحی القیوم لکن هرگاه منضم نماید باین دو آیه بعد تا خالدون عیبی ندارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه
بعد بیان خواهد شد ششم از تعقیبات مهمه در عقب فریضه قراءة سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه
تلاوت دعای ماثور است بعد از فراغ از آن فائده کاروان معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است
که فرموده هر که دوست دارد و مشتاق است که بدار آخرت خالص و پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک شود
از کدورات و غش و احدی در آخرت از او مطالبه مظلمه نماید باید بخواند در عقب نمازهای پنجگانه سوره مبارکه قل هو الله
احد را دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن دو دست خود را بلند نموده این دعا را بخواند اللهم انی اسألک باسمک المکنون
المخزون الطاهر الطهر المبارک و باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد یا واهب العطایا یا مطلق الاسارا
یا فکاک الرقاب من النار اسألک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و تبعثنی یوم
القیامة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و وسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن جناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کلامی فرمودند که خلاصه معنی آن اینست که این تعقیب را اختیار نموده ام از جمله چیزهائی که جناب محمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن تعلیم فرموده اند و آنجناب امر فرموده اند مرا که تعلیم کنم آنرا بحسن علیهما السلام محصی نماند
اگرچه حدیث مذکوره ضعیف و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در کتاب معانی
همین حدیث را روایت فرموده اند مستند بدانکه مقتضای حدیث مذکور اعتبار قراءت سوره مبارکه توحید است در نماز
لکن مقتضای حدیث مروی در کافی در باب فضل القرآن و در ثواب الاعمال جواز اجتزا است بقراءت سوره مذکوره
اگرچه یکدفعه بوده باشد خلاصه مضمون آن حدیث آن است که کاشف اسرار و فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده کسیکه ایمان بخداوند عالم جل جلاله و اعتقاد بروز قیامت دارد باید ترک نکند قراءت قل هو الله احد را در عقب فریضه

بدرستیکه کسیکه بخواند این سوره مبارکه را خداوند عالم جل جلاله جمیع پیغمبران و خیر دنیا و آخرت را در آن
کاه او داده و کاه والدین او را و کاه اولاد او را هفتم از جمله تعقیبات مذکوره دعای مروی در کافی و فقیه و آن دعا این است
اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو بینی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو بینی برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و
من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو بینی برب الناس
ملک الناس الی الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و فی الفقیه و الکافی
و آیة الکرسی الی آخرها ظاهر این است که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل
ما هو بینی بالله لا اله الا هو الحی القیوم الی آخره از کاشف اسرار و فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که
هر کس این کلمات را بخواند عیب هر عاری و فریب باعث حفظ نفس و مال و دار و ولد او میشود هشتم از تعقیبات مذکوره
که مشتمل است بر آن حدیث موثق در باب فضل القرآن از کافی از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده چون که آیات
آیه نازل شد بر آنکه نازل شوند بر اهل زمین چسبیدند بعرش و عرض کردند ای پروردگار ما آیا میفرستی بسوی اهل
و خطایا پس وحی از جناب خداوند جلیل رسید بآن آیات که نازل شوید باهل زمین قسم بعزت و جلال خود هر که از آل
محمد و شیعه ایشان شما را تلاوت کند در عقب صلوات مفروضه ما نظر رحمت و التفات میکنیم بسوی او در هر روزی
هفتاد مرتبه و اجابت میکنیم از آنها در هر نظری هفتاد حاجت را آیات مذکوره عبارت است از ام الکتاب و
شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم و آیة الکرسی و آیة الملک
که عبارت است از آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من
تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر محصی نماند که مراد از ام الکتاب ممکن است که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن
اطلاق آیه بر آن نمودن خلاف ظاهر است و ممکن است مراد از ام الکتاب و اختتام آیه سوره مبارکه آل عمران بوده باشد که عبارت
از هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا

وما يذكر الا اولوا الالباب ظاهر اينست كه مراد از امر الكتاب در اينمقام همين معنى بوده باشد نهم از تعقيب نماز
مذكوره تلاوت تسبيحات اربع است بعد از هر فريضه حتى فريضه نظر بحديث صحيح مسروى در ثواب الاعمال حاصل
مضمون آن حديث صحيح آنست كه روزى فخر كائنات جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله خطاب فرمودند باصحاب
بسعادت خدمت ايشان مشرف بودند يا چند بيد كه هر گاه كلى آنچه نزد شما هست صعود جمع بكنيد يعنى از نماز روى بعضى
بكذريد چنين احتمال بدهيد كه اگر چنين نمائيد آسمان بر سد عرض كردند خير چنين نميدانيم فرمودند ميخواهيد دلالت كنم
شما را بچيزى كه فرع او در زمين بوده باشد و شاخ آن در آسمان عرض كردند بلى يا رسول الله فرمودند بگوئيد بعد از فراغ
از فريضه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ثلثين مرة بدرستيكه هر گاه كسى چنين نمايد محفوظ مى ماند
از خراب شدن عمارت بر روى آن و سوختن در آتش و از غرق شدن و از افتادن در چاه و محفوظ مى ماند از مردن بدى
از هر بلائى كه از آسمان نازل شود در آن روز و اين كلمات باقيات الصالحات خواهد بود بجهت او مخفى نماند مقتضاى حديث
مذكور استحباب تعقيب مذكور است در حق هر مصلى خواه در حضر بوده باشد يا در سفر لكن مبالغه آن در سفر و عقب
صلوات مقصوره بيشتر است بجهت تنبيه بلين مبالغه در حديث بغير از آن بوجوب شده است و شيخ صدوق در كتاب
عجائب حديثى روايت نموده كه حاصل مضمون آن اينست كه هر گاه كسى در عقب هر نمازى فريضه چهل مرتبه بگويد سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر قبل از آنكه بگرداند دو پاى خود را از آن حالتى كه بود بر آن حالت در حالت
تشهد بعد از آن مطلبى كه دارد مسئلت نمايد از درگاه واهب العطايا بدرستيكه اجابت مشرف خواهد شد دهم دعائيست مروى
در محاسن برقى در حديث صحيح حاصل مضمون آن اينست كسيكه بگويد بعد از فراغ از نماز قبل از آنكه بگرداند دو زانوى خود را
از آن حالت كه بوده است بر آن در حال تشهد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم يتخذ صاحبة
ولا ولدا ده مرتبه بحق مرا بدرستيكه خداوند عالم جل شانه چهل هزار گناه را بيامرزد و هزار گناه عظيم را و هزار هزار حسنه
و بيامرزد مثل كسيكه ختم نمايد قرآن را دوازده مرتبه يازدهم دعائيست كه مشتمل بوده باشد بر استعاذه از نار و طلب جنة و حمد
ثقة الاسلام روايت نموده حديثيكه حاصل مضمون آن اينست كه سه چيز است كه خداوند عالم جل شانه آنها را شنيدن كلام خلائق را
عطا فرموده بهشت و آتش جهنم و حور العين پس هر بنده كه از نماز فارغ شد و گفت اللهم اعتقنى من النار وادخلنى الجنة وزوجنى

الحور العين الله جهنم ميگويد بلى اى پروردگار عالم بدرستيكه بنده تو سؤال كرد كه او را آزاد كنى از من پس او را آزاد كن و بهشت ميگويد
اى پروردگار من بنده تو سؤال كرد از تو مرا پس او را داخل كن در من و حور عين ميگويد بلى اى پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواست
پس او را تزويج كن ما را با او و اگر اول بگويد اللهم صل على محمد وآل محمد بعد از آن اين دعا را بخواند افضل و ادخل و اجابت خواهد بود
دوازدهم توسل بدوازده امام عليهم السلام است ثقة الاسلام از جناب هادى طريق رشاد و سوى جناب حضرت امام محمد تقى عليه السلام
روايت نموده كه آنحضرت فرموده كه بعد از آنكه فارغ شدى از نماز واجب بگو رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن
وبعلى اماما وبالحسن والحسين وبعلى بن الحسين ومحمد بن على وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى بن موسى ومحمد بن على وعلى بن محمد
والحسن بن على والحجة ابو القاسم بن على عليهم السلام ائمة اللهم وليك الحجة فاحفظه من بين يديه ومن خلفه ومن يمينه ومن شماله
ومن فوقه ومن تحته وامدد له فى عمره وحبذ له الفاطر يا ايك المستضعف اليك وارزقه ما يحب وتقر به عينه فى دينه ودنياه واهله
وماله وفى شيعته وفى عدوه وارهم منه ما يحذرون واريهم فيهم ما يحب وتقر به عينه واشف به صدورنا وصدور مؤمنين طاهر
اينست ضمير فى ارهم راجع باشد بعدوه پس معنى ظاهر آن چنين خواهد بود بنما يا غادى و دشمنان آن حضرت را از جانب حضرت چيزى كه
بودند از آن از مسلط شدن آن حضرت بر آنها و كشته شدن آنها بسبب آن حضرت و اريهم فيهم ما يحب جنابت آن حضرت در دشمنان
حضرت چيزى كه آنحضرت دوست ميداشت از قتل و استيصال آنها بالكلية ابن بعقوب ثقة الاسلام در كافى و شيخ صدوق
فقيه نور الله تعالى روحهما ذكر فرموده اند با اندك اختلافى مذكور در كافى بعضى آنست كه ذكر شده در فقيه و محمد نبيا بعد از او
بالاسلام و القرآن ذكر فرموده باين نحو رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبالقرآن كتابا وبمحمد نبيا كيفيت مذكوره در كافى است
اگرچه وجهى بجهت ترتيبى كه مذكور در فقيه است نميتوان گفت و هر دو اين بزرگوار اسناد را از محمد بن فرج كه از اصحاب حضرت
امام رضا و امام محمد تقى و امام على نقى عليهم السلام است روايت نموده اند كه او از جناب امام محمد تقى عليه السلام روايت نموده و مرحوم شيخ
در تهذيب نيز ذكر فرموده لكن از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام و بالكعبة قبلة اعلاوه فرموده لكن ذيل آن مشتمل است
دعائيكه بجهت ملجئه الزمن حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه است مذكور در تهذيب چنين است بگويد بعد از هر فريضه
رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن كتابا وبالكعبة قبلة وبعلى وليا وامانا وبالحسن والحسين والائمة
سلوان الله عليهم اللهم انى رضيت بهم ائمة فارضنى لهم انك على كل شئ قدير مخفى نماند از اينكه اين دعا مشتمل بر اقرار

بربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنا عشر است سزاوار اینست که مداومت آن شود خصوصاً با دعای بجهت جناب صاحب العصر عجل الله تعالی
فرجه و نظر بکثرت کرفتاری و مشاغل و تلک همت بجهت اغلب ناس جمیع مابین کل ادعیه بسیار صعوبت دارد لکن مناسب آنست مهما
امکن اغتنام این تعقیب نشود که خلاف دنیا و آخرت در توسل بائمه علیهم السلم سیما بجناب صاحب الزمان عجل الله تعالی ظهوره میباشد
بدانکه بعضی از فقرات دعا که محتاج به بیان بود تفسیر شد قوله علیه السلم و تقریر عبد ممکن است از ثلاثی مزید باب افعال
باشد چنانچه ممکن است از ثلاثی مجرد بوده باشد بنابر اول صیغه خطاب بضم تاء خطاب و کسر فاء خواهد بود و بنابر ثانی بفتح
صیغه غائبه خواهد بود و کسر فاء و فتح آن هر دو جائز است بنابر اول فریقر از باب ضرب یضرب خواهد بود و بنابر ثانی از باب
علم خواهد بود معلوم بنابر آنکه ثلاثی مزید فیه بوده باشد صیغه منصوب و مفعول خواهد بود و بنابر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد
بود و معنی بنابر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بجناب صاحب الامر آنچه را که محبوب او است از نصرت و غلبه بر فاطمه اهل
آن فاسده و ایمان آنها با مقتول شدن آنها بضرب سیف قاطع ایشان و روشن بکردان بآن چشم ایشان را و بنابر ثلاثی مجرد معنا
بایشان چیزی را که چشم ایشان بآن روشن شود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که ثلاثی مجرد در اینمقام انسب است بدانکه از جمله ادعیه
که بعد از هر نماز فریضه وارد شده است این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما کان و حیثما کان
من شارق الارض و غاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و عن اخوانی التحیة و السلام عدد خلق الله و زنة عرش الله و ما
احصاه کتابه و احاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة هذا الیوم و ما عشت فیه من الایام عهدا و عقدا و بیعة
فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی من انصاره و انصار الذابین عنه و المستشهدین لاوامره و نواهیه فی ایامه و استشهد
بین یدیه اللهم فان حال بینی و بینه الموت الذی جعله علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی
مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و البادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة و اکحل بصری بنظرة منی الیه
و عجل فرجه و سهل مخرجه اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره و اعمر اللهم به بلادک و احیی به عبادک فانک قلت
و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلوات الله
علیه و آله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یجعله اللهم الکرة لهذه العصابة التی هذه الامة بهم
انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا و صلی الله علی محمد و آله ازکا سلام و صلوات و در فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلم

مروی است که هر کس اینعا را بعد از هر نماز بعد از تعقیب مغرب سعادت مآب جناب صاحب امر علیه السلم مشرف خواهد شد
بیدار عا و در خواب اینکه اینعا مشتمل است بر بلاغت در تبلیغ سلام بآن ملاذ کافه انام و تجدید عهد و بیعت است بآن مقتدای
فاطمه اسلم و همچنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن بشرافت سعادت خدمت آن امام زمان علیه و علی آبائه الاف التحیة
و الاکرام مداومت بآن بسیار بسیار بموقع است اگر بعد از هر نمازی نشود اقلاً بعد از نماز صبح خوانده شود مجملاً در هر وقت
از اوقات که بوده باشد خواندن اینعا خوب است اگرچه بعد از فراغ از صلوات بوده باشد سیزدهم از جمله تعقیبات
مذکوره لعن کردن است بر دشمنان و ظالمین ائمه انام علیهم الاف التحیة و السلم ثقة الاسلم و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب
روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق علیه السلم در عقب هر نماز چهار مرده و چهار زن را لعن میفرمودند فلان و فلان و
و معویه و فلانه و فلانه و هند مادر معویه و ام الحکم خواهر معویه و در حدیثی وارد شده است نهی از ترک لعن بر چهار
بعد از فراغ از نماز بنابر این اگر چه بنکه آن امثال حاصل میشود آن است که بگوید بعد از فراغ از هر نماز اللهم العن
فاطمة الکبری اکمل و اشمل و افضل خواندن دعای صنمی قریش است تمامی مناسب دانست که آن دعا را در اینمقام ذکر نمایند
تا شیعیان ائمه طاهرین علیهم السلم از فوائد عظیمه که مرتب می شود بر خواندن آن محروم نشده باشند بدانکه اینعا دعای
جلیل مروی است از ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده اند ایشان را بانهایت
تعظیم و احترام فرموده اند که کان مجالیل علیه السلم و تلمیذه حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلم اشهر من ان یخفی
و قد ذکر الکشی احادیث یتضمن قدحا فیه و هو اجل من ذلک و قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر و اجبنا عنها رضوان الله عنه انتهی عبارته
مجملاً روایات سلام است اینعا را عبد الله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از مقتدای ارباب معرفت و یقین جناب
امیر المؤمنین علیه السلم که فرمودند هر کس اینعا را بخواند مثل کسی خواهد بود که در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در جنگ احد و حنین و بدر هزار هزار شمشیر بکفار انداخته باشد و دعای این است اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما
و طاغوتیهما و افکیهما و ابنتیهما اللذین اکلا اثامک و جحدا آلائک و خالفا امرک و انکرا وحیک و عصیا رسولک و
قلبا دینک و حرفا کتابک و عطلا احکامک و ابطلا فرائضک و الحدا فی آیاتک و عادیا اولیائک و والیا اعدائک و
افتدیا عبادک و اصلا بلادک اللهم العنهما و انصارهما و اشیاعهما و اتباعهما و اوداءهما و حزبهما الی یوم القیامة و الحقهما بالهاویة

وعالمه كباطنه وظاهره بباطنه وأساسا أهلا وأبا لا نضاه وفلا أطفاله وأخلا مسرة من دينه وذراريه عليه وجهدا
إمامه وأشركا بهما فظلما ذنبهما وخلدهما في سقر وما أدراك ما سقر لا تبقي ولا تذر اللهم العنهم بعدد كل منكر
وحق أخوه ومنبر على ومؤمن أرجى ومنافق تولوه وولي أذوه وطهر بلاؤه وصاحب طرده وكافر نصره وإمام ظلمه
وفرض عبده وأبرأ أنكره وشر أنشره وقدم أزلفه وخير بدله وحكم قلبه وكفر أبدعه وكذب وسنه وأرى عنه
وفي اقطعه وحيا أكله وحس استحلى وباطل أسس وجور بسطه وظلم نشره ووعد أخلفه وعهد نقضه وحلال
حرمه وحرام حلله وبغا في أسس وغدر أنفذه وبطن فقوه وضلع كسره وصك مزقه وحمل بدنه وذيل
أعزه وعزيزا أذله وحق منعه وإمام خالفه اللهم العنهما بكل أثر حرفوها وفرض تركوها وسنة غيروها وأحكام عطلوها
وأرحام قطعوها وشهادات كتموها ووجيه ضيعوها وأيمان نكثوها ودعوى أبطلوها وبعهد أنكروها وحلية أفسدوها
وخيانة أوردوها وعصبة أرتقوها وباب حرجوها وأزياف زينوها اللهم العنهما في مكنون السر وظاهر العلانية لعنا
دائما دائما سرمدا لا انقطاع لأمده ولا نفاد لعدده لعنا بعدد قوله ولا يروح آخره ظلم ولاة عواتهم وأنصارهم ومحبيهم
ومواليهم والمسلمين إليهم والتاركين أحيائهم والمقتدين بكلامهم والمصدقين بأحكامهم بعد أن جهادهم بكو
اللهم عذبهم عذابا يسبقني أهل النار في النار أبين رب العالمين أي برادر عزيز بين كه شاغل عمال وشاغل نفس
وسيده كه جناب حضرت امير المؤمنين عليه السلام بآن اطلاق وكرده اند تعالى كه كاشف نمونه آن است ولقد أمر على اللئيم تيمم
فصد منه لك لا يعفني أجر بلعن وطعن در حق آنجناب فرموده نعوذ بالله من شماتة الفرد وفساد العمل جهاد دهم
تعقيب عقيب صلوات مفروضه زيارت غرا كه آنجناب عليه والد افضل الصلوات مي باشد مناسب است كه خم تعقيب بآن زيارت
در كتاب فرج الاستاد زيارت عقب صلوات مفروضه را باين نحو ذكر فرموده السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته السلام
عليك يا محمد بن عبد الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا أمين الله
أشهد أنك قد نصحت لأمتك وجاهدت في سبيل ربك وعبدته حتى أتاك اليقين فجزاك الله يا رسول الله أفضل ما جزى نبيا عن
أشهد أنك رسول الله وأشهد أن محمد بن عبد الله وح
أمته اللهم صل على محمد وآل محمد أفضل ما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد بدلكم أدعيه وارده عقيب صلوات مفروضه
مذكوره در كتاب دعا اكثر اينست كه در اختتام توان استفتاح نمود لكن نظر بمضمون ما لا بد منه كلمه لا بد از كلمه اختصار نموده

مذكور شد مقام ثاني در ذكر تعقيباتيكه مختص است بصلوات نافله آنحضرت در اين چند مبحث است مبحث اول در بيان بعض از
وارده ماثوره بعد از نماز صبح است در احاديث معتبره مرويه در كتاب دعائي از اصول كافي و غير ماثورات كه هر گاه كسي بعد از
از نماز مغرب و نماز صبح بگويد بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم دفع مي شود از او انواع بلا و غير سد بلو
جذام و برص و جنون و در بعضي از اخبار بكصد مرتبه نيز وارد شده است و در حديث صحيح ماثورات كه هر كس بگويد بعد از نماز صبح
صد مرتبه ما شاء الله كان لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم نخواهد بد در آن روز چيزي كه موجب كراهت او شود تنبيه
الدعاء در عقب صلوات از كتاب مذكور ماثورات كه هر گاه كسي بخواند بعد از نماز صبح ايد عاء را هر چه جهي از خلاق عالم على شانه
را دور مي شود و كفايت مي نمايد خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله وصلى الله على محمد وآله محمد و فوض امري الى الله
إن الله بصير بالعباد فوقاه الله سيئات ما مكروا لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم
وكذلك ننجي المؤمنين حسبنا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول ولا قوة
إلا بالله العلي العظيم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وإن كره الناس حسبي الرب من المربوبين حسبي الخالق من المخلوقين
حسبي الرازق من المرزوقين حسبي الذي لم يزل حسبي منذ قط حسبي الله الذي لا إله إلا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
تنبيه از تعاويذ نقل شده كه از كاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت نموده بجهت طلب معيشت
و ادائي دين بايد عادا بعد از نماز صبح بخواند توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك
في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا اللهم إني أعوذ بك من البؤس والفقر ومن غلبة الدين والسقم وأسألك أن
تشفني على أداء حقك إليك وأما حق الناس إلى الناس مداومت نمودن با بند عاء با توجه و حضور دائما تا اثر مطلب
مذكور مناسب است كه در وقت خواندن دستها را بلند نمايند تنبيه شيخ صدوق در كتاب ثواب الاعمال و كتاب خصال از
علو الاولي و آل و اخر جناب حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت نموده حديثي كه حاصل مضمون آن اينست كه شخصي از
سعادت خدمت جناب رسول خدا مشرف شد و عرض كرد كه من بسن پيري رسيده ام و قوت من ضعيف شده است و نميتوانم آنچه
نمود آنچه در سابق عادت من بود از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعليم فرما بمن دعائيكه خداوند عالم جل شانه مرا بسبب خواندن
آن نفع بخشد جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند بعد از آنكه از نماز صبح فارغ شوي ده مرتبه بگو سبحان الله العظيم

وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم از اعتبار بر می شود که محفوظ باشی از کودی و دیوانگی و جذام و فقر و بیماری
کرده یا رسول الله این از برای دنیای من از برای آخرت من چه باشد فرمودند میگوئی در عقب هر نماز اللهم اهدني من
عندك وافض علي من فضلك وانزل علي من بركاتك و در کتاب مجالس فرزند ارجمند سعادتمند شیخ طوسی قدس الله
تعالی روحهما مروی است از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنسرور انبیاء بعد از آنکه از نماز صبح فارغ میشدند
بدعا مشغول میشدند بنحوی که اصحاب آنسرور می شنیدند اللهم اصلح لي ديني الذي جعلته لي عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لي دنياي
التي جعلت فيها معاشي اینرا نیز سه مرتبه اللهم اصلح لي آخرتي التي فيها معادي سه مرتبه اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك
واعوذ بمعفوك من عقابك سه مرتبه اللهم اني اعوذ بك منك لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك
الجد بدانکه این فقره آخر مکرر است در ادعیه خاصه معنی آن اینست صاحب شوکت و غنا از شوکت و غنای او منفعتی
نیارد بمنکر و اندازه احسان تو بعضی ممکن نیست کسی مستغنی از تو شود اگرچه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی
در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا را ذکر فرموده اللهم صل على محمد وآل محمد واهدني لما اختلف فيه من الحق
باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا وحده لا اله الا الله
ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره المشركون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولين لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير سبحان الله كلما سبح الله شيء وكما يحب
ان يسبح وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله كلما هلل الله شيء وكما يحب الله ان
يهلل وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والحمد لله كلما حمد الله شيء وكما يحب الله ان يحمد وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه
وعز جلاله والله اكبر كلما كبر الله شيء وكما يحب الله ان يكبر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله و
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر عدد كل نعمة انعم بها على وعلى كل احد من كان او يكون الى يوم القيامة
مبحث دوم در بیان بعضی ادعیه و اذکار مخصوصه بعقب نماز ظهر است شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح از جمله تعقیبات
مخصوص بنماز ظهر این دعا را ذکر فرموده يا سامع كل صوت يا جامع كل فوت يا بارئ النشور بعد الموت يا باعث اولين
يا سيد الناس يا ذخر يا جبار الجبابرة يا مالك الدنيا والآخرة يا رب الارباب يا مالك الملوك يا باطش الجبابرة الشديد

يا فعالا لما يريد يا عظيم يا عدد الانفاس ويا ظل الاقدام يا من السر عنده علانية يا مبدئي يا معيدي اسئلك بحقك على خلقك
من خلقك وبحقهم الذي اوجبت لهم على نفسك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تمن علي الساعة بفكاك رقبتي من النار
وان تجير لي وليك وابن وليك الذي جعلته لي بانزلك واميتك في خلقك وعبدك في عبادك وحجتك على خلقك عليه صلوات
وبركاتك وعدة اللهم ايده بنصرك وانصر عبدك وقواه بصحابته وصبرهم واجعلهم من لدنك سلطانا نصيرا وعجل
فرجه وامكنه من اعدائك واعداء رسولك يا ارحم الراحمين ومرحوم كفعمي وشيخ بهائي از جابر از جعفر بن محمد از پدرش
ابن دعا را ذکر فرموده اند يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو
حسن التجاوز يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل حاجة يا واسع المغفرة يا مفرج كل كربة يا مبدل العثرات يا
كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا دائما يا سيدا يا غاية رغباتاه اسئلك بك وبمحمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم المهدي الائمة الهادين عليهم السلام ان تصلي على محمد وآل محمد واسئلك ان لا تشوه
خلقي بالنار وان تفعل بي ما انت اهله بدانکه این دعائی است جلیل القدر عظیم المنزلة مروی است در کتاب توحید صدوق
از مفخر انبیاء و سید رسل و ملجأ اولیاء و هادی سبل صلوات الله علیه وآله که فرمود امین ملک جلیل حضرت جبرئیل
باینشان نازل شد خداوند عالم جل جلاله هدیه برای شما فرستاده فرمودند کدام است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه
کلماتی است از کنز هائی عرش کسی بر آن مطلع نیست بجهت اکرام و احترام شما خداوند جل شانه شما را باین سرافراز
فرمودند کدام است این کلمات ای جبرئیل عرض کرد اینکلمات اینست يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة
ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى ومنتهى كل
شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا ربنا يا سيدنا ويا مولانا ويا غاية رغبتنا اسئلك
بالله ان لا تشوه خلقي بالنار جناب شیخ صدوق در عیون از حضرت رضا صلی الله علیه وآله فرمودند هر که این کلمات را بخواند ثواب
کلمات عرض کرده چند بسیار است چه بسیار است ثواب این کلمات هر گاه جمع شوند ملائکه هفت آسمان و ملائکه هفت طبقه

زیبن و خواهند ثوابا اینکلمات را وصف نمایند تا روز قیامت نمیتوانند وصف نمود ثواب این حرف را پس هرگاه بگوید
بنده یا بن الطهر الجمیل و ستر القبیح خداوند عالم جل شانه عیوب او را ستری فرماید و رحمت بیکدیگر او در دنیا و موجب زینت او
میگردانند او را در آخرت و ظاهر میشود که سائر عیب او بوده باشد عیبت او فرار می فرماید در دنیا و آخرت و هرگاه بگوید یا بن الرؤف
بالبریة و لکم بهذا الستر خلائق عالم جل شانه حساب نخواهد فرمود او را در روز قیامت و معاتب نمیشود و مستور او را اظهار
فرمود در روزی که معاتب خلائق بروز میکند و در وقتیکه گفت یا عظیم المغفرة و در وقتیکه گناهان او را می آمرزد اگر
مثل کف دریا بوده باشد و در وقتیکه گفت یا حسن التجاوز از ندامت و خجلت و شرمساری خداوند عالم جل جلاله تجاوز و میگذرد از
او اگر مثل ذره ی در شرب خمر و غیر آنها از معاصی کبیره بوده باشد و در وقتیکه گفت یا واسع المغفرة خداوند عالم تعالی
شانه هفتاد دری از درهای رحمت بر او باز خواهد فرمود پس رحمت حضرت الهی بسته مسدود بر او خواهد بود تا در دنیا بیرون رود
و در وقتیکه گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بقدرت کامله خود رحمت را بر او بسط خواهد فرمود و در وقتیکه
گفت یا صاحب کل نجوی و مستمع کل شکوی خلائق جهان آفرین عطا میفرماید باو ثواب هر مصیبت زده و ثواب هر مریضی و ثواب
هر ربیعی و ثواب هر کودکی و ثواب هر مسکینی و ثواب هر فقیری و ثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت و در وقتیکه گفت
یا کریم الصفح کرامتی خداوند عالم عز شانه نسبت باو خواهد فرمود مثل کرامت انبیاء علیهم السلام و در وقتیکه گفت یا عظیم
المن عطا خواهد فرمود خداوند عالم را و جمیع حوائج او را نسبت بخود و نسبت بخلائق و هرگاه که گفت ابتدا بالنعم
قبل استحقاقها خداوند عالم را باو عطا خواهد فرمود ثواب بعدد هر کس که شکر نعمت خداوند عالم را کرده و هر وقت که گفت یا رب
و یا سیدی خداوند عالم می فرماید ای ملائکه من شاهد باشید که من آمرزیدم گناهان او را و عطا کردم باو ثواب بعدد هر کس
خلق کرده ام در بهشت و دوزخ و بعدد هر کس که خلق کرده ام در هفت آسمان و هفت طبقه زمین و عدد آفتاب و ماه و ستارها
و قطرهای باران و کوهها و سنگریزه و عدد دریا و بقدر عرش و کرسی و هر وقت که گفت یا مولای خداوند عالم طلب
مسئول از امان خواهد فرمود و هرگاه که گفت یا غایة رغبتاه خداوند عالم جل شانه عطا خواهد فرمود باو در روز قیامت مثل
آنچه که بخلائق عطا میفرماید و بعد از آنکه گفت اسئلک بالله الذی لا اله الا هو خلقنی بالنار خلائق عالم تعالی شانه می فرماید بنده
من از من استدعا کرده که او را از آتش جهنم آزاد کنم ای کروبیان ملائکه من شاهد باشید که من او را و پدر و مادر او را و ذریه او را

و اولاد و عیال و همسایگان او را از آتش جهنم و بشفاعت هزار نفر از جمله اشخاصیکه مستوجب جهنم
باشند باو دادم بعد از آن حضرت جبرئیل بخدمت رسول جلیل صلی الله علیه و آله عرض کرده اند که این کلمات و دعا
تعلیم فرما بمؤمنین و منافقین و بمناصبین تعلیم نفرما بید بدانکه خواندن این دعا جلیل القدر در هر وقت از اوقات که
و اقبال باشد مناسب است خصوصا در قنوت نماز شب و در حدیث مذکور ذکر این کلمات بعد از نماز ظهر است مذکور
نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة و بلد الامین و مرحوم شیخ بهائی رحمهما الله اند دعا را از جمله تعقیبات نماز
بعد از نماز ظهر ذکر فرموده اند غذا خواندن این دعا را عقیب نماز ظهر بی تفسد بیست است اگرچه مرحوم شیخ طوسی قدس الله
تعالی روحه این دعا را از جمله تعقیب دو رکعت آخر از هشت رکعات نافله عصر ذکر فرموده بدانکه آنچه این دعا بخوبی که
در حدیث مذکور تا ثواب است بخوبی است که اشاره کردیم بآن تا بین نحو بادنیا و با سیدنا و با مولانا و با غایة رغبتنا اسئلک الله
ان لا تشوی خلقی بالنار و زیادتی که در اول مذکور شد مذکور در این حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی و جنة الواقیة
مذکور است هر کس زیاد نموده زیادتی بمومنی است جزاه الله تعالی خیر جزاء المحسنین و همچنین در فقرات قبل از آنچه مذکور
شد باز اختلافی هست لکن مذکور در حدیث کوبا انسب باشد و مرحوم شیخ بهائی یا سامع کل نجوی ذکر فرموده و این احسن
از صاحبان است بعد از آنکه نظم کلام بانجا رسید مناسب است عنان قلم را در ترجمه ظاهر کلمات و فقرات دعا جلوه داده شود
تا اطلاع بر ترجمه آن موجب زیادتی رغبت بندگان بر خواندن آن شود پس میگوییم معنی یا بن اظهر الجمیل و ستر القبیح
ای کسیکه عمل حسن و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح را ستر میفرماید این چند احتمال دارد اول آنست که از کاشف اسرار
و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مأثور است حاصل آن اینست که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه از برای او شجره
در عرش موجود است بعد از آنکه بنده مشغول باعمال حسنه مثل رکوع و سجود شد چنین عملی از مثال او در عرش
ظاهر میشود فاطبه ملائکه مشاهده آن را می نمایند پس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هرگاه بنده
مشغول معصیتی شود اگرچه آن نیز استفاده از مثال او می شود لکن خلائق عالم جل شانه ستری و پرده قرار میفرماید
که حائل ملائکه می شود تا مطلع بر آن عمل معصیت نشوند یعنی دیوان است که امر فرموده باظهار جمیل و عمل خوب
امر فرموده بستر قبیح یعنی کسیکه از شخصی عمل حسنه مشاهده کرده مستحسن و رائج است آنرا اظهار نماید بخلاف آنکه

هرگاه عمل قبیح از کسی دید نهی فرموده از اظهار آن سیم آن است اعمال حسنه که از عباد صادر میشود تأثیری در فاعل آن
میکند باعتبار آن قلوب به نیکوان مائل باو میشود و آن اعمال حسنه موجب این میشود که حب فاعل در قلوب عباد زیاده
میشود بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم باینکه خداوند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار فرموده باعتبار آن
اثار است بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست مخفی نماند معنی اول منافی با دو معنی دیگر نیست شاید وجه عدم تنبیه
بر آن ظهور دو معنی بوده باشد بخلاف معنی اول که از مغایات توقیفیه است اطلاع بر آن ممکن نیست مگر باعلام حجج
صلوات الله علیهم هذا تنبیه آن فرموده اند یا من لم یؤاخذ بالجریرة مراد از جریره در اینمقام معصیت است یعنی ای آنکسی
که مؤاخذه نمیکند بر معاصی ظاهر مراد این است که تعجیل در عقوبت در دار دنیا نمیفرماید نظر بآنکه دنیا دار عمل است
دار مکافات و جزاء نیست بنابراین منافات ندارد با عقوبت در آخرت و لم یهتک الستر ای آنکسی که با اطلاع علم بر ساوی عباد
هر ذی جنونی و قدرت بر انتقام و افتضاح در صدد افتضاح او بر نیایند برفع نمودن پرده و حجابی که ساتر اوست یا
عظیم العفو یا حسن التجاوز ای آنکسی که عفو او بزرگ است بعفو از معاصی عظیمه میفرماید و ای آنکسی که تجاوز از
معاصی میفرماید بنحو حسن و طریق مستحسن کاهی کسی میکند ذره از خطای عبد خود لکن باذن بسیار و تغییر و توبیخ بسیار
مقصود این است که شأن خلاق عالم جل شانه از تقصیر و معاصی عباد و چنین نیست یا واسع المغفرة یعنی ای آنکسی که وسعت
در مغفرت او هست که شامل هر وضیع و شریف و معاصی کبیره و صغیره همه هست و یا باسط الیدین بالرحمة ای آنکسی که
رحمت او احاطه کرده است هر چیزی را یا صاحب کل نجوی در مصباح و جنة الواقیه و بلد الامین چنین مذکور است یا صاحب
کل حاجة و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح یا سامع کل نجوی و این انسب است یعنی ای کسی که
عالم است بهمه رازها و منتهی کل شکوی ای کسیکه منتهی الیه هر شکایتی یعنی شکایت از هر الم و هر ظلم و جایی
بتو است یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود میگذری از هر تقصیری یا عظیم المن ای آنکسیکه منت او بر کافه خلق
عظیم و بزرگ است یا مبتدأ بالنعم قبل استحقاقها ای آنکسی که ابتدا کننده است در نعمت بطالبه عباد قبل از آنکه عمل
آنها صادر شود که سبب آن نعمت شوند اسئلک ان لا تشوه خلقی بالنار یعنی سؤال میکنم از تو که سبب سوختن
باتش جهنم مرا که بد المنظر نفرمائی مراد این است که مرا معذب باتش جهنم نفرمائی مبحث سیم در بیان تبدیل آن

مختص بنماز عصر است بدانکه از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه استغفار است احادیث در فضیلت این بسیار
است در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار موجب این میشود که هفتاد گناه از او عفو میشود و در جامع
الاخبار حدیثی مروی است حاصل مضمون آن اینست که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند
عالم جل شانه هفتاد سال گناه او را می آمرزد و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که فرموده که هر کس هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از نماز عصر غفار ذنوب جل شانه هفتصد معصیت از
او عفو میفرماید مجملا اخبار در رجحان این هفتاد مرتبه استغفار بسیار است پس غفلت از این با کمال سهولت
بسیار سیم است و از کاشف اسرار و دود فائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده هر کس بگوید بعد از نماز عصر دو هر روز یک مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر
بملک لا یملک نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا امر میفرماید خداوند عالم جل شانه دو ملک را که مستحفظ اوست
تا بنگارند کتابت عمل او را یعنی نامه عمل او که مشتمل است بر معاصی و از جمله تعقیبات مختصه بنماز عصر خواندن
سوره مبارکه انا انزلناه است ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد تقی علیه السلام روایت شده حدیثی
که حاصل معنی آن اینست که هرگاه کسی سوره انا انزلناه را بعد از نماز عصر بخواند در روزی که عرض اعمال عباد میشود
اسمعیل او را بموقف عرض میرسانند بمثال آنکه گویا عمل کل خلائق بجهت او بوده است و از جمله ادعیه بعد از
نماز عصر دعائی است که ابن طاوس از جناب کاشف اسرار طریق یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که
آن مقتدای اخیار بعد از نماز عصر اسبد غار میخواندند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو والآصال سبحان الله بالعشی والابکار سبحان الله حین تمسون
وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت سبحان الحی
الذی لا یموت سبحان القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحانا العلی الاعلی سبحانه وتعالی سبوح قدوس رب

الملائكة والروح اللهم انه يحيى انسى بحمدك اعوذ وخوفى انسى بحمدك وامنى مستجيرا بعفوك وذلى انسى
مستجيرا بعزتك اللهم صل على محمد وآل محمد واغفر لى وارحمنى انك حميد مجيد اللهم لك الحمد
خلقك فعمودك فلك الحمد وجهك ربنا اكرم الوجوه وجاهك اعظم الجاه وعطيتك افضل العطايا طالع ربنا مشكور
ولمعروفك تعفو وتجيب المضطر وتكشف الضر وتحيى من الكرب وتغنى الفقير وتشفى السقيم ولا يجازى الا عنك
لعدوانك الرحمن الرحيم **مبحث چهارم** در بنده از تعقيبات دارد بعد از نماز مغرب بعضى از آن در ضمن تعقيبات نماز صبح مذكور شد
انشاء الله روايت نموده از جناب امام جعفر صادق عليه السلام كه هر كس بعد از آنكه از نماز فارغ شد سه مرتبه بخواند الحمد لله
الذى يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره عطا كرده خواهد شد خير بسيار **وايضا** روايت نموده استاذ از آن مقتداى اخيار كه هر كس
بعد از آنكه از نماز مغرب فارغ شد پس بمالد دست خود را به پيشانى خود و بكوسه مرتبه بسم الله الذى لا اله الا هو عالم الغيب
والشهادة الرحمن الرحيم اللهم اذهب عنى الهم والحزن **وايضا** در حديث معتبر روايت نموده كه حضرت كه غالب اوقات بسلى
بناخوشى چشم وابتلاى بدرد چشم كاشف الاسرار والدقائق حضرت امام جعفر صادق عليه السلام رسانيد آن حضرت فرمودند
بچه اى نور اعلم كنم دعائى كه نافع تو باشد در دنيا و آخرت و كفايت كند تو را در دنيا خوشى چشم عرض كرد بلى فرمودند
بكو در عقب نماز صبح و نماز مغرب اللهم انى اسئلك بحق محمد وآل محمد عليك صل على محمد وآل محمد واجعل النور فى بصرى
والبصيرة فى دينى واليقين فى قلبى والاخلاص فى عملى والسلامة فى نفسى والسعة فى رزقى والشكر لك ابدا ما ابقيتنى نظر
بانكه سند اين دعا در هر دو كتاب بسيار معتبر است ترك مداومت بسيار جفاست و شيخ صدوق در كتاب توابى الاعمال
روايت نموده از جناب موسى بن جعفر عليهما السلام كه فرمود هر كس كه بكويد بعد از نماز صبح و نماز مغرب قبل از آنكه پاها
خود را از جاى تشهد بكرداند قبل آنكه با احدى تكلم كند ان الله وملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما اللهم صل على محمد وذريته فاجبنى حوائج عباد جل شانه بكسد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد
درد دنيا و سى از آن در آخرت تفسير الاسلام روايت نموده از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام كه آنجناب از جناب رسول خدا
صلى الله عليه وآله كه آنحضرت فرموده هر كس بعد از نماز صبح قبل از آنكه زانوهاى خود را بگرداند از آن حالت كه در حال
تشهد است بود بكويد ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت ويميت ويحيى وهو

على كل شىء قدير و همچنين بعد از نماز مغرب چنين كند عمل اين شخص در روز عرض اعمال بدرگاه عزت افضل از عمل
هر كه بود بسيار بلكه اعمال
صد كس خواهد بود ركس كه مثل عمل او بعمل آورده باشد **وايضا** مستحبات كه بكويد بعد از نماز مغرب و بعد از
نماز صبح سبحانك لا اله الا انت اغفر لى ذنوبى كلها جميعا فانه لا يغفر الذنوب كلها جميعا الا انت **مبحث پنجم** در تعقيب
غداة نماز عشا است و اوراد عبادت در ايام بسيار است **از جمله** دعائى است كه سيد جليل القدر ابن طاوس رحمه الله
روايت نموده از مقتداى ارباب معرفت و يقين جناب امير المؤمنين عليه السلام كه آن سرور اخيار ابد عا بعد از نماز عشا
تلاوت مى فرمودند اللهم صل على محمد وعلى آل محمد واحرسنى بعينك التى لا تنام واكنفنى بركنك الذى لا يرام
واغفر لى هذا كله على ايادى الملائكة والابرار اللهم انى اعوذ بك من طوارق الليل والنهار ومن جنود كل جبار وحاسد
كل حاسد وبغى كل باغ اللهم احفظنى فى نفسى واهلى ومالى وجميع ما خولتنى من فضلك اللهم نورنى بما عندك مما عندك
عندك ولا تكلنى الى نفسى فيما حضرنى مما يزلنى الذنوب ولا تفضحنى المغفرة اغفر لى ما لا يعلم الا انت
انك انت الوهاب اللهم انى اسئلك فرحا قريبا وصبرا جميلا ورزقا واسعا والعفو والعافية فى الدنيا والآخرة اللهم صل على
محمد وعلى آل محمد واغفر لى ولوالدى وللمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات اللهم اجعلنى ممن يذكرك
ويتابع شكرك ولا يغفل عبادتك ويؤدى امانتك اللهم طهر لسانى من الكذب وطهر قلبى من النفاق وعملى من الرياء
وبصرى من الخيانة انك تعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب
الارضين السبع وما اقلت ورب الرياح وما ذرت ورب كل شىء والرب كل شىء واخر كل شىء ورب جبرئيل وميكائيل
واسرافيل والرابع ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب اسئلك ان تصلى على محمد وعلى آل محمد وان تولنى فى رحمتك وتشملنى
بعافيتك وتسعد فى مغفرتك ولا تسلط على احدا من خلقك اللهم انك فطرتنى على احسن الخلق فحسنى من احسن
الخير والارض فسلمنى فى اناء الليل والنهار وفاحرسنى فى اهلى ومالى وولدى واخوانى وجميع ما انعمت به على
فاحفظنى واغفر لى ولوالدى ولنساء المؤمنين والمؤمنات يا رب يا رب يا رب انك على كل شىء قدير وهو
المولى ونعم النصير حسبك يا رحيم الحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا محمد النبى وآله الطاهرين
بدانكه در كتاب مجالس المولد احمد سعاد تمند شيخ الطائفه حديثى روايت است كه حاصل مضمون آن اينست كه

بخدمت سراسر سعادت جناب کاشف الدجی آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که ای مولا وافای من
شکایت میکنم بخدمت شما از الم درد که احاطه بر من کرده است و هم چنین شکایت میکنم از ظلم و جور سلطانی که صدق
بمن کرده و میکند استدعاء و التماس مینمایم که دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که ببرکت آن دعا خلاص یابم از ظالم جل شانه و من
مرا از او فرماید و دفع شر و ظلم ظالم از من کند پس حضرت فرمودند بعد از آنکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی شد برخیز
دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره مبارکه حمد و آیة الکرسی بخوان و در رکعت دوم سوره حمد و آیه لو انزلنا هذا القرآن
علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض
و هو العزیز الحکیم را بخوان بعد از سلام قرآن را بر داور بر سر میگذاری و میگوئی اللهم بحق هذا القرآن و بحق من نزل
به و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحقک علیهم فلا احد اعرف بحقک منک پس ده مرتبه بگو یا الله بعد از آن ده مرتبه بگو
یا محمد ده مرتبه یا علی ده مرتبه یا فاطمه ده مرتبه یا حسن ده مرتبه یا حسین ده مرتبه یا علی بن الحسین ده مرتبه یا محمد بن علی
ده مرتبه یا جعفر بن محمد ده مرتبه یا موسی بن جعفر ده مرتبه یا علی بن موسی ده مرتبه یا محمد بن علی ده مرتبه یا علی بن محمد
ده مرتبه یا حسن بن علی ده مرتبه یا حجة بن الحسن بعد از آن حاجت خود را بخواهی مؤلف میگوید ذکر اینعمل در اینجا
آنچه مقتضای مقام بود نظر باینکه کلام در تعقیب نماز عشا است و اینعمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر باینکه علی
در شب وارد شده است آنرا باجابت ذکر کیفیت ترتیب و اقوال ثابته در آن ظاهر بود بجهت رغبت احوال ارباب حوائج از برادران
ایمانی بهمین مناسبت اکتفاء ذکر در اینمقام نمود و اگر این عمل قرار شود که در ساعت استجابت دعاء واقع شود نوادر
اجابت خواهد شد مظنه قوی این است بشرف استجابت مشرف گردد پس هرگاه با خضوع و خشوع و توجه و اقبال واقع
شود بلکه انصاف این است در چنین صورت قطع باجابت میتوان نمود مگر در صورتی که حاجت چیزی بوده باشد که
صلاح عبد در اجابت او نبوده باشد فلله الحمد علی الاشرف عباده خاتمه در بیان اموری است که اختلافات ما بین رجال
و نساء خواه افعال بوده باشد یا اقوال متعلقه بنماز قول مقدم بر نماز بوده باشد یا بعد از آن پس در اینجا چهار مقام است

مقام اول در بیان افعالیکه زنان مخالفت دارند در آن با مردان و این چند چیز است اول آن است که مستحب در حق زن آن است که
در حال قیام جمع میان دو قدم نماید یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهد چنانچه مستحب در حق رجال افتراق ما بین قدمین است
تا بحد شبر که یک وجب بوده باشد دوم آن است که زن در حال قیام دو دست خود را بر دو پستان خود بگذارد بخلاف مرد که مستحب
در حق او اینست که دستها را بران بگذارد مقابل ران تا چنانچه در بحث قیام مذکور شد و مستحب در حق من اینست که دو دست را بر پستان
بفوق بگذارد تا پستان بسینه بچسبد مخفی نماند که وضع هر دو بر پستان بچند نحو میشود اول آن است که با طن کف راست بر پستان
راست بگذارد و با طن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد و اینقسم متعارف است دوم آن است که با طن کف دست راست را بر پستان
چپ بگذارد و با طن دست چپ را بر پستان راست بگذارد سیم وضع کف دست راست است بر پستان چپ یا وضع بعض از ذراع دست
بر آن و وضع دست کف چپ است بر پستان راست یا وضع بعض از ذراع دست راست بر آن دو نحو است که تا بشش بهر یک از اقسام
ثلثه مذکوره که بوده باشد بشود لکن دو نحو است که متعارف هم اول بوده باشد و هم ثالث اما نظام بعض است سیم از جمله امور که
مابه الاختلاف میان مرد و زن هست اینست که زن در حال رکوع دستهای خود را بزانو نگذارد بلکه بر ران فوق زانو نزدیک بزانو بگذارد
یعنی در انحناء اقتصار کند بهمین قدر که دست بر سد بران فوق زانو علاوه بر این مخفی نشود بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست
که دستها را بر همین زانو بگذارد چنانچه مفصلا در مباحث رکوع مذکور شد چهارم آن است که زن در حال جلوس جلوس تربیع را
اختیار نماید خواه جلوس در حال تشهد بوده باشد یا فیما بین دو سجده باین نحو که دو طرف نشیمنگاه را بر زمین قرار دهد و هم چنین دو قدم
و ساق و ران را بر زمین بلند نماید و دو زانو را باهم بچسباند اینقسم جلوس را جلوس تربیع می نامند بخلاف مرد که در سابق بیان شد جلوس
راجح در حق رجال بعنوان تورک است و کیفیت آن در مباحث سجود و تشهد مفصلا بیان شد پنجم آن است که زن در حالیکه از قیام
بسجود میرود اول دو زانو را بر زمین رساند بعد از آن دو دست را یعنی هر دو را بر زمین بوده نشیند نه اینکه مخفی شود که عقب خود را بلند کند
و دستها را بر زمین رساند قبل از زانوها بخلاف مرد که مستحب در حق او اینست که در وقتیکه مخفی میشود جهت سجود اول دستها را بر زمین
رساند بعد زانوها را چنانچه مفصلا بیان شد ششم آن است که زن در حال سجود اعضای خود را بر زمین بچسباند یعنی در حال
از زمین بلند نماید بلکه در انحنا بدن و بلند بچسباند و همچنین بجای بسمل بازو را یعنی شکم را از زمین بلند نماید بخلاف مرد که مستحب
در حق او تجافی است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد هفتم آن است که زن در وقتیکه بر سجده دست را بجانب بدن و پهلو بر زمین بگذارد

اعتماد و تکیه آن نموده بر چیزی یا بگذارد دستها را پیش روی خود بر زمین بگذارد عقب را در حالیکه مخیر است از زمین بلند نماید مخیر
نماید مطلوبیت جمیع امور سبعه مذکوره در حق نساء بعنوان ندب در مجاز است یعنی مستحب است که رعایت امور مذکوره نمود
باشد چنین نیست که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب اثم بوده باشد بنابراین هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان بگذارد
بلکه مثل مرد بر ران بگذارد موجب بطلان نماز و اثم نخواهد بود و هم چنین است هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید
و هم چنین هرگاه در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحناء مرد و دستها را بر ران بگذارد در حال رکوع یا آنکه در جلوس تربع نماید
بلکه در حالت تشهد و غیره مثل مرد نشیند یا در حالیکه بسجود میرود اول زانو را بر زمین رساند بعد دو زانو را یا آنکه در
حال سجود بخاق بمیل آورد یعنی شکم و ذراعین را از زمین بلند نماید یا آنکه در حالت قیام دستها را پیش رو بگذارد
بآنها نماید مجملا اخلال بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است
آنها نمودن بسیار موقع است مقام دوم در بیان اختلاف میان مرد و زن است در اقوال متعلقه بنماز که قبل از شروع در
نماز است بیان این خطاب مقتضی این است که گفته شود دعائیکه مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد این دعا را بخواند
باشد می باید صیغه مذکر را تبدیل بمؤنث نماید مثل اینکه در مستحب قیام مذکور شد که مستحب است در وقتیکه اراده
نماز اینده دعا را بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا الی قوله فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والآخرة زن هرگاه خواهد این دعا را
بخواند در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهه و هم چنین دعای دوم از ادعیه ثلثه در تکبیرات افتتاحیه که در
مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر باینکه دعای مذکور مشتمل است بر لفظ عبدک و ابن عبدک بنابراین هرگاه زن اینده دعا را
بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید امتک و ابنة عبدک و کذلک بین یدیک لکن این بنابر آنچه است که شیخ صدوق
در فقیه ذکر فرموده و اما بنابر آنچه شیخ الاسلام در کافی ذکر فرموده حاجت بتبدیل نیست دعا بحمد خود در مرد و کافی
بتبدیل در مبحث تکبیرة الاحرام مذکور است و اما دعای ثالث که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال او بلفظ و انا
من المسلمین یا تبدیل این بمسلمات نماید و همچنین و ما انا من المشرکین پس بگوید و ما انا من المشرکات و انا من المسلمات
خبر ظاهر این است در اینمقام و نحو این تبدیل ضرور نباشد نظر بقاعده تغلیب بر حر شیخ شهید ثانی در کتاب تمهید القواعد
تصریح باین فرموده قال و اذا صلت المرأة و ذلک بدعاء الاستفتاح فصل تقول و ما انا من المشرکین و انا من المسلمین او

بجمع المؤنث احتمالان و اقویه جواز کل منهما الا ان الاشکال فی دخولهن بما مع قصده انهن کالمذکر مقام سیم
در بیان تفرقه ما بین رجال و نساء است در اقوال تابعه در اثنای نماز بدانکه اختلافی در این باب میان مرد و زن در اقوال واجبه
در اثنای نماز نیست و همچنین در اکثر اقوال مستحبه ولکن در بعض اقوال مستحبه اختلاف هست مثل اینکه در دعائیکه قبل
از شروع بذکر رکوع مستحب است از جمله اینه مستکن و لا مستکبر و لا مستحسر زن چنین گوید غیر مستکنه و لا مستکبره
و لا مستحسره و هم چنین در دعای ما بین سجدتین زن بگوید لما انزلت الی من خیر فقیره مقام چهارم در بیان تفرقه ما بین
رجال و نساء در ادعیه وارده در مقام تعقیب بدانکه تشکیکی نیست در اینکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب
زنان نیز هست کلامیکه هست در خصوصیات ادعیه و الفاظ است مثلا سابق بیان شد از جمله تعقیبات وارده در تعقیب نماز
ابتدا است اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین شبهه نیست در مجاز خواندن دو فقره اول خواه مرد باشد
یا زن کلامیکه هست در فقره ثالثه است نظر باینکه تزویج حور عین مختص رجال است حور عین عبارت از زنان است که خداوند
جل شانه خلق فرموده بجهت مؤمنان چنانچه از حدیثیکه مشتمل بر همین معنا است ظاهر میشود فرموده بعد از آنکه بنده از نماز فارغ
شد اینده دعا را بخواند حور عین بدرگاه کبریای حضرت عزت جل شانه عرض میکند ای پروردگار ما بنده تو خطبه کرد ما را
از تو پس ما را با او تزویج کن و در حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است ان المؤمن یزوج ثمانمائة عذراء و اربع
الاف ثیب و زوجنی من الحور العین یعنی بامر خلاق عالم جل شانه تزویج هر مؤمنی میشود در آخرت هفتصد دختر باکره
و چهار هزار زن ثیب و دو زوجه از حور عین راوی بعد از آنکه چنین نقل و اخبار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام شنید
تعجب کرده عرض کرد در مقام تعجب هفتصد دختر حضرت فرمودند بلی هفتصد دختر هر وقت آنمؤمن پیش آنها میرود میباید
آنها را باکره راوی میگوید عرض کردم که حور عین از چه چیز خلق شده اند حضرت فرمودند از خاک نورانی بهشت ترک
و شفاف بدن آنها بمرتبه ایست که دیده میشود مغز استخوان آنها در عقب هفتاد حله از حله های بهشت از آنچه مذکور شد مشخص
شد که طلب کردن زن تزویج حور عین را معنی است پس زن اینفقره را نباید بخواند بل هرگاه معنی دیگر را قصد نماید
مثل اینکه طلب نماید باینکلام که خلاق عالم جل شانه حور عین را باو عطا فرماید که خدمتکار او باشد آن چیزیست دیگر لکن
کلام در استعمال این لفظ است در اینمعنی و اما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد پس ظاهر این است خواندن

کتابخانه مجلس شورای ملی

آن در حق زنان نیکو باشد لکن با تبدیل صیغهٔ مذکر بمؤنث مثل دعائیکه بعد از قرائت سورهٔ مبارکهٔ توحید وارد شده
و آن دعاء مشتمل بر این است ان تخرجنی من الدنیا آمنا و تدخلنی الجنة سالما پس بتبدیل نمایند آمنا را بآمنة و سالما را بسالمة
و همچنین است حال در امثال این والحمد لله رب العالمین و صلوته علی اکمل البریة اجمعین و آله عیسی الطیبین من طینتهم
المجانی بر الدین و آله الاطیبین الاکرمین الطاهرین غیر من ادعیهٔ وارده از ائمهٔ طاهرین علیهم التحیة من رب
العالمین در مقام تعقیب اگرچه اکثر از آن است که توان استیفا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله
کلام بادعیهٔ مذکوره نمود اگر کسی تواند همهٔ آنچه مذکور شد تلاوت نماید بسیار خوب و اگر نه توزیع نماید بعضی
اوقات تلاوت بعض نماید و در وقت دیگر تلاوت بعضی دیگر